A
18

Gachos N° 31

Traduction des

Cent sentences d'Ali

TE;11

بسم الله الرحمن الرحیم

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در باب خواب دیدن شبهای ماه

در اول ماه صحیح نیست در آن خواب دیدن و در دوم و سیوم اگر خیر بیند زودتر باشد و اگر شر بیند چهارم

و در چهارم و پنجم تا چهار ماه تاویلش روز چند یا ماه چند یا سال چند و در ششم و هفتم و هشتم و نهم خواب

و فقط نشود و در دهم دروغ باشد اگر راست نشود و در یازدهم و دوازدهم نیز تا ضرر باید و در

تاویل دارد و در یازدهم راست است اگر فقط نشود و در سیزدهم و چهاردهم نیز تا ضرر باید و در

صادق است و در بیستم و بیست و یکم دروغ است و در بیست و دوم تاویلش تا فرح و سرور باشد

و بیست و چهارم اگر خیر بیند نفع یابد و بعضی در بیست و پنجم و بیست و ششم توانا

و بیست و هشتم صادق تا ... نفع و در بیست و نهم تاویل دارد و در سیم

اسم الله کافی

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً

حال خلد و جحیم دانستم
بیقین آنچنانکه میباید
گر حجاب از میانه برگیرند
آن یقین ذره‌ای نیفزاید

اَلنَّاسُ بِزَمَانِهِمْ اَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ

خلق را نیست سیرت پدران
همه بر صورت زمانه روند
وتبه آنکه از زمانه تباست
و بهینه آنکه با زمانه یکیست

اَلنَّاسُ نِيَامٌ فَاِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا

مردمان غافلند از پس عقبی
همه گویی بخفتگان مانند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على محمد وآله اجمعين اما بعد فهذه مائة كلمة من
كلام امير المؤمنين وامام المتقين يعسوب
المسلمين اسد الله الغالب ومطلوب كل
طالب علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام

زان بریدی امید از عالم | هرچه او را حقیقت حاصل نیست

من كثر مزاحه لم يخل من حقد عليه او استخفاف به

هر که بسیار زند مزاح بیش
[illegible] گردد
[illegible] گردد
[illegible] ارزان گردد

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

هر که او بنده گشت شهوت را
نفس خویش خسیس و طبع لئیم
بنده شهوتست در [illegible]
بتر از بنده خریده بسیم

الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له

هست مرد حسود دشمن او | بر کسی کو نکرد هیچ گناه

صد غفلتی که می ورزند	چون نمیرند نیک کی دانند

ما هلك امرؤ عرف قدره

هر که مقدار خویش نشناخت
از همه کار و بار دست بشست
[illegible] سر دوران جست
[illegible] آستین جست

قيمة كل امرء ما يحسنه

قیمت تو ز فضل و علم است
هر که خود را بدان بیاراست
خلق را قیمتش بیفزاید
چون تو در علم

من عرف نفسه فقد عرف ربه

بر وجود خدای عز و جل	هست نفس تو حجت قاطع

گر کند عهد آن خداع بود | ور کند وعده آن دروغ بود

لا وفاء لملول صدق ولی الله

مطلب تو وفا ز مرد ملول
نشود جمع با ملال وفا
گر کند عهد چون ملالت جست
بشکند عهد را بدست جفا

لا کرم اعز من التقی

سعی بی راه تقوی ای بسر
با همه تقوی چه آیدت سر بسر
بر گرفتن درم ز مردم راه
بهتر از بذل کردن زر بیست

لا شرف اعلی من الاسلام

ای که در ذل کفر ماندستی | عز اسلام داده از کف

نعمت خلق دیده شوانند | رنجه گردد ز اصطناع آنکه

كفى بالظفر شفيعاً للمذنب

گر بنده گنهکار شد ای داور
عفو تو ز انکه گنه کرد بسیست
هر چند ورا پیش شفیع بسیست
ظفر تو شفیع او بس نیست

رب ساعٍ فيما يضره

ای بس کس که طالب کاریست
هر در آن کار را بشد شتابان
زو هیچ او را زان نشود ومیمین
کاید او را زان شود بیداران

لا تتكل على المنى فانها بضايع النوكى

کن تکیه بر آرزو کمین را | تا آرزو ببخشد حق

بسلامت اگر نباشد مرد | کپوتا و بجز ملامت نیست

لا داءَ أعيا من الجهل

علم دریست بیکران قیمت
جهل دردیست سخت بیدرمان
نیست از جهل بتر شقاوت بیش
نیست از علم خوشتر سعادت جان

إذا تمّ العقل نقص الكلام

هرکرا هست مبلغ عقلی
نیست بیهوده سخن بسیار
مرد را عقل چون بیفزاید
در مجالس بباید شکیبار

الشفيع جناح الطالب

ای که پشتی تو طالب حاجات | رخ نومیدی از دولت برکن

گر شرف بایدت مسلمان شو | که چو اسلام نیست هیچ شرف

لا معقل احصن من الورع

ای که در دینت اشتباهی نیست
عاجزی چون ترا سپاهی نیست
در پناه ورع گریز ازانک
ز ورع بهترت پناهی نیست

لا شفيع انجح من التوبة

ای که چندین گناه کردستی
خواه توبه تو از گناه شفیع
نزد ایزد رضای حق را پیش
به ز توبه نیست هیچ شفیع

لا لباس اجمل من السلامة

مرد اگرچه ز عقل با هنرست | هیچ کسوت به از سلامت نیست

گر بخواهی که در حرام افتی | دست از حرص می بباید داشت

ومن کلامه لا راحة مع حسد

از حسد دور باش تا باشی
که بپیچد بسان شب تاب
گر طرب را انجاح میگیرد
از حسد را طلاق باید داد

وقال علیه السلام لا محبة مع مراء

ابلهیست آنکه نفس او است لجاج
ایمنی را بجای علاج بود
تا عدو را نیست لجاج
که وقت دوستی لجاج بود

لا سؤدد مع انتقام صدق فی قوله

صولت انتقام از مردم | دولت مهتری کند باطل

تا بمطلوب خود رسی مردا	دست در دامن شفیعی زن

ومن كلامه نفاق المرء ذلة

ای که داری نفاق اندر دل
خار بادت خلیده اندر حلق
هر که یار از نفاق پیشه بود
خوار باشد بنزد خالق خلق

نعمة الجاهل كروضة في مزبلة

ای که داری هنر هزار کمال
سخن از جهل و کار زود مکن
نعمت جاهل اری گر هست
چون گلی در میان مزبله

الجزع اتعب من الصبر

در حوادث بصبر کوش که صبر	برضای خدای مقرونست

چون مانی تو نقش را ادایی | کو هست مصنوع و ایزدش صانع

المرء مخبوء تحت لسانه

مرد پنهان بود بزیر زبان
چون بگوید سخن بدانیش
خوب اگر گوید ار لبیب کنیش
زشت اگر گوید ار سفیه خوانیش

ومن کلامه لا مرض اضنی من قلة العقل

آنکه روز و شب از طریق علاج
درد دل را بجان بورزی
چاره درد خود کن ای که نیست
هیچ بیماری چو کم خردی

لسانك يقتضيك ما عودته

بر نکو خوی کن زبانت را

از ره استقامت یک سو شو | تا نیابی ز تهمتی عاطل

لا زيارة مع الزعارة صدق

چون زیارت کنی عزیزی را
روی خوش دار و روی از آن مترش
که چو بدخو [illegible] کنی آنجا
آن زیارت شود وبال و بلا

لا صواب مع ترك المشورة

در همه کار مشورت باید
مشورت کار را بپیراید
کار بی مشورت تباه شود
نادره باشد ار نکو آید

لا مروة لكذوب

از مروت کجا فروغ بود

بسر عذر باز رفتن تو | تازه کردن بود گناه ترا

ومن کلامه النصح بین الملا تقریع

هر نصیحت که نی بخلوت است سخن
هر بیاین پیش و نصیحت نیست
هر نصیحت که بر ملا باشد
آن نصیحت بجز فضیحت نیست

من عذب لسانه کثر اخوانه

هر زبانت خوش است با همه خلق
ور شود دوستت برادران تبع اند
ور زبانت بدست پیچ در آید
خصم جان تو دوستکاران تبع اند

بالبر تستعبد الحر

گرت باید که پیش تو باشد | سروران جهان سپر فکند

زشت اگر خوکنی بود در روی	پیش خلقت سیاه روی کند

ومن کلامه المرءُ عدوُّ ما جهله

مردمان دشمنند علمی را
که ز نقصان خود ندانندش
علم را هیچ جا صدی نیست
چون بدانند نیک خوانندش

رحم الله امرأ عرف قدره ولم یتعدّ طوره

رحمت ایزدی بر آنکس باد
که عنان در کف خرد بنهد
قدر خود را بداند و آنگه
قدم از حد خود برون ننهد

اعادة الاعتذار تذکیرٌ للذنب

عذر یک بار خواه از یکی	گر دو بار است نقص جاه ترا

نیکویی کن که نزد خرد | نیکویی بهتر از نسب است

أكرم النسب حسن الأدب

ای که مشغول مانده‌ای به نسب
بهر ایشی ز اصل و فرع و شرف
تو ببین از ادب گرامی کیست
ثمر اصل و فرع جز ادب

الفقر
ومن نسي أيام افلاسه فقد الحمق صدق

گر فقیری و تهی‌دستی ای حمق
همه زان فقر هیچ اندیشی
چون کنی اندرین تنعم که نیست
تیر از حمق هیچ دانی

أوحش الوحشة العجب

گر ترا پیشه خویشتن‌بینی است | مردمان از تو مهر بردارند

مردمی کن که مردمی کردن	مرد آزاد را کند بنده

بئس مال البخیل بحادث او وارث

مرد را مال هست و خوردن نیست
او ازان مال بهره کی دارد
یا بتاراج حادثات دهد
یا بمیراث‌خواره بگذارد

لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال

سخن قایل چه حاجت است
سخن بین سخن مبین که هست
سخن نیک آمد که کانس هست
ور ز زاده سخن مبین

الجزع عند البلاء تمام المحنة

در بلیت جزع مکن که جزع	بتمامی دلت کند رنجور

تن مده در جزع که رنج جزع	صدره از رنج صبر افزون است

المسئول حرّ حتی یعد صدق

مرد پر دل چون دهد وعده
لغزشش در مقام سایل نیست
هست حر چون بداده وفا نیست
نیست حر کز دم خلاف زند

اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة

دشمنی تو را زنادان
کو نهانتر بتر ز پیش
هست ایمن ضرر ز دشمن
نیست ایمن ضرر ز دشمن

من طلب ما لا یعنیه فاته ما یعنیه

انچه ناید بکار مردم را	گر بجستش هیچ بگراید

مر ترا در مضایق وحشت	بی جلیس و انیس بگذارند

احذروا نفار النعم فما کل شارد بمردود

ای که با نعمتستی بیدار باش
نعمت خویش را ز خود مران
نه هر چه زان رمید و شد ز پیش
باز ناورد و نیش بود با ایشان

ومن کلامه اغنی الغنا العقل

ای که جویای توانگری و بیشی
تا ز ارزان ده سرچشمه بهتر
از خرد که بهتر پی زیرکی
نیست هیچ در توانگری

الطامع فی وثاق الذل صدق

تا توانی مگرد گرد طمع	اگر از عقل بهره‌ور داری

هر که آرزو کند تکیه | او بر عاقلان بود احمق

اَلْيَأْسُ حُرٌّ وَالرَّجَاءُ عَبْدٌ

تن به بندگی ز مردمان تو مده
در بند امید دل مدار ای دل شاد
وادی ز دست تو دار آزاد

وَمِنْ كَلَامِهِ: مَنْ نَظَرَ اعْتَبَرَ

مرد در کارها چو کرد نظر
بهره عبرت از او برد بصر
هر چه بیند بود و مند بود ورا خبر
هر چه نابیند و مند بود بگذشت

اَلْعَدَاوَةُ شُغْلٌ شَاغِلٌ

هر که پیشه کند عداوت خلق | از همه چیز ها جدا گردد

نجه اورا بکار می آید	فوت گردد ز دست او بیشک

السامع للغيبة احد المغتابين

تا بتوانی مگوی غیبت کس
نی گه جد و نی گه طیبت
هر کو غیبت کسی شنید از دو
هست چو غیبت کننده عیبت

الذل مع الطمع صدق في قوله

هر که دارد طمع بمال کسان
تن در رنج و جان بشد در بند طمع
تا توانی ز طمع بشکن زنهار
هر چه در دست ... چه در دل پست

ومن كلامه الراحة مع الياس

هر چه رنجست جمله در دل تست	تا تو دل در امید بربستی

عاقل آنست کو ادب دارد	نیست عاقل کسی که بی ادبست

ومن کلامه لا حیاء لحریص

هر که باشد حریص بر هر چیز
ناید او را ز حرص چیزی از شرم
برود از بهای داد او چیز
نبود از پیشش آزرم

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هر که باشد ضعیف ایمانش
در کنف او فتاد و مقهور
نشود در پناه عالم کبر
همچنین بی نیاز عالم منصور

من اوتی فی عجانه قل حیاؤه وبذو لسانه

هر کرا وقت کودکی بوده است	پشه در زیر مردمان خفتن

کر دلش بسته عنا باشد	که غمش بسته بلا کردد

ظَنُّ الْعاقِلِ کَهانَة

مر ترا بارت کم مرد عاقل کرد
رای بارات از بن بهی
ظن عاقل بود دید کار ای
در اصابت چو حکم اختری

اَلْقَلْبُ ذاکِرَةُ عَمی

تیره دل سوی علم بس
تیره دل را فروزد و زر
تیره دل ناظر کرد
تیره هیچ علم را مدد

اَلْاَدَبُ صُورَةُ الْعَقْلِ

با ادب باش در همه احوال	که ادب نام نیک را سببست

جان آنکس که مومن پاکست	هم بدان چیز طلب کند حکمت

الشرّ جامع لمساوي العيوب

ز شرّ ای پسر بگریز و گر دیر
شر را هست طینت کاهر
که بدی فضل تو شود پنهان
وز بدی عیب تو شود ظاهر

ربّ أملٍ خائبٍ صدق

ای بسی بی امید دیگر پیوست
عمر بگذر ببار در پیش پیش
بس امیدی که او بجست اندر
بس شکوفه که بشکفید و بست

ربّ رجاءٍ يؤدّي إلى الحرمان

نه هر آنکو امید چیزی هست	گیتی آن چیز باشد آسان

شرم او رفته باشد و هرگز | نايد از لفظ او نکو گفتن

السعيد من وعظ بغيره

نیکبخت آن کسی بود که به پیش
[illegible]
دیگری را چو پند داده شود
او از آن پند بهره برگیرد

كثرة الوفاق نفاق وكثرة الخلاف شقاق

در نفاق کسی که پایان بین
که از آن [illegible] باید
در خلاف [illegible] شود
که از او دشمنی پدید آید

الحكمة ضالة المؤمن صدق

هر که نفعش کم شود | بسته دار در بخشش همت

هیچ راحت ندید کس بی رنج	هیچ شادی ندید کس بی غم

مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْعَوَاقِبِ لَمْ يَشْجُعْ

هر که در عاقبت بیندیشد بسیار
نبود دل باشد پریشان و زار
ز بس اندیشه چون حصار
همیشه در کار مرد را

اِذَا حَلَّتِ التَّقَادِيرُ ضَلَّتِ التَّدَابِيرُ

چون قضای خدای عز و جل
به سر بنده شود نازل
همه تدبیرها شود باطل
همه تقدیر را شود

اِذَا حَلَّ الْقَدَرُ بَطَلَ الْحَذَرُ

چون قضای خدای نازل گشت	تو ز تسلیم و صبر ساز پناه

بس امیدی که هست عاقبتش	محنت یاس آفت حرمان

رُبَّ اَرْبَاحٍ یُؤَدّی اِلَی الخُسْرَانِ

ای بسا مرد سود جو که بسی
هر قدم در ره زبونی نهد
عاقبت چون ببیند پشت امید
او دارد از آن سود در زیان افتد

رُبَّ طَمَعٍ کَاذِبٍ

در طمع دل مبند تا هیچ
که طمع پیشه در غم و رنج
سر طمع را شکستگان طمع
همه ناکامی است در غم و رنج

فِي كُلِّ جُرْعَةٍ شَرْقَةٌ وَمَعَ كُلِّ اَكْلَةٍ غُصَّةٌ

نیک و بد هست پس و کم صلاح و فساد	هست آمیخته درین عالم

زانکه بو پسته مردم طامع | بسته باشد بعقد و جوارح

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

آفت عقل مردم از طمع است
تا توانی بسوی طمع مگرای
چون طمع دست برد بر بنیاد
عقل مردم در اوفتد از پای

من ابدی صفحته للحق هلک

هر که با حق بود به هر دو جهان
حاصل آرد بجمله اغراض
باز در ورطه هلاک افتد
آنکه از راه حق کند اعراض

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة

هیچ چیزی مدان تو چون صدقه | هست از زوال جاه را پشتی

نتوان کرد دفع او بمدد | نتوان بست راه او بسپاه

الاحسان يقطع اللسان صدق

هر که کردی بجای کس احسانی
مال دادی و مردمی کردی
همچنین پیش او بجهد کوشی
همه را زبان ببندی بسی

الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب

فضل جوی و ادب که نیست شرف
شرف مرد جز بفضل و ادب
مرد بی فضل و بی ادب نبود
در چه و اندر گهر اصل و نسب

ومن کلامه اکرم الادب حسن الخلق

مرد بدخوی در همه عالم | بی سبب پایمال و ماه در دست

هیچ رنجی تمامتر زان نیست	کز ثواب خدای باشی دور

ومن کلامه لا ظفر مع البغی

هر که از راه بغی چیزی جست
ظفر از راه او عنان برتافت
هر ظفر آیت منفعت برنرفت
بتر از نیست آن ظفر که بیافت

قال علیه السلام لا ثناء مع الکبر

هر که با کبر پیشه شد همه خلق
در محافل خطای او گویند
وانکه پیشه تواضع ورزید
همه عالم ثنای او گویند

ومن کلامه لا برّ مع الشحّ صدق

هر که بخل پیشه شد دگران	نیست ممکن که طاعتش دارند

او ربپاند بازو استغنا	او رهاند ز رنج درویشی

من لان عوده كثرت اغصانه

هرکه با کهتران کند تندی
زهر از ان لبیست ایشان
ننشیند کس از پی سرگردان
نه ببست کس از پی احیای ران

قلب الاحمق في فمه

هرکه او هست با لطافت جفت
کار نیکوش ازان زیبست
هرچه دارد ز نیک و بد در دل
آن برون آید از زبان ویست

لسان العاقل في قلبه

هرکه او هست با کمال خرد	هست پنهان زبان او در دل

نشود هیچ بهر او پیدا | نشود هیچ گفت باطل

البغی سائق الی الحین

بغی شومست و بغی همه رنج
بغی بیخ حیات را بکند
مرد را از صف نقابت برد
آنکه را از شرف فکند

من جری فی عنان امله عثر باجله

هر که کاری کند بگفت هوا
پنجه او عنان بدست امل
باشد او گرد آن امل که هست
هم اندر آن زند بجای اجل

اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر

چون رسد بی تو نعمتی هرچند | خرد باشد چو نقطه موهوم

حق گذاریست طاعت و اورا	نبود

ومن كلامه لا صحة مع النهم

نشود جمع هیچ مردم را
تندرستی و خوردن بسیار
نیست خوش باش از کم خوردن
تندرستی جان عزیز در کار است

لا شرف مع سوء الادب صدق

بی ادب مرد گرچه شاه بود
هرچه او را جلالت و نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی
که بزرگی نتیجه ادب است

لا اجتناب من محرم مع الحرص

حرص سوی محرمات کشد	خنک آنکس که حرص را و نکند

زود تا چشم و زشتی گفتار | راندن شهوت و خطای زبان

البخیل مستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء
ویحاسب فی الآخرة حساب الأغنیاء

هست مرد بخیل را ده و داد
فقرا پیری کا و شتاب
این جهان همچو مفلسان بگذاشت
وان جهان چون توانگران حساب

لسان العاقل وراء قلبه

مرد عاقل چو در سخن گفتن
دل خود را نخست بنشاند
تو چنین دان که در زبان
زبان را ز پیش بنهاد

قلب الأحمق وراء لسانه

مرد احمق که چه سخن گفتن | قول خود تابع زبان دارد

شکر آن یافته فرو مگذار | که ز نایافته شوی محروم

إذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكراً للقدرة عليه

چون شوی بر عدوی خود قادر
عفو را شکر قدرتش گردان
رحم کن رحم کن که مرحمت است
در جهان بر زبان [illegible] باز

ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه وصفحات وجهه

هر چه گیری نهفته اندر دل
سر آن گر چه پنهان اشکفته هیچ شب
گاه اندر میانه سخن [illegible]
گاه اندر میانه رخ و لب

اللهم اغفر رمزات الألحاظ وسقطات الألفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان

این گناهان که با دو هم کرد | یارب از لطف خویش درگذران

هرچه باید بگوید آنکه	دل بر آن قول گفته بگمارد

اَلْحِرْمانُ مَعَ الْحِرْص

ای گرفتار حرص [illegible]
[illegible]

MUL18

١٠٧٤
١١٢

A
18

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
'Al ibn Ab TlibCaliph600 (ca.)-661

Title:
[Sad kalamih Hadrat Amr al-Mu'minn] /

Date:
[18--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23201

File Description:
[Sad kalamih Hadrat Amr al-Muminn]

T

2

CU202

هذا رساله پند ابو خیر سلطان عمر ابن العزیز
مؤلف مرحوم کتابنی اقرنده بیان
بیورمشدر غفلت اولنمیه
مطالعه سی غایتله
وعظانك بر كتابه

Front top

CU202

Turkish manuscript with two fine illuminations and early stamped leather binding.

The M.S. is divided into two portions as follows,

Part1. The scribe states that in the year 1130 of the Hegira A.D. 1752 in the month of Rabie II the celebrated Abu-el-gieza Bahfid surnamed Muncari-Zadah ordered him to translate into the Turkish language the letter written in Arabic by Taher-Ibn-Hussain to his son Habdul-lah. Taher-ibn-Hussin was captain of the Habbasi army during the caliphate of Al-Mammum.
He wrote the present letter to his son Abdul-lah on his being made Vali of Cairo and it is full of excellent advice and counsel. The translator after having explained the reasons that induced him to translate the letter in question begins his own introduction as is customary with Turkish scribes and and translates in its entirety the letter of Taher-ign-Hussan which advises his son to apply himself to the ways of virtue and to eschew those of vice, further it sets out for him the duties of a Vali towards his subordinates with other similar admonitions of a political and moral nature.

Part 2. The author appears to be the Sultan ʿOmar-ibn-Abdul-aziz, because the title of the book is in his name. It is lacking a date and its contents are as follows.
The writer proves from pasages out of the Koran and from celebrated Moslem works, 1. That the Supreme being gives victory with his direct help and that the Sultan must not trust only to the magnitude of his army, proving his argument by the example of the Jews, who with a small army only, wars victorious against a great and powerful enemy. 2. In similar fashion he proceeds to demonstrate the futility of these(wicked ?) persons who prefer this world to the other and by means of passages from the Koran, he describes Paradise as the place of complete happiness and hell as the place of utter torment.
3. A Sultan, in order to be victorious and to do his best for his subjects and for the general advancement of his country and his religion must be JUST, since Artaxerxes has said "If the King removes himself from Justice then will his subjects remove themselves from him" etc.

N.B. The passages from the Koran are written in Arabic.

Late 18th cty.

الا هبّي بصحنك واصبحينا ولاتبقي خمور الاندرينا

مشعشعة كأنّ الحصّ فيها اذا ما الماء خالطها سخينا

هبی ساقیه یه خطابدر معناسی قوالقدن قلق دیمكدر صحن قدح صغیره دیرلر واصبحینا بزی صبوح دیمكدر خمور جمع خمردر الاندرین دال مهمله ایله شامده بر موضعك اسمیدر حالت رفعنده اندرون دیرلر بعضیلر دیدیلر كه اسم موضع اندردر لكن اهلی اول موضعه نسبت اولنده قده اندرین دیرلر تخفیف ایچون یاء نسبك بری حذف اولوردی كه قرآن عظیمده بوردیلر ولو انزلناه علی بعض الاعجمین وما علمی بسحر البابلینا دخی ما نحن فیه‌ده نظیر اولور مشعشعه مزوج ما ایله رقیق اولان شرابه دیرلر حص ضم حا ایله ورسدر بعضیلر زعفران دیدیلر مشعشعه خموردن یا حالدر ویاخود بدلدر ویاخود اصبحینا ایچون مفعولدر هبی تقدیری ایله رفعی دخی تجویز ایتدیلر سخینا یا اسم منصوبدر مادن حال واقع اولور زیرا عرب خمر ایچون ترشاحه مایه تسخین ایدر ویاخود فعل وفاعلدر جمله اذا ایچون جوابدر محصول بیت ای ساقیه قوالقدن قالق قدحكله بزی صبوح ایت ما حار ایله خلط اولندوغی وقتده ایچنده گویا ورس ویاخود زعفران اولان رقیقه اندرینك خمورندن غیری خمور ایله بزی اسقا ایتمه ویاخود ایچنده گویا حص اولان رقیق اندرینك خمورندن غیری خمور ایله بزی سقی ایتمه او خمور ما ایله مزج اولندوغی وقتده بزلری شرب ایتمزدن اول بزه سخا احداث ایدر دیمك اوله بو جهتك معنا بو والعجب ان الجوهری قد فسر هذا البيت بان جدنا یا مولانا فی السخاء

وفی سخن بضد هذا المعنی

بسم الله الرحمن الرحيم

بو سنهٔ عميم الميمنه كه تاريخ هجرت فخر كائنات عليه افضل الصلوات
واكمل التحيات ك بيك يوز او توزنجى سنه سيدر بو سال خجسته مآلك
شهر ربيع الآخر غره سنده زيبنده ساز صدر روم ايلى اولان آرايش
اورنك فاضلى وپيرايش اريكهٔ كاملى واسطة العقد قلادهٔ سماحت
رابطة العقد صورت ومادهٔ مروت قبلهٔ جلائل شمائل كعبهٔ قوافل
خصائل ابو الخير الشهير بحفيد العلامة المدعو بمنقارى زاده اناله الله
الى ما تمنا واراده حضرتلرى امامهٔ سبحهٔ امامية واسطة العقد
خلافت عباسيه مأمون خليفه سقى الله ثراه وجعل الجنة مثواه دولتنده
قياده اجلوسنده منصب ايله كام روا وكمال فضل وهنر ايله زيب السنه

ورى

ورى اولان طاهر بن الحسينه منسوب مكتوب مرغوب ورساله بديع الاسلوبه
مقدما بر شرح مختصر تعليق وكشف معضلاتنده مع ايجاز بذل تحقيق بيورمشلر
نه شرح بلكه علم طراز اصل وخلاصهٔ مشار نحل وسلافهٔ ثمار نخل افادهٔ
رغايب معناده متن ايله توأم واجادهٔ غرايب فحواده اصل ايله همدم وهمقدم
عذوبتده فرات ايله مبارى سلاستده سيل فلات ايله مجارى لكن لغت
غريبه ايله مسبوك وصنايع ادبيه ايله مسلوك اولوب عوايد فوايدى خواصه
مقصور وعرايس مقاصدى عوامدن محجوب ومستور اولمغله اشاعهٔ منافع
واذاعهٔ بدايعى ملاحظه سيله لغت تركيه ايله ترجمه وتفسير وعبارت مألوفه ايله
تعبير وتقرير اولنمق اوزره بو بندهٔ قليل البضاعه وكليل البراعه يه اشارت
بيورلمغله امتثالا للامر العالى متوكلا على الله المتعال بو امر شايانك آلاتنه
آغاز اولندى نام پاكى باللآلى كمانبده سلك سطور اسلاك اولنان طاهر بن
حسينك نجل نجيبى عبد الله كه مانند پدر صاحب فضل وهنر ودلير كند آور
وسخى كرم كستر ايدى زمان امان مشحون خلافت مأمونده ايالت

مصر قاهره ایله بهره دار • و تدبیر مملکت ایله اوقات گذار ایدیبر اولادکه فلذ اکباد
• و قرة العیون آبا و اجداددر • و رحم و اشفاقه سزا • قلاده جبلت پدر و مادردر
• و قدیمدن اولاده وعظ و نصیحت • دیدنه و عادت بلکه طبیعت اهل حکمت
اولدیغنه • و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه • نظم کریمنده ایما و اشارت واردر
بنابرین • مذکور طاهر شفقتمند فرزند ارجمندنه • ریاض عنادل حسن عبارت
• و غیاض بلابل فصاحت و بلاغت خزینه غرایب معانیله دفینه رغایب مبانی
• بر جامع الکلم نصیحت نامه تحریر • و بو یوزدن نثر جواهر تذکیر ایدرکه •
بسم الله الرحمن الرحیم • اما بعد فعلیک بتقوی الله وحده لا شریک له
و خشیته و مراقبته عز و جل • و مراقبة سخطه الی آخر الرساله • تقوی عرف
شریعتده نفسی تعاطی اسباب عقوبت اخرویه دن فرط صیانتدن عبارتدر
• و خشیت • تسکین و طمأنینتدن انخلاع و تقیّد و تاب اضطراب ایله التیاعدر
• و مراقبه • مقصود حقیقی یی علی الدوام ملاحظه دن ابا ایدر • و سخط خلاف
رضادن عبارتدر • ایمدی ضمیر دانا ده • بو صنوف معانی هویدا اولنسه • مراقبه

خشیتی

خشیتی و خشیت تقوایی مثمر و مراقبه سخط بو خصال ثلاثه نتیجه و مآل اولدیغی
ظاهر اولور • یعنی ذی جانبدن غلبه و قوت • و جلال و عظمت ایله متصف
اولان خدای یکانه و بی همتایی علی الدوام ملاحظه و اندیشه • و انجام کارده بیم
بطش شدید ملک مجید مایه اضطراب • و ضرام بیم و تابک اولوب • جناب عزیز
ذی انتقام جلت سرادقات کهنه عزان تنال نهایه الادهام حضورنده
باعث خجلت و سبب ندامت اولور افعال • و اقوالدن تفکیله وقایه و صیانت
• ایتمکی همیشه کندوکه پیشه ایله • و ما دامکه جناب ملک ودود اندام وجودکه
البسه قبای عافیت ایلیه معاد و مآلک • و انجام حالک • و بر ملک عادل ذی الجلال
حضورنده جمیع اعمالکدن محاسبه و سؤالک • باعث تلاش ذکرک • و مفرح انس فکرک
اولوب • روز رستاخیز خجلت انگیزده • عقاب باریدن • و الیم عذاب کرد
کاریدن • وسیله عصمت و نجات اولور اعمال صالحاتی مشاطه عزایم •
اوقات دانات ایله • و شب و روز حفظ و صیانت رعیتی باز و بند همت
• و حوزه جمعیت ایله که جناب یزدان جل برهانه حضرتلری بو امر جلیل الشأنی

ث نكه شانى پايكوروب • زمام امور ناسى دست قهركه تسليم • وبو خطب
عظيم ايله ساكه تعظيم • وزيردستانكه خفض جناح رأفت • وبسط بساط عدالت
وبنيلرنده اقامت حدود الهيه • واسباغ سجال نعم شاهيه • واماطهٔ كرد اغانثر
واشادهٔ مهد آسايش احصاننن حريم وناموس • وايمان سلب ونفوسلرين ايجاب
والزام ايلدك • واول ملك مجيد كردن التزامكه تقليد ايتديكي امور درسنى مواخذه
ومحاسبه • وپيشين وپسين اعماللرينكده مسائله • ومعاقبه ايده جكدر پس امدى
خدمهٔ سراى معاش • وسدنهٔ فناى انتعاشنك اولان قواى ظاهره • وباطنه يه تفريغ
• وبو خطب والا شانى ايچون تسويغ ايله كه بوسنك ملاك شانك • ومدار
كيانك • وعنفوان سدادك • وعنوان توفيق ورشادكدر • اما كردن طفل نفس
بوالهوسه ام الصبيان هواى بو مال خوليا شهوات باديه پيمادن حذر ايچون معلق اولان
احوال غرايم وافندم تمايم خلوص نيت • وصفاى طويت ايله • صلوات خمسه مواظبت
وجماعت مسلمينه مداومت • وعقد ان قلايد العقيان حلك ولان زيردستانكه
وجماعته ترغيب ودعوت • واسباغ وضوء وترتيل قرائت • وتعديل اركان

صلوته

صلوتده كمال وقار • وسكينت • وسائر سنن ومندوباتنه حسن رعايت
كركدركه فحواى معتبر • ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر • بو معنايه ناطق •
وبو دعوايه شاهد صادقدر • بوندن صكره رسول رب العالمينه اقتدا • وانار سلف
صالحينه اقتفا مفرغ پناهيك • وعصاى دست انبناهيك اولسون • وبرامر كه
جلوه كر ذات شعور اولدقده • رفراق اشراق استخاره بدرقهٔ اختيار وتيلاى
فيناى استغناى منطقهٔ استنار • وكتاب منزل دستور العمل • وانار خير الانام پيشوا
وامامك اولوب • بعده اول خطيبك بر وفق رضاى ملك علام • تسويه واتمامنده
بذل اهتمام ايله • هر امورده • وآخر بينهٔ حب ورضاك اولان ايله قربيكى دلنشاد •
وخارج حوزهٔ ودادك اولانى ايله بعيدلكى ابعاد ايتمك مخالف وتبرهٔ معدلت
پناهان اولوب • فريده تسويهٔ قريب وبعيد • زيب آور سمط لآلى عدل سديد
اولديغندن الىق واحرى بودركه جانبنده عدالتدن يمنةً ويسرةً ميلاننه نكه التفات
ايتميوب عامهٔ موادده اقارب • وجانبكى بتسويه ايليه سك • اينسك فقه فى الدين
وكتاب مبين جليسك اهل تقوى واهل دين اولسونكه فقه فى الدين افضل ادابدر

اهل منش و اماثل اشباه ارباب دانش سبل حیرته دلیل و قاید
وطرق معاصی و موبقاته ساعد مساعد منهاج معرفت خدا و معراج درجات علا در
و نیاده دخی بین العباد هیبت سلطانک فزود اولوب نکده ساکه استیناس
و عدلی و داد که اعتماد حاصل اولور هر خصوصده علی العموم افراط و تفریط مذموم
و جاده اقتصاد و صراط مستقیم منزل رشاده دایه دلیل توفیق توفیق
ایله نیل مرام بر عروه وثیق در حاصلی قوام دین و سبل حق بین اقتصاد
ایله پدیدار و اعتدال ایله آشکار اولور پس امدی هر وادیده اقتصادی
راهبر و اعتدالی دستگیر و یاور ایله مستجمل دل بی غلده حاصل و کلیدرکه
امور دنیاده دخی اقتصاد عنوان عز و علا و نگهبان شرف و بهادر استصلاح
امورده بوندن اقوی عاضد و حافظ مراتب سروره بوندن اوقی راصد اولماز
استمدار ذخیره غایت و استکثار زبده نهایت بو قدر سمان اقتنای اعمال
جبالده تشمیر ساق و اجتناب سنن معروفده شد نطاق ایدوب رجای رضا
قایلد و تمنای مرافقت اولیای اگاهده بر وجهله توانی و تقصیر ایلمه ضایع به

پنهان

پنهان اولان عبادی جاده لا تقنطوا من رحمة الله ارشاد ایدن جناب یزدانه همواره
ظنکی احسان ایله که حسن الظن بالله معد استقامت رعایاتر و منهج اطاعت
برایا ور و یرمغفرت آمیز و ابتغوا الیه الوسیله اول جناب واهب الجمیله
ممهوم التماس وسیله ایله که سبب دوام نعمت و باعث بقای دولتدر
و طرق حکمدن تولی امور ایدن ولات و حکام عیار و احوالی استنبار
و جنایای سرایری اختیار اولنمقجه برشی ایله اهتمامدن احتراز اهم
مهامدر که پاک دامن حقنده ایقاع تهمت و ظن بر موجب نظم کریم
انه اثم عظیمدر پس امدی اصحاب و شیعتک و نگهبانان ساحه ولایتک
حقنده مانند و بامنفر اودالوان سوء ظنه مقناطیس تانیس احبا اولان
یاورته هر حسن ظن ایله تداویر کذار که وسیله اصطناع اصحاب و ذریعه
استخلاص خلص احباب اوله آزمایش ظن زیده ساعد خاطر شکند و سیل
خواطر مند اولمغه محتاجدر تا که اعدای عدوان اولان شیطان حصن
حصین قلبه ره یاب و ساحه فسیح الارجای درونده بر ملعب بولوب

براده‌نی سواطنی تزیین وتزویر وبولعب ایله لذائذ عیشی تغییر وعزات
صفا صفای خاطری مکدر بو اثیمه حاصلی حسن ظن برتریاق اکبر ودواء العنبر درکه
قلبه قوت وبدنه راحت وخلقی جمیع امورکده استقامت ومحبتکه جذب
ودعوت ایدر اتباع اشباهه حسن ظن ورأفت امورلرنده بحث ووقت
وصلاح حاللرنده نظر وحیاطته ممانعت ایلمز بلکه تفقد استقامت ولاة
دولت ونظر وحیاطت رعیت ومملکت جمله‌دن آثر والزم وتقویم دین
واحیای سننده اقوی واقومدر وبو جمله‌یه اخلاص نیت واستصفاء
طویت حرز بازوی همت وسپارهٔ نشیجه عزیمت اولمق کرکدر که
جناب مروت ساز دیوانخانهٔ دولت علت سده عزه وجلت حضرتی
دینی طلسم کنجینهٔ نعمت وحرز بازوی بقای سلطنت قیلوب
تمیمهٔ دینی وشاح الصدر همت ایدنلری عزیز ومنصور وتعویذ شرعی
بوح طبعندن سلنلری ذلیل ومقهور ایلمشدر پس امیدم نفسکی تقویمده
تفرد واحیای دینی تحمّلده فوق الجهد تجلّد ایلیه بو خود معلومدرکه جمیع صنعکلدن

سؤال

سئوال اولنوب مجازاة اعمال صالحه ومؤاخذهٔ افعال قاضحه اولنه جقدر
منقلد قلادهٔ اطاعتک اولان رعیتکی نهج قویم دین مبینه هدایت ومسلک هدایه اسلاکه
بذل همت واصحاب جرائمه علی قدر مراتبهم واستحقاقهم اقامت حدود والله ده
دامن درمیان جلادت ایدوب تهاوندن تساهیل وتأخیر وتعطیلدن تحامی ایله
وعفو باشد حدودی اقامتده بدعتدن مجانبت وسنن معروفه‌یه مطابقت لازمدرکه
سلامت دین وحرمت واقامت آیین مروت انده‌در رعیتک عیب
وشبهه‌سندن اغماض عین ووجه جمیل ایله معامله ایدنه وجه احسن ایله مقابله موجبات
بقای آب روی دولت ومستوجبات صفای جوی دلجوی نعمتدر بو خصوصده دخی
باع همتی اطاله وچشم بصیرتدن نشو غفلتی ازاله ایتمک کرکدر صحیفهٔ گوش
استماعی قول کذب وزوردن تخلیه وهواشش سطر صدری بغضای اهل
نمیمه ایله تحلیه ایلیه که تفرنیب کذب باعث فساد امور وجرأت
علی الکذب سبب بداد بیرور حتی قدیمدن الکذب رأس المآثم والنمیمة
خاتمه کلام حکمت نمای ابواب صفایح سوامع رجال ویراتش صحایف

جوامع امثالدر • اهل صدق و صلاحه محبت • و ضعفای اشرافه اعانت و صله
رحمه مواظبت • و یدنه مستمره • و شنشنهٔ مستمرهٔ که اولمق لازمدر • اما هوای
نفسله مشوب اولیوب مجرد اعزاز امر خدا • و احتیاز ثواب یوم الجزا ایچون اولمق
شرطیله • سوء هوای نفسه اتباع • و سواء الصراط عدالتدن میل و انحراف • شایان شانک
و سزالی مرکز و مکانک دکلدر • بو ردیلهدن دخی اجتناب ایله ذاتکی توقیر • و براءت
ذمتکی اشاعه و تشهیر ایدوب • سیاست رعیتده عدل الله انعام • و حق ایله قیام
و سبل هدایه اهتدا ایله تحصیل نیک نام ایله • هنگام غضب و سخطده نفسکی ضبط
و سمند اختیاری اوتاد حلم و وقاره ربط ایله • مسلم دست قوتک اولان سیاست رعیت
و تدبیر امور مملکتده • شدت و حدت و طیش و خفتدن تحاشی ایله • و تحت قهرکده
مشاهدهٔ مقهوریت جمهور روز • و نکه الفاظ ملاسم اغبار غرور ایدوب • زنهار و زنهار
بر سلطانم ولدیکم ایتلرم کلمهٔ غرور اسی خسرانکاه ملسا که کذار ایتمسونکه بو وجه اوزره
خود و نقص رایه سرعت و تقلیل نفسنه سبقت ایتمهسی مقرر رور • عرایای مملکده هویدا
و کلمدرکه • الملک لله یؤتیه من یشاء • و ینزعه عمن یشاء • و مفتیجه همواره همای دولت

واقبال

و اقبال مفارق ملوک و اقبالده • سیر و ارتحال • و تناوب و انتقال اوزره در
لکن بساط نعمتلری مبسوط • و زرع دولتلری ممدود • اولنلرک کفران نعمت ایدوب
عباد الله اوزرینه استطاله • و پنجهٔ ظلم و عدوانی اطاله ایدن سرکرانک شهباز دولتی
سیر طیران • و جمال نعمتی عاجلا زوال اغاز ایندیکی هزار بار تجربه کردهٔ امورکار
اولنمشدر • حرص مالی سلک خصالکدن اخراج • و عقبان عفتی عقد انجمن خلقکه ادراج
ایله کنوز و خزاینک تقوی و عدالت • و استصلاح حال رعیت • و عمارت بلاد
و تفقد امور عباد • و اغاثهٔ ملهوفین • و حقن دماء مسلمین اولمغه همتک مصروف •
و عنایتک معطوف اولسون • مال نما ایله مفید و نما اعمال ایله مستفید اولور • هزار
خزاین احضار • و بی شمار دفاین ادخار اولنمغه نمای مال استحصال اولنماز بلکه
تعبیهٔ توافق رعیت • و تنمیهٔ بوایق دولت • و تحصین قلاع • و تعمیر ضیاع و بقاع
• و اعطای حقوق • و سد ثغور و ثبوده صرف اولنه فضل و نماسه کثرت • و ایالت
دولته قوت حاصل اولماسی مقرردر • زیرا بو حرکت ایله اسباب ثرا منتظم • و ابواب
درای منبسم • مال مبردده وفرت • و جبایات اموالده سهولت • ولاة دولت

مهزین و عز و حشمت متمکن اولور والحاصل کنز خزاین اخلاص اعمال بعده تفریق
اموال ایله در تیسر مشتهیات نفس آزور و تکاثر اسباب فرح و سرور
و بهجت روزه فراغ عیش و نعم و مساعدهٔ زخارف دنیایه مغرور اولمغله هول
روز رستخیزدن زاهل و شدت زمهریراندن غافل اولوب امتثال اوامر و اجتناب
مناهیده تهاون و تحمل اعباء امانة الله ده تکاسل و تواهن ایتمکدن زیاده فرار ایله که
تهاون موجب تفریط و تفریط مورث هلاک و بواردر جناب رب العباد دنی نیه
العبد عدمدن موجود وجوده ارشاد و انعام استعداد که البس لباس رشاد و رفاغت
عیش و طراوت حالک ایچون نعم گوناگون اعداد ایلدی لکن مغتر اولمه که هنوز
بو نعم و نوال علی خطر الزوال در رابطهٔ پوشش و قیدنده گوشش محتاجدر امدی
بو بابده عروهٔ وثقای شکره اعتصام و نعمی محل لایقنه صرفه اعتمامدن اقوی رکن
رکین و حبل متین اولمز که شکر موجب بقای نعم و مستوجب عطای مزید اولدیغی
لسان خیر البشر ایله مبشردر اما باب و حصه انتزاب زنهار حداید تشنیع خویه
تریاق محبت و موالات ایله تسکین جو اولمه بدمنشی فجور ایله بدنام آفاق و داهور

اولان اهل فجوره بی‌لحاف و رحمت ایله تعصیه نتایج تأسف و ندامه توطیه در شتراق نعم
کورلیه مغمور العین اولان عشنوا نوتهای صلات و افضال ایله هیبا اولمق احتمال یوقدر
سلافه جبینی شنورات عداوت ایله تعفن اولنانلر که فشانکت نوشاب مدارا ایله غلیانن
تسکین ممکن و کلدر تصدیق تمامات و توثیق غدران مخالف روش صدیق
منشاندر گمراه بیابان غوایه و ضلال اولان اراذله اتباعی موجب تحیر و استرجاع
اولملسی مقرردر اهعت و رهیفت سمعه و ریا ایله خطب عروس لکاح دنیا اولان
خودنما حقنده اضاعت نقدینهٔ محمدت و ثنا ایله جارطاق طبیعتده جاربالش نشین
انسانیت اولان افراددن برفردی تذلیل و تحقیردن نفس عزیزکی زیاده منع
و تحذیر ایله دستمایهٔ سئوالی اکچی کاسه گردانی فقر و احتیاج اولان سیه گلیم و محتاج
سلسلهٔ نهر ایله ردوارغاج حدشه زن و تمانع گرم و محرک زمام نمدرا آرایش
منافعدن عاطل برام باطل نه خاف نمو ایله تزیین تحسین کرده و انای باریک بین
و کلدر اضحوکه و سخریه سرمایهٔ عیب هرضبة عیبی اولان ارباب خرافاته کرشمه زن التفات
اولمق قدر عین وقار و کلاه چشم ناموس و عاردر سماحت و عدم غره جبیلی عد

وطراز خلعت کرم و مجددر اما اخلاف و عدنسوم و تلقای کفل شح ولو مدر
کمال ان مسک غزالان وحسن طلعت خوبان کبیدر کلفت مشاطه لساندن غنی
زینت هر اهفت تعبیر و بیاندن مستغنیدر امدبر تقاعدن تحاشی ایله که خود فروشی
لغوه استغال ملکه کلفت جمال کمالدر اظهار غضبدن تجنبی سوار ساعد حشمت
و زیب بازوی وقار سکینت ایله که هیبت غضب مسحل ذهب ادب و اهلاس
خنانج حسدر تکبر وخیلاء تخم کشت مذلت و مایه تخمیر ذالت بیلوب ظلمت
کبرا ایله ستر فضائل و افتات دولتکی زائل ایلمه همواره ظلم عدواندن و بغی و طغیاندن
اندیشه سی اولان مار خلعت وکژدم جبلتدن اغماض عین نکهبانی مملکتده
خمیازه تواین و میان نابسده ایقاظ شورش وتفاقم ایراث ایدر طلب غنوده تکاسل
واهمال وحطام دنیا ایچون دولت ابدیه یی ابطال ایلمه مهام امورکده محک
فقه وحکمتله عیار ومسبار تجارب ایله امتحان واختبار ولمحض عقول وآرای اصحابیله
مشورت بعده تثبیت امورکه متوکلا علی الله عزیمت ایله زینهار و زینهار ترفه
وتنعم ایلمه مالوفه وبخل وشح ایله موصوف اولنلرک مشورتلرین اصغا وتدبیرلرین

اقامت اوکده بیشوا ایتمه که اهل ترفهک انجام کار فکرنده رایلری راکد و دماغلری
ناما عدودر و اهل بخلک نظره همتلری اجق امساک ایچون مسبوک و نقدینه فکرلری
استجلاب اموال ایچون مسکوک اولوب مجد انیلدن غافل و انفاقه متعلق قال و
قیلدن زیاهلردر اغازه نظام مملکتده واثاره قیام فساد رعیتده شح وبخلدن
چالاکتر بریره خاشحز یوقدر اکر حرص وازه مبتلا وکثیر الاخذ و قلیل العطا اولورسک
نهال دولتک بی نما وجمال حشمتک بی روا اولماسی مقرردر که اساس دولت وحشمت
استیناس ومحبت ناسله مشیددر رعیتدن خطبه عروس محبت مالدن استعفاف
وجور وازالرندن انکفافله مؤیددر امدادیسا که صفو محبتین بذل ایدن اهل خلاصه
افضال ایله موالات وحسن اشبال ایله مصافات ایدوب کلاح جمال حسن خصال اولان
بخلدن نفسکی وقایه وطراوت دولتکی حمایه ایله که بر فحوای نظم کریم ومن یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون نائل فلاح دو اهل ساحل نجاح اولماسک و عطاکی
جمیع مسلمین سحاله چین ابر نعمت وتخاله چین شیو منز غنیمتک اولسون ایله و نقشی
نکین نقینک اولسونکه جود افضل عناد وانفع اعمال عبادر حب اغدیر جودی اقسم

روان‌سنج شمایل و انجم بوارق خصائل ایتمکه آزمایش ایله مال تشقیق روح و خمار
عسرت نشئه صبوحدر بنابرین انفاق خراش جان و فراق نفعه بار گراندر لکن
ملاحظهٔ تلافی فضل حق و مشاهدهٔ توالی عطایای فیاض مطلق تسهیل و تیسیر ایدر
مآل و پرشوکتک اولان لشکرک هموار دفترلرین تصفح و اشخاص نفرلرین تفحص
سوانح افکار و فواتح اذکارک اولوب علی حسب مراتبهم امورلرین تنظیم داودلرینی
تقویم و رزقلرین ابلاغ و نعمتلرین اسباغ و علفلرین توسیع و نعللرین تمیع ضعیفلرین
ترفیع ایتمک گرکدر که سنک انصاف و غنابنک و بر و شفقتک محبتلرنده اخلاص
والطافکلرنده انشراح و اختصاص ایجاب ایتمسی مقرردر حاصلی تعالی دولت
و تسامی رفعتکده عساکر و رعیته عدل و حیاطت و بذل شفقت کافیدر
و تسم لوح یقین اهل دینده که جناب حکیم مطلق عز شانه و عظم برهانه
حضرتلرینک ازلده ایتدیکی فصل خطا ایله بین الورای قضا بر اکسیر اعظمدر که حائل
و معادلی مشهود بلکه موجود دکلدر زیرا اول برمیزاندر که احوال عالم انکله عیار
و جمله پیش و کم اولنه اختبار اولنور بو وجه او وزره اجرای قضا موجب صلاح

رعایا

رعایا و مستوجب حیاطت معایش برایا جالب امن سبل و جاذب انتصاف
مظلوم ذلیل ممیز طاعت و عقوق و راه فار زاحقاق حقوق کبریت احمر
قوام دین و ملت و دواء العجز سلامت و عافیتدر پس مدی قضا بالحق
ایتمده اجتهاد و حیاطت اوراده شده ده اشتداد و اقامت حدود و انقده تشجیع
و محل ریب و مظنه تهمت و عبیدن تورع ایله بخشندهٔ ارزاق عباد اولان خالق جل
شأنه جانبندن معصوم اولان حظ و نصیبکه قناعت و ترک ضجرت و طماعت
و قلق و اضطرابدن تبعد و تأنی و سکینتده تجلد ایله تکلمده مراعات تحفظ و صمت و
سکوتنده انتباه و تیقظ لازمدر لکن مکالمده صوت جهوری شعار فتوت و دثار
کرم و سودندر خصمه انصاف و عدالت و وقت اشتباهده توقف بصرت
و اقامت حجتده تشمیر ساعد جهد و دقت و مراقبه و تفکر و ملاحظه و تدبر
لوازم مقام حکومت و تمام کردن ابهت و مهابتدر هر کس لوم لائم نا بخود
حجاب امتنان منعم رانیکی توفیق و پرده صلابتکی تمزیق ایتمسون بلکه هر امرکده
ثبت و تأنی و رضای ملک علامی تمنی ایله توجه الله تعالیه تواضع و خفض جناح

وجمیع رعیته رفق وسماح و اعبا حقی طوعاً وکرهاً تعنسکه تحمیل وهر وقعه ده
چشم اعتبار یکی تکحیل ایله قان دوکمکه سرعت و بنای خدایی هدمه جسارت
ایلمکه حرمة دماء عندالله اعظم و بغیر حق انتهاکی معد عذاب الیمدر خزاین بیت
المال مایه غزو رفعت دین و توسعه منعه مسلمین و کبت وغبض عدوان و ذل
صغار اهل کفر وطغیاندر محافظ وحیاطت و کمال مرتبه حقوقنه رعایت
یعنی اربابنه اعطاده وضیع ورفیع واهیف وشریف و اجانب واقارب
خواص ومقربین و اجناس مبعدین باطلمه تسویه وتعدیل ورعیایه تحمیلده
فوق التحمل تکلیف وتحملدن تورع وتحفظ کرکدر رضای عامه ناس وبینلرنده
حسن الفت واستیناس بونکله حاصل اولور زمام تصرف مملکت دست
ایالت وولایتکه تسلیم اولنوب سن راعی وخازن وحافظ وصائن
قیلندک تعدیر رعایانک تعذر کفایه لرندن فاضل اولوب عفواً صفواً
سناکدیده کلدیکی مالکرین اخذ وینه کندولرینک تقویم اود وصلاح عتاد
وعددلرینه صرف و بذل ایتمکله حقوق دولتکی احقاق وانشوطه نعمتکی ابقا ایله

سده سنیه دولتدن جبایت اموال ایچون نصب وتعیین اولنان محصلین وعمال
حلیه عفاف ایله آراسته و زیور حسن رأی ایله پیراسته فن سیاستده نوجبین
تجربه واختبار صاحب یقین کمسنه لر اولوب قدرلری ترفیع وزرقلری توسیع
اولنمق مرافق دولت ومنطق سلطنتندندر بوخصوص نتیجه امالک ونمیمه
اعمالک اولوب بوره راستده سنی برعایق عقوق وسایق هنجار آزره سوق
ایتمسون مادامکه بوطریق اختیار وبوسلوکی استشعار ایده سک عیشنک رغید
ونعمتک مزید وعزک وکید وذکرک حمید اولوب بوطریقیله بر وصلاحه اعانت
وقلوب رعیتنده غرس محبت ایتمکله آفاق بلادک معمور وخصب وخیرات موفور
وظلک ذارف وخزاین اموالک متضاعف اولوب اسباب قوام امورده
صاحب پای ویر وارضای عوام واحبا دده اقوی واقدر دوست دشمن بیننده
مرضی العدل ومحمود السیر اولورسک کل امدی بوعلق نفیسی بو حنظل حسبیه
تحویل وبو دریتیمی برخزف پاره خسیسه تبدیل ایلمه ان شاء المولی بوداوده نک
بوسنی سرمنزل کامه واصل واقصای مرامه نائل ایلر نهر انجالی کورولاده خفیه

برامین تعیین ایله که بس پردهٔ خفادن جاسوس احوال و رقیب ولاة وعمّال
اولوب سلوک سیرتلرین سا که سرّ اخبار وبیش وکم احوال بلاددن سنی
خبردار ایلیه برناحیه به براوک تحریری سانح وخاطر خورشید مآثریکه لایح اولورسه
ابتدا انجامنی تفکّر وصورت پذیر وجود اولاجغنی تدبّر ایله اگر عاقبتنده سلامت
وعافیت وسلیمنه خیر ونصیحت وحسن وفاع وصون رباع وضیاع ملحوظ
اولورسه فبها والا توقف ایدوب کار ازمودگان وبستان حکمت واهل تجارب
وبصیرت ایله مشورت ایتدکدن صکره نتیجه آرای اختیار وطرف راجح استنبا ایتمک
گرکدر زیرا انجه لایح واردرکه عنفوان ظهورده مانند نوجوان دلبر دوان بلوغده
رعوب وزشت منظردر عنوانده نظر عاقبت وفکر غایت اولنماسه باعث
ملالشی غرامت بلکه مستوجب خسران وندامت اولور والحاصل هر مباشرت اولنان
امورده اولا حزم واحتیاط ایله پرکار فکری اداره بعده علی وجه السنه استخاره بعده
جناب مبتدا الامالدن استعانت بعده بسم الله گویان مقصوده مباشرت گرکدر وهر روز
ورتب ومنضد اولان علاوه اوّل باوّل حصول پذیر اولوب ابرتیه تأخیر اولنمیه که

نگار

نگارش اعمال وتزاحم اشغال اقتضا ایتمکله صفوت خاطره کدر واحکام اموره
ضرر وپرکه سبب اولور احرار رجالدن صحیح الذهن وطاعن فی السن اولان
کمسنه لردن تفقد ایدوب صفای طویت واخلاص محبت وتمشیت امورکده
نصح ومظاهرتلرین تفرّس ایتدیگک ارباب فتوتی استخلاص وصحبت
وخدمتکه اخلاص واحسانکله بنده وکرمک ایله شرمنده ایله که عزم اتکده
بال وپر وهمفوا اتکده دستگیر ویاور اولالر واصحاب خاندانن قانون
زماندن اوزره تجبر پنجه ستمگیر فقر واحتیاج وتیرباران شدائد دهره آماج اولان
محتاجلری تفقد ایدوب اولمقوله سؤالدن متعفف ومعوض احتیاجدن مستنکف
کمسنه لرک کشت زار آماللرینه اجرای زلال افضال ومؤنتلرین احتمال وحاللرین
اصلاح وحاجتلرین انجاح ایله تاکه دست ذلت مسّ کرباپازینه رهبان بکنت اولمیه
وبرمقدار عجزه دخی واردرکه تحت قهر ظلمه ده مقهور ودار العضال ظلم ایله رنجور رفع مظلمه
جیرتدن عجز سبیل وناله وضجرتدن اوزکه دلیل بولامز اولمقوله محزون وملول
ودرمانده کنج خمول اولانلرکمسنه لری تفحص واستعلام ودرمعدلت نشانکه اعلام الجون

سدنه درگاهدن ارباب صلاح وانتباه اولمق تعیین ایدوب بونک امثالی نیز زده

جحیم عذر وظلم وتعذیبده جحیم جور وضیم اولانلر تشنه لری اروا ونائره دردلرین اطفا

مهاطل سماحتک تسویغ ووابل مرحمتک بی دریغ ایله وارامل وایتام وسائر فقرای امامه

سد رمق وتسکین خفق ایده جک مرتبه خزاین بیت المالدن تعیین رزق ونوال ایله

بو مقوله دردمندانه صله وعطفده ماللده برکت ونما وخلفاء راشدینه اقتدا حاصل اولور

تعیین وظایف واجرای عواطفده حمله قرآن عظیمی جمله یه ترجیح وتقدیم بلکه انلر اشراف

امت واعلام شریعتدر ومقتدرضای مسلمین ایچون شفاخانه لر انشاده وتفویض

امورلری ایچون قیملر اعداد وادامه وبرای ترتیب معالجات تعیین اطبا واساة ووجوه الاشراف

مشتهیاتلرینه اسعاف ایتمکه همت ایله وشفاخانه لرک خدمه سی ادای خدمت وحقوق

ورسوملرینه رعایت ایدرلرمی تفحص واستکشاف ایله بودخی صورت نمای فرایاب تجاربدرکه

ناسه نه مرتبه حقلرین اعطا ومستحقلرینه احسان وایلا اولنسه ینه استجلاب مزید واستبلاد

مالنه هیچ طمعی ایلمادکه بالمواجهه عوض افتقار واضطرار ایتمدکجه نسقی یاب اولمازلر

پس امدبر اهل حاجتندن احتجاب وکثرت وزیادندن اکتنابی شانلرندن شایان گورمیوب

درسعادتن

درسعادتنک گشاده وعقده استنک آرام وارباب مذلته خفض جناح رأفت

واظهار بشر وبشاشت وآمرین نهوین وجوابلرنده رفق ولین رجالرین قضا

سماحت وبذل عطاده صفای طویت تکدیر وامتناندن تحاشی تقصیر عفولرندن

تعاجی ایتمک گرکدر که برضیعه فالحه وتجارت رابحه در ووقایع دول سالفه

وحوادث قرون ماضیه نمونه سا که محل انتعاظ واعتبار اولکونلرهم خصوصده

رضای باری یه اعتصام واقامت دین ومظاهرت شرع مبین ایچون اهتمام

ایله که خلافی مستدعی سخط خدا ومورث خسارت دنیا وعقبادر وهر سنه نک

ایراد ومصرفی لوحه بکده مفصل ومبسوط وصحیفه حفظکده مبین ومضبوط

گرکدر که حتی جمیع آمدن وصرفی اسراف واعدامدن مبرا اوله واکثر مخالطت

وصحبتک ومذاکره ومشورتک علمای دین وفضلای متقین ایله اولسون

اکرم جلیسک واقدم انیسک مشغول ندیم صادق دل وکریم بی غل اولسونکه

سندن یوشین وزلل ونقص وخلل واقع اولورسه حتی ایقاظ ایتمه سنده

شاهی سطوتک مانع وسرادق هیبتک حائل اولمیوب تا برجا وللامر بجانبی

ساكه سرّ افاده و اعلام ایلیه • بو مقوله خیراندیش سنک نصح اجتنابک و افضل

اصحابکدر • و در دولتنده اولان ارکان سلطنت • و کتاب حضرتک هر برینی ایچون بر وقت

تعیین ایله که • وقت معینلرنده درگاه عزت پناهکه دخول • و پیشگاه سعادت دستگاهکه

مثول ایدوب کیفیت خدمتلرین عرض و اعلام • و محتاج اولدقلری خصوصلرنده افاده

و ابرام ایتسونلر سندخی صحیفه مهم و صلرینه تکرر نظر دقت • و تحدیق بصر بصیرت ایتدکدن

صکره موافق صواب • و نصفت و شایان شان دولت اولنلری تنفیذ و امضا • و مخالف

حزم و ذمار و مغایر دیدن • ارباب شناسان کار اولنلری محللرندن تفحص • و سؤاله

توقیف • و حواله ایله و هر فردن وفا و استقامت و امور مسلمینه عون و مظاهرتدن

غیری بر شی قبول ایله موفق احسانک دخی من غیر امتنان صله استقامت و جائزه صدق و صداقت

و ملغه بذل همت ایله • یا عبد الله نیم بو محلّه ناصحه • احرار نظرک تکرار • و فحوای نصفت

احتوا اسیله انتعاظ و ادکار ایدوب • هر امور کده صلاحه رغبت • و جناب باری تعالیدن

استخاره و استعانت ایله که جناب ارحم الراحمین • اهل صلاحه معین و ظهیر •

و طالبینه خلاص یاور و دستگیردر • الحاصل احسن سیرتک • و اعظم رغبتک

شنول

شنول خصلت اولسونکه • رضای رب العزته مستوجب و نظام

دین و دولتنه مستجلب • و اهل دینه تمکین • و عزته داعی

و اهل ذمّه بث عدالتنی واعی اوله • و انا اسأل الله

عز و جل ان یحسن عونک • و توفیقک

و رشدک • و کلامتک

تمت

٢٢
٢

آرایش اریکهٔ سلطنت • و پیرایش اورنگ جلادت • اولان
اساطین الاسلام • و سلاطین ذوی الفخامه • مخفی اولمیه که
نظام عالم • و انتظام بنی آدم • علماء اولوا الابصار • و فضلای
ذوی الاعتبار • دن معنای قرآنیه • و فحوای فرقانیه • یی صماخ
قبول ایله استماع ایدوب • بو نوع وس هوانک • قناع غفلتی
دریده • و دنیای دنیه دن اوتار محبتی بریده • ایتمکله اولور
• الله عظیم الشان نصرت الحقی کندو عندنده [illegible] اولدیغنی • بطریق
البیان بیورر • و ما النصر الا من عند الله بو تقدیرجه • لشکر
جرّار • انجم شمار • ایله دشمن بدسکال سماجت فعاله • نجاح
باب اولمق امر محال • و بر بیهوده خیالدر • کم من فئة قلیلة غلبت

فئة کثیرة باذن الله آیت کریمه‌سی بو معنایه حجت ساطع • و برهان
قاطعدر • ورد خوانان • وحی آسمانی اولان مفسرین • و نکته شناسان
تنزیل ربانی اولان مؤولین • بو آیت کریمه‌نک تفسیرنده نوشته ایتدکلری
اولدر که طالوت ملوک بنی اسرائیلدن • بر ملکدر • التی یوز بیک
عسکر مدن • اوچ یوز مقدار بر دلیر جنک آزموده • و کار دیده
• و مرد افکن • و جوشن پوش صف شکن • کسنه اتخاذ ایدوب
جالوتک ایسه یوز بیک مصارعه و مکافحه یه ذی قدرت پهلوان •
پیل دمانی • وار ایدی • باذن خدای تعالی • اول شرذمهٔ قلیله ایله
• طالوت جالوته ظفریاب اولوب • دستبوس صمصامهٔ
طالوت اولدی • جناب ذو المعارف • حضرتلری ماننده سراج
وهّاج • لیالی دیاجیر ضلالتده کم شده کانه ارائت فجاج ایدن
قرآن ساطع البرهانده • بو قصهٔ پر حصه‌یی • حکایتدن مراد غالبلری
بوندن ناس اخذ اعتبار ایدوب • بعضا کثرهٔ جیوش و اموال بی قرار

اینمسونلر دیو در • الله عظیم الشانک عادت ازلیه‌سی بونسق اوزره درکه
مادام • انام • وشاح القدر • النزاملرین اولان عبادته طغیان وشقاوته
تبدیل ایتمدکجه • انلره افاضه ایلدیکی آلایی نکاله تبدیل • واذاقه عذاب
ایدوب تنکیل • ایلمز • ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
• واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له وما لهم من دونه من وال •
ایت کریمه‌سی بو معنایه کواه عادل بی معادلدر • ناسه بو طواق
حدثانک نزولی • واوامر الهیه دن نکولتلری سببی ایله در • ظهر الفساد
فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم
یرجعون • ایت کریمه‌سی بو معنایی مصرح • وبو فحوایی توشیح ایدر •
ناس اقتراح معصیت • واقتناص شقاوت • ایتدکلری سببی ایله • الله
تعالی انلرک اسباب معاش دنیالرینی افساد • وتسلیط دشمن ایله کندیلرین
پایمال صافنات جیاد • ایلدی • وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا
بما کانوا یکسبون • ایت کریمه‌سی بو معنایی راه نمای صوابی • اولوا الالباب

بیان

بیان ایدر • فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما
فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر • ایت کریمه‌سی
استغفار محبوس سجن معاصی ولنلری سلسله یؤخذ بالنواصیدن اخراجه
بادی اولدوغنه برهان • جلیل التبیان در • نوائب ایله مفتون • ومصائب
ایله حاللری دکرکون • اولوب خلاص بخش ربقه نکال وعذاب •
ونجاح ده غل عقاب • اولان توبه واستغفاره مراجعت ایتمینلر • بیدا
اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم
یذکرون • ده سرکران نه مذمت اولکو سرکردان اولمه‌سی مقرر در •
لئن شکرتم مفتاح قفل کشای رحمه • لازیدنکم • ولئن کفرتم کلید دروازه
کشای دوزخ ان عذابی لشدید در قطب العارفین • وامام المرشدین
حضرت مولانا جلال الدین رومی • بو ایت کریمه‌نک معنای منیف • وفحوای شریفنی
بو بیت ایله افاده بیوردیلر • شکر نعمت نعمتت افزون کند • کفر نعمت
نعمتت بیرون کند • معلوم اولدیکه اگر بو اولنعم آلهیه یه طاعت وشکر

الآی بی نهایت ایدوب ترک مظالم وتشیید مبانئ علم ایدرک دشمن علوج
اوزره خروج ایتسک • بعون خدا نصرتیاب اولمامز مقرر ایدی •
ودست عنایات الهیه • زمین وسمادن دروازه گشای برکات اولوردی • ولو ان
اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض •
ایت کریمه‌سی • ویدیکمز معنایی انبا ایندیکی ذوی النهایه خفی دکلدر •
جناب رب الارباب جانبندن بزه اولان عذاب تقدیم یدیمز ایله اولدوغنه
ذلک بما قدمت ایدیکم وان الله لیس بظلام للعبید • کدأب آل فرعون
والذین من قبلهم کفروا بآیات الله فاخذهم الله بذنوبهم ان الله قوی شدید
العقاب • ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم
وان الله سمیع علیم • ایت کریمه‌سی دلیل واضح • وبرهان لائحدر •
نبال ذلت وز مصائبه سینه‌مز هدف • ونقدینه وجودمز ادایه تاره نوائب
ایله تلف • اولمسی کندو اکتسابمز ایله اولدوغی اخبار ثقه • وما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ایله ثابت اولمشدر • اجتراح سیئات ایدن مجرمان وجرائم ورزه

المکتسب حسنات ایدن ایله مساوی اولمدیغی منطوق • ام حسب الذین اجترحوا
السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا وعملوا الصالحات سواء محیاهم ومماتهم ساء
ما یحکمون • ایله معلوم اولو الابصار ذوی الاعتبار در • سلافه الصهبای
ظلم ایله مست وسنک مظالم ایله دل شکسته اولنلره جناب باری عذاب الیم
ایله تعذیب وعقاب وخیم ایله تنکیب بیوردیغی مدلول دلپذیر • قل هو القادر
علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا ویذیق
بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرف الایات لعلهم یفقهون • قضاة خطاپیشه • وحکام
جفا اندیشه • احکام الهیه‌نک غیریله حکم ایدوب سلک ومن لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الظالمون • مسلک اولوب برات انه لا یفلح الظالمون • ایله
مستحق عذاب الیم وسزاوار عقاب عظیم • اولورلر جناب رب العباد •
وعالم ما فی الفؤاد • کلام قدیمنده کذب ولمق محالدر • بو تقدیرجه جور پیشه
• وظلم اندیشه اولنلره اغلال نکالدن خلاصه مجال یوقدر • مکروه ای داء
ذنوب اولان استغفاره بهرا غاز ایدوب • بونکله کندولرینه چاره ساز

اوله‌لر مشکات ساطعة الانوار نبویه‌دن بارقه افروز صدور ولمعه
پاش ظهور اولان الا ادلکم علی دائکم ودوائکم الذنوب ودوائکم
الاستغفار ظالم جورجونک ربقه عذابدن تلافی توبه واستغفار ایله
تخلیصنی اشعار ایدر وباری تعالی کناره کیر وان لو استقاموا علی الطریقة
اولنلری حیاض لاسقیناهم ماء غدقا دن ارواایند وکثیر کلام
حکمت بیانی ایله تنبیهان بیوردی لو ان عبادی اطاعونی لسقیتهم المطر
باللیل واطلعت علیهم الشمس بالنهار ولم اسمعتهم صوت الرعد
کلام دلپسندی مانندی اصحاب بصیرت وارباب فطنت وآغ جگرسوز ویتر
ولدوز دراکر فرمان بر امر خدا ومطیع شریعت سید الوری اولسق تاری
سحاب وتف وتاب خورشید عالمتابی مشاهده ایتمزدک واستماع
صوت رعد اندوه افکن وگوش صدای شیشهٔ خاطرشکن قلمزدق
وانواع نوائب ایله مفتون اولمزدق مانند جیحون سرچشمهٔ دیده مزدن
سیلابهٔ خون ریزان اولمزدی ومغلوب کفار خاکسار اولوب

افغان وخیزان گریزان اولمزدق حجاج ظالم بصره شهرینی تخریب
واهالیسن دستخوش صمصامهٔ اجناد وپایمال صافنات جیاد
ایتمکه اسپ ران عزیمت ایکن اهالیٔ بصره امام زاهدین ومقتدای
منورعین اولان حسن بصری حضرتلرینک حضور عالی وپیشگاه معالیلرینه
بشرا شرهم جمع اولوب حجاج لجاج ایله ایقاد نائرهٔ قتال واثارهٔ
قسطال جدال ایده‌لمی یوخسه سقط راسمز اولان بصره‌یی ترک ایدوب
برکار وار کناره گیر قرار اوله‌لمی دیدکلرنده حسن بصری قدس سنا الله
بسره الاعلی حضرتلری بیوردیلرکه اقتراح سیئات وترک حسنات
ایتمه‌مزله اول برزه جناب باری جلت سرادقات جماله عن ایدی
الظنون والافکار طتندن برفتنهٔ صماء وسخط راحت فرسادر
انکله نه جدال ونه اندن فراره مجال ممکندر علاجی جوامع و
مساجده دخول ایدوب توبه کنان زمین ضراعه جبین سای
نیاز اولوب جناب عزت درگاهنه فریاد رسان اولمقدر

املر دخی کلمات دررِ آبار نصیحت آثارلرین ۞ کشیدهٔ سلک قبول ایدوب
بیورد وغی نمط صوابه سلوک ۞ وجوامع ومساجده دخول ایندیلر ۞
حجاج ذو العناج ۞ حوالئ بصره یه یقین کلدوکی کبی جناب ابرزکار رحم
بنده کان طرف بصره دن بر ریح آصف ارسال ایدوب برهمزن اجناد
حجاج ذو المذآج ۞ اولدی حجاج قسم کمان ۞ بو قوم عوده کیر توبهٔ
وتقی ۞ ومنتمیٔ درکاه خدا ۞ اولمشلر دیوب بصره دن کوس زن رحلت
وراپه افراز رجعت ۞ اولوب اهالی بصره بو طریق ایله دست
تطاول ۞ وعدابندن نجاح یاب اولدیلر ۞ قرآن عظیم الشان اولو
الالبابه راه نمای صواب اولمق دعواسی شهادت ونزّلنا علیک الکتاب
تبیاناً لکل شئ وهدًی ورحمة وبشری للمسلمین ۞ ایله ثابتدر ۞
بو تقدیرجه احکامیله عمل تعمیر بلاد ۞ وتکثیر سواد باعثدر کناره کیر
یخالفون عن امره اولنلر کرفتار عقال ۞ ان تصیبهم فتنة او یصیبهم
عذاب الیم ۞ اولملری اخبار ۞ فلیحذر الذین ایله معلوم ارباب

بحجه

بحجهٔ مستقیمه ۞ واصحاب فطرت سلیمه در ۞ امام ترمذینک اسد الله
الغالب ۞ علی بن ابی طالب حضرتلرندن روایت ایتدوکی حدیث شریف
وارزمیف قریبا لجه فتنه پرجوش اولوب ۞ اغراق اربا هوشن ایدوبینه
مخرج کتاب الله ایله اولدوغنه دلالت ایدر ۞ قال علی رضی الله تعالی
عنه ۞ انی سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ۞ یقول الا انها
ستکون فتنة قلت فما المخرج منه یا رسول الله قال کتاب الله فیه نبأ ما قبلکم
وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل من ترکه من جبار ۞ اقصمه الله
ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله تعالی فرمانبر خدا ومطیع حبیب مجتبی اولان
کلشن نشین فقد فاز فوزا عظیما اولوب عمر بدید وعیش رغید ۞ ایله
جاوید ۞ اولمشدر فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث
فی الارض کذلک یضرب الله الامثال آیت کریمه سی دلالت ایدر ۞
حقیقتده مالک ملک ساهرهٔ غبرا اولان جناب مصرف زمین وسما ۞ وملک
الملوک علی الاطلاق ومکلف بما یقدر ویطاق ۞ حضرتلری اولدوغنه ۞

قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء
وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير ●
ايت كريمه سنك دلالت قاطعه ايله دال اولمسنده هر ابو قدر ●
بو تعديرجه ملك مستعاره اغترار ايله منهج عدل وانصافدن خروج
الى نمط الاعتساف سزاوار اولو الابصار ● دكلدر ● ايزد متعال
تنزهت ذاته عن الانداد والامثال ● حضرتلرندن غيريسنك تصرف
وحكم وحكومت وسلطنتي عاريت اولوب ● لاجرم ادراك
موت ايله بدندن اخذ اولنمسنه نص كل شيء ذائقة الموت دلالت ايدر
● بس اصحاب بصيرت وارباب درايت اولنلر فريب خورده زينت
دنياي پيرزن اوكوب ارتكاب معاصي واكتساب مناهي ايله تخريب اساس
آخرت ايدوب كنده وبه سعيري مسكن ايتمز ● دنياده اولنلر اضياف
بيقرار ● وما في ايديهم عاريت ومستعار ● اولدوغنه حضرت
رسالت پناه ● نبوت دستگاهك ● يا ايها الناس ان من في

الدنيا ضيف وما في يده عارية وان الضيف مرتحل والعارية مردو
دة ● خبر خجسته فرجام ● وازفرخ الجامي دلالت ايدر ● وامام علي
نقي نقي حضرتلرينك ● ان الملوك التي كانت مسلطة حتى سقاها بكاس
الموت ساقيها اموالنا لذوي الميراث نجمعها ● ودورنا لخراب الدهر
نبنيها كم من مداين في الافاق بنيت امست خرابا ودان الموت اهلها ●
كلام نصيحت انجاملرين سامعهٔ قبول ايله استماع ايدن دنياي پيرزن خديعه
كار ماكره كهنك نمود نقش بي بود دلفريب وفحائل نكار عجيبنه نكاه ●
اعتبار ايميوب ● دنيا وآخرت ايچون ● تخم پاكش عبادت ● وبذر افشان
اطاعت اولوب ● خارج عن دائرة العبودية ● اولمیوب ان الارض
لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين ● ديه رك طلب حطام
دنيا ايله دلخسته وخاطر شكسته اولمز ● اصحاب دانش وارباب هوش
اولان حيات دنيايه اغترار ● وزينت ناپايدارينه اعتبار ● وغرورك
من مغفوت ايمه سله ● اجرا معصيت ● وارتكاب شقاوت ●

ایتمیوب • تتمه یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور • کردن بند جید اندیشه سی ایله • یا ایها الذین
امنوا کونوا انصار الله حکمی ایله نطاق بند نصرت دین اولان مؤمنینه لازمدر که
فقرایه مناص اولوب • مظلوماتی دست تطاول ظلمه دن خلاص ایدوب
کندولری دخی منجلاب ظلمدن دامن کش اولوب شریعت غرا • وملت بیضایه
کمال تبجیل • وغایت تجلیل ایده لرکه • کنجینهٔ ما عندکم ینفد نفاد بولدقده
کنوز ما عند الله باق دن اکتساب عواید • واقتناص فواید • ایده لر • بل تؤثرون
الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی • ایت کریمه سنک • مقتضای مضمون •
صواب نما • وموجب معنای بی همتاسی اوزره • حیات دنیای ناپایداره
اعتبار اولنموب • خیر وابقی اولان اخرت ایثار واختیار اولنه که عزت
ابدی • ودولت سرمدی • انده در • تحریر لوزعی وعالم المعی •
اولنلر بیورمشلر که • دنیا سراسر طبق زر واخرت سفال پارهٔ شکسته
بی سر اولسه بنه دانای پاک طینت اولان انی وضع وربط قبول ایدوب

اول طبق زره پشت زن پای رد اولوب • روی زر دنه یکسره نیم نگاه
التفات بیله ایتمیه که • اول طبق زر • زود از دست بر آمدنی ظن ایدوب
اما اول سفال پارهٔ شکسته بی سر ترانه سنج درکف ماندن اولمسی
مقرر در • اخرت طبق زردن خوبتر • دنیا سفال پارهٔ شکسته بی سردن
بدتر اولورسه نه کیفیتله دنیا اخرته ترجیح اولنوب ایثار واختیار اولنور •
وما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر فالیه تجارون • ایت کریمه سنین
هرکس صحائف مجلهٔ خاطره نوشت ایدوب • سبق آن شکر نعما •
وورق کوینده ثنای الا • اولوب محب فاجون کریزان اولمغله
واعات اوامر ونواهی ایدوب احتراز عن الطغیان ایده که اوان
ضرآده درکاه عزته جبین سای نیاز اولدقده • جناب باری دخی
اجابت نیاز ایدوب • سراپرده غیبدن روی نمای قبول دعا اوله •
غافل منشین نه وقت بازیست • وقت هنر است وسرفرازیست
• دولت طلبیدی شب نکهدار • با خلق خدا ادب نکهدار •

وحكام نيك قرجام ان الله مع الذين اتقوا والذينهم محسنون •

ايت كريمه سنك فحواى جليل • ومعناى بى عدیلنی ملاحظه ايدوب تجليب

رضاى رب جميل • ايچون برمقتضاى شريعت غرّا • مصالح عبادى

تحصيلده تشمير ساق • وشدّ نطاق قيلوب • عنوان خير الناس

من ينفع الناس ايله سرفراز دوجهان • وزيبنده ساز عالم امكان

اولوب • القاب وشرّ الناس من يضرّ الناس ايله شهرت ياب اولمدن

احتراز ايده لر • افضل الخصائل ايمان بالله ونفع للمسلمين •

واردا الشمائل اشراك بالله واضرار للمؤمنين اولدوغى سيّد الورى

وحبيب مجتبانك • خصلتان لا شيء افضل منهما الايمان بالله والنفع

للمسلمين • خصلتان لا شيء اخبث منهما • الشرك بالله والاضرار

للمسلمين • خبر دلپذير وزرعالمگيرلريله ثابت اولمشدر • بو تقديرجه كظم

غيظ وترك شفقله فردم ازار اولمدن طبيعتى كف ايتمك كركدر •

ونگهدار • ارحموا من في الارض اولان • مظهر يرحمكم من في السماء

وبلسنه وآتيو قدر • وورحمت مظلومان جلائل خصائل • وحلاحل

شمائل • اولدوغنه • عمر بن الخطّاب حضرتلرينك • رايت

جميع البر فلم اربرّ افضل من الرحمة كلام حجسته مال • وسخن فرخنده

فاللرى دلالت ايدر • كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيّته خطاب

مستطابى اوزره هركس روز رستاخيز هول انگيزده باى حال

زيردستانغه ايلدوكى افعالدن مسئول اولنور • بو تقديرجه اول

روز سختى فاطره اخطار ايدوب مأمورلرينه تغليظ واضرارى بيچ كمسه

سزاوار كورميه • شير صفدر هيجا • وقهرمان بى همتا • اولان • امام

حضرتلرى بر تو نوريجشى حضرت حسينه واذا وليت امور فوق ليلة فاعلم

بانك عنهم مسئول لا تغترّ بنعيمهم وملكهم الملك يغنى • والنعيم بزول

بيوردوغى كلام مشكين الختامى • دست عقلده تازيانه قيلنوب ودى

اعتزار نعيم وملك قومدن اسب جهان نفس دير كام اولملق كركدر كه

ملك ونعيم زائل وفانى اولوب • هركس هنوز قيام ملك ونعمدن

سؤال اولنجقدر ۞ ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم ۞ کلام معجز
نبیانی ۞ بو معنای صوابی بیان ایدر ۞ عمر بن عبد العزیز رحمة الله علیه
زمان خلافتنده عمرم هبای منثور اولدی ای سریر جاه نشینان ۞ غفلتدن
نوشته اولمیم دیو خوفدن ۞ تباشیر صبح سفید فامه دک شب زنده
دار آلام اولوب ۞ غنوده خواب نوشین بر جرعه چشمه جام اولوردی
۞ و بامداددن زیر دستانم پایمال جور عدوان اولوب ۞ زمره
ظلمه خاطرشکنلردن نوشته اولمیم دیو یکسره اورنک نشین استراحت
اولوب ایلن اوطرمدم دیو بیوررلردی ۞ عاقل نفسنی تحقیر و احوت
ایچون عمل ایدوب اکتساب معاصی ومناهیدن نفسنی تحذیر ایدندر
۞ و احمق نفسنی هوا نفسه اتباع ۞ و جناب آفریده کاردن تمنی
مغفرت ایله ارتکاب افعال نکوهیده ایتمکله نفسنی مجلس نصحتدن انقطاع
ایدندر و بو کلام ۞ مفخم مصاقع الخطبا ۞ و مجز منقاشق البلغا ۞
حبیب رسالت پناه نبوت دستگاهک ۞ العاقل من دان نفسه

وعمل

وعمل لما بعد الموت ۞ والاحمق من اتبع نفسه هویها وتمنی علی الله ۞
کلاملری دلالت ایدر ۞ والنفس کالطفل ان تهمله شب علی حب الرضاع
وان تفطمه ینفطم ۞ خداوند دولت غم دین خور که دنیا بهر حال می کذرد
۞ اوت ایچون وران ساطع التباشیر ایله عمل ایتمیوب ۞ رحمت حقه
اغترار زمینه تخم پاش اولمیوب ۞ وقت حصادده برنجه مد حنظله در انبار
ایتمک ایچون روز نه کان یا چشم انتظار اولمق کبیدر ۞ بکذران روی
از دنیا که موت اندر قفا داری ۞ جوابی غافل ای عاقل ببین ماوی
کجا داری ۞ چه سازی خانهٔ رنکین در و چون نیست مسیح تکلین ۞
بر امید بقا منشین که روی اندر فنا ولدی ۞ فرمان بر جناب ایزد
متعال ۞ تنزه عن الشبیه والمثال ۞ اولنلرک نداء سامعه زدلری
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین ۞ وشیمنکاهلری قصور اعلای
علیین ۞ وسده لری حور عین ۞ ولباسلری سندس واستبرق
۞ وقلبلری بی اضطراب و قلق ۞ وشرابلری کوثر ۞ وطعاملری

احلی من السکر • وجلیسلری انبیا • وانلر انوارلری اولیا اولور •
اللهم ارزقنا • وارتکاب معصیت • واکتساب شقاوت • ایدنلرک
صدای کوش زدلری فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها • ومنزللری
جاه مغیلان نشیمنگاهلری فبئس مثوی المتکبرین • ایله موصوف علیها
ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون • صفتیله
موصوف اولان زبانیلر ایله اطرافلری محفوف • وشرابلری حمیم • وطعاملری
زقوم غذا تجشن الیم • ولباسلری قطران • وهمرازلری شیطان اولور •
نعوذ بالله • تکبر واختیال ایله جناب ذوالجلال • ورسول صاحب کمالنه
مطیع اولمیانلرک مساحت قرارگاه • وقباحت نشیمنگاهلرینه فبئس
مثوی المتکبرین • ایله استدلال اولنور • لاجرم کشینک مقامی یا جنت
ویاخود سعیر اولدوغنه جناب باریک فریق فی الجنة وفریق فی السعیر •
کلام خطیر ولیذیری دلالت ایدر • ومجملا اهل جنت وجهنم • فاما
من طغی • واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی واما من خاف مقام ربه

ونهی

ونهی النفس عن الهوی • فان الجنة هی المأوی • ایت کریمه سنده بیان
اولندی • ارباب دانش اولان سعی وکوشش ایدوب اطاعتده تهاون
واهمال اتممک گرک تاکه فریق اهل جنته ادخال اولنه • ان الابرار لفی نعیم •
وان الفجار لفی جحیم • ایت کریمه سی جناب رب الاربابه اطاعت
اتمینلرک ماواسی جحیم • ومطیع اولنلرک • مثواسی نعیم اولدوغنه دلالت
واضحه ایله دلالت ائمه سنده مری بوقدر • بو تقدیرجه • افراد انساندن
هر فرد کندو نفسنه نظر ایده اگر نفسی نقش اعمال حسنه ایله پیراسته ایسه
مثواسی نعیم • واگر نفسی نکار افعال ردیه ایله نکاشته ایسه ماواسی
جحیم • در • یادکن ان ساعتی درگور تنها میشوی • کاندران منزل نباشد
مونست جز مار ومور • بر اهل علم جناب افریده کار عصیان • وبر اهل
حکمت دنیایی اخرت اوزرینه ایثار ایدوب طغیان اتمدوکنیز •
ما عصی الله علیم وما اثر الدنیا علی الاخرة حکیم • روابی اشعار ایدر •
نعمت دنیا سراسر خورده گیر • هر تماشا که نکردی کرده گیر • چون نماند

ملك دنيا پايدار • مغرب ومشرق بدست اوردهگير • حضرت سليمان
عليه السلام بر مور شكسته ميان خطاب ايدوب يا نبي الله تختڭ بر هوا اوستنك
موناسي سلطنت دنيا مستحكم اولميوب بنيادي كويا تا داوزره اولوب
زور واساسي مقصف • وبنيانى متزعزع اولمغه اشارتدر ديدى حضرت سليمان
عليه السلام بر كره سبحان الله ايله رطب اللسان اولوب اوقات كذار اولمى
هزاران سلطنت ناپايداره ويرم ديو بيوردىلر • هر نفس سرمايه صد دولت است
تا بكى در يك نفس چندين هوس • كناره كيرخوش وانقون يا اولى الالباب
اولان ذخائر دوه وتزودوا فان خير الزاد التقوى • اولوب محسود عالم
ومغبوط بنى ادم اولور • نصيحت فاعتبروا يا اولى الالباب پيش
نهاده دل درويش نهاد اولوب منذ يوم الادم بو سراى امكانه پا نهاده
اولنلرك احوالرندن سرانده جيب حيرت اولمق كركدر كه با سرهم
زير خاكده پايمال دواب ستور اولمشلردر • وبكيفيت قول الكلام
فيما ملكته لقد كان بهذا لعبرة لغفلان كلامن كوشوارهٔ سامعهٔ هوش ايدن

ارباب

• ارباب دانش فريب خوردهٔ دنياى ناپايدار اولميوب •
بكسره نعم بى قرارينه عكار ايتمز • ودخى لا يغرنكم صفا الاوقات
فان تحتها عوامض الافات مقاليله رطب اللسان اولان اصحاب اذعان
صفاى اوقاته اعتبار ايتميوب • تأسف خور عاقبت حال واندیشه كن
شدت نكال اولور • شريعت مصطفويه • وملت حنفيه يه تابع
اولوردم لكن ناصر يوقدر • ديو معذرت خواه اولوب طريقهٔ جادهٔ
حقه دن عدول ايدن ارباب نكول بعيد عن الرحمة الرحيم اولوب مثواكرى
دار الجحيم اوليدوعى • انا لننصر رسلنا والذين امنوا فى الحيوة الدنيا
ويوم يقول الاشهاد لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء
الدار • ايت كريمه سيله مبين ومبرهندر • جناب رب العباد
بو عالم كون وفساد ده • ظلمه نك تغيرينه اقتدارى اولمديغندن نكاللرنده
امهال ايدر ديو حسبان اولنميه بلكه جناب پروردكار • ظلمه نك اعماللرندن
غافل اولميوب نكاللرين روز بازخواسته تأخير بيورور و تنكيل ايتمدوكن

• ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه
الابصار • ايت كريمه سي اشعار ايدر • شريعت غراى مصطفويه •
وملت بيضاى حنفيه يه عدم اتباع اوزره • مجبول اولان ارباب نكول
سركردان فيافى ضلال اولوب مصير كرسعير اولمه لريله ومن يشاقق الرسول
من بعد ما تبين لهم الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين • نوله ما تولى
ونصله جهنم وساءت مصيرا • ايت كريمه سي ناطق صادقدر •
معجزات سنيه مصطفويه • وايات قران محمديه دن متأثر اولميان
ارباب نكبتين بهر حال قلوب قاسيه كرانسنك من الجبال اولدوغنه
لو انزلنا هذا القران على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله
• ايت كريمه سنده اشارت اولندوغي ارباب فطنته خفي دكلدر •
• جناب رونق بخش يثرب بطحى • ونور ده ساهره غبرا •
رسول صلى الله عليه وسلم حضرتلرينه متابعت ومخالفت اوزره اولوب
شريعت مطهره لرينه كمال اتباع وانقياد • وكل ما جاء به من الاحكامله

تصديق بالفؤاد • ايتمسلر دن • ايمان فلا وربك لا يؤمنون
حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت
ويسلموا تسليما • ايت كريمه سيله نفى اولنمشدر • بو تقديرجه
مؤمنينه جناب امين وحى خدا • حضرت حبيب مصطفايه • موافقت
ايتمكله امورلرين شريعت محمديه يه تطبيق وبارى تعاليدن خواستكر
توفيق اولمق كركدر حاكم فرماى روى زمين • ومالك رونق بخش
مسند دين عمر بن الخطابك • حكام زمان واسطة العقد سبحه
نصيحت اولان • من عدل ملك • ومن ظلم هلك كلاملرين تمايم
كردن قبوللري قيلوب فقرا وضعفايه عدلده بذل مجهود وسايه شجره
عنايتلرين • فرق مظلومانه ممدود • قيلالركه عدل اقرب للتقوى
ورضى جناب خالق الورى • اولدوغيني ولا يجرمنكم شنان قوم
على ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوى واتقوا الله ان الله خبير
بما تعملون • ايت كريمه سي اشعار ايدر • وظلم ايتسه • وجفا ايدنشه

اولان کمسه‌لر ایتدکلری افعال شنیعه‌دن پشیمان و روز رستاخیز
مشاهده ایتدکلری شدّت نکالدن حیران ۝ وتا ابرافق دست گزان
اولوب نولیدی ۝ اثر رسول اللهه اقتفا ایدیدک دیو واویلا ایتملرینه
۝ ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا
یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ۝ لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی
وکان الشیطان للانسان خذولا ۝ وقال الرسول یا رب ان قومی
اتخذوا هذا القران مهجورا ۝ ایت کریمه‌سی دلالت ایدر ۝ وبذل
جل همت ایدوب طریق حقدن اضلال ایدن یاراندن گریزان اولمق
گرک ۝ تاکه روز بازخواست ۝ بو دواهی عظیمه‌دن خلاص
انفلات ممکن اوله ۝ بیضهٔ ملک وسلطنت عدل ایله دست کفار
خاکسارده برقرار اولوب اما دست ظلمه رویین پنجه ایله شکست
اولمه‌سنی الملک یبقی مع الکفر ۝ ولا یبقی مع الظلم کلامی اشعار
ایدر ۝ وبعد اللتیا والتی مادامکه شریعت غرا وملت بیضایه تشبث

اولنمزقجه گریبان عالم دست تطاول فتنه‌دن یکدم خلاص اولماسنده
اشتباه یوقدر ملوک ماضیه‌دن برینک زماننده التهام نایرهٔ اختلال
ایدوب ۝ آثار زوال ملک ودولت پدیدار اولمغین علما ۝
کباردن برینه بویک دفعی ایچون عطف عنان سؤال ایتدکده ۝ بونک
دفعی اخذ بحق اعطا بحقدر ۝ دیو بیوردیلر یعنی اخذ وعطا فی زماننا
هذا اکبی اولمیه ۝ حکام ممورتیت اسلامه سعی جمیل ایده‌لرکه نصرت
یاب اوله‌لر ۝ یا ایها الذین امنوا ان تنصروا الله
ینصرکم ویثبت اقدامکم ایت کریمه‌سی دلیل جلیلدر سبب نظام
وانتظام دنیا وباعث امن وامان جمیع وری حسن سیاست ۝
وبث عدالت ایله ضبط ممالک اولنمقده تکاسل واهمال ومشاوره
ورای تدبیرده استعمال ۝ وجیوش بیم خروشی دشمن ایله حین مکافحه
غلظت ایله استعمال ایتمکدر ۝ ان الله یامر بالعدل والاحسان ۝ ایت
کریمه‌سنک مضمونیله عمل اولنوب عدل واحسانه ندیه ۝ نقصان اولنمیه که

سبب تکثیر خزائن و باعث تعمیر مدآیندر ○ سلطان عدل زینت
غبرا ○ و رونق بسیط دنیا اولدوغیچون زین الله السماء بالثلاث
بالشمس والقمر والکواکب ○ وزین الارض بالثلاث بالعلماء
والمطر وسلطان عادل کلام شریفنده اشارت وایما واردر ○
بو تقدیرجه ملوک اولنلر دامنگیر عدل وداد اولور رونق وجه عوارض
وزیردستانلرینه مناص ○ اولمغه سعی بلیغ ایدهلر امور مملکتده
حسن سیاست اولمدقجه ○ ریاست تمام اولمدیغنه لا تتم الریاسة
الا بحسن السیاسة کلامی دلالت ایدر ○ بو تقدیرجه شدت نطاق همت
و تشمیر ساق غیرت ○ اولنوب حسن سیاستله امور مملکتده ○
بذل اهتمام تام کرکدر ○ اردشیر بابک نام پادشاهک اذا رغب
الملک عن العدل رغبت الرعیة عن الطاعة لانه لا سلطان الا بالرجال
ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ○ ولا عمارة الا
بالعدل ○ وحسن السیاسة لا یکون العمارة الا حیث یعدل

السلطان

السلطان ○ کلام نصیحت آمیزین سلاطین قرط سامعهٔ قبول ایدو
انداختهٔ زاویهٔ ذهول ایتمینلرکه بر پادشاه عدلدن روگردان اولیجه
خلق اکا اطاعتدن گریزان اولوب پریشان اولمسی مقرردر ○
یزدجرد نام بر پادشاه سلطنت نه ایله اصلاح ○ و دشمن بدسگاله
نه ایله نجاح ○ اولوردیو بر حکیم حقیقت بین ○ و ورقخوان نسخهٔ ○
تکوینه سؤال ایلدکده رعیته رفق و ترک اعتساف ایله ○ سالک منهج
انصاف اولوب ○ رسوم حقوقی بلا جبر اختطاف وقلم حکومتی اولان ممالکده
واقع اولان مسالکی قطاع طریقدن امین ○ و ظلمهدن اخذ
حقوق مظلومین ایتمک ایله اولوردیو جواب ویردی ○ عبد القاهر
نام بر پادشاه مشایخ بزینه سلطنت سلسله فرد نهقدر قرار ایدر
دیو سؤال ایلدکده شیخ مادامکه بو دیوانخانهٔ سلطنتده نمارق
عدل مبسوط ○ و طناب خیمهٔ دولت اوتاد انصافه مربوط ○
سلسلهگرد سلطنت ثابت اولوردیو جواب ویردی ○ و مدعاسنه

ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم ۞ ايت كريمه سيله
استدلال ايلدي ۞ من طال بغفلته زال دولته مغزاسنجه
بر پادشاه اسباب قناع غفلت ايدرسه دولتنك رشتهٔ ضبطى
كسسته ۞ ودست پرزوردن تار انتظامي رسته اولور ۞ تاثير
متاشير نصفت وانصاف قامع عروق غشم واعتساف صاحب كلام
وجيز عمر بن عبد العزيز سلاطين سلميندن غافل ولا يعقل ۞
اولمه دركه دل بي انتباهي ذوق وراحت طلعله تضييع صبت فرايله دبوبيور دبلي

تمت الكتاب تمام

MUK 124

ما جاء في دلوك الشمس وغسق الليل مالك عن نافع ان عبد الله
ابن عمر كان يقول دلوك الشمس ميلها عن داود بن الحصين

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Pand al-vaciz Sultan Umar ibn al-Aziz

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23285

File Description:
Pand al-vaciz Sultan Umar ibn al-Aziz

این کتاب از آن میرزا احمد [illegible]

بقلم معصوم علی خلف حکیم جنید علی [illegible] دام

[redacted]

[redacted]

این کتاب تاریخ [illegible]

ملک [illegible]

منشی [illegible]

اگر [illegible]

بقلم [illegible]

بتاریخ [illegible] ماه ذی الحجه [illegible]

[illegible]

No 59

Mohammad Taher Vahid: A collection of letters & other compositions by Vahid, munshi of Shah Soleyman & Shah Abbas II, copied from a printed edition. Tinthof

ره بعد الف

ن زبیبه یعنی ... کر ۱۲

تخت گاه زبان

... بعد سر دار

... سر دارم

... بالفتح یعنی

... ترون ۱۲

... کیفیت ازم

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

انامل تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بر
سبیل تعاقب دعائم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد دوات اخلاف
سلاطین والا مقام بعد از رحلت اسلاف کرام منشاء انتظام و نظام
مهام انام میگرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی پردهٔ اختفا و نقاب
از جمال مخدرات ازهار اظهار مطلب تواند کشود که فیض هستی اعقاب و سلسلهٔ
سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می فشاند و رواج
جان بخش گلهای محمدی حدیقهٔ نعت سروری مهر خاموشی از زبان
بیان عندلیب خوش الحان خامهٔ داستان طراز تواند برداشت که بر

ثناسای یکتای بی همتا گلدستهٔ بند اتحاد مذاهب مختلفه گردید و نتوق
بنا این از چهره آرای سستی بزبردستی معجزات باهرات گشتید صلوات الله
علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل
طالب مظهر العجایب و مفرق الکتائب امیر المومنین امام المتقین
یعسوب الدین علی ابن ابیطالب و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین
بعد از طی طریق محمدت جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا
بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والا جاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند
که در گلشن امکان و حدیقهٔ کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی
چون گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شکفته و شدت و رخا مانند
بادام دو مغز در آغوش هم خفته مقتضای حکم مختوم قضا و فحوای
حکمت بالغهٔ خالق ارض و سما برگ ریز هر خزانی فراش راه سلطان
بهاری و گریهٔ هر سحابی شاهدان چمن را سرمایهٔ خندهٔ سرشار است گلهای
آرزوی بهشت را نعل شتاب در آتش است که جا بجهت انتشار
کشایند و اقدام مستعجل بهاری از قطرهٔ زدن آبله وار است که تا به

فشو و نمای نونهالان افزایند و از ینجاست که پیشانی موز الفس و آفاق
که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا مینمایند از
ناگواری مقدمات ذایقه مضا یقه رام ارت آموده نساخته بحلاوت
نتایج شیرین کام شکر آلهی میباشند لله الحمد و المنه که اگرچه از رهگذر وقوع
قضیه جانگزای سلطان خلد آشیان جنت مکان نخست تراکم
غمام غموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید اما
از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر سمای برتری
و والا تباری بر وسط السمای دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض
آرزو گلشن شد هرچند شایسته شیوه دوستی و ولا و مناسب شیمه
صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای این قضیه نامرضیه و اتفاق
آن اختر برج بیمثالی بذروه والای ترقی ذریعه یکتادلی در قیمه یکجهتی
مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما بنابر آنکه
سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد در هنگام
بوسیله انتزاع ملک موروثی از آبا و متغلبه که قبل از ایام جلوس اینجانبست

صادق الولا برادر زنگ سلطنت ایران بسبب عذر بعضی از نمک بحرامان
بتصرف والی هندوستان درآمده بود پیوسته با گروه مخذول در نزاع و
پرخاش و همواره مشغول محاربه و تلاش میبودند و در سنه سابقه که
از خجالت پی در پی که مکرر از آموده و بناکامی و بهانه جهان بر نامی
مراجعت نموده بودند مجددا با گروه بدستور بهوس استرداد دار القرار
قندهار آتش افروز هنگامه گیر و دار گردیده بودند بعون عنایت حضرت
رحمان و پیروی الطاف بیغایات ملک منان در صدد محاربه آن گروه
ندامت پژوه درآمده بفحوای و ما النصر الا من عند الله صرصر خرمن
جمعیت آن لشکر بجد و مر گردید و در این ایام که بیامن توفیقات
سبحانی جمعی از فدویان جلادت شعار را تنبیه و تادیب آن قوم
تعیین نموده از جانب مجادله و محاربه تیره روزان هندوستان فراغت
حاصل شد چون متیقن بود که احراز توفیقات یکجهتان منشا ابتهاج
دوستان میگردد از عالم رسوخ محبت و صداقت و استحکام
قواعد التیام و موالفت لازم دید که اعلام آن عطیه را نیز علاوه

آن امر واجب الرعایت ساخته معتمدی روانه بزم والا و جناب معلی
نماید و چون فرستادن انموذج از امتعه کشور فتوحات لازم بود و کمر بخیر
قبیل که تماشای آن موزونان ثر او ر حقیقت مطالعه نسخه غرایب صنع الهی
ست بالبعضی از اجناس ملک فسیح الفضای ایران برسم ارمغان
ارسال محفل خلد مشاکل گردیده باقی شروع یگانگی و صداقت و مصافات
و مودت کلب علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفه الوداد است
در بزم ارم نظیر زبانی گزارش مسند هر نقش نگار الواح آفرینش و روشنایی
بخش دیده بینش پیوسته لوح اعمال و صحیفه اقبال آن زینت افزای
جاه و جلال را به اتمام حصول مآرب مصور و شمع الملک انجم سر و عدیم المثال
را از اقتباس انوار مشکوة فیها مصباح منور دارا د والسلام

جواب نامه سلطان دارا شکوه در حینیکه اراده ایران داشتند

نوباوه حدیقه دوستی و اتحاد و ثمر نیشرس نهال یکتادلی و وداد و دوستی
خمکده ائتلاف و اتفاق و سر جوش میخانه مودت و وفاق اعنی
گرامی مکتوب بدایع اسلوب اعلی حضرت فلان بالقابه در ساعتی

مسعو

مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجویی را ابرایه تمامی در بر و ساقی آمال باده
وصول و حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقه نشاط
و انبساط را شیرین و محفل خلد مشاکل شگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت
باده رسیده رسیدن آن زینت بخش دیهیم و کاه بحوالی ممالک بیکران
دوستان هواخواه دماغ انتعاش را دوبالا گردانید بیت ازان افزاید از
مکتوب شادی دوستان که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران آنچه
از تقالیب دوار زمان و شورش احوال و اوضاع هندوستان و
نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامه فصیح البیان شده بود در مرات ضمیر
والا جلوه عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرات حقایق نمای اشیاست
روشنست که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات
که بعضی اوقات احتمال آن مقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار ست
موجب نقصان ضیای و بهای و منشا زوال فروغ جهان آرا نمی‌شود
واز نکوه عوارض هیچ جه زنگ چهره اقتدارش نمیگردد خاطر والا بعنایت
خالق ارض و سما و دوستی دوستان صادق الولا مطمئن داشته

بهار عالم افروز بوستان عدالت ثمرۀ چمن شکار غایات شهامت
و بسالت جارس گوهر مخزن ادامر حضرت خالق جارث تخم مطالب و آمال
افراد خلایق سلطان البحرین خاقان البرین ثانی سکندر ذو القرنین
خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویۀ برد امتنان
لا زال کاسمه محمدا در ساعتی بسعادات ارضی و سماوی مشحون و زمانی
بفیوضات الهی مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب
بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی اولیای دولت ابد
قرین گشوده و زنگار عوایق و موانع بالکلیه بمصقل توفیقات کما کان
از مرآت جمال شاهد مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از
در عجز و انکسار در آمده طالب رخصت باز و باده کشان محفل اطاعت
از مدام دوام بندگی باده گسار بودند بوساطت زبان دان رموز
وداد و ساقی رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل
آقا زید قدره نشر روایح مصادقت و مؤالفت نموده مشام مجهتی را
عنبرآگین و بزم دوستی و ولا را ارم تزیین گردانیدند بگزارش کلمات

محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید صداقت محکم بنا و
ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از رواج از اهتزاز آن گلستان
خلت و منبت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل
الصحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت نشیب و فراز طریق
دوری و صعوبت آن فج عمیق مدتیست که از خدمت والا دور از
حریم خورشید سیمای آسمان ساجد اگشته و پسند خاطر دوستی
ذخایر آن بود که از کیفیت صحت کامل الصفات مرضیة السجایا
باقرب ازمنه استخبار کرده شود لهذا مقرب الخضرت بیهمتا محمد بخان
بیگ یساول باین جهت استعلام این مطلب اتم تعیین یافت که مقید بزیادتی
اهمال و انفعال نشده باخف وجوه که شاغل و مانع نگردد بامر مزبور قیام
نماید و چون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و شئون نزد
دور در قبضه اختیار و اقتدار مدبر سنین و شهور کارپرداز مصالح
جمهوریست در اثنای روانه شدن مقرب الخضرت مزبور خبر رحلت
مسافر راه دور یوم النشور اعنی والی هندوستان ازین تنگنای

بر شر و شور و اختلاف و دواعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک
بنگاله و هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق
و کذب می باشد بقدری که عیار آن بمحک وقوع رسد مقرب الحضرت
مزبور را توقف فرمودیم و درین ایام که شاهد اخبار پیرایه صدق پوشیده
شایستگی بزم اعلام بهم رسانیده عساکر نصرت توامان بیاوری و مددکاری
سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان دودمان خلافت
نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت
این نیازمند درگاه بی نیاز دارد تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت
شاهزاده مذکور و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد
مقرب الحضرت مذکور متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت و
اقبال از آفتاب عنایت ملک متعال مستضیء و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدایق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز ابد فروغ
الفاظ و معانی خلف الصدق آبای دانش و امهات فرهنگ فروغ
بخش دیده همت آدرنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه ابواب
فیوضات الهی بر چهره امانی و آمال باز و ازهار حدایق کامجویی در اهتزاز
بود فیض ورود ارزانی داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یکدلی را
غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد
آرامگاه زبان زد خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان
اساس قدرشناس گردید آری بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را
بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و احاد کاینات را
صلای عام ارتحال و انتقال داده و هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه
کرده شود این امور کرده نما در کارخانه حکمت بالغه مصلحت سنج امور
عین خیر و محض صواب و صلاح است چه تا گریبان اکمام بدست نسایم
بهاری چاک نگردد دو دانه از اوج عزت بمیانجی حارثان در مغاک نرود
شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر نگذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر خاسته
نگردد و از آمد و رفت انفاس گرامی پیداست که گرد وجود نسیم خواد
متلاشی و متفرق و لباس هستی که بر رشته بی بقای و بی ثباتی دوخته

شده منتزق میگردد و درینحال شیوه بیداردلان دانش اندوز است
که درحین وقوع امر مقسم امور منهل عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب
و شور بدی کل اولیا بود که ورث اندوز نساخته فرمان حضرت ایزد را
بدل و جان اذعان نمایند و زبان مجد سکالی و سپاسداری جناب کبریا
گشایند اشعاریکه درباب مراعات مبانی صداقت و یقین کمک
و مدد کرده شده بود بعون عنایت الهی نوعیکه همت والا متکفل آن
گشته شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع میپوشد قبل از ورود الارقیمه
مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جانفشان
در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب
بسی هزار نفر جنود جان نثار در دار القرار قندهار چنانچه بواجبی مطلع اند
توقف دارند درحین ورود الارقیمه اعجاز لازم الاعزاز مثال شیر دفرا
باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده ایم که کل عساکر
منصوره در الکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در جنگ موکب
مسعود متوجه انجا دوگردد حاضر و مهیا بوده باشند بهمه وجوه خاطر

واجب الاداء تلافی و تدارک سبکباری سازند چون در ینوقت سلطنت
پناه موصی الیه محرک سلسله دوستی قدیم گردیده بود نزد فلان از طرف
قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت ترصیص و تزئین آن بنا
میشد با فزایش نسبتی مجدد در داده آنچه در گذشته چنان تصور نماید که از
طریق دوستی و یکانگی سلطنت پناه موصی الیه سالک شاهراه اتحاد
و ائتلاف این منظور انظار عنایات گردکار گردیده اند و حلاوت اثمار
داری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب دوای اکثر
سلاطین از آن شیرین گردیده بر برد جوان پنهان و پوشیده نیست
یقین حاصل است که به نیروی عنایات جاعل الارضین و سموات و بخشنده
مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز از ینجانب در اطفای شراره دولت
اشرار خاکسار کار ابر مدرار و سیلاب بهار خواهند نمود و بسته ابواب
خواهش مرعیات را بمفتاح السنه اقلام عنبر فام و واقفان رموز
رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات
خاطر دوستی ذخایر را بموقف ابلاغ و اعلام در آورند که استادکان

پایهٔ سریر گردون نظیر با نجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره

لباس کامجوئی تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد **مسودهٔ مکتوبیکه بوالی دکن**

نوشته شد از ابواب اظهار موافقت و مخالصت ابواب اخلاص یگانگی و

مرافقت اعنی نامهٔ محبت آغاز مودت انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت

نظام فلان که پیرایه بخش عرایس وداد سابق و مشید مبانی معاضدت

و یکدلی لاحق است در حینیکه باده کامیابی و کامرانی بوساطت ساقی

عنایت سبحانی در جام دز پور شاهد مطلب رونمای تمام بود نشر رواج

مطالب نموده سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای

بستانسرای خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف و نقوش

آن گلستان دقایق حقایق روایح استقامت مزاج وهاج استشمام

شد موجب انبساط خاطر معلی و طبع والای آسمان سا گشت از آنجا که

زمان حاجتمندی دوستان محک عیار نقود دوستی میباشد مناسب

اینمعنی چنان می نمود و اوقاتیکه اعادی باد پیمای تهییج غبار فتنه و فساد

نموده بر ست وقاحت پرده از رخسار بدکیشان اعفال زشت کشیده

گشته بودند بزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان خلافت

نشان گرد نشان غبار کدورت و بسپرداری و قابت و حمایت عساکر

نصرت آثار پرده پوش رخسار آن ناخوش منظران کریه الهیئت گردند

بلکه مبنیئی زاید بر موالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس

اساس برتری و نشر نسبت انتساب جویند که معاذ ازبالکلیه دست

جرات کشیده و بساط جسارت نوردیده گرد دباری چون تلافی ما فات

میسور و تدارک ناکرده مقدور است بمظاهرت الطاف بیکران صاحب

نبرد و قوی بازو باشند درینولا ایام که قوایم سریر سلطنت و فرمانفرمای

هندوستان متزلزل و لباس فرمانروای والی آنجا بار متغیر و متبدل است

شایستهٔ همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست

که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان

و زمین و خالق باد طین و اعجاز ولای عقده گشای حضرت سدره

مرتبت ائمه معصومین زده به تیغ مکافات دمار از روزگار آن گروه غدار

که بغض شیعان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخایر ساخته اند

اقصان بلیغ

... بکونها شاهد و ...

... از انجا که زمان حاجتمندی ...

... آگاه ... وقت ...

بودن دوستان ...

... مثقال ... برده ...

بودن نقود دوستی

میباشد بقول

سعدی ...

برادر نمود ضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب از غایلهٔ این معنی مطمئن و آسوده دارند
که بعون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون مدار فیروزی شعار در
تدمیر و نکونساری اعادی خدیعت شعار آنچه لازمهٔ امداد و اعانت باشد
بعمل آمده بهادران و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس
و طبع مقدس باستحکام قوایم سلطنت آن شایستهٔ صنوف عنایات
که حکم ثمر پیشرس دارا که در بنوقت نامهٔ همایون که چون آیهٔ قضا واجب
الامتثال است باسم والی بیجاپور مترتب دریافت که بآن سلطنت پناه
بعنوان بادشاهان سلف طریقهٔ دوستی و مودت مسلوک داشته
در رفع اعادی خدیعت نهاد و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان
قلم و خطوات اقدام متحد القول و موافق الفعل باشند که بمعاضدت این اتحاد
روزنامچهٔ تسلط اعادی باتمام و دور تمامی برد و دی بانجام رسد ان شاء الله
از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید
چون خاطر همایون و ضمیر عنایات مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت
حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آسمان گرایش دوستی

دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد مشید گردد و بساط گسترده
آن مسافران حظایر قدسی باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلانرا روانهٔ حضور
سراسر سرور فرمودیم که بر کیفیت سلامتی مزاج وهاج اطلاع یافته برسانیدن
مژده دوستکامی خاطر والا را قرین مسرت گرداند چون طبع آسمان پیوند
و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت در ود ثمرهٔ خوشوقتی آنعالیجاه میباشد
علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات ضمیر
والا را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور
گردند پیوسته سایه نشین عنایات حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادت
دو جهانی باشند

در جواب نامه مکتوب سلطان مرادبخش نوشته شد

ثمر بینش رس نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای محبت سرمد
چمن آرای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش گلهای بسام آغاز
و انجام اعنی نامهٔ فلان که بمیانجی نبض شناس تشخص حجابت و سفارت
و امین نفوذ مغش پیغام دوستی و صداقت شایستهٔ خدمت سلاطین
ذیشان بحضرت خان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که بمشاطگی

الطاف حضرت ذو الجلال و مجلس آرای اقبال بی‌زوال شاهد کامیابی هر

هفت کمال نموده ابواب هشت بهشت مطلب روای موافقت هفت

اختر از شش جهت بر روی ملتزمان بساط سلطنت و الا شکوه

گشوده بود فیض ورود ارزانی فرموده کام موالفت دیگجهتی شیرین

و بستان سرای یکتادلی رنگین و بزم حضور نمود ار دامن گلچین گردید

از آن حدیقه سراسر بهار که نسخهٔ منتخب غرایب سراسر نگارست به

دریافت و الا گلچین ریاض مضامین گردید و از گلهای یگانهٔ آن ریاض

انتشای بوی بهار یکجهتی و یگانگی شنید شرح چگونه در باب فرستادن

سپاه ظفر توامان زبان زد خامهٔ اعجاز بیان شده بود در صفحهٔ بار ضمیر

آسمان پیوند رخصت اقامت گشود چون قبل از ورود رقیمهٔ مودت

عنوان از سایر مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده

بود بگفتگوی مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست

اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام

جهان‌مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک

ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بی‌پایان صادر

گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان

باشند که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سرانجام سفر نموده راه سرعت امتثال

فرمان واد غان نگردد و درین ایام سعادت فرجام که مجدداً از محامد

نامهٔ صداقت انتظام ادراک این مرام شد بنابر نخست وسعت ممالک

ایران که مبدا و منتهای آن از سرحد روم تا ممالک هندوستان است

و لازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز

بسهولت تواند شد مجدداً ارقام مطالعهٔ شرف صدور یافت که هر یک

از افراد لشکر و احاد این بحر قیامت اثر فکر مایحتاج چهار پنج ساله خود کرده

بطریق استعجال روانهٔ سفر خیر اثر گردند و چنان نمایند که در حین احتشاد

حاصل در حدود کابل حاضر باشند که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی

عدت و امتداد مدت الکا و قفه نخورده و فا بعسا کر بی منتهای تمام بدار رهگذر

تنگی معاش و فقدان اسباب معاش تعب نکشند با وجود و اسپیلی

مبارزان عرصه هیجا و شیران هنگامه وغا چندین هزار راس اسپ

خانه‌زاد تازی نژاد از ایلچیهای خاصه شریفه بمراتع فراه و بست و دار القرار

قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع این راه دور و دراز و طی تلال

و دهاد و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض

شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج باجمام مراکب که موجب تاخیر

و تراخی در تحصیل مطالب گردد و سردار عساکر نصرت ماثر بتاریخ فلان

بپابوس رخصت سرافراز گشته نصرت مثال پیش و پس موکب

مسعود روانه میگردد و درایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل

بر اثر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان

عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان

و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه

و عربستان و شوشتر و دزفول و ذورق و بنادر و کرمان و خراسان

و سیستان و سایر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت

نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر برج

جوزا سنه قوی ئیل و برخاستن حاصل درهد و کابل بعون عنایت الهی حاضر

حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتشبار شکار انداز که مهره تفنگ شان نیز در

پرچم شیاطین عادی خاصیت نجوم است بقدر برتافتن ظروف بروج

آبی افلاک فلک دریا سیر از راه بندر سورت روانه خدمت گردید و بعون

عنایت الهی و اقبال مصون از استلال اسباب حصول مطالب آن طراز نده

تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق آسمان و زمین مهیا و آماده

و ابواب دخول آمدکار زار از اطراف و جوانب گشاده است و اگر

اندک تاخیر در ورود سپاه منصور نمود برانجه روداقع شود چنانچه پیرایه نگارش

پوشیده از راه دوری آن فج عمیق زیادتی تاکید و توثیق است و

بغیر ازین که تهیه اسباب سفر در خور مسافت و ایام توقف کرده شود

دیگر جهتی ندارد چون مرتبست که از کیفیت حال سعادت اشتمال

و چگونگی بعضی امور که بعد ارسال حکمت و افادت پناه مومی الیه وقوع

یافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح و وقایع

را در مقام ابلاغ و اعلام در آورده مکشوف دارند که بعد از ورود سپاه کشور

ستان بممالک هندوستان باردوی ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین

محق خواهد کرد و یا بطریق انفراد از خصم بد فرجام انتقام خواهد کشید انچه
رای جهان آرای در هر باب قرین صواب داند با سایر مرغوبات خاطر
والا علی اسرع الحال جلوه ظهور خواهد نمود که همین تا ببد برآرنده اموال شاهد
مدعا بپرایه حصول پوشد کواکب مرادی از افق حصول طالع و نجوم فیروزی نخشتر
و کامرانی درخشان و ساطع باد نامه که بپادشاه والاجاه اوزبکیه نوشته شد
جواهر زواهر خابش مثمن از قیاس و لالی متلالی ستایش لا متناهی اساس
که لغه زبان و میزان بیان از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از
متعلق آن فاتر باشد نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقرنس چرخ کبود
از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الآزهار وجود از
گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخیست و دیده دقیقه شناس
رموز آفرینش روزنیست بصحرای بینهای قدرتش کشاده و
درخشی اذهان دانشمندان چراغیست در راه معرفتش نهاده
و در کردن اضداد را از جامه خانه ضعفش لباس اتحاد تالیفی خلعتیست
شایسته بر دوش و میگساران میکده عرفان از فروغ مهر منیر معرفتش باده

باده الستیست مدام در جوش و زبان شیرین سخنان شکرستان شکر
طرازی از خوان نوالش انگشت شهیدانست بکام کشیده و نگاه
سرستان آگاهی باده الستیست بدعا رسیده نظم ساخته از
لطف بی غایتش چار حد باغچه کن فکان دیده ام این باغ پر از
رنگ و بو یک گل رعناست شب و روز او نقود درود نا معدود
و صلوات صلوات نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار
خافقین اعنی ثمر شجر گلشن ایجاد نتیجه صغری و کبری مبدا و معاد آفتاب
جهان تاب آسمان هدایت آب بقای چشمه سار لطف و عنایت
محراب مسجد عبادت ملایکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب آسمان
رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته
اثر لیلة الاسرای پیشوای صفوف ارواح متعبد الی مسجد اقصی نظم
مصطفی پادشاه هر دو سرا آفتاب جهان غزو علا حکمت حق چو گنجینه
تا ن جهان بود ذاتش خمیرمایه آن جمله هستی تن است او جان است

او زعالم چو لعل از کان بست و ثنای بی‌منتهای پاینده انام برگزیده که حدیث
صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالتش آیتی ست و مژده انت منی از داستان
قدر و منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین
یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجایب و الغرایب مفرق الکتایب
فرد علی که یزدان علیم و بسیست دو عالم دو کف کریم و بسیست
صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب
کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا بر مرآت
ضمیر قدسی تخمیر اعلیحضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری
سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت زینت بخش وساده جاه و جلال
متکی ارایک فرخندگی و اقبال مصقل مرآت مطلب نمایی دولت خداداد
شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس مضمار خصم افکنی و دشمن
شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری مرشد سالکان صراط
مستقیم وصول نظرها فته مقربان پیشگاه قبول فرودین ریاض
همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد نشان جهانبانی

جهانبانی سیراب منهل عذب منباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار
کماهی شهاب ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجه بحر شهامت
و بسالت المؤید بعنایات الملک الحسیب نظام السلطنة و النصفة و المعدلة
و الشهامة و البسالة و الجلالة و الرفعة و العزة و الامتثال سلطان اورنگ
زیب منطبع میگرداند که در نوبت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی
خالق انس و جان و جاعل تمکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی
من کل جمیع الوجوه آماده و ابواب فیوضات شش جهت بر چهره اقبال
گشاده است بمسامع مخبران صدق آئین مژده جلوس گوهر فروزان بحر
بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت بر سریر
والای سلطنت موروثی گورکانی و وساده لازم السعادت جهانبانی که
بفحوای صدق انتمای تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
و تعز من تشاء و تذل من تشاء بمقتضای آیه وافی هدایه ان الارض لله
یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین و به نیروی اصابت تدبیر
و موافقت کارگزاران تقدیر براه حسن وقوع پوشیده سامعه افروز

کشته حسرت بر حسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده و همواره بر سریر گردون
نظیر دولت متمکن باشند از انجا که مبانی ایتلاف و التیام فیما بین بر
گزیدگان این دو سلسلهٔ والا مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته
در عالم دوستی مترتب میبود که آن زیبندهٔ اریکهٔ اقبال و چراغ افروز
دودمان مجد و اجلال اهر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در
کار باشد بمقام اعلام در آید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام
آن مامور گردند چون تدارک مافات بعون عنایت الهی مقدور و مراعات
شیوهٔ دوستی پیوسته منظور است بر دستور هرگونه مطلبی که در خاطر
والا مرکوز باشد زبان خامه اظهار خواهند نمود **بعبد العزیز خان والی**
بلخ نوشته شد نسیم گلشن خلت و مؤالفت و شمیم بهارستان صداقت
و مودت که نکهت سای مشام اتحاد و یگانگی و گردفشان بستان سرای منافر
و یگانگی است اعنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه
عبد العزیز خان بوساطت زبدة الاماثل و الاقران قولم حاجی در ساعتی
باصناف سعادت مشحون و زمانی باقسام برکات مقرون که ابواب

ابواب آمد کار بر چهرهٔ بخت بیدار گشاده اسباب حصول کام و نیل
مرام آماده بود و نشر روایح یکجهتی نموده باعث اهتزاز گلهای بستان سرای
دل محزون و خاطر همایون شد و چون از ورود آن گلشن مینو نظام
استشمام شمام صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ
انتعاش در باغ خاطر فردوس مظاهر کشود و زبدة الاشباه مومی الیه
احراز سعادت مجالست مجلس اقدس کرده رخصت انصراف حاصل
نموده بنابر تسلیان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال
سعادت اشتمال آن مرکز دایرهٔ جاه و جلال یکی از باریافتگان کریاس آسمان
اساس عنقریب متعاقب زبدة الاشباه مومی الیه روانه بزم حضور
سراسر سرور خواهد گردید که برسانیدن مژدهٔ استقامت مزاج وهاج
دوستان نژاد دیگر باره مبتهج و مسرور گردانند پیوسته مکنونات ضمیر والا
و مرغوبات خاطر خطیر معلی را بمقام اعلام و اعلان در آورند که
کارگذاران دولت ابد مدت دوران عدت بساختن و پرداختن
آن مامور گردند همواره ساغر کام روای از بادهٔ الطاف الهی مالامال

و کوکب بخت اعادی قرین وبال و نکال باد

در جواب نامه که بعبد العزیز خان نوشته

نامهٔ بهارستان صداقت و ولا و زلال چشمه‌سار بهجت صدق و صفا
شیرازهٔ قلوب قدرشناسان مرآت اتحاد عینک روی رعنای شاهدان یکتایی
و وداد اعنی نامهٔ والا و مکتوب معلی خان والاشان عبد العزیز خان که
مصحوب زباندان کشور سفارت و شیرین کلامی حاجی جانی مشتمل
تشیید مبانی دوستی ارسال یافته بود در ساعتی مسعود و زمانی محمود
که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت
منزل گشاده بود دماغ الفت را بنشر روایح مودت عنبرآگین مشکفر
آمود گردانید و باعث ایراق نخل خوش ثمر دوستی جاوید شد نیز
در باب بقای عهد و ارسال جیش منصور بصوبهٔ کابل و وقوع مواقعیکه
عرفت الله بفسخ العزایم مفسر آن تواند بود رقم زدهٔ خامهٔ مؤالفت کرده
بود صورت نگار مرآت اطلاع شد یقین حاصلست که سلاطین ذیشان
که بهین ثمرهٔ دوحهٔ امکان و رشک قطرهای سحاب نیسانند عموماً و آن فرمانفرما
حقایق توافق گفتار و کردار خصوصاً در سبز کردن حرفیکه از پیوند دوستی

دوستی خیزد و منتج نام نیک باشد بزال جهد ننمایند و شاهد این معنی قبل از
ورود ذال الارقیمهٔ مودت عنوان بمیانجی مترددین صحیح البیان بر آئینهٔ عیان
پوشیده بود و بمعاضدت یقین راه بیت المعمور قلب محبت اساس
بر خیل شکوک و شبهات مسدود گشته چون ظاهر است که نخل مثمر را
از بیگه سالی برند هر نقصی در خاصیت برومندی بهم نمیرسد انشاء الله تعالی
هر وقت که این تخم محبت بآبیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت
بخش مذاق صداقت خواهد بود و آنچه در باب آشنای با دشمنان که
بیگانه رسم آشنامیست نگاشته صحیفهٔ ابلاغ و اعلام شده بود بر آن ممتاز
اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت
پناه مومی الیه دارد ممالک محروسه گردیدند بنا بر رعایت خاطر مهمان
که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض میباشد آنچه شایان رسوم
و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده‌ها یکه
در خاطر داشتند بنا بر خاطر آن والاجاه که محرک سلسلهٔ دوستی شده
بودند عطف عنان عزیمت از آن وادی نموده سالک طریق

آن گردید بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام بسلطنت پناه
مزبور مشتمل بر توجه آنحدود و در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر
گشت مظاهرت آن والاجاه مومی الیه را متمم مراتب دوستی آن والا
مکان شمرده روانه آنحدود گردیدند با آنکه خدام معلی مکان مومی الیه بعد
از نهضت مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنا بر استشمام
روایح عدم رضای آن والاجاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه
مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند و مرخص ساختن ایلچی و ایماقات
که سامعه افروز شده بجهت دارد که بعد از ورود ایلچی و ایماقات در
اعیان و سرخیلان آن جماعت بتقبیل سده والا بنا بر مراعات شیوه
مهمان نوازی که سرشته طینت کریمان میباشد مقرر فرمودیم که هیچ
فردی از افراد متعرض حال جماعت مذبور که بمقتضای نیرنگی سپهر
بوقلمون ترک وطن مالوفه خود نموده اند نشده واگذارند که مرفه الحال
در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن آنحدود داشته باشند بهر
محل که خواهش خاطر عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند

گردند اگر جمعی از آن گروه روانه آنحدود شده باشند خیر آنچه پیرایه صدق
گفتار پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم دوستان در کیش ایتلاف و
التیام چنانچه در طی نامه گرامی تحریر یافته بود محض کفر و کفر محض است پیوسته
باعلام صحت ذات ستوده صفات مسرت پیرای خاطر دوستان
گردیده فاتح ابواب یگانگی که تا انقراض زمان بنیان مشید الارکان آن
از تطرق اختلال مصون خواهد بود باشند آفتاب دولت از کسوف نقصان
در امان و کوکب مرام از افق حصول درخشان باد **صلحنامه که نزد**
عبدالمومن خان فرستاده که موافق آن قلمی نمایند محمدت پیرایه از قیاس مولف القلوبی را
سزاست که از التیام دو حرف کن یگانگان اضداد اربعه را باهم در
مقام توافق داشته از خانه صنع لباس آشنائی پوشیده و به تریاق
اکبر صلح و صلاح امزجه این خود پسند انرا که از زهر جانگزای وحشت مسموم
بود باصلاح آورده در آراستگی کشور شهود و جنود وجود باقصی الغایت
کوشیده و بر رشته متین شرع مبین علت غائی بر وجود انسان و ماحصل
ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید الخافقین محمد مصطفی صلی الله

علیه واله وسلم اوراق پریشانی اعتقادات دارای فرق مختلفه الشنیع

را شیرازه اتحاد بست و به نیروی یکانکی و موافقت غزات مسلمین

بنیان ثبات و قرار مخالفان دین مبین و معاندان ملت متین را

درهم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین ذیشان راکه از

اجزای رضاجوی خالق و خلایق ترکیب یافته جانداری مزاج فا

انام گردانید و از این شهد روح افزا مذاق خواهش لذت شناسان

مواید احسان از انجلاوت راحت و استراحت رسانید مراو را رسد

سروری بر جهان که آراست از عدل باغ جهان زهی عدل پرور حکیم علیم

که روشن کند شمع گل از نسیم ببین شاهد لاله را در چمن که از شعله دارد به بر

برهمن ز عدلش چنان شد جهان بی خلل که آتش کند ابر را در بغل

له الحمد والثناء ومنه الابتداء والیه الانتهاء وبیاده از فیه ال اشیاء والصلوة

والسلام علی محمد رسوله ما دامت الارض والسماء وعلی آله واصحابه

الذینهم شموس الضحی وبدر الدجی وبعد بر ضمیر واقفان دقایق عوالم امکان

وسواد خوانان نقوش پیچیده اوراق آسمان مخفی و مستور نخواهد بود

بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع اساس را کارکنان

مشکاة امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و این مفتاح الهی ابواب

نجاح و فلاح بر روی امانی و آمال عالم و عالمیان کشاده چندین هزار

قافله از هار رنگارنگ و انوار گوناگون که هر ساله از راه دور عدم بعالم ناسوت

آمد و شد مینمایند و بار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته رویی در صحن

گلستان میکشایند از نتایج حسن ائتلاف والتیامیست که اتفاق

خاک و آب باعث بران گردیده هر گاه تالیف این دو جزو بی اراده

و شعور که در دیده بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم

هستی اند منتج چندین آثار عظیمه و امور غریبه گردیده است که توالف

و توافق سلاطین که صدر نشینان بزم برتری و برگزیدگان اقلیم بلند

اختری اند مثمر چه قسم آثار جمیله و امور جلیله خواهد بود لهذا در این ایام

خجسته آغاز فرخنده فرجام که اورنگ پادشاهی ترکستان بوجود

وافر الجود ما مفتخر و مباهی است بمقتضای امور مزبوره و فحوای صدق

انتمای واتقوا الله واصلحوا ذات بینکم همگی همت والا نهمت

مصروف و معطوف بران میداریم که پیوسته مرات مصافات
و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده عموم ناس
باهم در مقام استیناس باشند و چهرهٔ آسایش و اطمینان را که شاهد
جهانیان و معشوق هر وجود است درین آیینهٔ جهان نما تماشا
فرمایند عمدة الاماثل و الاقران حسن قوش بیگی را که یکی از طرز دانان رموز
مصادقت و مصالحت است جهت تمهید این مرام و تشیید
مبانی ایتلاف و التیام روانهٔ بزم والا محفل معلی القاب حضرت
والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جم جاه فرموده طالب آنیم که
باعث افادهٔ حال و مبشر مآرب یگانه دوستی و خصوصیت گردانیده
بودیم و آن سلطان والاشان سکندر سریر سلیمان مکان
بنا بر اقتضا نسبت بمنهای عظام و اجداد کرام خود نموده
جهت استرضای اهل و حصول آمال و آمال عموم خلایق و رضای
حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه
مهد نجابت سلطان حاکم زندرا جهت ترخیص این مهم

الامان جهانبانان که بمعماری عدالت سلاطین ذیشان سر
رفعت باوج کیوان افراشته روانه ساخته اند درو و ملک منتخب
ادوار و قرون و خلاصهٔ حرکات سپهر نگارگون تواند بود و شاهزادگان
و الابقان و امرا و اعیان و صاحبدلان اخبار این دولت در پایه
سریر سلطنت داور زمان نشست و شوکت جمعیت داشتند شاهد این
مدعا بر پایهٔ حصول پوشیده لا این وثیقه انیقه کاشنه خامه وثوق و رسوخ
گردید که تا انقراض زمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین
ذیشان توران و ایران بوده باشند تا باهم در مقام توالف و
تصادق باشند و در تخریب بنیان معاندان این دو دولت عظمی و دو
ملک فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار باد پیما کوشند
معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و در اوان دولت
و زمان سلطنت این دو والا جاه قدر قدرت الی آخر الزمان
این دو ملک وسیع از آفت آسیب قتل و غارت و نهب
و یغمای یکدیگر در امان بوده مزاحم رعایا و برایای یکدیگر نشوند و اگر یکی از

طرفین را دشمنی رو نماید در امداد و اعانت و بقدر توان و طاقت خود را
معاف ندارند و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل دانسته
متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کس که در نقض عهد و پیمان سعی نماید
در زمره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت
الهی باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بروزگار فرخنده
آثار این دو برگزیده حضرت پروردگار و ملاذ و ملجای صغار و کبار
مادام اللیل و النهار واصل گردد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی
الذین یبدلونه والصلوة والسلام علی محمد و آله ظاهرا و باطنا نامه که
خان
بعبد العزیز خان نوشته بپیوسته ساغر دوستکامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز
از خمخانه الطاف بیپایان الهی سرشار و سمند تحصیل کام و کسب و
وصول عیش مدام آب رفتار و صرصر شعار باد بعد از طی وادی
فسیح الفضای اظهار دوستی و ولای که ضمیر خورشید ضیای میانجی تحریر خامه
و نقش پذیر نامه علم حضوری از جزئیات آن دارد بر لوح ابلاغ
می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که روابط یگانگی

یگانگی و علایق یکجهتی بفحوای الارواح جنود مجندة فما تعارف منها
ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و مستحکم بوده
و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصا اوان نشاط
و زمان انبساط خاطر دوستی ذخایر خواهان آن میباشد که از مستلذات
که بران متمتع اند دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و در حالتیکه
قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده دوری مرتفع و شمل دوستی
مجتمع باشد باتفاق از حلاوت آن صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی
می اشام میکردند و اگر بجهت موانع صوری و عدم کشف حجب مهجور
آن نعمت عدیم البدل مفقود باشند شایسته آئین اتحاد آنست
که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک
کله بارسال نموذجی دوستان را با خود شریک سازند لهذا در ینوقت
که روضه مینو نشان مازندران که از کثرت گلهای رنگارنگ و وفور
ریاحین نمودار دامان گلچین بل غیرت خلد برین بدیده نظارگیان
مشکل پسند در می آید مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام

[illegible]

دولت و اقبال گردیده هر روز بشرب بهانهای گران وزن و شکار
تذرو و اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظه اشجار موزون سرو
و نارنج و مطالعه بساتین مشحونه بازاهیر و ترنج تحصیل خوشدلی نموده با این
چراغهای خورشید ضیای شمع دماغ می افروزد مناسب چنان نمود
که چند راس اسب تازی و چند قرابه باده شیرازی که هنگامه صید افکنی
را از آن آیین و بزم عیش و خوشدلی را از یاقوت رنگین این تزیین است
در عالم اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدرنشین بزم دریافت
نیز در همعنی با این دو دست بکامی دوست سهیم باشند و چون فرستاد
باده تلخ بمزه‌های خوشگوار در ذائقه اهل بیت ناگوار و بمزه منسوب از هر قسم
ثمره که لازم میوه انست چند دفتر فرستاده شد امید که پیوسته هنگامه
آرای عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند **نامه که بوالی ملک روم**
نوشته شده جواهر سپاس بیکران و نقود درود بی پایان نثار جناب ولی
تواند بود که با آب روان حکم جاری ریاحین غرائب آیین اصناف انسان
و انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم صرف هستی

[illegible]

[illegible]

و نیستی بنخبت شکفانید و باغ وسیع الفضای واسع الارجای امکان را
رونق و بهار و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت بالغه نقد پر هزاران
هزار صورت بدیع که یک رقم از آن فصل شمشاد بهار و موسم تموز و ابد است
بر لوح هستی نقش نموده که هر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر زخار
حکمت بغواصی قدرت برآورده چراغ راه سالکان طریق خدای
گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از جام
معرفت انگشت شهدی چشانیده و صلواة بیمنتها بر سید و سرور انبیا
و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصر
ایمان و چراغ خلوت عرفان و علت غای ایجاد و نتیجه صغری و کبری
مبدا و معاد است باد بعد از گلدسته بندی بهارستان محمدت و
منقبت بر رای مهر ضیای صداقت انتمای پادشاه والاجاه روشن ضمیر
مستور نماند که نامه مودت ختامه که در ینوقت مصحوب ایلچیان بجهت
ترصیص مبانی مصادقت و موالفت که اباً عن جد فیما بین سلاطین
ذیشان و برگزیدگان این دو دولت محکم بنا استحکام داشته

[illegible]

ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که خاطر دوستی ذخایر
از تنظیم و تنسیق ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده
و درهای حصول امانی و آمال بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده
دشمنان در زوایای مکمنای حصاری و معاندان در دشت بیسرانجامی
متواری بودند و رایات نصرت آیات بتسخیر ممالک خطه جنت عنوان
مازندران بصید و شکار اشتغال داشت رسیده چون مشعر بر دوستی
قدیم و محتوی بر والات جدید بود باعث ازدیاد و استحکام مبانی
وداد دیرینبنیاد شد و آنچه در هر باب ایلچیان کاردان بوساطت
ارکان ابد مدت معروض داشته بودند بزیور جواب و تشریف حصول مقرون
گردند و چون ایلچیان مزبور مدتی بود که از خدمت موفور المسرت دور
و از بزم حضور و محفل پرنور مهجور شده بودند جهت استعلام چگونگی
ذات شریف خاقان قلی سلطان را برسم ایلچیگری روانه آنصوب
صواب فرمودیم شایسته آنکه پیوسته باعلام چگونگی ذات محمدت
صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر موسس مبانی یکجهتی و

یکتا دلی گردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد

نامه که بعبد العزیز خان در پرسش قضیه نذر محمد خان والد او نوشته

تا اساسی سامی آبای و عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت
اثمار موجب اشتهار اشجار میباشد بنای سلسله چنگیز خانی و
خاندان عظیم ایشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبد العزیز خان
استوار و اساس این دولت والا بدعائم اقبال آنخسرو والا تبار
پایدار باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که
مکاتیب دوستانه عنوان بدان آراستگی میدارد بر لوح ابلاغ و
اعلام مینگارد که از آنجا که بنیان ابدان انسان از معمار وجود انس و جان
بر آب روان عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان بر افراشته
صنع بطناب شریان و ستون استخوان بر افراشته پیوسته
این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در تزلزل و این خیمه گردون
مماس از هبوب نسیم حوادث در اختلال میباشد اگر با فکندن لنگر
اندیشه اطبای حذاقت پیشه کشتی ثبات حباب انسانی از صدمه

چار موجه این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیاء مرسلین

و ائمه راشدین و سلاطین ماضیین غریق بحر زخار نیستی نگردیدی و فرد

از افراد این کاخ ناکوار را برنمی کشید چون این منزل دلنشین جای توقف

و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که

از طرب این دکان پر ریب و منزل مردم فریب دل خود را که بهین

تحفه امتاع میباین دانمنزل جنت نشان است برداشته بقدر معین

هستی که از دربار احسان رزاق انس و جان بدان موظف است

قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف شدن مرغوبی متلهف و متاسف

نکرده شربت مرارت آمود نیستی را چشیده و بساط قیمتی حیات را

بهیچ در برچیدنی داند **بیت** زرشته نفس پاره پاره معلوم است

که دل بهستی ناپایدار نتوان بست و کرد هکه معلمی لطف یزدانی شرح

کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن ضمیر

افشانده اند از گران خوابی دابه دنیا بر دل باری در زینهری اابای علو

بر خاطر غباری ندارند یقین حاصل است که آنشر کرده ارباب دریافت

متلهف و متاسف هر دو بضم و کسر ما قبل حرف آخر حسرت کننده امرارت بالکسر یعنی تلخی

در باب تنزار وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه نذر محمد خان

که در حقیقت دین واجب الاداى حیات را بمهمین محصلان لیالی و ایام

سپرده و گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از درج تن ترکیب عنصری

برآورده اند آیینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند کرد و عمر عزیز که

قدر آن نشناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف

نموده ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را

در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون در حینکه آن

سفر گزین ملک بقا را کار کنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای

سرور میسفر مودند خواهش آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل به بلده

منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و

قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای

اولیای و اوصیای میباشد لهذا بر ذمت همت لازم نمود که شخصی را

که بصفت زبانداری موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان

سلطنت پناه مزبور نزد آن زیبنده اورنگ سلطنت فرستد که

تحقیق و تصدیق و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش المسافر ملک بقا

نماید لهذا ازبدة الاشباه فلان را روانه خدمت سامی نمود که بر آنچه رای

آفتاب ضیای اقتضا نماید مقرر فرمایم که پیشکاران دولت والا بعمل

آورند کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد

نامه که در طلب قندهار به پادشاه هندوستان نوشته

تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت

والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو اللطیف الخبیر جواهر زواهر ثنا بشمر

بردن از قیاس و لآلی متلالی محمدت لا متناهی اساس که در مقیاس

نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب و ماه راجح

آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که در گردان اضداد را از جامه خانهٔ

تالیف در ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و

خازن رموز استار گردانید و اوراق پریشان وجود انسان را که صحایف

کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشتهٔ التیام

شهریاران عدالت شعار بشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان

و سالکان ظلمت کدهٔ امکان را که سرگشتگان تیه حیرت اند بمبانجی

ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش

دلالت نمود و بناخن تدبیر فرمان روایان خیر اندیش گره کلفت و حیرت

از خاطر عموم خلایق گشود و بعضی از سلاطین فی نشان را باستعداد امتثال

ان الله یامر بالعدل و الاحسان شادان و مسرور و برخی را بمضمون

و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله

لا یحب الفساد از شمول رحمت بغایت دور گردانید نکهت ریاحین

بستان را که هر یک بلباس امتیاز جدا برداریم از گردش پیمانهٔ نسیم بهاری

در ساحت گلستان وجه اتحاد آموخت و آتش گل و لاله را بجهت

گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغه بفحوای الذی

جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بوستان افروخت **ابیات**

ساخته از لطف بی خاکیان ✽ چار حد باغچهٔ کن فکان ✽ دیده ام این

باغ پر از رنگ و بو ✽ یک گل رعناست شب و روز او ✽ قدر نقش

آورده بردن بی تعب ✽ یوسف روز از چه تاریک شب ✽ یک گل

نمودر وست ز باغش بهار یک ورق از دفتر او روزگار درود نامعدود بر
حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبدا و معاد واسطه نزول رحمت
الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمره دوحه برومند گلستان شهود
یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود مبلغ آیه کریمه واذکروا
نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا
سید ثقلین و پیشوای خافقین بیت محمد کازل تا ابد هرچه هست بآرایش
نام او نقش بست بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیل
والنهار باد و بعد بر مرآت خاطر دانا و آینه ضمیر معلی محجوب و مستور
نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی منتهای الهی را شکری خاصست که
بدون ایتیان آن از عهده شکرگذاری و سپاسداری آن احسان
برآمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت
و مکنت ببذل و انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد
و ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارای کبری مقصور
بر آنست که با وجود اشتغال جهانبانی و توفر دواعی ملکرانی

ملکرانی پیوسته همت بر احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر ملک را
بپرده بینای تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح
بال آنگروه که مستحقین آثار نفوذ رعایت و مراقبت اند بذل جهد
بتقدیم رسانیده رقبه جهانیان را از شغل ز مداین دین الهی سبکبار
سازند ازین رو که کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ظاهر را در
قبضه کفایت و درایت این محتاج عنایت الطاف الهی گذاشته
اند بنابر وسعت و فسحت ممالک محروسه و مشغولی بسیار اشغال
ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت
انجام نیافته بود درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت
آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف
سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت شعار
مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت در حرکت
آمد که هم دیده شوق را از کحل الجواهر خاک آن آستان عرش نشان
نور و ضیا بر افزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار را از هبوب

نسیم عنایت شامل بر وجه دلخواه کشاید و بنا بر قرب و جوار و تاسیس
مبانی ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار دوران مقدار بر ذمت همت
حق شناس واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن متکی آرای
سلطنت عظمی و جالس سریر دارای کبری نموده در ترصیص مبانی خلت
و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس
که بمحض اقتضای نامی نسبت سینه سلاطین و سلف روابط دو
آبای خلف از متفرضات و متحتمات بود بنا بر تخلی ذات ستوده
صفات آن بادشاه والا تبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز
خاطر بود واجب گردید و یکی از جمله صفات آن بادشاه خجسته اطوار
پسندیده آن محی مراسم صاحب قرانی که محمود همگنان و محسود خاطر هر دو جوان
گذشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر
محال ترکستان است که با آنکه آنملک دلکشا بارتکاب محنت و مشقت
در حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود در آمده بنا بر رعایت سلطنت پناه
مشار الیه در اطفای نوایر فتنه و فساد از مطلب عظمی به نیروی همت

همت والا بر خاسته آنملک وسیع را بر سلطنت پناه مزبور مسلم
داشتند لهذا زبدة الاقران و الاماثل شاه قلی بیگ ولد مقصود بیگ ناظر
سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم سفارت است روانه خدمت
والا و محفل معلی فرمودیم که بنای مراتب دوستی و یکتادلی که بنیان نهاد
باطن صدق مواطن است زبانی گزارش دهد و سلسله جنبان موالات
و مصافات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید
و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضبط و بهاد داشته اند
گردد و چون حجب مغایرت و تتق منافرت بتحریک نسیم وفاق و اتفاق
بالکلیه مرتفع گردیده و بهمه جهة طریق مباینت و بیگانگی مسدود است
و در تمهید همیشه بهمت والا بر استیفاد استدامت انجمنی که اسحر ضیای
خلایق و خلایق در ضمن آن مندرج است مصروف و معطوف و
پیوسته مراعات این مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایا
است مطمح نظر خیریت اساس بوده مناسب چنان میداند که شطری
از مخزونات خاطر در معرض اظهار و اعلان در آید بر خاطر دریا مقاطر

که مطرح اشعهٔ لمعات قدسیست واضح ولایح خواهد بود که همواره همت
سلاطین معدلت آیین بر تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا مقصور
می باشد و درین دوره همت بلند و نیت ارجمند از امعان جزئیات
پوشیده در تأکید و تشیید این مبانی الهی بجهت ابقای ذکر جمیل کوشش
میفرمودند اگر منظور روابط پدری و فرزندی نموده خرابهٔ قندهار را
باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر
ملک فسیح الفضا دوستی جاوید که بمرور دهور و تصاریف ایام
از تطرق خلل و نقصان مصون و مأمون خواهد بود کوشیده چنان کنند
که بمعماری رای رزین آنحضرت و عدالت آیین این بنای رفیع اساس
صورت تشیید و ترصیص یابند ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان
باشند علی مر الدهور و الازمان قرین الطاف ملک منان و مورد [illegible]

نامه که بعد فتح قلعهٔ قندهار خواهند بود بپادشاه مذبور نوشته

گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه آنرا زیور اکلیل مقال و اند و لعل آبدار
معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان نقود ثنا باش و آفرینش

ستاند شایستهٔ آن تواند بود که کرسی بلند پایهٔ سخن پردازان جواهر
زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی فلان را بران مسند والا
نشانند و ازهار همیشه بهار گیتا دلی را مشک اندود ساختن آن سریر
گردون نظیر از تبسم نسیم اعلان و اظهار بر اطراف بزم دوستی
و ولا افشانند که از شمیم عنبر آگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان
گلشن وداد تازه و صفیر عندلیب اتحاد در ارتباط قدیم بلند آوازه گردد لله الحمد
والمنه که اگرچه بحسب ظاهر فاقت نعمت عدیم البدل مجالست و ادراک
صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره
قلوب دوستان گشاده و اسباب مکالمه و عنایبانه که بسفارت نامه و زبان
خامه حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد
باز و دست حصول مآرب برین بوستان هجران دراز باد بعد از
انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات
غیبی مستضی و مستنیر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج
معارج دارای ایران و ارتفاع مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته

در خاطر حق‌شناس و ضمیر حقایق اساس مرکوز بود که دیده شوق را از
خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه علی ساکنها الف الف سلام
و تحیه روشن سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی
از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم می‌بود درین ایام سعادت
انجام که از مهام کلی و جزوی انجه بود بالکلیه فراغت حاصل گردید
مناسب چنان نمود که رقبه همت والانهمت را از ربقه این دین و اب
الاداء آزاد ساخته باین تقریب بر وهش احوال ساکنان خراسان
نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از استفاضه انوار عنایات
شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت کامله
کرده شود و در حین ورود این دیار بجهت رعایت قرب و جوار و
ارتباط و التیام آبای آن والا تبار لازم دانست که بارسال صحیفه که
ذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد
چون مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید
قواعد صداقت و الفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود

بوده نمود و ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث است باهم مضایقه نخواهد
بود دران تذکره یکجهتی و یکتادلی اشعاری بخواهش قند مکرر شده بود مظنون
بل متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار
در انجح مامول بقدم قبول پیش می‌آید بنا علی هذا با خاصان و محرمان
رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون بعد از ورود الویه دولت
بانولایات منسوبان آن دولت والا از سر نزهت ابا و اتحاد این دو
دولت محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند شد ابواب
اطاعت نموده بتصور فاسد انکه جدائی در میان این صدق اندیش
صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا جناب سبب در تحجیب نافرمانی
مخفی گردیدند و معارضه با این دوست صادق الولا در آئینه اتخاذ
صورت نافرمانی آن والا جاه عظیم الشان داشت بر ذمت همت
فرض گردیده که سپاه نصرت توامان را تادیب آن گروه خذلان
مشتاق نامزد فرماید لهذا حکم نافذ بصدور پیوست که اطراف انقلاع
محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت و کشایش

ابواب مغلقهٔ آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنهٔ امتثال فرمان اند در اندک فرصتی بمقالید سیف و سنان اقفال درهای انقلاع گردون توامان را از هم گشودند بعد از ظهور استیلا اقتدار بر آن قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده از صراط مستقیم حد خودشناسی عدول نموده بودند کی جبههٔ عفو و اغماض مشمول عنایات بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم در جاء واثق و یقین حاصل است که چون این معنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار اکثر مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد که ولایت مذبور و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی را منظور نخواهند داشت چون غرض انسداد ابواب گفتگوی حاسدان ابن الزمان و ائتلاف ابدان بود شاه وردی بیک را روانهٔ خدمت والا فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد در جواب

در جواب نامهٔ عبدالعزیز خان نوشته شده

مرآت بیغبار چهرهٔ حسن مصافات و عینک دوربین نمای شاهد ملاقات و گلبرگ دوحهٔ دوستی و صداقت سحاب نیسان یکتادلی و مودت نامهٔ اعلی عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان در وقتیکه دوستی بر کان حصول آمال بآرایش هر صفت کمال و رجحان اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز و مجلس طراز بود فروغ ورود بخشیده و باغ یکرنگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید شرحیکه در باب سلطنت پناه ابوالغازیخان والی اورگنج برای اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بدم سردی صرصر فریب هم موجب پژمردگی گلشن موافقت آن برگزیدهٔ قرون داد و ارد برادر والاتبار آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عقار و ضیاع سکان آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتادیب او مامور گردند در نظر ایقان جلوه عیان نمود بر آئینهٔ ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفاست منطبع خواهد بود

که سلطنت پناه مذکور هم در سلک راتبه خواران این دودمان ابد توامان

انتظام داشت و به نیروی استظهار ناظمان این دولت دیر بنیاد

به نیل حکومت موروثی آبا و اجداد استسعاد یافته و از تاریخی که بمرقات

عنایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت ازلی ترقی نموده

الی یومنا هذا در احکام سررشته بندگی و خدمتی ساعی و سلوک طریق

رضاجوئی را مراقب و مراعی بوده و در کیش مروت آزار و اضرار تخصیکه

همواره سر بر خط فرمان و چشم متقظ بر پاسداری عهود و پیمان داشته

باشد بدون صدور جریمه محظور از قاعده مرحمت ذاتی و مروت

جبلی دور است لیکن بنا بر مراعات بمعاندوستی آن ناظم مناظم

سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بموجب کررا

در صدد نهب و یغما و اصرار و جفای ساکنین آنمرز بر آمده یکی

از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه موی

الیه را از ارتکاب این قسم امور ممنوع و متقاعد سازد و یقین حاصل

است که بعد از ورود حکم دیگر پا از دایره خود رای بیرون نگذاشته

نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت خاطر را از

اراده های چنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین توره و یاری گروه ترکمان

نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک ضیجان

این امور مصفا خواهند داشت که من بعد انقسم حرکات از مشارالیه

صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل اشعار بابت تجرد و تجار آنملک باین درباره

فصیح الفصحا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود مبدا است

که در صدد نقصان و منع جلب نفع آنگروه که در حقیقت انفتاح طریق

آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان است در آمدن جنیدی شود

در دیده والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است

نمودی ندارد و آنچه در باب عدم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطالب

بملاحظه اینکه موجب تضییع مواشی و مراعی و اغنام ساکنان ممالک

محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه مامورین معراز ربقه اطاعت

بپیچیده بر خلاف فرموده آنقاعده دان رموز سلطنت شداده ارتکاب

این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نمایند

بر راز دوستی عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان

این دولت محکم بنای در تقصیر ابادی ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنه

و جلالت پناه در طی نامه مودت عنوان اشعاری با آمدن فرستاده

والی هندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق

شده و بنا بر پاسداری عهود دوستی دوستان بی‌نیل مامول راجع

گردیده مشاهده دیده دریافت اولا خواهد بود که جز د اخیر علت نامه استرداد

ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره روزگار بد کردار با مستغرق بحار

رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار

الطاف کردگار بود که بعد از وقوع دوستی فیما بین خاقان عظیم الشان والا

مکان و این نیازمند درگاه بی‌نیاز که ریاض دلگشا ایران از فیض

قدوم رشک گلستان جنان ساختند جبر نقصان آن خاقان والا نشان

مینو مکان بر این امر سلسله جنبان گردیده و بعد از انتزاع آن ملک مهنیه

الارباع سررشته آمد و شد و رد و خورد چنانچه فیما بین نور و ظلمت و شب

و روز قایم است تا غایت گسسته حالا که آن گمکرده راه تدابیر اندیشه را

اندیشه را تباه و دست امید از چاره کار کوتاه دیده کردهای ناهنجار خود را

نسبت بان دودمان والا تبار بر کنار گذاشته و آنچه در اوان سیاه

مستی اقتدار بتحری کرده بود نسبا منسبا انگاشته در گشایش باب بجل

بر آورده دوستی ادعا میکند و فروغ افعال خود را که مانند آتش در

شب تار نمایان است بپرده تزویر می‌پوشد و در دیده خرد خرده بین بدیع

و بعید مینماید که منهج دوستی با وجود شورمیگی چنان دیگر باره صاف در طبع

والای تجربه اندوز بفحوای حدیث لا یلدغ المومن من جحر واحد مرتین

فریفته لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی کوش ملکتو[?] که

زبان خامه باسترجاع آن گویا شده بود مصحوب ملازمان آن سفر گزین

ملک بقا من حیث لا یستدنه شیی من الاشیا ارسال شد چون یکی از

ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران ایراث مواریث

اولاد و انتساب است یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بوارث مرحوم مزبور

خواهد رسید پیوسته مرکب کام دشمن حصول مرام خویش عنان و دور

بی انتهای و عمر دوام در جولان باد **نامه که بابو الغازی خان**

والی اورگنج نوشته پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب ابو الغازی خان از
افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف
ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین
کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علق تفرقه خاطر والا مرفوع است
همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت
نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی و نشاط و موجب ازدیاد
مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا میباشد و مدتی بود که از
کماهی احوال و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین
اوقات فرخنده ساعات که از میامن عنایات حضرت واهب العطایات
اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدایق کامجویی و کامیابی از نسیم
الطاف الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام و حصول احکام
برین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شد و چنانچه
در کشش وداد و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر است
هم چنین معموری سرای آخرت به ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه کرده چون

و چون مکرر بمسامع باریافتگان سرادقات جاه و جلال رسید که آن سلاله
سلسله چنگیزخانی کرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار ماوراء النهر
بی آنکه از سکان و والی دار الملک و اهالی آن ولایت امری دیگر داعی
برین حرکت صادر شده باشد در آمده بدون صدور محظور احداث
شورش و فتور باعث ناخوشنودی رب غفور و بازخواست و
مواخذه یوم النشور میگردد و بمقتضای ظلیت حضرت رحمن که مومن
و مشرک در درگاه خداوندگاری آن حضرت یکسانند رفاه حال افراد نام
در نظر والای قدرشناس بیه تساوی دارد و معهذا امری شده که دا
والا فرمانروای آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت
لازم نبود که باظهار امری که در حقیقت خیر نشانی آن عالیجاه در
ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تحت آن مندمجست
مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال منشی پریشان احوال بغیر
از ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال منتج و منتج اثری نمیگردد
یقین حاصلست که بعد از تعمق و امعان این مقدمات که در حقیقت

باعث بر آن دوستی آنغالیجاه مرضیة التسجیات است مراعی امری
که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلایق است خواهند بود همواره
سمند دولت در زیر ران و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب

نامه عبد العزیز برنگین باد خان نوشته شده

گلزار دوستی و موالات و بوستان مؤالفت و مصافات اعنی نامه صداقت
اختتام عبد العزیز خان که سیرابی چشمه سار مودت و وداد و پرورده
سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان
جهان بکام و دهر هفت شاه مطلب روای تمام بود نکهت یکانگی
و یکتادلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سراسر آن
بهار دوستی از هار مبتهج و مسرور گردانید چون در گلبن صداقت
و نظر وقت جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهریان
دانش و صیرفیان بینش میباشد و همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز
خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف
امم بروجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این مدعا بمحک قبول طبع معلی

معلی رسید پیوسته سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده مطالبی
که در خاطر محبت ذخایر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کار
کنان دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مأمور گردند

نامه که بعبد العزیز خان نوشته

از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی نوشنیشنان
موالید را حال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد کونات بسبب این
اتصال و التیام و اجتماع ملتئم است ارکان بنیان دولت اعلی
حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهامت و بسالت
دستگاه نصفت و معدلت انتباه والا جاه زیبنده مسند بلند پایه
چنگیز خانی طرازنده تخت رفیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان از
تشتت و تفرق مصون و گلهای کامجوی آن سلطان عظیم الشان
از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون باد بعد از بسط
بساط اظهار یکتادلی و مودت بر مرات ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند
که بر دقیقه شناسان رموز آفرینش و تماشاییان لوحه دانش و بینش

مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطالب کلی سلاطین معدلت آیین
و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت غرض نهان یگانگی
و الفت آنست که کافهٔ جمهور و ساکنان ثغور در ان بنیان رفیع ایشان
از تابش آفتاب حوادث استظلال نموده از اثمار آن دوحهٔ اطمینان
لذت یاب و کام ستان باشند و از روزگار تا بود سخنان صدق
نشان رسولان طرفین و ایلچیان جانبین نسج مسالمت و مودت
در پردهٔ مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا امروز با آنکه بعضی
اوقات از منسوبان آن والاشان بلند مکان بعضی امور که منافی و
مناقض صداقت باشد بمنصهٔ ظهور رسیده نواب همایون ما نظر
بر رعایت این امر اهم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه مقرون بعفو
و اغماض فرموده عساکر نصرت مآثر با وجود نهایت آراستگی و
استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایر بلاد در خصت تلافی
و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان
سلطنت و شوکت پناه سبحان قلیخان از وخامت عاقبت

عاقبت نمیندیشیده بمقتضای العادة کالطبیعة الثانیة دست غارت
و یغما بر دواب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده پا از حد مراعات
دوستی بیرون نهاده اند چون یقین حاصل که این امر شنیع و فعل
فظیع بدون اطلاع و آگاهی آن والاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع
یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصهٔ اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه
بسر خود بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه مومی الیه
ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه درآمده
من بعد ایشان را بنوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور
نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سابق الالقاب از این معنی مطلع بوده
بفرمان آن گردون جناب مالک رکاب متقاعد نشود با متعسفین
بفرموده سلطنت پناه مذبور عمل نمایند لشکر نصرت اثر بیدار کرده تلافی
که بطریق دزدی و رهزنی نخواهد بود مامور گردد و آن والامکان جلی الشان
این معنی را منافی دوستی و یگانگی ندانسته مؤکد مودت و مشید
بنای استوار یکتادلی شناسد باقی حالات رجوع بمقرب اعتماد فلانست

خواهند نمود

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد

چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصقل زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رشک افزای نقوش بدیعه آئین و ریاض قلوب دوستان آئین آئینه بر نسبت مصحوب عمدة الاماثل و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بابی چمن پوری حاجی میراخور در خجسته ابواب فیوضات بهار از ریاحین و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی قدرت بر صلای عام بمیگساران لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده بود از ورود مسعود چهره گشای بهار تازه و طرح نگار عشرت بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که برهنمای گمکرده رای سالک طریق کمال بوده سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت دعموم جنود او زکیه رقمزده قلم موالات شده بود چون مشتمل بر تنبیه مبانی دولت و اعتلاء مدارج سلطنت انضمام شیوه ستوده بود باعث ابتهاج لایتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر یکنفس نخواهد بود و چراغ اقبالمندی و نیک سرانجامی ارباب وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نهضت بصوب قابل زبان زد خامه صادق البیان شده بود متیقن شخص تصدیق واد غانست که تخم برومندی سخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب ایفای عهد سرسبز و ریان خواهد گردید ملایم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزا قلوب دوستان گردند همیشه گلشن دولت و اقبال ابهار و اثمار حصول مقاصد بر شاخسار باد

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان

که مشتمل بر فتح مبین و نگونساری کفره فجره قلماق بدین رقم زده خامه
موالات ختام شده بود در ساعتی مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر
چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر سایر گلزار آمال دراز
بود مصحوب فلان فیض ورود ارزانی داشته چون مبنی از خذلان
اعدای آن دولت مرصوصة البنا و مبنی بر ترصیص مبانی مودت و ولا
بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید بنا بر شیوه مراعات
ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه الی یومنا هذا
نسبت باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بر آن
مصروف است که آن سلاله سلسله چنگیزخانی را تسلط و فیروزی
و قاصدان آن دولت والا را ذلت و تیره روزی نصیب باد و شایسته
شیوه اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد آنکه همواره با اعلام فتوحات
مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات
باشند لا یزال کوکب اقبال بر افق کمال باد **نامه که بقطب شاه والی دکن**
نوشته شده اغصان شجره ریاض الفت و وداد و ثمر فرخنده اثر یکتا

یکتادلی و اتحاد اعنی نامه مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام
مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت
دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلطنت
کامکار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت و جهانبانی
جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک الاله نظام
السلطنة و الجلالة و العدالة و الشوکة و الابهة و النصفة و العز و الامتنان
سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد
قدیم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی
الطاف سبحانی لبریز مدعا و شاهد کامیابی و مطلب روائی در خواستی
بزم دولت روزافزون بدلکش ترین صورت جلوه نما بود نسیم
شمیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش
طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عبارات دوستی آیات
کام خواهش را شهد آلود و روابط التیام محکم گردانید آنچه از صادرات
احوال فرخنده مآل و بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان

دا تباع رذیلة الاوضاع او پیرایه ابلاغ و اعلام پوشیده بود در
خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمده جلوه ظهور نمود
اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود
که در هنگامیکه آنگروه بد عهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه
انگیزی و طغیان درآمده بدست بی شرمی پرده از رخسار قول و
قرار بهار از خود برمیداشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را
ضمیمه مراتب دولتخواهی و محرک مواد روابط قدیم شاهنشاهی
ساخته به نبردی استمداد و اعانت اولیای دولت فیروزی
آیت فواید فساد و عناد آنگروه مخذول العاقبت که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند
تسکین بخشیده ندی تا از معاضدت و موافقت منسوبان دودمان
والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان
کشیده و بریده میکردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب
و معاضدت بیامن الطاف سبحانی برحسب مرام آماده و وقت

و دو انفیست با مراد بوطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره
مرتبات ائمه معصومین صلوة الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر
باشند که عنقریب با نصرت و فیروزی قرین و با شاهد کامیابی و مطلب
ردای همنشین خواهند بود و در این ایام که اساس دولت دودمان
گورکانی در انتلال و قوائم سریر سلطنت آنسلسله متفرق البنیان از
سیلاب حوادث در انقلاب زده است مناسب غیرت و پندار
و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان مینماید که با صدرنشین ایوان
سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز بان
ممهد قواعد آداب ودادی نگارش یافته برسم و آیینیکه آبای عظام والا مقام
عمل مینمودند شیوه مرضیه وفاق و حسن یکجهتی و اتفاق بجدی و وضعی
مسلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان از کمال رعب و هراس حاصل
در راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد
و بموافقت ایام در تحصیل نام و تدابیر اعادی بفرجام کوشیده مشعله
تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت اقبال را اضیاء و صفا

بخشند وازانجا که شمایل اخلاص و اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش
باوجود بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر
گزین اشرف را با انتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی
باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب آنچه شایسته اعلام دانند
بر سراچه اظهار در آورند که در هر باب شرایط معاونت و منصه ظهور
رسد درینوقت بجهت تشیید مبانی الفت و وداد بنده زاده قدیم
میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب انجام فرمودیم
که در خلوت سرای حضور نشر رواج گلزار محبت و وداد نموده بعد از ادا
چگونگی حالات و مکنونات خاطر که حواله باعتماد راست گفتاری اوست
مراجعت نموده دیده دوستکامی آنعالی منزلت خاطر مهر گزین اشرف را
قرین انبساط گرداند مشار الیه را بنابر توجه ضمیر انور در یافت استقامت
احوال گرامی بزودی رخصت آنطرف داده مرغوبات و مخزونات
خاطر شریف را لباس شایسته آنهاد اعلام خواهند پوشید که بعون
عنایات الهی کار گزاران دولت ابد مقرون شرف حصول بخشند گلهای

[illegible]

گلهای آمال ز نسیم تائیدات شکفته و خندهور ریاض کامرانی همیشه سرسبز
و ریان باد **نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته شد** تا گلهای عنبر شمیم
حدایق وداد و ریاحین مودت نسیم بساتین الفت و اتحاد در
بهارستان یکجهتی و التیام رایحه بخش مشام دوستان نسبت شاخسار
بخت بلند و نهال گلشن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت
پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه
عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین
نامدار مزین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی
المختص بعواطف الملک الاعلی ادام الله اقباله و اجلاله بانیمناه در
گلشن سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و
خندان و از رشحات زلال تائیدات عنایات الهی طراوت پذیر
باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیپایان بر لوح ابلاغ جلوه نگارش
مییابد که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و
مرقوم است که آبای عالی مقام آن نقاوه دودمان عز و علا و سلاطین

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Vahd al-Zamn Qazvn, Muhammad Thir, d. ca. 1708 or 9

Title:
Mukatibat-i saltanati

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23317

File Description:
Part 1

1/195

P

24

VeryPDF Demo

p1 p5/s
1913

VeryPDF Demo

VeryPDF Demo

Haftband of Kāshi or Kāshānī. A poem in praise of ʿAli.

See B.O. XII Supp

Ms dated 1273 A.H.

1856 A.D

VeryPDF Demo

السلام ای سایه‌ات خورشید رب العالمین / آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین

مفتی هر چار دفتر خواجهٔ هشت خلد / داور هر شش جهت اعظم امیر المومنین

عالم علم لدنی شهسوار لو کشف / ناصر حق نفس پیغمبر امام المتقین

مقصد تنزیل بلغ مرکز اسرار غیب / مطلع تیلوه شاهد مقطع حبل المتین

صورت معنی فطرت معنی ایجاد خلق / سر اصل نسل آدم نفس خیر المرسلین

صاحب یوفون بالنذر آفتاب انما / قرة العین لعمرک نازنش روح الامین

در جهان از راه حشمت چون جهانی در جهان / بر زمین از روی رفعت آسمانی بر زمین

از عطای دست فیاض تو دریا مستفیض / وز ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه‌چین

حاجب دیوان امرت موسی دریا شکاف / پرده‌دار بام قصرت عیسی گردون نشین

تا شنید از زمان مهد تا پایان عمر / بی رضای حق تو حرفی کرام الکاتبین

نقشبند کاف و نون ابد و فطرت تا کنون / تا کشیده چون به رخسار تو نقش بهترین

مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال / ور بود ممکن نه الا رحمة للعالمین

هر که بدخواهش خدا خصمش رسول الله بود / گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود

ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس / بسته بر مهر تو ایزد مهر حور العین و بس

مهرهٔ مهر از گلوی صبح بر نارد فلک / گر نه از مهر تو آید صبح صادق را نفس

کیست با قدرت سپهر چیست با رای تو مهر / این ز قدرت مستعار و آن ز رایت مقتبس

VeryPDF Demo

کاروان سالار حاجت چون کند آهنگ را	چرخ را بر دست پیش آهنگ بندد چون جرس
باشکوه صولتت دستان نیاید در شمار	بر پر عنقای مغرب کی شکوه آرد مگس
صولت بازوت گر دستان بدیدی در مصاف	مرغ روحش بیگمان از بیم بشکستی قفس
گر دل دریا عطایت موج بر گردون زند	لجهٔ گردون دران دریا نماند هیچ خس
ور شکوهت را بمیزان معانی بر کشند	ازره خفت کم آید تو ببین از یک عدس
اندران میدان که مردان سعادت جوی را	ازره مردی عنان از دست باید فرس
نشتر شمشیر شیران روی در شریان نهند	چون طبیب مرگ گیرد ساعد جانها مجس
از میان مشرق میدان برآیی مهروار	رایت دولت ز پیش و آیت نصرت ز پس
خلق هفت اقلیم اگر آتش ور چون دستان شوند	ازره مردی نیاید پای دستان تو کس

صوفی

صوفی گردد مجسم فتح گوید آشکار	لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
ای سپهر عظمت از فر تو زیور یافته	آفتاب از سایهٔ چتر تو افسر یافته
بر امید مثل رویت دست نقاش ازل	نقشها بربسته لیکن چون تو کمتر یافته
از غبار درگه عرش احترامت آگاه	کیمیاگر نسخهٔ گوگرد احمر یافته
هر که دست حاجتی بر جود تو برداشته	تا قیامت دست خود را حاجت آور یافته
آنکه اندر آفرینش لاف بالائی زده	رفعت از آفرینش پایه برتر یافته
باز حیرت هر کجا بال جلالت کرده باز	طایران سدره را در زیر شهپر یافته
روز فتح الباب نصرت دست دریا بار تو	نسر طایر را فلک چون بط شناور یافته
هر که مهر مهر تو بر صفحهٔ دل نقش کرد	مخزن دل را چو کان از زر تو انگر یافته

VeryPDF Demo

ساقی کوثر چه چندان مدح باشد مر ترا / ای ز تو دریای فطرت کان گوهر یافته

با خدا و مصطفی رای تو یکرو داشته / وز خدا و مصطفی شمشیر و خنجر یافته

با صفای گوهر پاک تو گردون سالها / خاک خجلت بر جبین آب کوثر یافته

هر که دریا را بدست کرد نسبت بیگمان / رشحه دست ترا دریای اخضر یافته

گر نبودی ذات پاکت آفرینش آب ب / تا ابد خواستر ون بودی و آد ع ب

ای معظم کعبه اصل از بیان مصطفی / قبله دنیا و دین نام و نشان مصطفی

از نقود گوهر معنی لبالب شد دهان / تا نهاده لب بصوت بر دهان مصطفی

ای باستحقاق بعد از مصطفی غیر از تو کیس / تا نهاده پای تمکین بر مکان مصطفی

تیغ آن ابر بیست در یا دل که فتح الباب او / تازه دارد ز آب نصرت بوستان مصطفی

تا سپهر شرع از و پر تو شد سر گز نتافت / از نور روشن تر مهی بر آسمان مصطفی

رفعت بالای امکان صورتی ناممکن است / ور بود ممکن بود قدر و توان مصطفی

ره روان عالم تحقیق را تا بوده راه / بی زمین بوس درت بر آستان مصطفی

گرچه در عالم باقبال تو شاها کرده ام / آنچه جسان کرده وقتی در زمان مصطفی

لاف مداحی درین حضرت نمی آرم زدن / ای ثناخوان تو ایزد در زبان مصطفی

از زبان خلق تر باید صفات ذات تو / ور بر آید نبود الا از بیان مصطفی

عرض حاجت بر تو حاجت نیست میدانی که حسب / حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی

منت خلقم بجان آورد لطفی کن مرا / وارهان از منت خلقم بجان مصطفی

روی رحمت بر متاب ای کامران از روی من / حرمت جان پیمبر یک نظر کن سوی من

ای ستوده مر خدایت یا امیر المؤمنین / خوانده نفس مصطفایت یا امیر المؤمنین
سرکشان در سر آورده سرها زیر حکم / بازوی زورآزمایت یا امیر المؤمنین
خازنان کان و دریا کیسها پرداخته / روز بازار سخایت یا امیر المؤمنین
بسکه لعل اندر دل کان خاک بر سر میکند / از دل دریا عطایت یا امیر المؤمنین
از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد / پیش خلق جانفزایت یا امیر المؤمنین
آنچه عیسی از نفس میکرد رمزی دو بس / از لب معجزنمایت یا امیر المؤمنین
خاطر هیچون منی شورین خاطر کی کند / وصف ذات کبریایت یا امیر المؤمنین
با همه بالانشینی عقل کل نابرده راه / زیر شادروان رایت یا امیر المؤمنین
آنچه تو شایسته آنی ز روی عز و جاه / کس نداند جز خدایت یا امیر المؤمنین
گر بدی بالاتر از عرش برین جائی دگر / گفتمی کانجاست جایت یا امیر المؤمنین
با همه بر درگه لطفت گدائی میکنم / ای همه شاهان گدایت یا امیر المؤمنین
مدح را شایسته ذات تو باید گفت و بس / کیست تا گوید ثنایت یا امیر المؤمنین

فهم انسانی چه داند قیمت گفتار ترا / کافرینش برنتابد بار مقدار ترا

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماست / دور دوران فلک در پی دوران شماست
آفتاب کاسمان در سایه اقبال اوست / پرتوی از لمعه گوی گریبان شماست
چشمه گر روی محیط آفرینش قطره ایست / قطره از چشمه دریای احسان شماست
آنچه از روی عالم امکان غباری بیش نیست / صورتی از بیکران برگی ز ارکان شماست
پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل / با همه ذهن و ذکا طفل دبستان شماست

هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است | از کمال فضل و رحمت خاصه در شأن شماست

نسبت قدر ترا با قدر گردون چون کنم | زانکه اوج او حضیض قدر دربان شماست

آنچه گردون را بدان چشم جهان بین روشن است | جز دو قرصی نیست آنهم فضلهٔ خوان شماست

قبهٔ چرخ را چون دانه برچیند ز جای | مرغ تعظیمی که آن بر بام ایوان شماست

هر گهر کاندر ضمیر کان امکان قضاست | صورت اظهار آن موقوف فرمان شماست

بندهٔ بیچاره کاتبی کز دل و جان پایمال | روز و شب در خطهٔ اهل ثناخوان شماست

بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز | با دل پر درد بر امید درمان شماست

درد پنهان پیش درمان چند بتوان داشتن | عاقلی نبود ز درمان درد پنهان داشتن

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام | خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت الحرام

بحه

کعبهٔ اصل است بی‌شک پیش ارباب یقین | زانکه دارد عروة الوثقی دین در وی مقام

آفتاب آسمان دین امیرالمؤمنین | والی دین محمد دافع کفر و ظلام

مبطل بنیاد بدعت منشی احکام دین | حاکم روز قیامت قاضی دار السلام

پایهٔ قدرش بمعنی گر نبودی در جهان | صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام

ای سریر سروری آورده از جاه تو جاه | وی جهان آفرینش برده از نام تو نام

بر سپهر احترامت آفتاب از ذره کم | بر زمین احتشامت ذره در خورشید احترام

با شکوه شقهٔ دستار و رکن مسندت | تاج جمشیدی چه و تخت سلیمانی کدام

آنچه در تعلیم امکان سلیمان دیو رو | اندکی بود آن هم از تمکین سلمان تو وام

پیروی تیر تو پیوسته تقدیر قضاست | تا نهد رائی ترا در پیش رائی پیش گام

VeryPDF Demo

نسبت با سایر انسان خطا باشد خطا
مثل تو جز مصطفی صورت نبندد عقل را
جوهر پاکیزه گوهر را چه نسبت با رخام
معنی ایمان با این است باقی و السلام

زایران حضرتت را بر در خلد برین
میدهند آواز طبتم فادخلوها خالدین

صنعت بندکاشی بتاریخ بیست و دوم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دوصد و هفتاد
و سه هجره النبویه مشقه محمد امیر رضوی در عمر نود و پنج بالعجاله صورت اختتام یافت

الهی بیامرز این بنده را
نویسنده و خواننده بیننده را

[illegible]
الا ای [illegible] کار اهل دل
ز [illegible] آسمان [illegible] غافل
[illegible] و کمال [illegible] و هم
[illegible]
که روزی همایت افتد بدام
[illegible]
امید است [illegible] صید [illegible]
[illegible]
بکار آیدت گر شوی سودمند
[illegible] از روی [illegible] فنون
[illegible]
مشقه العبد الفقیر [illegible] ۱۲۷۲
در عمر نود و [illegible]

Nuh 78

VeryPDF Demo

FROM THE LIBRARY
OF GEORGE DUNN
OF WOOLLEY HALL
NEAR MAIDENHEAD

VeryPDF Demo

VeryPDF Demo

VeryPD

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Razav, Muhammad Amr

Title:
Haft band-i Ksh

Date:
1273 [1856]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23265

File Description:
Haft band-i Ksh

P
13

D02 Σ2 27/28

An account of Kashmir, without author's name, composed after A.H. 1215 (1800). Transcribed about A.D. 1810.

Persian.

Richard Strachey,
ASHWICK GROVE.

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام حضرت الله اکبر قدیم لم یزل بی یار و یاور ز کلک قدرت او شد پدید از عجایب
صنعتی و در رنگ گلزار بدیعی بیمثالی صنع تقدیر بهشت بر لطافت شهر کشمیر بهشتی از
هوایش میچکد نور صفایش میدمد چون شعله طور صفایش را مسیحا طرح داده زتأثیر هوایش
روح زاده زباکی طینتش گلها نمودار غلام خانه زادش زعفران زار سهو افواهش
مسیحا را زبانه زند جان بخشی از خاکش زبانه برنگی بنشانش زند جوش هوا بردوش
ابر افتاده مدهوش صفایش از صفای خلد بهتر هوایش چون مسیحا روح پرور
بخوبی وصفا مشهور آفاق بهار جانفزایش در جهان طاق اگر مرغ کباب آید
بکشمیر بر و بال آورد گردد هواگیر بلابل در بهاران همدم او عنادل تر زبان
از زمزم او ضیا و رشوق کشمیر دلاویز جو بنان خامه را داد دگر ریز برار باب

الوالابصار

الوالابصار و اصحاب فرخنده شعار مختجب و مستتر نخواهد بود که اعجوبه صنایع صانع
قدیر و زیباترین نقوش نگارستان تقدیر بلده کشمیر جنت نظیر باتفاق عامه
اعیان سیاحت و کافه الباب درایت در نزهت وصف و لطافت آب و هوا ممتاز
بلکه بی انباز است استاد گفته کشمیر ملکو رنگ برخانه جبین است الحق که بهشتی است
که بر روی زمین است آستانش چو گلاب هر طرف گشته روان خاکش ز زمین جنت
آورده نشان گلزار و بیست نار موسی کلیم بادش بمثال نفخه روح روان کشمیر ولایتی
است قریب جانان وسط اقلیم چهارم مشهور بخراسان واقع شده چه اول آن اقلیم جایست
که عرض شمسی وسی درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و عرضش از خط استوا سی و
پنج درجه است و طولش از جزایر خالدات صد و پنج درجه است از پنجمه انزا داخل
اقلیم چهارم و بلاد خراسان میشمارند عرصه الولایت طولانی افتاده از جمیع جوانب
محلوات برآسنج جبال گردون مثال کوهستان جنوبی او بجانب هندوستان و زمین
شمالی او منتهی میشود به بدخشان و بعض بلاد ترکستان و جانب غربیش بصوب مواضعیت
مشهوره بکلی که الحال محل اقامت افاغنه منتهی میگردد بدریا زانک و طرف شرقیش
منتهای مبادی اراضی تبت و سرحد خطا و ختن طول الولایت انچه هموار است از حد
شرقی الی غربیش قریب بچهل فرسنگ و عرضش از طرف جنوب بسوی شمالی بیست فرسنگ

در نفس اندشت هزار قریه معموره مشحون از چشمه سار و جویبار مینو کردار و اشجار شکربار و
اثمار خوشگوار و گلزار جلد اثار و سبزه و دمنه و نسترن و سه برگه و چهار برگه
و مخمل از هر اقسام و اصناف گلهای رنگارنگ با کمال طراوت و خرمی که آن موضع زعفران
برین است بیقین ارباب دانش و بینش ایچنین سرزمینی بر سطح غبرا از ان بهشت
نشان ندیده اند زیست چون میل بسردی دارد در زمستان برف میبارد و اکثر
عجایب و غرایب بیمثال از بدایع قادر ذو الجلال محض ان ارم منوال است در میان
ان شهر با وجود جویهای دیگر نهر لیت بر مشابه شط بغداد بهت نام از هر دو جانب
او معمور بمکانهای نیکو سماوت و عمارات عالیات و این ابهای بهت کور
که منبعش چشمه ویرناگ است از کوهستان کشمیر گذشته با دریای مظفر اباد ملحق شده
از انجا با دریای اتک پیوسته و از اطراف پشاور و حدود پنجاب تا ملتان رفته
از انجا همراه دریاهای دیگر جمع شده بسندی پیوندند همه را آب سند میگویند که از
مرز و بوم ٹهٹه نگر بدریای اعظم میرود معمار صنع از قلاع محکمه و حصون مفخمه راسیات
جبال افلاک منوال برامون العرصه فتح المحال کشنده که اهالی اندیار السیون
تعرض اعادی از قدیم الایام مصئون و مامون بوده با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار
تا ظهور هنگامه نفاق آمیز سکنه بلاد قریبه و بعیده و واردات ازمنه گذشته و تسلط

افغان

لقیت

افغان درّانی کسی از بیگانه بتصرف انمملکت راه نداشت راههای ان ولایت غیر ناظر
که بسه شعبه میگردد یکی از جانب کنج غرب و شمال به تبت خورد و بدبدخشان قریب الوصول
بدیار روزه راه میرسد و از عجایب طرفیت لکن غیر مرور و مستور است از شدت صعوبت
کوهستان دوم شعبه آن کترباو نام سیوم انراه وجنه دکبا و ره از انجا بمظفر اباد
و پکلی و اتک و پشاور و اطراف خراسان میرود و شمالا ما بل الشرق راهی است
به تبت کلان و از انجا بکاشغر و یک راه بصوب لاسه و حدود بنکاله میرسد شرقا
بکوهستان تبت مذکور و بعض بکوهستان کشتوار و بهار که منتهی میشود شعاب
بهار بورب جنوبا را اسعادت نشان هندوستان یکی شاهراه راجوالی و وزیر اباد
و لاهور و از راجور مذکور را لی اکنور و جنباب و جمون و این راه از هنگام تسلط سلاطین
جنتانیه و قدم میمنت لزوم انها بکشمیر صاف و هموار است و از جنوب مذکور از
حدود و کوهستانها بگراهی بدکهن قریب الوصول از نوادرات طرق در بسته اند لیکن بی
آب است بجای آب در میان ریگستان تربوزها میباشد که انسان و مراکب
کامیاب و سیراب میگردد و در و رینوفت راه متداول و راه مرور در میان حد
جنوب و شمال بحدود کشتوار و جنباب از انجا بعض بجمون و بعض بدرداه و بسوبلی و نورپور
از انجا به پنجاب و از انجا باطراف پورب و دکهن که اکنون معبر مردم تجار و بازرگان و مسافران

بالتخصیص محل آمد و رفت بیوپاریان پشمینه همین طریق معمول است در گرد کوهستان
از حد شرقی گرفته معه متعلقات کشتوار که از توابع پایتخت کشمیر است الی انتهای اکنور
که حد جنوبی بهار کشمیر باشد دریای چناب میرود و از جانب کنج شمالیه و غربیه در میان کوهستان
دریای مظفرآباد تا دریای اتک دارد و در میان این هر دو دریا اراضی و کوهستان کشمیر میباشند
بر نظر دقایق منظر قیافه شناسان روزگار رو نکته سبحان علی تیار هویدا و آشکار است
که بظاهر صورت کشمیر دلپذیر فیما بین ۳ اقلیم است واقع شده یکی خراسان که
از روی ملکیات داخل اوست دویم در جنت خطا و ختن که بدان سرزمین اتصال
داشته تبت کلان که من مضافات خطا است همواره در تعلق ناظم کشمیر میباشد بچند روزه
معدود در انجا میرسد سیوم اقلیم ارجمند هند که راه دو سه روزه در مبادی شعبات
متعلقه آنست از کشمیر صورت پذیر است الغرض با هر ۳ اقلیم پیوند واقعی داشته
اتصال کلی دارد منبعیه و جا بجا داد فنون و لشکر انجا و بدستور گذشته و معموم قدیم
قریب یک لکه پیاده و بست هزار سوار خراج مقرر داشت الکنون در ینوقت
عشری کمتر باشد حالات محالات آنجا دلاله در وقت قدیم و در عهد راجگان
والاشان و سلاطین عدالت بنیان شاد و در ان قصبات بیرونی بقدر
موازی سی و شش لک خروار که هر خروار دو نیم من هندوستان و عبارت از یک گرون

خانه بوده

خانی بوده تا جمع می آمد سوای آن حاصل گلاب و عطر گلاب و بید مشک و زعفران و میوه
جات و حاصل سردرخت و مقرریه شالبافته و رسومات دیگر بمنصه ابوالجمع ظهور می نمود
و خراج قصبات بیرونی مثل راجور و کشتوار و پمبر و لوح و پکلی و تبتین و غیره ذلک
که اینوقت از دست حکام انجا بدر رفته و در تحت و تصرف طوایف راجگان است از مکان فی
به ناظم کشمیر جداگانه خراج مقرر و مصم بود جمع دفتر سلف میشد بر خاطر صداقت مظاهر ارباب
درایت مخفی نخواهد بود که مبدا آبادی سواد خطه مذکوره باعتقاد هنود براهمه و تاریخ نویسان
متقدمین اجمالا چنین مرقوم میگردد که کشمیر تالابی بود بنام رن برهمای سر نام متصرف دیوی
جلدنو کشت رکشی مرتاض بریاضات شاقه از دست آن دیو گرفته از بهر اصناف خلایق از بهر آلفا
عالم طلبیده گذشته دران مرز و بوم جمع ساخت و معمور نمود بعد آبادی مالاکلام بحکم لولا السلاطین
لاکل بعضهم بعضا بنیان نظامت برپا داشته اول در تصرف جمع با شوکت و عظمت مشهور به پاندوان
از اولاد پند که از وقت بزرگی دانها حکایات عجیبه و روایات غریبه براهمه خواص و عوام الی هذا
الیوم جاریست دو هزار و سیصد و کسری میشود و بعد ازان در قبضه اقتدار راجه جمون پس از ان
در تعلق راجگان خاصه خطه شریفه همواره می آسود تا استیلای فلان مسلمین و راویان صاحب
یقین ظهور آبادی بلده لطیفه بعد واقعه طوفان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده است و بظاهر
تواریخ نویسان هنود قبل ازان مفهوم میگردد و فیما بین فریقین در تعداد تاریخ
مشهور و عوام تفاوتی واقع میگردد و بار وجه کائنات سلسله بندان قدیم بضبط
قدام مراعات بینود آسر رشته اختیار تاریخ از ابتدای قیام حکمرانی راجگان مذکور الی

القصای دور دین و ملت انها و انمحای صور معابد ان چهار هزار و سیصد و چند سال ممنو پسند
بعد از ان شموس لوامع هدایت و بروز سواطع نیر سعادت اسلام در حکومت راجه رنیچو
در سنه ۷۲ هجری وقوع یافته مع ایام حکام اخر روجه او بنجال پس از ان ایام و بهم کرنیع سلاطین
سادات عالیه در جا کشمیر دو صد و بست و نه سال ۲۲۹ شمرده اند پس الهای نظامت پادشاهان حک
که در کمال زور اوری و شیر دلی گذشته اند سی و شمش سال رفته بعده در تصرف شاهان چغتائیه
از هنگام پادشاه ذوی الشان فردوس مکان جم جاه عرش پناه اکبر شاه الی انقراض
عهد احمد شاه پادشاه چغتائیه یکصد و شصت و هفت سال مشخص گشته بعد در تعلق پادشاه
والا خاندان افغان درانی الی هذه سنه ۱۲۱۵ هجری مبارک پنجاه و یک سال میگذرد بالجمله
تا این زمان و این سنه مذکور امتداد معموری و ابادانی واقع قریب چهار هزار و هشتصد
و پنجاه سال مقرر میشناسند باعتقاد هنود دو هزار و سیصد سال در دست پاندوان
بیشتر از ان بوده است و العهدة علی الراوی بعد از هبوط ایام حکومت راجگان سلف قدیم
واقعه زلجو المعروف ذو القدرخان از جانب ملاکو خان نبیره چنگیز خان در سنه ۸۲ هجری از راه
تبت با هفتاد هزار سوار جرار در ان شهر ریخته قتل و غارت بنجدی نمود بقیة السیف هشتاد
هزار اسیر همراه گرفته در ایام شدت برف غیر راه از کشمیر بدر رفت در بلجان صعب ظالم
و مظلوم هر دو از زور برف نابود گشته که احدی از ان موجود نماند بعد از ان از
اطراف و جوانب دور مردم جمع شده در سنه ۷۲ هجری اعلام اسلام در ان شهر بر پا
گردید تا از زمان بودن مسلمانان نبود الکنون برخی از احوال خط بهمثال بر صفحه حال مرقوم قلم صدق

مقال

مقال میگردد که از هنگام تسلط پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه احمد شاه درانی
نوادر اعمارات و خیلی باغات برهم خورده با وجود ان از کمال لطافت در جنت او مکانی
دیگر دوم همتا نتواند زد در نوقت ضابطه و ان ملک داری سردار عبد الله الکوزئی
از جانب سلطان جمجاه زمان شاه متعید و متکفل خطه میباشد ۳ هزار سوار جرار و
هزار پیاده بمواجب نقدی پنجهزار پیاده بعلوفه جنسی بقرار اراضی جمله یازده
هزار تعیین این ملک داشته زمینداران اطراف او مثل بنمه و کهکه وغیره نیز میباشند
لیکن اکثر اوقات با ایشان تقابل میشود بالفعل از حدود کشمیر گذشته تا دریای اتک
و دهنتور وغیره از نزد پادشاه مذکور در عهد نظامت خویش در اورده جزو فوج
از قسم زمینداران افزود مبلغ سی و دو لک روپیه حاصل کشمیر بمعه مواجب سپاه
و اخراجات دست لله دیگر علاوه از بابت حاصل لکها وغیره جمله چهل لک بجمیع جهات
بطریق اجاره بر میدارد چون در عهد سلطان جلال الدین اکبر شاه عرش پناه علاوه زنگاه
شگفته خطه مذکوره را حکم سلب سلاح و منع اسباب سپاه گری صادر گردید از ان بار با وجود
وفور قوت و کمال قدرت استعمال اسباب است نداشته بکمال غربت میگذرانند
شکسته اند یار بالفعل زیاده از مقدار دو لک مردم لیکن بی سلاح و بی حربه
میباشند از انجا که اسباب نظم و نسق در دست اقتدار کسان انجا نمانده و ابواب ضبط
و ربط کما هو مسدود است با تحیت یاری بیگانه در آن شهرستان جنت نشان وارد
گردیده اختلال پذیر و رخنه گیر شد مگر فضل و افضال قادر ذو الجلال شامل حال

ساکنان خطهٔ مسطور بوده باندک تدبیری استحصان الحصون واستحکام آب جبال
گردون مثال که اوج خیال بلند پرواز در جنب ارتفاع او بال انفصال ممکن
ندارد بنوعی مضبوط و مجروب و چنان مشید و مستحکم میگردد که چون قلعهٔ قهقهه بر
تفوق از کمال انسداد و همچون سد سکندر در وثوق امتیاز از غایت اشتداد بعیوق
افتخار در ذروهٔ اعتبار رساننده فوق الراس اقالیم ثلاثه متمکن بوده باین قلاع
محکمه و حصون مفتحه ما بین پنجاب الی کابل و قندهار صحن مسطور تشنه با بلی واله الاکار
والامجد بعضی از عجایب و غرایب کشمیر بی نظیر بقلم اختصار رقم بکمال اجمال مرقوم میگردد
که احدی از ان در بقاع بلاد دیگر بر سبیل مماثله و مشابهه کمتر یافت میشود اول
لفظ شرح کشمیر بحساب هندسه و ابجد برابر است دیگر آب و هوا که منع ندارد
در طراوت و تفاوت دیگر چشمه که منسوب تار سر و مار سر نام بالای کوهست
بلند و حوض دارد در هنگام کمی آب در ماه اردی بهشت مردم ساز و سرود گرفته
میروند و سرود میخوانند آب بکمال اهتزاز جریان نموده کفایت تمامی زراعت
مینماید و باعث فراغت خلق الله میگردد دیگر شرح احوال عجیبه آن چشمه این مختصر گنجایش
ندارد در موضع بوته از مون پرگنه دیو چشمه ایست که یکنام پنجم شهریور آب از آن
جاری میشود و بکار زراعت می آید در ان پرگنه متصل شهر تالاب است یا کره
نام در میان آب جزایر مزروعه و جزایر که مواشی است که از حرکت باد ان
جزایر مع اماکن و مواشی از یکطرف بطرف دیگر میگردد و مالکان او از زمین متحرک

رابمعه

را بمعه دواب و مواشی بجای خود ها برمی آرند و یا مواشی را از راه خشکی بمحل خود میرسانند
در پرگنه بانکل براه باچ دشتی است که گری برگ نام مقدار هفت میل بقدرت صانع
بیچون باغبان قدرت چمنهای گلهای رنگارنگ زیاده از بیست و پنج قسم آراسته
و پیراسته در میان جدول آبی دارد عجبتر آنکه گویا چمن ساز تقریر بدست قدرت خود
آن گلشن را انبار و درست و هموار نموده است نیز برانکه و دتوسه برگ نام دشتی
پر از گل و ریاحین سبز انواع گلهای و اقسام نباتات و اشجار و انهار فردوس آثار در
کمال لطافت و خورمی است تا نظر کار کند اضعاف گلهای پدیدار است در شهاب
الدین بوده جایست و چنارزاریست که روزانه مردم جمع شده بکثت هو میگردد
اگر تودهای کثافت افتاده باشند علی الصباح صاف و پاک خود جاروب شده میباشند
مور و مگس و پشه و گزنده ندارد نیز در پرگنه لار بر سر کوه سنگیست بصورت ماده گاو
پستان دارد در هر دهم ماه فروردین چندان آب از و جاری میشود که خلایق بی نیاز
میگردد و نیز در آن پرگنه بر سر کوه در ایام تموز اگر گوشت و یا مرغ بدانجا کسی میبرد
القدر برف میبارد که موجب اذیت بلکه سبب هلاکت میگردد در ان پرگنه همنگ
زمینیست که چوب دراز در ان فرو میبرند و باز میکشند چند ماهی زنده از ان سوراخ
بدر می آید در پرگنه مذکور رهرباک نام کوهست بلند سر هر جای دور و بر هر کوه که آن
قلعه نظر دارد در انجا باز واقع و کژدم و جانور گزنده نمیباشد بالای آن کوه از

دفور زنبور گزنده که نمیتوان اندر رفت در پرگنه کامراج سیم نام کوهیست بعد هفت سال و گاهی
بعد سه سال در گرد انکوه آتش برمی آید که بر سر خاک و سنگ او دیگ طعام پخته میشود
در پرگنه دیوه سر چشمه ایست که مردم بجهت دیدن طالع بد انجا میروند و برنج خام در ظرف
کرده میان ان چشمه میگذارند هر که طالع خوب داشته باشد دیگ او پخته بیرون می آید
هر که عصفیض دو بال دار ظرف او خام درست برمی آید نیز در پرگنه وجن باره در موضع
بابل نزدیک سرحد تبت که ازان راه راه قریب تبت بسیار است بر سر کوه غاریست
امرنات نام تا پانزدهم ترقی ماه جسمی از یخ بسته میشود و در نقصان ماه میکاهد و غایب
میگردد و دوازدهم ماه احوال او بدین منوالست در پرگنه برنگ چشمه ایست سنده
برارن نام که در ایام تابستان سه بار آتش در روز جاری میگردد و دو بار خشک میشود
دو در پرگنه ناگام چشمه ایست که در تابستان مردم انجا گوسفندی نذر کرده استمداد آب از چشمه
مینمایند چنان جاری میشود که کفایت زراعت انجا بود میکرد و اند در پرگنه دیوه سر و سنگ
جن نام چشمه ایست زیاده از عادت هر که میخورد و بوفور میخورد اب آن نوشیده تمامی
هضم میکرد و انداز دست زیاده بر گرسنه میسازد و بسیار عجبست آب در ایام
زراعت آب جاری میباشد عجب تر انکه باین چشمه خوبیست که صدای ساز و
سرود و لعبته مسموع میشود گویا مجلس نغمه است در پرگنه تارند یکغاریست که
درازی ان بر کسی معلوم نشده و جا راست حجره در کمال غرایب عجایب هر دو بیرون از
قیاس

قیاس نقل میکنند برین مختصر ذکر طویل موقوف کرده شد و نیز در انجا کوهیست و غاری
که مکان بابا زین الدین عارف کامل بوده است و وفور افعی بحدیست لیکن بکسی
بنش و ایزا نمیرسانند از عجایب کشمیر تالاب اولر هفت کروه در هفت کروه که شکار
مرغ ابی و قاز و قسم مرغ آبی بنلج که از پوست سرهای انها پوستین طاوسی
در کمال مراتبه برای پادشاهان و حاکمان تیار میشود و دران تالاب شکار ماهی بطریق
متعدده میکنند که تعلق بدیدن دارد شکار انجا از ماهی اکثر بدام و کشتی وجوب
بچه دارا هی و از مرغ ماهی ابی به باز و جره و تفنگ شکار در میان زورق
خورد نشسته میشود که در جاهای دیگر ممکن نیست دیگر از خصوصیات کشمیر تالاب دل است
که در عهد سلطنت چغتائیه عمارات و باغات دلکش و موزون بطراوت و لطافت
مفروش در هر باغ فوارهای بعد دیطرح سنگین و آبشارهای بنزاکت اثار و مردم در میان
کشتیهای خوش ترکیب نشسته و سیر و تماشای مشغول میباشند و انواع خوردنیها همراه
برداشته شب و روز در دیدن شگوفه و سبزه زار و گلزار ملتفت میباشند باین نغم
و تفرح بکمال تفرج جای دیگر غیر از کشمیر یافت نمیگردد و کشتیهای انجا بر صورت عجیبی
و نزاکت دارد و مردم بکمال انجاه خیمه دران نشسته میان تالابهای وسیع بسواری آبی
آن کشتیها محفوظ میباشند و دولتها در پی این تماشا خرج میکنند در پرگنه شاه اباد
در یکجا غاریست در موضع منده چشمه ایست و در میان غاریست که در ان یخ می بندد مردم

دران غار رفته یخ پارها میخورند همینکه آن یخ پارها بیرون از غار می ارد سنگ
شفاف میشود و بسته میکردد و تیزکان یخ همواره در حدود دشت لار و باغ بادشاهی میباشند
که خاصه کشمیر است و آن یخها در لون کوهستان الوان و دلکار رنگ زنگ بر زنکلهای کوناکون
بسته میباشد و نیز در مله مله جای است که ملاخان بچوبی دست اقرار که پنجه اهنی دارد از
سوراخ پنج شش ماهی بیرون می ارند و در تنور که محل پیدایش زعفران است در میان
دریا رهبط جاییست که ملاخان بغواصی رفته در میان دو دست و دو بغل و دهن
ماهیان را بیرون می ارند و تیر در شاه اباد چشمه ورناک در کمال لطافت و غرابت
و خنکی اب بزبان حال مقال جناب عدن تجری من تحتها الانهار میسراید مثلش در هیچ
سرزمینی پیدا نیست و طالبان کلیم در و گفته انتخابی گرده ام از گرم و سرد روزگار
اشک چشم خویش و آب چشمه ورناگ را در برکنه چشمه الیست قولنام در محل سالی متو
طنان انجا بالای اب رفته بکریه و زاری اب را میخواهند بمجرد آن ابری پیدا میشود
انقدر میبارد که خنکی الخد و دمرتفع گشته باسانی زراعت میشود دیگر در وفتی بوده
عین الغضوبته نام بمجرد ملعوطه صاحب جرب و خارش و قولنج از زحمت خلاص فراغت
میبابد و صحیح میشود و در لوکه بون کاناک نام تو چشمه الیست هر قدر ماهی دران چشمه
است واحد العین میباشند دیگر چشمه الیست که بتنفس آب بسیار میجوشد و نفس دوفن
ساکن دوازده ماه شب و روز بدین منوال است و در خین پاره کهرناک نام
چشمه الیست که بالای ان رفته هر قدر فریاد کسی القدر حیات بالای چشمه می اید
در قریه کیاه برکنه برده چشمه الیست مسمی به براین اکر دحارح صد و راهنگ الاتفاق

افتد

افتد اب الجنان متلاطم میکردد که مواجش از کناره گذشته بلند تر مردم میرسد در برکنه
کوتهار چشمه الیست مسمی بجو مرناک مملو است از اقسام ظروف سفالین هر که ظرفی از ان
از پایین چشمه بالا می ارد همین که بر سطح اب میرسد شکسته و برهم خورده بار بقعر چشمه
میرسد و در انجا می پیوندد و باز درست میشود غرضیکه درست بیرون نمی آید در برکنه
دیوه سر چشمه الیست کرد ان چند چوب بزرگ میباشند هرگاه که تا چه غریب رو میدهد از چشمه
بطلاطم می اید و آن چوبها باهم کر بر هم میخورند بر تماشاگران انجا معلوم میکردد که درین
سال واقعه بر پا خواهد شد در برکنه برنگ چشمه الیست مسمی به احوال که بهاران دور فلک
چنین چشمه در عین لطافت و خوبیست کمتر یافت میشود و تماشاگاه مردم است
چندین صد آسیاء اب ازان بیرون آمده و بالا میچهد در ان برکنه چشمه الیست مسمی
بمرغ ناک هر قدر گوشت و مرغان بریان میخورد از اثش جنان هضم میکردد که نعره
هل من مزید بر میدارد و انجا دریاییست که از نصف راه بزمین غایب میشود در برکنه
اسلام اباد بول چشمه الیست در کمال خنکی و بزرگی معبد هنود در روی زمین است دیگر
از راه بوینه کوت چشمه الیست تهته ناک چشمه گرم هر که میرود و غسل ازان اب مینماید از
مرض فالج و لقوه و استرخاء و وجع المفاصل و جرام و غیر از سوء مزاج بارد نجات
یافته صحت کلی می یابد بالای کوه دیوه سر چشمه الیست کوثر ناک نام دو طرف دو
مناره عظیمی از دو لخت سنگ دارد و از هزار درعه زیاده اتش پایین از بالا
اید و مثل شعله اتش میدرخشد چشمهای جویبار کشمیر از حد حصر بست زیاده از ان
که در تحریر و تبیین در اید در هر جا و در هر قریه چشمه ها و جویهاست بعضی جاها مثل

اسلام اباد و غیره خانه و کجانه و جایها چشمها هستند تالابهای شهر سیرگاه مردم بدین منوال
است که در گرد هر یک انواع اشجار رویند و گلزار رود در میان اب گل انبلو فر و چندین
قسم دیگر گلهای رنگارنگ و هر یک جای سیرگاه است و در قرب شهر میباشند برای
بتل مشحون از نیلوفر گردش باغهای لطافت اثار تالاب دل که در صدر و ذکرش رفت
در میانش جزایر میوه جات فواکه و گلهای دارد و دل خورد بدستور دل کلان است
و سدره کهن این هر سه چندین کروه تالابهای میباشد که در میانش باغات دارد
و تالاب وته مار جای شکار مرغ ابی هاست سه تالاب ها که ذکرش در گذشت
تالاب اچار سر بدستور دل قریب شهر بکمال گل و ریاحین خود رو است و تالاب هم
سر و تالاب خوشحال سر و تالاب ناند کهی سر و حد جای شکارگاه است قریب لک روپیه
حاصل دارد و تالاب الر که ذکرش نیز گذشت و تالاب تراک و دو تالاب منبوز
که جای زعفران است هر یکی بر چند کروه میباشد سوای انها تالابهای رود و نات
و تالاب ویرکنی ب و مکانهای دور دشت و تالابهای کوهستان جدا است و از
بعداد بسیار است هرچه در فکر و ذکر احقر در اید قلمی نموده شد و از نوادر کشمیر شال
بی نظیر است که مانند قماشش در رنگ و بوته و پایداری در هیچ جای از اقالیم سبعه
مثلش یافت نمیشود اوصاف این قماش زیاده از انست که در تحریر اید عجب تر
انکه کارکنان و حرفه گران یعنی بافندهای ان قوم ضعیف ترین و عاجز
ترین مردم میباشند که هرگز روی رفاه نمی بینند و نان سیر شکم ندارند اینچنین جنس
بکمال نفاست و خوشنمای و پایندگی در عرب و عجم و بلاد دیگر موجود بلکه مخلوق نیست

از خواص

از خواص اوست که هر که بارادهٔ تجارت به پای کی بدست میکرد با انتقاع کلی او را امیر ساند
و عالمی را الفیض میرساند و بعضی بیت تمام نیارد و رشت میشود بقدر لکها زن و مردان
در حیاتها سکنه انجا مشغول باین کار میباشند پشم انرا از تبت می ارند یا سر تبت
بالا بهمان بزهای پشم شال بار کرده می آید از انجا بر دوش مزدوران کشمیر می اید
و نیز از اقسام ادویه و نباتات طیبه در انجا بیدا درست و از خواص کشمیر
میوه جات و مربیات زعفران و عطر کلاب و بید مشک و عطر بید مشک
و گلهای الوان و اشیای فراوان که برای طالبان ان مهیا است و نقل القاشی
بهتر از اوراق و اسباب دیگر از قسم فولاد کار و سنگ الات از جنس پشم و بلور
نیز بهتر از خطا و ختن و ایران بالفعل تیار میشود که خواهنده ان کامیاب و شادکام
میگردد انحصر بگنجایش سطر ان ندارد و در اطراف بیرونی کشمیر در کوهستان
سنرخ او مثل کشتوار و مرد صورت جمیله و جای است خونان جرکه در وصف
جمال ان زبان قلم لال است کیدن کمیاب است و در اطراف کوهستان جنوبیش
زنان ساحره نیز در بیرده میباشند شکار جره و باز و جانوران نیز دارد بهار روح
افزای کشمیر که زبان زد افاق است و خزان نیز رنگ مفرح دارد که دل نظاره کیان
را شاد و خرم مینماید و خاطر اهل سیرت و دیده بصیرت را در بهار سبب تقویت
روح و اهتزاز انوار و در خزان باعث اعتبار و گشت و هوای صحت بخش فن رامو..

و عافیت میکردد و چون افتاب عالمتاب در نقطه حمل می اید نسیم و شمیم گلزار وزیدن گیرد
و شکوفه شاخها رنگ دمیدن پذیرد در این ایام بهار شور رسیدن اشتها بردو زن انجا بی خانه
از خانه ها بصبح اداده در اطراف تالاب دل بتماشا سیر و گلگشت و روز
میگذرانند نهرها و جویها که در میان ان سرزمین زیاده از انست که در تحریر آید
مشهور و کلان رودها و دریاها چند خوش نما و گوار میباشند هر کونه در بیان
صداقت بیان و مرقوم کلک حقایق سلک میکردد و جویبار در نفس الشهر در تحت
خانها جاریست جوی شالمار در باغچه ای در کمال عذوبت و خنکی و لطافت جوی
شبل بل جوی است که از هر دو جانبش درخت های بید و بید مشک و انواع گلها و سبزه
بیکو رنگ کویا که اند و طرف جوی قلاس از اندرخت بید و بید مشک پوشیده
است بجای سقف نمایان و هویدا و اردو این جویست که مهمان سکنه ایران و توران
وغیره از قدیم الایام بوده است چون سبب در عین صفا و کورا جنس شمیمه را
در همان جوی نشست و نشو نمایند نهر کلان دودکنکا آبی دارد لطیف و سفید
و کوار اصحاب حرث و فارس و فروج چند بار غسل در ان نموده صحت می یابند
و مطاف هنود جانیست در میان ریکش اندک طلا بهم رسد تر که کل در میان
شهر طرف غرب ما بین خانها بردوم جاری میکردد و جوی کلان رسند نام انشا
در کمال خنکی و سفیدی است که در ایام تموز کمتر دوم غسل میتواند کرد منبع او سرحد
تبت است از جائیکه معدن سنگ و سنگ یشم پیداست همراه او آب آمده ملحق

بایین میشود

بایین میشود و دریا بهره و در کمال شور و روزه و خوف و تماشش ظاهر است و در بالای
سنگ لا جا جا که بدریا بهت میشوند و در کمال شور و عظمت و خوشنمای جاری میباشند
از انجمله جوی دشوا امی اره زهش رنبه کل نه نهر لدر جوی کانتامه در بار برنگ
که در ما بین دو جانبش بزمین غایب میشود سوای این نامبرده جویها و نهرها جا بجا در
قریب بقریه جاری و ساریست و هر جا قله کوه بلندیست بر سر ان چشمه ایست که ابش
همواره جاری میباشند حقیقت زعفران زار انست که هر یک شبانه هفت کروه واقع است
اما از بالای چشمهای پاکیزه گلهای زعفران بدرازی یک طو یعنی چهار انگشت از زمین
بلند میشود و نزدیک همدیگر بغیر سبزه میرویند و هزاران چمن تا نظر کار کند سطح گلزار
از نظر کار می اید و موجب فرحت و خورمی و شگفتگی دل میکردد و توارت و خصوصا
و عجایبات و اضیاف دشت کاری و اقسام گل و انواع دوا ادویات و میوه ها که برای
طالبان ان از انجا میباشد و از اطراف قریه سوای بهم رسد در این مختصر ذکر کرده ایم
تا بدرازی نکشد لهذا اختصار نموده شد و نیز در شهر جگیف شاهان از جانوران پرنده که بر سر
او یک پر استاده میباشد در ایام برسات دکر سر بنزد از انجا حاصل میشود خواص او
است که شاهان بر سر مینهند و نیز خاصه او است که در وقت افتادن از سر ان
جانور راست بر زمین استاده میشود و مخفی نماند که در وقت تسلط راجکان قدیم و
سلاطین سادات تصرف حکام اندبار تا کابل و لاهور و چون بسادات بندگان
میشود هر روز دهور از تصرفات انها بدر رفته انچه متعلقات کشمیر است اینست بکلای
افغانستان دنتور و امیباک کمانیال ترسال ستریال کملدک بانهال بوج

MUK 67

راجو بمبر کشتوار تبت کلان تبت خورد گلگت دارد که ازانجا طلا حاصل می آید
این همه شهرها و قصبات بطوایف راجکان تعلقدار و خراج بحاکم کشمیر کمتر میدهند
و از دست رفته است و نیز محالات ککه و بمبه و منظفرآباد است که همواره تقابل و عداوت
درمیان میباشد اکثر محالات خاصه حال تعلق بکشمیر دارد و خراج ازان می آید سی و شش پرگنه
و محالات نقدی است و اسماء ان محالات درین مختصر موقوف کرده شد اکثر اقسام
گلهای باغ میباشد قدری که بخاطر میباید چنین گل گلاب گل رعنا گل زیبا گل یاسمن زنبق سفید
گل زنبق سرخ نوعی است گل خطائی قسم گلابی و قسمی بنفشه رنگ بترکیب گل داودی گل طلائی
خوشبوی گل نافرمان بنفشه رنگ و افشان و سفید گل شقایق نعمان قسم دوم
هزاره گل لاله سرخ و قسم سفید گل نیلوفر دوانی گل عشق پیچان گل افتاب گل گنبد
چندین قسم گل اتشی دوازده ماه گلین ان گل میز ندلسترن ارده دل گل بابو
واقر گل بنفشه و سفید گل جعفری گل صد برگ گل عنبر گل داود گل زعفران
گل شب بو گل ریحان چند قسم گل عباسی افشان و قسم سرخ و قسم زرد
و قسمی سفید گل نرگس گل سنبل گل ناوه در کمال بران و گلهای دشتی
بسیار است و نامهای ان در حیز تحریر نیاید اقسام ان زیاده از تعداد
مثال اجه بوش لرز بوش کلم بلم

KASHMEER.

P
13

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Kashmir

Date:
1215 [1801]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23219

File Description:
Kashmir

سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انیق دینداری و کمال حسن
عقیدت و اخلاص‌مندی بشرف ولای عقده‌کشای خاندان ولایت
و امامت همواره دست توسل و اعتصام بذیل فیروزی اشتمال دولت
و اقبال ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری
و علو شان و ملجای امیدگاه اعاظم سلاطین والا مکانست استوار
ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن
سلطنت و فرماندهی گلچین مراد و بمساعدت همت عالی نهمت منسوبان
این آستان خلافت مکان مطلب روا و کامیاب بوده اساس مصادقت
و موافقت هر یک از آن مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت
و اخلاص‌مندی محکم و بنیان مودت شان بانتظام اسباب آمیزش
و التیام دائمی مشید و محکم میبود هم چنین فیما بین آن دو سلسله رفیعه
نیز شیوه شایسته وفاق و طریق یکجهتی و حسن اتفاق بمجاری مسلوک
و مرعی میباشد که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت هر یک از ایشان خیال
مرور و عبور محال و خصم بداندیش را بدان نسبت مستطاب اندیشه

اندیشه تسلط و اقتدار در ضمیر بی‌اساس چون نقش بر آب مینمود با
وجود ظهور و شیوع این معانی حقیقت طراز چون یکچندان محبت کیش
عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده سالک
مسالک بیگانگی تارک مراسم اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل و رسایل
از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایای حسن عقیدت و
یکتادلی قدیم غبارآلود مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان ظهور جلوه
مینمود لهذا اعادی کم فرصت که مدتهای مدید به نیروی موافقت و
معاضدت این دودمان معلی دست جرأت از دامان احوال
خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تاختن آن مملکت کشیده بود
مجال تسلط و استیلا اتفاق افتاده به نهب و غارت اموال
مسلمانان و شیعیان سرگرم باده بدعهدی و دلیری ساخت
اکنون که فرمانفرمای ممالک دکن پرده‌کشای سوانح اتحاد شده بود
و بوسایل و رسایل مرغوبه مجدداً اساس رابطه قدیم گردیده انداز انجا
که خاطر مهرآئین حقیقت گزین متوجه انتظام احوال خیرمآل و افزونی

اسباب کامرانی و کامروای و اقبال ایشان متعبا شد بجهت تشیید مبانی
عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن زبدهٔ اخلاص کیشان بنده زاده
قدیم مرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آنصوب صواب اساس
فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن
توجهات باطن فیاض پیرایه بخش یکجهتی و وداد گشته بعد از ادراک
مطالب و مکنونات ضمایر علی اسرع الحال مراجعت نموده بمژده رسانی
استقامت احوال فیروزی اشتمال آنعالیجاه خاطر مهر فروغ
اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند چون قضیه
ناگزیر سلطان مبرور مغفور بمسمع اشرف همایون رسید ادای مراسم
تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم نمود لهذا
مشار الیه را باین امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرآت
ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال آمیز زدوده بصیقل ادای
تهنیت مسند آرای آفتاب طلعت اورنگ فرمانروای سلطنت مصفا
سازد از انجا که جنس عزیز گران بهای حیات در منزل بی بقای جهان

فانی گذاشتنی و شربت مرارت آمود زوال و فنا چشیدنی است
بدیهیست که آن آگاه دل خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد را
ازان گزیر نیست خود را بغم و اندوه آشنا نساخته طریق رضا و تسلیم
مسلوک خواهند داشت درینوقت که بنای دولت دودمان گورکانی از
سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوائم سریر جهانداری و فرماندهی
آنطایفه به عهد سست بنیاد همنشین بی ثباتی و زوال است مقتضی
ناموس سلطنت و دوبنداری و شایستهٔ همت سلطنت شعار
چنان مینماید که برسم و آئین آبای عظام سلطنت پناه مشار الیه
متفق و همباز و به برکات موافقت و یکجهتی صاحب نیرو بوده
چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب مظاهرت این دودمان
والاالغایت قادر توانا حسب المرام آماده و دو افیست از غایت این
معنی مطمین خاطر باشند و در تحصیل نام و تدبیر و نگونساری خصم بد فرجام
زنگ کدورت از آئینه اقبال زدوده بنوعی نمایند که آهنگ قانون
موافقت و دوبنداری سامعه افروز جهانبانان گشته بمیامن

حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را بکمال رعب و هراس حاصل
در راه خیال تسلط و استیلا چون ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد
و استحکام روابط و توافق طرفین را علاوه مواد محبت و اعتقاد
این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجوی و مطلب
روای مطالب لازم الاظهار امام غوبات و مکنونات ضمیر مخالصت
تخمیر پیرایه آنها و اعلام پوشند که کارکنان درگاه سلطنت همایون
بعز انجاح مقرون گردانند درین سود بوالا جاه مشار الیه نیز سفارش
مشفقانه رقم پذیر خامه التفات گشته ظاهر است که لالی مضامین
حقیقت آیین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام
دولت و مقر سلطنت بحلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته
و مجلی باد **نامه که بعبد العزیز خان نوشته** تماشاییان بستانسرای اسرار
نهان و سیاران خیابان حدایق پر نور رموز جهان که باده کشان
میکده راز و لذت شناسان رسائی حقیقت و مجاز اند در گلشن نشار
عنصری و بوستان عالم هیولانی گلبن رنگ ثابت و بوی دوام داشته

وابسته باشند بغیر از موالفت و مصادقت نشانی ننهاده اند و گروهی را
که بوی بهار آشنائی بمشام قدردانی رسیده همواره ازین باده خمار
سرشار رو با نهایت مستی مانند عندلیب از ذوق قافیه سررشته محبت جز وا
میباشند لهذا همگی خاطر محبت ذخایر و ضمیر صداقت مآثر مصروف
پاسداری این آمر والا و گنجوری این گوهر گران بها است و تقریبات
حسنه و وسایل مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت
میگردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که به نیروی عنایت
بیغایت مبدع انس و جان و الطاف بنهایت خالق زمین و زمان
ابواب کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول
مآرب آماده است فلانی را از شارع این احتیاط روانه بزم قدسی
ارتباط نموده همواره شاهد مطلب روای بکام و باده احراز مطالب در جام
نامه که بعبد العزیز خان نوشته پیوسته ساغر سلطنت و اقبال
و پیمانه جهانبانی و اجلال از باده مطلب روای مالامال بوده فتح ابواب
کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند

باحراز ملاقات ارجمند برلوح الابلاغ وصحیفهٔ اظهار می نگارد که چون استفسار
چگونگی گزارش حال سعادت اشتمال دوستان بر ذمت همت آشنایان
فطری قرض واداء آن مانند فرایض خمسه فرض است درینوقت که
فلان روانه شده بود تحفه که در نظر همت والا درآید بر سلامت حال
وخوشوقتی الوالا تبار رفیع مقدار منبت لازم دانست که بارسال
این تذکرهٔ دوستی محرک سلسلهٔ یکجهتی گردیده استعلام چگونگی ذات
مرضیهٔ الستجابت نماید وقدری از شراب لعلی که قفل دل‌ها را کلید یاقوت
دروح را اکسیر وجان را قوت است چراغ راه یگانگی نموده بعد از تردماغی
از مصاف میکدهٔ یکانگی باظهار شادکامی مزاج وهاج که بادهٔ بخمار مخموران
محفل دوریست دماغ آشنائی را نشاء بخش مسرت بی اندازه خواهند
نامه که بسلطان مرادبخش نوشته تازه گلبرگ بهارستان دوستی وموافات
نمرمیشمرس بوستان حسن ملاقات ببلبل دستان طراز صداقت و
مودت طوطی مرات صفای طویت وصداقت اعنی مکتوب والا ونامهٔ معلی
در وقتیکه نتوا هرمرام وعرائس کام در خلوت سرای حصول وحجال قر

قرب وصول از هر جهت تمامی آراسته بپیرایهٔ بجز مژده ذات شریف
درکار نداشتند مانند بهار بچمن وشمع بانجمن فیض ورود ارزانی داشته
بانتشار روایح خلت وچاشنی حلاوت ربط اخوت والحان یکتادلی
ومحبت وادای سخنان دلاویز صداقت مشام دوستی وذائقهٔ
یکجهتی وسامعهٔ گوش پرآوازی را عنبرآمود وشکراندود ومجمع سرود گردانید
انوار نشا خسار دوستی که نتیج اثمار آبدار مطالب است دراهتزاز آمد
وغنچهٔ دل محبت منزل که آرایش نوبهار یگانگی است شکفتن آغاز
نهاده وحامل صحیفه دوداد در قیمهٔ اتحاد بآئینکه شیوهٔ پاسداران کنوز
رموز باشد در حریم عزت که از غبار وجود اغیار معرا واز غش نامحرمان
مخدرات راز مصفا بود وودایع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله بزبان
سخن طرازان قابل امانت داری جواهر زواهر اسرار شده بود بموقف
عرض رسانید وبدستور حامل سخنان مودت اساس شد که در بزم ائتلاف
واتحاد گزارش دهد نامه که بابوالغازی خان نوشته روایح بوستان
حسن عقیدت واخلاص وشمایم بهارستان یکجهتی واختصاص

اعنی نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابو الغازی خان در حینیکه
ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره امانی
و آمال کشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهره وقوع نموده
بود منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه دریافت خاطر قدسی اقتباس
گردید خصوصاً تشویقیکه از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه عنبرین شمامه
منشور ما باد ای آن ناطق گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی
دران ابواب بنوعیکه مقرون بصلاح دولت روز افزون و سلطنت
ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت پناه و ایستادگان بارگاه فلک
اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید گزارش بعضی
سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهده تقریر فلان شده اعتماد
نموده آنچه آن سلطنت و شوکت پناه عالیجاه را نیز در باب بخاطر
اخلاص ذخایر رسد بنویسند یا دیگویند پیوسته خاطر دریا مقاطر
خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول
موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالبی و مآربی که داشته باشند

باشند معروض دارند که صورت حصول و پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت
و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد

فتحنامه قلعه قندهار

چون سلطان دار الملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصه فسیح الفضای
شهور و سنین پیوسته نواب همایون ما را بآیین حضرت خیر البشر
مبعوث برانگیخته و احمد خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء
و الطین که مشکوة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر عالم
آراست بمقتضای آیة کریمه و ایده بجنود لم تروها بسپاه آسمانی و جنود
مسعود پنهانی مظاهرت و معاضدت میفرماید لهذا از بدو جلوس
اقدس بر اورنگ سلطنت والا و خلافت کبری که حدیقه همیشه بهار
ایران باب تیغ درخشان با طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات
عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام بیار آمده و دروس
اعادی چون میوه های نارسیده پیش از جلوه کمیت باد رفتار در پای
افتاده هر کس از تیره روزان که اراده دامن افشانی برین شمع ابد
فروغ نموده پروانه وار خرمن هستی با آتش هستی سوخته و نهال

زندگی اشرار خصومت شعار مانند چنار از شرار کمنونات خاطر خود افروخته
مبین اجمال و مقوی اهمقال که درین اوان از کمین خفا به پیشگاه
ظهور رسیده باعث عبرت نظارگیان گردیده آنست که والی
خذلان توامان هندوستان از تاریکی نواب همایون ما ابواب مغلقه
قلعه قندهار را بمقابله سیوف جانگشا باز نموده مضطرب وار در
فکر تلافی و اندیشه تدارک میبود قبل ازین نیز اورنگ زیب ولد رشید
سعد الله خان اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه
بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده بی نیل مقصود در کمال رسوائی
و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره به پیش انجبال محلل اورنگ زیب
و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش
و مبارزان آهن پوش یقین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد سایر
اولاد خود بکابل آمده بجان و جنان در تسکین این امر ساعی میبود
چون بعد از رفتن چنانکه رسوای جهانیان و انگشت نمای پیر و جوان
شده بودند مجددا انجمن نان این آرزوها با آتش تیز مغزی خام

بثروهش اینکام دشوار و ناتمام میشود بمحض خبر آمدن ایشان بنابرآنکه
بحر زخار سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار باعث تخریب بلاد و تنگی
معاش و پریشانی عباد میشد بصرصر حکم نافذ این بحر بیکران در جوش
و این دریای بی پایان در خروش نیامده بود بعد ازآنکه متیقن گردید
که آشفته دماغی سوی تدبیر مرضی منبت که بسبقموت بنای رسوای علاج
پذیرد والی هندوستان لامحاله بمقتضای جهل مرکب اواتی خجالت خود را
مبین خواهد نمود حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی
بیشتر از سپه سالار بسرکردگی فقان بیک را بهمنای عنایت الهی و
بیشوای اقبال بیزوال شاهنشاهی بر جناح استعجال بجهت دفع آنگروه
مخذول روانه شده سپه سالار نیز با امرا و عساکر عراق و آذربایجان
و شروان و قراباغ و خجور و سعد و دار المرز قلمرو علی نگرد فارس و کوه کیلویه
و کرمان و سایر عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود و الویه دولت
و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت در حرکت آید
آنگروه تیره روز بسبب طول و عرض ممالک محروسه بیکران هرگز

از عساکر در فطری از اقطار آن میباشد و جمعیت ایشان علی الفور
در زمانی اندک هر چند دران باب تا اهتمام کرده شود میسر نیست بقدر
هر چند که عساکر جمع نماید حسب المقدور در بر دن ستیزه و جرأت انداختن توپ
و یورش لشکر بعنوان جنس سعی نموده او تار خان و سایر مستحفظان
جانفشانی تیر واد جلادت و مردانگی داده به بسیاری از آن قوم کمنام
را آواره ظلمت آباد عدم کرد انید و بعد از اصغای توجه رایات
منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت
سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه
و جلال بفحوای حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرعب مسیره
شهر آواره دشت و بال و نکال گشته بانهایت پریشانی و کمال مبالغ
سالک طریق فرار گردیده مبادرت بر مضمون رقم اشرف مطلع
بشکرانه این فتح مبین سجدات شکر بمقدم رسانند نامه فتح که بعد از
استیصال دارا شکوه نوشته الحمد سلطنت پناه فلان بنوازشات خسروانه
عز و امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد خوانان رموز صحیفه امکان

امکان و تماشا بیان عرایس هر هفت کرده آفرینش جان ظاهرست
که چراغی را که دست حضرت عزت جل شانه بر افروخته باشد از بال
و پر افشاندن پروانه طبشان که طمع تیغ فروغ این چراغ انداز های
نشینند و از گداختن پیه و روغن دل حاسدان گزند نه بیند
و بامرات صافیه دولتی که مصقل حکمت بالغه جناب کبریا زنگزدای
آن نموده باشد هر کس معارضه نماید هر آینه از راه نادانی با خویشتن در
مقام پرخاش و ستیزه در آمده باشد مبین این مقال آنکه بعد از آنکه والی
هندوستان دو نوبت در مقام استرداد دار القرار قندهار در آمده
بی نیل مقصود نیل ناکامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر
چون بخت سیاه خود بر گردیده بود بتکلیف خشک مغزی و پریشان
دماغی که در دلیست چند او دیگر باره هوس این معنی نموده دارا شکوه
ولیعهد خود را که از سایر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت و دستگاه
امتیاز دارد با کثرتی تمام و عددی مالا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای
اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاده جالب کلام د

وطالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت وخجالتی چنان در نظر
نکته دان غریب وبعید نمود که بفحوای من جرب المجرب حلت به الندامة
از کار خود متنبه فکر دیده و دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آمد فرمان
همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف واکناف ولایات معموره
سکنی دارند نشاره بود اینمعنی را فوز عظیم شمرده در بردن نقب وحجر
وسیبه وسایر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت وفرو
گذاشت ننمود ومرد چون بگوشمال آن قوم نادان که در رتبه جهل مرکب
حیران وسرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه فرض عین و
عین فرض بود فشان بیک وحاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار
وغازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که برسم منقلا بطریق ایلغار واستعجال
روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدایره احاطه در آورده در سد طرق
ومسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند ومقرر شد که علی قلیخان
سالار نیز با سایر عساکر که بجربست پرچوتن روانه شده اگر بمحض آوازه
لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر فرار اختیار ننموده باشند

باشند بمصقل تیغ درخشان زنگ زدای وجود آن ظلمت سرشتان گردد
در ایات نصرت نظام نیز تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره
بختان بد مال بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن عدو مال
شش ماه متوالی بردن سیبه ونقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند
وذو الفقار خان بیگلربیگی وسایر غازیان ظفر نشان ومستحفظان
قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر سیبه ایشان ریخته
جمعی کثیر وجمی غفیر از ان معاقبان را دایره دیار عدم میگردانیدند
وتا مدت شش ماه که عساکر نصرت مآثر از اطراف واکناف ولایات
ممالک محروسه که بجربست پکران ودرها بست [illegible] بان جمعیت
نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بکار میبودند بعد از اصغای نزدیک
شدن لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام یورش نموده از طلوع فجر تا
زمان استوای شمع بزم فلک چهارم بر لگن سطح آسمان نایره جدال
وقتال اشتغال داشتند تا آنکه قریب به بیست هزار نفر از ان مدبران
طعمه نعامین تعب وافاعی تفنگ ونهنگان تیغهای آبدار بحر

گردار گردیدند بناکامی و خجلت بیزار از ننگ و نام بار ادبار بر مطایا رسوائی

بست بشیوه نخست در رسم سابق آواره دشت فرار گشتند و نظر علیخان

و فتان پاک و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب ایشان کرده مخذول نموده

جمعی کثیر از ان معاقبتان را طعمه تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار

نموده زده زنجیر فیل بدست آورده القوم شعالب جلی بعت را آواره

صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنه که مجدد فتحی چنین مبین قرین

حال والیای دولت و دین گردیده نوای کوس بلندی قدر والا

بمسامع ساکنان صوامع گردون رسید چون بر مضمون رقم اشرف

مطلع گردد بمژده این فتح مبین بسجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای

استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید فتحنامه استیصال حبشنا

سلطنت پناه فلان مشفق شاهانه دمرحمت بی نهایت خسروانه

مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند در زیرکه رایت ظفر

قضا توسن دولت آرام بخواب همایون ها نموده و ابواب انجاح

مطالب و مآرب بر روی آمال ها گشوده بپیوسته شاهد مقصود در آغوش

در آغوش حصول و وصول مقاصد نمر بیشتر بس صدیقه مامول ست از

آغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز روایح روح افزای سلطنت که

مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و دماغ جهانبانی از شمایم آن

مشکین ست همواره گلستان همیشه بهار نظر از نفحات غنایم فیوضات

الهی تازه و صفحه عندلیب فتوحات جاوید با نتشار مضمون بلاغت

مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند آوازه ست و معاندان ایند و لت

والا مانند معارضان مرات صافی بشغل افتاد اعدام خود گرفتار و از

مکاید خود متصل در آزار اند در بنوقت که مقالید سیوف درخشان

غازیان ظفر نشان بفحوای ان الارض لله یورثها من یشاء من

عباده از کشایش ابواب مغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست

و زمین داور و توابع و سایر حصون و قلاع آنحدود که هر یک در متانت

و حصانت با قلاع سبع شداد الالف مساهمت و مساوات میزد فراغت

حاصل نموده دار السلطنت هرات مقر رایات جاه و جلال

گردید و والی هندوستان که با تیره بختی و سیاه روی قوام زاده

از اصغای این خبر در فیلبند اندیشه‌ها مات و متحیر گشته بخیال محال و
تصور فاسد که لازمهٔ تنگ‌ظرفان بی مغز میباشد اورنگ‌زیب ولد رشید
خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان و کهیتی و قلیچ خان
و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالا کلام
بقصد استرداد دار القرار مزبور روانه گردیده چون درحین ورود الویه
دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنت مزبور حکم بانتشار
سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر فرمودیم که
به یکی از ییلاقات که در آنجا جمعیت مردم ایشان توانند نمود رفته
بتسمین دواب و آراستگی اسباب خود اشتغال نمایند تا حین جمعیت
عساکر منصوره آنگروه مشکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطه
قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده
هزار نفر روانه بست کردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نماید و در
ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد داشت در بردن حر
و نقب و سیبه و انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه‌گیری قیام نموده

نموده بذل جهد مبذول نمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی دار القرار قندهار
پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان از برسر
آنگروه خسران پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را بآتش
تیغ درخشان بباد فنا میداد و نصرت توپهای صاعقه بار دوزخ شرار
ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات
شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة
فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل و مضاجع کالفراش المبعوث
مشغول خواب ابد میکردانیدند تا آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت
آثار بسرکردگی قورچی باشی و قوللر آقاسی بجمعیت و آراستگی که خورشید را
از کثرت و ازدحام تا بیدن بر کره زمین میسر نمیکردید و چرخ خورده بین
از ملاحظه آن سپاه بتکرار این ابیات مشغول بود مثنوی
گرفته باقبال صاحب قران • زمین را سپاه آسمان را سنان • نه آن لشکرو
تیره و تیر بود • جهان بیستان پر از شیر بود • بر فع و دفع آن جماعت بعاقبت
در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر آخور باشی و نظر علیخان سرکرده

جنود مسعود بوده بر سبیل المغار روانه کردند و قبل از ورود سپاه منصور

جمعی از مستان صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده با موال

و اسباب رعایا دفقرا دست درازی نموده باشند در تقصیر آبادی

و تسلط ایشان تقصیر ننمایند مقرب الخاقان مشارالیه و نظر علیخان

مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان بفر موده عمل نموده بر سبیل المغار

روانه شده در حوالی کرشنک با خنجر خان واله قلیخان و قباد خان که

با موازی سه هزار نفر بتاخت زمین داور رفته با غنایم بسیار مراجعت

نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات

و قرار آنقوم را خراب و ویران نموده قلیج خان بعد از وقوع اینچنین

فتحی مبین مجال توقف در بست ندیده سالک طریق هزیمت

کردید و امیر آخور باشی و نظر علیخان مانند ملکون غوشعنان شعله که

پیوسته از دنبال و خان باد جولان میتاز و قلیج خان تا اردوی

کمبت اثر اوزنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه

جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه بار دو و خیام

خیام آنجماعت ریخته بسیاری از انقوم بر اخشر را سالک طریق سقر

کردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب

بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکهنی و قلیج خان

و سایر امرای خود را که بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه

تمثال باستقبال محاربه و مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر نموده بعد از

تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف

شکن و دلیران مرد افکن که روز هیجا را بر وصل شاهدان رعنا ترجیح

میدهند دست جرات از آستین جلادت بر آورده بر انقوم پر وجود

حمله آور کردیدند و بفحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک

عدوکم و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصر

از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیده رستم خان و قلیج خان و سایر

خوانین انگروه مانند جنس زاغ که از صدمه شاهین تیز چنگال بیاورد

ببال عجز و اضطراب در پرواز آمده هراسان و لرزان داخل اردوی

اورنگ زیب شدند و اورنگ زیب از ملاحظه آنحال در عرفات اندیشه شامت

عاقبت وخیم مآل افتاده مخلصی بجز از شیوه ستوده هندوستان که
عبارت از گریز باشد ندیده مآل کل اسباب و عساکر خایب و خاسر و دست
خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساختند بفحوای جاء الحق وزهق الباطل
بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردیدند چون این
مضمون رقم اشرف مطلع گردد سجدات شکر بتقدیم رسانیده نقاره شادیانه
بلند آوازه گردانند

رقعه ایکه بدولتخان در ایام محاصره قندهار نوشته

ایالت پناه دولت خان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه
ذات البروج چرخ اخضر را رنگ هستی ریخته و از لیل و نهار در دو لخت
برین حصار استوار آویخته مفتاح ابواب مغلقه این حصار را بدست
کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضای وجود یعنی رسول
مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه کشایش دریچه ماه
بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین را بر صدق این معنی
شاهدیست روشن و بر تافتن قفل آفتاب از باب وضع مقرریست
قدرت قاهره ساقی کوثر بر بند عادلیست مبرهن بحمد الله و المنة که این

که این مفتاح جهانگشای از آبای عظام و اسلاف کرام دست
بدست بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از
حدایق آمال ما بیاری سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال
و تنسیم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره بخت ظفر فرجام ما بازو
و تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی ما بر عالم دراز است و با وجود تیز دستی
سر پنجه صاحب قرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت
والانهمت معلا ما بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله بر آن
مصروفست که مور ضعیفی بغفلت بی سپر مراکب مواکب
مسعود و جنود نامحدود نشده نخست بر شحات زلال نصایح و مواعظ
چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه و آگاهی کرامت
فرماییم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه گشاییم
که هر کس که براه نمای دیده بیدار خود را باین مامن جهانبان رساند
از تصادم خیل و تعرض خواری و زلل مصون و محروس ماند و اگر باغوای
تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم ماند اسیر سر پنجه

استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد در یوم النشور که عدالت پیشگان را
زمان عیش و سرور در ظلم اندوزان از ظلمت شب دیجور سیه روست و دامان
اعمال غبارآلود وبال و نکال نباشد لهذا در حینی که الویهٔ دولت و اعلام
فتح و نصرت بر منصوب در حرکت می‌آید تیره روزان بدبخت را که کوکب
اقبال شان از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بمحض رضاجویی خالق
و زجاه حال خلایق از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود
فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و اگر ده خذلان پرده متانت حصار
و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی و قفل زبان عجز اندوزی و
عذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول ننمودند
تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود
را بهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن گم‌گشتگان تیه غوایت
و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلا که یکی از
محصورین و مقهورین است مشروحا تقریر مینماید ابواب الحصار و
بر تو مقاتله سیوف درخشان سپاه جنگ‌جو باز و دست تسلط لشکر

لشکر قیامت اثر بر آن قوم سرد باد را از گرد دیده بنیان وجود صغیر
و کبیر و جوان و پیر از بن بیخ امان ویران و کاخ جرات و جسارت
بر دلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار و آثار شیوه این
دودمان والا و سلسلهٔ معلی همت اقتدار ما را اسلافنا الکرام بر
ذمت همت عین فرض و فرض عین میدانیم که آن ایالت
پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی و اقبال زاهره
آگاهی فرماییم که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان گشوده
قبل از آنکه کار بتیور نفس منجر گشته عساکر منصوره بفحوای ان جندنا
لهم الغالبون تصرف در بروج و باره قلعه و حصار نمایند از در اطاعت
و انقیاد درآید بازار اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت
پناه را با فسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده
هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر و پرواز
معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند تفویض حکومت
محلی از محال ممالک محروسه که صاحبش بان محسود امثال و اقران

بل امرای ایران و هندوستان توانند بود ممتاز و سرافراز فرمایم و اگر
آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم باشند صواب بعد و تحقیق
مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم
و در نظر کارآگاهان دانش و بینش و درست اندیشان نیکوروش
ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را از کشته شدن محابا
و پروای نیست و پرچم اعلام را بر طرهٔ مقبول شاهدان چین
و تاتار و رایحهٔ دمار دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند
معهذا وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر
آن بر خیال دوراندیشان متعسر و احاطهٔ تعداد بدستیاری اعداد
لا متناهی متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در
داشتن این چار دیوار استظهار دارند در برابر سپاه ایران چون
نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آراست و شرح
فتح قلعهٔ مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان و
استخلاص آن ممالک و لینه پرازاهای و تصرف رومیان که بکثرت

بکثرت لشکر و عدت سپاه زبانزد جهانیان اند بمسامع پیر و جوان
رسیده خواهد بود و پیداست که این تودهٔ خاک را که بمیانجی آن چند روزی
پای ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منصوره
که با صدمات امواج بحار و شورش سیلاب بهار در مقام مساهمت و
لاف مساوات آمیز نهای ثبات و پای قرار نیست و عنقریب
بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی اقتدستی و خانه بر
اندازی جرأت سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف
مترصد فرمان اند و صدمات توپهای اژدها صولت اژدر مهابت
که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج
چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و با شیده و آفتاب آمال
از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید بیقین که طرفین
اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا ملاحظه نموده بروشنائی
شمع خرد خود را بمامن عافیت خواهند رسانید که بعد از فوت وقت
بمضمون آیهٔ کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا تخم عجز و

واستغناء بی ثمر ونفیر ندامت وحسرت بی اثر خواهد بود

رقعه که بنقی سلطان از احکام روم نوشته شده

آنکه چون بفحوای صدق انتمای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته
بر ذمت همت پادشاهان والاشان وسلاطین عدالت توامان
واجب ولازم وفرض ومتحتم است که رعایت احوال رعایا وزیردستان
ومعاضدت ومظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب تیقظ
وبیداری ایشان رعایا وتجار ومسافرین در مهد امنیت وراحت
غنوده زنگ تفرقه از خاطر مترددین وسالکین سبیل زدوده بفراغ بال
بحسب معاش وسرانجام اسباب انتعاش قیام نمایند وچون بعضی
از انسان صورتان ابلیس سیرت ودیو نمایان شیطان سریرت
در لباس آدمیت ومردمی باعمال شنیعه گزدمی قیام مینمایند و
اندوخته سنوات را با نقد حیات از تجار خبردار که سررشته شیرازه
رفاهیت سکان هر دو دیار اند میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین
در رقبه فرمانفرمای جانبین که حدیقه پیرایان آمال خلایق وچمن آرایان

زرآیان رضای خلق وخالق اند واجب ولازم است که اگر باب
خودرای وخودسرای خارجی که مردم آزاری از ریاض همیشه بهار
مصالحه سر بالا کشند باره آمد شد خیراندیشان آن خاربن افکنده
وآن نخل جفا از ریشه برکنده گردد مبین اینمدعا وماحصل این متمنی
آنکه مسموع مسامع جاه وجلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله
بولایات ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون
نهاده نسبت برعایا ومترددین ومنسوبان دولت ابدقرین مسالک
طریق تعدی میکردند یکی از جمله آن یاجوج صفتان که در راه سد
سکندری مصالحه ودوستی طرفین سعی مینمایند فلانست که
بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال ایشانرا عرضه یغما ودمار ایشانرا
هباء منثورا نموده بدین یک شیوه ناپسند بد اکتفا ننموده پیوسته
سلسله جنبان شرارت وفساد ومهیج مواد بغی وعناد است ومنسوبان
این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب صداقت وخلت وصفا
در صدد تلافی وتدارک در نیامده متعرض احوال ایشان نمیگردند واگر

چنانچه المفسد بد اختر تنبیه نیافته کرر ارتکاب این امر نماید مظنه آنست
که موذی بامور عظیمه گردد و رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمه افگند
و بعد از آن تدارک دشوار خواهد بود مناسب چنانچه خیر اندیشی آگه کار
کنان آن دولت علیه آن گروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات
بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود اگر از تهدید
بعد تمادی آن مخاذیل از مستقر سریر سلطنت و تعین شخصی بجهت
تنبیه آن ابلیس سیرتان نقالب نیابت انجام این امر در مدت
تمادی میسر تواند شد بنابر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و مکانت
اگر منسوبان این دولت والا آن طایفه را بسزای خود رسانند محمول بر
نوعی دیگر نخواهند فرمود رقمی که بجهة امتیاز الویه سپاه نوشته
از روزی که دست قدرت جناب لشکر کش وجود و سپه آرای هستی
و بود بچابکدستی صنع ازل نشر الویه کینونت و اعلام هستی بر مفارق
جنود کمونات و افراد کاینات نموده و شقه رایت فروغ آیت
خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم کشوده هر صنفی از اصناف

موذی بضم و فتح واو و دال مشدد و مکسور بمعنی رسانندۀ ... مصالحه و مسالمه هر دو هم وزن و هم معنی باهم آشتی کردن و صلح نمودن ۱۲ ... بلیغه ای کامله ... تمادی بفتحتین بمعنی غایت و نهایت و در بعضی نسخ مدی بجای تمدی دیده شده ای دوری منسوب ... شهر ... آن مخاذیل ... متمادی بالضم و فتح دوم بمعنی دراز ... محمول گمان کرده شده ۱۲

[illegible]

[illegible]

اصناف این لشکر بیشمار از هم بنشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران
این فوج را بعلامتی سرافراز ساخته شقه لوای عساکر روز بطلای محلول
فروغ مهر منیر ملون و اعلام سیاه شب کحلی نما بگلهای کواکب ثابت
و سیار مزین است طوایف لاله و گل که پیادگان سرجلو بهار اند فوج فوج
لباسی جداگانه در بر و پیرایه خاص رونق افزای حسن منظر است چون
ناشی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل از مفترضات
میباشد لهذا بفحوای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری جهانیان کمر
کل از آن باغ جنت نشان است مقرر فرموده ایم که هر یک از بگلربیگیان
و امرای عظام رایات نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که بدان در هنگامه
هیجا و زمان مقابله اعدا که مردان از فصل شگفتن گلهای مطالب و مکارم
رسیدن اثمار مارب است از هم ممتاز باشند بنابر آن شفقت شاهانه
شامل حال فلان فرموده علمیکه مطرز بآیات مبینات فتح و نصرت
است بآن ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم
رقمیکه بمرزا مقیم کتابدار در ایلچیگری هند نوشته

[illegible]

مرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه و الوف
نوازشات پادشاهانه غرا فتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از آنجا
که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی
از برج طلوع نیر جهانبانی و مبداء ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی
چراغ ابد فروغ این دولت والا را از پرتو انوار کمشکوة فیها مصباح
برافروخته و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار با آتش بی
امان این شمع فروزان سوخته پیوسته ابواب کامیابی و عشرت
اندوزی بیمن بالغی بر روی منتسبان این دولت والا باز و دست
اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت با ثمار حدایق مطالب
و مآرب دراز میباشد و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام
هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان با نزهت بهشت نشان
که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان
بامتیاز انهار و الوان ریاحین و ازهار و اصناف صید و شکار
دارو عنان تاب عزیمت والا گشته فضای این حدیقه همیشه بهار

بهار مضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم شادروان خورشید انوار
گردیده چون از تاریخ که آنواقف مراسم بندگی از خدمت والا و درگاه معلی
جدا گشته عریضه مشتمل بر کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال سعادت
اشتمال سلطنت و جلالت پناه فلان بدرگاه فلک اشتباه نفرستاده
خاطر دریا مقاطر مصفا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام
قواعد سلطنت و جلالت پناه موما الیه میباشد اگر آنمقرب الحضرت
نزد وی رخصت انصراف حاصل نموده روانه میشده باشد فبها
والا اخبار صحت مزاج و حقایق سامی و دو دستگاهی جلالت
و سلطنت پناه موما الیه را بتفصیل عریضه داشت نموده روانه پایه
سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن پادشاه والا جاه
موما الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی و زنجیر فیل ماده نر و دو خوش
جلو با دو نفر فیلبانان خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تحصیل
نموده تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض
نموده بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد

رقعهٔ شبورغان محمد بیک اعتماد الدوله نوشته

چون قابلیت مواد و حصول استعداد در جلب آثار انظار تربیت و جذب فواید و عواید عنایات خاصیتی ست که پرتو مهر منیر بمقتضای آن گل را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و یاقوت را در صلب کان سنگین مینماید و همین معنیست که انسان را از زمرهٔ امکان و معشر اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و مقالید حل و عقد امور بکف کفایت و قبضهٔ درایتش میسپارد نقد قابلیت گوهر شناسیست که در گره قطرهٔ باران نیسان بسته ست و عروس حجله نشین تهیای که طراز نده پیرایهٔ وجود در انتظارش نشسته در کارخانهٔ امکان تاثیر فاعل بی شایستگی مادهٔ قابل تا بسیست بی بود و خیال ایوان رفیع الارکان بر ریگ روان سودائیست بیسود اگر آئینهٔ قابلیت با صورتی مقبول طبع جلوه ظهور نمی نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن وقوع اشیا نقاب حجاب از چهرهٔ ظهور نمیکشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر است و عینک را از زمین صفای

صفای طینت رتبهٔ تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایات و انوار تربیت نواب همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه بعضی از بندگان را بعلت قابلیت مواد و حصول استعداد برتبهٔ والای قرب سرافراز میسازد و پایهٔ قدرش را از اکفا و امثال می افزاید و مصداق این کلام و مصدق انجام صورت احوال فلانست که از آثار نگاه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران گشته یوما فیوما بل آنا فآنا بمقناطیس حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از پیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکتومه که بکاوش اندیشهٔ آن اخلاص شیمه از معدن خفا و انتقاب بنشیمنگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادن طلا و نقره ملک ایرانست که از عهد باستان الی الان نشان آن درین دیار نایاب عنقا و تالی وجود کیمیا می بود و صورت وقوع آن در آئینهٔ احتمال نیز بدشواری چهره میگشود و در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه موحی الیه مسمی بجای اسم

از کشاد این معما ظاهر کرد به و آوازه ظهور این امر غریب از حد و در روم
تا در هند فرنگ رسید و بازای این خدمت سگالی دوستی حیالی
موما الیه را مجددا منظور انظار احسان و الطاف میباید فرمود

رقیمه که در باب طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده

مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال بوده بداند که
چون پاسداری شکر هر چیزی بازای انعام منعم و وجوب تحمید در
خور اکرام مکرم میباشد چنانچه هر چیزی از اجزای موجودات و هر فرد
از افراد کائنات مرآت تماشای شاهد این مدعا حجت واضح این
معنی است از وجه دوام چرخ گردان چون آفتاب عالمتاب
روشن است که سرگرم این آرزوست و از ذکر مرام در پاسداشت
که سرگشته این جستجو است از بن فرار بر کرده که از درگاه عنایت
کریم مطلق با عطای گوهر گران بهای مذهب حق ائمه اثنا عشر
و فرما نروای نوع بشر که عمده عطایا و زبده مزایای بخشاینده عطیات است
اختصاص یافته باشند رعایت این معنی بیشتر از دیگران لازم

لازم و مراعات آن فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا طبقه
معلی مشغول الذمه این دین واجب الاداء میباشند برده اقفان رموز
عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب دینداری و کیش تقطع
دینداری فرض عین و عین فرض است که معاضدت حارسان
نقود شریعت و حافظان گوهر نوامیس ملت نمایند و لله الحمد و المنه
که قواکب میامن همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان
اهتزاز بهارستان جاه و جلال پیوسته معاودت تایید حضرت
رحمان و خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک مسالک
یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و در نوقت که تقویت انهدام شرع
و استیصال احکام برسم الف ایام رجحان دارد مطمح نظر والا
و مرکوز خاطر معلی آنست که گاهی بنماز جماعت که در حقیقت ادای
دین واجبی بشهادت عدول مومنین است قیام نماید میباید
که چون بر مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی
امیدواری روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را

که در حقیقت استرضای فرمانروای صورت و معنی ست عمده عبادات
و خلاصه رقمیکه جهت خلعت محمد بیک اعتماد الدوله نوشته طاعات
بخشاینده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود که
فلک را از لباس اطلس در برد و خورشید را تاج فروغ بر سر بست
بمقتضای حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کاینات
و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت صفات کمال و آیینه
بدای ذات عدیم المثال خود نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا
و از قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده دریافت بینایان رموز انفس
و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشنست کرده
و همگی فراخور سرمایه که از انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سر گرم
این تکاپوی و آرام این جست و جو یند و خورشید را لعل در آتش است
که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانند و ابر مدار بهار را
پای ترد از قطره زدن آبله دار است که عریان تنان اغصان اشجار را
بخلاع زرنگار رنگ نوروزی رسانند و ظهور این معنی و حصول این دعوی در

در بادشاهان و خسروان نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار و آفتاب
فلک اعتبار اند از سایر افراد کاینات بیشتر تواند بود که ظلال را محاکات
اشخاص امری لازم و سایه را متابعت ذات کاریست منحتم
و چنانچه قابلیت مواد در سامی استعداد مقناطیس جذب عنایات
مبدا فیاض میباشد شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز
جالب عطاهای خسروان و بخشش میکرد و لهذا بنا بر ظهور اخلاص
و بندگی و حسن نیت و اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیک
وزیر دیوان اعلی تیمّنا از عنایات شاهانه و نیز ذمه از الطاف
بادشاهانه شامل حال فرخنده مال مشار الیه فرموده از ابتدای فلان
هر ساله موازی پنج دست از اثواب پوشیده نواب همایون ما
که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشار الیه
شفقت و مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه موما الیه
عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر
خلود ثبت نموده از شایبه تغییر و تبدل مصون و محروس دانند و صاحب

جمعان بوتات هر ساله واصل ساخته در عهده شناسند

رقمیکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع منجم نوشته

چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت
و تاجداری اعنی پادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه راکه
شهاب ثاقب دولت شان در قدر اول فلک والای و برتری و ماه
زاید النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری است در دیده رصد
بندان فلک دانش و مجسطی کشایان نوحه بینش خاصیت مهر درخشان
و خورشید تابان میباشد و چنانچه آفتاب جهانتاب صدر نشینان
مکامن احکام بوستانی و زایچه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی با
ثوابت مختلفه و سیارهای مسکینه الفواتح انگشت نمای شناخت
و صاحب امتیاز دار الاشتهار قلمرو نوبهار میسازد بر ذمت
همت حق شناس نیز واجب و لازم است که رعایت حال جمعی که
جز با مثال دیده اخلاص و بندگی را اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب
وجود دا فراجود نواب همایون ما نموده باشند نمائیم لهذا در ینوقت

درینوقت بنابر شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم
خاصه شریفه اثواب پوشیده روز تحویل افادت پناه مذکور از ابتدای
فلان شفقت فرمودیم **رقم سیورغال طبیبی** چون حکیم علی
الاطلاق کاینات و معالج ابدان ارضین و سموات که اورده
و نشر آمین انواع حیوان و عروق و فاق اصناف اوراق و اغصان
بساحت دریافت و عرصه شناخت او را هیئت راست
و راهنما بست بحکم و کاست از روز یکه نبض شخص دولت و عرق
دارای و سلطنت را بانامل حسن تدبیر نواب همایون ما داده و بنای
صلاح مزاج فاسد ایام را بر نوشدارودی عدالت ما نهاده پیوسته
مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر معلا آنست که جمعیکه کسب کمالات
و حسن خدمات را علاوه سبقت بندگی آبا و اجداد نموده باشند
مشمول عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت
شاهانه شامل حال فلان شد **دیباچه رقم شخصی**
چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت و سخا

و جامع السعادتین اولی و اخری ست پیوسته در بحر زخار تفکر
دریای بی انتهای مدبر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای
رب دودست میباشد و نیل این مرام و اختطاف این کام منوط و
مربوط بر انست که جمعی از بندکان اخلاص شعار و غلامان فدویت
دثار که حسن خدمات و نیکو بندکی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشند
تعین فرمایم که از نتایج سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال
و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلانرا تعین فرمایم

دیباچه رقمی

چون آب هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه بهار سلطنت
معلی مقتضی آنست که دوحه قدمت خدمت و درخت باروری نهال
بندکی مثمر و سایه کستر بوده غارسان از اکام مطلب بی از اثمار آن
شیرین و حدیقه طرازان بزم طرب الوان از ازهار و انوار آن رنکین
باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلانرا مرحمت فرمودیم

دیباچه رقمیکه جهة القاب محمد بیک اعتماد الدوله نوشته شده

بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندکان نقوش حکمت این پیشطاق
پوشیده نیست که شناسای طراز هر قامتی و دانستن پیرایه
هر اندامی کار هر دیده وری و پیشه هر صنعتکری نیست چنانچه آراستن
قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی که از
عدالت و سیاست ابره و استر دارد مخصوص پیشکاران کارگاه
تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است همچنین دریافت پایه اخلاص
بندکان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار خاص دیده
والای شهریاران رفیع مقدار میباشد لله الحمد و المنه که از بدو جلوس
بر اورنک بلند خاقانی و تخت رفیع اساس صاحبقرانی پیوسته
این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ملتزمان بساط
قرب فراخور مراتب بخلاع کرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون
بهمین قشر فیکه اندر آش را امروز زمان و انصراف دوران بر آن
دسترس مساس نیست اسم جمیل و ذکر جمیل است لهذا در نوبت
بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله محمد بیک
بالقابه لباس القاب عالی جاه مومی الیه را که چسپان قامت

اوست مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمده مقربان درگاه فرمودیم
مستوفیان درارقام و احکام دفاتر و مناشیر و عنوانات آنهارا
مثبت و مرقوم سازند و از بدین مضمون دانند دیباچه رقمی میرزای
وحید الزمانی چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار
مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول مآرب سبب و برانبات
تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجت مندان کفیل است
و پیوسته نهال آمال اغصان صحه مندان ازین ماء معین در نشو و نما
و عروق و اغصان آن از شرب این زلال کوثر مثال زمین بها
و آسمان سامی باشد لهذا رشحی ازین بحر بی پایان و قطره از باران
این سحاب صرف مزرعه امید فلان کرده از تاریخ فلان دیباچه
رقمی حکیم علی الاطلاق و والی الولایات باستحقاق که انسان
عین را در مشیمه مشیمی رموز خوان غوامض صحایف اسرار نموده
و طایر نور نظر را در مصنعه بیضی و قفص تنگی قوت آسمان پرواز
و نیروی عرش تازی کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهره و باطن

و باطن انواع ذی حیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند اتحاد گردیده هم
چنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشته عدالت پادشاهان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه قدرت و
کارخانه حکمت مانند آن آثار که بجهت قوام خیام ابدان از عروق
و اعصاب درهم تافته است قماش و الای دارای و ملک آرای از
رشته احسان سلاطین ذی شان و تار احتیاج بندگان صورت
التیام دارد اگر پادشاه کشور بدن و فرمانفرمای معموره تن است
اگر نسبت فیض با جزای اعضا فرق و قدم یکسان نباشد احوال
رعایای حواس مختل و مخدوش شده کالبد از دست اندازِ لشکر بیگانه
امراض و علل معطل میگردد و اگر رفت و روب انفاس که فراش دولت
سرای سلطان دل است دست از کار کشد معاملات تعیش ضایع
و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروایان اقلیم صورت که راه
بدقایق معنی برده اند همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نهاد
و اخلاص مندان درست اعتقاد کوشش میفرمایند لله الحمد که

نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته منظور
نظر اصابت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت اندوز
کسب استعداد از آفتاب احسان و سحاب امتنان و استضائت
استفاضه نمایند لهذا فلانرا بنور احسان سربلند ساخته دیباچه رقمی
آنکه خسروان ذیشان و رموز خوانان لوح امکان که در دبستان وعلم
آدم الاسماء کلها بمنصب جلیلکی سرافراز اند بفحوای صدق انتمای من
عرف نفسه فقد عرف ربه از این کتاب بسادی رموز استار اسرار
میخوانند و غوامض این مشکلات را بوجهی میدانند چه خوانای این
دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری و هر آیینه حضور معلومات
در دیده تحقیق ضروری میباشد از قسمت عدل نعمت بعد از روح
و منبسط بودن آن در اعضای کالبد بیک نسبت معلوم است
که احسان و انعام پادشاهان نظر بکارکنان و بندگان نیز عام
میباشد و از اعتدال مزاج کشتی بیزان صحت ظاهر میگردد
که ریاست عامه به نیروی ضعیف نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس

انفاس که در خواب و بیداری بر یک قرار است بیقراری پرستاران
بشوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانای این
صحیفه قدرتست بپیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین
مفهوم است از این منشور الاداب الهی سلوک رئیس با مرئوس پیدا
و از احتیاج سلطان قلوب بتردد انفاس و جوشش نبض و منشی احوال
خدمت سگالان بر مرآت ضمایر خسروان هویداست ولله الحمد
والمنه که از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وساده
عظمت و اجلال همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آنست
که بندگان این درگاه آسمان پیشگاه عموما و باریافتگان بزم قرب
حضور خصوصا از فواید احسان و انعام محظوظ و بهره مند گردند لهذا
بنابر شفقت شاهانه درباره فلان فرمودیم دیباچه رقمی جهة
وزارت شخصی نوشته از روزیکه در دار العبادت امکان صفوف وجود
انسجام بقیام بندگی و سجود او غان یکتایی ملک منان اشتغال
نموده از طوع بندگی طوق اطاعت بر گردن دارند عادت عدالت عادل
الخ

مطلق بران نحو جریان یافته که افراد متکثره انسان را بر رشتهٔ اطاعت
پادشاهان عظیم الشان شیرازهٔ اتحاد بسته بمعنی اعتدال حقیقی که مضاهی
وحدت مطلق است نزدیک کرداند لهذا بر ذمت همت پادشاهان
ذوی الاقتدار که سایهٔ آن ذات و پرتو آن خورشید کامل الصفات
اند لازم که بجهت مراعات این معنی در هر محلی از محال ممالک محروسه
جمعی از بندگان را که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین
فرمایند که مهام رعایا به نیروی کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت
شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات
احوال فلان واضح و لایح است شمه از عنایات شاهانه شامل
مشار الیه فرموده دیباچه رقمی چون حکیم علی الاطلاق که وجود
انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است از اخلاط اربعهٔ استقصات
و اعضاء رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزلهٔ حرارت
غریزی که شیرازهٔ ارتباط اجزاء ابدانست مقرر داشته که بمیانجی

بمیانجی این پیشکاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان منتظم
و شمل وجود کائنات ملتئم باشد و چنانچه قسط حرارت غریزی کبد که
مدبر امور بدن و طبیب بیماران معمورهٔ تن است از سایر نزدیکان
بساط قرب سلطان دل بیشتر میباشد هم چنین رعایت و مرتبت
جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانوادهٔ حکمت
و فضیلت گشته زبانداران طبیعت و مزاج و نبض شناس تشخیص تدبیر
و علاج شده باشند و بکار خسروان گردون کریاس ملک عموم
ناس آید بر ذمت همت قدر شناس واجب و لازم و فرض
و متحتم است دیباچه رقمی فلان بر انکه چون هر موهبتی از مواهب
جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص
میباشد که بدون ادای آن بدان از عهدهٔ شکرگزاری بر آمدن متعسر
بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحهٔ زبان عبارت از انست که
پیوسته بمحامد حضرت رب العزت رطب اللسان نموده باجراء
معین محامد خالق مظروف و ظرف ازین جداول صوت و حرف

چمن عبودیت را سرسبز و سیراب داراد و شکر ثروت و غنا آنکه
فقرا و مساکین را ابر بزرش درهم و دینار در دامان خواهش از خاک
ذلت بردارد و هم چنین شکر عطیهٔ عظمی و نعمت والای سلطنت
و جهانبانی و بادشاهی و پاسبانی آنست که همه اوقات از احوال
امور مملکت و ملکداری و ضعیفان و فقرا و رعایا خبردار بوده در
کمال تیقظ و بیداری بطلب حضرت باری اشتغال نمایند
چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بیواسطه از بانی
و محالیکه در اقاصی بلاد ممالک محروسه باشند بعرض مقدس رسانند
از خوان عدالت استلذاذ توانند نمود لهذا بنابر سهولت وقوع
این امر اهم مقرر فرمودیم رقمی که جهة اجرای آب سیوربغال
محمد بیک اعتماد الدوله نوشته دهقان کشت زار وجود کاینات و نگار
نهال هستی موجودات که مزرعه آسمان از آبیاری قدرت بالغه او
اخضر و نهال زبان با ثمار رنگین شکر و سپاس بارورست از اجرای
عیون خورشید و ماه که باعث رنگینی بهار و خزان حدایق سپید و سیاه

دهقان بالکسر معرب ده کان

وسیاه ست چراغی در راه فکر اهل بینش افروخته و جهانیان را بر دشنترین
وجهی راه در رسم آبادی آموخته که باحیای اراضی اموات که همکاری حضرة
مسیحا و اجرای عیون و قنوات که شبیه بمعجزه جناب مقدس موسی ست
هم چراغ تحصیل رزق حلال فروزند و هم ذخایر مثوبات اخروی اندوزند
دار انجا که احتیاج غذا افراد انسان بل انواع حیوان را با الاشتراک
حاصل و اقدام برین امر بجابت شحنهٔ عدالت سلاطین با تمکین
منکل ست در حقیقت اشتغال بشیوه ستوده حراست اقلیم
وجود هر فرد بجایی از آفت و بلیه بر عدالت فرمان روایان دقوع
امنیت ست و چنانچه مشتغلان این شغل نبیل را در ابقای ذکر
جمیل خسروان گردون توامان حقی ثابت میباشد بر ذمت همت
بادشاهان والاشان نیز واجب و لازم ست که در مقام پاداش
در آمده تلافی این نیکو بندگی بر وجه احسن نمایند تخصیص در
صورتیکه حسن خدمت و صدق نیت موروثی و مکتسبی نیز علاوه
آن شده باشد رقمی که جهة وزارت مرحوم میرزا مهدی نوشته

وزیر دیوان ازل نشان ابد فرمان اعظمی گلشنی خلقه نم هی و صاحب
رقم منشور جلی بظهور ان فی ذالک لآیات لاولی النهی که طورهای
شب و روز را بنام مهر افتاب و ماه نهاده و در دفتر وجود را با فراد ملونات
ترتیب و تزئین داده از روزی که فرمان منصب والای جهانبانی را
بطغرای غرای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
مزموده موشح و فرمان روای انام را در مفروده خلود و دوام خاتم
نامی و سم سامی را جمع نموده همگی همت والا و جملگی منت علیا مصروف
و معطوف بر آنست که جمعی از خیر اندیشان کاردان و یکجهتان
اخلاص توامان را که جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را به پیرایه
دانش و کمال و حلی فضل و افضال مزین و محلی ساخته باشند از
امثال و اقران بمزید لطف و احسان ممتاز ساخته بمناصب بلند
و مراتب ارجمند ارتقاد اعتلا فرمایم مصداق انمقال صورت
حال فلان که دوحه خاطرش در گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت
باثمار علوم عقلیه و نقلیه تمیز و نهال طبیعتش با نوار کمالات صوری

صوری و معنوی زهر یافت لهذا از ابتدای فلان **قیمیکه بمیر جمله
نوشته اند** میر جمله خانه دل اخلاص منزل را پیوسته بضیای آفتاب
ابدی الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در وسط السما ترا اید
و ترقی نشر فروغ مینماید روشن و حدیقه بندگی و یکجهتی را بر شحات
سحاب مدرار الطاف پادشاهانه که از بحر زخار سلطنت ابد مدت
مایه بر میدارد گلشن و انشته بداند که عریضه اخلاص مضمون و ذریعه
بندگی و یکجهتی مشحون که در ینوقت بارسال آن خود را در سلک
باریافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر افتاب نظیر منخرط و منسلک
گردانیده بود بمنظر کیمیا اثر رسیده خدمات آن اخلاص قرین بندگی
آیین بمنصه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض انظار دریافت
والا ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده بود مستنیر با نوار ملاحظه و مستضی
بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی دثار و کافه فرق
ناجیه اثنا عشر بمراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه
بفحوای الامور مرهونه باوقاتها مستظهر و مستوثق خواهند بود

چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صداقت آیین سلسلهٔ جلیلهٔ
قطب شاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب
و تشیع طرفین بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است اراده
خاطر والا و طبع معلا متعلق بدان میباشد که صیت این اتحاد بوقوع
اتفاقی تازه بلند آوازه گشته از ثمار این پیوند دوستی عزت
اوراق سعادت انوار کام مطلب روای منسوبان این سلسلهٔ جلیله
شیرین گردد و تبلیغ این مدعا در عهدهٔ تقریر میرزا مقیم کتابدار شده بود
و مقرب الحضرت مومی الیه تا حین صدور این فرمان جلی الشان
واجب الاذعان معروض نداشته که بتقدیم آن قیام نموده
باشد و چون آفتاب دولت پناه شایسته آن هست که از آستان فلک
بنیان برجوع خدمات بیش الاقران سرافراز گردد میباید که شاه
فرمان را باتفاق مقرب الحضرت مزبور در محفل اظهار و اعلان بهرهٔ
تقریر و بیان پوشیده اگر صدور نامهٔ والا و تعیین معتمدی از بندگان
درگاه معلی جهت انجام این امر لازم باشد بموقف عرض رساند

رسانند که در آن باب بدانچه امر فرمائیم بندگان و منسوبان ایشان
ابد مدت دوران عدت بتقدیم رسانند خاطر بندگی فرخ مآثر را
بعنایت بیغایت شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات
و بندگی خود را بیشتر از بیشتر بمنصهٔ ظهور رساند و مطالب و مدعیات
خود را بموقف عرض رساند که بزیور قبول و حصول محلی گردد

رقمی که به بوداق سلطان تفنگچی آقاسی در ایام ایلچیگری هند نوشته

امارت پناه بوداق سلطان بعنایت بیغایت شاهانه و مراحم
بی نهایت پادشاهانه مفتخر و سرافراز و ممتاز بوده بداند که عریضه که
در ینوقت مصحوب رفعت و عوالی پناه علی قلی بیک بدرگاه جهان
پناه و آستان خلایق امیدگاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف
پادشاه والا جاه گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود
در هنگامیکه گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان هجران صاحب
قرانی بریزش سحاب عنایت سبحانی شکفته و گرد و غبار عوایق
و موانع عیش و عشرت بنسایم الطاف الهی رفته و لات اطراف

در دربار جاه و جلال عرش آستان و سلاطین با تمکین در محفل بهشت
مشاکل مانند ساغر بخدمت در دور آن بودند بنظر کیمیا اثر رسید
برگ پان که بدفعات ارسال یافته بود بتخصیص پارچۀ لاهوری بو
نوبهار دار الخلد بزم ارم فشان سرسبز در پان دار اد گردید بنابر عنایات
شاهانه در بارۀ آن غلامزاده خلاع فاخره پوشیده مصحوب رفعت و
معالی پناه سهراب بیک غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته
بود که اعلیحضرت پادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب بنابر مراعات
یکجهتی و یگانگی مقرر فرموده اند که بتعاقب ارسال برگ سبز پان بوستان
یاد آوری شگفته و خندان باشند این معنی موجب اهتزاز ازاهیر
بستان سرای خاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتادلی ممهد
و ابواب منافرت و مکانی بالکلیه منسد است آنچه از اثمار مختصه این دیار
مرغوب خاطر والای آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده
اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت که بندگان درگاه گردون
پیشگاه بارسال آن مامور گردند در عریضه علیحده اظهار میلان خاطر

خاطر خورشید مآثر اعلیحضرت پادشاه گردون بارگاه بارسال عمدة الاماثل
والا نشاه برهان الدین خویش ایالت و شوکت پناه فاضل خان شده بود
بر آن غلامزاده بوضوحی ظاهر است که درحینیکه جان نثار خان برسم حجابت
بدرگاه خلایق پناه آمده بود از جمله مطالبی که بعرض آن مامور شده استدعای
رخصت جمعی از مردم این دیار بود و چون در آنوقت تراکم غبار نقار مانع
دخول شاهد مسئول بحجلۀ اجابت و قبول بود پیرایۀ حصول نپوشید
درینوقت که بحمد الله تعالی آن غبار از رهگذر خاطر رفته و گلهای یکجهتی بر
شاخسار مودت شگفته است زبدة الاقران مومی الیه رام رخص فرموده
ارقام مطاعه لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام
و وزرای ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع
و مزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه حال و فراغبال با منسوبان
و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیک مشمول عنایات
شاهانه و انعامات خسروانه شد چون از تاریخیکه آن غلامزاده دیرین
از بزم ارم تزئین دور و از مجلس خلد آئین مهجور گشته بمیامن الطاف

و بتوجهات شاهانه مستمال باشند **دیباچه رقمی** از روز که دستور دیوان
کن فکان و مشیر امور ادوار و ازمان منشور فرمانفرمای نواب همایون
ما را بطغرای غرای جهانبانی موشح ساخته و مفرده نویس دیوان قضا
دفاتر کامیابی و کامجوئی را که جمع الغم دوام و خرج الغش مدام است
باسم ما برداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلا آنست
که جمعی از بندگانرا که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و دینگوخد
مطرز باشد از الکفا و امثال آن برگزیده من الاقران والاشباه
بار جاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم مصداق انمقال
صورت احوال خجسته مآل فلانست لهذا از ابتدای فلان **رقمی که**
جهة مرسوم نمود نوشته چون ارض طیبه غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری
خاصیت آنست که نهال امید غلامان و بندگان دران خاک مراد بر ثمرات
سحاب عنایات بیغایات سرسبز و برومند میگردد لهذا اشمه از شفقت
بیغایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال کمترین غلامان آستان
ولایت نشان محمد طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای

ابتدای فلان **دیباچه رقمیکه درباب تفنکچی آقاسی گری بوداق سلطان**
چون نشان حکم انداز ضمیر همایون و علامت اندیشی خاطر
اجابت مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور و انساق
کارهای ضرور جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده ابا عن جد
در این آستان ملک پاسبان و درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند
و مناصب بلند سرافراز باشند تعین فرمائیم لهذا اشمه از شفقت
شاهانه و نشر ذمه عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی
و آمال فلانی فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی دیوان بیگی گری**
صفی قلی بیک نوشته چون از روز که امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق
العنان فعال لمن یشاء منشور جهانگشای نواب همایون ما را بطغرای
غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته
و کافه انام را که مستحقان نعمت رحمت اند بانعام عام عدالت
شامله نواخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب تاثیر
آنست که عموم خلایق بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن

رعیت در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و محنت آسوده بال
و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین و ضعفا کشیده
و بساط ظلم و جور از صفحه روزگار برچیده باشند و تمشیت این امر
اهم و سرانجام وقوع این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصیست که
بصفت ستوده تمیز و وارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق
اینمقال صورت احوال فلانست که ارثا و اکتسابا باصلاحیت انجام
خدمت مزبور از وجنات کاردانی او واضح و لایح است لهذا شمه
از شفقت شاهانه و عنایت پادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال
رفعت و اقبال پناه مذبور فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی در**
صدارت میرزا مهدی بیک چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز
ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب
شریعت غرا از غبار ضلالت و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعه آن
مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مامول
موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت

و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزکاری
و نجابت و صلاح آراسته باشند و مصداق این مقال صورت احوال
دیباچه رقمی بسردار علی بیک لشکرآرای سپاه دیار تهور حافظ ثغور بلاد
کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی همین محافظتست
از دست انداز تاراج گران فنا مصون و محروس است از روزیکه
زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب همایون ما
گذاشته مکنون خاطر والا و مطمح ضمیر معلا آنست که رعایا و برایای
ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال بوده بدعای دولت دوام
ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول احکام منوط و مربوط
بر آنست که جمعی از بندگان که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی
موصوف بوده باشند در هر قطری از اقطار تعیین فرمائیم که از روی
آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاهی قیام و اقدام نمایند چون
مصداق اینمقال صورت احوال فلانست **دیباچه رقمی**
برای کسیکه در سرابستان تربیت و بهارستان عنایت که از

ریزش سحاب کرم و ابر مطیر احسان در بهار فضل سر سبز و باروَر توقف دارد چندی گلهای کام و اثمار ایوان مرام پیوسته آماده و مهیا میباشند و از چوب خشک میوه حصول مطلب میبرا شند خوش نشینان این حدیقه خلد عنوا از وقت خوش که هر برگی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در مشام خواهش بمقتضای گلهای امید با کوره مطلب از شاخسار مامول میچیند بنابرین بر خردمندان دانش پژوه پوشیده نیست که سعادتمندی را که زاده و پرورده این گلستان باشد اسباب حصول تا چه غایت حاصلست لهذا بنابر قدمت خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان رقمیکه بمیرزا صدرالدین محمد مستوفی الممالک از روزیکه مستوفی دیوان قضا بعلم توقیع الملک من تشاء فرمانفرمای انام را در مفروده خلود دفتر دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ابواب ما جمع نموده و پژوهش احوال کافه برایا با جوان افضال و انعام ما حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که جمعی از کارشناسان که

که بزیور راستی و راست قلمی محلی بوده خدمت ایشان اباً عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز و سرافراز فرمایند لهذا ناظر بقعه رفیعه سبع شداد و منظور امال برایا و عباد از روزیکه سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که بمضمون ان اجری الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمعیکه از سلاله خاندان طیبین و طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرافراز فرمائیم دیباچه رقمی بجمشید خان قوللر آقاسی ظلبت حضرت آفریدگار و سالگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان و شیرازه امور بندگان بسبب تعین جمعی از یکجهتان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم و مستقیم بوده باشد لهذا در بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان

جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات
غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص
داشته اند مفوض و مرجوع بوده و درینوقت بنابر حسن خدمات
و بندگی فلان دیباچه رقمی باغورلو خان بیشکاک آقاسی چون از روزیکه
سحاب مطیر عالمگیر سلطنت والا گوهرافشان و آفتاب جهانتاب
دولت ابدمدت از افق جهانگشای و جهانداری فروزان و تابان
است از ریزش این ابر گوهربار و تابش این خورشید گردون
مدار پیوسته صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان
را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مآرب سبز و ریان میباشند
و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال ما است
اعتقاد از چوب خشک ثمار کام چیده اند و در ظل ظلیل
بفر اقبال در رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا بنابر حسن خدمات
و صوفیگری آبا و اجداد فلان دیباچه رقمی بزبان سلطان حاکم بحرین
از روزیکه گوهر آبدار خلافت و جهانداری و در آفتاب فروغ سلطنت

سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بیغایتش در منبع سعادت
پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز و فرمانروایی
نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر
معلا آنست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت
کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت
عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشانرا منظور انظار عنایات
فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله از اکه بصفت تشیع و صلاح
و دینداری انصاف داشته باشد در قبضه کفایت و حسن درایت
ایشان گذاریم لهذا دیباچه رقمی چون ذات کامل الصفات نواب
همایون ما که بسمو نسبت و علو حسب بفحوای صدق انتمای مرج
البحرین یلتقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز تمام دارد
و بمقتضای اینمعنی گوهر قابلیت خانه زادان اصناف خلوص نیت
و صفای طویت را بفنون انعامات و صنوف نوازشات
شایسته آن میگردانند که فیض خاتم اخوتم حدود و ثغور ممالک نامحصور

توانند نمود و صورت انفعال از آینه احوال فلان جلوه نمود و پیدای
بود و دارد که از نسبت بندگی ایوبی و خانه زاد بودن جانبین مهبط
فیوضات انوار عنایت گردیده بمرتبه منظور بودن انظار عنایت
رسیده لهذا دیباچه رقمی در زیارت بقعه نجف از بدو طلوع نیر سلطنة
دوران عدالت که ناظر کارخانه امکان و منظور جهان و جهانیان
اعنی جناب حضرت مقدس رحمان گلشن وسیع الفضای ابرار
که خیر البقاع لقب دارد دلیل آفتابی ماهچه لوای اقبال نواب همایون ما
بهاء و ضیاء کرامت فرموده همواره همت والا و جبلی منیت معطوف مصروف
و معطوف بر آنست که مساکن اهل الله و منازل سالکان خدا
آگاه بیمن معماری عنایت شامله چون سرا عقبی ایشان معمور
باشد لهذا دیباچه رقمی در صلوات میرزا ابو المعالی صدر ممالک صدر نشین بساط
قرب قاب قوسین او ادنی و رهنمای صراط مستقیم فان الجنة
هی المأوی که ذرات کائنات بفروغ آفتاب جمالش کشور مشهود
روان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش مینا یانه گردانند

گردانند بزلال کوثر مثال آیات باهرات قرآنی فرائض موات قلوب
دل مردگان ادیان مختلفه را بفحوای الله انزل من السماء ماء
فاحیا به الارض بعد موتها احیا فرموده و از نهرهای ینبوع حکمی و
چشمه معرفتی بجداول قلوب ارباب عرفان گشوده و حراست
و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اغصان را بمقتضای
حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار
و قرآن مجید که معدن اسرار است نموده و از آنجا که نواب کامیاب
همایون ما نور آن آفتاب و پرتو آن چراغ اند و امروز حراست
و محافظت مدینة الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا
مانند ماه انور که بنیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی مینماید بنواب
همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح آفتاب
ضمیر منیر ملکوتی اقتباس آنست که دار الملک شرع انور و دین مطهر
از دست اندازی مخالفت و نافرمانی مصئون و محروس باشد و تحصیل
اینمعنا و حصول این متمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان

شریعت شعار که نهال وجودشان از آن دوحه والا منشعب بوده از
آب و هوای شریعت پروری نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت
شناسی ایشان درین دولت ابد مدت بمحک امتحان
رسیده باشد بجهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین
فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی همگی اوقات خود را وقف
پذیرای امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق این مقال
صورت احوال فلان است **رقمیکه بمیرزا محمد محسن طبیب خان صدر شریفه**
حکیم و حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا باستحقاق که هر یکی
را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته
پرده‌های دیده بینا را بجهت پاکی چشم نسبه آب تطهیر نموده و ابهای
چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده بشبابه حکمت کامله و مجبر
علوم شامله اعتدال مزاج عالمگیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم
صغیر است دیده این نوع گرامی را از سایر انواع موجودات و اصناف
کاینات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جان بخش و نفخت فیه

فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را
شیرازه تالیف از رشته حکمت علی سلاطین ذیشان نموده و ابواب
گلزار آسایش همیشه بهار ثمر آن را بر چهره ایشان گشوده و از منت
که خواقین صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این مواهب
عظمی پیوسته بنوشدار وی عنایت کامله علاج سوء المزاج احتیاج
کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص منشان بذل جهد
میفرمایند والحمد لله والمنه که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر
خورشید دولت و تنفس انفاس عیسوی خواص صبح سلطنت
بتریاق اکبر عنایت ازاله سموم هوس از قلوب خواص و عوام مینمایند
و ازین قانون حکمت پیوسته ملاحظه نسخه براء الساعة السلطانی
و احسان میفرمایند لهذا **دیباچه رقمی در جلوس ثانی** فلان بتوجهات
شاهانه سرافراز گشته بداند که چون سنت سنیه طریقه مرضیه سلاطین
جم آئین این سلسله علیه آن بود که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت
والا و اتکا بر چار بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز

عالمیان و بهار عالم افروز بیروجوانیست لباس نامی و اسم

سامی را مانند جنت نوروزی تجدید میسر موده اند اینمعنی در خاطر

والا و ضمیر منیر اسمان سا مرکوز بود تا درین هنگام که افتاب جهانتاب

ببرج حمل تحویل نموده و ابواب شکفتگی وانبساط برروی خلوت نشینان

الکنان و الکمام کشوده زمین و آسمان شکفته و خندان و ایام اهتزاز

پیروجوانیست و معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده

مانند اثمار و ازهار که بتدریج قدم بجاده بروز و ظهور گذارند جلوه وقوع

نموده پیرایهٔ نامی بطراز سلیمانی مطرز کردید و روش منا بر وجوه

و نظایر این نامه نامی زیب و بها یافت و رسانیدن این نوید

جانفزا بعهده اهتمام فلان شد **دیباچه رقمی بر صور عبد الرحمن**

فارسی نوشته اصطرلاب دیده بینا که نسیج عنکبوتی خطوط شعاعش

شباک طایر آسمان پرواز نسترین دوام راه کیر ارتفاع نیز نبست

از غوغای صدای ذکر خفی صورتهای امکان صور نگار که بنوای سبوح

قدوس در رقص اند در نقبه تواری حیرت خزیده و مردمک جهان

جهان نورد بینش که در میدان مسابقت عرش تاز میباشد مانند

فرس اصطرلاب زمین کیر کردیده اش دماغ که بداهت توام زادن

ابکار افکارش ملکه بود از زادن مریم مضمونیکه قابل تحریر معتدیه صحیفه

ثنا گستری تواند بود سترون و السن تبیین که اعتضاد مقال و شهپر

پرواز قفس زادکان ما فی البال بود چون عضاده اصطرلاب الکن

و بی سخن سست فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی از رد مشت

ادای حمد یزدان میچار و خورشید و ماه عقل و خرد را در شبستان

جهل مرکب بغنو و کرم شب افروز عقل بلند مقام را بر فراز کرسی خیال

پا بند و راز دستی پنجه اقتدار از چیدن کلهای ثنا که شاب بسته سر

سخن کتاب باشد کوتاه و بی قوت دم مردم دیده مقباس آسمان

همای اندیشه چون نقبه لبنه محصور خواب کران چهار پهلوی کاه

حیرت عرش اعظم را در مقام فرو تنی علت ذات الجنب از پهلو

نشینی ذات الکرسی حاصل و با کیان آسمان آشیان و جاجدرا

تخم بلند پروازی از صدای رعد طنطنه عظمت و جلال حی لایزال

فاسد و باطل است جوز را گوهر شبچراغ کم‌بهای چون جوز پوچ ام
کودکان بازیچهٔ بی اعتباری و عذرا را از شرم احتجاب ابکار پرده
عنیش جبین شرمناک عرق‌ریز رسوای و ناخوش عذاری جمال
دل قوی خیال که قماش‌های انداز نمایش کولبار پرنیان بال
پر بست چون حامل اساس الغولها سرگردانی همجاوه و مغز خرد
که پرکار و در فن دقیقه‌های بربار بندگان قصب السبق مسلم البنو
سوار است در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون دستار
میکساران تنک حوصله کلاه دست خورشید که سر بر زر کنش را از
شب کلاه اطلس کل و ز فلک تنک در بر جامهٔ زربفت فراخ
دامن فروغش بطانه سطح ظاهر کره خاک به قماش تنک است و ربع
مسکون را به دیده سیر چشمی استغنا در قبضه تصرف اسکندر و دارا
چون خشت قمار در دست قماربازی باخته بلند و کلههای گلشن سپهر
را که از آب خود سبز است به دامن افشانی بی نیازی از یار بخته
بر دست خواهش نمی‌خشند در مجلس‌ها ردد در بار عرض نیاز و گفتار

گفتار بجز آنکه جبین نورانی بر خاک مذلت بالدحرفی بر لب نمی‌زد
و از مهابت قهرمان قدرت مجال سر بالا کردن ندارد قهقهه خنده صبح
که در حقیقت صدای سفید مهره آفتاب کیهان نورد است چون ناله
درای پنبه آگنده از لب برنمی‌آید و کف الخضیب از بیم آنکه در
اثنای ادای حمد و توقع تحسین بجرمیه دردی معنی رنگین‌ها خود
گردد حنا از دست ملکشاه به شیر کردن از شرم زیر چون کلب
بوسته در هر پرده و شبنم‌رکان کواعب انجم را که بالانشینان بزم
برتری اند چهره دستی حسن معشوق ازل چون مجره سر در زیر
دارد هرگاه زمینیان و آسمانیان را از دهشت دشواری محمدت
سگالی و صعوبت راه حصول رخصت ضعیفحالی دست و دل
از کار رفته و شور دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در
حال من قاصر بیان که در حجره مدرسه تحصیل کمال و مکتب ترقی
دانشفال قفل ابجد نوآموزم هنوز بر زبان درس نارسای
طبع خود نم روانشست از کرسی که عقده گوهر سخن سپید اردو به نزد

مسطر که اقدام چوبین خامه از اینشمار چگونه بر بام ثنای خالق انس و
جان برآیم و محض اینکه عروس سخن را بسرخ و زرد ترصیع و جناس
و گلگونهٔ استعاره توانم آراست در داستان خودستایی مرصع
خوانی نمایم طریق خودشناسی و آداب دانی آنکه آب این دریای ژرف
بافواه والسنه نون و دوات و جوب قلم نه پیمایم و درین محیط بی انتها که
موجش بساحل نرسیده فرسوده سیاست خوض ننمایم و بذیل
نعت خاتم رسل و مقصود کل و اهل بیت اطهار انور و مختار خصوصا
امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل المشرکین و قامع
الکافرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم
و باقی ام عذر لنگ راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رصد بندان
فلک دانش و مجسطی کشایان رموز بینش مخفی و مستور نماند که صور
جهان مجلس آراسته عبد الرحمان را در بست و کشاد و حل و عقد
و بسط و قبض سرای محکم بنای امکان و قصر مربع اساس اختیجان
بنا بر اوغان پسندیدگان و پسند مشکل پسندان و خلی تمام میباشد

میباشد آب زندگانی احیای اشجار عدم بالوش که بر چرخ افلاک
بسته بر می آید و گرهی که از گزند چشم بدبین بکار می افتد با ناخن
تدبیرش که آویزه این هیکل است میگشاید مثبت سپند کواکب در آن
مجمرست دفع اصابت عین الکمال میشود و بعنان داری تمسک
الاعنه اش توسن مراد چون اسب خوش عنان بکام هر کس میدود و
تنبیش پاسبان گنج مطالب و کلب ثبت زنده دارش حارس ثابت
کشیدن دامن وصل گران و بهار کف کفه میزان اش نهاده
سنبله اش بدهقان این کشت زار خرمن خرمن حاصل داده طالع
مردمان از و تاثیر نفس او آباد حاصل و باستمداد تاثیرات این مؤثرا
زنگ یأس از چهره آئینه مراد زایل است لهذا با وجود قصور باع از
نیل اوج این بقای در سکالش اقدام داه ان اجتهاد بر میان استوار
و طلب توفیق از محول اللیل و النهار مینماید که مشاطگی این عروس آنکه
دلخواه دیده وران مشکل پسند باشد نماید و با ناخن جان گره از طره
مشکلات شاهد اجند عا گشاید و هو میسر کل مامول و مزین کل مطلوب

بزينة الحصول **دیباچه که بر رسم الخط قرآن نوشته شد**

الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطة حظا وافرا وخلقه فی الاوطان

جمیع حمد ثابتست برای خدایکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار آفرید او را در وطنها

الکرار یسی والصحفی مجاورا ومسافرا وصیره منظورا لعیون الاعیان

کتابها و خطوط همسایه برای مقیم و سفر کننده و گردانید پسندیده برای چشمهای سرداران

حین ما کان ناظرا وعب عباب بحاره متلاطما وزخر امواجه

وقتیکه شد نه بیننده آن خط را و پر کرد دریای موج آن خط را در حالیکه طپانچه زن و لبالب

له من دیوان العطایا مواهبا ومرسوما وانبت ورود موارد بساتینه

برای او من خط از گهری جود و بخشش مشاهره و روزینه و رویانید گلها چمن های باغهای آن

نزدتا ومشموما اذا تکلم تکلم وبلغ فی تکلمه غایته القصوی واذا

مزه دار و بو دار هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود بنهایت نهایت را و هرگاه

سکت صمت ومن صمت بخاحرکات متحرکاته من اهتزاز العشق

که خاموش شد خاموش شد و هر که خموشید بحرکات یا جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مختفیة من عیون الاغیار والمعنی العریان فی لباس استاره

پنهان از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده

استارة الکحلیة محجوب من رویة ذوی الابصار حیث من

پردهای سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائیهای زهی

صامت افحم مصاقع الخطباء بلسانه ناطقا وتارک الله من

خاموش که خاموش کرد بلیغهای خطیبها از زبان خود در حالیکه گویا است زهی

ناطق العجز بیسره محجل من کان فی مضمار البیان سابقا

گویا که عاجز کرد دبیر خود هیچ دست و پا سفید آنکس که بود در میدان بیان پیشی کننده

علمه الله بالقلم عند کونه قاریا للایجاد لا یعلمه الا فاضل

آموخت آن را خدا بقلم وقت بود آن خود خواننده برای آفرینش آنکه میدانستند آن را فضلا

درسمه له من البیان ما قصر عن نیله باع ادراک الاواخر

و منقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت متاخرین

دالا وایل صار بر بدالاضداد و فخرا لرموزات القران المجید

متقدمین شد قاصد دوستان و جای فخر برای اشارات قرآن مجید و سجده میکنند

له انظار الابیة الجامحة وینزل له شوارد المعانی الطامحة

برای آن نظرهای انکار کننده و سرکش و فرود می آید برای آن وحشیان معانی سرکش

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Vahd al-Zamn Qazvn, Muhammad Thir, d. ca. 1708 or 9

Title:
Mukatibat-i saltanati

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23317

File Description:
Part 2

سبحان الله نه سنبل ابر نیسان یعنی در غلط نژاد حلقهٔ صحبت
وجوه زهره جبینان این ابرو نه گلهای سرخ حنای محبتهای منتشر
طلعتان نژاد در حدقهٔ چشم دیده وران این رنگ و بوی سکه صورت
زر در سکه خانهٔ اعتبار از دو تمام ولالی کلام سماوی را از مرصع کار
او نظام است در دار الضرب نفاذ فرمان تن بطعن و ضرب
تنگ و سندان سپرده در الفاظ واوای کلمهٔ شهادت بسخت
روی‌های نبات افسرده گاهی در دولت سرای فرمان شاهان
گرد جهان گردیده و زمانی در خرابهٔ رقیمهٔ شکسته بستهٔ حاجتمندان
خزیده هم در کوی غزلیات نوغزالان زار و نزار دوباره شکسته و هم در
اقطاع قطعه‌ها جریدهٔ دولتمندان بر مسند نسخ فروتنی و تعلیق
علاقهٔ خودنمای درست نشسته طرهٔ لامش را جابر سر لعبتان
فرنگ است و مرغوله نونش را چون ماهی ذو النون جا در میان دریای
زنگ سواد کشور حلم و شهرستان دانایی‌ها معمور و رازهای
پنهان و آشکار را در پرده ته نمای او مستور است در بوستان

سخن‌دان فرقان بنفشه‌اش در لباس ریحان بوی اعجاز فروخته
و در تعلیم ابجد و تدریس الف با افلاطون و ارسطو را حکمت مبدأ و
معاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون مسیح فصیح سخن سرا گردیده
و گوهرهای معانی شب بندی را بی ترجمان شنیدن در رشتهٔ بیان
کشیده در باغ ادب صاحب منصب هزاری غنچش بعد از احدی
نشسته و در محفل شاهنشاه چون نشین رهها، دارنده و نادارنده بهم
پیوسته نتیجهٔ اشکال اربعهٔ امهات اسطقسات را که از ضروب
منتجهٔ ترتیب آبای سبعهٔ علوی حاصل شده و بحروف بیست
و هشتگانهٔ تهجی موسوم است چون دایهٔ مهربان در آغوش کشیده
و در خلوت یگانگی و اتحاد که جدائی پیوسته محرمانه پرورده چشم
حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منظر است ثانی اثنین الفاظ گردیده
چون میوه‌های تر و شیرین مزهٔ دم معانی گرده و مرغوبش فرحه
دیدهٔ بینای از چشم بند و جراحت دلرا ز شکنجند و نقاط فوقانی
حروف منقوطه‌اش چون گره بر گوشهٔ ابروی خوبان دلخواه و خاطر

بسته هم در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نماد هم در پرده دستر
لیلی ظلمانه دوری نغمه سرای دلها بسته را چون قفل ابجد از کلید کشاد
وابواب پدر و بندش مخازن جواهر مراد عجمیان حروف معجمه اش
ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان
دیده بنی آدم اگر دال و لامش پشت خم بنا خنی عارجان معارج
مضامین ساقرانی را صعود بر مصاعد ادراک آن میسر بودی و اگر
دندانه سینش کلید کشاد نکشتی کلید دار زبان گوینده کان را
گفتگو بر بودی آشنا و بیگانه گمشودی پیوند نشان چون عهد درست
اندیشان سررشته بر هم بسته و نقش رواج در رونق نشان چون
سکه بر زر هرگز نجا نشسته کاهی چون کاکل دلبران سر مشق کشیده
براه و زمانی بر بیاض چهره بتان توبه نامه گناه که سبب مکتوبات
سرلوح قرانی سی قزلباش نصرت تلاش کهی فتحه دستور است
که معشوقان وقت بر آمدن خط از گناه توبه میکنند نوشته های
سرلوح قرآنی و مانند قوم مغل سرخ کلاه با فتح مقارن و سیاه

سیاه پوش عباسی لوای معرکه ائتلاف ده بیر پرلره و ناصر و معاد
نرد بکسست و سیاه سیاه پوش عباسی او در معرکه الفت از یک
همه کرده کار عیون عینانی بمیدان سیاهی طی قلوب مثل الف
الوف تخته نشده نقطه استقرار ابله چشمه ها حروف عین آنخط در میدان
سبقت بگردن پیچیدن و مسخر کردن و حا مانند الف هزاران
درز بر نقطه ها که یکعدد را صد هزار میکند با قلتمش قراجیا و جیادی
تنک او ساط افقی ذی میم امتیاز بیرلدا علتمش با استقرار
و اطمینان دیده شده و کردنهای اسپان آنخط که صحایف باشد
در میان راهنمای آن با میم امتیاز سفته شده ای دیگران ممتاز
اند مراکب طویل الاعناق القانی سیاه حروف الجره اعلام
فتح سلاطین کهی سربلند و اسپان دراز کردن الفهای آنخط در میان
سیاه حروف مانند نیزه های فتح بادشاهان سربلند و حلقه دوایر
عرض سطور طولانده طرف طریف حروف او زره مکند حلقه لرنه
مانند و حلقه دایرهای آنخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان

نادر حروف مانند کمند با حلقهاهای هر اینتی کوزاچوب هرپانه

باخمش تا آخر کار اللهی منظور ایتمش و صحیفه عاقبتی هدایت

آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار اسداد و پسندکرد و

عاقبت بخیر اولدوقی مهردار حصول و قبول ختمه ایتمش خمسین عشر

عالم ستانی بخیر شدن اودارنده مهر حصول و قبول با ختم رسیده

پنج لشکر عالم گیری و عزم رم جهانبانی سی ربع مسکونی فتح ایدوب

جنات ثمانیه کبی سکز بولوک الوب بسیار فوج شاهی الخط ربع

مسکون را فتح کرده مانند هشت بهشت هشت شهر گذشته

ابجدی سردار ایدوب اعداد لا تناهی لشکرینک تحت تصرفنه

کتورمش و مضامین فرامین ابجد را سردار کرده عددهای بیشمار لشکر را

در زیر تصرف آورده و مضمونها و فرمانها دالالفرقانی کی که کوکده

ایکن دوراداننک شاننده ایتمش یره ینورمش قواعد و ضوابطی

بلند قرائی را که در آسمان بوده ست اینها با شان فرود آمده زمین

را رسانیده الخط بوسته منتظم و مضبوط و قلوب اجادی افراد

افرادی بزبرلرنه متعلق و مربوط سرمه سلیمانی ساندن چشم سواد

روشن و آب پنهانی ظلماتندن حدیقه نقای خضر سبز پوشن

معانی کلشن دورمانی مدت اعمار کبی مقصود هر دو جوان و

دوایری دلربا القدره هم چشم نرکس چشم ثمان و قوشیلق

حقنک رعایت ایدوب مخارج سرای دوالان خانه لری بر

اولان حریف حق همسایکی را رعایت کرده مخرجهاخانهای الخط

پاک شده حریفلرنه کبی قوجاقلاشوب جامه وجود کننده برکوکلکه

یاتشلر و سماع مستمعانده مانند باران بغلکری کرده شده در بسن جامه

هستی دریک پیرهن خوابیده اند و در سماع شنوندکان اوغ شماق

چاقندرا استماع کوچه سندان داخل اولوب کند و زلزن شمار

سپاهنه قاتمشلر در وقت دزدیدن از راه شنبندن داخل شده

بسیار روز در شمار سپاه آمیخته انمرای آن دوایر تشنه بدی

که جز طنبور کبی حامل بارکران غنه غنا و در سپاهی زی کبی کمرکبی

کربوه آن تشنه بدله مانند حر طنبور بردارنده بارکران غنه سردد

مانند زین آن سیاهی که مرکب او در پشته سقوط ده سقط اولمش

اولار خالریه با غلمشلر و اشباع مدات ایله قرائت افتادن

هلاک شده باشد باشتها بینه اند با درازی مدات مصافنده لفات

واجبه علمل با قلمشلر مواید غذای روحانی سی مدانمدن در مصافات

قرات الفهای ضرور به نیزهای خوش آمده اند خوانهای طعام دوات

الخط از مدات چکلمش و ظروف دوایری صف صف خوان سطور ده

دورلمش عین فتان چشم صادی کشیده شده و ظرفهای دایره

الخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صاد الخط

دلربا لقده پر بزاد دور و قلوب صیاد نه لرن چشم بصیر تنده قدردان

طریقنده در دلهای پر بزاد دست و با دلهای شکارهان در چشم

بینای در طریق قدردانی هنرادای در قدردانی هنراد و صاحب

سواد که مردم دیده هی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی برابرلها

صیاد انشست و صاحب قوت خواندن که مردم دیده او یعنی صاحب

سواد کسوهی خالصت حسن خطها شده ای سیاه پوشلر حکایتی

سیاه پوشان حکایتی

رحکایتی تنک تعبیری کورر و بو خواب پریشانی ادل حکایت مجهول

آنرا معبری بیندای انصحب سواد — واین خواب پریشان آن خطا آن حکایه

الخاتمه والعنوان بو رز اللهم نواحی حمدک او سبع من ان نسلکه

که ابتدا و انتهاان معلوم نیست علی کلام تعبیر سیکده ای عندا من اطراف حمد تو کشاده از ازانکه

بشنوط اقدام القلم و کون بلساننا الکال محصیا لبعض من تلک

بیک پاهای قلم — و باشیم بزبان خود که کند ست احاطه کننده برا بعض

اللهم اعف عنا وارحم علینا من الاتیان بعثر من اعثار

ازین نعمتها بخش از ما گناه و رحم کن بر ما از آمدن بلغزش از لغزشهای

بیانشان وصل علی نبیک هادی الانس والجان وعلی آله

این کار و درود بر نبی تو باد که رهنمای انسان و پریانست و بر او لاد او

واصحابه الذین ولاتهم للعباد خط الامان خصوصا علی اخیه

و یاران او که دوستی آنها برای بندگان خط حصار پناه خاص بر برادر او

وابن عمه وقاضی دینه وصنو عینه امیر المومنین وامام المتقین

و پسر برادر پدر او واداکننده فرض آنحضرت و روشنی چشم آنحضرت سردار مومنان

ویعسوب الدین علیه الصلوة والسلام — الکنون معروض

رای زرین وضمیر منیر دور بینان میکردانند که از چهار صفه
وجودات اربعه که عبارت از وجود فی نفسه وذهنی ولفظی وخطی
بوده باشد صفه وجود خطی را صورت دوام کتابه غرفه درواق و
حکایت بقا وثبات در دو کان طاق ست آینکه حال گذشتگان را
بعد ازانکه استخوان ایشان توتیای دیده اعتبار وخاک ایشان
ازنگاه کودکان حوادث لیل ونهار شده بر بالهداران این قافله
کودر حقیقت مقتضای **فرد** هرکس زقفا آمده در پیش روانست
این قافله چون نتیجه پس وپیش ندارد بیش آهنگ طایفه دیگر
اندر سازد جز حفظ نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظرا
که مانند جستن شرار ودرخشیدن برق زود گذارد کم بقا اندر
دوام قید وضبط در آورده بتازه روی ناکوهای بهاری نظر
بینندگان ورقی آرد واز فرده حدود برهان تا حضیض هزل و
بهتان گوناگون سخنان را چون شکار جرگه فوج فوج وجوق جوق
مناسب مذاق تماشای هرکس نگاه میدارد وازانجمله پرزاد

پرزاد ادلی اجنحه سرا پا نگار که عقل را در بدنش حیران سازد کلام
معجز نظام جناب مقدس کبریا ست که موجه احسان آن دریای
بیپایان چون گوهرهای غلطانش بجیب ودامان استحقاق
بینوایان کوی امکان ریخته پس بسیاران این بوستان وبلبلان
این گلستان را آگاهی از رسم وراه او ضروری وناچار وصرف نقد
عمر عزیز در تحصیل آن لازم ودرکار است ولهذا از اقسم حروف جهت
اخوان روحانی ویاران روحانی در تنقیح وتلخیص آن بذل جهد نمود

دیباچه که بر علم صرف نوشته اند بسم الله وبالله والحمد لله بانی بناء
والای سخن را ثنا وستایش درخور است که بر وخشت از بن بنا
که عبارت از کاف ونون نسبت مقرنس افلاک ومربع خاک و
مسدس جهات در رواق ثوابت وسیارات را ساخته و
قبب تو بر تو کرات را بیعمد وکاری عمد واسطوانات برعرش برین بنا
افراخته وذکر جمیلش جان در تن سخن کرده وفکرش خواب از دیده
بیداران سحر وکریان الفاظ وکلمات برده ودر بزم لطفش

عدم زادکان اسما و افعال بعضی شنه های نواز و بعضی رباعی
خوان و کلام و کلمات در بزمگاه افواه و محافل اندیشه و خیال
با صول مخمس در رقص و جولانند حرف مدغم درین محفل انبساط
چون هاپای کوبی نشاط بحرکت شده بخیال وصال و دام در آغوش
هم بستر خزیده و معانی رنگین بر فاقت الفاظ محرم تا نگارخانه ز
شاهد منظوم و منثور گردیده الف که باستقامت علم در انگشت نمار
ست در کعبه گونیش همز الثوی سکون و حرکت را از نارسایی راحله
سعی دل براز خون نهست افعال را بجا صلی افعال در تکاپوی طلب
معلوم و نبودن در مقام ادای لم و لا بی گفتگو محکوم به و مجزوم ست
حروف تهجی در بوستان حمدش بعضی چون بیس کرم صغیر و طایفه
را زلال همس و خاموشی چون گل در تخمیر ست مجهورت را نطنطنه
لا تجهروا زبان در سر مد مداد خوا پا بنده و مستعلیات را الهام
لا تغلوا بر خاک ذلت نشانیده عین را از نبردی مینای چشمه
امید بو شسته از جداول زبان در فوران و نون چون ماهی

ماهی بر خشک افتاده در شباک حیا تشنیم طلبالنهست این سواد گران
ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات ست هر چند بر مرکب
باد جولان زبان جلوه شرار در خشش ست لیکن در محفل خطوط
بی آنکه بسبب انفاق سرمایه را نقصان رسد تا نقش ست نخش ست
سبحان الله چه بوالعجب شیوکانند که گاهی از غایت ائتلاف
بلباس یکدیگر میپوشند و گاهی با فنای وجود خویش در ابقای غیر
میکوشند موزونانش با نهایت بعلاقگی در قید تقطیع و باکمال
بی پروایی و سر در هوایی در بند ترجیع اند نفاذ امر شان بجد ست
که فرمان شان بچشم شنید و جمال شان بر بند که دیده بصیرت ور بر
ست دلها را از موقوفات کلماتش وظیفه استفاده مهیا و
زبانها را از جامه خامه و شان شاد دران حمد و حب سخنوری
برپاست آمیزش شده در خوه حروفش چون سکنجبین صفرا
جهل مرکب شکسته و بساط ذات امالهاش متواضعانه بردر
مطالب شسته زهی شگرف بنای الهی که مسکن شاهدان معانی

و موطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانیست گاهی از
خرابی صورت آبادی شگرف پذیرند و زمانی از بحر گیتی قوت و شدت
گیرند کارگزارانند که پادشاهی نژاد در فرمانبری ازیشان ناگزیر است
و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار ما فی الضمیر هر حرفی گرانبار
کاروان سخن و در هر جا هر یکی ترجمان زبان نکته پردازان
هر فن است هم شاهد زیبا عذار است و هم گلگونه رخسار هم صدر
نشین جمال ضمیر است و هم پرده کشای اسرار الله اکبر این چه
قدرتست که از یک چشمه کار ریزش چندین بحر بیکران جوشیده
و اینچه کرامتست که جهانی را خلعت کشف ما فی الضمیر پوشیده
عقل دوراندیش همین در کار گردش دایره آسمان حیرانست
بلکه در دریافت سر نقطه و سویدای زمین نیز سرگردانست
اگر مستغرقان دریای عطای بی انتها در صدد ادای محمدت
درآیند دهان را کاسه دریوزه عطیه مجدد نموده بخشند و زبان سوال
انعامی تازه که قدرت سکالش حمد است گشوده ازین احسان بیپایان

بیپایان چه توان گفت که با نهایت پیدائی و کمال هویدائی
که شپره خفاش را در پرتو خورشید ظهورش یارای پرافشانی منت
بنور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک
مسالک نجاح و فلاح با حاد عباد آموخته خاکیان را باشراق انوار
معجزات فروزان گوهر معدن اشباح بشرف مبعث ام الکتاب
قضا و قدر اعنی رسول ثقلین و نتیجه صغری و کبری نشانین انگشت
نمای مقربان درگاه قدس و مشار الیه محرمان خلوت انس ساخته
ماه تمام را از فروغ هلال انامل اعجاز کاملش شکست در کار انداخته
و پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین متینش یکسو انداخته
صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً علی ابن عمه و کاشف غمه درج
دینه و قاضی دینه و وصی عینه اسد الله الغالب مظهر العجایب
و مفرق الکتائب نور الله الاعظم سر الله الاکتم و برهان الله
الاتم و آله الطیبین و الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف
پریشان الواثق برحمة ربه المجید اللطیف محمد طاهر الوحید

الشریف که چون علم صرف مبدا علوم و منشا قواعد و رسوم
بلکه بنای هر علمی بآن مشید و دریافت خبایای فرقانی باسباب آن
موید است لهذا مشبنان که اهتمام شان در فهم آن بیش
و جیاد عزم شان در سباق بحث و فحص بیش بوده معادن آن
را شکافته و گوهرهای گران بها و رموز یافته درین علم شریف
تصانیف معتبره ساخته و عرصه آن را از غبار تفرقه و تشویش پرداخته
اند لیکن محصلان این عهد را بنا بر اشتغال علوم عقلیه از
توجه این علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج
عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها با وجود آن بعضی را
نیز از راه صعوبت مسالک و دعورت مناهج ارتقای شوامخ
آن دشوار و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است چون
درین وقت بعضی از خلان و اصحاب ایما بر آنکه حسن اعتقاد باین غرب
و یار دانش بود دواعی دریافت بران داشت که دوشیزگان
این فن را که در استار نقاب عزی از دیده اکثری پنهانند بجلی

بجلی و حلل زبان فارسی آرایش داده این نقاب حجاب از چهره گشاید
بنا بر انجاح این مسئول اسعاف این مامول با کمال توزع بال
و تشتت حال ارتحالا بدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذی الحجه الحرام
سنه ۹۹ هجری پیرایه تمام پوشیده چشم داشت از ناظران آنکه اگر
بر خطا وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و ذیل اغماض بران پوشند

دیباچه رساله که بزبان سلطان در آداب تعلیم جوارح تالیف نموده

دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طیور که بلبل مست
از روایح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از
چاشنی شهد ثنای او در شور است واقف است که قشر الفاظ
را بلب معانی نسبت پیمانه بباده ارغوانی میباشد و چنانکه اختلاف
ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسای نشاء باده رنگین
دخلی نیست هم چنین لغات گوناگون را در ادای حمد حضرت بیچون
بلکه نفوذ نسبت تسا و لیست تازی بلفظ یار حمال سلسله
جنبان سوال است و پارسی بعبارت بخشاینده الشی و ...

طالب نوال شاهد مطلبی که در خلوتکده عرض حال عارف پیرایه یارب در
بردارد و فاتحه اش در لباس قدس بصد زبان وصف اظهار می آرد
سرایندان ارباب جدبا موسقی و ترانه مرغ سنت آهنگ زمزمه
یاد دوست از جدول زبان عارف سبزه حق میرد پیدا و طایر شب
زنده دار سر حق میگوید در دلش پر دلیده مو که بزبانش دقف
ستایش هست بتکلیف احتیاج حرف نشانه بر زبان می آرد و هم
تجرد شعار بجز موی سر شانه بپندار در زبانهای دیار دانش که زاده
و پرورده شهرستان بینش اند مسیدانند که ندای اعجاز انتمای
وان من شیء محک عیار این دعوی و بوته اخلاص این معنی ست
وازینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جماد در جوش
و هم از شور عیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش مهیاست ناله
زار که شیرازه حلقه صوفیان صاحب حال تواند بود اذا بره طوق
قمری خارج نیست و اشک سرشاری که رنگینی صد چمن گل تواند
شد از طرف پیمانه دل عندلیب زاید نه سحر خیزان کواهند که شعله

شعله شوقی که از دل بلبل زبانه میکشند مقری تسبیح زاهدان هرگز
گردان نگردیده وصیت اسلام و تسلیم خاموشان دیار بسته
زبانی بگوش نکته سنجان دبستان عرفان نرسیده از مقرار در
مقام سکالش حمد ایزدی بچه آهنگ ناله که از دیوار و در که در کمین
نشستگان ارباب نطق از کنایه خارج ادای نشنود و بساط
سخن سرا بجواهر کدام لفظ آراید که از صدف که گوهر در دهان دارد
و خاموش هست شرمنده نشود همای اوج سعادت بپایش از دیرا
آشیان از آن والاتر هست که صید دام حرف و صوت سخن
سرایان شود و پروازگاه عقاب تخیل از آن بالاتر که شاهین
چشم بسته ادهان بنی نوع انسان باندازه آن پر د زبان طوطی
مقالان را در تمقام زخم دندان ندامت شکسته باز میسازد
طایر شوق که بشعله پردازی مثل هست از دهشت این مطلب
پر می اندازد و اگر بدانی که رنگهای پریده صید کدام هیر شکار است
سر از آشیان طوق گریبان بر نیاری و اگر بهبینی که پر افشانی

های طاوس انشاء رنگین را چه قدر و اعتبار است جواهر ثمین عبارت
را در اعداد حرف ریزه نشماری معلم مکتب خانه زباندانی که پیش از
شورانگیزی انا افصح‌اش بادهٔ کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی
گلته هراست دیگر چگویم و نهادی سبق حریف حرف از المعموره عجز و
تسلیم راهنماست دیگر بکدام راه پویم مگر ببوی گلهای محمدی
سید البشر عندلیب ناطقه نوا طراز بهوای پرواز این چمن پرافشان
و نغمه پرداز گردد زهی میر شکار صیدگاه امکان که بطبق طلبش
جبرئیل امین مانند جوارح معلم از اوج آسمان روی نیاز باین
تیره خاکدان می آرد و حصول مطالب جهان گذران از شکار زبون
و صید لاغر میشمارد جرخ الشیان شکار شیطان از دست معجز نما
از جان شیرین سیر بوده باز مردم خوار حرص و آز در درگاه تعلیمش
چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران تا صیادی ایمان آشنا نه
بدهان دراغ فتیله خوار اند دیده مومنان در شبها دراز مانند
شهباز بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان سر عشش

سر عشش چون ثیله بی نیرو دست عدل و احسان مانند نشیمن آهنین
مرغان قوی بازو دست قزل قوش باده رنگ سرمنزش را رام و
فرمان پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حبا گرفتار و اسیر است
نه تنها حامل و حبش در مرغزار تسلط مرغ عدو شکار است بلکه بالا دست
ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر کرار است بلی
خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود
و با وجود رسیدگی بنهایت رموز چون مرغان شکاری نو آموز
شب تا بروز نمیغنود چند شاهباز که چشم از ماسوی دوخته
و طریق اطاعت و فرمان برداری آموخته است چنین باز
از بیضه اسلام بر نیاورده و همای بدین همایونی در قله قاف
امکان بال همت نگشاده صلوة الله علیه و آله اجمعین
الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر صیادان
معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان
باوج آسمان طیران دارند منطبع میگرداند که غوص در معرفت

در هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای مینا بان برنیارد و جویای گوهر
شب‌چراغ حقیقت ذره ندیده که چراغی در پیش راهش ندارد و سوخته
و برشته آتش شوق سپند اند که گوهر شراری سرمایه چراغانی دل و لب تشنه
چشمه‌سار ذوق می‌بیند که آب گوهر منبع دریای عمانیست خضر
مولوی را پای تعقل بر رشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر
شاخ لرزان لم و لا نسلم نشسته است دگرنه در چمن هر کاری
لاله رنگ‌آمیز صنعی همچون در یکدیگر شکفته و در معدن هر شغلی گوهرهای
گران‌بهای معرفت نهفته است و جواهر گران‌بها در آن کان نشسته است
که تیشه نقابان اذهان بدان نرسیده و طراوت سایه‌پروردی در
جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده از جمالش نکشیده هزار
دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و بوی
کدام آشنایی بجرم وصالش تواند شناخت مگس را انگبین فشرده
مردم دام پرواز را غذا شهد از حقه سربمهر ثانی طومار عمر دراز است
یکی از گنجهای سربسته حکمت که تیشه دریافت نقابان اندیشه

اندیشه بسر وقت آن نرسیده و دیده صیرفی رموز بردانی آن
نقدی ندیده شغل میر شکاری و جوارح داریست که اگر منظر حقیقت
بین دیده شود سیاه‌چشمانش را کلاه ادهمی بر سر در زد و چشمانش را
کرشمه نرگس شهلا در نظر است بخوردن غذای خام از منت
طبخ آتش فارغ نشسته و بتعلیم توکل چشم از هرچه در نظر آید
بسته‌اند شب‌رنگ بتعلیم معلمشان شکنجه بیخوابی رهرو روز
شان در صباکار سریع‌تر و پذیرای فرمان مطیع‌تر اندازازدگی
چون سرو لباس زمستانی و تابستانشان بی تفاوت گشت
زار بجز و قناعت شان بی آفت است یوز که گل دام صیادان
در خاک نشسته در رنگ نقش و نگار اوست با آنکه همبازی دمند
خوی منش است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میان شکار
همعنان باد صباست در عرض گاه سپاه شعور با انسان که خلاصه
جهان است ردیف و در بزم خوش گاهی رعنا غزالان غایب
حریف است و چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم اکثر

بتعلیم زبانی ساخته و بطریق سایر علوم دران باب کتب و رسایل
نپرداخته اند و بتکلیف تعارف زبان که مشتری از کارگزاران
این امر جلیل ترکان میباشند بآنچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا
نموده و طریق تالیف و تدوین نپیموده اند و با وجود غموض و کمال
شرافت این علم را دفتری تا غایت بغیر از فرد زبان مشتغلان
آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از متتبعان کتب نشنوده
و امروز عروس این شغل گرامی به پیرایه دقت فلان هر صفت
تامی دارد بر سر آنچه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو
داده که درین فن کتابی مرتب گردد که دیده دران شرح این اسم
و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب
حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب دیار بکمال نگارش چنین
منشور الا والی را قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله
مرتب ساخته آنچه از تعلیم استادان و آن خان والا مکان مکانرا
بتجارب و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بفحوای

بفحوای المامور معذور پیچ ابکار را کمر اطاعت بر میان استوار
گردانید التماس از دقیقه شناسان رموز باریک بینی آنکه اگر بخطائی
وقوف یابند اسپ جفا بی محابا نتازند و باز اعتراض بر بن صید
ضعیف نیندازند و باصلاح آن پردازند والله الموفق و المستعان

تاریخچه که بر واقعات حال خاقان صاحب قران و سلاطین صفویه نوشته

نمایش خالقی را سزاست که زبان محمدت سگال را از کلمات
رنگین کسوت طاوسی دربر کرده که در فضای حدایق سخن سرای
بال فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را بصیقل قدرت
جلای آینه گیتی نمای داده که شاهد رضا و تسلیم در مرآت الهی
جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی درهم
پیچیده و فلک کرسی را از اطلس عاشیه بر رو کشیده از خطوط
شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قورق کشیده که بیک نگاه
شوخ چشمان ازان ور نگذرد کواکب سیارش ریگ روان بادیه
جاه و جلال و صحایف لیالی و ایامش یک ورق از دیوان عظمت

واجلال مثنوی زهی جاه وزهی شان وزهی فر تعالی شانه الله اکبر
زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس
نارسا چون ماهی در دام مانده دلهای تجرد منشان لامکان سیر را
چون دانه در زیر دام افشانده چمن برای العطش یاقوت را
از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده خاصیت مشغولی ذکرش
زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده خواب بلبلان را از دیده بیدار
بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع قدرت
از سبزه و آب بیداری و خوابها در هم آمیخته دست قدرتش از
سرو برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت کیشش مردوشان
بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن برهم دریده مثنوی
ساخته از لطف خاکیان چارصد باغچه کن فکان دیده ام این
باغ پر از رنگ و بو یک گل رعناست شب و روز او چون قد منبر
بست مجلس و رای ادل از و مانده بفرسنگها یک ورق از دفتر او در کار
یک گل خود روست زباغش بهار قدرتش آورده بدون بی تعب

تعب یوسف روز از چه تاریک شب کوه چو سر بر خط فرمان نهاد
از رگ کانش گهر لعل داد گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین سطیب
خلق او لب گشوده مهر آسمان مانند طلبکاران ماه نو از پشت
بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی
بمردم نموده خواب را عینک دور نمای بیدار دلان ساخته که بآن
جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را تواند دید از بن گلستان نمود
بی بود گلهای بی اعتباری تواند چید شادروان کالبد انسان را
بستون استخوان و طناب نفس برافراشته و از مرآت های تجلیات
ظهور نقاب حجاب در پیش چهره جهان آرائی داشته یکی را از
شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکستر نشین میسازد
دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد در این حال اگر خامه
قاصر بیان با زبان چوبین در معرض هیچ مکالی در آید عیوب نوشیده
خود را بانگشت بمردم نموده باشد و زنگار عیب پوشی را از آیینه
نقص نما بمصقل سعی نزدوده بر درگاه عظمت که مرآت حقیقت نمای

آشنا ست از نقابیس محمدت چه تحفه برسم که چون نگاه از آینه باز
بمن رو نشود **بیت** ای حسرت صفات تو بند زبان ما انگشت
حیرتست زبان در دهان ما با شوق دل چه سازم که با آنکه چون حباب
زبانم را آب کرده باز مست سرگشته بحر شگرف این آرزو میسازد
بیت در زبانم وصف او چون بوی در برگ گلست (یعنی تحمید) میتوان از
من شنیدن نام ما ان سخن زهی ولی نعمت حقیقی که پیوسته
از روز و شب سفره الوان گسترانده و قسمت دور و نزدیک
از مائده احسان بیک نسبت رساننده خاک را در جلوه خانه خمرت
طینة آدم بیدی اربعین صباحا مظهر غرایب اسرار و بدایع اثمر
گرداننده از پایه ذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب
اعتباری رساننده اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ
ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره انگشت قلم صنع
اوراق حواس را در یکجا بر پوست النطفه چهار درزه که دست
پروریده قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده

نهاده و چارقب خلافت عظمی از عناصر اربعه در وی پوشیده
زلال نبوت و رسالت را که ازین ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود
در جداول عروق و اعصاب انبیا و المرسلین جاری ساخت
و چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود انسان
بدیار غریب الازهار بنی هاشم رسید شعب مختلفه اش درهم پیوسته
صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضه قلب مطهر مطلبی سر بر آورده
و ازین حوض سرشار از دو جانب یک محیط یعنی وجود گرامی رو
بخشش دیده باریک بین دراک ما صدق معنی لولاک لما خلقت
الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب مسدوده و قلاع
مسبع شد او طایر بلند پرواز سدرة المنتهای بالا دستی خمیر مایه
سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش پیش از دمیدن
صبح ایجاد و تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سرچشمه انهار متنوعه
اصول و فروع شب معراجش ماه مانند خسروان از صبح علم آفتاب
پیکر بر سر از نجوم درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفتار

تنگنای حوادث را بوسعت اباد خلق خوش دلیل در سفر لامکان
خیال مستمندش بازمانده تر از جناح جبرئیل اگه چون مدد پر
خورشید جهان آرای او گشته احوال در تماشای ید بیضای او
چشم ماه شب کور دارا که در نقد فروغ خورشید جهان افروز بیت
باشارت باشارت انگشت عدالت آیین چنان زساینده که
هنوز رنگ مهابتش از جبین مریز دبسمله عرفان و یقین ثمر نشر
بستان کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین بخطاب شنور اکبر انا
الله تکلیاس بایزه امتیاز منیح صغرا و کبرا انجام و آغاز **بیت**
محمد صیقل مرات بینش نظر بهرای چشم آفرینش صلوات الله و
سلامه علیه و سر لوح مجموعه ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینه
شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضا لا فتی خلوت نشین
بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها گوهر تیغ خصم افکنی و عدد
گدازی شمع هنر فروغ لگن مجلس افروزی و بزم طرازی قیمتی گوهر
دریای بی‌منتهای وجود عالم جنابای اسرار شهود از آزاده سرو چمن

چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدرة المنتهای خلد
برین اجتبا و ارتضا کریمه ید الله فوق ایدیهم را تفسیر شهریاری سهیم
ملک نبوت را منبر دو زبر دهقان مزارع امال خلایق منظور
انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال وجود
شبیر و شبر هادی گم گشتگان سبل مصلحت سنج دقایق صلح
کل اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر الغرایب
و مظهر العجایب **مثنوی** علی اکه یزدان علیم و لبست دو عالم در
کف کریم و لبست و اولاده الاطهار علیهم الصلوة من الملک الغفار
بفحوای صدق انتمای انا و علی من نور واحد متصل گردیده ور باض
ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم از بن های معین سرسبز و ریان
باشد امید که این گم گشته تیه بی‌حاصلی و اسیر سلسله بادر گلی را
نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار عنبضی نصیب کرد د
بمحمد و علی و الهما الطیبین الطاهرین و بعد بر مرات خاطر مساحان
چه اول باریک بینی و رصد بندان فلک معنی آفرینی که بتوسط
گشته

مصافیض انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع
میگرداند که چون بمقتضای انتظام آفرینش افراد کاینات از ذره
تا خورشید دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر بسته بود و مستحکم
ساخت برهان انجلاء مبین انعقال اگرچه چشمهای صغیر را میل توسل
با نهار عظیمه و رودهای بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش
بیقراری دارد چمن پیرای این نزهت آباد اعنی سیلی خور امواج بحر
طوفانی هم و امید محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان
دولت صاحب شوکتی نسبت نماید که همت معزز در خاک روبه آستانش
را کحل الجواهر دیده اعتبار و بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار داشته
سالک مسالک آداب امتناع نتواند شد جاها در منظام سکالش این
مرام دیده بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعا را اجابت در آغوش
و نهال طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش کشیده اعلیحضرت
خدیو زمان فرمانفرمای ممالک سواح و ایران گوهر بحر دقیقه یابی
و آگاهی درة التاج سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت

سعادت آسمان بلندی عارج معارج برتری و ارجمندی گل همیشه
بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه همیشه بهار آبروی گوهر
مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار پردلی و شجاعت نور دیده بینای
قوت بازوی توانای معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی
حجت قاطع و برهان ساطع صاحب قرانی کبرای دست ظفر و
نصرت روشنای دیده فتح و فرصت شعشعه خورشید جهان
کشای پیرایه عرایس دادبخشی و ملک آرایی یکی از محبوسان زنجیر
عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوه خاکراهش همکاری
سر سلیمانی برتری نازلترین پایه مرتبه بلندش سروری اولین
پله معراج قدر ارجمندش معلمی فطرت ذاتی سوادخوان صحایف
غیب و شهود بنجکاوی اندیشه عالم خبایای اسرار وجود عینک
دوربینای ضمیرش آینده کان اقلیم وجود را منش از وصول بشهربند
امکان در راه دیده فطانت گوش بر آوازش صدای طفلان
حوادث را از مشیمه عدم شنیده مکامن غیبش مرایای تجلیات

ظهور اسرار پوشیده است بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت
مرشد مناهج هدایت برگزیده دادار آسمان و زمین حاکم مطلق العنان
وسعت آباد ماء و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا و عقل
مستقیم قوت بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه مرحمت
خالق همچون دم جان بخش مسیح روح پروری ید بیضا موسی اعجاز
گستری بساط شطرنج گردون راه شاه فرزین هنر لوای عظمت
و اقبال رایت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین
نازونعم خردسال بزرگ فطرت درویش پرور والا رتبت نفس
صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب پادشاهی ناشر الویه
سعادتمندی عارج معارج پایه بلندی متکی وساید بیمثالی سایه پرور
عنایت لایزالی سویدای دل مقبلی آبروی مرآت روشندلی
سحاب گوهرپاش همت موجه دریای جرات اعتدال بخش مزاج
ایام مدار گردش افلاک تیزگرد خوشخرام جامی کوکب الف طراز
نامی و دادری و مظلوم نوازی شهپر شاهین تیزبال خصم انداز

صدای کوس بلند آوازه سرافرازی و درع متین مذهب و ملت
رمح مصقول دین و دولت شیرازه الفت قلوب پریشان شاه
بیت صحیفه سفینه امکان **نظم** گر نبود بنا کنش در نظر فاتحه
بیرون کشد از طوق سپهر دیده خورشید نگهبان او هست گل چمن غالبه
گردان او هست آنکه کند حرف سنانش رقم روبه بیشه از نهیب چو ناخن
درم گیرد اگر زیر لوایش قرار سایه ز خورشید بجوید فرار حفظش اگر
عود بر آتش نهد دود ز زنجیر ز هم نگسلد بسکه بود عارض او نور فام
پای بهر جا که نهد در خرام از پی نظاره فتان در بدن عینک از آن
خاک توان ساختن عدل وی از بسکه کند باز خواست نسبت
هم جنسی ظالم خطاست گر شکند شیشه بصحن چمن رنگ پرواز
رخ سنگ بین سنگ گر زمی نبود در گلشن شیشه شود بسکه گداز دل
خسرو دیر دز فلک دستگاه شاه فلک مرتبه عباس شاه که به پیشوای
اندیشه دادوستاد فطرت علم اشتهار برافراشته اما مقامت
قابلیت دستور العمل اولواب و ارکان قافله سالار سالکان طریق

ابقان انتخاب مجموعه انفس و آفاق جالس مجالس اجتبا و ارتضا
از روی استحقاق دانای علوم کون و ظهور واقف دقایق ظلمت
و نور نور حدیقه دانش و نور حدیقه بینش قوت بازوی علم و عمل
اکسیر کامل عیار دین و دول فرد دین گلشن شگفته روی اردی
بهشت ازهار همیشه بهار تازه کوی جامی چه دست و پایان بثبوت
و پنداری ماحی نقوش بیگانه دین متین بگزلک خدا اشناسی
و پرهیزکاری سرانگشت خامه اش گره گشای عقده درهم در احیای
رسوم و آداب برتری معجز طراز عیسی مریم یا سیان حرمتش بعصای
خامه واسطی میلاد ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرای
عقیده تنش بر جاسوس وهم راه تردد مسدود ساخته خامه را از
انامل‌اش سرافتخار بلند مرغوله داد از حسن خطش چون پیچ و تاب
خوبان دلپسند شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از
طپیدن هر نفس دارند از شکستن حبل المتین جابران از تیزی
تیغ هیبتش خود بخود چون رشته نفس در کار گسستن نقد اخلاص

قوله عقده در هم ... گره عقیده ... واسطه ... منسوب ... سیاه ... شهر ... معروف ... قلم ... آنکه ... بتبع ...

اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل عیار در تحصیل دعای چنین روز و شب
مانند دل ارباب شوق بیقرار شاهد فقر را بمقتضای الفقر فخری از لباس
دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان سر الهی بجان کوشیده
با آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد
تعلق ننشسته هر چند بست و گشاد امور موقوف بتحریک مفتاح
خامه اوست بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی دل بر چیزی
نبسته ماه بدر در عهدش از بیم کج اصلی در بوته گداز و خامه را از قبض
راستی دست تسلط بر عالم دراز است در معرکه خصم افکنی
اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیده
دوستان میل بیست پر از سرمه سلیمانی **مثنوی** قدرت او چون
بکف آرد قلم بر ورق شعله نگار در قلم گر نبود خامه او بیک شق (شکاف)
شسته شود ز آب معانی ورق بالانشین کرسی چهار پایه
انگشتان مردمک دیده بینای گردان گردان غلام قدیم آستان
خلافت نشان سلطان العلما اعتماد الدوله العلیه العالیه الی قاینیه

قوله الفقر فخری فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم که الفقر فخری ... فقر ... چه آنکه فقر حقیقت ... انسانست ... آنچه ... یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید یعنی ای مردمان شما فقیر ... بسوی خدا و خدا بی نیاز ... ستوده شده ... عطا ... کتابت ... بیجوار ...

خلیفهٔ سلطان از مجددا به پیرایهٔ وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد
ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز
ممتاز فرمودند و این مشتاق بقرار خدمتگزاری در سلک چاکران
سده سینهٔ آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا
رسید و مانند سنگ بیقیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل
بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و
الطاف شد و از حضیض صف نعال که در حقیقت ذروهٔ فلک جاه
و جلال است باوج مجلس قرب پرواز نموده رفته رفته از جانب
اخلاص و از طرف التفات در ترقی و تزاید بود تا بمنشوری نقود
سراپا الف از امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله
وجود و عدم پیشکاری خامهٔ عنبرین ختامه آن برگزیدهٔ ادوار
و ازمان در مضمار قرطاس جولان مینمود و در تلفیق استعارات و تنمیق
عبارات با وجود رتبهٔ بلند ولی نعمتی و خداوندگاری بمقتضای گوهر
پروری و بنده نوازی زادگان طبیعت مرا به اصلاح میسپردند

میپوشید مرا خود بکدام زبان از عهدهٔ شکرگزاری الطاف و انعام بیرون
آمدن متعذر است که این گردش شاید ایام رهین منت وا دارد
کاش در آغاز حال که زمانه بر وفق مامول و دوری مینمود چهار از شکایت
لب برنگرداینده راه صلحی میکند اشتیم که از آن راه امکان اکنون باز
گشت میبود دیگر با بروی آن مخدوم اجل رقم عفو بر زلات جرایم
گذشته کشیده سبحان الله توسن خامه که بندهای ذاتی مانع سپر او
از وطن بمنگردد و چه غایت سرکش و سبک خرام است که عنان
سخن از دست این سالک بقرار مطلب نگاری گرفته باین صحرای
بمنتهای رسانید آن که به بیزدی تایید الهی عطف عنان بوادی
مطلب نخست نماید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و
نوازشات که از آنجناب ملحوظ میگردید مانند سایه که عادم الانفکاک
آن از نور امر بیست لازم و معینی منتخم خدمت شبانه روز
را بر خود از واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود از آنجا که
حضرت ایشان مدار خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور

ارتکاب امری بی معروض اعلیحضرت ظل الهی مینمودند پیوسته در
کاه اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعیم
است می بودند چنانچه اشباح را بتوسط مرات صافی روشنائی
مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت الوالامینت صافی طینت
مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر
اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود خواهش
آن داشتند که لآلی واقعات زمان ابد توامان برشته اتساق
و انتظام درآید امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که این ذره بمقدار که از پرتو طلوع نیر عظمت و کامکاری
حربا مثال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب
عالمتاب نموده از هر جزوی از جزویات اطلاع تمام دارد در سلک
تحریر آورد از این خبر اعجاز اثر مژگان بر اطراف دیده سر انگشت
قبول کردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم عقده لب
ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرای گشایش یافت سلطان

سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از
آیینه خاطر برخاست نهال آمال را از ازهار دلکش آغوش با ثمار
مقصود باز شد از جداول خامه آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت
شاهدان الفاظ در بزم یکتا دلی معانی دوش بر دوش نشستند
کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت کشود دوازه شهر
گرسنه چشمان سخن را بمائده ایوان معانی صلا در داد تا سامان
نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود
رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ خورشید بیداردلی ناهید
گویایی آب دور گردی خواب پیش بینی حزم درستی ثبت جزم
سرعت پرواز رنگ ثبات قدم رنگ دویدن فشار در عروق
رسیدن دعای مستجاب بمعشوق راست گوئی میزان اعتدال
بقای دوران از مبدا فیاض بتشخص فکرت دنبال خیال ملهم الغام

بیت در گنج معانی را گشادم زبان تا دل بمعنی غوطه دادم

چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص کیشان میباشد با

وجود بهایکی دفروبا کی بز برای این امر شگرف شد اکنون امریکه

بجهت انکشاف این مرام متبین آن نا گزیر مینماید آنست که

چون پرده دار ادب این مانع ست که بسر انگشت خامه نقاب

از چهره اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی فرمانروایان این

سلسله جلیله هر جا که تقریب سخن واجب میسازد بر گیرد لهذا بر ذمت

مطلب نگار واجبست که بعبارتیکه تشنه لبان فیافی خواهش را ازان

تشفی حاصل تواند شد پرده کشای ابهام این معنی گردد دیباچه

شروع القاب آبا و اجداد شاه عباس زنگزدای آینه حقیقت نمای ملت جعفری

ناسخ مآثر چنگیزی و اسکندری غارس نهال همیشه بهار این سلطنت

والا معدن گوهر خورشید فروغ دارای کبری مجاهد معرکه خصم انداز

سرافراز شیوه گردن فرازی فاتح مدینه جهانگشایی به نیروی تیغ

آبگون فروزان گوهر صدف ادوار و قرون قامع بنیان ظلم و طغیان

رافع الویه عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل

جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان

خاقان سلیمان شان واطمینان بخش بحر طوفانی ملک دارای

اعتضاد سلطنت واستظهار عالم مداری شبنم گلهای دولت

واقبال نامیه ازهار چمن سعادت واجلال کیمیای نقود آرامش

واطمینان شاه طهماسب علیه الرحمه والرضوان نواب جم جاه

جنت مکانی جوهر تابناک اقلیم گشاهی فارس مضمار کوهی دولت

ربای سپیده صبح فتح و ظفر مطلع غرایب و مظهر اثر شفقه طراز علم

صاحب کلاهی و تاجداری ممتاز شیوه خسروی و بختیاری صدر

نشین صفه حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والا نسبی مردمک دیده

بیدار دولت افتاب جهانتاب آسمان شوکت شهرازه کتاب

عیش و عشرت سواد خوان رموز صحیفه ملک و دولت نقش بدیع کلک

بدایع نگار قضا طرح غریب معمار بدایع ارض و سما جامع شوکت

اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قایل کلمه معجز طراز

سلونی کلب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذهب حق المبین

اثنا عشر شهریار دادگر دل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه

طالب ثره را نواب گیتی ستان فردوس مکان شمع بزم کمالات
از حد و حصر افزودن چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون دایره
مرکز سلطنت کبری مرکز دایره اقبال رسا رابطه افزای ادراک
وظیفه خواران شعور قالع مبانی شیده فسق و فجور محی مراسم
ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف رموز خفی
و جلی شاه صفی را نواب خاقان رضوان مکان و اعلیحضرت
جهانبانی متمم امور سلطنت و حاوی کمالاتش جامع اسباب اصناف
فضایل و انواع سعاداتش ثمره دوحه سلطنت و جهانبانی محی مراسم
ملک‌گیری و کشورستانی واقف اسرار غیب و شهود عالم خفایای
منشور و منضود گوهر فروزان تاج سلطنت سنبه مبانی ولایت و
معدلت مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آینه اعجاز نمای سکندر زمانی
بهین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه غرایب نتیجه آخشیجان
طراز لباس دارای و ولایت جوهر تیغ جرأت و جلادت و شهامت
شاه عباس ثانی انار الله برهانه را نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی

و آیه فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی آفتاب عالمتاب جهاندار
و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام شجاعت و بسالت
ابر دی شخص بزرگی و برتری آخرین پایه معراج بالاتری و سروری
محی مراسم اسکندری و فریدونی خلف صدق سلسله شریفه قایل
کلمه طیبه سلونی حارس گنجینه شریعت غرا از دستبرد تصرف
حامی سلسلتین ظاهر و باطن تو امان تصوف طنطنه هوش
پردازی اعدای دین قوت قلوب جنود مومنین شاه بیت
دیوان قضا و قدر مقدمة الجیش سپاه نصرت و ظفر ملکم انداز
نخجیرگاه دشمن شکاری اورنگ نشین کرسی عرش پایه ذی الاقتدار
اعتضاد و استظهار اقوال و افعال قاضی و غازی خضر راهنمای
راه نوردان حقیقی و مجازی گوهر محیط نیسان مولد عظیم القدر
دو الانژادی رابطه رسان قوت روان و روح آبی و بادی
بزرگ بزرگ میلاد و واقف دقایق سرایر مبدا و معاد مطرح عنایات
مبغایات حضرت رحمان مظهر شرافت گوهر شریف نوع انسان

صرصر عاصف هیجان دریای اضطراب عدد اعصار استوار وحصن

حصین آرامش وآسایش اولیا شاه سلیمان صفوی موسوی بهادر

خان را اعلیحضرت جهانبانی ظل الهی رقم زده کلک مطلب نگار میکرداند

باالله التوفیق وعلیه التوکل **دیباچه که بر علم معانی وبیان نوشته**

الحمد لله الذی مبدع السموات والارض الذی ابدع البیان واضمر

جمله ستایش مر خدایرا که پیدا کننده آسمانها وزمین است آنخدا که پیدا کرد بیان را وپوشیده

المعانی فی التبیان ونصب مجاز الصراط التحقیق حقیقة اعمال

معنی را در بیان کردن وقایم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات حقیقة عملها

المومنین واهل الخذلان جل عن المشاکلة والمزاجنة والتشبیه

مومنان وگمراهان بزرگست از مشابهت باکسی واز جفت گرفتن واز مانند شدن بچیزی

والتمثیل وعلا عن مجانسة من تصوره الذهن العلیل العقل فی

با او وبرترست از همجنس بودن بچیزی که خیال کند آنرا ذهن ناقص فهم در

ادراک ذاته بعقال العجز معقول والوهم فی تصور صفاته

دریافت ذات او برسن عجز بسته شده ووهم در تصور صفتهای

بحبائل التحیر مجبول منشی اصول الکائنات بصنعة طباق

برسنهای حیرت بسته شده پیدا کننده اصلهای دنیا بکارگری موافق کردن

الاضداد وناظم کتاب وجود الانسان بجمع التصور وتفریق

ضدها مراد از عناصر وبراینده کتاب هستی آدمی بعبرا هم آوردن صورتها وجدا کردن

الاعتقاد له فی فقرة وجود کل موجود من عدمیه السابق

عقیده برای آنخدا در فقره وجود هر موجود از دو عدم که سابق

واللاحق تشابه الاطراف والیه رجوع وفود ارباب التجرید

ولاحق است مشابهت طرفهاست وبسوی اوست بازگشت سواران ارباب تجرید

بمطایا العجز واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء النوع

بباربرهای عجز وقدمهای اقرار پیدا کردن آنخدا متضمن است برای باقی داشتن نوع

بالمزاوجة ومراعات النظیر وانشاءه مشتمل علی لف الابدان

بسبب بهم جفت شدن ورعایت نظیر ومثل وپیدا کردن آنخداوند مشتمل است بر پیچیدن بدنها

فی القبور ونشرها فی النشور قد بدی حسن تعلیله من مرایا المغلولات

در گورها وپراکنده کردن آن روز قیامت هرآینه ظاهر شد نکوئی علت کردن آنخداوند از آینهها

وظهر جمیع تفریق الابدان من مظاهر الآیات البینات عنفه
وظاهر شد فراهم کردن پراگندگی جسمها از جای ظهور نشانهای روشن درخشنده آن
لطف کما فی صورة تاکید المدح بما یشبه الذم ونعمه کما کید الذم
مهربانیست چنانچه در صورت تاکید هجو باشد در صورت مدح نیکو که مشابه هجو است ونعمتهای او چنانچه
فی صورة المدح یکون للمنافقین عقاب ونقم
در صورت مدح برای منافقین عذابست وعتاب
خاموشی هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتاییش کلامی است
خالی از تعقید وضعف تالیف وخطوط شعاعی مهر تابان بر یک
زبانیست موافق بمقتضای حال گویا با وضع وتشریف لباس
هستی موجودات از کارخانه جودش استعاره ایست در ترشحی
کواکب وخورشید از مشعله طور ایجادش شراره ایست در کتاب
تالیف قلوبش التیام ذکور باناث صنعت ازدواج ودر صحیفه
ابداع غرایب اسلوبش اضمار جنابهای احبه در ارحام امهات نازل
منزلهٔ اوج بالای برتری پایه اش علویات پستی مرتبه سفلیات

سفلیات وباتقدس ذات کاملش تنزیه با تشبیه در پله برابری
ومساوات فقرات مرصعه افلاک مشترقات کواکب ابجد خوانان
دبستان را درس بنای واسجاع موزونه قماری وحمایم گوشش بر
آوازان نغمات توحیدش ادراشنوای بی جدلی غنچه وگشادگی
شمیم در کتاب گلستان حکمتش هم لف ونشر وهم جمع وتقسیم
وعربانی شناهدان از اهتزاز نباب اکمام طالبان شیوه معلا
را شرح تجرید وتعلیم سعادت استخدامش سرها را تاج اعتبار
وشرف بندگیش تمنا ما ترا سرمایه اشتهار زبان سخن سرایان
ذلیق البیان از ادای شکرش با بنش راجل وبیان زبان آوران
سحبان نشان از احصای انعامش وامانده برازبا قل ایجاد
زندگانی این جهان را باعث اطناب حیات جاودان عقبی
ساخته وفصل مشتهیات نفس را وصل نعم مخلده جنان در قفا
انداخته ودیباچه مختصر اتصال کاف ونونش را شرح مطول گردش
دایمی افلاک از ادای تفصیل قاصر ونارسا ودیناپان دقیقه شناس

جیاد فرصت و مطایای همت میتاخت و با خوب و زشت و بد و نیک
نزد صفای باطن بامید آنکه گشادی رود بار میساز و در آغاز عمر
آوان صبی و عنفوان بهارستان نشو و نما که هنوز خط عبور محاسن
رخصت آمیزش ابنای نوع نداده بود و برهنه روی مانند تیغ عریان
قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اقصی سیرهای تردد کاپو دامن
باغ دلگشای دیده خواندن و نوشتن میبود حسن خط استادان
در نظر جلوه شاهدان ماه سیما داشت و خار رخسار طلب هر دم گلشنی در
ریاض سینه می کاشت تا آنکه بروشنائی شمع سواد آشنائی دیده
بسرمه سلیمانی مداد محرم تماشای وجه چهرگان معانی مکتومه که در حجال
نفوس مخفی و محتجب بود نمود کرد بر جمال ظاهر خط را پوست آن مغز و قشر آن
الحق لب دانسته در اقتنای نقود کمال ساعی و از خار جواهر دانش
زام مراقب و مراعی شد و در همان ایام متکفل مهام رزق مقدر بار
سیار گلستان معلاقلی که عبارت از والد ماجد است داعی رجعی را
امتثال نموده دامان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصر

عنصری دیگر هیولانی افشانده بهمراهی رحمت و بلندی مغفرت
سفر دارالخلد جنت اختیار نمود و این ناابلد طریق کسب معاش را
سامان آن کار از تحصیل کمال عاجز دست چاره از برداشتن این
دو امر متناقض عاجز گشت و چندی نیز بعد از وقوع این داهیه
که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجایی عبارت است چون
هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود نقد عمر جنس علم
سودا مینمود تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جوی
خلیع العذار گردیده در زمره محاسبان دیوان انتظام یافت
چنانچه شیوه دنیا پرستان و پیشه خودشناسان باشد زمام خود
سری رسا و نفس بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت
سگ نفس باندازه صید آهوچشمان در پی طلب گم کرده و دل خواهش
مند رخصت اقامت از وطن مالوف سینه بیرون کشید و چون
بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار افتد سیار صحن باغ
پروانه صد چراغ شد فوا اسفا علی فوات الفرصة فی ایام الغفلة

گوهر گران بهای حیات برایگانی مال میراثی که بوارث ناخلف
مخلف شده باشد تلف میکردید و بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه
در پرده شکایت مینالید نمیرسید درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات
بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق انشا بکار اشتغال
بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین دو شیوه پسند طبع پسندیدگان
و مقبول خاطر پیر و جوان گشته بدین دو عینک دورنمای روشنائی
دو دوستان شد رفته رفته بشرف قرب بندگی صاحب قران زمان
و مهد بساط امن و امان عیار نقد نقش شهریاری گوهر گران بهای
دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد مصحف
کمال شمیم ازاهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی
رای روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار
قبول دشکلپسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای
عقاید سر در گم دشواری و سختی قوت بازوی قوی رای و نبرد مندی
آخرین پایه معراج برتری دار جمندی ثمر شاداب نخل پیوند دانش

دانش و شجاعت ترجمه ابیات بنیات ببسالت و جلالت مالک
رقاب السلاطین مستخدم الولاة و الخواقین السلطان الاعظم
حاکمان و خاقان بادشاه بزرگتر
مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب و العجم ملجا صنادید
مالک گردنها گروهها جا پناه بادشاهان عرب و عجم جا پناه سرداران
ملوک العالم حافظ البلاد ناصر العباد ماحی ظلم الظلم و العناد
بادشاهان عالم نگهبان شهرها مددکار بندها نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی
رافع منابر الشریعة النبوة ناصب رایات العلوم الدینیة
بلند کننده منبرهای شریعت نبوی استاده کننده نشانها علمهای دینی
خافض جناح الرحمة الذی سدته ملثم شفاه الاقبال معول
پست کننده بازوی مهربانی آنکه آستانه او بوسیده لبهای اقبال است جای فرود آمدن
رحال الامال السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
شتران آرزوها پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان فرد
عالم اسرار سفید و سیاه شاه فلک مرتبه عباس شاه سرافرازی
یافت و چون طفل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه
فطام از تحصیل علوم نشده بود بفحوای مصرع بر رشته گره مفکنم
گر نگشایم بیکار نیم گر روش کار ندانم در فرجه فراغ اشتغال بکسب
آن اشتغال داشت بخاطر رسید که چون در علم عروض رساله
که حاوی اکثر مسایل بوده از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشد
بزبان فارسی نگارش نیافته و از آنجا که این علم شریف مفتاح
کنوز اعجاز قرآنی و مرآت جمال شاهد آن استار فرقانیست
عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل این دیار
فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم
بمرآت الاعجاز است بمصقل خامه در سنه نهج بل مطابق هزار
و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت مأمول چنانست
که چون مراحل مصحایف را جواد قلم در عرض دو هفته پیموده اگر

اگر اهل دید بر ان خطای وقوف یافته ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح
آن کوشند بالله التوفیق دیباچه رساله که در علم اصول نوشته لله الحمد والمنه
که گفتن گویندگان را انجمال نمی آرد که بسبب ابرام الزام ملکیت
و الزام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش بلکه تحسین دختر بین
عروس سخن بدین دو گوهر از عهده اتمام آرایش آن بر آمده باشند
معاذ الله ستایش حضرت واجب بواجبی خیال محال و مراحل
شتی دور از محل نزول قافله احتمالست چه توفیق ادای حمد بر نعمای
بی منتهای موجب حمد خدا دعوی آن مستلزم طی سلسله لا یتناهی
است هر چند ازین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و تبعیت
حضرت نبوی پیوستن است اما اگر دیده بینش بعینک دیده ور
نگردانند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشینان این دیار
اخلاص جستن خود را در عنایت تیار و بحار انتهای حمد دیگر
انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد خود را باختیار خلق است
درینحال چه بر زبان توان آورد که شنوندگان پسندند چه

اختیار سکوت غریق این بحر بی ساحل است بمردن سپردن و سخن گفتن
مانند دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام مردن است چون
شاهد بست و گشاد و قبض و بسط این سخن را به این بزرگی در بر است
پس تسلیم کاو شکم و اوضاع فهمیدگان افتاده در خور است دیباچه
که جهت میرزا محمد طبیب خاصه شریفه نوشته سپاسداری و شکرگزاری ثناء عظیم بار
موجودات و منتهی فقرات هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست
چه ادای هر شکری مستلزم شکری مجدد و در راه ذهاب بسلسله لا متناهی
به براهین عقلی منسد است پس مناسب شیمه اندازه دانی وحد
خودشناسی آنست که از مقام والا که پروازش از حوصله بال
طایران هما اعلی افزون است فروتر آمده فراخور طاقت سخن
گوید در راه قریب الفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم
منکه عمرها از طلسم شکسته خط که در شست بدام نظاره شکار زلف
نکویان میماند با قدام توصیف بیرون نمی آیم چسان بامر
فاتر از آن پردازم و مطلبی دشوار تر و چه همت سازم زهی سواد

مجدد بضم و تشدید دال اول بمعنی تازه
منسد بضم و تشدید دال بسته شده
سواد اعظم بمعنی شهر بزرگ

سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی سخن سرا و شاهد النش
با وجود پوشیده رویی دلربا بند در مجمع سخن طرازی این حریف
حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان از ادای مقال خاموش
می باشند نه خط صیاد است که مانند چشم نکویان حلقه دامش در گرد
سرمه پنهان و از لباس تنهای کحلی فام مدادش جمال معانی
چون کواکب در شب تار نمایان است گلزار همیشه بهار است که
آبش بمیانجی جداول قلم از سرچشمه حیوان جاری و گردش هر دایره
و شکنج هر حرفی پرده بان معانی را بمنزله عمارت است سیر این شبستان
کسی را میسر است که از سوختن دماغ شمع سواد روشن کرده بفروغ
آن شمع منیش درین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده گلزار است
که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن بر
دست نوازش بآبیاری آن میکشایند شاهد اینمدعا اگر ریحان
خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده نسنجد دست بادشاه
گردون سریر و نهال حروف نقوشش دست نشان صاحبقرانی

بی شبیه و نظیر است زهی خسرو بلند مکان که کرسی خطش از شرف
کتابه عرش را زیبنده و بلندی مضامینش طاق فلک را بست مبدا
دوده مدادش از دودمان نار تجلی و بجد معانیش را در شیوه اعجاز
ید بیضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانه کعبه بنده گان را از
حوادث زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی و غمها غلامان
فدویت نشان است خط شریف ابن اعظم سلاطین فی بیشان در
باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی در روضه جنان که الوان
اثمارش ز شمار افزون و از حیز تعداد بیرون است نخست از این آینه
هنر نما مینماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال اشغال اقلیم
کمالات را بقلم مسخر ساخته و مرکب بیشی از سایر سلاطین پیش
تاخته و دیگری آنکه عیار بندگی هر یک از غلامان تا چه غایت نشناخته
است اگر بازای این منشور امتیاز و افتخار که علی مر اللیل و النهار
باعث سرافرازی این خاکسار است بعدد انفاس نقد حیات
نثار سازد همان رهین این شکرگزاری و مشغول الذمه مدام سا سداست

اگر نه هنر خود گویا بودی من قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف
آن مینمودم و این راه دور و دراز را با قدام کدام بیان میپیمودم
توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و ریاض خاطر گلشن که غریب
سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده
نقوش نقشش را رتبه نسب قدر از جهت عیان و معنی را فروغ مه
بدر از جبین تابان است نمیدانم از جا کردن یکعالم مطلب و رقی الب
این حرف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود باین خوشدلی در پوست حیر
بر حیرت افزایم و یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان
بجان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است بیت یکجهان
جان خواهم و چندان امان از روزگار کاین جهان جان بدان
جان جهان سازم نثار آرزو بحصول موصول باد دیباچه کتب
الامرا علی بن شعار سلاطین نوشته ز نکمینی مجلس سخن از اسم بزرگی تو اند
بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی بیمنا طلکی دو حرف
کن آراسته و این حدیقه غریبه الازهار را از سبزه بیگانه

نقصان تا تمامی پیراستهٔ عناصر و موالید را با انتظام این بزم
دلپذیر و بوستان خلدنظیر چون پیشکاران چابکدست برپا
داشته و سایبان اطلس افلاک به دستیاری قدرت برفراز
ساکنان این محفل والا افراشته ازهار همیشه بهار این گلستان را
از چشمهٔ خورشید درخشان و ماه تابان آب داده و از رزق مقدر
خوان نعم الوان در پیش تماشاییان این گلزار بی‌خزان نهاده
و صدر این مجلس را بوجود فخر موجود و خلاصهٔ آفرینش و مقصود
تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد نتیجهٔ صغرا و کبری مبدا و معاد
بهین ثمر دوحهٔ امکان فایدهٔ ترکیب مفرح آتشجان منتخب کتاب
نبوت بیت القصیدهٔ دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری خاتم
سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلوات الله علیه و آله و نیز اجام
قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی قوت شرع متین خضر راهنمای
طریق یقین کاسر بناهای مرصوصهٔ کتائب ناخدای کشتی چار موجهٔ
نوائب اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب امیر المؤمنین و امام

و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابیطالب و اولاد امجاد زیب
و بهار فزوده و بخامهٔ فرمان این بوستان جنت نشان را تملیک
ایشان فرموده و نیابت این برگزیدگان و اولاد انساق این بزم منتظم
اجزا و تولیت این باغ فسیح الفضا نموده بسر افرازشان سلسلهٔ جلیله
صفویه که نوران چراغ و ریاحین این باغ اند تفویض نموده لله الحمد
که امروز نوبت نیابت و دورهٔ تولیت بپادشاه ملایک سپاه ظل الله
منتهی گردیده همواره مباهی فطانت جنس را از کمون تمنا در سینه ارباب
این بزم معلوم دارند و بانگشت اطلاع منازل ازهار این باغ را
در شارع هر نخلی میشمارند و همواره پیش نهاد همت خیر اساس و ضمیر
عدالت اقتباس آنست که ارباب امتیاز این بزم که عینک دور
نمای معنی از آیینهٔ دل روشن در پیش دیده بصیرت دارند و
گروهی که بشرف همعنصری مباهی اند صدرنشین صفهٔ افتخار و اعتبار
و جمعی که بسرگشتگی توسن هستی مجال توقف نیافته در مرحلهٔ پیمای حیات
گشته اند محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان

بمیزان سخن سنجیدکی میداردو عیار هر یک را صیرفی این محک
طبق اظهار میگذارد و همواره خواهش آمیزد ازنکه جواهر زواهر کلام
هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهر شناس از ملاحظه آن اطلاع
بر کماهی آن حاصل شود و بفحوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک
الکلام بر سراچه ضمیر اقدس چنان پرتو عکس افکن گردیده که
بارها فقیر بزم بندکی محمد طاهر وحید مجلس نویس این در آرزی درخشان
را در سلک التیام انتظام دهد **دیباچه که در علم عروض نوشته**
ستایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفریننده تواند
بود که بغواصی قدرت بالغه از بحر بیکران هستی گوهر شاهوار هستی
انواع موجودات و اصناف مکنونات را بر آورده بر کنار خوان
شهود و بساط اظهار و نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان
حروف تهجی علم والای فصاحت و بلاغت که مانند شجر طوبی در
ربع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخی گلبیز و غصنی زهر بر
دارد بر افراشت به نیروی حکمت کامله اش چندان زلال

زلال معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب گفتگو نگنجد و آنمقدار
متاع اعجوبه کاری که مطابهای افکار بالغ اندیشگان قوی پرداز کشیدن
این عاجز باشد بترازوی بکفه وزنه سخن بسنجید چنانچه گوهرهای منثور
سیارات را در اصداف ارکان سبعه سموات بجوهریان
رشته بینش نمود و صاف معانی رنگین را در ساغر گردان بجور تشنه
لبان رحیق دریافت نمود قصه طول احسان بی پایانش بمقراض لب
بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نگردد و دریای بدیع الطاف
بیکرانش بکفران مستغرقان بحار نعم لا یتناهی مجزر نشود و زهرابهای
فیض شامل لطف کاملش هر بزمی را از جرعه خوانی میسر قریب و بعید را
ازمرابهای نوال افضالش رابطه هر روزی مقرر پوشیده روبان
معانی و پردگیان مضامین از تابش آفتاب اظهار شان بنهایت احتجاب
در استتار الفاظ نو بر نو عریان و منشرح و کنج خانه دقایق نکات
با وجود بستگی با قفال اغلاق برروی نقابان زمین سخن مفتح
از هر ج خنیاگران بزم شکر شکر جان گوش بر آواز آن نغمات

تحمید در سماع وا از دستگیری بر دا شتنش پایه قدر افتادگان کوی
گمنامی در بلندی وارتفاع کاهل قدمان باد به سعی همه بدرقگی توفیقش
پا از از پستی بر همتش افتادگان در شتاب درآمد و برق رفتاران
دشت بیمار از دامنگیری معنش اقدام سبکپویی در خلاب
وصل هنرمندان سرآمد و رهین ارتکاب بی‌هیچ سکالش الحجمی مقتضب
دیده وران دور بین را در هنگام تماشای بستانسرای نگینش
چشم بینش در نقاب آهنین محتجب نهالی که آبیاری تربیتش از حدیقه
دلها بالا نکشد مجتث و برکنده و هر سر که نه از هوای او بتاج اعتبار
مانند حباب منسوج باشد در بزم امتیاز بزیر افکنده هست ارکان
کائنات نظر با صل اصلش از خفیف و مقالات درست اندیشان
صد پا النظر در اخبار کنند ذاتش را خفیف دراز دستی اورا که
از قبض ادبار در بافتنش قاصر و مشعل فروزان ولای پیم
دلان چون آوارگان ظلمت آباد گمکرده راهی از تکاپوی بالا حصل
خایب و خاسر دلهای بهی از ذوق بفرمان ما فذ امرش چون حرف

حرف امر اجوف از سینه محذوف و تلاش مثلا شیان
تحصیل کمال بی اعانت تکمیل موقوف و مکفوف حزم های جازمان
از تیغبازی قضای حکمش رسوا و آخرم و دل و زبان گونه اندیشان
و هرزه درایان از مار سیاهی عار اللسنش احزب دا یکم تعالی شانه و
جل برهانه و عظم شانه که بیت المعمور امکان زا که در آراستگی چون
طاق ابروی خوبان جفت نداشت بوجود وافر الجود مقصود
معمای آفرینش قبله بینای و بینش جلادت اثمار شاداب ایجاد
نتیجه صغرا و کبری مبدا و معاد رسول ثقلین فرمانفرمای خافقین
خاتم الانبیا و سید الاصفیا استمداد کردانیده نوای صیت
بلند آوازگیش را بمسامع ساکنان ملا اعلی رسانیده از مرغوله شعر
مشکین مرسلش حقهای حواس ارباب مشام عنبر بو و عنبر آگین
و از طراوت گلهای حدیقه ملتش پرده چشم تماشاییان
گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با انکه پایه
دون شاعری را شارعی بصوب والای جاهش نیست صاحب

دیوان محشر در رجوع خلایق در یوم النشور با من شفاعتش بلند مرجعی
مختصر ست زهی مبلّغ فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژده
بندگی منت پذیر بوده منت گزارد در تحمیل بار تکلیف مبتلا مطلبش
سبکساری حمالان اثقال معاصی بوده گرانی بار سبحان الله
پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری امت ازین بالاتر نتواند
بود که ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل
غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب و مفرق
الکتائب امیر المومنین علی بن ابی طالب با مضمون صدق مشحون
لحمک لحمی با نفس مطهره خود پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت
پیشکار از ابتدای فرقش یک فرمان دو امر اهم مقتضی واز من
تحصیل رضامرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله
علیهما و آله الطیبین و الطاهرین و بعد بر لوح اظهار می نگارد که
محتاج عنایات بغایات رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که
از آغاز ابتسام صبح تمیز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان

مبلغ از تفعیل [illegible] ۱۲ [illegible] حدیث صحیح [illegible] ضرور یعنی [illegible] ۱۲

بهارستان بروز ظهور که هنگام کرک و میش اشتباه و غفلت و اوان
اگذشتن بیخبری و افاقت ست پیوسته خاطر از درد طلب نالان و
سلوک مسلک سیر بردان بر خاطر گران بود از ملاحظه الف ابجد بخاطر
میگذشت که جز بره رد باد به وصول باشد و از سوهان نشین قرشت
در نظر داشت که زنگ نادانی که چون نجار دریا لازم دلهای عموم ناکرده
کاران ست از آئینه ضمیر تراشد تا بر افروختن شمع سواد در روشن
شدن کاخ دماغ و بهم رسیدن پرتو شناخت شاهد این کمال
با حسن ظن خود عشقی میباخت و مرکب سعی در تلاش ادراک غنیمت
وسمین هر مطلبی میتاخت بعد از انکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی
گردید و حجاب نامتناهی از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبلی
که در گلزار بر گل یا مخموری که در خمکده بر خم افتد هر علمی جدا اول را در
چشمک زدن فریب و هر فنی علیحده غارتگر آرام و شکیب میبود
و درین چه شبهه که گم گشتگان بوادی قحط که دو چار خوان
پر نعمت گردند و در ترجیح هر یک از یکدیگری اشتها سر در تحصیل کام

[illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲

وحصول مرام درمانده خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند
بود بعد از تأمل بسیار بتکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که
پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر همتش رجحان یافته نقد
اوقات گرامی بدل قیمت انجنس سامی کرد و بدماغ وا رسید که
ازین قسم بخار دود بالا رسید هرچند که دل در اشتغال این امر مستحسن
و شیوهٔ مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم بحسن الخط دست از تمرین شغلی
که خامه را امتیاز علم کاوه بانی نوا نداد برنمیداشت و تخم ریاحین
از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه می کاشت بالجمله تا دست
و دلی داشت راه حیات و کریوه پست و بلند حادثات باین دو تیز
طی میشد و معانی کلیه که در سفر ناگزیر معین همزاد راه و همره رفیق تواند
بود مخزون میکردند تا آنکه کارکنان قضا تحصیل را به مقرر را که نخست
مقالید آن در دست متکفلان مهام اول دنیا شد در قبضهٔ سعی این
سیار گلستان همیشه بهار معلا کلی نهادند بلکه رزق بسیار از تلمذان
آن مسافران دیار نیستی ساتر باسم این نابلد طریق کسب معاش

معاش برات مستمری داوند بتکلیف این معنی عطف عنان از
تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت و دست
و دلی که داشت بتاراج کم شدن رفت و نفس بهیمی در زمر اتباع خود
سری جدید آغاز نهاده قوت عاقله نزار و بیمار و سانح مطلب روای
نفس اماره سرسار گشت رفته رفته چشم روشناس دیدن و دل خوگر خواهش
طلبیدن شد مطالعه باطل کردن و صفحه سیاه مباحث را اشارات
و شفار رجحان نپذیرفت و متاع کسب و کمال کرد کسادی گرفت اشعار
عاشقانه و ابیات دردمندانه و سرود بلبلانه گوی مبشی از متمنیات
مشتبین ربوده با تازه از تحصیل بر چهره خواهش کشود رفته رفته گرمی
صحبت بادهٔ شبنزکان خیال خار خار ضمیر را شعله در گرد اینه و زبانه
آتش زبانی و فصیح بیانی بگره اثیر رسانید نشئه که میکشان از باده
صبوح و کمر کردگان کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار
بلند می یافت و بغیر از سیاه خیمه نشینان معانی از هر چه در نظر می آمد
روی دل بر میتافت تا درین امر توغل بجای رسید که با وجود

استغفال شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر

آرام و راحت دل خواهشمند از احراز معانی غنود چون ارباب

ثروت و اصحاب جاه و مکنت که معشوق خاطر خواه را در پیرایهای

مختلف بر نمود عرض دهند از غرایب اسلوب هر دم سبز بهار ستانی

تازه نمایند بعضی از خرائد و اغاید مضامین در لباس نظم و برخی در جامه

نثر اعجوبه کاری اهل بینش را جلوه ظهور می یافت بمقتضای من طلب

شیئا و جد و جد در همین بکام خواهش فهمید کان مطلب ساخته

شد و نقش از زنگ خیال بخامه موی وقت پرداخته آمد بدین

عینک دور نما و شناس دور دستان کرد ید و آوازه کنجوری معانی

باقاصی و ادانی رسید و چون علم عروض آئینه بدن نمای شاهدان

موزون خیالست در پرداخت آن نیز سکالش بعمل آمد در این

ایام که زمان فرخ فرهای صاحب قران زمان و ممهد بساط امن و

امان قره باصره شهریاری و کامکاری غره ناصیه جهانداری

سلطان سلاطین الزمان المتمکن علی مسند العدل والاحسان

آفتاب عالمتاب در رفعت و مکانت علیا عالی قدر برج ولقد اصطفیناه

بلند کردم آنرا مکان برتر را — و هر آینه بر گزیدیم آنرا

فی الدنیا عامر مبانی اسلام هادم قواعد اصنام کهف الثقلین

در دنیا آباد کننده — ویران ساز بتان پناه جن و انس پناه مکان

ملاذ البررة فی الخافقین الذی انتهت سوال السائلین الی بابه

در مغرب و مشرق آنکه منتهی شد سوال کنندگان تا در آن

واخضرت ریاض العالمین بفیض احسانه محیی مراسم العدل

و سبز شد باغهای عالمها بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف

والاحسان قامع نوایر الظلم والعدوان منور مصابیح العلم

و احسان کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم

بانوار الهدی مسجل مناشیر الفضل باصناف الندی ممهد ارکان

بنورهای رهنمای سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده ستونها

الخلافة بالعدل والانصاف مشید بنیان السلطنة بازالة

پادشاهی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی بسبب دور گردان

الجور والاعتساف واقف اسرار علوم و حکم کاشف استار

ستم و بیراهی — آگاه رازهای علمها و حکمتها کشاینده پردهای

علم الانسان ما لم یعلم عیار نقد بیغش شهریاری گوهر گران بهای
آموخته انسان آنچه نبود آن کنت
دیهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه کعبتین اقبال فال مراد
ستفادان مصحف کمال شمیم از اهر همیشه بهار گلشن جهانگیری و
جهانداری مرات گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری کبرای کمند
خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبولی دمشکلپسندی زلال کوثر
بلند اقبالی وجوان بختی وگره کشای عقد سردرگم دشواری وسختی
قوت بازوی قوی رای وبرومندی آخرین پایه معراج برتری
دارجمندی ثمر شاداب نخل برومندی دانش وشجاعت ترجمه ابیات
بنات بسالت وجلالت درگران بهای صدف عدیم المثالی
مصرعه رسای فطرت بلند وهمت عالی حضرت ونضارت بهارستان
فتوت نامیه سروبستان مردی ومروت السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان ابن السلطان
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس حسینی بهادرخان ادام الله

ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان وبرخلاف ازمنه باستانی متاع
فهمیدگی رایج وجنس ناقابلی کاسد است برادران معنی واشنایان
روحانی مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض وقوافی پرداخته
آید که همگنان زاعینک دورنمای بینای تماشای پرده نشینان معانی
مکتومه بوده باشد حسب التکلیف احباب واخوان ارتکاب آن ازاز
متحتمات دانسته با آنکه نسخه مشتمل بر علم درنظر داشت آنچه مأخوذ
از منقوشات صحیفه خیال بر دفتر اظهار نگاشت وبجهت سهولت
دریافت مرتب بیک تمهید ودو فصل گردانید وبالله التوفیق

دیباچه که جهة دیوان میرنجات نوشته شده

کتابه مشتاق دولتسرای سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود
که از سفتن گوهر دو حرف کن که در صدف عدم مکنون بود مسبع
مشرقات ومسدس جهات ومخمس حواس ورباعی اسطقسات
ومثنوی پست وبلند آشکار ونهان وقصیده مجازات اعمال
انس وجان وبحر طویل حرکات زمان وترکیب بند اتصاف

حیوان و ترجیع بند الفاس موجودات مبنی از قیاس را بر رشته
انتظام والتیام کشید وصف نغال نشین مجلس هستی یعنی انسان
خاکی بنیان را که در بن بحر بی پایان و محیط بیکران از زیر دستان
بود به نبردی غواص عنایت شامل از حضیض فرد پاکی و قعر بی
وجودی باوج تاج امتیاز و سرافرازی بر کشید و این منشت
کل المخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان سبل کردانید
سالکان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای
ابروی اعتبار عالی و در میزان انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب
قیمت عالی اند لعل شتاب در آتش است که از درند جمادی فلاصی
جسته متوجه بیت الله انسانیت کردند و راهروان نباتات یعنی
کل و لاله را که تاجداران اقلیم شکفتگی و انبساط اند مانند سلیمان
مسند سلطنت بر هوای وصول این نزهت آباد گسترده
میباشد که خود را بتقریب مقربان غازیه و ماسکه بقلوب ارباب
عرفان بندند غزالان از هوس دریافت این لیلی شیرین صفات

صفات چون مجنون بیابان گرد دبساط عناصر در معرکه امتزاج
ومیدان مزاج از دو خورد نقش و انفعال و شکست و ظفر و کسر
وانکسار کیفیات بهوس این مطلب ها هم در نبرد اند و چنانچه این
کوهر را ازین کان و این در را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده
همچنین دل و زبان را از سالکان عظیم الشان این مدینة الشعور
که دار السلطنت سلطان روانست برگزیده یکی را خواه نخواهی
رابته منصب تجرد نژادان معانی و دیگر را رتبه محرومی ترجمانی
داده و از دیده دریچه های این گلستان همیشه بهار نظاره گشاده
وصلای عام رخصت دخول آن بهشت آباد و در عموم آورده و از زبان
درداده و منادی عنایتش ندای بشارت انتمای این عقد
کنوز اتحت العرش مفاتیحها لسان الشعرا بگوش هوش
ارباب دریافت رسانیده درینحال من هیچدان قاصر بیان
یعنی سیلی خوار امواج حادثات طالب طریق خلاص و نجات
بچه زبان طریق حمد پویم و بچه عبارت شکر عطاهای لا متناهی

کوه چون اثبات آن بران فوق طاقت انسان و خارج از وسعت
آباد بیانست عطف عنان از ان وادی بیابان نموده بر لوح دریافت
نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش نشین سخندان
شاخ در شاخ افنان این بوستانست دران گلستان خلد
نشان رخصت صفیر در یافته و گاه بگاه به پرواز جناح خیال بسیر
آن بوستان بهجت نشان شتافته جهة سخن شناسان که چشم براه باز
گشته بیاران این گلستان ارمغان گلدسته از گلهای رنگارنگ
سخن بهم بسته چنان بسته‌ام در گشادن این معدن روح فزا را
بوصل شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته نقد فرصت
جز رنج دگوهری چند فروزان در مخزن بیان درج نموده این را مهر
جز بکارت دوشیزگان سخن نبست و این عروس را پرده بر چهره
دلربای بغیر از دیده دل واکردن نه و چون مخزن را قفل ناچار
و گنجینه را مارسی در کار است که نامحرمان از ان دست وصول کشیده
و پنجه تصرف نچیده باشد باب این بیت الصنم را القفل ابجد مقفل

مقفل و گشاد از المفتاح دریافت حرف شناسان محول ساخته
سبحان الله عجب گلستانیست که گل و لالهٔ این بوستان چون
عندلیبان نواسنج و خوش الحان دم بدم خورد کانش چون مژگان
نیکوان حریف حرف و هم زبانند سخنان شوخش را در قید
ارمید کی رقوم بازیگوشی طفلان دبستان مژده آزادی شنیده
و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی معشوق رسیده شیرازه
کتاب را از شوخی بیان چون رشته طاقت عشاق از نظاره
معشوق خطر گسستن و نقطهای نقش شیرین لبان از اگر بخته شیره
حیات هست با کام بسته تر باکیان صحبت چینیان ختن حلی
بوستن گر زبر قصاید را دلربای بیش گوچه خم گیسو دیر هست جدای
قطعها را دلگشای فاصله خیابان ابرو پدار ان آن شبستان را
هزار ابره دها نیست بذکر خفی گشوده و عطر جهانگیری مشکین لبان بستان
بر جراحت ناسور دلهای عاشقان غالیه سوده گلستانیست
جلد جلد شکفته رو با نصیحت تکلف و ورد و بو ز شوخنه برشکستگان

راچشم انتظار براه دار سیند که کی از راه انتظار رسند و شیرین کاران
راگوش هوش در وقف انکه لذت شناسان این شهد راکه انگشت
پیچ زبان کرده که چشند میزبان را تکلیف مهمان در کار و بادهٔ
سخن در میان و تکلف برکنار ست و در پیمانه بر می چیده و بقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی ریاحین
معانی در جام زاهدان از حور و غلمان نکات بفحوای قطوفها دانیه
بزحمت تحصیل رام بستانند که مبادا هنگامهٔ سخن سرد و چهره
پردگیانش از غبار کسادی پرگرد گردد دیباچه که جهة باصفا آبدار
باشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعرباف نه سخن بست قماش
کاری تازه در نظر دارد و از مخمل دو خوابهٔ فکر و خیال مردم صورتی
بر پرده تامل می آرد میخواهد که زمین باصفا سفینه را از شیرین سخنان
شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمود و از نقش ارژنگ سازند
و فرشی ملون که جامهٔ گلبندی بهار را در نظر بینندگان خوار گرداند
برای مسند نشینان بساط سخن اندازد و از قلم و ناز آهو چشمان

چشمان ترکستان بشکفته روی باغ خیال آرایند و از فصیح کلام
شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجلس مستان مغانخوانی ترتیب
نماید که جهت ترطیب دماغ می و مزه باغ و کنج فراغ مهیا و آماده
باشد   مانی نبوده ایم که نقاشش بود ز خون غیر از شراب
بنقش اشعار بامزه سوداگران استقرا و تتبع از هر مصری از
امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت و عباس
آباد جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز
سلامتی و صحت و مشهد مقدس جانفشانی و شهادت و کربلای
تشنه لبی و مفارقت و چین بدخوئی و نزاکت و ختای بی
پروائی و عدم مروت و شیراز مهر امهات عطوفت نهاد و بخارای
عقوق اولاد و اصفهان کثرت غنج و دلال و کاشان از
روی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار نونهالان
سرو قامت و بحرین دیده تماشا و هرات و شام غریبان
بیکسی و غربت و بکه یکیدن لب شاهدان و مدینة الرسول

Library Digitised Collections

Author/s:
Vahd al-Zamn Qazvn, Muhammad Thir, d. ca. 1708 or 9

Title:
Mukatibat-i saltanati

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23317

File Description:
Part 3

(5J

۱۲

من السموات والارض قل الله وانا او اياكم لعلى هدى او في

از آسمانها و زمین بگو خدا و ما یا شما هر آینه بر راه راستیم یا در

ضلال مبين ۝ قل لا تسئلون عما اجرمنا ولا نسئل عما

گمراهی آشکار بگو پرسند شمارا از آنچه گناه کردیم ما و نپرسند ما را از آنچه

تعملون ۝ قل يجمع بيننا ربنا ثم يفتح بيننا بالحق وهو الفتاح

میکنید بگو جمع کند میان ما پروردگار ما پس بگشاید میان ما براستی و او حکم کننده

العليم ۝ قل اروني الذين الحقتم به شركاء كلا بل هو الله العزيز

داناست بگو بنمایید مرا که اندر رسانیده شما را آن انبازان حقا که بلکه اوست خدای ارجمند

الحكيم ۝ وما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا ونذيرا ولكن

درست کردار و نفرستادیم ترا ای محمد مگر همه مر مردمان را مژده دهنده و بیم کننده و لیکن

اكثر الناس لا يعلمون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم

بیشتر مردمان نمیدانند و میگویند که کی خواهد بودن وعده اگر هستید

صادقين ۝ قل لكم ميعاد يوم لا تستأخرون عنه ساعة ولا

راستگویان بگو مر شماراست وعده گاه روزی که باز پس نشوانید از او ساعتی و نه

تستقدمون ۝ وقال الذين كفروا لن نؤمن بهذا القرآن

فراپیش شوانید شما و گفتند آنانکه کافر شدند که نگرویدیم باین قرآن

ولا بالذي بين يديه ولو ترى اذ الظالمون موقوفون عند ربهم

و نه آنکه پیش روی وی بود و اگر ببینی که ستمکاران بازداشته باشند نزد پروردگار ایشان

يرجع بعضهم الى بعض القول يقول الذين استضعفوا للذين

بازگردانند پاره از ایشان بسوی پاره گفتار میگویند آنها را که سست گرفته بودند مر آنها را

ومن يقنت منكن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها

و هر که اطاعت کند از شما مر خدا را و پیغمبر او را و بکند کار شایسته دهیم مزد او را

مرتين واعتدنا لها رزقا كريما يا نساء النبي لستن كاحد

دو بار و مهیا کردیم برای او روزی بزرگوار ای زنان پیغمبر نیستید شما مانند یکی

من النساء ان اتقيتن فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه

از زنان که پرهیزکاری کنید نازک مکنید غیر محرم گفتار خود را پس طمع کند آنکه در دل است

مرض وقلن قولا معروفا ۝ وقرن في بيوتكن ولا تبرجن

بیماری و بگویید گفتاری نیک و آرام گیرید در خانههای خود و منمایید زیور خود را بغیر محرم

تبرج الجاهلية الاولى واقمن الصلوة واتين الزكوة واطعن الله

زیور جاهلیت در زمان پیش و بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و فرمان برید خدا

ورسوله

استكبروا لولا انتم لكنا مؤمنين ۝ قال الذين استكبروا
که تکبر کردند اگر نبودید شما هرآینه بودیم گروندگان گفتند آنانکه تکبر کردند

للذين استضعفوا انحن صددناكم عن الهدى بعد اذ جاءكم
مر آنانرا که سست گرفتند ایشانرا ما بازداشتیم شمارا از راه راست پس از آنکه چون آمد شمارا

بل كنتم مجرمين ۝ وقال الذين استضعفوا للذين استكبروا
بلکه بودید گناهکاران وگفتند آنانکه سست گرفتند مر آنانرا که تکبر کردند

بل مكر الليل والنهار اذ تامروننا ان نكفر بالله ونجعل له
بلکه مکر کردند هر شب و روز را که میفرمودند مارا که کافر شویم بخدا و قرار دهیم مر او را

اندادا واسروا الندامة لما راوا العذاب وجعلنا الاغلال
همتایان و پنهان کردند پشیمانی چون ببینند عذاب را و کردیم غلها

في اعناق الذين كفروا هل يجزون الا ما كانوا يعملون وما
در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا پاداش داده شدند مگر آنچه بودند که میکردند و نه

ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون
فرستادیم در دهی از بیم کننده مگر که گفتند خداوندان نعمت آن که ما بدانچه فرستاده شده اید با آن کافران

وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا وما نحن بمعذبين ۝ قل ان ربي
و گفتند ما بیشتریم بخواسته و فرزندان و نیستیم ما عذاب کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من

يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ولكن اكثر الناس لا يعلمون
گسترانند روزیرا از برای آنکه خواهد و تنگ کند ولیکن بیشتر مردم نمیدانند

وما اموالكم ولا اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى الا من امن
و نیست مالهای شما و نه فرزندان شما بآنچه نزدیکی کنند شما نزد ما قربی و منزلتی مگر آنکه بگرود

وعمل

وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم في الغرفات
و بکند کار شایسته پس آن گروه مر ایشانراست جزای دو چندان بدانچه کردند و ایشان در غرفهای بهشت ایمن

امنون ۝ والذين يسعون في اياتنا معاجزين اولئك في العذاب
ایمنان باشند و آنانکه سعی میکنند در آیات ما عاجز کنندگان آن گروه در عذاب

محضرون ۝ قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء من عباده
حاضر شدگانند بگو بدرستیکه پروردگار من پهن میکند روزیرا مر آنرا که خواهد از بندگان خود و

يقدر له وما انفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين
تنگ کند مر او را و آنچه نفقه کنید از چیزی پس او عوض دهد و او بهترین روزی دهندگان است

ويوم يحشرهم جميعا ثم يقول للملائكة اهؤلاء اياكم كانوا
و روزیکه گرد کرده شد ایشانرا همه پس گوید مر فرشتگانرا آیا این گروه شمارا بودند

يعبدون ۝ قالوا سبحانك انت ولينا من دونهم بل كانوا
که میپرستیدند گویند فرشتگان پاکی تو توئی خداوند ما از غیر ایشان بلکه بودند

يعبدون الجن اكثرهم بهم مؤمنون ۝ فاليوم لا يملك بعضكم
که میپرستیدند پریان بیشتر ایشان بایشان ایمان آورندند پس امروز نیست پادشاهی پاره از شما

لبعض نفعا ولا ضرا ونقول للذين ظلموا ذوقوا عذاب النار
مر پاره را سودی و نه زیانی و گوییم ما مر آنانرا که ستم کردند بچشید عذاب آتش را

التي كنتم بها تكذبون ۝ واذا تتلى عليهم اياتنا بينات قالوا
که بودید که بآن تکذیب میکردید و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای روشن ما گویند

ما هذا الا رجل يريد ان يصدكم عما كان يعبد اباؤكم وقالوا
نیست این مگر مردی که میخواهد که بگرداند شمارا از آنچه بود که میپرستیدند پدران شما و گویند

ما هذا الا افك مفترى وقال الذين كفروا للحق لما جاءهم
نیست مگر این دروغی برهم بافته و گفتند آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد ایشانرا
ان هذا الا سحر مبين وما آتيناهم من كتب يدرسونها وما
نیست این مگر جادویی آشکار و ندادیم ایشانرا هیچ کتابی که بخوانند آنرا و نه
ارسلنا اليهم قبلك من نذير وكذب الذين من قبلهم وما
فرستادیم بسوی ایشان پیش از تو هیچ بیم کننده و تکذیب کردند آنانکه از پیش ایشان بودند و نه
بلغوا معشار ما آتيناهم فكذبوا رسلي فكيف كان نكير
رسیدند اینگروه بده یکی آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب کردند پیغمبران مرا پس چگونه باشد انکار کردن من
قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى وفرادى ثم تتفكروا
بگو که پند میدهم شمارا بیکخصلت که بایستید خدارا دو تا و یکی پس اندیشه کنید
ما بصاحبكم من جنة ان هو الا نذير لكم بين يدي عذاب
که نیست صاحب شمارا یعنی محمد هیچ دیوانگی نیست او مگر بیم کننده مر شمارا از پیش عذابی
شديد قل ما سألتكم من اجر فهو لكم ان اجري الا على الله
سخت بگو نخواستم از شما هیچ مزدی پس او مر شماراست نیست مزد من مگر بر خدا
وهو على كل شيء شهيد قل ان ربي يقذف بالحق علام الغيوب
و او بر همه چیز گواه است بگو بدرستیکه پروردگار من میزند از راستی دانای پنهان است
قل جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد قل ان ضللت فانما
بگو آمد حق و نه باز پدید آید باطل و نه باز آید بگو اگر گمراه شدم پس بدرستیکه
اضل على نفسي وان اهتديت فبما يوحي الي ربي انه سميع قريب
گمراه شدم بر تن خود و اگر راه یافتم پس بدانچه وحی میکند بسوی من پروردگار من بدرستیکه او شنوای نزدیک

منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور
از آن و آنچه فرود آید از آسمان و آنچه بالا رود در آن و اوست مهربان آمرزگار
وقال الذين كفروا لا تأتينا الساعة قل بلى وربي لتأتينكم
و گفتند آنانکه کافر شدند نیاید مارا قیامت بگو آری بحق پروردگار من که بیاید بشما
عالم الغيب لا يعزب عنه مثقال ذرة في السموات ولا في
دانای پنهان پنهان نشود از او برابر ذره در آسمانها و نه در
الارض ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين
زمین و نه کمتر از آن و نه بزرگتر مگر در کتاب لوح محفوظ
ليجزي الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك لهم مغفرة و
تا جزا دهد آنانرا که گرویدند و عمل صالح کردند آنگروه مر ایشانراست آمرزش و
رزق كريم والذين سعو في آياتنا معاجزين اولئك لهم عذاب
روزی بزرگوار و آنانکه سعی کنند در آیات ما عاجز کنندگان آنگروه مر ایشانراست عذابی
من رجز اليم ويرى الذين اوتوا العلم الذي انزل اليك
از خواری دردناک و می بینند آنانرا که داده شد ایشانرا دانش آنکه فرستاده شد بسوی تو
من ربك هو الحق ويهدي الى صراط العزيز الحميد و
از پروردگار تو اوراست است و راه نماینده بسوی راه ارجمند ستوده و
قال الذين كفروا هل ندلكم على رجل ينبئكم اذا مزقتم
گفتند آنانکه کافر شدند آیا دلالت کنیم شمارا بر مردی که خبر کند شمارا چون پراکنده شوید
كل ممزق انكم لفي خلق جديد افترى على الله كذبا ام به
هر پراکنده شدنی بدرستیکه شما هر آینه در آفریدن نو باشید افترا بسته بر خدا دروغ را یا باو دیوانگیست

جنة بل الذين لا يؤمنون بالآخرة في العذاب والضلال
دیوانگی بلکه آنانکه منکر شوند بآخرت در عذاب و گمراهی
البعيد ۝ أفلم يروا إلى ما بين أيديهم وما خلفهم من السماء
دور اند آیا نه بینند بسوی آنچه پیش دست ایشانست و آنچه از پس ایشانست از آسمان
والأرض إن نشأ نخسف بهم الأرض أو نسقط عليهم كسفا
و زمین اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین یا فرو داریم بر ایشان پاره
من السماء إن في ذلك لآية لكل عبد منيب ۝ ولقد آتينا
از آسمان بدرستیکه در این هر آینه نشانه ایست مر هر بنده باز گردنده را و حقا که دادیم ما
داود منا فضلا يا جبال أوبي معه والطير وألنا له الحديد
داود را از فضل ما ای کوهها تسبیح گوئید با او و ای مرغان و نرم کردیم مر او را آهن
أن اعمل سابغات وقدر في السرد واعملوا صالحا إني بما تعملون
که بکن زرهای تمام و اندازه کن در دوختن و بکنید کاری نیک که من بدانچه میکنید
بصير ۝ ولسليمان الريح غدوها شهر ورواحها شهر وأسلنا
بینایم و مسخر کردیم مر سلیمان را باد بامدادان یکماه رفتن و شبانگاهان یکماه رفتن و بدادیم و روان
له عين القطر ومن الجن من يعمل بين يديه بإذن ربه ومن يزغ
مر او را چشمه مس و از پریان آنکه کار میکرد پیش روی او بدستوری پروردگار او و هر که بگردد
منهم عن أمرنا نذقه من عذاب السعير ۝ يعملون له ما يشاء
از ایشان از فرمان ما میچشانیم او را از عذاب آتش فروخته میکردند مر او را آنچه خواست
من محاريب وتماثيل وجفان كالجواب وقدور راسيات
از محراب و صورتها و کاسها چون حوضها و دیگهای استوار

اعملوا آل داود شكرا وقليل من عبادي الشكور ۝ فلما
بکنید ای آل داود سپاس و کمی از بندگان من شکر گذارنده پس چون
قضينا عليه الموت ما دلهم على موته إلا دابة الأرض
حکم کردیم بر سلیمان مرگ را دلالت نکرد بر مرگ او مگر دابة الارض یعنی مورچه
تأكل منسأته فلما خر تبينت الجن أن لو كانوا يعلمون الغيب
که خورد عصای او را پس چون بیفتاد بدانستند پریان که مرده است اگر بودندی که بدانستندی غیب را
ما لبثوا في العذاب المهين ۝ لقد كان لسبإ في مسكنهم
درنگ نکردندی در عذاب خوار کننده حقا که بود قبیله سبا را در خانهای ایشان
آية جنتان عن يمين وشمال كلوا من رزق ربكم واشكروا له
نشانه دو بستان از راست و از طرف چپ گفتیم بخورید از روزی پروردگار تان و شکر کنید مر او را
بلدة طيبة ورب غفور ۝ فأعرضوا فأرسلنا عليهم
شهریست پاک بی عیب و خداوند آمرزنده پس روی بگردانیدند پس فرستادیم بر ایشان
سيل العرم وبدلناهم بجنتيهم جنتين ذواتي أكل خمط
سیل عرم یعنی [illegible] و بدل کردیم ایشان را به دو بوستان ایشان دو بوستان صاحب میوه تلخ
وأثل وشيء من سدر قليل ذلك جزيناهم بما كفروا وهل
و شوره گز و چیزی از کنار اندکی این جزا دادیم ایشان را بدانچه کافر شدند و آیا
نجازي إلا الكفور وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا
سزا دهیم مگر کافر را و گردانیدیم میانه ایشان و میانه دهها که برکت داده بودیم
فيها قرى ظاهرة وقدرنا فيها السير سيروا فيها ليالي
در آن دهها پیدا و اندازه در آن رفتن بروید در آن شبها

وَأَيَّامًا آمِنِينَ ۞ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

وروزها ایمنان پس گفتند پروردگارا دوری کن میانه سفرهای ما ستم کردند بر نفسهای شان

فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

پس گردانیدیم افسانها وپراکنده کردیم ایشانرا هر پراکنده کردنی بدرستیکه در این

لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۞ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ

هرآینه نشانهاست مر هر صبر کننده شکر کننده را وحقا که راست کرد بر ایشان ابلیس گمان خود را

فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ

پس پیروی کردند ورا مگر فرقه از گروندگان ونباشد مر اورا بر ایشان هیچ

سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ ۗ وَ

حجتی مگر تا بدانیم آنرا که میگرود بآخرت ازانکه او ازانست در شکی و

رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ۞ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ

پروردگار تو بر هر چیز نگهبانست بگو بخوانید آنانرا که گمان می برید از غیر

اللَّهِ ۖ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَ

خدا مالک نیستند حمایت خود را برابر ذره در آسمانها ونه در زمین و

مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ۞ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ

نیست مر ایشانرا در آن هر دو از انبازی ونیست مر ورا از ایشان هیچ یاری کننده وسود ندارد شفاعت

عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ۚ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ

نزد او مگر آنکسرا که دستوری دهد مر ورا تا چون دور کنند ترس از دلهاشان گویند چه گفت

رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا الْحَقَّ ۖ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۞ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ

پروردگار شما گویند راستست واوست برتر بزرگ بگو کیست که روزی دهد شما را

الله

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا

وهست خدا بر هر چیز نگهبان ای آنانکه گرویده اید در میایید

بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَٰكِنْ

درخانهای پیغمبر مگر آنکه دستوری دهد مر شمارا بسوی طعامی غیر نگرندگان وقت آنرا ولیکن

إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ ۚ

چون بخوانند شمارا پس در آیید پس چون طعام خوردید پراکنده شوید ونه انس گیرندگان برای سخن گفتن

إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ ۖ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي

بدرستیکه آن بود مر شمارا آزردن پیغمبر را پس شرم میدارد از شما وخدا شرم ندارد

مِنَ الْحَقِّ ۚ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ۚ

از حق وچون بپرسید از ایشان کالایی پس بپرسید از زنان از پس پرده

ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ ۚ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ

این پاکتر است از برای دلهای شما ودلهای ایشان ونسزد مر شمارا که برنجانید پیغمبر را

اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا ۚ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ

خدا را ونکاح مکنید زنان ورا از پس او هرگز بدرستیکه این است

عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ۞ إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ

نزد خدا بزرگ اگر پیدا کنید چیزی را یا پنهان کنید پس بدرستیکه خداهست بهر

شَيْءٍ عَلِيمًا ۞ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا

چیز دانا نیست گناهی بر ایشان در پدران ایشان ونه پسران ایشان ونه

إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ

برادران ایشان ونه پسران برادران ایشان ونه پسران خواهران ایشان ونه زنان ایشان

وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

و نه آنچه مالک شد دستهای ایشان و بترسید از خدا بدرستیکه خدا هست بر هر چیز

شَهِيدًا ۞ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا

گواه بدرستیکه خدا و فرشتگان او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای

الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۞ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ

آنانکه گرویده‌اید صلوات فرستید بر پیغمبر و درود فرستید درود فرستادنی بدرستیکه آنانکه میآزارند

اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا

خدا و پیغمبر او را لعنت کرد ایشان را خدا در دنیا و آخرت و آماده کرد مر ایشان را عذاب

مُهِينًا ۞ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا

خوار کننده و آنانکه میآزارند مومنان را و زنان مومنه را بغیر آنکه کسب کرده‌اند

فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ۞ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ

پس بتحقیق برداشتند دروغی و بزه هویدا ای پیغمبر بگو مر زنان خود را

وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ

و دختران خود را و زنان مومنان را که فرو گذارند بر ایشان از چادرهای ایشان آن

أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۞ لَئِنْ لَمْ

نزدیکتر است که شناخته شوند پس رنجانیده نشوند و هست خدا آمرزگار مهربان اگر نه

يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي

باز ایستند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان بیماریست و دروغ خبر گویندگان در

الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

مدینه که بر گماریم ترا بر ایشان پس همسایگی نکنند با تو در مدینه مگر اندکی

ملعونين

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ۞ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ

لعنت کرده شدگان هر کجا که یافته شوند گرفته شوند و کشته شوند کشتنی سنت خدا در آنانکه

خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۞ يَسْأَلُكَ النَّاسُ

گذشتند از پیش و نیابی مر سنت خدا را تبدیل کردنی میپرسند ترا مردمان

عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ

از روز قیامت بگو که هر آینه علم آن نزد خداست و چه چیز دانا ساخت ترا شاید که قیامت

تَكُونُ قَرِيبًا ۞ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ

باشد نزدیک بدرستیکه خدا لعنت کرد کافران را و آماده کرد برای ایشان آتش افروخته جاویدان

فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۞ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ

در آن آتش همیشه نیابند دوستی و نه یاری دهنده روزیکه برگردانیده شود رویهای ایشان

فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا ۞ وَقَالُوا

در آتش میگویند ای کاشکی فرمان بردیمی خدا را و فرمان بردیمی پیغمبر را و گویند

رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ۞ رَبَّنَا

پروردگارا ما اطاعت کردیم مهتران خود را و بزرگان خود را پس گمراه کردند ما را از راه پروردگارا

آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

بده ایشان را دو چندان از عذاب و لعنت کن ایشان را لعنتی بزرگ ای آنانکه

آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ

گرویده‌اید مباشید چون آنانکه آزردند موسی را پس بری کرد او را خدا از آنچه گفتند و بود

عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا

نزد خدا روشناس ای آنانکه گرویده‌اید بترسید از خدا و گوئید سخنی

سديدا ۞ يصلح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم ومن
محكم تا اصلاح كند برای شما كردار شما را و بيامرزد مر شما را گناهان شما و هر كه
يطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظيما ۞ انا عرضنا الامانة
فرمان برد خدا و پيغمبر او را پس حقا كه رستگار شد رستگاری بزرگ بدرستيكه ما عرضه كرديم امانت تكليف
على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها
بر آسمانها و زمين و كوهها پس اباكردند از آنكه بردارند آنرا و بترسيدند از آن
وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا ۞ ليعذب
و برداشت آن را آدم بدرستيكه او بود ستم كننده نادان تا عذاب كند
الله المنافقين والمنافقات والمشركين والمشركات ويتوب
خدا مردان منافق و زنان منافقه را و مردان مشرك و زنان مشركه را و توبه دهد
الله على المؤمنين والمؤمنات وكان الله غفورا رحيما ۞
خدا بر مردان مومن و زنان مومنه و هست خدا آمرزگار مهربان

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداوند بخشنده مهربان
الحمد لله الذي له ما في السموات وما في الارض وله الحمد
سپاس مر خدای را كه مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و مر او راست ستايش
في الاخرة وهو الحكيم الخبير ۞ يعلم ما يلج في الارض وما يخرج
در آخرت و او است حكيم دانا ميداند آنچه در آيد در زمين و آنچه بيرون آيد

منها

بكرة واصيلا ۞ هو الذي يصلي عليكم وملائكته ليخرجكم
بامداد و شبانگاه او است كه رحمت ميفرستد بر شما و فرشتگان او تا بيرون آرد شما را
من الظلمات الى النور وكان بالمؤمنين رحيما ۞ تحيتهم يوم
از تاريكيها بسوی نور و هست بگروندگان مهربان درود ايشان روزيكه
يلقونه سلام واعد لهم اجرا كريما ۞ يا ايها النبي انا ارسلناك
رسند خدا را سلام است و آماده كرده است برای ايشان مزدی بزرگ ای پيغمبر ما فرستاديم ترا
شاهدا ومبشرا ونذيرا ۞ وداعيا الى الله باذنه وسراجا
گواه و مژده دهنده و بيم دهنده و خواننده بسوی خدای بفرمان خدای و چراغی
منيرا ۞ وبشر المؤمنين بان لهم من الله فضلا كبيرا ۞ ولا
روشن و مژده ده گروندگان را بآنكه مر ايشان راست از خدا افزونی بزرگ و
تطع الكافرين والمنافقين ودع اذيهم وتوكل على الله و
فرمان مبر كافران را و منافقان را و واگذار آزار ايشان را و توكل كن بر خدا و
كفى بالله وكيلا ۞ يا ايها الذين امنوا اذا نكحتم المؤمنات ثم
بس است بخدا وكيل ای آنانكه گرويده‌اید چون نكاح كنيد زنان مومنه را پس
طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها
طلاق دهيد ايشان را از پيش كه بسايد ايشان را پس نيست مر شما را بر ايشان هيچ عدتی كه بشمريد آنرا
فمتعوهن وسرحوهن سراحا جميلا ۞ يا ايها النبي انا احللنا
پس [illegible] ايشان را و رها كنيد ايشان را رها كردنی نيكو ای پيغمبر بدرستيكه حلال كرديم
لك ازواجك اللاتي اتيت اجورهن وما ملكت يمينك
مر ترا جفتان تو كه دادی كابينهای ايشان و آنچه مالك شده است دست راست تو

مما افاء الله عليك وبنات عمك وبنات عماتك وبنات خالك
ازانچه باز آورد خدا برتو و دختران عم تو عبد المطلب و دختران عمهای خود و دختران خالوهای تو

وبنات خالاتك التى هاجرن معك وامراة مومنة ان
و دختران خالهای تو که هجرت کردند با تو و زنی مومنه اگر

وهبت نفسها للنبى ان اراد النبى ان يستنكحها خالصة
بخشد تن خود را مر پیغمبر را اگر خواهد پیغمبر که نکاح کند او را خاصه

لك من دون المومنين قد علمنا ما فرضنا عليهم فى ازواجهم
مر ترا از جز مومنان حقا که دانستیم ما آنچه واجب کردیم بر ایشان در زنان ایشان

وما ملكت ايمانهم لكيلا يكون عليك حرج وكان الله غفورا
و آنچه مالک شد دستهای ایشان تا نباشد بر تو بزه و هست خدا آمرزگار

رحيما ۞ ترجى من تشاء منهن وتووى اليك من تشاء ومن ابتغيت
مهربان باز پس گذار هر که را خواهی از ایشان و جای ده بسوی خود هر که را خواهی و هر که را بجوئی

ممن عزلت فلا جناح عليك ذلك ادنى ان تقر اعينهن و
از آنکه عزلت کردی پس نیست بزه بر تو آن سزاوارتر است که روشن شود چشمهای ایشان و

لا يحزن ويرضين بما اتيتهن كلهن والله يعلم ما فى قلوبكم
نه اندوهگین و راضی شوند بدانچه بدادی ایشان همه ایشان و خدا میداند آنچه در دلهای شماست

وكان الله عليما حليما ۞ لا يحل لك النساء من بعد ولا ان
و هست خدا دانای بردبار حلال نیست [illegible] و نه آنکه

تبدل بهن من ازواج ولو اعجبك حسنهن الا ما ملكت يمينك
بدل کنی بایشان از جفتان و اگر خوش آید ترا زیبائی ایشان مگر آنچه مالک شد دست راست تو

وكان الله

ورسوله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
و پیغمبر او را که میخواهد خدا که ببرد از شما پلیدی را اهل بیت رسالت

ويطهركم تطهيرا ۞ واذكرن ما يتلى فى بيوتكن من ايات الله
و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی و یاد کنید آنچه خوانده شود در خانهای شما از آیات خدا

والحكمة ان الله كان لطيفا خبيرا ۞ ان المسلمين والمسلمات
و حکمت بدرستیکه خدا هست مهربان آگاه بدرستیکه مردان مسلم و زنان مسلمه

والمومنين والمومنات والقانتين والقانتات والصادقين
و مردان مومن و زنان مومنه و مردان اطاعت کننده و زنان اطاعت کننده و مردان راستگوی

والصادقات والصابرين والصابرات والخاشعين والخاشعات
و زنان راستگو و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان متواضع و زنان متواضع

والمتصدقين والمتصدقات والصائمين والصائمات والحافظين
و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان نگاه دارنده

فروجهم والحافظات والذاكرين الله كثيرا والذاكرات اعد الله
فرجهای خود و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را و مردان یاد کننده خدا بسیار و زنان یاد کننده آماده کرده خدا

لهم مغفرة واجرا عظيما ۞ وما كان لمومن ولا مومنة اذا قضى
از برای ایشان آمرزش و مزدی بزرگ و نسزد مرد مومن و نه زن مومنه را چون حکم کند

الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم ومن يعص الله
خدا و پیغمبر او کاری را آنکه باشد مر ایشان را اختیاری از کار خود و هر که نافرمانی کند خدا

ورسوله فقد ضل ضلالا مبينا ۞ واذ تقول للذى انعم الله
و پیغمبر او را پس حقا که گمراه شده است گمراهی روشن و چون بگوئی مر آنکه انعام و احسان کرد خدا

عليه وانعمت عليه امسك عليك زوجك واتق الله و

براو و احسان کرد براو به فرزند خواندگی نگاه دار برای خود زن خود را و بترس از خدا و

تخفي في نفسك ما الله مبديه وتخشى الناس والله احق ان

پنهان میداشتی در تن خود که خدا آشکار نماینده است و میترسیدی از مردم و خدا سزاوارتر است که

تخشيه فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها لكيلا يكون

بترسی از او پس چون در گذشت زید از زن حاجت خود را زنی دادیم ترا او را تا نباشد

على المؤمنين حرج في ازواج ادعيائهم اذا قضوا منهن وطرا و

بر مومنان گناهی در خواستن زنان پسر خواندگان چون بر دارند از زنان حاجت خود را و

كان امر الله مفعولا ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله

هست کار خدا کرده شده نیست بر پیغمبر هیچ بزه در آنچه واجب کرد خدا

له سنة الله في الذين خلوا من قبل وكان امر الله قدرا مقدورا

مر او را سنت نگاه داشته خدا در حق پیغمبرانی که گذشته اند از پیش و هست کار خدا تقدیر کرده شده

الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه ولا يخشون احدا

آنانکه میرسانند پیغامهای خدا را و میترسند از او و نمیترسند از هیچکس

الا الله وكفى بالله حسيبا ما كان محمد ابا احد من

مگر از خدا و بس است خدا برای حساب نیست محمد پدر هیچکس از

رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل

مردان شما ولیکن پیغمبر خداست و آخر پیغمبران و هست خدا بر

شيء عليما يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وسبحوه

چیز دانا ای آنانکه گرویده اید یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار و به پاکی یاد کنید او را

بكرة

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
[Srat al-Ahzb va Surat Saba]

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23290

File Description:
[Srat al-Ahzb va Surat Saba]

٢٨ الجزء الثامن والعشرون

A
6

Quranic: extracted Suras, Aljuz-i-thamin wal-ashrin, 28th juz.
Arabic Ms., written in clear, bold Naskh, with vowel points, and rubricated headings on 89 pages, Oriental binding with flap. Not dated, but 18th century.

سورة المجادلة مدنية
وهي اثنان
وعشرون آية

الجزء الثامن والعشرون ٢٨

بسم الله الرحمن الرحيم
قد سمع الله قول التي تجادلك
في زوجها وتشتكي إلى الله
والله يسمع تحاوركما إن الله

سميع بصير ۝ الذين يظاهرون
منكم من نسائهم ما هن
أمهاتهم إن أمهاتهم إلا
اللائي ولدنهم وإنهم ليقولون
منكرا من القول وزورا
عشر وإن الله لعفو غفور ۝ والذين
يظاهرون من نسائهم ثم

يعودون لما قالوا فتحرير
رقبة من قبل ان يتماسا
ذلكم توعظون به
والله بما تعملون خبير ۝ فمن عشر
لم يجد فصيام شهرين
متتابعين من قبل ان يتماسا
فمن لم يستطع فاطعام

ستين مسكينا ذلك
لتؤمنوا بالله ورسوله وتلك
حدود الله وللكافرين
عشر عذاب اليم ۝ ان الذين
يحادون الله ورسوله كبتوا
كما كبت الذين من قبلهم
وقد انزلنا ايات بينات

وللكافرين عذاب مهين
يوم يبعثهم الله جميعا
فينبئهم بما عملوا احصيه الله
ونسوه والله على كل
شيء شهيد الم تر ان الله
يعلم ما في السموت وما في
الارض ما يكون من نجوى ثلثة

عشر

الا هو رابعهم ولا خمسة
الا هو سادسهم ولا ادنى
من ذلك ولا اكثر الا هو
معهم اين ما كانوا ثم
ينبئهم بما عملوا يوم القيمة
ان الله بكل شيء عليم
الم تر الى الذين نهوا عن النجوى

عشر

ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ
وَيَتَنَٰجَوْنَ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ
وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَإِذَا جَآءُوكَ
حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ
وَيَقُولُونَ فِيٓ أَنفُسِهِمْ لَوْلَا
يُعَذِّبُنَا ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ
جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ

عشر

ٱلْمَصِيرُ ۝ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا
إِذَا تَنَٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَٰجَوْا
بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ
ٱلرَّسُولِ وَتَنَٰجَوْا بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ
وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ
لِيَحْزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ

عشر

بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ
وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا قِيلَ لَكُمْ عشر
تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا
يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَاِذَا قِيلَ
انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ
الَّذِينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ

اُوتُوا

اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللّٰهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
اٰمَنُوا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا
بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ صَدَقَةً
ذٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَاَطْهَرُ
فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
عشر رَحِيمٌ ۝ ءَاَشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا

بين يدى نجويكم صدقات
فاذ لم تفعلوا وتاب الله
عليكم فاقيموا الصلوة
واتوا الزكوة واطيعوا
الله ورسوله والله خبير بما
تعملون ۝ الم تر الى الذين عشر
تولوا قوما غضب الله عليهم

ماهم منكم ولا منهم
ويحلفون على الكذب وهم
يعلمون ۝ اعد الله لهم عذابا
شديدا انهم ساء ما كانوا
يعملون ۝ اتخذوا ايمانهم جنة عشر
جنة فصدوا عن سبيل الله
فلهم عذاب مهين ۝ لن تغنى

عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَآ اَوْلَادُهُمْ
مِنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ عشر
لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ
اَنَّهُمْ عَلٰى شَيْءٍ اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ
الْكَاذِبُونَ ۝ اِسْتَحْوَذَ

عَلَيْهِمْ

عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسٰيهُمْ
ذِكْرَ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ حِزْبُ
الشَّيْطَانِ اَلَآ اِنَّ حِزْبَ
الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝
اِنَّ الَّذِينَ يُحَآدُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
عشر اُولٰٓئِكَ فِى الْاَذَلِّينَ ۝ كَتَبَ اللّٰهُ
لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِى اِنَّ اللّٰهَ قَوِىٌّ

عَزِيزٌ ۝ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ عشر
بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَآدُّونَ
مَنْ حَآدَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا
آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ
أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي
قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ
مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي

مِنْ

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ
عشر حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

سُورَةُ الْحَشْرِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ أَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا

في الارض وهو العزيز الحكيم
هو الذي اخرج الذين عشر
كفروا من اهل الكتاب
من ديارهم لاول الحشر
ما ظننتم ان يخرجوا وظنوا
انهم مانعتهم حصونهم
من الله فاتيهم الله من حيث

لم

لم يحتسبوا وقذف في قلوبهم
الرعب يخربون بيوتهم بايديهم
وايدي المؤمنين فاعتبروا يا اولي
عشر الابصار ولولا ان كتب الله
عليهم الجلاء لعذبهم
في الدنيا ولهم في الاخرة
عذاب النار ذلك بانهم

شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ
اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا عشر
قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ
وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ وَمَا
أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ
فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ

وَلَا

وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ
رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ
عشر كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا أَفَاءَ
اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ

الاغنياء منكم وما اتيكم
الرسول فخذوه وما نهيكم عنه
فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد
العقاب ● للفقراء المهاجرين
الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم
يبتغون فضلا من الله ورضوانا
وينصرون الله ورسوله اولئك

عشر

هم

هم الصادقون ● والذين تبوؤا
الدار والايمان من قبلهم يحبون
من هاجر اليهم ولا يجدون في
صدورهم حاجة مما اوتوا
ويؤثرون على انفسهم ولو كان
بهم خصاصة ومن يوق شح
نفسه فاولئك هم المفلحون ●

عشر

وَالَّذِينَ جَاءُو مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا
تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ
آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ عشر
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا حزب
يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا

مِنْ

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ
لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ
أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
عشر لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ
وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ
نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ

لَا يُنْصَرُونَ ۝ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ عشر
رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝
لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا
فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ
بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ
جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ۝ كَمَثَلِ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا
وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
۝ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ عشر
قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا
كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝

فكان عاقبتهما انهما في النار
خالدين فيها وذلك جزآء
الظالمين • يا ايها الذين عشر
امنوا اتقوا الله ولتنظر نفس
ما قدمت لغد واتقوا الله ان
الله خبير بما تعملون •
ولا تكونوا كالذين نسوا الله

فانسيهم

فانسيهم انفسهم اولئك
هم الفاسقون • لا يستوى
اصحاب النار واصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم
الفائزون • لو انزلنا عشر
هذا القرآن على جبل لرايته
خاشعا متصدعا من خشية

عشر

الله وتلك الامثال نضربها
للناس لعلهم يتفكرون
هو الله الذى لا اله الا هو
عالم الغيب والشهادة
هو الرحمن الرحيم هو الله
الذى لا اله الا هو الملك
القدوس السلام المؤمن

عشر

المهيمن العزيز الجبار المتكبر
سبحان الله عما يشركون
هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يسبح
له ما فى السموات والارض
وهو العزيز الحكيم

سورة الممتحنة مكية وهى ثلث عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عشر
عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ
تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ
كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ
يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ
أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

خَرَجْتُمْ

خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي
وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ
إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا
أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ
يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ
عشر سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝ إِنْ يَثْقَفُوكُمْ
يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا

إليكم أيديهم وألسنتهم
بالسوء وودوا لو تكفرون
۝ لن تنفعكم أرحامكم عشر
ولا أولادكم يوم القيامة
يفصل بينكم والله بما
تعملون بصير ۝ قد كانت لكم
أسوة حسنة في إبراهيم

والذين

والذين معه إذ قالوا لقومهم
إنا برءؤا منكم ومما
تعبدون من دون الله كفرنا
بكم وبدا بيننا وبينكم
عشر العداوة والبغضاء أبدا
حتى تؤمنوا بالله وحده إلا
قول إبرهيم لأبيه لأستغفرن

لك وما املك لك من الله من
شيء ربنا عليك توكلنا
واليك انبنا واليك المصير
عشر ربنا لا تجعلنا فتنة
للذين كفروا واغفر لنا
ربنا انك انت العزيز الحكيم
لقد كان لكم فيهم

اسوة

اسوة حسنة لمن كان يرجوا
الله واليوم الاخر ومن يتول
فان الله هو الغني الحميد
عسى الله ان يجعل بينكم عشر
وبين الذين عاديتم منهم مودة
والله قدير والله غفور رحيم
لا ينهيكم الله عن

الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي
الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ
دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ
وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ ۝ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عشر
عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ
وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ

وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ
تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ
عشر هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ
مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ
أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ
مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ

إلى الكفار لا هن حل لهم
ولا هم يحلون لهن وآتوهم
ما أنفقوا ولا جناح عليكم
أن تنكحوهن إذا آتيتموهن
أجورهن ولا تمسكوا عشر
بعصم الكوافر وسئلوا
ما أنفقتم وليسئلوا ما أنفقوا

ذلكم حكم الله يحكم بينكم
والله عليم حكيم ● وإن فاتكم
شيء من أزواجكم إلى الكفار
فعاقبتم فآتوا الذين ذهبت
أزواجهم مثل ما أنفقوا واتقوا
عشر الله الذي أنتم به مؤمنون ●
يا أيها النبي إذا جاءك

المؤمنات يبايعنك على أن
لا يشركن بالله شيئا ولا
يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن
أولادهن ولا يأتين ببهتان عشر
يفترينه بين أيديهن وأرجلهن
ولا يعصينك في معروف
فبايعهن واستغفر لهن الله

إن الله غفور رحيم يا أيها
الذين آمنوا لا تتولوا قوما
غضب الله عليهم قد يئسوا
من الآخرة كما يئس
الكفار من أصحاب القبور عشر

سورة الصف مدنية وهي أربعة عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

حزب سبح لله ما في السموات وما
في الارض وهو العزيز الحكيم
يا ايها الذين امنوا لم تقولون
عشر ما لا تفعلون كبر مقتا
عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
ان الله يحب الذين يقاتلون
في سبيله صفا كانهم

بنيان مرصوص واذ قال موسى
لقومه يا قوم لم تؤذونني وقد
تعلمون اني رسول الله اليكم
فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم
والله لا يهدي القوم الفاسقين
عشر واذ قال عيسى ابن مريم
يا بني اسرائيل اني رسول الله

إليكم مصدقا لما بين يدي
من التورية ومبشرا برسول
يأتي من بعدي اسمه احمد فلما
جاءهم بالبينات قالوا هذا
سحر مبين ومن اظلم ممن عشر
افترى على الله الكذب وهو
يدعى إلى الإسلام والله لا يهدي

القوم الظالمين يريدون
ليطفؤا نور الله بأفواههم والله
متم نوره ولو كره الكافرون
عشر هو الذي ارسل رسوله بالهدى
ودين الحق ليظهره على الدين
كله ولو كره المشركون
يا أيها الذين آمنوا هل ادلكم على

تجارة تنجيكم من عذاب اليم
تؤمنون بالله ورسوله و
تجاهدون في سبيل الله
باموالكم وانفسكم ذلكم
خير لكم ان كنتم تعلمون
يغفر لكم ذنوبكم
ويدخلكم جنات تجري من

عشر

تحتها

تحتها الانهار ومساكن طيبة
في جنات عدن ذلك الفوز العظيم
واخرى تحبونها نصر من الله
وفتح قريب وبشر المؤمنين
يا ايها الذين امنوا كونوا
انصار الله كما قال عيسى
ابن مريم للحواريين من انصاري

عشر

إلى الله قال الحواريون نحن أنصار
الله فآمنت طائفة من بني إسرائيل
وكفرت طائفة فأيدنا
الذين آمنوا على عدوهم فأصبحوا ظاهرين

عشر

سورة الجمعة مكية وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم
يسبح لله ما في السموات وما

في

في الارض الملك القدوس
العزيز الحكيم هو الذي
بعث في الأميين رسولا منهم
يتلوا عليهم آياته ويزكيهم
ويعلمهم الكتاب والحكمة
وإن كانوا من قبل لفي ضلال
مبين وآخرين منهم لما

عشر

يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم ۝
ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
والله ذو الفضل العظيم ۝ عشر
مثل الذين حملوا التورية ثم
لم يحملوها كمثل الحمار
يحمل اسفارا بئس مثل القوم
الذين كذبوا بايات الله والله

لا يهدي

لا يهدي القوم الظالمين ۝
قل يا ايها الذين هادوا ان
زعمتم انكم اولياء لله
من دون الناس فتمنوا الموت
عشر ان كنتم صادقين ۝ ولا
يتمنونه ابدا بما قدمت ايديهم
والله عليم بالظالمين ۝

قل ان الموت الذى تفرون منه
فانه ملاقيكم ثم تردون
الى عالم الغيب والشهادة
فينبئكم بما كنتم تعملون
عشر يا ايها الذين امنوا اذا نودى
للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا
الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم

خير لكم ان كنتم تعلمون
فاذا قضيت الصلوة فانتشروا
فى الارض وابتغوا من فضل الله
واذكروا الله كثيرا لعلكم
تفلحون واذا راوا تجارة عشر
او لهوا انفضوا اليها وتركوك
قائما قل ما عند الله خير

مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ
وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ عشر

سُورَةُ الْمُنَافِقُونَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اِحْدَى عَشَرَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا
نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ
يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ

اِنَّ

اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ۝
اِتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا
عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ۝ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوا ثُمَّ عشر
كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝ وَاِذَا رَاَيْتَهُمْ
تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ وَاِنْ يَقُولُوا

تسمع لقولهم كأنهم خشب
مسندة يحسبون كل صيحة
عليهم هم العدو فاحذرهم
قاتلهم الله أنى يؤفكون ● وإذا عشر
قيل لهم تعالوا يستغفر لكم
رسول الله لووا رءوسهم
ورأيتهم يصدون وهم

مستكبرون

مستكبرون ● سواء عليهم
أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم
لن يغفر الله لهم إن الله لا يهدي
القوم الفاسقين ● هم عشر
الذين يقولون لا تنفقوا على من
عند رسول الله حتى ينفضوا
ولله خزائن السموات والأرض

وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ۝
يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ
لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ
وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ
۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ
أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ

عشر

عَنْ

عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ ۝
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي
إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ
مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ

عشر

نفسا اذا جاء اجلها
والله خبير بما تعملون عشر

سورة التغابن مدنية وهي ثمانية عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم
يسبح لله ما في السموات وما حزب
في الارض له الملك وله الحمد
وهو على كل شيء قدير

هو

هو الذي خلقكم فمنكم
كافر ومنكم مؤمن والله
بما تعملون بصير خلق السموات عشر
والارض بالحق وصوركم
فاحسن صوركم واليه المصير
يعلم ما في السموات والارض
ويعلم ما تسرون وما تعلنون

والله عليم بذات الصدور
عشر ألم يأتكم نبؤا الذين
كفروا من قبل فذاقوا
وبال أمرهم ولهم عذاب
أليم ذلك بأنه كانت
تأتيهم رسلهم بالبينات
فقالوا أبشر يهدوننا

فكفروا

فكفروا وتولوا واستغنى الله
والله غني حميد زعم الذين
كفروا أن لن يبعثوا قل بلى
وربي لتبعثن ثم لتنبؤن بما
عملتم وذلك على الله يسير
عشر فآمنوا بالله ورسوله و
النور الذي أنزلنا والله بما

تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ عشر
لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ
وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا
يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ
وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝

وَالَّذِينَ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ
عشر الْمَصِيرُ ۝ مَا أَصَابَ مِنْ
مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ
يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ وَأَطِيعُوا اللَّهَ

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ ● اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ عشر
● يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ
أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا
لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا

وَتَصْفَحُوا

وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ● إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ
وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ● فَاتَّقُوا اللَّهَ عشر
مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا
وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا
لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ

نفسه فأولئك هم المفلحون
عشر إن تقرضوا الله قرضا
حسنا يضاعفه لكم
ويغفر لكم والله شكور
حليم ۝ عالم الغيب
والشهادة العزيز الحكيم ۝

سورة الطلاق مكية وهي اثنى عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم
عشر يا أيها النبي إذا طلقتم
النساء فطلقوهن لعدتهن
وأحصوا العدة واتقوا الله ربكم
لا تخرجوهن من بيوتهن ولا
يخرجن إلا أن يأتين بفاحشة
مبينة وتلك حدود الله ومن

يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه
لا تدري لعل الله يحدث
بعد ذلك امرا ۝ فاذا بلغن
اجلهن فامسكوهن بمعروف
او فارقوهن بمعروف واشهدوا
ذوي عدل منكم واقيموا
الشهادة لله ذلكم يوعظ به

عشر

من

من كان يؤمن بالله واليوم
الاخر ومن يتق الله يجعل له
مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب
ومن يتوكل على الله فهو
حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لكل شيء
قدرا ۝ واللائي يئسن من المحيض

عشر

مِنْ نِسَآئِكُمْ اِنِ ارْتَبْتُمْ
فَعِدَّتُهُنَّ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ
وَالّٰٓئِى لَمْ يَحِضْنَ وَاُولَاتُ
الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ
حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ
مِنْ اَمْرِهٖ يُسْرًا ۝ ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ عشر
اَنْزَلَهُ اِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ

عنه

عَنْهُ سَيِّئَاتِهٖ وَيُعْظِمْ لَهُ اَجْرًا
عشر ۝ اَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ
سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا
تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ
وَاِنْ كُنَّ اُولَاتِ حَمْلٍ
فَاَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ
حَمْلَهُنَّ فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَكُمْ

فأتوهن أجورهن وأتمروا
بينكم بمعروف وإن تعاسرتم
فسترضع له أخرى لينفق
ذو سعة من سعته ومن قدر
عليه رزقه فلينفق مما اتيه
الله لا يكلف الله نفسا
إلا ما اتيها سيجعل الله بعد

عشر

عسر يسرا ● وكأين من
قرية عتت عن أمر ربها ورسله
فحاسبنها حسابا شديدا ●
وعذبنها عذابا نكرا ●
فذاقت وبال أمرها وكان
عاقبة أمرها خسرا ● أعد
الله لهم عذابا شديدا فاتقوا

عشر

عشر

اللّٰه يا اولي الالباب ۝ الذين
امنوا قد انزل الله اليكم
ذكرا رسولا يتلوا عليكم
ايات الله مبينات ليخرج الذين
امنوا وعملوا الصالحات من
الظلمات الى النور ومن يؤمن
بالله ويعمل صالحا يدخله

جنات

جنات تجري من تحتها الانهار
خالدين فيها ابدا قد احسن الله
له رزقا ۝ الله الذي خلق
سبع سموات ومن الارض
مثلهن يتنزل الامر بينهن
لتعلموا ان الله على كل شيء قدير
وان الله قد احاط بكل شيء علما

عشر

سورة التحريم مدنية وهي اثنى عشر اية

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله
لك تبتغي مرضات ازواجك
والله غفور رحيم ۝ قد فرض عشر
الله لكم تحلة ايمانكم والله
موليكم وهو العليم الحكيم ۝

واذ

واذ اسر النبي الى بعض ازواجه
حديثا فلما نبات به واظهره
الله عليه عرف بعضه واعرض
عن بعض فلما نباها به قالت
من انباك هذا قال نباني العليم
الخبير ۝ ان تتوبا الى الله فقد عشر
صغت قلوبكما وان تظاهرا

عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَيهُ وَجِبْرِيلُ
وَصَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ
بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ۝ عَسَىٰ رَبُّهُ
إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا
خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ
قَانِتَاتٍ تَآئِبَاتٍ عَابِدَاتٍ
سَآئِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ۝

عشر

يَا أَيُّهَا

يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا قُوٓا أَنفُسَكُمْ
وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا
ٱلنَّاسُ وَٱلْحِجَارَةُ عَلَيْهَا
مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ
لَا يَعْصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۝ يَآ أَيُّهَا
ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا

عشر

اليوم انما تجزون ما كنتم
تعملون ۞ يا ايها الذين امنوا عشر
توبوا الى الله توبة نصوحا عسى
ربكم ان يكفر عنكم
سيئاتكم ويدخلكم جنات
تجري من تحتها الانهار يوم
لا يخزي الله النبي والذين

امنوا

امنوا معه نورهم يسعى بين
ايديهم وبايمانهم يقولون
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انك على كل شيء قدير ۞
عشر يا ايها النبي جاهد الكفار
والمنافقين واغلظ عليهم
وماويهم جهنم وبئس

عشر

المصير ● ضرب الله مثلا
للذين كفروا امرأت نوح
وامرأت لوط كانتا تحت
عبدين من عبادنا صالحين
فخانتاهما فلم يغنيا عنهما
من الله شيئا وقيل ادخلا
النار مع الداخلين ● وضرب

الله

الله مثلا للذين آمنوا امرأت
فرعون اذ قالت رب ابن لي
عندك بيتا في الجنة ونجني
من فرعون وعمله ونجني
من القوم الظالمين ● ومريم
ابنت عمران التي احصنت
فرجها فنفخنا فيه من روحنا

عشر

46

وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ

رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتْ

مِنَ الْقَانِتِينَ ۝ عشر

MUh6

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Srat al-Mujdilah madanyah ...

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23198

File Description:
Srat al-Mujdilah madanyah ...

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
A Nestorian document

Date:
[600-699?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23299

File Description:
A Nestorian document

برسم الولد المولود بن ابراهيم بن حسن

Front top

DEPARTMENT OF MIDDLE EASTERN STUDIES

pp. 418.
198/9 omitted

بسم الله الرحمن الرحيم

نصر من الله وفتح قريب كتاب فيه مجموع
الاعياد والدلالات والاخبار المبهرات وما فيها من
الدلايل والعلامات جل مظهرها عن الاباء والامهات
والاخوة والاخوات تاليف الشيخ الاجل الاجمل معدن الجود
والتوحيد والفضل والتاييد الشاب الثقة ابو سعيد
ميمون بن القاسم الطبراني قدس الله روحه ونور ضريحه
الحمد لله العلي الاحد الفرد الصمد الاول الاولي في عدد
والاخر بلا امد الظاهر في خلقه ليوجد الباطن الذي لا يقع [?]
تعالى عن الاحاطة والادراك وجل عن الانداد والاشراك
لا تحويه الاقطار ولا تفنيه الدهور والاعصار الظاهر لخلقه
خلقه مجانسا وتقرب الى البصر موانسا ومراقبهم
مناسبا وشاكلهم في الاجناس والصور واظهر فيهم الابات

تقدر و باينهم في الحقيقه والجوهر نشهد له بالقدره
الازليه والاناله بالاحديه فتقدس اياته ظهوراته وليس له
احدا بنان ولا شكل تضرب به الامثال يسبح له من في السموات
والارض وما بينهن وان من شي الا يسبح بحمده لاكن
لا يفقهون تسبيحهم انه كان حليما غفورا
وصلواته الزكيه وتحياته المرضيه علي نوره المخترع
وحجابه المبتدع القايم بكل نبوه ورساله وصاحب كل
دعوه ودلاله به يهتدي الي توحيد الازل ومنه يستدل
علي وجود علة العلل لسانه الناطق في عباده ونوره المستضي
في بلاده فهو مشيته التي تشا وعينه التي ترمق وترا
واذنه السامعه للنجوى وعرشه الذي لا يبلغ له مدا
وكرسيه الشامخ العالي الذرى وبيته التي اليه يسعا
ووجهه الذي لا يبلا لا كعينا ناظره واجفان ولا كيدا

دات

ذات كف وبنان ولا كلسان تحويه الهفوات ولا وجه
كوجوه البايلات ولا بيت كالبيوت المبنيه ولا آلة كالات
اللحميه ولا عضوا كالاعضا المعروفه ولا جارحه كالجوارح
الموصوفه بل موقع لجميع الصفات وموصوف في الصفات
الشايعات وكل صفات للمعني عليه واقعه وكل نعوته
اليه راجعه وعلي النور الانور والمصباح الازهر والسبيل والباب
ومسبب الاسباب والروح الامين والماء المعين نجات الغاصدين
ومنهل الواردين ومهلك الطاغيه بالخسوف ومدمر الديار
بالرجوف صاحب المناهج الواضحه والدلايل اللايحه والطرايق
المحموده والمراشد المقصود ومرتب المراتب ومنشي السحايب
الباب العظيم سلسل ومن به العارف الي الله يتوسل وعلي
السابقين في يوم الاظله ومن ثبت بصر المعرفه في كل مله
الانوار في غياهب السما والنجوم المضيه في دجنة السودا

والمنفردين الخلو من الحيرة والعمى وعلى اهل المراتب العاليه
والانوار المتلاليه وعلى من اتبعهم من المقربين الى اخر درجة
اللاحقين صلاة صافيه الى يوم الدين وعلينا من بركاتهم
وخالص صلواتهم وبحسب تفضلهم علينا واحسانهم
لدينا صلاة توصلنا الى المحبوب وننال المنى والمطلوب
وهو حسبنا ونعم الوكيل ونعم المولى ونعم النصير

بسم الله الرحمن الرحيم

رواه الشيخ الثقه ابو سعيد الشاب الثقه ميمون ابن القاسم
الطبراني رضي الله عنه قال حدثني ابو الحسين احمد ابن
محمد ابن اسحاق الجهميد بمدينة طرابلس الشام يوم الاحد
لليلتين بقيت من ذي الحجه سنة ثمانيه وتسعين
وثلاثمايه قال حدثني ابو عبد الله الحسين ابن حمدان
الخصيبي نضر الله وجهه قال حدثني ابو الحسين علي ابن

القاسم

القاسم الاهوازي قال حدثني عبد الله ابن محمد قال حدثني
عبد الله ابن مهران قال حدثني محمد ابن سنان قال دخلت
على مولاي العالم منه السلام وعنده جماعة من المومنين العارفين
الذين قد بلغوا التوحيد ظاهرا وباطنا سرا وعلانيه فسلمت عليه
فرد علي السلام وقال ما حاجتك فقلت يا سيدي قد اشتكل
علي معرفة الاعياد العربيه والعجميه والايام التي ذكرها
الله تعالى في كتابه فمن علي بمعرفة ذلك فقال يا محمد
سالت عظيما وخضت بحرا عميقا وارتقيت درجة عاليه
فاسال الله الثبات على معرفة ذلك ثم قال ثبتك الله
بالقول الثابت في الدنيا والاخره ثم قال ايها الناس اسمعوا
واطيعوا ولا تقولوا متى هذا الوعد ان الله عز وجل جعل
لكل ظاهر باطنا ولكل باطن ظاهرا والله موجود في
خلقه يعرفه المومنون ويجحده الكافرون فانبوا الى

الى ربكم واسلموا اليه من قبل ان ياتيكم العزاب وهو يوم
الكشف يوم لا تنفع نفسا ايمانها ان لم تكن امنت من قبل
او كسبت في ايمانها خيرا فقال القوم سمعنا واطعنا غفرانك
ربنا واليك المصير ثم سكت هنيهة ثم قال وقد ظهر وجهه
كدارة القمر يا محمد اعياد العرب عشرة منها يوم غدير
خم وهو اليوم الثامن عشر من ذي الحجه وهو اليوم الزي
اظهر السيد محمد فيه معنوية مولانا امير النحل منه السلام
للخاص والعام فاقر من اقر وانكر من انكر ومنها يوم
الجمعه وهو محمد الزي اجتمع اهل الاديان من المسلمين
بنبوته وهو القايم منه السلام ومنها يوم الفطر وهو اليوم
الزي يوذن فيه للمومنين بالنطق واظهار امر الله
عز وجل ومنها يوم الاضحى وهو يوم خروج القايم منه
السلام بالسيف واهراقه الدما ومنها يوم الاحد وهو اليوم

الزي امر امير المومنين منه الرحمه سلمان ان يدخل المسجد
ويخطب بالناس ويظهر الله الطاغوتين واهل الرده وهو اليوم
الزي قال له يا سلمان سل اعطيك البيان وامنحك البرهان
واقامه للناس علما وقال للمومنين سلمان شجرة وانتم
اغصانها وكان ذلك يوم الاحد لليلتين خلت من ذي
الحجه ومنها اليوم الزي خاطب الباقر منه الرحمه لجابر الجعفي
ووضع يده على صدره فوجد انامله في ظهره قال جابر
حجة الله في ارضه وسمواته على اهلها وكان ذلك يوم
الاثنين لسبع خلون من ذي الحجه ومنها اليوم الزي نصب
السيد جعفر منه السلام محمد الزينبي واقامه للناس علما
وقال من كنت له ربا فمحمد وليه ومن كان عدوه فانا
عدوه ثم اثنا بالدعا ظاهرا وباطنا وكان ذلك يوم الثلاثا
لاحد عشر ليله خلت من ذي الحجه ومنها اليوم الزي امر

السيد محمد ابن علي الرضا منه السلام لعمر ابن الفرات بالدعا
ودل عليه وقال اتوني من باب عمر ابن الفرات مقامه فيكم
مقام رسول الله صلى الله عليه وعلى اله فدعا عمر ابن الفرات
الشيعه بامره وامره بما كان وكان ذالك يوم الخميس
لست ليال خلون من ذي الحجه ومنها اليوم الذي امر الباقر
بالبيان لجابر بالدعا الى الله جهرا فدعا فاخرو ترك
السندات المحمي على يده حتى حالت جمرته ثم قتل وكان
ذالك يوم السبت لتسع خلون من ذي الحجه فهذه الاعياد
العربيه التي امر الله العباد بمعرفتها وهو قوله
وتعالى سبعة في الحج وثلاثه اذا رجعتم تلك عشره
كامله فالثلاثه يوم الفطر ويوم الاضحى ويوم الغدير
والسبعه عدد الايام السبعه الذي ذكرها الله تعالى
من جهة الابواب واما يوم عرفه فهو يوم الذي تعارف

فيه المومنون حيث ظهر لهم المعنى بصورته العلويه
واما يوم الترويه وهو اليوم الذي ترايا لهم ثم غاب عنهم
ثم ظهر لهم يوم عرفه المومنون فعرفهم منازلهم وا
النعمه لله عليهم واما الثلاثه الايام البيض فحمزه
وجعفر وعبد الله واليوم العظيم سلسل يوم يقوم الناس
لرب العالمين الناس اصحاب المراتب والمقامات ورب العالمين
امير النحل وهو يوم يدعوا الداعي الى شيء نكر يوم
غصب ابو ذر يوم قمطرير اعمار يوم التناد قنبر يوم
الطامه عبد الله ابن رواحه يوم الصاخه عثمان ابن حنيف
يوم يوم الازفه محمد ابن الحنفيه يوم كان مقداره
خمسين الف سنه سلسل يوم كان مقداره الف سنه
مما تعدون المقداد يوم تبدل الارض غير الارض ام
سلمه والسموات اسما بنت عميس الخثعميه وام ايمن

ايمن وفضه والحولا العطاره وخوله وام حبيب وهي
الرباب ابنت امري القيس وبرزوا لله الواحد القهار
فاطر يوم يجزي كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله
سريع الحساب موسى ابن جعفر وهو اليوم الذي توفى
كل نفس ما عملت من خيرا وشرا يوم لا يجزي والدا
عن والده ولا مولودا هو جازا عن والده شيا اسماعيل
ابن جعفر يوم نقول لجهنم هل املات القايم هل
اشفيت صدرا من المضادين لاوليا الله عز وجل
يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما
كانوا به يعملون السيد محمد وهو يوفيهم دينهم الحق
ويعلمون ان الله هو الحق المبين امير النحل يوم تجد كل
نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء
تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا ابو طالب

ويحزركم

ويحذركم الله نفسه السيد محمد يوم عبير الشخص الخفي
الباطن يوم يدعوا كل ناس بامامهم ابو عبيده وابو هريره
واصحابه يوما عبوسا قمطريرا محمد ابن ابي زينب يوم
يوفي الله المومنين بشراهم بما صبروا لايه والايمه
يظهرون بظهوره بالغلظه والقدره والغضب والسخط
على اوليا الشيطان ويدفع غضبه عن المومنين ويلبسهم
اثوابه الذي لا تبلا وهو قوله فوقاهم الله شر ذالك
اليوم ولقاهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة
وحريرا الى اخر السوره يوم ترجف الراجفه تتبعها
الرادفه عمر ابن الفرات يوم نطوي السماء كطي السجل
الكتاب كما بدانا اول خلق نعيده وعدا علينا انا كنا
فاعلين الاول والثاني والثالث والاضداد يوم تسير الجبال
الابواب ينطقون بالقدره والعلم وترى الارض بارزه

فاطم تظهر بصور الرجال وحشرناهم فلم نغادر منهم
احدا يوم مجموع له الناس كنكر وكذلك يوم مشهود
يوم التغابن السيد محمد يوم الفصل ميقاتهم اجمعين
الحسن يوم تمور السما مورا جابرا وتسير الجبال سيرا
سفينه ورشيد يوم لا تنفع نفسا ايمانها محمد ابن المفضل
المفضل يوم تاتي السما بدخان مبين السيد محمد
يظهر بالنطق والغلظه على من طغى يوم نبطش
البطشة الكبرى يوم يقوم صاحب النطق هو
الغامض المكفهر يوم لا يغني مولى عن مولى
شيا ولا هم ينصرون الحسين ابن علي الامن رحمر ربك
امير النحل يظهر وقد سقط حاجبيه على عينيه
من كبره والسبعة الايام الخمسة الايتام والوليين
والثمانية ايام حملت العرش وقوله وثامنهم
كلبهم

كلبهم الخمسة الايتام والوليين والكالي سلسلوا
ليوم مات الحفيان الذي لا يطلع في لياليها القمر وهو
القاسم ابن السيد محمد والحسن فاذا ظهر طلع البدر
ونطق السيد محمد وطلع القمر الليلتين قال محمد
ابن سنان سالت عن اليوم الذي اظهر ابو الخطاب فيه
الدعوه بدار الرزق فقال ذلك يوم عظيم خطير عند
الله تعالى فيجب على المومنين مطارحتنا خوانهم
ومجازاتهم ذكر الله عز وجل واظهار توحيده وهو
يوم الاثنين لعشر خلون من المحرم فيجب على
المومنين ان يقطعوا يومهم بتوحيد الله وذكره
والصلا على ابي الخطاب واصحابه عليهم الصلاه والرحمه
وقد روي عن وجه اخر ان نذي ابي الخطاب محمد
ابن ابي زينب سلام الله عليه كان في اليوم الحادي

عشر من المحرم واما الاعياد الفارسيه وهو يوم النوروز
وهو اليوم الرابع من نيسان في كل سنه وله شرف عظيم
وفضل كبير ويوم المهرجان وهو اليوم السادس عشر من
تشرين الاول في كل سنه ومن خواص الاعياد المفروح فيها
وهو اليوم التاسع من شهر ربيع الاول في كل سنه وهو
مقتل دلام لعنه الله وروينا من وجه اخر ان
يوم الاحد وعشرين من ذي الحجه ويوم المباهله
ويوم تسعه وعشرين من ذي الحجه يوم الفراش
فهذه جميع اعياد الشيعه والحمد لله رب العالمين
ورويناه عن المفضل ابن عمر انه قال قال
سيد السادات انه كان المعنى عزعزه في زمن
الفرس يظهر في كل عام مرتين في انقضا الحر من
البرد وفي انقضا البرد من الحر فسما انقضا البرد من
الحر

الحر النيروز وسما انقضا الحر من البرد المهرجان واتخذوهما
عيدين لهما وكان ذلك الوقت اذ ظهر المعنى الاكبر في
الاكوار ظهر بالاكليل والشرب في هذين اليومين قال
المفضل انما يتذكر اولي الالباب

اخبار شهر رمضان وما ورد فيه عن

الموالي منهم السلام والحمد لله كما امروا واشهد
لا اله الا هو وحده لا شريك له ارغاما لمن كفر و
واشهد ان محمد صلى الله عليه واله عبده ورسوله
سيد البشر صلى الله عليه وعلى اله ما اتصلت عين
بنظر واذن بخبر وسلامه على بابه الكريم الذي من
عرفه نجا ومن تخلف عنه ضل وهوى وعلى ايتامه
مصابيح الظلم وهداة الخلق في القدم وعلى من
يليهم من اهل المراتب العلويه والاجرام السفليه

صلوات دايمه مرضيه وان تجعلنا لهم تبعا برافته
ورحمته انه علينا عظيم ازلا قديما اما بعد فاما
شرحه سيدنا وقدوتنا ابو عبد الله الحسين ابن حمدان
الخصيبي نضر الله وجهه في رسالته الرستباشيه
جواب السايل حين قال قد جلت النعمه وعظمت المنه
وبقي ان اسالك عن الاكوان السبعه وقد
ذكرناهما وشرحت منها اعاجيب وبقي عليك فيها
ان تسمي اشخاصها ما يليها من السنه واثنا عشر
شهرا وعن شهر رمضان منها والثلاثون
يوما ايامه فيها واما الثلاثون ليله لياليه
فانها مسالة لم تدخل في السوال قلنا له نعم نقول
لك ما علمته من علم الله تقدست اسماوه ولا نحل لنا
عنك كتمانه الى قوله قدس الله روحه

وهو

وهو السنت وفيه اثنا عشر شهرا فاولها شهر
رمضان وهو عبد الله ابن عبد المطلب وصيام شهر رمضان
رمضان صمت عبد الله فيه والذي بين الله فيه في كتابه
قوله عز وجل فقولي اني انذرت للرحمن صوما
فلن اكلم اليوم انسيا وفي قصة زكريا قوله
عز من قايل رب اجعل لي اية قال ايتك ان لا تكلم
الناس ثلاث ليال سويا فخرج على قومه من المحراب فاوحى
اليهم ان سبحوا بكرة وعشيا فكان الوحي بيده وعينه
وحاجبه لا بلسانه ونطقه والتحريم الذي اظهره عبد
الله فيه من الاكل والشرب والكذب والنطق بما ليس من الحق
الى جميع ما حرمه الله فيه كل ذلك ترتيبا لظهور
السيد الاكبر محمد وهو القران الذي ذكره الله تعالى فقال
شهر رمضان الذي انزل فيه القران هدى للناس وبينات

وبينات الهدى والفرقان فالشهر عبد الله والقران
محمد ولذلك كثر كا ثاني يس والقران الحكيم وهو
محمد والمعنى الذي انزل فيه القران ظهوره واظهاره
انه من عبد الله ظهر وهو يوم الفطر واحلاله كلما
حرمه عبد الله فيه وشوال الحارث ابن عبد المطلب وذو
القعده هو الزبير ابن عبد المطلب وهو الذي قعد
الناس عن معرفته اذ نسبوه الي الكفر وذو الحجه
حمزه ابن عبد المطلب تحت الناس احجاوه وروا
فضايله لاظهاره الايمان والجهاد والمحرم
ابو طالب لشك طوايف من الناس في ايمانه ومفر القوم
ابن عبد المطلب وشهر ربيع وربيع حجل والغيداق
ابنا عبد المطلب وجمادى الاول عبد الكعبه ابن عبد المطلب

وجمادي

وجمادي الاخر ابراهيم ابن رسول الله ورجب طاهر ابن
رسول الله وشعبان القاسم ابن رسول الله واما الثلاثون
يوما ايامه فهم اربعه اولاد السيد محمد وهم القاسم والطاهر
وعبد الله اولاده من خديجه ابنت خويلد وابراهيم من
ماريه القبطيه ومنها ثلاثه اولاد ابي طالب وهم جعفر
وعقيل وحمزه وقيل طالب ومنهم الخمسه الايتام السيد
محمد وهم جعفر وابو الهياج وابو سفيان بنو الحارث
ابن عبد المطلب ويحيى وصالح ابنا امامه ابنت زينب
ابنت رسول الله وابوهما المغيره ونوفل ابن الحارث
ابن عبد المطلب وخمسه ايتام سلسل وهم المقداد
وابو الذر وعبد الله ابن رواحه وعثمان ابن مظعون
وقنبر غلام امير المومنين منه الرحمه ومنها الاثنا عشر

الاثنا عشر نقيبا وهم ابو الهيثم مالك ابن التيهان
والبرا ابن معرور الانصاري والمنذر ابن عمر ابن كناس ابن
لوذان الساعدي ورافع ابن مالك ابن العجلان واسد
ابن حضير وعباده ابن الصامت النوفلي وعبد الله ابن
عمر ابن حزام وهو ابو جابر ابن عبد الله الانصاري وسالم
ابن عمير الخزرجي وابي ابن كعب ورافع ابن ورقا وبلال
ابن رباح الشنوي ومنها نوفل ابن الحارث ابن عبد المطلب
فهذه عدد ثلاثون رجلا وهم اشخاص ايام شهر رمضان
واما الثلاثون لبله ليالبه فهم امنه ابنت وهب
ابن عبد مناف وهو من عبد الدار وليس من عبد مناف
ولدها شم وخديجه ابنت خويلد وفاطمه ابنت
اسد ورقيه وام كلثوم وهي امنه وفاطمه بنات السيد
محمد من خديجه وميمونه ابنت الحارث الهلاليه

وام ايمن

وام ايمن وام سلمه وصفيه ازواج رسول الله وناخته
ام هاني وجمانه ابنت ابي طالب وامامه ابنت زينب ابنت
رسول الله والرباب ابنت امرى القيس وصفيه ابنت
عبد المطلب وزينب الحولا العطاره وفضه وريحانه واسما
ابنت عميش الخثعميه وماريه القبطيه وام مالك مرت
سعد ابن مالك الانصاري وامت الله ابنت خالد
ابن سنان العبسي واروى ابنت الحارث ابن عبد المطلب
وام اسحاق وامنه ابنت الشريد امرات عمر ابن الحمق
الخزاعي وام معبد وفاطمه ابنت عمران ابن عابد
ام عبد المطلب وزينب ابنت جحش وحليمه السعديه
مرضعت رسول الله منه السلام فهذه اعداد اشخاص
ليالي شهر رمضان ومن الليالي شهر رمضان
لفاطم ليلت تسعت عشر وليلت احدى وعشرين

وليلة ثلثه وعشرين التي يتوقع فيها ليلة القدر
وهي ليلة النصف من شعبان وفيها زيارات مولانا
الحسين منه السلام وثم ذلك قال رسول الله صلى الله
عليه لاصحابه يوم وهم يقولون يا رسول الله قد
ذهب رمضان فقال صلى الله عليه واله رمضان لا
يذهب ولا يجي ولاله عوضا وقال بل شهر رمضان
لا يذهب ويجي عوضا ورمضان لا يذهب ولا يجي ولا
تقولوا رمضان فانكم والله ما تدرون ما رمضان
ولكن قولوا شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن
فما سمعتم قوله عز وجل فمن شهد منكم الشهر
فليصمه انما انتم تشهدون الشهر واما رمضان
فما تدرون ان تشهدونه وانما الشهر منسوب
اليه اكراما واجلالا وتعظيما وتشريفا لرمضان

وان

وان رمضان باعلا مكان رمضان باعلا مكانا
تضمنون رتبة عظيمه ومنزلة رفيعه وهو هنا
قريب وان ليس شي هو اقرب منه منزله ولا اجل منه
رتبه عند الله ولا اشرف منه موضعا ولا اعلا مكانا
من الله من الكرامة واجلاله وتعظيما وتشريفا وفضيلة
وجعل ايام شهر رمضان كلها فرضا مفروضا
وحتما واجبا وجعل لياليه فنونا لازما وجعل فيه
ليلة القدر التي هي خير من الف شهر وفيه انزل القرآن
والف الحروف ومنه حروف النطق وفيه محكمات
التنزيل من لدن حكيم خبير شهر رمضان ليس كالشهور
وايامه ليس كالايام ولياليه ليس كالليالي ايامه
دلالات ولياليه باهرات شهر رمضان عظيم خطره
جليل مقامه كبير ذكره شريف محله ايامه زاهره

٧ ما ريه يتة زهرة

وليالية باهره واوقاته نايره وساعاته لامعه اوله شهاده
ووسطه رفاعه واخره معرفه من صمت وصان وحفظ
حرمته واثبت له قبل له عمله وزكي سعيه ووفي اجره
ومن ضيع صمته ضاع صومه وخسر عمله ولايقبل منه
صومه ولا عمله الاوان الصمت مقرون بالصوم ولايتم
الا باحتفاظ من حرمته لان حرمته عظيمه وخطرته
جليله والصمت في الصوم عظيم فاذا صمت قلبه
بحقيقة المعرفه فقد صامت الجوارح كلها وصمت
الارواح من المورد القبيح اضات كلمته واستنارت
محبته واشعل نوره بجنبيه اصار صايم النهار قايم الليل
لله عزوجل وامن واجاب الي ما دعي وعمل بما امر فصار ممن قال
الله عزوجل اوليك الذين هداهم الله واوليك هم اولوا
الالباب ثم قال رمضان نور البها وسنا الكبريا

وضيا

وضيا الملكوت وشعاع الحجاب وضيا روح القدس ومصابيح
تكوين اللاهوتية واستنارته وعلى نبيك في علا علايه
وعليه في ذلك الشهر تقيمه ونزول الروح على يديه في ليلت
الثبات من يثبت بالحق بجاههم بقدرته ومشيته ماكان وما
اراد ان يكون في سنت المستانفه وثبت الله من يثبت بالحق
وبجاههم بقدرته ومشيته وهو الفوز والورود فلذلك على
عباده الصمت في ذلك الشهر بعينه ويكون اكرامًا واعظامًا
وتشريفًا ومهابت فمن صمت وصان اوجب الرضا ومن حفظ
حرمته فقد قبل منه عمله وثبت علي معرفته ومن تهاون
وترك الصمت فلا يقبل صومه ولا يوخذ منه وليس له
عند الله منزله اذ هو عذب نفسه بالجوع والعطش
وليس له صيام واحتزم الاكل والشرب وانما جعل ذلك
الصوم ليعرف الصايم من المفطر كما جعل السجود والركوع

والقيام الى الصلوه عندما يرى منه الا انتصالا تعرف الا انها
صلوه وكذالك الصايم والمطا المفطر لا يعرف الا بترك
الطعام والشراب وبالصمت يعرف اهل العلم والفهم
وبالله التوفيق وقال بعض من حضر الرسول يا رسول الله
ما رمضان فقال احفظوا حرمته تحفظ الله حرمتكم
ولا تقولوا رمضان فانكم والله ما تدرون ما رمضان
ولولا رمضان ما نلتم رحمت ولا عرفتم الله ولا دب
دبيب منكم على وجه الارض رمضان رحمت من الله
لعباده ورافه لخلقه في بلاده ولولا رمضان ما
غفر الله ذنبا ولا عفا عن مذنبا وتم الخبر والحمد لله رب العالمين
اما بعد ايها الاخ السديد الطالب الرشيد وفقك
الله لطاعته وحباك بحسن هدايته وجعلك ممن امرهم
في كتابه وابان لهم في خطابه فقال جل من قايل وليتفقهوا
في

في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يرشدون
وبمثل نفسك الطاهره الزكيه وبصيرتك الثاقبه المضيه
من التماس حقايق الدين وما افترضه الله تعالى على عبيده
المومنين من معرفت الاعياد العربيه والعجميه ومعرفت
كل يوم مذكور في كتاب الله عز وجل ثم سالت ان اشرح
لك ذلك شرحا منسوقا متفقا يتلوا بعضه بعضا
من كتب متفرقه وابينها ان يجي يتلو بعضه بعضا
جزوا مفردا وقد رغبت الى ايثارك وبغيتك وا
ختيارك واجبتك الى سوالك رغبت مني في الثواب
ورهبت من العقاب وكما قال الله عز وجل ولا تكتموا
الشهادة ومن يكتمها فانه اثم قلبه وقال عز عزه
ومن يبخل فانما يبخل على نفسه وقد روي عن
العالم منه السلام انه قال لا تمنعوا الحكمت من اهلها

فتظلموها ولا تعطوها لغير اهلها فتضيعوها
وانا بتوفيق الله ومعرفته اشرح لك ذالك شرحًا
واضحًا مما نقلته الشيوخ الماضين والسلف الصادقين
عن الموالي الميامين وباي الكتاب المبين على كل
كتاب والاسانيد المشهوره والاخبار الماثوره فاول
ما نبتدي من ذالك بقول الجليل في محكم التنزيل ان
عدة الشهور عند الله اثنى عشر شهرًا في كتاب الله
يوم خلق الله فيه السموات والارض منها اربعه حرم
فلا تظلموا فيهن انفسكم فعرفنا واعلمنا ان
شهور السنه اثنى عشر شهرًا لا تزيد ولا تنقص على
اختلاف التواريخ والالسن واللغات ويجب ان نذكر اول
كل سنه اذ في كان في شهورها ذكر بعض هذه

الاعياد

الاعيادا المفهوم ذكر عربيها وعجميها فاول التواريخ
سنة الفرس بلغة الفرس اولها افروزدير ماه وازد
بهشتماه وحرداد ماه وما يليه من الشهور التي هي
شهور السنه فاول سنة الفرس افروردي ماه اول
يوم منه يوم النوروز وسياتي ذكـ
سنة الروم كانون الاول وكـ
واذار وما يليه من الشهور السنه فاو
كانون الاول وفي العشر الاخير منه ا
عيد الولاده وسياتي ذكره ليلة الميلاد
السنه العربيه في القبه المحمديه المحرم
الشهور وفيه يوم عا
سنة الموحدين ال
شهر رمضان

سيدنا ابي عبد الله قدس الله روحه وهو قوله في
رسالته وقد سال عن السنه والاثني عشر شهرا وعن
شهر رمضان وما الثلاثون يوما بايامه واما الثلثون
… في قوله ان السنه هي السيد محمد منه
عشر شهرا اولها شهر رمضان
… المطلب وقد تقدم ذكره وتمام
كتاب وقد شرحناها وصيام شهر رمضان
فيه والى قوله نضر الله وجهه شهر
انزل فيه القران هدى للناس ثم قال
والقران محمد ولذلك شرحنا ثاني
محمد ومعنى الذي انزل
… من عبد الله ظهر
وجهه

194

ان اول السنه شهر رمضان واخرها شهر شعبان كما
رسمهم سيدنا قدس الله روحه وشرح مقامه محمد واله

ويتلوه دعا شهر رمضان

اللهم اني اسالك يا علي يا احد يا امير المومنين الصمد يا مالك
ملك الابد يا ما اله والدا ولا ولدا ولا كفوا احد اللهم مولاي
انا عبدك المقر بباطن سرك وخفي امرك المحلل ما
حللته المحرم ما حرمته المنهي عما نهيت ظاهرا وباطنا
طاعة وايمان ورضاء وتسليم لك ولاسمك وبابك اللهم
اني ابرا اليك ممن جحدك واشرك بك وعبد غيرك
وانكر باطن هذا الشهر وجحد مكنون خفي هذا الامر
وكل تحت الاظهار الموبقات والكلمات المهلكات
اللهم اني قد خالفتهم قولا وفعلا اللهم اني اسالك
تمام الهدايه والكفايه والرعايه بمنتك ولطفك

وكرمك اسلك تمام الهداة وكمال الستر والمعونة علي س
وعلى اخواني المومنين العارفين انك على كل شي قدير يا علي يا عظيم
وتسل حاجتك تقضى بعون الله ومشيته وارادته

ذكر عيد الفطر وقد ذكره الله تعالى

في كتابه فقال عز من قايل ولتكملوا العده ولتكبروا الله
على ما هداكم وقال السيد ابي عبد الله نضر الله وجهه
ان اول الاعياد في السنه العربيه عيد الفطر وهو السيد محمد
اول الاعداد وهو الواحد والاعداد بدوها منه وعودها اليه
والسيد محمد شي و يدخل في الاعداد والقسمه فلما كان
السيد محمد منه السلام اول الاعداد وجب ان يكون عيد
الفطر اول الاعياد اذا كان شخصه وقد قال السيد ابي
الحسين محمد ابن علي الجلي نضر الله وجهه في قصيدة له
ديني الى العالم توحيدي الازل الا نزع معبودي

الى

الى قوله فيها

محمد الحمد لنا غاية   من غاية الغايات ذي الجودي
هو الصلاة الفرض والنسك معا والدين واصناف التحاميدي
والصوم والفطر وما يرتجا   وكلما نسك وما عيدي

وقد روي عن العالم منه السلام انه قال اذا كان الله
احدا ابدا ولذلك اسمه واحدا ابدا ولذلك بابه
وحدانيه ابدا ولما كان السيد محمد عيد الفطر حلل فيه
الطعام وفطر فيه الصيام وامر باخراج الفطره قبل جهرة
والصلاة يوم العيد والتكبير برفع اليدين والقرات فيه
جهرا صارت سنت جاريه مستقبله مستقبله وما
ضبه حسب ما مر صلواة الله عليه وكما قال الله
تعالى في كتابه وما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم
عنه فانتهوا وقوله عز عزه ومن اطاع الرسول فقد

اما طاع الله فلعظم منزلت الرسول صلى الله عليه واله
وحب تعظيم عيد الفطر وان يكون اول الاعياد كما ان
السيد محمد منه السلام اول الاعداد لانه منه السلام
حل فيه كلها حرمة عبد الله ترقبا لظهوره

خطبت عيد الفطر

الله اكبر الله اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان
الله وبحمده بكرة واصيلا واشهد ان لا اله الا الله
معل كل علة الظاهر في كل ملة موبد الابد المنزه عن
الزوجة والولد العلي العظيم الازل القديم جلت ذاته عن
الادراك وتنزه عن الاشراك الاحد في ديمومته
الفرد في صمدانيته وصلى الله على اسمه المبتدع وحجابه
المبتدع وحجابه المخترع من نور ذاته اطلعه وحاجب
خلقه البه اشرعه مشرع الشرايع والملل ومهدي كل

امله

امله ومرتج العلل ومعني كل صفات واجل ولقد طربنا
في هذا القران للناس من كل مثل شهر رمضان الذي
انزل فيه القران هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان
سبحان المطهر من نفسه لنفسه بعلمه وتبارك القايل
من شهد الشهر منكم فليصمه اللهم انا قد اطعنا امرك
واتبعنا رسلك فاكتبنا مع الشاهدين واجعلنا من خزنت
علمك الحافظين لتهم كما بلغتنا هذا اليوم العظيم
الشريف ونحن في ادياننا ساهين. وبتوحيدك عارفين
غير مرتابين ولا مبدلين ولا مغضوب علينا ولا ضالين
فبلغنا العيد الاكبر واليوم الازهر يوم يفطر من طال
صيامه ونمحصت اثامه يوم يوذن للمومنين
بالاعلان ويرفع عنهم التقيت والكتمان بل

192

فلا يعبد الله سرًّا ويصرح بتوحيده جهرًا هنالك
الولايت لله الملك الحق المبين اللهم اني اسلك
بشخص هذا اليوم الخطير ان تصلي على باب رحمتك
ومشرع حكمتك وعلى ايتامه مصابيح الظلم
وهداة الخلق في القديم وان تخصنا في يومنا هذا
بافضل ما خصصت به ولياء او لبابك العارفين
من زلت غفرتها ودعوة اجبتها ورحمت نشرتها
وان تجعلنا ممن تحلل حلاله وتحرم حرامه ويتجنب
اثامه وان تقبل افعالنا وتزكي اعمالنا وتجعلنا
من الامنين الفايزين ولجميع المومنين برحمتك
يا ارحم الراحمين يا علي يا عظيم

دعا عيد الفطر وهو ان تقول

ابا ب

اللهم يا مولاي انت العلي العظيم لا اله غيرك ولا معبودًا
سواك تعاليت عما يقول الظالمون علوًا كبيرًا اللهم
اني اشهد ان محمدًا اسمك المحمود ومكانك المقصود
وحجابك الموجود المعبود وانه تشخص هذا اليوم
الذي اعلنت ظاهره واعظمت باطنه واجبت من
امتنت عليه بمعرفته والقيام بظاهره وباطنه
وهو الذي اظهرت فيه نفسك ومحل قدسك
فحققت الاسلام وفطرت فيه الصيام وهو عيد المومنين
ونجات العارفين امرت فيه بالمواصلت والاجتماع
اذ هو يوم الاعداد والزينه الذي اظهرت فيه اسمك
بالبيان والسكينه ففاز من عرفه وهلك من جهله
اللهم يا مولاي فمن اعرفنيه واستعرفان اسمك
عدلي وصفاتك نجاتي ومعرفتك حياتي واهل صفوتك

دخيرتي وانت يا مولاي حسبي اسلك يا مولاي باسمك
وبابه وايتامه ونقبايه ونجبايه ومختصيه ومخلصيه
وممتحنيه واهل معرفتك اجمعين من الاولين والاخرين
وان تجعلني واخواني المومنين من الامنين الفايزين
الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين انعمت عليهم
بمعرفتك واستعملتهم فصدقوا رسلك وانسوا
بذكرك وان تبلغنا الفطر الاكبر والعيد الازهر في طاعتك
ومعرفتك انك على كل شي قدير يا علي يا عظيم
وتجد الدعا وتدعوا لنفسك ولاخوانك بما احببت تجاب ان شا الله

ويتلوه ذكر عيد الاضحى

فمن ذلك ما ذكره الله تعالى في كتابه عز وجل
انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانيك
هو الابتر وقوله عز وجل في الهدي فاذا وجبت جنوبها
فكلوا

فكلوا منها واطعموا القانع والمعتر لن ينال الله
لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم فاستعملت
العامه وظاهريت الشيعه الضحايا والذبايح والتقرب الى
الله تعالى باهراق الدما وهو عند اهل الباطن في شخص
القايم منه السلام وظهوره بالسيف واهراقه دم كل ضد
وند ومعاند والتقرب الى الله تعالى سبحانه باهراق
دمايهم ولا يبقي الله على وجه الارض الا اهلكه وهو
اول يوم الرجعة البيضا والكرة الزهرا وكشف الغطا
وهو اليوم الذي تسميه العامه يوم القيامه وهو اليوم الذي
قال تعالى فيه ورددنا لكم الكرة عليهم وامددناكم
باموال وبنين وجعلناكم اكثر نفيرا وقوله تعالى
هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين
كله ولو كره المشركون وكانت الاشارة في هذه الاية الى

السيد محمد منه السلام وهو اليوم الذي قال الله فيه يوم
تاتي كل نفس تجادل عن نفسها وهو الساعه وقل عسى
ان يكون قريبا وفيه شرف عيد الاضحى حسب ما سفك
فيه من الدما حتى لو استتر الكافر بحايط مال عليه
الحايط فيقتله وينادي يا مومن قد استتر بي كافر
تعال فاقتله ويبقى الدين كله لله العلي العظيم
وروينا عن الاصبغ ابن نباته قال سالت ابا الهيثم
مالك ابن التيهان عن النحر في يوم الاضحى قال نعم ان
الله مولانا دعا الخلق في البدو الاول الى نفسه فاجابوا
ثم دعاهم الى معرفة الحجاب فابوا فردهم على اعقابهم
والا بنفسه ان يردهم الى الانكار الى موضع الدعوة
والظهور في كل عام فيذيقهم حر الحديد وهو النحر
وروي عن يحيى ابن ام الطويل الثمالي انه كان يرفع

189

على تلعة يوم الخروج من عرفه وينادي باعلا صوته
انا برا منكم ومما تعبدون من دون الله كفرنا بكم وبدا
بيننا وبينكم العداوة والبغضا حتى تومنون بالله وحده
اللهم اني ابرا اليك من اشعارهم وابشارهم وسو
ومسومهم الا من عرفك بحقيقة المعرفه اللهم
اني ابرا اليك مما يقولون وادين بما به يكفرون اللهم
احكم بيننا وبينهم بالحق وانت خير الحاكمين

دعا عيد الاضحى هو هذا

اللهم اني اشهد ان محمد نفسك الكبرى ومثلك الاعلا
وصاحب الدعوه ومبدي الشريعه وقاصم الجبابره ومذيل
الدول بامرك المنتقم من اعدايك والناصر لاوليايك
اللهم اجعلني ممن تجلل جلاله ويعرفه بكماله
ولا تجحد افضاله ويقترب في جميع اشخاصه ولا تحرمني

الكينونيه في جملة انصاره اذا كشف عن ساق واهرقت
بضرب الاعناق وانتجبت من سبقت له عندك الحسنى
واكرمت له المثوى ولا تسلبني ما مننت به علي من معرفته
وزدني ارتفاعا في العلو فانك انت الرب العلي العظيم
وصلى الله على سيدنا الاكبر محمد وعلى ال محمد وعلى سليله
بابه الموصل به في الاكوار والادوار وعلى ابنائه مصابيح
الظلم وهداة الخلق في القدم وعلى من يليهم من اهل
المراتب العلويه الكرام والسادة التمام وعلى من اليهم وسلم
تسليما يا علي يا عظيم اشهد ان محمدا اسمك المنيف ومثلك
الشريف وعلمك الشاهر ونورك الباهر جعلته للعباد
منارا وللمومنين مسكنا وقرارا اعلنت دعوته
وعظمت منزلته فهو منجي اوليائك ومبيد اعدائك ومبير
منبر اعبادك من اطاعه نجا ومن خالفه ضل وهوى اللهم

بمنزلته

بمنزلته منك ورتبته عندك بانه نفسك التامه
وكلمتك العاليه وصراطك المستقيم صلى الله عليه
وعلى من اليه وبلغني من معرفته مبلغا ما بلغه
احد الا فاز ولا لحق به لاحق الا علا وقد اقررت انه
شخص هذا اليوم الشريف الذي شرفت ظاهره واكرمت
باطنه فبحقه لا تحرمني نصرته ووفقني لاداء حقه
والارتفاع في معرفته حتى انشاها في الحقايق وارقا
الى الملكوت واسرح في الجنان يا ذا العزة والجبروت
فانك قادر على ذلك وما هو عليك بعزيز اللهم
اجمع المومنين ابدا وانصرهم على عدوهم وعدو
ضعف عليهم واستجب دعوة ملهوفهم واشركني
في صالح دعاهم اللهم صلهم واري بمعرفتك وثبتهم
على طاعة اوليائك بمنك ولطفك يا علي يا عظيم

وتسجد بعقب الدعا وتسل حاجتك ونزعوا النفسه
ولاخوانك بما احببت تجاب بعون الله انشا الله تعالى

ويتلوه شرح اسماء السبعين الذين

لا يحجبون ونعت نعوتهم واجناسهم وصنايعهم
وما كشفه العالم منه السلام من اياته وحرر منه
قال حدثنا ابو علي البصري بشيراز في منزله في
شارع البرامكه في ذو القعده سنه سبعه وعشرين
وثلثمايه قال حدثني ابو المسيب سنان ابن المسيب
البادلي قال حدثني ابو جعفر محمد ابن سليمان
الطالقاني بطالقان سنه اربعين ومايتين سنه
قال حدثني ميثان ابن الحرث القرشي بمكه في شعب
ابي طالب قال حدثني اسماعيل ابن سليمان العلاف الكوفي
قال حدثني ماهان الابلي عن جابر ابن يزيد الجعفي
قال

187

قال غدوت الى مولاي جعفر ابن محمد يوم عيد الاضحى
لاهنيه به فلما اذن لي دخلت اليه فوجدت عنده جميع
من كان بالكوفه يتوالاه بحقيقه المعرفه فلما
بصر بي قال لي يا جابر اي شي اخرك وقد كان
يجب عليك ان تكون اول سابق فقلت يا مولاي ما
علمت باجتماع هولا من حضر ولو علمت لقدمت البكور
غسلا وغسلا ثم انه اذن لي بالجلوس فجلست واخذ
مولاي يحدثنا ويشرح لنا فضل ذلك اليوم وما يجب
على كل مومن وما يلزمه من فعله وما له من الجزا
ان هو وفا بما عليه ثم قال معاشر المومنين ان هذا
يوم اراد الله فيه فضلكم واظهر لكم فيه نصركم
واهلك فيه عدوكم بايديكم ويظهر فيه لكم
فيجتبيكم ما حصره عليكم ويملكم فيه

ارقاب مخالفيكم ودمايهم واموالهم ودار
وازواجهم فتهرقون منهم الدما وتستعبدونهم ا
وتخلص لكم الدار كما خلصت لكم من قبل وذلك انه
يكشف الله فيه امره ويبدي فيه رجعته ويكر
كرته كما وعدكم وقدم به اليكم فقال عز من قا
ورددنا لكم الكرة عليهم وامددناكم باموال
وبنين وجعلناكم اكثر نفيرا وقال واورثناكم ارض
وديارهم وارضا لم تطوها وكان الله احق بها واهل
فانتم والله يا جابر اهله ولكم وعد بهذا الموعد
وفيكم يكون هذا السر الشرح فاشكروا الله على
انعم به عليكم واختصكم به وجعلكم عليه
معاشر المؤمنين ان الله عز وجل قدر على كل مومن
عار وان يقرب فيه قربان بنحره ويهرق دمه

على

على وجه الارض ثم ياكل لحمه ويكسر عظمه
ويدق بطنه ويقول عند فعله وما يفعله به اللهم
ان هذا شخص ند عنك وخالفك وجحد ذاتك واتخذ
معك الهة عبدهم دونك وانكر ما جات رسلك وا
واوضحته كتبك بعد ان اعذرت اليه وانذرت واسبغت عليه
وانعمت حين دعوته بذاتك واظهرت له بقدرتك حتى
اثبت عليك حجتك وقد تقربت به اليك كما امرت وقد
منه ليكون لي عندك حين اذبحه واهرق دمه واكل
لحمه واكسر عظمه واذيقه بذلك عذابك بيدي
ونكالك بملكتي فيه اذ ملكتني رقه وحرمت
عليه عتقه افعل ذلك طلب رضاك والزيادة من
عطاك فاقبل ذلك لك من عبدك ووليك واتمم عليه
ما ملكته فيه من معرفتك والاقرار بك والثبات

على سبيلك الذي ذكره رسولك فقال هذه سبيلي
ادعوا الله على بصيرت انا ومن اتبعني فانا ممن اتبع
واطاع وسمع الدعا فاجب اللهم يا مولاي فاعذني
من الشكوك واجعلني ذابحا ولا تجعلني مذبوح وا
اكلا ولا تجعلني ماكلا وارزقني برد جنتك وهي
معرفتك ولا تذقني حر نارك وهي مسوخيتك التي
تسلك فيها جاحديك واجمع لي ولاخواني المومنين
ما وعدت وقرب لهم ما ذكرت من كشف غطاك واسع
وارفع حجبك واستارك بجود حقيقت ذاتك
التي وصلت اليها اهل صفوتك واختصاصك التي
فرضت لهم من الطاعة ما فرضت لك على عبيدك
واقمتهم في امرك تكوينه وانقادت لهم ما ابدات
تقديره واني اسلك ان تلحقني واخواني المومنين

بهم

بهم وتجعلنا في المحل الذي احللتهم فيه من قدرتك وان تتم
علمنا اليوم الذي الذي هو لك وهو انت لا يعرفه الا من منت
عليه بمعرفتك ومعرفت امرك وارتضيته لعلمك
وما املناه منها انت مولياه وخولناه من وضوح نورك
واظهار سطوتك وابادت عدوك واستتارك لخلقك
وظهورك لمجازاتك واستخلاصك اهل صفوتك
الذين هم لك راجون واليك راغبون ولك منتظرون
والى حيث وجودك متطلعون اللهم مولاي اشملني
وجميع اخواني المومنين ما سالت وجد علي وعليهم
ما لم اسل وبما لم نهتدي الى سواله من عطايك الجزيل
وعوافيك الكاملة وسلامتك الدايمة ونعمتك
السابغة التي يقصر عن حمدها الحامدين ويعجز عن
شكر شكر الشاكرين فانك اهل المن والاحسان ثم

ثم قال معاشر المؤمنين هل وعيتم ما سمعتموه من خطابي
وحفظتم ما ابديته من كلامي هذا يوم يكون الله فيه
جليسكم وفيه يكون ضيفكم فاتخروا له ما استطعتم واحا
حتفلوا له ما قدرتم وقوموله فيه ما امكنكم واخضعوا
فيه مع اخوانكم وزخرفوا فيه طعامكم وشرابكم وتواهبوا
فيه انفسكم واموالكم وافضلوا فيه على اهل عشيرتكم
واقاربكم واتقربوا بذلك الى مولاكم فانه يجزل لكم
اجوركم وثوابكم ويكمل لكم دينكم ودنياكم ويجلس معكم
على فرشكم ويضع يده في اواني طعامكم فتتوفر بذلك عليكم
البركات ما دمتم له مطيعين وتكثر عليكم الخيرات ما دمتم
له مطيعين ومنه قابلين ولامره ملبين ثم ان مولاي
اقبل علي ع وعلى الجماعة وقال هل انتم ممتثلين لما امرو
راغبين في الذي ذكرت فقلت وقالت الجماعة نعم مولانا

سامعين

184

سامعين مطيعين مجيبين مسرعين نخرج فتقرب ونحو
ونحتفل ونصل ونبرونا في على جميع ما امرت به وقدمته
فقد مننت بمعرفة ما لم نعرفه وارغبتنا رغبة دللتنا
بها على نجاتنا وخلاصنا اذا كان امركالمبرور وا
حكمك المحتوم فقال مولاي هذا يوم يكون منكم في
غير هذا اليوم اذا كان لكم يوم مثله فكونوا كما
ادبكم به مولاكم امرتوا فتفعلوكما فتعلت وادنوه من تحبوا
من نخوانكم كما ادبكم به مولاكم ليكمل لكم ما
وعدكم به واما اليوم فجعفر ابن محمد احق بكم واجمع
لشملكم واسرع لقبول قربانكم فانتم بذلك ارفع
درجه واعلا منزله واعظم رتبه قال جابر ابن يزيد
الجعفي علينا سلامه ثم ان الشمس ترفعت فقال مولاي
يا جابر ادع الخادم فدعيت به اليه فقال هلم الشفار التي امرتك

ان تستعد بها في الامر فمضا الخادم فلم يلبث
حتى وافا وفي يده زنبيل ما يكاد يطيقه فوضعه
بين ايدينا ثم ان مولاي قال يا جابر ليضرب كل
انسان منكم يده الى هذه الزنبيل وليأخذ
من هذه الشفار اي شفرة احب فمد كل انسان
منا يده وفي ما كان في الزنبيل حتى كانها
كانت معدودة بعددنا فلما صارت
الشفار في ايدينا فاذا هي مرهفة الحد
فجعل كل انسان منا يتامل شفرته ففي
تامله تجد اسمه واسم ابيه مكتوب
عليها فيعجب من ذلك فيلتفت الى الذي على جانبه
فيقول يا اخي هل رايت اعجب من هذه ضربت
الى تلك الشفار فاخذت شفرة عليها مكتوب اسمي

داكم

واسم ابي فيقول له الاخر وكذلك انا فيقول له ارني ذلك
فيوريه فيجده كما ذكر فيقول ابدل شفرتي بشفرتك فيقول هذا
لصاحبه الاخر خذها فاذا اخذها وصارت في يده يتاملها
فيجد اسمه واسم ابيه مكتوب عليها وكذلك الاخر فطال
تعجب الجماعه من ذلك وان مولاي نظر اليهم وما هم فيه ولا
يكلم احدا منهم ثم قال للخادم افتح باب ذلك المخدع ففتح
باب مخدعا له في جانب الدار ثم قال للجماعه فليقم كل واحدا
منكم الى ذلك المخدع وليشور له شان ياخذها ويخرج
قال جابر فكنت اول من قام ودخلت المخدع واذا ليس فيه الا شاة
واحده فاذا به تيس اقرن عظيم الجثه عالي القرون وافر الشعر
عظيم البطن بعينين محمرتين. واذ بين شفا فتين
هذا التين واذا به قد ادلع لسانه كالذراع فتخوفته
وحذرته ان يبادر اليّ يبادرة فاردة الرجوع والخروج

عنه لهوله فخشيت ان في ذالك هي الفالا مولاي وذلك اني
انا بادرت اول القوم فقلت في نفسي اذا ناضربت بيدي الي هذه الشاه
فاخرته وخرجت يدخل غيري لياخذ فلا يجد شيء لان ليس هاهنا
فقصدت نحوه فلما آراني قاصداً نحوه لجا الى بعض زوايا المجلس
فوضع راسه فيها ودار عجزه الي وقد كان حين دخلت عل
البيت جمع وازور ومد رقبته ونفض اذنيه فارهبني
بذالك فضربت بيدي على قفاه فقرنه باد الثقبا بالدليل وا
الشفره بيميني وقفاه بشمالي وهو ينظر اليها فكان قال الله
عز وجل كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون فاخرجته
الي صحن الدار فلما راني مولاي قد خرجت به وهو بيد
قال لي على رسلك يا جابر حتى يتكامل اصحابك ويدخل
بعدي بعض اخواني وانا متعجب من دخوله المخدع وليس فيه
شيء هذا بن باخذ شاة مثلها اخره فلما لبث حتى خرج و

يده

بيده تبس كالتبس الاول الذي في يدي فقلت انا لله ان هذا العجب
رايت ان هذا لكي عسى اشغلني النظر لهول هذا التبس الذي
في يدي لم اراه فلما خرج قال له مولاي على رسلك مع جابر حتى
يتكامل اصحابك فوقف الى جانبي وجعلت الجماعه تدخل
واحد بعد واحد يخرج وبيده شاة عظيم وكان عدد جميع الذين
كانوا المحصر بحضرت مولاي بسبعين رجل فلما تكاملت
الجماعه فقال مولاي اطجعوها لنكن وجوهها
مقابلت بعضها بعض ثم اظعوا الشفار على حلوقها واطوبا
بارجلكم خرودها وبطونها ثم مروا الشفار ممر يدا
واحده حتى يكمل لكم العيان ليكون بين للعذاب
ويكمل لكم الثواب والاجر واذكروا عند ممر كم
الشفار على لحوزها مولاكم الازل وارد فوا بر الى كبير ذكر
القديم واشركو جعفر ابن محمد في اشارتكم في الذكر

وقولوا هذا قربان امر الله به وكونه لهم اللهم
مولانا فتقبله باطهر قبول كما قبلت قربان اوليك
المومنين وانبيايك المرسلين وردهيا كل الجاحدين
الى عذابك المقيم ونكالك الاليم وابيدهم بايدي
اوليا المومنين في هذا اليوم العظيم فيما بين مشرقك
الظاهر الى مغربك الباطن اذ انت ليس مشرق ولا مغرب
بل انت بذاتك الذي لا يعلمها الا انت ولا يعرفها
غيرك واسرع لنا ظهورها واوعدت وعجل لنا ما انعمت
به من ادامت الملك والنعيم والسلامه والتكريم فانت
الوفي بوعدك المتمم بنذرك والمسارع بعهدك لا تخلف
الميعاد ولا تخل بالارشاد اللهم وكما حللت لنا دماوها
ولحومها فحرم لحومنا ودماونا عن النار التي توقد في
اعدايك وتسلك فيها من ناواك اللهم اني لا ارجع

181

عن قرباني هذا ولوانه ولدا ووالدا حميما ولا رقة له عند طلبتي
رضاك ولا رحمة عند انفادي فيه امرك ومرادك حيث
انزلته من غضبك وسخطك وابرى اليك منه كما بري
من نعمتك ووصفته وذكرته وابريت به اولياك حين
قلت في نطقك فلما تبين له انه عدو الله تبرا منه انك
اعلم بذالك مني واسمع لسري من قبل نطقي فلا تخيب ظني
انك غني حميد وكان مولاي يقول ذالك ويتلوه علينا
ونحن نقول ونتلقناه منه حتى اتى على اخره ثم قال
مروا الشفار قبل الله مولاكم قربانكم فامروا الشفار
ممر يدا واحدة ونحرناها ثم قال شدوا بارجلكم
على حلوقها وبطونها ولا تمكنوها من الشمص والاظراب
والفحص بالايدي والارجل واذيقوها حر ما هي فيه
فهوا وكد لفعلكم واحسن لقبولكم نفعلنا بهم كما

امر حتى خمدت تحت ارحلنا ثم قال مولاي ذونكـ
فاجزروها واقلعوا الجلودها واقطعوا لحومها فعمد كل
انسان منا الى ما كان ذبحه فسلخه وجعل يقصب لحمه
والخدم يحملونه بين ايدينا ويمضون به الى منازل موالينا
وشيعته ثم انه انفذ اليهم باصطناع الطعام فاصط
منه الوانا ثم انه دعا بالمايده للغداه وامر بنقل ما كا
صنع من الطعام فجعلوا ينقلون الينا ثم قال كلوا الا
لحومها واكسروا اعظامها فجعلنا نفعل ذلك فلما اكل
الجماعه من الطعام دعا لهم بالغسل فغسلوا واخذ
كل انسان محله وان مولاي لفي نفسه شي يريد يبد
الي والى الجماعه فلما اطمان المجلس بالجماعه قال
مولاي يا جابر هل تعلم وتعلم الجماعه لحم من اكلتم
ودما من اهرقتم وبمن تقربتم الى ربكم ومولاي

فقالت

فقلت يا مولاي اما جابر فلا علم له بذلك وقالت الجماعه
كذلك جميع مواليك لا علم لهم كما لا علم لجابر فان تفضلت
فانعم على مواليك بمعرفت ذلك وان منت فانت اهل لكل
مكرمة واحسان وموضع كل تفضل وامتنان فقال يا جابر
تقربتم الى الله باهل الزيغ والجحود الذين اسسوا رواسي
الطغيان وشيدوا بنيان العدوان في كل عصر وزمان
بضلالتهم ظل اهل الحيره وبجحدهم اقتدى اهل العدوان
وبهم عبدت الاوثان واتخذت الاصنام هولاي الذين
حرفوا كتاب الله وحادوا عن سبيله ورغبوا الى شياطينه
حين حرم عليهم الحلال وحلل لهم الحرام هاولاي يا جابر اهل
عقبت الدباب التي اكبدوا المكبره واصحاب ذات الجمل
والمقوده على الجمل الذين شهروا بالزور يوم الحوب حتى
نبحت الدباب بالكلاب حتى سبق الاشل الى حتفه

فاذا قصم الله جبر سيفه في دهر بعد دهر وعصر بعد عصر
بعد الانفاس التي تنفستوها في طلب دنياهم بالشوبه والحسب
عند التذاذهم بالمطعم والمشرب وتحريصهم على الجحود والا
نكار وتظاهرهم على الظلم والعدوان يذيقهم الله ما ذاقه
بعد ذلك الانفاس التي كانت بحال نعيمهم فقلت يا مو
فاصحاب عقبة الدبار قد عرفت وعرفت الجماعه اسماؤهم وقبايلهم
وهم الذين عرفهم رسول الله صلى الله عليه واله لحذيفه
ابن اليماني ورهطه وسالهم ان يكتموا اسماهم عنهم فمنهم
الذين شهدوا بالزور فقال هم الاربعين الذين شهدوا لطلحه
والزبير يوم الحوب حتى حاربت صاحبتهم عنها ولم ترجع
الى بيتها كل ذلك طمع في استكمال ما املوه وقصدوا اليه وكان
الله اغلب سلطانا واشد باسا واعلى تمكينا فابادهم بادة
السحق ودمرهم بتدمير الحق حين لم تعبده نهم بل اجلهم

اجلهم

179.

بل اجلهم في قوالب ما ذبحتم وما تركبون من ذوابلهم وحميركم
وبغالكم واصناف طيور المحللة الماكل ياكلها في محلها
فياكلها اكلها له في ذلك الوقت وهي التي قيل
ان النار تاكل بعضها بعضا والنار هي المسوخيه فقلت يا مولاي
فمن علي بمعرفة الاربعين الذين شهدوا بالزور يوم
الحوب حتى نعرفهم كما عرفنا اصحاب الدبار ليلة العقبه
فقال يا جابر هذه اسماؤهم وهم الربيع ابن معمر
الكلبي لع وسراقه ابن قيس الضبي لع كلاب ابن سوار
التميمي لع ومصعب ابن قيس الضبي لع كلاب ابن سوار
التميمي لع وسراقه ابن مقلد الضبي لع وذكوان ابن
مسلم البجلي لع وماجد ابن علاقه التميمي لع عصام
ابن سروق الضبي لع سوار ابن معارك الجهني لع ودهل
ابن كثير التميمي لع عنان ابن طالب العدوي لع الجلندي

ابن كميل الهجري ة معاذ ابن مزاحم الضبي ة غياض ابن
مالك الزبيدي ة مهلل ابن وبال التغلبي ة عدي ابن
مقدام الضبي ة طارق ابن غشم العبسي ة الحيان ابن محـ
الهلالي ة مذكور ابن الاشهد الضبي ة داوود ابن تميم العبـ
محارب ابن تميم المازني ة ميهوب ابن تميم ابن سنان التميمي
عمر ابن عاصم العبسي ة ومداعس ابن صوال العتبي ة
واصل ابن محارب الكندي اخوه مروان ابن محارب ة و
مداعس ابن صوال العتبي ة ماجد ابن الاصم الكناني
موادع ابن عمر الضبي ة داوود ابن شهاب البرقي
غلام ابن سيف الفهري ة مساور ابن سنان الكندي
مقدام ابن عامر المنقري ة تغلبة ابن مهاجر العبسي ة
عاصم ابن الاشج الضبي عمر ابن قدامة التميمي ة

مطارد

178

مطارد ابن عوانة التميمي ة محارب ابن سالم المازني ة
فهذه يا جابر اسماء من سالت عن معرفت اسماوهم
وهذه قبايلهم ثم ان الله جل اسمه نقلهم في صور
وشهرهم بشهر واثرهم باثر واباتهم واقامهم فيه
وحذر منهم وخوف وجنب عنهم وصرف ونعتهم للاوليا
وكشفهم وكشفهم للاصفيا في صور ونعوت واجناس
وصنايع واباتها وادمها وامر بالنهي عنها
في اعزار وانذار فلا يجب من حلها ولا يقبل من
شهرها ولا يسلم من كان باوصافها
وانما شهرها الله ومثل بها ليحذرها المومنون
ولا يركن اليها الا المفتون فانها تبدي
عنهم الرغبة وتبذل لهم الطلب وتوتس بالخديعة
وتدخل عليهم بالذريعة كما سبق فعلهم ليزيدون

عتوًا في كل حين وكفرهم في كل اوان مع ترادف
العذاب عليهم وتضاعفه فيهم لا لهم عن ذلك
مصرف ولا مصرف فقال جابر فقلت يا مولاي قد مننت
علي وعلى الجماعة المومنين بحضرتك بمعرفتك في
افعالهم ومعرفة اسمائهم وقبايلهم حتى اذ عرفتنا
ذالك فتمم بمعرفة اوصافهم ونعوتهم التي ذكرتها
وابدانها وصنايعهم حتى نعرف ذالك كما عرفنا
فنحذر طارقهم ونرد سارقهم فانه لا علم لنا الا ما
علمتنا ودللتنا عليه من معرفة ما لا نعرفه ولا
يعرفه غيرك فقال يا جابر قد كان قبلك وقبل صحبك
هولاي جمعًا مثل هذا الجمع وكلهم عند مولاك
امير المومنين في هذا المنزل الذي فيه جعفر ابن
محمد بالكوفه وفعلوا مثل فعلكم الذي فعلتموه

من ذخ هولاي القوم الزي عرفتموهم وذختمو[هم]
وانهم ذبحوهم كما ذبحتوهم واجرى عليهم مثل الذي
اجريتموه من العزاب والنكال فلما تناها بهم الاو[...]
بحيث قد جلستم فسالهم امير المومنين عن معرف[ة]
ذبحوه وعزبوهم باير بهم كما سلتكم انا عن ذلك
وكان جوابهم له مثلما اجبتهم به جعفر ابن محمد
فسالوه كما سالتم عن معرفت ذالك فكشف عنهم وس[...]
لهم ما شرحته ووصفته واسماهم لهم ونعتهم
صافهم وصورهم واجناسهم وصنايعهم ونكا[ل]
الله بهم وما شهرهم به وحزرهم وخوفهم
ونقدم اليهم بمثل ما قد حزرتكم وخوفت وقدمت
ثم انه سما لهم الاسما ونعت لهم القبايل فلما عرفو[ا]
ذلك منه ويتقنوه طلبوا منه معرفت الاوصاف والنعو[ت]
والاجناس

[...]و الاجناس والصنايع لتكون معرفت ذالك عندهم
[...] علمة فاذا ارادوا اهله ومن قد شهر به تجنبوه وصدوا
عناه ولم ياتسوا لبه وصانوا علوم الله عنه وعن تكذيبهم
[...] فقال لهم امير المومنين . منه السلام انهم معكم
[...] مخالطيكم تواكلوهم وتشاربوهم وتانسوا اليهم وتزكنوا
[ع]ندهم وتعودوهم وان مرضوا تسقوهم وتطعموهم وان
[...]سالوا تصدقوهم وان شهروا تنصرونهم وتيمنونهم
[و]ان حلفوا حرفوا منهم لكم الحميم ثم تشاركوهم في
الانفس والاموال وتسارعون اليهم في جميع الاعمال
فقسمهم عندكم اعظم قسم وان غابوا طلبتموهم وان
شهروا زكيتموهم وذلك عليكم من الله ومن نبيه محجورا
قد نهاكم الله عن ذالك في كتابه فقال عز من قايل
لا يتخذوا المومنين الكافرين اولياء من دون المومنين
وقال ان الشيطان لكم عدوا فاتخذوه عدوا الاية

ثم قال هاولاي الذين لا يحبون هم من حزبه
الشفقة لكم واسبهم لتحرروهم ولا تطمئنوا اليهم
نلقوا اليهم شيءً من معرفت الله فكونوا لما القيته
اليكم حافظين ولمولاكم من الشاكرين فهذه اسماؤ
ونعوتهم وصفاتهم واجناسهم وصنايعهم فاو
المجذوم والموضح بالبرص والارقط بسواد والارقط
والابرش والابيض الشعر والجسم نبلاد والاحمر الشعر
لون الحنا ابيض الجسم نبلاد والصفري الادنبر
والافحج نبلاد والناقص الاطراف من الزندين والذراعين
والساقين نبلاد والاعمى نبلاد والاعور من اي العينين
كانتا نبلاد والاحول من عينيه بزرقه نبلاد والذي يجر
فخذيه ويمشي على يديه وركبتيه ويجر ساقيه
نبلاد والمفلوج من الجانب الايمن نبلاد والازرق المفصص

بزرقه نبلاد والارقط الطويل العنطنط الشديد الاضطراب
والقصير الدحداح الذي يدرج كالقطاه والافط القصير
الهامه مندمج الجسم كالدواره والاصم نبلاد والا
خرس نبلاد والتمتام المرخم الكلام من غير علة نبلاد
وقد البنشت وهو الناقص الفخذين والساقين والعضدين
والذراعين والكتفين والقدمين التام الظهر والصدر والعجز
والرقبه والهامه والزوايدي في ايديه ورجليه والاخرم
الانف نبلاد والابرص نبلاد والاعزل الساقين نبلاد
وذو الثدي كثدي المره نبلاد والمزور الرقبه نبلاد
والبلوطي الهامه والجبهت نبلاد والمجتمع الكتفين
اللطيف الهامه المديد القامه والاذن وذو القبله
والغرة البيضا والابلق الراس ببياض وغير ذالك
اذ كان ابقا تمت النعوت والصفات بعون الله

ومثناه فهذه اربعون نعتًا من الاجناس الترك والز
والسند ٥ والرغاوه ٥ والارمن والسقلب والبلغر والرو
والكوش والخزر ومن الترك جنس واحد ومن الرم جنس
واحد ومن النوب جنس واحد ومن الان جنس واحد ومن
الكاسك جنس واحد ومن البيلق جنس واحد ومن الجسنه
جنس واحد ومن البجه جنس والهند فما منهم جنس مزمو
فهذه الاجناس المزموهه ستة اعشر ح جنسا ومن
الكاسك جنس واحد ومن الصنايع والتصرف البيطار
والقصاب والمتشصص والشرطي والبلوطي ورافع الاخبار
والحارس المتفرد بالليل وحده مع كلاب الاسواق والدرب
الآمر حرس ثغرًا ورباطًا وما اشبه ذالك والدباغ
وصانع الدلا والمتسود بالتسبرين خفاف النسا
والنباش والقماش والذي يوقد في الحمام ودلاك البو

174

ودلاك جلود الناس في الحمام ومشور البغال والحمير والدواب
فهذه من التصرف اربعة اعشر صنفا كمل الكل ايها المومنون
العارفون السبعون الذين لا يحبون فهم الذي
يجب على كل مومن ان يتجنبهم ويكرههم ويصون علوم
الله عنهم فانهم المسترقت السمع والموسومه في الصور
وذوي المكايد والرصد والمتسلكه في الاجساد المتمرده
على العباد وهم الذين قال السيد الرسول منه السلام
ان ناولوكم فلا تناخروا من ايديهم وان طعنتموهم
فباطراف الرماح على روس الاسنه وله باطن لا يعرفوه
ولا يعقلوه عن السيد الرسول علينا سلامه انه قال ان الله
عز وجل شهر لكم اعداوه واعداكم كما شهر المومنون
تعرفهم المومنون فيكتموا عنهم ما استودعهم الله اياه
من علمه فيجب ان لا يبطمن احدًا من المومنين الى احدًا

ممن اثبته ووصفته وشرحته وبينته ولو كان ابوه
بواه ووالده الذي اعقبه من ظهره وان ابدى اليه ونعرف
عنده وتقرب اليه فيه بعلوم الله بين يديها واقرارا يستشهد
به فان ذالك سرقه واتباع جبلتا اقامها فمن ركن الى احد
من اهل هذه الاوصاف والنعوت بعد وقوع شرحها
ومعرفتها والتقدم اليه بالعدول عنها والتخوف منها فقد
عاند الله وند عنه وخالفه وتناكره وصد عن معرفته
وجحدها استوجب بذالك الفعل منه النكال في هذه
الصوره المثال حتى يتجنبه اهل الحقايق ويبعدوه
ويلعنوه ويكفروه فان ما سبق له من الاقرار غير زايل
حتى يوفا تخلفه وجرمته على مولاه عماده عما
امر به برده في كل هيكل نوع من هذه ولكل
وصف جنس الف مره حتى يكمل له سبعين الف

قالب

قالب يوفيه لكل قالب خمسين سنه ان زاد في قالب نقص
في الاخر حتى يوفا سنينه فيجب ان تحرر العارف في
تكامل عدده هذه السنين، وزعم ان لكل خمسه
وثلثون الف سنه منها دور وان الدور خمسة اكوان
فاذا عرف معانات عذابه واتعابه واوصابه فيها رجع
عن الاقدام وتجنب وطلب عوافي الامور دون سقيمها تجنبا
فانه اذا طرح اليه شي من علوم الله الى من هذه اوصافه
فقد اشتطاط بر ما المومنين وكان من قاتلهم عند
معرفته بهم وخلافه والنهي عنهم ويكون في ذالك معتمدا
وله قاصدا ولذاته مريدا وقد قال في الباطن من قتل مومن
متعمدا فجزاوه جهنم خالدا فيها وجهنم هي المسوخيه
فاحذروها والحلول فيها فقد نصح امير المومنين و
نصحت لكم على لسانه في انذاره فاتبعوا دليلكم

الى الهدى وتتجنبوا مورد كم الى الردى فالى السبيل
اقصد بكم وعن العثرا عدل بكم الا من اجاب
داعيه الى الحق رشدوا من اصغى الى ناعق ظل وتاه
وخاب واني مع ذلك شفيق عليكم رووف
رحيم لاني ارحم الراحمين ثم امسك امير المومنين
الكات اتى الى اخر شرحه وكلامه وتفرق الجمع
من حضرته غانمين لغنيمتكم انتم الساعه لما
سمعوه من جعفر ابن محمد فهل انتم قابلين
منه ومشتهدين لما اتى به وشرحه وخايفين
من حلول لكم في الذي اتى به مولاكم ووصفه
فقلت وقالت الجماعه يا مولانا لا نرغب فيما لا ترغبنا
فيه ولا نحذر الا ما خوفتنا منه وننقاد الى امرك
ونهيك اذ لا اشفق ولا اروف ولا ارحم

منك

منك لنا ولا اكمل امتنان ولا اعم احسان ولا اتم
نعمه ولا اسبغ عافيه ولا اكشف كربه ولا ادفع
ملمه ولا اعدل قضيه ولا انفذ حكومه اذ انت مبدي
ما اردته ومعيده ومظهر ما اخفا ومعلنه ثم ان
مولاي قال لي يا جابر اين الروس الذي ذكرتموها فقلت
والله يا مولاي ما ادري اين هي فقال ها هي في المخدع
الذي اخرجتموهم منه فناديهم فانهم يجيبوك فجعلت
اناديهم باسم اسم من الاسما الذي كان ينسبهم بها
وسماهم بها فيخرجون رجل بعد رجلا فاجاد فيهم
سمة من السمات التي وصفهم بها مولاي ونعت من
تلك النعوت فقلت جل الله مولاي وعلا فقال وفي
الاجناس المذكوره وكانت هذه الاجسام منه
وتسميتها بهذه الاسما والانساب تنقلب بهم الادوار

والاكوار كما ذكرت ذلك ان امير المومنين وعدهن ركب
الحمن نعته منصرا والقى اليه شي من سر الله
وعلومه كان في عذابه عذاب مهين قال جابر
واني مع ما اسمع من مولاي من شرحه ومواعظه
متعجب من روس قد اكلت اجسامها وتمزقت جلودها
وكسرت اعظامها اجمعت الى بيت وثم نادبتها
فاجابت وظهر فيها وصف جميع ما نعته مولاي
ووصفه ثم ان مولاي قال يا جابر سلها كم لها
تردد في هذا العذاب وتذوق هذا العذاب والذبح
والتقصيب والطبخ فاقبلت عليها اسايلها فقالت
يا جابر ومن يبلغ احصا ما ذكرت وسالت
عنه او يدرك وصفه او يطيق حمله وشرحه
ولو اجتمع الخلايق على اجماع معرفة ذالك

واكماله

واكماله لعجزوا عن ذالك ولم يبلغوا له عددا ولا
اولا او وصفا فقلت يا مولاي لقد تطاول بهم العذاب وبعدت
عليهم الشقاء وطال بهم امدا لمده وتضاعف عليهم
العذاب فقال يا جابر وما بقي اعظم واكثر واطول امدا
الانفاد لما اجلهم فيه من العذاب وذالك لشدة
كفرهم وعتوهم وطغيانهم وجحدهم واتباعهم
ابليس لعنه الله قبولهم منه يكونوا في ذالك ما دامت
السموات والارض ثم ان مولاي قال يا جابر فقلت لبيك
يا مولاي فقال قل لهم كونوا حصيدا خامدين
فقلت لها كونوا حصيدا خامدين فوالله ما اتيت على
اخر ذلك حتى جعلت روسهم تتساقط على الارض من
اجسادهم تهوى الى الارض تسيح وبقيت تلك
الروس ملقية في صحن الدار فقال مولاي يا جابر قل لها

تعود الى حالها التي كانت به وفيه فقلت عودي الى الحا

التي كنتي به وفيه ونظرت الى الروس الذي تساقطت

الابدان فاذا هي روس المعزى الذي ذبحت في الدا

فقلت يا مولاي جل امرك وعلت قدرتك الساعة كا

170

بشرًا روسهم على ابدانهم روس بشر فلما سقطت الى

الارض حالت الى روس المعزى الذي ذبحت فقال يا

جابر امر الروس ان تجتمع بحيث كانت من البيت الذي

ظهرت منه فقلت اجتمعي بحيث كنتي من البيت الذي ظهر

منه فجعلت تتدرج وبعضها يتلو بعض حتى دخلت

باجمعها الى البيت الذي ظهرت منه فلما غابت عن اعيننا

اقبل علي مولاي وعلى الجماعه فقال اليس قد عاينتموهم

وعرفتموهم بالصور والنعوت الذي وصفت وشرحت

لكم سماتها التي وسمها الله بها ليحذرها المومنون

ويستعيذون بالله ان تحلوا محلها ويصرفون علوم

الله عنها فقلت وقالت الجماعه بلى يا مولاي هذا قد

رايناه وسمعناه وعرفنا وتمسكنا بامرك فيما

فيما نهيت فقال يا جابر ان جميع ما ذكرته لكم وابديته

بنعته وصفته كل نحل بما فيه غيره من الاجناس والصفات

والتصرف والصناعات حتى يكون الصانع محروم

والمتصرف ابرص والاجناس بصفات من كان موسوم

بها والموسومه من الاجناس تدور بهم الدهور من حال الى

حال حتى تحل جميعها في جميع الاوصاف والنعوت والمناشك

المختلفه والاجناس المتضادده يكرهم الدهر في ادواره

وفي اكواره الى ان يخرجون منها الى حال اخر ولا بتغير بهم

هذه الاوصاف بكل حين وكل زمان عند كل كشف

وقران لا يمازجون ولا يتمازجون حتما حتمه الله

عليهم وعلامة بها وسمهم فاحذرهم يا جابر كل الحذر ظاهرا
وباطنا وكن منهم خايفا واجلا لا تانس الى احد منهم
ولا تركن اليه فانه يوردك شر غايله وعاقبه
واشر حال قد لقيهم كفيكم الله عنكم بما وضحه فيهم لكم
وكفوا انفسكم عنه وقدموا وصياتكم بذلك الى من
هو دونكم كما قدمت وصيتي اليكم فقد فرضت ذالك
عليكم لهم كما فرض الله ذالك لكم علي فانكم تسارعوا
الى امري امر الهدى فانه امر الله ثم انه قال يا جابر
اتحب ان اريك بروا من كانت به ظلالهم وبال ما لهم
به عندا جابتهم وان جميع ما ظهر فيهم من الاوصاف
والسمات والنعوت منه تولدت وهي فيهم وهي مجموعة
فيه وهو اصلها اصلها ومنه تفرعت وتوالدت في حزبه
واشياعه واتباعه واصل الاجابه لدعوته التي قال الله

عزوجل

عزوجل ولقد صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه الا قليلا
فقلت يا مولاي اذا مننت علي بنعمة شكرت وان
خصصتني بفضيلة حمدت حسب ما انت اهله ووليه
فلك الفضل على عبادك اجمعين فقال يا جابر نادي ناديه
به فانه يجيبك فقلت يا مولاي بما ادعوه فقال
ادعوه باسمه الذي سماه الله به في اول درجة كفره
وخلفه وعناده وهو قوله جل وعلا اذ قلنا للملايكه
اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابا ذلك وهو اسمه الاول
في قدم كفره فناديته يا ابليس اجب مولاي فوالله ما انتهيت
على اخر قولي حتى خرج علي من ذالك البيت الذي تسارعت
اليه الروس الذي تساقطت من الابدان وحالت الي روس
الممسوخ شخص بشري بطول النخلة السحوق ينقد نارا
وينفح دخانا فذهلت من شعلة وتضرمه حتى انني

خفنه ان تحرق الدار بما فيها فلما نظر الي مولاي وما قد
تداخلني منه فقال لي يا جابر لا ترهب ابليس فليس حيث
كنت يكون وانما ابريتك باولي كور اكورته في بدو
كفره وجحوده وخلافه ثم والفظ فحمد ذلك اللهيب والسعير
والنصو بالارض هبوطا ذاهبا ثم قال لي مولاي
يا جابر ناده الان يجيبك باسمه الذي كان يرعا فيه
في ظهور السيد محمد بمكه وبيثرب وبعد غيبته الي شجرته
فقلت يا مولاي بما ادعوه فقال ادعوه برمع ابن اسح
اق فناديته يا رمع ابن الحطان اجب مولاي فتراقع
من الموضع الذي هبط فيه شخص بشري ووقف
بحيث كان واقف الشخص الاول واتقف فيه فقال لي مولاي
تامله يا جابر فتاملته فوجدت جميع الاوصاف التي
وصفها مولاي فيه كاملة ولم تخل منه صفة

واحد

واحده فوجدته ازرق ابرش ابقع ابرص احدب احول ارقط
افحج خبال الخطي وقيلت اغشى اعسر ذو غرث وشامه
وبه صمم وبكلامه ارخم وفي طرفه بكم وشفيته
ترم وبمخريت حزم بجر ساقه الاثمين وبسحب رجله
اليسرى وبه الخراب وانعقاد بخوس احيانا حتى بفرح
له التمتمه ناقط المخرين والساقين والعضدين والدراعين
صفدي الاذنين فلم ازل اجيل طرفي فيه فاجد جميع
اوصاف الذي وصفها مولاي فيه وما نعت فيه من
السمات حتى لم اغادر منها شي الا وجدته مجتمع فيه
كاسل ثرات مولاي ابداه فرايته زنجي وسندي وتركي
وسقلبي وارمني وروسي وكوشي وجميع الاوصاف التي
وصفها مولاي بالدم ونعتها ثم ابداه لي باوصاف الصنايع
والتصرف الذي وصفها حتى اوجد فيه في جميعها

في جميعها فقلت يا مولاي لقد كمل جميع ا[...]
لجحد فقال نعم يا جابر كمل ذلك ومنه تولدت جميع ما[...]
به وهو مبدي ذلك فيها حيث اجابته الى ما دعاها[...]
من الجحود والانكار وعاهدته على الوفا وعاقدته ع[...]
القيام بها فصارت من سجيته وظلمته نارية جهنمية
وهي تنتقل معه في جميع ما ينتقل من المسوخية لا يحل في شي
من ذلك الا حلت معه ما دام من ارزاق الله زايده وامد[...]
في تروام الادوار وعدا من الله فيه وفي حزبه وجنوده
وقد اظهرته لكم وابنته لديكم قدمه اليكم والى جميع
المومنين الحذر منه واجتنابه والايتمام به فهو في باب
من ابواب الشيطان الرجيم ابليس اللعين وحزبه وجنوده
وهم الشياطين وهم المرده والعفاريت وهم الذين
ذكرهم الله في كتابه فقال شياطين الانس والجن يوحي

بعضهم

[...] بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا الايه وقال كمثل
[...] الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بري
[...]منك اني اخاف الله رب العالمين اعلم يا جابر ان
[...]صله وفرعه وحزبه ونعته وكون حزبه وجنوده
[...]تعرفهم وقد كملت عندك المعرفه فكن لذلك من
الشاكرين ولمولاك من الحامدين واوعز الى جميع اخوانك
المومنين العارفين فقد قال الله تاديبا اوجبه في نفسه
واسماه وحجابه وهو اجل واعظم واسنا وارفع
محل في هذا الخطاب والله اراد بذلك تاديب
المومنين وحثهم لان لا تركنوا الى الاضداد واهل الجحود
والعناد وحذرهم بنصبه عن ذلك فقال لولا ان
ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا اذن لاذقناك
ضعف الحيات وضعف الممات وهذا رمزا من القول واشاره

الى غيره فليحذر اهل الايمان ذالك الضعف الحيات والضعف
من الممات فانه خطب عظيم وامر جليل بعاد اليه في سجن
البشرية فيعاين فيها الاتعاب والانصاب في الدار بعد العز
والفقر بعد الغنا والفاقه بعد الثروه والاستعباد بعد
الحريه والضعف بعد القدره والخوف بعد الامن والتشتيت
بعد الالفه وكثيرا مثل ذالك يطول شرحه ويعظم وصفه
ويبعد امره ويعجز عن احصاه وقد نصح الله ونصحت
على لسانه فكونوا من عباده القابلين لنصحي لنصحه
ونصحي ولا تكونوا من الذين قال الله فيهم ولكن لا
تحبون الناصحين فقلت وقالت الجماعه نعوذ بالله
وبك يا مولانا ان نكون من المعرضين بل كل منا
داعي بما دعا اليه لا نرجع من رشد الى ظلال ولا عن معرفه
الى الانكار ولا الى شك بعد اليقين ولا الى الشك

بعد التسليم

166

بعد التسليم نسل الله مولانا الثبات على ما اهدانا والتمسك
بما انعم به علينا من معرفته واياه نسل توفيقه
لما يرضيه والعزه والعون والمعونه على طلب رضاه
ولا تحلنا محل الحيره والارتياب انه ولي كل نعمه ومعدن
كل احسان وهو القريب المجيب فقال مولاي قد قبل الله
قولكم واسمع سؤالكم واجاب دعاكم وثبتكم
الله على ما اهداكم اليه واستقيموا وابشروا بالجنه
التي كنتم توعدون وخرجت وخرجت الجماعه
من حضرته غانمين لما انعم الله به من معرفته
ومعرفه اوصافه من لا يحجب فله الحمد والثنا
على ذلك والشكر دايما ابدا وحسبنا

خطبة عيد الاضحى

الله اكبر الله اكبر الله اكبر ولا اله الا الله والله
اكبر الله اكبر ولله الحمد الله اكبر ما هطل
الغيوم وزهرت النجوم وتجلت الهموم وانكشفت الغموم
واطلع الحي القيوم الله اكبر ما سبح ملكا كريم وانز 165
كتابا سليم وغفر ربا حكيم وكشف ظرا عظيم واد
قلبا سليم كتابا حكيم وارسل نبيا حليم وكشف ظرا عظيم
واحيا قلبا سليم وغفر ربا حكيم وخزي شيطانا رجيم
الله اكبر ما استهل سحاب ماطرا وانبع الارض زاه
وانبع الغصن ناظرا واشرق الدين باهرا وادبر
الشيطان خاسرا الله اكبر ما خشعت القلوب وكشفت
الكروب وسترت العيوب وغفرت الذنوب وعفا
علام الغيوب قبل طلوع الشمس وقبل الغروب الله
اكبر ما قدس عبدا او سبح واعرب لسانا وافصح وصعد
طاير

طايرا واجنح ورسا جبلا وشمخ وظهر حقا ووضح واستنار
الدين ولمع ولمح سرابا ببيداء صحصح الله اكبر
ما هطل السحاب ورعد واعطى كريم ورفد ومر يوما وتجدد
واجتمع شملا وتبدد وناح باكي وعدد وضمن ربنا ووعد
وخوف من يشا واتواعد واستحلك ظلاما وترابد ولاح
راكبا بفرقد سبحان من مملكته لا تبلى سبحان من نعمه
لا تحصى سبحان من له الاخرة والاولى سبحان فالق
الحب والنوى سبحان خالق الارض والسموات العلى سبحان
من يعلم الجهر وما يخفى سبحانه هو الله الذي لا اله
الا هو له الحمد والاسما الحسنى سبحان من لا يغلق
دون سواله سبحان المنعوت بعظيم جلاله
سبحان المرتدي بمجده وكماله سبحان المتوحد ببهايه
وجماله سبحان المحمود في كريم افعاله سبحان المشكور

علي عظيم نواله سبحان عالم الخفيات سبحان كاشف
الكربات سبحان مقيل العثرات سبحان راحم العبرات
سبحان مجيب الدعوات سبحان الله بالغدو والعشي
والحمد لله ذي القدرة الباهره والعزة الظاهره والالا
المتظاهره سخر الافلاك دايره والغيوم فاطره والعيون
ناظره والبحار زاخره والا وكار سايره واسبغ علي
نعمته باطنه وظاهره احمده على ما قضي واشكره على
على ما مضي واتوكل عليه في جهر امري وما يخفي واشهد
انه الرحمن على العرش استوى له وما في السموات وما في الارض
وما تحت الثرى له الاسما الحسنى واشهد ان محمد عبده
المصطفي من الخلق والمبعوث بالكتاب والناطق بالصواب
والصادق على ذوي الالباب والمفضل علي اهل الشرق والغرب
من عند العزيز الوهاب صلى الله عليه وعلى اهل بيته

ومصابح

ومصابيح الدجا وعلى بابه سلسل نور الهدى وعلى ايتامه
في كل صباح ومسا ابتها المومنون ان يومكم هذا يوم
يوم اجتماع وتعييد واخلاص وتوحيد وتهليل وتمجيد
وتكبير وتحميد وتعظيم لمنزلة الملك المجيد شرف الله
وعظمه وفضله وحرمه وضاعف للاجر فيه وكرمه
وفيه يطلع الله على عبيده المومنون المستجمعون
بذكر توحيده والقايمون بصلواتهم بتمجيده فيقول لملا
لملايكته هاولاي عبيدي المخلصون في طاعتي الباذلون
نفوسهم في مرضاتي فاشهدوا علي ملايكتي المقربين
انني قد غفرت لهم اجمعين وانا ارحم الراحمين وفي هذا
اليوم العظيم ابتلى الله خليله ابراهيم بذبح ولده
السيد الكريم فراه الخليل في منامه ماراه من ذبحه
من يقربه عيناه وجعله قربانا لمولاه وسابق

لما قدره وقضاه فصاح بثمرة فواده وناداه واطـ
الله على سره ونجواه وقص عليه رؤياه وصبره الله
بلواه فلما فرغ من حديثه وانهاه قال له ولده المرتضا
لما قدره الله وقضاه كما اخبر الله عنه وحكاه فقال
من قايل فلما بلغ معه السعي قال يا بني اني ارى في المنـ
اني اذبحك فانظر ماذا ترى فاجابه خير البنين بالتسـ
لرب العالمين من خالص اليقين وهو ذليل مسكين وقال
ابتي افعل ما تومر واسي ستجدني انشا الله من الصا
فحسر الخليل عن ذراعيه وشده بيده وارجليه واهـ
بالمدية اليه وهو مطروح بين يديه وقد فرغ الله
عليه فناداه يا ابتي كن على البلى صابرا وللنعم شا
شاكرا احد الشفره ودع عنك الحيره وافض الدمع
العبره وارفق بي اذا طرحتني وحول وجهك اذ

ذبحتني

ذبحتني ولا تنسني اذا تركتني واستغفر الله لي كلما
ذكرتني وامرغ ثوبك بالدما وغسل وجهك بالبكا
واستعين بالله على السراء والضراء فلما فرغ الخليل
القاه الى الارض من ساعته واهوى اليه بمديته فضجت
الملايكه وسبحت وكسفت الشمس وتكونت وماجت الارض
وارتجت وزالت الجبال وتصدعت ودهشت العقول
وذهلت وطاشت وتبدلت وبهتت وتحيرت وشنا
جرة الجن وتعجبت فقال الله تعالى لملايكته
المقربين كفوا كل بعيني وانا ارحم الراحمين فلما
اسلما وتله للجبين وامر على حلقه السكين ليقطع
منه الوتين ناداه الله رب العالمين ان يا ابراهيم قد
صدقت الرويا انا كذلك نجزي المحسنين وصبرت على
البلوى وكنت عندي من الشاكرين وفديناه بذبح

عظيم وقد نسخ الله ملت ابيكم ابراهيم وهو سماكم
المسلمين فمن يكون بسنت ابراهيم ليهتدي وبمحمد صلى
الله عليه وسلم يقتدي فاذا رجع من تضحيته يبتدي
وليست الاضحيت عليكم الا واجبه ولو بعصفورا
يقربه الله قربانا وليهدي منه كل عضوا ايقدر منه
الى اخا من اخوانه وليس في ذالك رخصت بل ان لا يكون
يقدر الا على ذالك فان ذالك اعظم البركه والثواب
واتفقدو في هذا اليوم اخوانكم بيركم فان خلف الدرهم
فيه بسبع ماية درهم وجزيل الثواب اعظم وتواهبوا
فيه لاخوانكم وواسو ضعفاوكم ولا تغتابو فيه
فان ذالك يقطع العمر ويقلل الرزق وانفقوا على
اعيالكم ما استطعتم فعلى الله الخلف واستغفر الله
العظيم لي ولكم ولوالدي ولساير المومنين

براته

برافته ورحمته انه علي عظيم ثم ذكر
وبتلوه اخبار يوم الغدير وشرفه وقد
ذكره الله تعالى في كتابه فقال عز من قايل يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالات
ربك والله يعصمك من الناس قال فعند ذالك عمد
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاقتاب فجمعها وهو
بغدير خم وصعد على الاقتاب وخطب بالناس صلى الله عليه
واله ثم قال له من كنت مولاه وقبض على عضدي امير
المومنين منه الرحمه ورفعه حتى بان بياض ابطي رسول الله
صلى الله عليه واله ثم قال له من كنت مولاه فعلي مولاه
اللهم وال من والاه وعادي من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله هذا بروايت كافت الشيعه المقصره
واما بروايت اهل التوحيد فراوا قوله وحققوه من كنت

كنت مولاه فعلي معناه فبين واوضح معنويت
مولانا امير المومنين منه الرحمه لانه يوم ظهور وكشف
وهو نذى من الانذيت في القبت المحمديه لان فيه كان
المعنى عز عزه ظاهرًا بذاته واسمه ظاهرًا بين يديه يدعوه
ويرشد العالم اليه وشاهدًا لهم وعليهم والعالم الكبير
الخمستت الاف النورانين موجودين ظاهرين بظهور
المعنى والاسم والباب وقد ذكر ذالك سيدنا الخصيبي
في قصيدته الغديريه وهي تاتي بعد فروغ الفصل وانما
سمي عيد الغدير لان الغدير خم وهو ماء مجتمع فاظهر
السيد محمد منه السلام النذى والاشاره الى مولاه بالنو..
تصريحًا وكشفًا سمي عيد الغدير وقد روت فيه ظاهريت
الشيعه انه يوم شريف عظيم القدر لان الله تعالى اختص
امير المومنين فيه بالامامه والايه التي انزلها على رسول الله

في ذلك اليوم فصامه شكر الله على ما جبى به امير المومنين
بالامامه واهل التوحيد اعتقدوا فيه ما قدمت ذكره وانه
يوم كشف وظهور فاستعملت فيه والشرب والافراح والمصافحه
والدعا الى الله تعالى والشكر على ما انعم به من فضله بويد
ذالك ما قاله سيدنا ابي عبد الله الخصيبي في قصيدته

الغديريه وهو قوله

ان يوم الغدير يوم السروري بين الله فيه فضل الغديري
وحباخم بالجلاله والتفضيل والتحفت التي في الجوري
وبالافضال والتزايد في الانعام فخر يحوز كل الفخوري
يوم نادى محمدًا في جميع الخلق اذ قال مفصح التخبيري
قايلا للجميع من فوق دوح جمعوه لامره المقدوري
ان هذا بابكم فاعلموه ان هذا معبودكم في الدهوري
ان هذا بابكم فاعلموه ان هذا مصور التصويري

ان هذا الاهكم فاعرفوه ان هذا معبودكم في الدهوري

ان هذا ربّ لكم وحده قد تعالى عن مشبهًا ونضيري

ان هذا مهيمنٌ صمدًا فرد وهذا خلاق بروا الفطوري

وهو الاول القديم وهو الاخر وهو باطنٌ بغير ظهوري

وهو الظاهر الذي لم يغب قط العارف العليم الخبيري

وهو المحيي المميت وهو الباعث والوارث المطكر الكروري

وهو الراحم المخلد في الجنان ملقي عدوه في السعيري

وانا عبده الرسول اليكم بكتابٌ منزلًا مسطوري

قال بلغ عني عبادي اني انا مولاكم وخير نصيري

فتخوفت منكم ان تضلوا وتتوهو بغمرة التحيري

وتقولون لايكون هو الله وهو مثلنا بلا تغييري

فاتتني حمايةً ايت التبليغ ان بلغا بصوتٌ جهيري

ولين لم تبلغن فما بلغت وحي وانت غير نذيري

160

فلك السلم والامان من الناس وانت المعصوم من محذوري

فكشفت الغطاء طوعًا لدينًا مظهرًا كنه ذاته المستوري

وتجلا لكم لكيما بريكم قدرت القادر العلي الكبيري

وسمعتم ما قلت فيه من الحق فانفرتموا بشر نفوري

وصددتم عنه ولم تستجيبوا وتعرضتم لافكٍ وزوري

ثم قلتم قد قال من كنت مولاه فهذا مولاه غير نكيري

والذي قلتم انه الله حقًا فنسيتم بكفركم تذكيري

فبقيتم في النسخ مسخًا ونقلًا دايرين في اللبس والتكريري

ابدا وترون رجعتنا الزهراء قد اقبلت بكل سروري

فهناك القصاص والاخذ بالحق فمن فايزًا الى مدحوري

ثم الاملاك بعد ذاك ظلوا وثووا في الحضيض والتقصيري

فبلاهم بالتعس والنكس سخطا ممسخينا ضفادعًا في البحوري

في بحار الهوى حطوا حطيطًا في هطل هطيلٍ سايلٍ ومطيري

فهم ينزلون في كل يوم في مسيل وها طل وقطيري
ويبقون فوق ظهر بلاد الله الف التسبيح والتكبيري
كل هذا يجرهم مظهر العجز وهو قدرت بغير ظهوري
لزنيم ويبعثنا لرجس زفرا والذي كان فيه من خزيري
برشاء من شعر اسود مع الكلب وزير المخوف المدعوري 159
والذي كان قنفذا ابوه محرق الدار ابداه مع كنودا الكفوري
من سقوط وضرب سوطا ونتر القرط من فاطمة بامر الفجوري
ليس هذا لانه غالب الله ولانه لضعف النصيري
بل بتقدير صاحب القدرة العظماء اراكم شبها لذاك البهيري
مثل موسى الكليم مع سحر فرعون عند التخييل في المنظوري
كان بطلا من سحرهم قصة الله وناجابه كنفخت صوري
وكذا قال في المسيح وقد قالوا قتلناه عنوة في الذكوري
وشهرناه فوق جذع صليب جل صلبا لنشاهرا مشهوري

فاتانا وحي من الله ان شبه عيسى لهم بشبه خطيري
قام شبها ممثلا ليريهم انه هو الشبه غير البشيري
دلهم ان ذالك القتل والصلب محيط بالقاتل المقهوري
ليرى الخلق عجزه انه القدره عدلا عند انعكاس الاموري
فتامل يا ذو الاناه كلامي واستمع وبح ما يبوح ضميري
والحصور والخشن وقلب شعري لترى الدر في عقود النحوري
وترى النور في التراكيب قد شبه بنظم كلؤلؤ المنثوري
في رياض اللجين والدر والعقيان قد فصلت بنظم شذوري
كل هذا علما وفقها وفهما وروايات راويا خبيري
راوي الحق في الغلو الى الله ودع عن اضداده واهل الثبوري
سلسلي مقدس بهمني نصروي تحت نمر النموري
جبلانيكر سليل خصيب عبد عبد لثاث عشر بدوري
قد غذاه ابوه من باطن الباطن من شرح صاحب التفسيري

فاستقا من رحيقه سلسابي قد سقاه المحق سقي الممير
ويرا كلما يراه يقينًا شاهدًا حاظرًا بغير حضوري
ويقوم المحمود بخل خصيبًا في ذرى الفرس في المحل الاثيري
قائلاً للذين تاهو وضلوا عن ابي شبر ونور شبيري
ان هذا ملكًا عظيمًا لذي اسد فهل تملكون من قطميري
ويقولون قد خرنا وخبنا بعتيق وحبتر المغروري
ربنا ردهم وزدهم عذابًا وكرورًا في الشد والتخييري
ولقد ضلاّ وضلا كثيرًا يوم نحر المحمود والمشكوري
صاحب الفتحين نور ابي طالب من حبه الي مرخوري
ذاك مولا الولات حقا ولا غيره مولاي اولاً واخيري

وبتلو هذه القصيده دعاوهو ان تقول

اللهم انت الملك الحق العلي الكبير وان هذا يوم لا قبله
ولا مثله ولا غيره تجليت فيه لخلقك واظهرت فيه

كبريائك

كبريائك ودعوت من في قبضة الملك الي معرفتك يا امير المومنين
التي الزمتها عارفيك وجادبان في مقامات شتى وصور مختلفة
الوانها عربيًا وعجميًا ونوبيًا ونبطيًا ورومبًا وسنديًا وهنديًا
وحبشيًا نبلغ كل منهم ما تشا بارادتك تحقيق الاتحاد لا
معدوم ولا مفقود ولا منفي لتلزم كل حجته من انكر فضل
هذه اليوم وتظهر عليهم بالعدل في قضايك وتتم كلمة الاخلاص
بك وتحق كلمة العذاب على المنكرين الصادين عنك في عهدًا
بعد عهدًا وكورًا بعد كورًا يفقدوك ظلالا ويجهلوك شكاكا
تريهم اياتك في انفسهم حتى يتبتول انك الحق تهجم على
عقولهم المرتابه والانفسهم الضعيفه المذبذبه واشخاصهم
المهينه الا بما احتملوه من عظيم لاهوتيتك واقمت لكل
مقام نورانيًا وجوهريًا وروحانيًا وهوائيًا ومائيًا
مثالا منه ومجانسًا لكونه وخاطبت كل بلسانه

وذللته عليك بك واقمت نفسك وحجابك واسمك ولسانك
وهو غاية الغايات ونهاية النهايات واقررت له تعظيما
د منزلة في خلقك انه منك بمنزلة الجزو من الكل
وامرته بالجهر بمعنويتك لمن ذريته وبربيته فنادى
به معلنا مبلغا في كور النور فاران المبطلون في كل
كره فنزلوا في الكون الجوهري معرضون في الكون الهوائي
مستحقون وفي الكون المائي هم مطيعون وعاصون ثم امرته
بالندى في هذا اليوم العظيم الشريف الذي اخترعته وظهرت
في اي صورة شئت لخلقك وقد استحوذ عليهم الشيطان
فانساهم ذكرك فكان ممتنعا عن الجهر رحمة لعبادك
واثبت عزمه فيك فبلغ الرسالة بالعصمة من كل
ساهيا وناسيا فاقام بامرك وصرح بكلمة الحق
ونادى يا لاختصاص العظيم فاسمع من حواه ملكك

137

وقال هذا الاههكم فاعبدوه وهذا باريكم فاعرفوه وهذا خالقكم
فاطيعوه هذا ربكم ورب اباوكم الاولين قد دعاكم الى نفسه
ودعت نفسه اليه واظهر لكم من قدرته ما اوجب انسكم به
واسمعا علم منه وكلفكم وبلغتكم الرسل ففريق في الجنة
وفريق في السعير وهذا اليوم الذي فيه دعيتم اليه في
كل عصر بعد عصر وكور بعد كور وهذا اليوم الذي لا بعده
ولا سواه الا الرجعة البيضا والكرة الزهرا وكشف الغطا
ان يأتيكم الله في ظلل من الغمام والملايكة وتحضر الانفس
الشح ويجلس مولاكم لانزع البطين ليحكم بالحق وفصل
الخطاب وتوفا كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون ايعرفه
هل كل عصر او كور بالصورة التي اظهرها لهم سعد من
سعد بمعرفته قبل وكان له الملك في اليوم الذي
قال الله جل من قايل في يوم كان مقداره خمسين الف

الف سنه ويشقا من جحده بعد معرفته ويخلد في العذاب
المهين من انكره وهو يوم القيامه الذي كنتم به تكذبون
وهو يوم مجموع له الناس وهو يوم مشهود والتغابن
ويوم التكاثر ويوم يراه جميع خلقه فيه وهو قوله
برزوا لله الواحد القهار وثم لا يبقا الا من محض الايمان
محضا ولا من محض الكفر محضا الا احضر القصاص
ثم الاخلاص حتى يكون الدين كله لله الملك الدايم
والادوار الاتيه مثلما مضا اللهم اني اسلك باسمك
المشهود المحمود وباسمك الذي لم تخرج منك الا اليك ونه
مننت عليه بمعرفة دينك وثبته على كنه حقيقتك
اسلك زيادتهم مما اهديتهم اليه فبالذي اهديتهم
عرفوك ووفاهم بالعهد والميثاق الذي لم يجهلوك واسالك
ان تزلف لهم مراتب القدره من رضاك وان تعلي لهم الدرجات

في مشاهدة قدسك وفدمك وان لا تسلبهم التي انعمت بها
عليهم ولا تضلهم عنها وهب لنا من لدنك برهانا واضحا
وايمانا راسخا وابتديهم قبل سوالهم ولا تفتنهم فيها وقبل
سوالهم مواهب الدنيا والدين والاخره فانت الله لا اله الا
انت العلي العظيم وتسجد بعقب الدعا وتدعو لنفسك
ولاخوانك بما حببت تجاب انشا الله تعالى

وللغدير في يومه خطبه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي
اظهر حكمته من قدرته وابدا اسمه من نور ذاته ابداه هو لاه
واظهره معناه الذي لا شريك له ولا مثيل ولا عديل ولا نظير
معنى احدا ازلا والاسم قديم ازلي محدث ظهوره عند باريه
وملكوته ومنشيه انطقه بعد السكون والاختفا وابان
منه كل حقا وهدى وصلوات السيد الكبير على الباب المشرق

المنير الذي بواه علم معرفته وعرفته مكنون صفته
وعلى ابنامه ملكه ومراتب قدسه السادة البررة
الكرام ومصابيح كل ظلام وعلى من يليهم من اهل الصفا
ومن قرب منهم من خالصي اهل الوفا وتسلم تسليما

فاما بعد يا ولدي فضل يوم الغدير وما جعل الله
تعالى فيه من التشريف وما يجب على المومنين من العمل فيه

اعلم هداك الله انه في شهر ذي الحجة وهو اليوم
الثامن عشر في كل سنة وله فضل كبير وشرف عظيم
وان السيد محمد على ذكره السلام دعا في هذا اليوم الى مولاه
ومعناه وهو يوم عظيم شريف كبير محله وفي هذا اليوم
يقوم قايم ال بيت محمد وهو اليوم المشهود يظهر المولى
فيه ويكشف الغطا ويعظم فيه الجزا وكان هذا اليوم بالجحفة
فخرج السيد الاجل محمد على ذكره السلام ضحى نهارا واصلح

منبرا

155

منبرا من حجارا واجتمع العالم فيهم ابو بكر وعمر
وعثمان وكان يوم دعوة الانزيه لان النزى كلام المولى
واشارته الى نفسه والدعوة كلام الاسم ودلالته على معناه
العين جل واعظم فقال مسمعا الجميع من حضر وسمع كلامه
اهل السموات والارض والعرب والعجم والملايكة والامم فاخذ بيد
مولاه وغايته ومعناه وقال ان الله تعالى قد امرني ان اقيم
لكم عليا اماما وعلما اللهم من كنت مولاه فهذا علي
مولاه اللهم والي من والاه وعادي من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله فوصل هذا القول الى كل احد بقدر ما استحق
فاهل الكدر سمعوا القول ان هذا علي امام والمومنون
سمعوا ان هذا باريكم فاعرفوه ومولاكم فلا تنكروه فهو
يوم شريف القدر جليل الخطب فيجب يا سيدي ان تحقق
فضل هذا اليوم وتغتسل بكره وتلبس افخر ثيابك

وتزينوا ما امكن من الدما مما احل الله لكم وتجمع
من حضر من المومنين. ولا تحظر مخالف ولا خادم ولا جار
ولا صبي وقدم الطعام والشراب والبخور وان كان بينكم
ضعيف فا فتقدوه ببركم مما سهل الله وانفقوا فيه فقد
ضمن السيد محمد منه السلامات خلف الدرهم فيه بسبع
ما بين درهم وجزيل الثواب اعظم واحرز من الهفوة
والتفريط فاذا قدمتم الطعام وغسلتم الايادي نبرا
من ما الايادي في زوايا البيت فاذا حضر عبد النور
فتلوت الجماعة كلها قيام ويشرب الفرظ الواجب
بعد ذا الكاملا قدحا كبيرا ويمدوا يديهم الى الله
تعالى ويقبل بعضهم على بعض ويخلصوا نياتهم
ويكثر بكاؤهم وتقرى هذ الخطبة المباركة
وهي هذه انشا الله تعالى

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الله اكبر الله اكبر عن صفت الالسن وتسمية الافواه
الله اكبر الله اكبر ان يقاس بالحروف او يوصف بموصوف
الله اكبر اكبر ان تكيف صفته او يحاط بمعرفته الله اكبر الله
اكبر ان تكيفه الاوهام الله اكبر الله اكبر ان تحصله
الظنون والافهام الاول قبل كل اول بلا امثال والاخر بعد
كل اخر بلا انتقال العلي الاحد الفرد الصمد تعالى عن
الزوجة والولد ازل الازل ومعل العلل الظاهر الموجود
الباطن بلا غمود الظاهر للعالم بالذات ومخترع الاسما
والصفات مكور الكرات وصاحب الرجعات المنعم على عبيده
بظهوره ووجوده واثباتهم على توحيده الظاهر من عين
الشمس القابض على كل نفس مهلك الاولين ومتبعهم
الاخرين ورافع السموات وداحي الارضين وناصر اوليايه

اوليايه المومنين ورافع اصفيايه اهل الدين ومحي الامر
اجمعين ومعبد المشركات على العالمين الظاهر بانز
بطين وانت يا رب الارباب ومالك الرقاب ومعبد القبا
اله الالهه وجبار الجبابره لم تلد ولم تولد ولم يكن له ك
احد ذلك العلي ربكم فاعبدوه والاهكم فوحدوه اللهم
سالك يا مولاي ان نومنا في يومنا هذا وهو يوم بر
ورضوان ورحمه وغفران لا اهل التوحيد والايمان
اظهرت فيه نعمتك لاوليايك وانزلت سخطك وسطو
على اعدايك وابتديت المحنه ليهلك اهل الفتنه بد
ابليس الابالسه ومن كان من حزبه اهل الكفر والجا
لما ارتكبوه من الانكار والمقايسه فهم ابدا ملعونين
مغلوبين وفي كل يوم مثل يومنا هذا مذبوحين ان تبص
العجز بما اظهرته من القتل والصلب وما اظهرته منا

الاكل والشرب فيما يزعمون وهم في الحقيقه كاذبون
لانهم لم يفهموا ما اوضحته بحجابك ولا سمعوا ما
نادى به بابك ولا يتقنوا ما دلوا عليه رسلك ولا شاهدوا
القدره الباهره ولا نظروا لافعال الملكوتيه ولا تدبروا
اي القران ولا عرفوا ما انزل فيه من الحكمه والبيان
ولا عرفوا اسمك تلويحا وانت يا مولاي الكاشف لهم
على منابر عظمتك تصريحا فظنوا بزعمهم انهم قد
غلبوك واستظهروا عليك وقتلوك فهم الخلق المعكوس
والمنهج المنكوس فويل لهم وما يلقوه من الموت المنحوس
والمسوخيه وحسبهم وما استحقوه من ذبحهم في النسوخيه
وما يعاينوه من فسخ ارواحهم في قمص البشريه
فتعسا لهم وما يكونوا فيه من القاذوريه وما يحل بهم
في سلكهم في الرسوخيه بسرمد عليهم العذاب سرمدا

وتحل ذلك ابدا الى ظهورك في كرة الكرات ورجعة الر[جعات]
ثم يوقع بهم الذبح العظيم وسو العقاب الاليم والخلود في
الجحيم ثم يفعل ما يشا مولاي العلي العظيم فهذا
يا اخوة يوم عيد فيه يفوز الاوليا العارفين بما انعم
المولى عليهم ولشقه البهم اخروا يا مولاي هذا اليوم
بفضلك عيدا مشهورا اظهروا عيدك فيه الزينة والسرور
وتحرموا بعيد النور وهم ينتظرون ما اوعدتهم فيه
من الاحسان وما انعمت به عليهم من الغفران وما تامن
به المسوخية التي عاينوها في قمص البشريه وما تقد[م]
لهم من الجوارح وما تهب لهم من ذنوبهم التي يخشون
منها وما تدخره لهم من الحسنات بمنتك عليهم اللهم
سهل لنا في هذا اليوم الاجتماع مع اخواننا المومنين
الذين هم بفضلك عارفين وعلى توحيدك ثابتين

ولكتمان

ولكتمان ما انعمت به عليهم من معرفتك كاتمين
الا على اخوانهم اهل المعرفه والدين وسهل لنا ما نفوز
به عندك ونصل الى ما مننت به من فضلك ووعدك
لنلحق بمن تقدمنا من اهل توحيدك وتقبل قربانا اوصل
الينا ايماننا واجعلنا من الفايزين وعجل خلاصنا مع
الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون واشهد ان لا اله
الا الله العين العلويه والفطرة الابديه واشهد ان لا اله
الا الله النور المقصود انت يا مولاي الظاهر والباطن
انت بكل شي عليم وعلى شي قدير فردا صمدا لم يتخذ
صاحبة ولا ولدا واشهد ان محمد صلى الله عليه واله
الناطق بالحق والدال الى منهج الصدق فهو نفسك
المحزره وحجتك الميسره وان سلمان طريق النجات
وسبب الحياة للمومنين العارفين اللهم كفنا في يومنا

هذا ولجميع من حضر معنا ولمن غاب عنا من اهل الا
نسخ النسوخ وفسخ الفسوخ ومسخ المسوخ ورسخ
الرسوخ ووسخ الوسوخ ووقنا لبس التلبيس ونكس
التنكيس ومقارنت ابليس وارفعنا ولجميع المومنين
الى جوارك جوار التقديس حتى نلود ونلتذ بالكس
النفس من قدرتك العاليه يا علي يا عظيم انك على كل
قدير والحمد لله يا مولانا وانت حسبنا ونعم الوكيل
يقبل كل واحدًا منكم يد اخيه وراسه وعينه لا غير
يقبل في هذا يوم الارض الآن تبركًا لارواح المو
جلعهم الله تحت ستره وكفايته وادعو في هذا ال
لغايبكم بعود ولعليلكم فانه يشفا ولفقر
فانهم يرحموا وحسبنا الله وكفى به وما بكم من نعم
فمن الله والحمد لله رب العالمين وصلواته ع

مشاكي

مشاكي انواره ومعادن اسراره ومن ال اليهم اجمعين
ومن اخبار الغدير خطبه خطبها امير المومنين
منه الرحمه في ذالك اليوم وهي هذه انشا الله تعالى
بسم الله الرحمن الرحيم وما توفيقي الا بالله
بالله عليه توكلت وهو رب العرش العظيم الحمد لله العلي الرفيع
الرفيع اول الاول المبدي البديع علت العلل الغيب المنيع ما زال لا
زال المبصر السميع تدبير الدهور والازمان وغايت مكون الكون
والاكوان لا تخطر ماهيته ببال ولا تحوي كيفوفيته مقال
عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال ظهر لخلقه بذاته مثبتًا
وموجودا واظهر اسمه لهم دليلًا عليه مويدا فهو في ظهوره
واحدًا وفي بطونه صمدًا فردًا اظاهر اسمه نبيًا وبابًا وباطنه
مقامًا وحجابًا فاز من اقر بظهور معنى معنويته فان
له عبد وخاب وخسر من انكر وجود حقيقته فصدوح

و محمد فتقدس عن العلم ارادته والقدره صفته والمشيه فطرته
عز عن المساواه لما كونه وابداه وفطره وكونه القديم
بارادته وقدرته وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا
احمده واومن به وله اعبد وبه استعين واشهد ان لا اله
الا هو باري الجزوا والكل العلي العظيم امير المومنين
واشهد ان محمد ظاهر اسمه القديم الذي قصر عن معرفته
كل مستبصر او عليم ذالك اسه العزيز الحكيم من عرفه
فقد اهتدى الى صراط مستقيم وصلوات ربنا العلي العظيم
على هذا الاسم الجليل وعلى بابه الكريم الذي احدثه المكون
الازلي من اسمه المحمدي وحده النوري فهو قديم المحدثين
المحدثين وبه حدوث النورانيين سيدنا روزبه الف
الفارسي والمنار الخسروي في العصر الكسروي وعلى ايتامه
اهل التمام ومصابيح الظلام وعلى من يليهم من اهل المراتب

النورانيه

النورانيه الكرام ومن اتبعهم من قرب المقربين الى اخر
درجتنا للاحقين صلاة صافيه عليهم الى يوم الدين وعلينا
من بركاتهم وخالص صلواتهم ما يوصلنا به الى الحقيقه ويثبتنا
على نهج الطريقه بتوفيقه ورحمته انه جوادا كريم علينا عظيم
اما بعد ايها السادة الفضلا والاخوان
النبلا المخاطبين في كتاب الله جل وعلا
الذين امنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن ماب وامرهم
فقال جل من قايل واذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه
للناس واشتروا به ثمنا قليلا فبيس ما يشترون وروى عن
مولانا امير المومنين بنه الرحمه انه قال العلم وديعة الله
عند العالم للمتعلم فان لم يودي الوديعه الى اهلها اسلبه
الله تلك الوديعه وجعلها حجة عليه ووبال لديه وعن
المفضل ابن عمر انه قال ما نقص مال من صدقه بقول ما

149

نقص علم من بذله لاهله وعنه صلوات الله عليه
انه قال تهادوا العلم بينكم تهتدوا الى الطريق والبلد
الامين فان في العلم زوال السخيمة عنكم يعني نفي الشك عنكم
لما كان اتباع الامر من كتاب الله امرا محكما او
فرضا واجبا وقول المولى جل اسمه اوجب وامضى حتى
عند ذلك الرغبة ان الفت هذه الرساله وجعلتها هدية
هدية للسادة اهل هذه المقاله شيوخ الفرقة الحص
الخصيبية ومن اتبعهم من الطايفة الجليه وان كان
قد سبقونا الى كل تحفه واوردوا في كتبهم كل
مستحسن وطرفه فانا نحمد الله تعالى عنهم نقلنا والفضل
لهم في جميع ما اوردنا ففكرت فيما يفكر في مثله
مصنف وتعب خاطره في جمع مولف فلم اجد اروح في
نزوح الارواح ولا سبب النجاح في فتح السرور
والافراح

والافراح غيرهم واظبت اخوان الصفا على التزاور وحسن
الوفا الوفا ومن اولاها بوفر على ذلك وسارعوا اليه
في الاوقات التي امروهم الموالي منهم السلام بالاجتماع في
مثلها والايام التي امروا الموالي بتعظيمها ومحذورا
عليهم اهمال ذلك فيما امروا به فجعلت هذه الرساله
هدية للجماعة اذا هم اجتمعوا في الايام المذكوره تكون لهم
مجلس يقرونه عند الاجتماع ويبشرون ما فضل الله اوليايه
اهل الارتفاع وحرروه على غيرهم من اهل الرعاع فيعظم قدر
نعم الله عز وجل عند من عرفها فسارع الى امره ولم يتخلف
ويحث من قصر منهم عن العلم على اللحوق بمن قد سارع كما قال
الله سبحانه لا يستوي القاعدون من المومنين غير اولي
الضرر والمجاهدين في سبيل الله باموالهم وانفسهم وفضل الله
المجاهدين على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى

وفضل الله المجاهدين اجراً عظيماً وقد اقتفيت الاثر
وتبعت الاي الخير والفت هذه الرسالة وسميتها سبيل
راحة الارواح دليل السرور والافراح الى فالق الاصباح اخترت
ان يجعلها موقوفة على الصلاح ومحفوفة بالنجاح بدات
فيما اودعتها من العلم السني الخطير بما ورد في فضل يوم الغدير
وذلك في خطبة لمولانا امير المومنين منه الرحمة خطبها
في اليوم المذكور وعرف من فضله وما هو مشهور وعرف من سارع
الى ما امر به فيه من جزيل الثواب والرحمة وسابغ الاحسان
والنعمة اذا كان هذا العيد اجل الاعياد للشيعة ويوم كشف
عند اهل المنزلة الرفيعة ويتلوه ما ورد في فضل يوم المهرجان
والنوروز رواه اهل الظاهر والباطن الخفي والرموز وفيما
ورد فيهما وفيما سواهما من اليوم التاسع من شهر ربيع
الاول في كل سنة وليلة النصف من شعبان وما يتبع

ذلك من الاعياد والايام والليالي التي ذكرها الله تعالى وامروا
والموالي اليهم التسليم عيدهم بالاجتماع والتزوار في مثلها
وعرفهم ما غاب عن غيرهم معرفته وما ورد عنهم من الادعية
معرفته وما ورد عنهم من الادعية التي يدعا بها في الايام
الشريفة والاعياد الجليلة المنيفة ونتبع بما يقتضي المعنى
الذي اعتمدناه ويشهد بصحة ما جمعناه من العلوم الجليلة
والاخبار الغريبة السنية بالشواهد المبينة المضيئة بتوفيق
الله ومعونته وارادته ومشيته جعلنا الله واياكم ممن وفا
لله بعهده فوفا له بوعده واليك اهل معرفته الذين قال
الله جل من قايل فيهم وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده
واورثنا الارض نتبوا من الجنة حيث نشا فنعم اجر العاملين
رواه ابو سعيد ميمون ابن القاسم الطبراني قال سالت
الشيخ الثقة ابو الحسين محمد ابن علي الحلبي رضي الله عنه

عنما اورده الشيخ ابو عبد الله رفع الله درجته في اخباره انه لما
نادا السيد الرسول في يوم غدير خم مفصحا هذا ربكم فاعبدوه
وهذا علي خالقكم فوحدوه واضطرب كل من في الملك من اهل السموات
والارض ممن قصر علمه بتوحيد رب العالمين فازداد اهل
المعرفه بذلك يقينا وشكروا الله سبحانه وهللوه ومجدوه
ومن انكر الذي من اهل السموات والارض مسخهم ضفادعا ١٤٧
واسكنهم بحر الهوى في سما الدنيا الذي ينزل منه الما وصار
يهبطهم في السحاب الارض وهم ينقون وذلك النقيق
منهم بحسب ما كانوا الفوه من التسبيح وضرب الله على قلوب
المنكرين فنسوا ما سمعوه من توحيد امير المومنين منه
السلام واجرى الله على قلوبهم من كنت مولاه فعلي مولاه
وقد ذكر سيدنا الخصيبي نضر الله وجهه هذا المعنى
في قصيدته الغديريه وهو قوله
ثم الاملاك بعد ذلك ضلوا وتووا في الخبيض والتقصير

هو وقد

وقد تقدم ذكر الابيات قال فقلت له فكيف يمسخ من هو في
العلو فقال هاولاي يجرون مجرى الملايكة التي انكرت وتناكرت
وهم من العالم البشري مثل الاسحاقيه والشريعيه والحسليه
والحلاجيه وما شاكلهم وكانت المعرفه معهم مستعاره
مستودعه بويد ذلك ورود سلمان والمقداد وابي ذر دار امير
المومنين ليلا ليستانوا عليه وخروج فضه اليهم وسوالهم لها
ما فعل امير المومنين وقولها لهم تقول لكم مولاتي فاطمه انه
قد عرج الى السما وهو في بروجها يقضي ويمضي بين عباده
ورجوعهم وجلوسهم مليا ونزول الملايكة افواجا ونزول
مولانا على السحاب وبيده ذو الفقار يقطر دما ودخولهم عليه
وسوال سلمان له وقوله يا امير المومنين ما الذي الفقار
يقطر دما فقال يا سلمان انكرت وتناكرت واختلفت طوايف
من الملايكه فطهرتهم بسيفي هذا في الملا الاعلا الكبير لا

لا تختلفوا وانما الخلف في هذه الطوايف التي قدمت ذكرهم
والذم واقع بهم وعليهم وللخصيبي نظر الله وجهه ابيات
فتشخص للانام فشبهوه بانفسهم ولم يتحققوه
ولو عرفوا الذي عرفت منه على تحقيقه لنا لهوه
ولم يخفا على العقلاء لما اتا بالمعجزات فوحدوه
تقرد الحجاب عليه حتى تجلا للعباد فعاينوه
فلما عاينوه قد تجلي لهم يوم الغدير تناكروه
ومضاف اليها بيت وهو قوله
هو الازل القديم الافرد حقا ولا شي سواه فاعبدوه
خطبت يوم الغدير التي خطبها مولانا امير المومنين
في ذالك اليوم وما حدثني به ابو القاسم
علي ابن احمد الطبراني باسناده ونقله عن ابي محمد
الحسن ابن هارون ابن موسى العكبري قال اخبرنا
ابو الحسن

ابو الحسن علي ابن احمد الخراساني الحاجب في شهر رمضان
سنة سبعة وثلثون وثلثمايه قال حدثنا سعيد ابن هارون
عن ابي عمر المرني وكان شيخا قد نيف عن الثمانين
سنه قال حدثني الفياض ابن محمد ابن عمر الطوسي سنة
تسعه وخمسين ومايتين وقد بلغ التسعين من عمره وكان
من ثقات البلد واكابرهم انه حضر مجلس الرضا منه السلام
في يوم عيد الغدير وبحضرته جماعه من خواصه وقد
احتبسهم للافطار معه وقد قدم الى منازلهم الطعام
والبر واهدى اليهم الطيب والكسوه حتى الخواتيم والنعال
وقد غير من احوالهم واحوال حاشيته وجدد لهم غير
الالة التي جرى الرسم بابتدايها قبل يوما ذالك
وهو يذكر فضل يوم الغدير وقديم فضله فكان من قوله
عليه السلام وعلى ابايه السادة الكرام حدثني

ابي الهادي قال حدثني ابي الصادق قال حدثني الباقر قال
حدثني ابي زين العابدين وسيدهم قال حدثني ابي الحسن
صلوات الله عليه وعليهم اجمعين. قال اتفق في بعض السنين
امير المومنين منه السلام الجمعة والغدير فصعد المنبر
على مضي ساعتين من نهار ذلك اليوم فحمد الله واثنى
عليه حمداً لم يسمع بمثله واثنى عليه ثناءً لم يتوجه اليه
به غيره حاجته منه الى حامديه وطريقهم طرق الاعتراف
بلاهوتيته وصمدانيته وربانيته وفردانيته
وسبب الى المزيد من رحمته ومحجة الطالب من فضله
كمن من ابطان اللفظ حقيقة الاعتراف بانعامه
فكان من انعامه الحمد لله على انعامه فبان الاعتراف
له بانه المنعم على كل حمد باللفظ وان عظم واشهد ان
لا اله الا الله وحده شهادة نزعت عن الاخلاص الطوي

ونطق

ونطق اللسان بها عن عبادة صدقا خفي انه الخالق البارئ
المصور له الاسماء الحسنى ليس كمثله شيء اذ كان الشيء من
مشيئته ولا كان يشبهه مكونه واشهد ان محمدا صلى
الله عليه واله عبده ورسوله استخلصه في القدم على
ساير الامم انفرد به عن التشاكل والتماثل من ابناء الجنس
وانتجبه امرا وناهيا عنه اقامه في ساير عالمه في الاداء
مقامه ان لا تدركه الابصار ولا تحويه خواطر الافكار
ولا تمثله غوامض الاسرار لا اله الا هو الملك الجبار
قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف بلاهوتيته واختصه
من تكرمته بما لم يلحقه فيه احد من بريته فهو اهل
لذلك بخاصته وخلته اذ لا يختص من يشوبه التغيير فامر
بالصلاة عليه مزيدا في تكرمته وطريقا للداعي الى اجابته
صلى الله عليه وكرم وشرف وعظم مزيدا لا يلحقه

التقليد ولا ينقطع عن التأييدات الله تبارك وتعالى اختص
لنفسه بعد نبيه من بريته خاصة علاهم بتعليته وسما بهم
الى رتبته وجعلهم الدعاة بالحق اليه والادلا بالارشاد عليه
لقرن قرن وزمن زمن انشاهم في القدم قبل كل مذرو ومبدع
انوارا انطقهم بتحميده والهمهم شكره وتمجيده
وجعلهم الحجج على كل معترف له بملكة الربوبية
وسلطانه العبودية واستنطق به الخرسات بانواع
اللغات تخضعا بانه فاطر الارضين والسموات
واشهدهم خلقه وولاهم ما شاء من امره وجعلهم
تراجم مشيته والسن ارادته عبادا مكرمون لا يسبقونه
بالقول وهم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم وما
خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته
مشفقون يحكمون باحكامه ويسنون بسنته

ويقيمون

ويقيمون حدوده ويودون فروضه ولم يدع الخلق في بهم
صما ظلما ولا في عميا بكما بل جعل لهم عقولا مازجت
شواهدهم وتفرقت في هياكلهم حققها في نفوسهم واستعبد
لها حواسهم فقرر بها على اسماعا ونواظر وافكارا
وخواطر والزمهم بها حجته واراهم بها
محجته وانطقهم عما شهد به بالسن ذرية بما قام منها
في قدرته وحكمته وبين عندهم بها ليهلك من هلك
عن بينة ويحيى من حي عن بينة وان الله لسميع عليم
شاهدا خبير وان الله جل وعز جمع لكم معاشر
المومنين في هذا اليوم عيدين كبيرين عظيمين
لا يقوم احدهما الا بصاحبه ليكمل عندكم صنيعته
ويقفكم على طريق رشده ويقفو بكم اثار المستضيئين
بنور هدايته ويسلك بكم منهاج قصده ويوفر عليكم

لا يقوم احدهم الا بصاحبه هني رفده فجعل الجمعة
مجمعًا ندب اليه التطهير ما كان قبله وغسل ما اوبقـ
مكاسب السوء من مثله الى مثله وذكرى للمومنين وتبـ
حسنة المتقين ووهب من ثواب الاعمال فيه وفي ليلته
اضعاف ما وهبه لاهل طاعته في الايام قبله وجعله
لا يتم الا بالايتمار لما امر به والانتهى عما نهى عنه والتخـ
والتخضع بطاعته فيما حث عليه وندب اليه ولا يقـ
توحيده بالاعتراف لنبيه محمد صلى الله عليه وآله بنبوته
ولا يقبل ربنا الا بولايته من اقر بولايته ولا تنتظم اسباب
طاعته الا بالتمسك بعصمته وعصمة اهل ولايته
فانزل الله عز وجل على نبيه صلى الله عليه وآله في يوم
الدوح ما بين به عن ارادته في خلصايه وذوي اجتبايه
وامر بالابلاغ عنه ونزل الخطل باهل الزيغ والنفاق وضمن

له

وضمن له عصمته منهم وكشف من خفايا اهل الريب
وضماير اهل الارتداد ما دام فيه وتعلقه المومن فعن
عنه معن واعرض عنه معرض وثبت على الحق ثابت
وزادت جهلة المنافق وحمية المارق ووقع العض على
النواجذ والغمز على السواعد ونطق ناطق ونعق ناعق
وشنونا شنو واستمر على امراقه مارق ووقع الاذعان
من طايفة باللسان دون حقيقة حقيقة الايمان
واكمل الله دينه واقر عين نبيه صلى الله عليه وآله
والسابقون المومنون له وكان اشهر بعضهم وبلغه
بعض وتمت كلمة الله الحسنى ودمر الله ما صنع
فرعون وهامان وقارون وجنودهم وما كانوا يعرشوا
ونفيت جبالهم من الظلال ولا يالون الناس خبالا فيقصدهم
الله في ديارهم ويمحو الله اثارهم ويبيد معاقلهم ويعقبهم

عن فريب الخسران ويلحقهم بمن بسط اكفهم ومداعنا
ومثلهم من دين الله حتى بدلوه ومن حكمه حتى غيروه وبا
نصر الله على عدوه لحينه والله لطيف خبير وفي دون ما س
سمعتم كفاية وابلاغا فتاملوا رحمكم الله ما ندبكم اليه
وحثكم عليه واقصدوا شرايعه واسلكوا نهجه ولا
تتبعوا السبيل فيفرق عن سبيله ان هذا يوم عظيم الشا
فيه وقع الفرج ورفعت الدرج ووضحت الحجج ويوم
الايضاح والافصاح والكشف عن المقام الصراح ويوم
كمال الدين ويوم العهد المعهود ويوم الشاهد والمشهود
ويوم تبيان العقود عند اهل النفاق والجحود ويوم البيان
عن حقايق الايمان ويوم دحور الشيطان ويوم البرهان
هذا يوم الفصل الذي كنتم به تكذبون هذا يوم ملا الاعلى
الذي فيه تختصمون هذا يوم النبا العظيم الذي انتم عنه

معرضون

معرضون هذا يوم التناد ويوم الدلالة للمزداد هذا يوم خفايا
الصدور ومضمرات الامور هذا يوم النصوص على اهل الخصوص هذا
هذا يوم شيث هذا يوم ادريس هذا يوم هارون هذا يوم يوشع
ابن نون هذا يوم اصف هذا يوم شمعون هذا يوم الامين
المامون هذا يوم اظهار المصون من المكنون هذا يوم بلا
السراير قال فلم يزل يقول هذا يوم هذا يوم ثم قال فراقبوا
الله واتقوه واسمعوا له واطيعوه واحذروا حذرا
مكره ولا تخادعوه وفتشوا ضمايركم ولا تواربوه وتقربوا
الله بتوحيده وطاعة من امركم ان تطيعوه ولا تمسكوا بعصم
الكوافر ولا يجمح بكم الغي فتضلوا عن سبيل الرشاد باتباع
اوليك اوليكم الذين ضلوا واضلوا قال الله عز وجل من قايل في
طايفة ذكرهم بالذم في كتابه انا اطعنا سادتنا وكبرانا فاضلونا
السبيل ربنا اتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعنا كثيرا

وقال عز من قايل واذ يتحاجون في النار فيقول الزين استكبرو
كنا لكم تبعًا فهل انتم مغنون عنا من عزاب الله شيءٍ قالو
لو هدانا الله لهديناكم اتدرون الاستكبار ما هو هو
الطاعه لمن امروا بطاعته والتوقع عمن امروا بمتابعـ
والقران ينطق عن هذا التبرا ان تدبره من يزدجره و
ونفعه واعلموا ايها المومنون ان الله جل وعز قال ان
الله يحب الزين يقاتلون في سبيله صفًا كانهم بنيان مر
اتدرون ما سبيل الله ومن سبيله ومن طراطه وطن يقا
انا صراط الله الزي من لم يسلكه بالطاعه له هوى به الى النا
انا سبيل الله الزي نصبني للاتباع بعد نبيه صلى الله عليه و
انا قسيم الجنه والنار انا حجة الله على الابرار والفجار فا
فانتبهوا من رقدت الغفله وبادروا الى العمل قبل حلول الا
الاجر وسابقوا الى مغفرةٍ من ربكم قبل ان يضرب السور

بباب

بباب باطنه الرحمه وظاهره العزاب فتنادون فلا يسمع
نداكم وتضجون فلا تحفل بضجيجكم وقبل ان تستغيثون
فلا تغاثون سارعوا الى الطاعات قبل فوت الاوقات فكان قد جاكم
هادم اللذات ولا مناص لجا ولا محيص يتخلص عودوا رحمكم الله
بعد انقضا مجلسكم ومجمعكم بالتوسع على عيالكم والبر لاخوانكم
والشكر لله عز وجل على ما منحكم واجتمعوا يجمع الله شملكم
وتبادروا يصل الله الفتكم وتهانوا نعم الله كما هناكم والثواب فيه
على اضعاف الاعياد قبله وبعده الا في مثله والبر فيه المال ويزيد
في العمر والتعاطف فيه يقتضي رحمة الله تعالى وعفوه
وعطفه وهيئوا لاخوانكم وعيالكم عن فضله بالجهد بجهد
من موجودكم وما تناله القدرة من استطاعتكم واظهروا فيه
البشر فيما بينكم والسرور في ملاقاتكم والحمد لله على ما
منحكم وعودوا بالمزيد من الخير على التامل بكم وساوو

وساووا بهم ضعفا وكرفيما اكلتم وما نتاله القدره من
استطاعتكم وعلى حسب امكانكم والدرهم فيه بماية الف
درهم والمزيد من الله عز وجل ما درك له وصوم هذا اليوم مما
ندب الله تعالى اليه وجعل الكفا العظيم جزاء عنه
حتى انه لو ترى عبد من العبيد في التنشيه من ابتدا الدنيا الى
انقضابها صايم نهارها قايم ليلها اذا اخلص المخلص في
صومه وقيامه لقصرة اليه ايام الدنيا عن كفايه ومن اسعد
اخاه متبرعا وبره وغناه فله اجر من صام هذا اليوم
وقيام ليله ومن فطر مؤمنا في ليلته فكانما فطر قبايل
وقيام بعده بيره عشرا فنهض ناهض فقال يا امير المؤمنين
وما القيام فقال ماية الف نبي وصديق وشهيد فكيف لمن
كفل عددا من المومنين فانا ضمين على الله عز وجل
الامان من الكفر والفقر وان مات في ليلته او يومه او بعد

مهل طول منه الى مثله من غير ارتكاب كبيرة فاجره ذلك
على الله تعالى عز وجل ومن استرات اخوانه واعانهم فانا الضا
الضامن على الله عز وجل ارتقاه وان قبضه حمل عنه نادا تلا
تلاقيتم فيه فتصافحوا بالتسليم وتهانوا بالنعمة في هذا
اليوم وليبلغ الحاضر الغايب والشاهد النائي ولبعد الغني
الفقير والقوي على الضعيف بهذا امرني رسول الله صلى الله
عليه واله ثم اخذ في خطبته للجمعه وجعل صلات
جمعته صلوة عيده وانصرف بولده وشيعته الى منزل
الحسن منه السلام وانصرف غنيهم وفقيرهم برفده الى
عياله والحمد لله رب العالمين **فصل** ولما تقدم
القول فيما رويناه ان مولانا امير المومنين تقدست
اسماوه جعل جمعته صلاة عيده الزمان ان تذكر صلاة هذا
اليوم ما اجمع عليها اهل الشيعه ونقلوه عن الايمه عليهم

عليهم السلام اذا كان اهل الظاهر مجمعون على صي
والخاص الذين هم اهل الباطن عالمون بما به المولى جل قد
متمسلون بظاهر سنته محققون بباطن معرفته مفر
بتوحيده ولاهوتيته وقد لخصنا هذا القول مما رواه
عبد الله محمد ابن محمد النعماني رضي الله عنه في ر
رسالته المقنعه قال اذا ارتفع النهار اليوم الثا
عشر من ذي الحجه فاغتسل فيه لغسلك العيد
والجمعه والبس اطهر اثوابك ومس شي من الطيب ان
قدرت عليه وارتقب الشمس اذا بقي لزوالها نصف ساعه
ونحو ذالك صلي ركعتين تقرا في كل ركعه فا
لها فاتحة الكتاب وقل هو الله احد عشر مرات
وانا انزلناه في ليلة القدر عشر مرات واية الكرسي
عشر مرات فاذا اسلمت فاحمد الله واثني عليه بما هو
اهله

عله وصلي على رسول الله صلى الله عليه واله عليه السلام و
دع والعينان تهملان وابتهل الى الله سبحانه في اللعنة
الالمي الرسول الله عليه السلام وادع والعينان تهمل
بالدموع اذا كان هذا من ادعيت اهل التقصير والجبره اما
اهل المعرفه والبصيره فاقول والله الموفق لعبده والمعين
على ما يرضيه من الواجب عليهم المستحسن منهم استعمال ما امروا
به في هذا اليوم من الغسل وتطهير الاطمار ولبس انفس ما يقدرون
عليه من ذالك ومس الطيب واقامتهم الصلاه على ما شرحنا
ثم الدعا الذي يرد بعد افراغ هذا الفصل باطنا واياكم
والتفريط واتبعوا امر المولى جل وعلا مع المواظبه على بر
الاخوان والاجتماع بحسب الاجتهاد فيكمل لسادات
المومنين حرسهم الله الاجرين باقامة الظاهر لاهله
مع تحقيقهم بمعرفة الباطن واتباع سبيله وفقنا الله

الله وایاکم للقول والعمل بأوامره والانتهاء عن زواجره
بمنه ورحمته انه علی عظیم جواد کریم
خبر الفهری رواه محمد ابن عبد الله
قال حدثني ابو الحسين محمد ابن علي ابن معمر قال حدثني
ابو جعفر محمد ابن علي ابن عمر ابن طريف قال علي ابن الحسن
النخعي قال حدثني رومي ابن حماد الحارثي قال جئت الى 138
سفين ابن عقبه فقلت له يا ابا محمد ما تقول في قول الله
تعالى سأل سايل بعذاب واقع فيمن نزلت هذه الايه فقال
والله يا ابن اخي ما سالني عنها احد قبلك ولقد سالت
جعفر ابن محمد علينا من ذكره السلام فقال والله يا ابن اخي
ما سالني عنها احدًا قبلك اخبرني ابي عن جدي الحسين
ابن علي منه السلام انه لما كان في غدير خم صاح النبي صلى
الله عليه واله الصلاة جامعه ثم اخذ بعضدي امير المومنين

مسرالرحم

١٤٤
منه الرحمه ورفعها حتى راى بياض ابطيهما ثم قال الم
ابلغكم الرساله قالوا اللهم بلى قال من كنت مولاه فعلي مولاه
وال من والاه وعادي من عاداه قال ففشي قوله عليه السلام في
الناس فبلغ ذالك الحرث ابن النعمان الفهري لعنه الله
فرحل على النبي عليه السلام وهو بالابطح فاناخ راحلته
وشد عقالها واتى الى النبي عليه السلام وهو في ملاء من قريش
فقال يا رسول الله انك قلت لنا اشهدوا بان لا اله الا الله
فشهدنا ثم قلت اشهدوا باني رسول الله فشهدنا ثم قلت
صلو خمسا فصلينا وقلت صوموا فصمنا ثم حجوا فحجنا
ثم قلت اذا رزق احدكم مايتي درهم فليزكيها ثم لم ترضى
بذالك الى ان اخذت بعضدي ابن عمك فنصبته
للناس علما وقلت من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من
والاه وعادي من عاداه ثم قال هذا عنك او عن الله

قال رسول الله لا بل عن الله قال فقام وهو مغضباً وقال اللهم
ان كان محمد كاذباً فانزل نقمتك عاجله غير اجله حتى يكون
اية لمن بعده والا فانزل بي نقمتك عاجله غير اجله حتى
اكون اية لمن بعدي ثم انه اتى الابطح فحل عقال ناقته
ثم استوى على كورها حتى توسط البقيع الابطح فرماه
الله بحجراً فوقع في وسط راسه فخرج من دبره فسقط ميت
فانزل الله عز وجل سال سايل بعذاب واقع للكافرين
غير دافع هذا ما رواه اهل الظاهر بالاجماع وعنهم
باسناده الى الشيخ ابي عبد الله الخصيبي رفع الله درجته
يرفعه الى الرسول صلى الله عليه واله انه لما خطب الناس
يوم الغدير واظهر امير المومنين منه السلام ظاهراً وباطناً
وما ستر واشهر على روس الاشهاد للعالمين العلوي
العلوي والسفلي الخاص منهم والعام فكان كما امره

لعام

137

مولاه وباريه ومعناه ان الذين يبايعونك انما يبا
يعون الله يد الله فوق ايديهم فمن نكث فانما ينكث
على نفسه ومن وافا بما عليه من عهد الله فسيوتيه
اجراً عظيماً حتى اخر ميثاقهم عليهم وما تركهم في عمى
حتى قال لهم وهم يسمعون وينظرون هذا ربكم فاعبدوه
هذا خالقكم فاعرفوه هذا باريكم قد دعاكم من
نفسه الى نفسه فاعبدوه واطيعوه ولا ينكثون فمن نكث
فانما ينكث على نفسه ولا يحيق المكر السيء الا باهله
شاهد ذلك قوله وتعالى يا ايها الناس اعبدوا ربكم
الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون الذي جعل
لكم الارض فراشاً والسماء بناءً وانزل من السماء ماءً فاخرج
به من الثمرات رزقاً فلا تجعلوا لله انداداً وانتم لا تعلمون الاية
فقام عمر ابن الخطاب وقال بخ بخ يا ابن ابي اصبحت مولاي

ومولى المومنين. فقال له الرسول صدقت يا عمران الله
مولاكم هو نعم المولى ونعم النصير وشاهد ذالك قوله
سبحانه ذالك بان الله هو مولى الذين امنوا وان الكافرين
لا مولى لهم الا به فهذا ما نسخ من ذكر يوم الغدير وسر
وشرفه وفضله والحمد لله رب العالمين

136

ويتلوه ذكر عيد المباهله وما ورد فيه

هو الحادي والعشرين من الحجه في كل سنه وله شرف عظيم و
فضايل مذكور عن الموالي منهم السلام واليهم التسليم

بسم الله الرحمن الرحيم

وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب وصلواته على
سيدنا محمد النبي واله عن باقر النور عن ابيه عن جده ان
المدينة اضطربت لما باهلت السيد الناطق بالحكمة فقصد
ذالك على جماعة من الاوليا والمراتب منهم ابو دجانه سماك

ابن خرشه

ابن خرشه الانصاري قال فذهب بريد منزل مولانا
امير المومنين منه السلام ليفاوضه في ذالك فلقيني الحارث
ابن اسحق النجراني وكان خطيب القوم وعلامتهم
فتعلق ببردته وقال له يا سماك لنا اهل صاحبكم ان
ذكر قومه ذكرنا انفسنا وان ذكر نفسه ذكرنا ابراهيم واسحق
وموسى وعيسى وان ذكر كتابه ذكرنا صحف ابراهيم وموسى
والانجيل وليقض ربنا بعد هذا فيه وفينا ما هو قاض وماض
قال سماك فازددت اسفا ومضيت الى منزل فاطمه فقيل انهم
في البقيع عند الكثيب الاحمر مقابل القبه العتيقه جماعة
جلوسا فقصدتهم حتى قربت منهم تقربوني فتاملتهم
واذا عبد الله ابن رواحه وعثمان ابن مظعون وام سلمه
ومحمد ابن ابي بكر ومحمد ابن ابي حذيفه وسلمانا فقلت
جعلت فداكم ما جمعكم ها هنا فقال لي عبد الله امرا استراه

انشا الله تعالى واقبل على صلواتك قال سماك فوقفت
انظر اليهم مترقبا من الله بهم نقمة حتى اقبل احد عشر
رجلا من اهل نجران يقدمهم الحرث وشهاب ابن ابو تمام
فعندها رايت عبد الله وقد اوما بيده الى الكثيب كالسايل
المتضرع فاتبعه طرفي فرايت على الكثيب انوارا كالبرق
تتلالا ثم سكنت فرايت محمد وعليا وفاطمه وحسنا
وحسينا وسلمانا فرددت طرفي فرايت سلمانا معي ومع
عبد الله واصحابه فسقطت وجعلت سلمانا دليلي على ما رايت
فقلت يا باب كل معرفه ودليل كل متحير والمشهد على
كل مشكل بك علم ما كنت اقصرت عنه يا حكيم قال فمضى
النجرانيون الى الكثيب فنادوني يا انصاري ها صامد
واهل بيته فمضيت اليهم فكانوا اذا هم تكلموا بشيء الا
اجابهم عبد الله من مكانه فيسمعونه من ذلك الانوار

فعدل

فعدل عبد الله شيئا ابصروه منها وانا اشهد جميع ذلك
حتى رايت الموالي وقد اجتمعوا وتجللوا بعباه قطوانيه
فالتفت فرايت عبد الله قد اجتمع مع اصحابه حتى لا فرق
بينهم وتجللوا بالعباه ثم نودي النجرانيون هلموا للمباهله
وفقكم الله قال سماك فرايت القوم يدنون ويرجعون
ثلاث مرات وقد ذهلت عقولهم ثم اجتمعوا فنادى
شهاب يا الرجال ما ترون كما ارى نورا عليه للعيون ظلايله
تجن للعيون بظله مثل العبا فتلوحت للعارفين دلايله
اتريد ربا في السماء مكانه من عنده ان تجتري فنباهله
من ذا ابيا هل في العبيد مليكهم سفها ومن ذا في الانام يشاكله
هذا المسيح وروحه من قدسه وابوه كشفا خاب من هو جاهله
انا ابن مريم في العباه وامه جلت واخر ذكره واوايله
قال فتحيروا مليا وقاموا فقال الحرث هذه الابيات

ان الذي شاهدت يا ابن امامنا بحرًا يعز على البحور وساحله
هذا ظهورًا عاشرًا المسبحنا بعد السلاة وقد قربن زلازله
فاقصد بنا سبع رضاك بجهدنا فالله من عبد النضرع قابله
قال فدنوا منه يشيرون باصابعهم وهم وجلون منه فخرج
فخرج منه شهاب من العباه وقال
قد عرفناك بالحجاب فصلنا يا امان المخوف فالعجز منا
لا تدعنا نشقا وانت قريبًا اكشف الضر يا مهيمن عنا
لم ينبا هلك من عرفنا ولكن بضينا وجهل الكبير ابتهلنا
ثم نادى يا محمد انما وقع القول على انك نبا هلنا باهل
الارض فنبا هلك باهل الارض فاما اهل السما فلهم اهل السما
ثم مضا وهو يقول هذه الابيات
علم الظهور على العقول اذا صفت صعب تلطفه العقول بلطفه
عيسى واحمد في التجلي واحد الفرق تخلف تشخصه من عطفه

حسبي

134

حسبي المكان وحسب من هو شخصه يعني تالق نوره عن وصفه
وانصرف مؤمنا ومن معه قال سماك فرايت سلمانا وقد دخل مع
الموالي في العباه فالتفت فاذا عبد الله قد غطا سلمانا معه بالعباه
وعبد الله يقول حبذا مفتخرًا يفتخر به المفتخر والله واسع
عليم قال سماك فكاد عقلي بان يزول تسعًا الى عبد الله ومعه
سلمانا فاخذ بمنكبي جميعًا وقال لمثل هذا فليعمل العاملون
تسكن عني الروع فلم ارغب ولم ارهب في غير الحق ولا من سواه حتى
الساعه وعلى الله قصد السبيل

باب التجليات

وكيميا نها قال الشيخ قدس الله روحه وهذا يا اخي اسعدك الله
باب مستصعب يدخل عارفه من الحق مدخلا كريمًا وبهذ
الفصل فاز القليل من القليل وذالكان راينا انشاة التجليات
سننه اصناف اشرق بها النور وطلع على المحدثات باوصافها
وخاطب الخالق خلقه بحدودها وهي الست الايام التي خلقت

طب

133

فيها السموات والارض وما بينهما اعني الست الاوقات التي
هي التجليات بالحكم المعلومات كما قال ارسطاطاليس وهو
هرمس الهرامسه يونان الكبير وباروت الاسكندر روانى
لمفسر القول دنباطوس الاولان معل العلل الاصليات الكـ
الكليات تتبيته حول حرف السكون سته تحريكات وهي الـ
الاسباب النوعيات وهن هذه المسميات الفراج ازدواج
حمل تتبيته سته حلول وقول ارسطاطاليس ودنباطوس
من شكل ما فسره موالينا وات تقدمت اوقاتهما وذلك
ان مولانا الباقر النور منه السلام قال من لسان الباقر العلم
ان التجلي كشف الحجاب عن ابصار المتجلي لهم بقدره عند التجلي
سته ضروب فاولها التجلي للشي كالشي والثاني التجلي
من الشي والثالث التجلي من الشي والرابع التجلي كالشي وي
والخامس الحا التجلي بالشي والسادس التجلي في الشي فهذه

كيمات

كيمات التجلي وعرا وصافها واما ذاتيات التجلي فخمسه
ذاتيات وهن الكميات والكيفيات والماهيات واللميات
والاينيات وكذالك قال سطيح طوباطوبا لاهل عالم الاشراق
بما ظهروا بما ظهروا من ظهور صنايعهم وصانعهم وهنيا
بما عملوا من بيان اولهم ويا ويح القاسيه قلوبهم لما كان
البرق تخطف ابصارهم وقد اضا فلو مشوا فيه لا بصروا الكينت
ولكنهم خفوا عنه نفوسهم وصدقوا عنه بخبرتهم
فسحقا للظالمين واعلم يا اخي جعلت فداكانه حدثني
علي بن محمد برجال اذكرهم يرفع الحديث الى جابر ابن يزيد الجعفي
قال سمعت مولاي باقر النور يقول عز من قايل لو فدا من العجم
هسور حملكم في نور ربكم الى نور الله تجدوا ما تشتهون
والكل درجت رتبت جل ذكره ولكل مرتبه درج فلما
برقا اليها الا الصابرون ولقد رسم الله جل ذكره لخمسه

اول

من اولي العزم خمسه من هذه السته التجليات
لانه اشرق لكل واحدا منهم بصفت منها او بصفتين
و بثلثه واربعه كما قال جل من قايل الحمد لله الذي
السموات والارض يعني السبعت الاجناس الحجب العلويه
السماويه السبعت السفليه البابيه ثم قال جاعل الملائكه
رسلا اولي اجنحت مثنى وثلاث ورباع يعني بعض
الملبكت اهل المراتب المالكين علم الله من
حملت كل مرتبه فاما الاجنحت فما جعل الله لا
كل مرتبه من تجلياته عدد اصناف ظهوراته و
جل مقامه في خلقه ومن تجلياته ما بينا وهو على كل
قدير ولم يتكامل رباع الا في جدي رسول الله صلى
الله عليه السلام فان الله اظهره في قبتكم هذه في مرتبه
البيميه تما استحق من قبلها وتجلى له على حسبها

حسبها ثم رفعه منها الى الروحانيه وتجلى له منها على حسبه
فيها ثم استحجبه رسولا وتجلاله من مرتبت الرساله بحسبه
ثم عرج به الى الافق المبين حتى استخلصه حجابا مقاميا
لطيفا وبراه من صفات الطير وعلاله من هذا المرتبه
بحسبه فيها ولو فيها ولقد كانت صفات الله النورانيه
من جرى كقوت القوي منه وكالحركه من المتحرك وا
كالنظر من الناظر وقد دنى فتدلى عليه من الله دنا
تلك الزياده من الله بعد الجزاو هذا يا اخي خبر طويل
فتعني منه بهذا الموضع ولقد حدثني علي ابن محمد
عن ابيه من طرق اشتا عن جابر ابن عبد الله قال سمعت
الباقر المنور يقول الام الندا حبابه كلام طويل غمته صبرا
يا اماه فهافان الله قام لك منه بقدر ما حملت فيه
ولديه مزيدا هنالك اذا عادت الايام السته فيما ترى منه

الحق المبين. قال جابر فقلت يا مولاي هل كانت ايام وليالي
قبل خلق السموات والارض وما بينهما فاعرفنك امرها
فقال يا جابر انما اعني بالايام والليالي والصفات التي
تداولها بين الناس تلك التي قال الله لرسوله وذكرهم
بايام الله وهي والله معا والسلام قال جابر ثم امسك
قال تلك صفاته في اول متجلياته من اسمايه المتصلة
من صفوته ومقاماته المصطنعة له من خزنة
جابر فصف لي يا مولاي الستة البيوت الذي اضعت للسبب
الانوار في الستة التجليات ستة صفات ليست ايام فلم
يعرفها الا القليل فقال يا ابن عبد الله رسل منهم قرب
فقربوا واتصلوا فصفوا حتى صار بهم ومنهم وعندهم
وهم فيه يسرحون كل يرى الله بكلمته وتجده ممن
هو فوقه وفيه وحدثني علي ابن محمد من هذا

الطريق

الطريق بهذا الاسناد عن جابر ابن عبد الله قال رايت رجلاً
هندياً مقطوع اليد واقف على باب مولانا الباقر منه الرحمه
ينادي يا اهل الدار المشيده بالذكر الحكيم المشرقة بالنور
العظيم المرفوع سقفها بالسبب القديم في مقام كريم
واسونا مما رزقكم الله تجدوا ما تعملون كما تعلمون انكم
الى ربكم منقلبون فقال المولى الباقر اجب سايلك وامنحه
ما بلغت قوته ولا تكن من المسرفين. فنادى جابر لبيك
داعي الله وسعديك رحمة الله لك وبركاته عليك
ثم خرج اليه فقال له ما فهمت وما اشرت اليه

قال فتبسم الهندي وقال

نعم الله لا ارى سواها فصلوني الى اتصالي بربي
اوصلوني الي فالكل عندي غير اني ذون الحجاب بذنبي
املي ما عنا وقد كل كلي والمكان المكين سولي وحسبي

قال جابر فادهشني دقة اشارته ورقة طبعه فلم ارد جوابا
فاذا صوت مولاي الباقر من داخل الدار يقول
فيك قلنا الذي نطقت البارايا البرايا ما بقي منك البعيد بقريب
فاطلب الباقيات ترقوا الينا في خفايا مطالعا فوق حجب
وارفع الطرف نحو باب صفاتي فيه من لطوف برزق شرب
قال جابر فرايت الهندي معطفا بكله الى نطق المولى حتى
استوصب نطقه وتعلق بذيل قميصي وقال مكان ولو بعد
حين فخرج جابر ابت يزيد مبادرا فسلم عليه فارسل ثوبه
وتعلق بثوبه وقال باب حكمه ورب كريم فدخل به جابر
الى المولا فلما وقف بين يديه ورفع يديه الى السما وقال اللهم
ان البيت بيتك والحرم حرمك وهذه البقعة المباركه
فصلني بضعفي وصلني بقوت منك ولا قوه الا بك يا عليم
قال جابر فرايت مولاي وقد ضرب بيده الى نحنا المصلى فاستخرج

لحرح لو

فاستخرج كف طريه كانها قطعت لوقتها فتركها على زند
الهندي فحق افول القدر ايت العروق تمتد بعضها حتى كانها ما
فارقته ثم قال سر برق سر برق سر برق ثم جعل يقول
لكم منا يد انفوز بها الدهر فسر في السنا لها وتلالا
واسق منها المحق ربا فمني يبتغي الراغب المحق اتصالا
ونجبر بالبعد فصر جناح فتعالى من الينا تعالا
ابدا ونكون منا كيانا ومن النور يستحق مثالا
قال جابر فخرج الرجل وجهه عنما عهدناه قد انار وتلالا الى
خارج الدار فرايت كثيرابن ابي ظليمه قد اعترضه وقال
من ابن اقبلت يا اخا المو بدات فقال من يوم الاحد زاد كاسه
بصبره فال احد ابو احد وباطن لشاهد في الشاهد منطق الذي
هو به فاذا مسكم الضر فاليه ترجعون ثم ولا فقد
ارفض عرقا وهو يقول

فاز بالسبت باكثر الناس عرفوه بواحدا من احادي
من علي الزمان رب بني الوقت وفردا تخفى على الاضداد
ذاك حمدا مويدا اسبق الناس الى الفضل باجتماع المراد
فهذه يا اخي جعلت فداك له من بعض ما قلناه على
هذا الباب بذات الايام الاوله في الست الاوقات التي
بها الست تجليات وهي في كل عصر فان من يرتضيه الحق
فيتجلى به وان فاطر يوم الجمعه وهو المجموع فيه الرسالة
والنبوه والصمت والنطق والحلم والغضب والثواب والكشف
والعقاب والتوبه والروحانيه ونحن ايضاحا وكشفا
لقول مثابتك وتثبت المقاربه وفيك وبالله نستعين

ذكر حرف اللام اعني التجلي وذلك ان الله
جعل مقامه بتجلي لوليه خصوصا الصفة من صفات
غيبه اذا كان الولي لطيفا علينا ما قد ادرك رشده

129

وبلغ

وبلغ اشده واستوى في الدرجة الاخيرة من درج مرتبة
الحجابيه الصوريه فيعاين الله جل ذكره بالحجب الخفيه
الشاهد بمقاماته العليه اما الروحانيه واما الضبابيه
كشفا وعيانا وكذالك تجليه جل مقامه لوليه العالي
الروحاني بما فوقه من الضياء والضياء بالنوراني وكل
عالي ما فوقه كشفا وجهرة وعيانا كما كان التجلي
لموسى بن [illegible] وذلك ان الله جل ذكره تجلى للجبل الذي
هو بشخص موسى ومثاله الشبحي فابصر موسى مثاله
في النور الذي المحا المتجلي له به بتلالا تلالى نوريه ذات
النور ما يراه ليكمل صفاوه فيرى من النور ما هو اعظم من
شخصه وابطن من مثاله فلما لاح له بعض ما وراء مثاله
وجد ضعفا بشريه يغيب عليه درجة لم يكن كملها
فخر موسى صعقا يعني ساجدا متذللا مسلما حين

قال انا اول المسلمين. وفي هذه المعنى قال ابراهيم ابن المص
النعماني قصيرة له طويله منها هذه الابيات
جبل الكليم من الكليم وانما اوراه منه ما بدا بمثال
كان التجلي عند ذلك مقبلا فهو الكشف مخبرا عن حاله
وانار منه ما صفا من كله متسلما لله عند خيا
حتى اصطفاه الى التجلي فرقه ثم اجتباه لنوره بظلاله
والحروف يهدي نحو احرف غيره ابدا الى ان ينتهي بكماله
باللام اول ما يرى عبدا صفا مولاه عند الصفو في اقباله

دعا عبد المباهله

مولاي استشهدت العقول بجميع الانبيا على ازليتك
وبما وسمتها به من العجز على قدرتك وبما اظهرته من
القناعة على دوامك لم تخل منك مكان لتدرك
باينيه ولا الصفتك شبح فتوصف بكيفيه ولم تغيب حين

بطنت

بطنت فتعلم بخشيه باينت جميع ما احدثت بالصفات
تفردت بالغايه من الذات لم تحط في عظمتك المساكن فتحل
ولا عرفت للطفك الاماكن فتحل باحد لا من عدد يا دايم
لا بدريا عزت عن النعوت ان تعادلك الاجناس وجلت
عن الخيال ان تضارعك الاشباح ضلت العقول في
امواج تيار ادراكك وحارت اوهام عن ذكر ازليتك
ممتنع بكبريائك ليس لك حدا منسوب ولا مثل مضروب
ولا خواطر الاوهام عنك محجوب ظهرت بغير تجريد
محرودين باحدا الا بتقاسيم بعدد وصمدا الا بتبعض
ظاهرا لا بما مبل مباشره متجلي لا الا باستهلال رويه
متشخصا لا بمزايله مبين لا بمشاهده قريب لا
بمدانا ه بعيدا لا بمنافاه موجود لا بعدم
علي عظيم وتسجد بعقب الدعا وتدعوا بما احببت

تجاب اسنا الله تعالى ويتلوه دعا ثاني وهو

اللهم اني اسلك يا علي يا عظيم بمشاكي انوارك ومعا[دن]
اسرارك يا ازلي يا قديم يا باري يا حكيم اسلك يا مولاي
بالاسم الذي اخترعته من نور الذات واصطفيته في الكر...
والرجعات وجعلته الرحمه والسطوات وتنزهت عن
الصفات والاباء والامهات لانك غايت الغايات ومظ[هر]
127
القدر الباهرات ومحيي العظام الدارسات اسلك يا المهيم...
الميميه والسين السينيه والقدرة المعنويه والعل...
الازليه الكليه والانوار الشعشعانيه والاسم...
الخفيه والابواب السلسليه والايتام المصطفيه
والنقبا الاثنعشريه والنجبا النجيبيه والمختصين
الزكيه والمخلصين الخالصيه والممتحنين التقيه ان
تصلي على اسمك ونفسك وحجابك وعرشك يا ...

البريه

البريه وان تجعلنا وجميع المومنين تحت ظل كفايتك وفي
حرز من سلامتك وان تكلاهم تحت ظل كفايتك انك على كل
شي قدير يا علي يا عظيم وعلى ما تشا قدير وتم الدعا بعون الله تعالى

ويتلوه ذكر عيد الفراش وهو اليوم التاسع

وعشرين من ذي الحجة في كل سنه وله شرف عظيم وفضل
كبير وعند اهل التوحيد فمن ذالك ما رواه السيد ابي
عبد الله الحسين ابن حمدان الخصيبي نضر الله وجهه
في كتابه المعروف بكتاب الهدايه قال حدثني جعفر ابن
محمد عن يحيى ابن يزيد الحسيني عن ابيه زيد عن عبد الله
عن الحسين ابن موسى ابن جعفر عن جعفر الصادق
عن ابيه محمد الباقر عن ابيه علي ابن الحسين علينا
من ذكره السلام قال لما لقيته جابر ابن عبد الله الانصاري
برسالة جده رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الغار قال

قال جابر لا يا ابن رسول الله قال اذن احدث يا جابر قال
جابر حدثني فداك ابي وامي فقد سمعته من رسول الله
صلى الله عليه واله قال ان رسول الله لما هرب من مشركي
قريش الى الغار حين كبسوا داره لقتله وقالوا
قصدوا فراشه حتى نقتله فيه فقال رسول الله صلى
الله عليه واله لمولانا امير المومنين منه الرحمه
يا اخي ان مشركي قريش يلبسوني في هذه الليله و
يقصدون فراشي فما انت صانع يا علي فقال له امير المومنين
انا يا رسول الله انضجع في فراشك وتكون خديجه في
الدار في موضع منه واصطحب الله الى حيث تامر على نفسك
فقال له رسول الله فديتك يا ابا الحسن اخرج لي ناقتي
القصوا حتى اركبها واخرج الى الله هاربا من مشركي قريش
وافعل بنفسك ما تشا والله خليفتي عليك وعلى

خديجه

خديجه فخرج رسول الله صلى الله عليه واله وركب الناقه
وتلقاه جبرائيل عليه السلام فقال يا رسول الله ان الله
امرني ان اكون صاحبك في مسيرك وفي الغار الذي تدخله
معك الى المدينه الى ان تنيخ ناقتك بباب ابي ايوب الانصاري
فسار عليه السلام فتلقاه ابو بكر فقال له يا رسول الله
اصحبك فقال له ويلك يا ابا بكر اريد ان لا يشعر بي
احد قال فقال له اخشى يا رسول الله ان تستخلفني المشركون
على لقاء اياك ولا اجد بدا من صدقهم فقال له عليه السلام
ويلك يا ابا بكر وكنت فاعلا ذالك فقال اي والله لئلا اقتل
ولا احلف فاحنث فقال له النبي عليه السلام ويلك يا ابا بكر
فما صحبتك ليلتي بنافعتك فقال له ابو بكر ولكنك
تستغشني وتخشى ان انذر بك المشركين فقال له عليه
السلام سر اذا شئت فتلقاه الغار فنزل عن ناقته وابركها

ببابِ الغارِ ودخلهُ ومعهُ جبرائيل عليه السلام وابو بكر
وقامت خديجه في جانب الدار باكيه على رسول الله صلى الله عليه واله
وامير المومنين منه الرحمه وانضجاعه على فراش رسول الله
عليه السلام لقيه بنفسه ووافا المشركين الدار ليلاً فتسوروا
عليها ودخلوها وقصدوا الفراش فوجدوا امير المومنين منه الرحمه
منضجعاً فيه فضربوا بايديهم اليه وقالوا يا ابن ابي كبشه
لم ينفعك سحرك ولا كهانتك ولا خدمت الجن لك اليوم
نشفي اسلحتنا من دمك فنهض امير المومنين منه الرحمه
ليذبهم عنه فكانهم لم يصلوا اليه وجلس في الفراش
وقال ما شانكم يا مشركي قريش انا علي ابن ابي طالب فقالوا
ابن محمد يا علي فقال حيث يشا الله قالوا من في الدار فقال
ما فيها الا خديجه قالوا الحسيبه الكريمه ولولا تبعلها
بمحمد يا علي واللات والعزه لولا حرمة ابيك وعظم محلهُ في

قريش

قريش للمعنا اسيافنا فيك فقال امير المومنين منه السلام
يا مشركي قريش اعجبتكم كثرتكم وفالق الحبه وباري النسمه
ما يكون الا ما يريد الله ولو شيت ان افني جمعكم لكنتم
وهو علي هين فراش السراج فلا شي هو اضعف منه فتضاحك
المشركون وقال بعضهم لبعض خلوا علياً لحرمة ابيه واقصدوا
محمد رسول الله صلى الله عليه واله في الغار وجبرائيل عليه
السلام وابو بكر معه فحزن رسول الله صلى الله عليه واله
على علي وخديجه فقال له جبرائيل عليه السلام لا تحزن
فان الله معنا ثم كشف له فراى علياً وخديجه وراى سفينة
جعفر ابن ابي طالب عليه السلام ومن معه تعوم في البحر
فانزل الله الايه ثاني اثنين يريد جبرائيل عليه السلام اذ هما
في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله
سكينته على رسوله وعلى المومنين الايه ولو كان الذي حزن

ابو بكر لكان احق بالامان من رسول الله صلى الله عليه وآله
ولم تحزن ثم ان رسول الله عليه السلام قال لابي بكر يا ابي بكر اني
ارى عليا وخديجة ومشركي قريش وخطابهم له وسفينة
جعفر ابن ابي طالب ومن معه تعوم في البحر وارى الرهط من الانصار
مجلبين في المدينة فقال ابو بكر وتراهم يا رسول الله في هذا
الغار والظلمة وما بينك وبينهم من بعدهم من بعد المدينة
عن مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اني ارى واريك
ما رايت يا ابا بكر حتى تصدقني ومسح يده على بصره فقال
له انظر يا ابا بكر الى مشركي قريش والى اخي علي على الفراش
وخطابه لهم والى خديجة في جانب الدار وانظر الى سفينة جعفر
ومن معه كيف تعوم في البحر فنظر ابو بكر الى جميع ذلك
ففزع وارعد وقال يا رسول الله لا طاقة لي بالنظر والى اما
رايته فرد علي غطاي فمسح يده على بصره فحجب عنه

رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وارهقه بطنه جزعا فاحدث
في احد عشر حفرة من الغار وروي انه كان في الغار صدعا او ثلمة
يدخل منه ضيا النهار فوضع ابو بكر عقبه فيها ليسدها
فنهشته افعا ولم تسمه وفزع منه فاحدث في الحفرة وليس هذا
صحيح والاول اصح في الاحداث وقصدوا المشركون في الطلب
ليقفوا اثر الناقة حتى جاوا الى باب الغار فحجب الله عنهم الناقة
فلم يروها وقالوا هذا اثر ناقة محمد ومبركها بباب الغار
فادخلوه فوجدوا على باب الغار نسج العنكبوت وقد اظله فقالوا
ويحكم ما ترون الى نسج هذا العنكبوت على باب الغار فكيف
دخله محمد فصدهم الله عنه فرجعوا وخرج رسول الله
صلى الله عليه وآله من الغار وهاجر الى المدينة وخرج ابو بكر
فحدث المشركون بخبره مع رسول الله صلى الله عليه وآله
وقال لهم لا طاقة لكم بسحر محمد وقصص يطول شرحها

قال جابر هكذا والله يا بن رسول الله حدثني جدك
رسول الله عليه السلام لا زاد حرفاً ولا نقص حرفاً واحد
وروي بعضهم ان المشركين لما وصلوا الى الغار وعليه
نسج العنكبوت وقد اظله ووحمامة حاضنت ببيض
فلما نظروا الى مبرك الناقة فقالوا لو ان دخل محمد هنا
الغار لخرق النسج وطار الحمام فصدهم الله عنه فلما راهم
ابو بكر قال يا رسول الله قد جانا المشركين من باب الغار فكيف
نعمل قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر اذا جاو
من هاهنا خرجنا من هاهنا وركض الارض برجله فانفجرت
عن بحراً عظيماً وسفينة جعفر تعوم فيه فعند ذلك
اصاب ابو بكر ما اصابه من الاحداث والخبر بطوله
وفي رواية اخرى اختصرنا منه موضع الحاجة
قال الراوي واجتمعت قريش على قتل رسول الله

صلى

صلى الله عليه واله وقالوا ليس اليوم احداً ينصره وقد مات
ابو طالب فاجتمعوا جميعاً على ان ياتي من كل قبيلة بغلام نصراً
فيجتمعوا عليه فيضربوه باسيافهم ضربة رجل واحد فلا
يكون لبني هاشم قوة بمعادات قريش فلما بلغ رسول الله
صلى الله عليه واله علم وانهم قد اجتمعوا على ان ياتونه الليلة
التي اعدوا فيها خرج رسول الله صلى الله عليه واله لما اختلط
الظلام ومعه ابو بكر وخلف علياً على فراشه لرد الودايع التي
كانت عنده وصار الى الغار فكمن فيه فاتت قريش فوجدت
علياً فقالوا اين ابن عمك قال قلتم له اخرج عنا فخرج
فطلبوا الاثر فلم يقفوا له اثراً واعمى الله عليهم الموضع
فوقفوا على باب الغار وقد عششت عليه حمامة فقالوا ما في
الغار من احد وانصرفوا وخرج رسول الله صلى الله عليه واله
ومر بام معبد الخزاعية فنزل عندها ونفذ لوجهه

حتى قدم المدينة فكان جميع مقامه بمكة حتى خرج منها
الى المدينة ثلث عشر سنة من مبعثه صلى الله عليه وآله
وروى بعضهم قال انزل الله تعالى بمكة كثيرا مما يكون
ظهوره وقيامه بالسيف وما يفتح الله عز وجل عليه واخبار
كثيرة يطول شرحها كانت كما اخبر ووصف لم يغادر منه
شيء فلما كبر ذلك على مشركي قريش عقدوا بينهم ان
ينتدب من كل قبيلة رجل كما تضمن الخبر الاول واحاطوا في
منزله فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله عليهم واخذ
قبضة من تراب فرماهم بها وقال شاهت الوجوه فلم
يراه منهم احد وضرب الله على ابصارهم وجعلوا ينتظرون
الى علي على فراشه حتى الفنا ودخلوا عليه فقام اليهم بسيفه
فلما ابصروه جفوا عنه وخرج رسول الله صلى الله عليه
وآله الى المدينة واصبحت قريش لا تدري الى اين توجه

فجعل

فجعل امرهم على انه يخرج الى المدينة فارسلوا فارسا على
فرسا مضمر ليلحق به ويضمن لهم ان ياتيهم به وجعلوا له
على ذلك مالا وكان الفارس سراقة ابن مالك فسار
مجتهد في طلبه حتى لحقه فلما راه رسول الله عليه السلام
دعا الله ان يكفيه امره فساخت قوايم فرسه في الارض
فعلم من اين اتا فنادى يا رسول الله صلى الله عليه وآله
ناشدتك الله الا رحمتني واطلقتني فوالله لاعرضت لك
لك بسوء فاطلقه وانصرف الى مكة فاخبرهم بالخبر فصالحهم
ذالك ثم سار الى طيبة فتلقاه من بها من الاوس والخزرج
الذين اجابوه ووعدهم الهجرة اليهم ثم افترض الله عليه
الجهاد ولم تعلم قريش اين توجه رسول الله صلى الله عليه
وآله حتى سمعوا هاتفا من جبال مكة يقول
فان يسلم السعدان يصبح محمدا بمكة لا يخشى خلاف المخالف

لا تخشا خلاف المخالف فقال ابو سفيان من السعود سعد هذيل
وسعد تميم وسعد بكر فسمعوا في الليلة المقبلة قايل يقول
فيا سعد سعد الاوس كن انت ناصرا ويا سعد سعد الخزرجين الغطارف
اتينا الى داعي الهدى وتمنيا على الله في الفردوس منية عارف
فعلمت قريش انه مضا الى يثرب واتبعه سراقه ابن خشعم
المدلجي لما صار الى بني مدلج فلما لحقه قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اللهم اكفناهم سراقه فساخت قوائم فرسه في الارض
كما ذكر في الخبر الاول فلما رجع الى مكه خبرهم بالخبر فكذبوه
وكان اشدهم تكذيبا له ابو جهل فقال سراقه
ابا حاكم والله لو كنت شاهدا لامر جوادي حين ساخت قوايمه
علمت ولم تشكك بان محمدا رسول وبرهان فمن ذا يكاتمه
وقدم رسول الله صلى الله عليه واله المدينه يوم الاثنين
وقيل يوم الخميس والشمس في السرطان ثلاثه وعشرون

درجه

درجه وستة دقايق والقمر في الاسد ستة درجات
وخمس وثلثون دقيقه وزحل في الاسد درجتان والمشتري
في الحوت ستة درج راجع والمريخ في السنبله تسعة عشر درجه
وعطارد في الاسد خمسة عشر درجه فنزل على كلثوم
ابن الهدم فلم يلبث الا اياما حتى مات كلثوم فانتقل
صلى الله عليه فنزل على سعد ابن خيثمه وفي عمرو ابن عوف
فمكث اياما ثم كان سفهاء بني عمرو ومنافقوهم يرجمونه
بالليل فلما راى ذلك صلى الله عليه واله قال ما هذا الجوار
فارتحل عنهم وركب صلى الله عليه واله راحلته وقال خلوا
زمامها فجعل لا يمر بحي من احيا الانصار الا قالوا له انزل
بنا يا رسول الله فانك تنزل في العزه والكثره فيقول خلوا زمامها زمام
الراحله فانها مأموره حتى وقفت على باب ابي ايوب خالد
ابن زيد الانصاري فبركت فنخست بقضيب فلم تتحرك فنزل

صلى الله عليه واله بابي ايوب واقام عنده اياماً ثم انتقل الى
حجرته وقيل ان ناقته بركت في موضع المسجد فنزل رسول الله
صلى الله عليه واله في ابو ايوب فاخذ رحله فمضى به الى
منزله فكلمته الانصار في النزول بها فقال صلى الله عليه واله
المرء مع رحله وقدم المهاجرون فنزلوا منازل الانصار فوا
فواسوهم بالاموال والديار ويتلو هذه الاخبار القصيدة
لعيد الفراش للصايغ يعني يوم الفراش قال الصايغ

رضي الله عنه

اكرم بمن صحب المختار يونسه وفي مكان فراش المصطفى رقدا
حتى اذا جاء اعداء الرسول الى مكانه وجدوا فيه لهم اسدا
استايسوا ومضوا يبغونه طلباً يقفون اثر رسول الله ابن غدا
حتى اذا وقفوا في الغار لم يجدوا الا حماماً على افراخه لبدا
والعنكبوت وقد مدت منا سجها فقال قايلهم لم تدركوا احدا

ولو

ولو هنا دخلا لم يبق ما نسجت عناكب ورايت الطير قد شردا
اما ترى العنكبوت الغزل ناسجة ثم الحمام بحسن الصوت قد غردا
فصدقوه وولوا راجعين وقد ماتوا بغيضهم مما راوا كمدا
وبات في حجرة المختار ليلته وبات يحفظه الصديق مجتهدا
وصار يخرج رجلاه ليوذيهم وكلما نهشته حية جمدا
حتى اذا ضره السم الضعاف بكا فانبه الدمع خير الخلق فارتعدا
فقال ما ابكاك يا ابا بكر قال لقد نهشت يا خير من يمشي ومن ولدا
قال له المصطفى اياك تنكشنا فان نكشت يعود السم معتمدا
فمج في فيه من ريقه تفلاً فزال عنه بحمد الله ما وجدا
فقال ابو بكر هذا الحشر خارجنا فان اتونا فماذا يصنع الصمد
مر النبي براه الحيط يوريه باباً عظيماً بلا ركن ولا عمدا
بقي ابا بكر ساعة لينظره مفكراً بامر الواحد الاحدا
فان اتونا من هاهنا فهنا باب عظيم فذا باب الغار سدا

وان هجمنا فهذا اليم نركبه في مركب فوق وجه البحر قد ركد
وثم تجري علينا كل مكرست بالبر فاتح برًا فاتح ا حد ا
اخو النبي وبعل الطهر فاطمة زهرا تلك التي تزوجها عقد
رب البرية اذ جبريل خاطبها من النبي فتم العقد اذ عقد
مفرج الهم عن وجه النبي ولم يغبط رب العلى يوم ولا كمد
هذه فضايل اصحاب النبي فهم كانوا الائمة والابرار والشهد
وذاك فضل ابو السبطين سادتنا عليهم الله صلى دايم ابدا

ويتلو هذه القصيدة دعا عيد الفراش

يا مطلوب في الاولين ويا مطلوب في الاخرين يا مشهود
في الاولين ويا مشهود في الاخرين يا من اجتهدت الفراعنه
والاضداد على اطفا نوره وادحاظ حجته وانكار معرفته
فلم يبلغوا الى ادراك ذالك يا من دلت افعال قدرته
على قدرته ربوبيته يا من في السما عرشه وفي الارض سلطانه
يا من الرسول

يا من الرسول بابه والامام نوره لولاه ما الهمت اهل توحيدك
واهل معرفتك وا ربطت على قلوبهم وتبث اقدامهم لصغوا
الى قول الملحدين فيك الجاحدين معرفتك الحايدين عن طريق
هدايتك فلك الحمد يا علي يا عظيم يا من الانبيا تحمده والايمه
كنهه يا من تملكني لا تهلكني فويل القاسية قلوبهم عن
ذكرك القايلون فيك ما لا يعلمون تعاليت عما يقول
الملحدون ونطق الجاهلون علوا كبيرا اللهم اني اسلك
يا اله الالهه وجار الجبابره ان ترزقني وجميع اخواني
المومنين في هذا اليوم الجديد والعيد الشهيد السعيد الذي
جعلته عيدًا مشهور وعيدًا ماموربه لاوليايك ووهبت
لهم من جزيل عطايك وعفوك ورضوانك وغفرانك
وكرمك وثوابك وترزقنا من نعمتك بتمام الايك
عندنا والزياده ولخواني المومنين منها وترزقنا ما فيه

التوفيق لتنزيهك والقبول لوحدانيتك ومعرفتك توحيدك
والصبر على مجاورة اعدايك حتى تخلصني منهم وتجعلني
بجبروتك العالي عليهم بمشيتك واسلك ان ترزقني ونفوسنا
واياهم بهمنيتك البيضا وتجعلها مستقرة غير مستودعة
ثابتة غير مسترجعة اللهم كما جمعت شملنا فا
فاجمع شمل اخواننا المومنين على طاعتك وكما عافيتنا
فعافي كل مومن وكما سترتنا فاستر كل مومن في مشارق
الارض ومغاربها ولا تفرق بيننا وبين اوليك الذين رزقتهم
حظير قدسك ولاهوتيتك واجعله مستقرا غير
مستودعا ثابتا غير مسترجعا يا علي يا عظيم يا امير المومنين
وعزتك لتفعلن وعزتك لتفعلن لا اله الا انت يا مولاي
يا علي يا عظيم وتسجد بعقب الدعا وتسال حاجتك
فانها تقضا وندعوا بما احببت تجاب انشا الله تعالى

وسلوه

118

ويتلوه ذكر عيد يوم عاشور

وحسوه خبره وما جرا فيه وهو في شهر المحرم اول السنة
العربية وهو اليوم العاشر من الشهر وهو اليوم الذي روت
فيه العامة وظاهرية الشيعة وزعمت انه فيه مقتل
مولانا الحسين منه السلام تعالى الله عما يقول الظالمون
المفترون ويظنه المحدون علوا كبيرا وذلك ان يزيد
ابن معاوية لعنه الله امر الشمر ابن جوشن الظباني
لعنهم الله بعد مسير مولانا الحسين من المدينة الى الكوفة
فاسار اليه بالجيش وكانت الوقعة بكربلا على شاطي
العلقمي وما جرا من القتل والسبي وتسيير الراس الى يزيد
ابن معاوية لعنهما الله واظهر مولانا الحسين منه السلام
الغيبة فيه جل من لا يغيب والقا شبهه على حنظلة ابن
اسعد الشبامي فكانت سيرته تقارب سيرة سيدنا المسيح

المسيح على ذكره السلام وما اظهره من القتل والصلب وسائر
سيرته فاعتقدت النصارى فيه ان القتل صحيح والصلب
وكذالك اعتقدت كافة العامه من المسلمين الظاهرية
من الشيعه ان القتل صحيح وطابقوا النصارى في القول
فاوقع الله بهم الحيره والشك وقد اخبر الله سبحانه في
قوله ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم
ما يلبسون ثم قال تعالى ردا عليهم وعلى كافتهم وما قتلوه
ولا صلبوه ولكن شبه لهم لان سيدنا الحسين منه السلام
هو المسيح والمسيح هو الحسين والاسما من ادم في النبوه
والرساله والامامه الى القايم على ذكره السلام اشخاص السيد
محمد واسماوه وكذالك ظهر في القبة المحمديه بالخمسة الاسما
محمد وفاطر والحسن والحسين اشخاص السيد محمد والمحسن
والخمسه محمد وكان السيد الحسين شخص من اشخاص

السيد محمد وقد قال السيد ابي عبد الله الخصيبي شرف الله
مقامه في رسالته وشا المعنى ان يظهر بغير الصوره
سرايله وهي الانزع البطين ازال الحسن وظهر كمثل صورته
وكان اميم في ذالك الوقت السيد الحسين منه السلام ثم
قال ازال الحسن وهو المعنى للحسين وظهر بمثل صورته وكان
اسم علي ابن الحسين منه السلام والسيد الحسين علي ما قدمت
ذكره هو السيد المسيح وهو داخل في عدد الاسما التي هي
الاسم وقد قال سيدنا الخصيبي نزه الله شخصه ما يويد
قولنا في قصيدة له اولها سلام على ارض الحسين وحظرته
سلام على ارواح انوار فطرته الى قوله فيها رفع الله درجته
سلام على من حجب الله شخصه واظهر للاعداء شبها كصورته
كعيسى وهو عيسى ولا فرق بينهم ولا شك فيه انه من سريرته
وقد قال في قصيدة له اخرى اولها

فيه القتل واقع بمولانا الحسين علينا من ذكره السلام وقد اخبر
سيدنا الحسين الخصيبي نزه الله شخصه في فقه رسالته
في قصة ابراهيم الخليل عليه السلام فقال واظهر الرويا والايه
اني اري في المنام اني اذبحك والتسليم والتل الى الجبين والفدا
بالذبح العظيم فروت العامه ان الذبح العظيم كبشا املح اعين
اقرن انزل من الجنه وليس الكبش الذي روت العامه افضل من
اسمعيل والى قوله في روايت الاماميه والمفوضه ان
الذبح العظيم هو الحسين ابن علي لانه في الاظله عرف اسمعيل
انه لا يقع به الذبح برويا ابراهيم فقال ابراهيم لابنه اسمعيل
وقد نظر الى ذريته واهل الصفوه منهم من منكم يتحمل هذا الذبح
عني فامسكت الذريه الا الحسين ابن علي فانه قال انا يا ابه اناه
احمل عنك وهو الذي كان بكربلا وقالوا ان في قول الله
تعالى وفديناه بذبح عظيم بالحسين لانه اعظم قدرا من

باب الهداية باب واحد ابري الى قوله رفع الله درجته
والاسم اسم لمعناه واوله والاسم اسماوه ما شيت من عدد
لو انهم مائة الف في عديدهم لعاد في واحد عودا بلا امد
وقال في فقه رسالته يعني عن السيد الحسين وهو اظهر
عمر ابن سعد له وسيرته بكربلا وهو الحسين وهو ا
واقام شبه حنظله ابن سعد الشبامي وشبا مرمن
وذالك كان مولانا الحسين على ذكره السلام التي تشبه
الوقت واليوم على حنظله وفداه بالثاني لعنه الله
وللسيد ابي نواس ابيات يقول فيها
الى يا دبر حنظله المفدا لقد اورثتني تعبا وك
وقبل مفدا بمفد وقد قال سيدنا ومولانا الصادق منه
السلام بنفسه ففداه مولاه بالضد والقتل والدم وا
بالضد لعنه الله والشك والضلال على المنكرين الظالمين

ان العمل

من اسمعيل وهو الاسم وهذا ما لا اصل له وانما فري اسمه
وهو الاسم بالثاني لعنه الله والمثله وقعت وبه قد
الحسين بكربلا واقام حنطله شبهًا له ولبس عظم
فخرًا ولا حمدًا وانما هو اعظم الخلايق ذنبًا ووزرًا و
قال سيدنا الخصيبي شرف الله مقامه فكل الطشر
وكلما ذكرناه مما اظهر في جميع المقامات بالعارفين
واقع بمن جناه وسنه وهو ابليس الابالسه فرعون
الفراعنه عمر ابن الخطاب لعنه الله والحقيقه

في معرفت يوم كربلا ما رواه رجال التوحيد

انه يوم غيبه وظهور فاظهر مولانا الحسين علينا من
ذكره السلام الغيبه فيه وازال مولانا علي ابن الحسين وظهر
بمثل صورته فلذلك قيل غيبه وظهور في الغيبه والظهور
خبر نرويه بعد فراغ هذا الفصل فاستعملت الاضداد

فيه الحزن والبكا

فيه الحزن والبكا ولبس السواد واظهار الحزن والعزى وا
ستعملت رجال التوحيد فيه الفرح والابتهاج والثنا على الله
سبحانه وتعالى والدعا والتضرع اليه والاقرار بتوحيده
خلاف على ما قاله المنكرون وقد قال سيدنا الخصيبي رفع الله
قدره ابيات وهي تقول

وباكي يبكي على ربه   لست بحمد الله من حزبه
وكم نائح له ذلة   على الذي فرط في جنبه
يبكي على المقتول في كربلا   لا خفف الرحمن عن كربه
معترفًا من سوا فعاله   وعذره اعظم من ذنبه
قلت له لا تبك ذاك الذي   لم تطمع الاعداء في غلبه
ظنوا ظنونًا كلها باطلًا   من قتله كان ومن سلبه
وهكذا عيسى جرا امره   وما رواه القوم من صلبه
ولم يكن قتلًا ولا صلبه   لكنه شبه في لزبه

والقتل والصلب علي حانيا بارزيا بوساه في حر
ثان جهلتم ويلكم شخصه فمن نفيل جا ومن لد
ومن صهارك ثم من حنتمر زوجت خطاب ومن عف
واسمه ابليس لا غيره في سالف الدهر وفي حقب
تجودوا يا اخوتي لعنه جود الحصيني علي سست

وله نضر الله وجهه قصيدة اخري في

سلام علي ارض الحسين وحضرته سلام علي ارواح ابو
سلام علي النور المضي بكربلا براز سلام احمد في جنب
سلام علي من عظم الله قدره ورفعه في القدس مع خير
لموضع معراج النبي محمدا وبقعت موسى والمسيح ور
سلام علي من حجب الله شخصه واظهر للاعداء شبه الصو
كعيسى وهو عيسى ولا فرق بينهم ولا شك فيه انه من سر
وقد ظنا هل الشك والزيغ انهم برونه مشهورا دياهن

وقالوا قتلناه وما كان قتله ولا صلبوه بل شبها لرويته
كذاك حسينا شبهوه بكربلا كما شبهوا عيسى سواء كسيرته
وحاشا حسينا ابن بنت محمد ضياء علينا نوره وسط غرته
من السيف ان يصدا بره اوبناله وحاشاه ان يرعا قتيل كسرته
وكيف ينال السيف والرمح جسمه ومن جسمه نور الهدى في بريته
وكيف يحوز الموت والقتل نفس من بقدرته تحيا النفوس ورحمته
ولكنها ناسه اكبر محنت علي الخلق ابداها لهم عند رفعته
سلام علي الذبح العظيم الذي به فدى النور اسماعيل في يوم فديته
سلام علي اقماره ونجومه وانوار اهل الارض من خير عترته
سلام علي سبعين برا موحدا من الشيعة الكبرى ومن خير ومتد
سلام علي الاطهار من شيعة الهدى موالي حسين النور من اهل نصرته
سلام علي قادر شباك ممثلا لسيره يلقا الردى تحت رايته
سلام على من جاد لله صابرا بمهجته لا ينكفي عند خيرته

سلام على حاز كل فضيلة حباه حباه ربه ببصيرته
وهناه ما جازاه عن يوم كربلا به من ثواب لا يحد لكثرته
وطوبى له والفوز والغنم كله لحنظلة المختص فينا بهجرته
سلام على زوار نورا بكربلا من المؤمنين العارفين بزورته
سلام على من زاره الف حجة له مع حجيج الله حج بعمرته
سلام على من زاره شاهدا على انه حي حظي وسط روضته
بصافحهم عند السلام بكفه يجيب دعاهم حين يدعا برافته
ويوسعهم عفوا ويغفر اجمع ذنوبهم اذ يستجيبوا بقدرته
واين ذوي الالباب عن علم كنهه وان يقدروه وحق قدره
وان يعرفوه بالكمال وانه حجاب مقيم بالذي بالهدى في رعيته
واسالهم عن علم ما قد اتى به فتى خصيبي عبد ثاني عشرته
من اللؤلؤ المكنون والجوهر الذي ينافس اهل الارض في جوهر بيته
لغاصوا بحار العلم كي يدركونه فخابوا وخزنا اذ ظفرنا بدرته

محمد

لحمدا وشكرا دايم غير نافدا لرب حبانا منعما بكرامته
على رغم من عادى حواريا احمدا ومن ظن ظن الجهل من قبح نيته

وله نضر الله وجهه في هذا المعنى

ايها الزايرون مشهد نوري لحسين ظفرتم بالسروري
ان تكونوا يا شيعة الحق زرتم عارفين بفضل حق المزوري
فلعمري لقد حويتم وكرتم شرفا باذخا وفخر الفخوري
لعمري لقد سعدتم وفزتم بالذي ليس مثله بالدهوري
ولين كنتم على غير علم زرتموه ولا بخبر الخبيري
فاسالوا الله ذي المعارج يهديكم الى علم باطن مستوري
فلشتان بين من عرف الحق ومن كان جاهلا في الاموري
ضرب الله فيهما مثل الحق بيانا لكل عبد شكوري
قال لا يستوي الاصم ولا الاعمى لديه ولا السميع البصيري
لا ولا الحي مثل من صار ميتا لا ولا الظل عنده كالحروري

لولا الليل سابق النهار لا ولا حندس الظلام كنوري

فاقصدوا شيعة الحسين حسين واعرفوه بنوره المشهوري

~~وتساموا الى الحجاب حجاب اسمه وتبعوا اسمها وطيروا الى الحق وجوبوا~~ كنه علم سري

وتساموا الى الحجاب حجاب الله ذي العرش والمقام الاثيري

واقرعوا باب كل علم وفهما ثم غوصوا الى قرار البحوري

واركبوا الهول واسلكوا كل وعر واخلوا الارض وانقبوا في الصخوري

اوتنالوا العلم الذي قدر الله به لهم حق قدره المقدوري

وتكونوا افراخ نورا تهادي تحت ظل الحجاب بالتبشيري

وتكونوا من الدعاة اليه فصحاء بنطق علما غزيري

تعرفون التوراة والصحف والانجيل جمعا ومحكمات الزبوري

وتقصوا من القران انا صيصا عجيب رقه المنشوري

كلما اسقطوه او بدلوه واقاموه تماثيل زوري

واظلوا به العباد من التشبيه في قديم الدهوري

ويكونون

ويكونون تعلمون حسيبا اناه صاحب البدا والفطوري

شاهدا غائبا صموتا نطوقا ذاهبا راجعا مكر الكروري

حاضر الشخص فيكم ظاهر القدرة رحب المكان عالي الحضوري

ما تلقى مقامه بتلقا ابرية بتحفة وسروري

باسط لغة البهم مجيرا لخف تفديه من مغيث مجيري

لا تقولون انه مات صبرا تحت صم القنا وصلت الذكوري

حين خيل اللعين ابن زيادا لا ولا كان ملحدا في القبوري

جل عن ذاك سيدي وتعالى كتعالى المسيح عيسى النذيري

وتساما وعز من ان ينله امتحان في حزبه والعشيري

دونه شيبتي ودون ذويه اختصاص به وكل نصيري

فاسمعوا وافهموا وعوا وتواصوا بالذي يا اخوتي بسوح ظهيري

من علوم اذوب شوقا وحزنا انادي به كنفخة صوري

واقبلوا النصح واشكروه لخل مشفق مخلص نصوح مشيري

ينثر الدر والبواقيت في الشعر منشابا باللولو المنثوري
فلما ساقها اليكم اخوكم عبد عبد الثاني عشر بروري
جنبلانيكم سليل خصيبي يستقيها من فيض بحر زخوري
من عيون التسنيم يسقي رحيقا سلسلي مختم بعبيري

ما قيل في الغيبة والظهور رواه

ابو الحسن ابن محمد البلدي رضي الله عنه قال روي عن
بعض المومنين العارفين انه لقي رجلا فقال له من اين اقبلت يا
اخي قال من المشهد قال متى غاب حتى شهد قال من المعراج
قال متى هبط حتى عرج قال كيف اقول يا اخي قال من موضع الغيبة
وتجريد الظهور وذلك ان مولانا الحسين علينا من ذكره السلام
لما كان في الليلة التي صبحتها الوقعة تزايا للشيعة
واهل بيته في صورة العجز وقال لهم ان هولاي القوم ليس لهم
بغية سواي ولو ظفروا بي لم يطلبوكم وهذا الليل فاتخذوه

مطية

مطية ويأخذ كل واحد منكم بيد رجلا من اهل بيتي وليمضي
لشانه فانتم في حل من بيعتي فبكوا وقالوا فما يكون عذرنا
عند الناس اذ سالونا فقلنا لهم خلينا مولانا وانهزمنا
لم نضرب عنه بسيف ولم نطعن عنه برمح فلا خير في الحياة
بعدك فحينئذ تزايا لهم بالنورانية فخروا له ساجدين
وبتوحيده معلنون فخلوهم حسنات اهل الضعف الذين كانوا
بازايه شخصا وسلطهم عليه فقتلوه وهم يبكون على
حسناتهم الى يوم القيامة **وعنه روي** عن بعض
المومنين انه قيل بما عرفت الله قال ظهر فوحدته قيل كيف
ظهر فوحدته قال حيث خاطب العالم فقال الست بربكم
قالوا بلي وبطن فعرفته فقيل كيف بطن فعرفته قال بافعاله
بي وغاب فشهدته قيل له كيف غاب فشهدته قال لم يغب
غيبة الفناء وانما انا غبت عنه بسو عملي وعن محمد ابن همام

عن احمد ابن الحسين عن ابيه عن الحسين ابن علي عن محمد
ابن سنان عن المفضل ابن عمر قال قال الصادق منه الرحمه
احدقوا يوم حدقوا بالحسين علينا من ذكره السلام انه
لو شا ان يهتف بهم فيحرقهم ويدمرهم لفعل ولكن
اراد بذلك ضلالة قوم وهدى اخرين وانه لما انشد
فلم يقبلوا منه نادا هم من نفسه القتل واقام اصحابه
ثم نادى يسمع الخلايق ما قتلوه ولا صلبوه ولكن شبه
لهم ثم قال الصادق علينا سلامه لقد احدقوا بالحسين
في ذلك اليوم سبعون الف من الملايكة الغلاظ الشداد
كل منهم يقول يا مولاي امرني بامرك فوعزت
من لا يموت لو امرتني ان دمر عليهم واطبقها فوقهم
واغرقهم واحرقهم لفعلت فقال علينا سلامه ان الله
قد وقت لابليس وقت لا كلفه ثم دعا باهل الثقلين

فجمعهم

فجمعهم في اضيق من حلقة خاتم ثم قال للملايكة ومن معه
من المومنين من هذا نفاد قدرته يعوزه شي او يتوارى
عنه شي قالوا لا ثم ارسلهم فعادوا كل واحد منهم الى بلاده
ثم انه اتى جبال رضوى فلم يبق احد من المومنين الا
اتاه وهو على سرير من نور وقد حف به ابراهيم وموسى
وعيسى وجميع الانبيا عليهم السلام ومن وراهم من المومنين
ومن وراهم الملايكة ينظرون ما يقول الحسين
علينا سلامه وانه ليأتي كربلا في كل يوم عاشورا فلا يبقى
احد سماوي ولا ارضي الا حفوا به حتى ان الله عز وجل
او محمد صه ع ٥ ع م و م محمد د لا
صع ا د محو ى محـ مه يا مفضل هذه
والله الرفعة التي ليس فوقها شي ولا وراها لطالب
مطلب وروى ابو سعيد بموت ابن القاسم الطبراني عن ابي

ابي الحسين محمد ابن علي الجلي قال سالت شيخي ابو عبد
الله الحسين ابن حمدان الخصيبي نضر الله وجهه
عن الفرس الذي وطي كربلا فقال حدثني عمي احمد ابن
الخصيب عن يحيى ابن معين عن المفضل ابن عمر عن جابر ابن
يزيد الجعفي قال سالت مولانا جعفر ابن محمد الصادق 109
علينا سلامه ورحمته عن الفرس الذي وطي كربلا فقال كان
فرسا ادهم بهيم وهو القاتل الواطي في كل كور ودور وهو
ابو لولوه لعنه الله تعالى قال ابو عبد الله الحسين الخصيبي
ان ا.. حتج علينا محتج فقال هو مذموم فقلنا هو مذموم
في حال المرموبين لقول الله تعالى الم تر انا ارسلنا
الشياطين على الكافرين تازهم ازا قال ابو عبد الله
الحسين ابن حمدان الخصيبي واختلفت الروايات
وهذه الرواية الصحيحه خبر الطفوف

رواه

رواه ابو سعيد ميمون ابن القاسم الطبراني رضي الله عنه
قال حدثني الشيخ الثقه ابو الحسين محمد ابن علي الجلي
قدس الله روحه عن شيخه ابو عبد الله الحسين ابن حمدان
الخصيبي نضر الله وجهه يرفع الحديث الى عبد الله الحر
الرياحي الذي حضر مع مولانا الحسين علي ذكره السلام
يوم الطفوف قال لما سار جيش الظالمين وامرني بمبارزة
مولانا الحسين علينا سلامه فخرجت هاربا عن الكوفه بالي
نفولت في البريه وقصدت الى عين التمر ونواحيها انتظر الفرجه
ولم اكن اعرف مولانا الحسين علي ذكره السلام بحقيقه
فاقمت اياما ثم اني اردت النفوذ عنها الى نواحي
الغاضريات اطلب لنفسي الفرجه فبينما انا سائر اريد الطفوف
ولم اكن اعرف بمبارزة الجيش لمولانا الحسين منه السلام
وانا في اخر نهاري اذ كشف الله عن بصري فرايت خيلا تعرج

الى السما وعليها ركبان عليهم ثياب خضر وعمايم حمر
يرقون من الارض الى السما فادرت عيني وقد كشف الله
عن بصري فاذا بتلك الخيل العارجه عليها اوليك الركبان
تطير بهم الخيل طيرا والخيل لهم اجنحه قد سد كل جناح
منها ما بين الخافقين واذا بهم يرقون في السما حتى علو
السما السابعه وكشف عن بصري فتاملت القوم فعرفته
امرا منهم بنعته وصفته واذا هم العزة الذين كانو
بكربلا مع مولانا الحسين علينا سلامه جالس على اعلا العرش
بصورة الحسين ثم تقلب في عيني فرايته وقد تقلب في عدة
صور منها ما اعرفه ومنها ما جهلته واذا به يقول ظن
ظنونا هذا الخلق المعكوس المنكوس ان يغلبوا غالب الغالبين
وديان يوم الدين هيهات هيهات كم لها من كره بعد
كره وغلطه بعد غلطه ثم يدركه مني الانظار فلا يزيدهم

الا عتوا

الا عتوا واستكبارا الى ظهوري في الكره الكراه ورجعة الرجعا
الرجعات فاريهم بقا لمعت الاسباب والبم العذاب وانا الله
العلي العظيم له عن محمد ابن همام عن احمد ابن الحسين
عن ابيه الحسين ابن علي عن محمد ابن سنان عن المفضل ابن
عمر قال قال الصادق علينا سلامه لما منع الحسين واصحابه
ما الفرات نادى فيهم الا من كان ظمانا فليجي فاتاه رجل
رجل فوضع ابهامه في راحته فبدر من ابهامه الما وقال
اشربوا فلم يزل الرجل يشرب بعد الرجل حتى ارتووا الجميع
فقال بعضهم لبعض والله لقد شربت شرابا ما شربه
احد في دار الدنيا فلما قتل الحسين وشبه لهم قتلهم له
وكان ذلك يوم عاشورا الجمعه عند الزوال وهو يوم
عاشورا فعد الحسين على ذكره السلام رجلا رجلا من اصحابه
يسميه باسمه واسم ابيه فيجبه بالتلبيه ويقعد حتى

اقعدهم عن اخرهم وحفوا به من حوله ثم دعا بالمايده
فاطعمهم واكل معهم من طعام الجنه واهلها واسقاهم من شرابها
ثم قال الصادق علينا سلامه والله لقد رايتهم غدا من الكوفيه
ولقد كروا عليهم لو عقلوا ثم امرهم ان يمضون الى
جبال رضوى ياكلون من طعامها ويشربون من شرابها وهم
ارواح ولهم صور الابدان الى قيام القايم سهل الله لنا

ولبعض الموحدين شعر

يوم الطفوف واي يوم كربهن لما التقى الباري مع الاعدا
جل القدير عن المنيت والردى والقتل والادلال والبلوى
بل لبست جعلت على ابصارهم حتى راوه مخضبا بدماي
فاذا الكريم الشيخ حنظلت الفدا خير البريه سيد الشهدا

واضفنا الى ذالك ما شاكله وهو من اخبار الطاهر
وفيه اشيا نحتاج اليه روي عن عبد الله ابن سنان
قال

قال دخلت على ابي عبد الله الصادق سلامنا الا مره في يوم عاشورا
فقلت يا سيدي اني اتيتك مستفيد لتفيدني فيه علما فقال
مني السلام سل عما شيت وعما احببت قلت فما تقول في صومه
فقال صومه من غير تبيت وافطاره من غير تشميت ثم قال
لي تدري اي يوم كان ذلك قلت انت اعلم به مني يا مولاي فقال
ان الله عز وجل لما خلق النور في يوم الجمعه في اول يوم من
شهر رمضان ثم خلق الظلمه في يوم الاربعا يوم عاشور
وجعل لكل منهما شريعة ومنهاجا يا عبد الله ابن سنان
ان افضل ما ياتي به في يوم عاشورا ان تعمد الى ثياب طاهره
فتلبسها وتحلل ازرارك وتكشف عن ذراعيك ثم تخرج الى
ارض مقفره حيث لا يراك احدا او في منزلك انت
واخوانك حتى يرتفع النهار ثم تقول اللهم عذب الذين
حاربوا رسلك وشاقوهم وعبدوا غيرك واستحلوا محارمك

والعن القاده والساده والكبرى والاتباع ومن كان منهم
ومن رضي بفعلهم لعنا كثيرا اللهم عجل فرج المومنين واستنقذ
من ايدي المنافقين والمضلين والكفار والجاحدين واعدا
بينا نهم على كل بينات وشانهم على كل شان وحالهم على كل
حال واجعل كلمتهم العليا وكلمة اعدائهم السفلى وا
حقهم وسننهم وشريعتهم واجعل لهم من لدنك سلطانا نصيرا 106
ثم اقنت بعد الدعا وقل اللهم ان الامة الظالمة المظلمة
خالفت الائمة الهاديه المهديه وكفروا بالكلمة النور التي
واقاموا على الكفر والجهاله والردى والعما وهجروا الكتاب
الذي امرت بمعرفته والتدبير في معانيه وخالفوا ائمتك
ورسولك الذي امرت بطاعته وحادوا عن الحق فاطلوا الائمه
وخالفوا السنه وبدلوا الكتاب وملكوا الاحزاب وكفروا
بالحق لما جاهم وتمسكوا بالباطل لما اتاهم وضيعوا حقك

واضلوا خلقك وقتلوا رسلك وحرقوا كتابك بالنار جراة على
شدة العذاب فما اصبرهم على النار وقتلوا حملة علمك وخزنة
سرك ومن جعلتهم الحاكمين في ارضك اللهم فالعن من فعل
بهم ذالك وامر به وزلزل اقدامهم واخرب ديارهم واضربهم
بسيفك الصارم وارمهم بحجارك الدامغ وطمهم بالبلا طما
وعمهم به عما واخذهم بالسنين الذي اخذت بها فرعون
وآل فرعون واهلكهم بما اهلكته به اعداك اللهم ان سنتك
ظايعه واحكامه مضيعه وجماعة عبيدك المومنين
في الارض مشرده مطروده كالوحوش السايمه اللهم
اظهر الحق وامت الباطل وامنن علينا بالنجاة واهدنا
الى الايمان واجعله مستقرا ولا تجعله مستودعا ولا
مستعاره وعجل فرجنا بالقايم واجعله لنا ركنا اللهم
اهلك من جعل قتل اوليائك عيدا وخذ اخرهم كما اخذت

اولهم اللهم ضعف العذاب والتنكيل على الظالمين من الاولين
والاخرين من ظالمي المومنين وزدهم نكالا واهلك شيعتهم
وقادتهم وجماعتهم اللهم اهلك والعن من روي في يوم
عاشورا الاباطيل المزخرفه والاحاديث المحرفه وخذ
اخرهم كما اخذت اولهم باضعاف البلا والعذاب والنكال
والخسف والقذف والرجم من الاولين والاخرين ممن ظلم وعتا
وطغا وابغا وامر ونهى واستن الظلم على المومنين
ونكل بهم واهلك شيعتهم اللهم صلي على محمد و
ال محمد وعلى المومنين الفيت الخايفه المستضعفه المقهوله
الذليله المطروده القليلت اللهم عجل فرجهم وثبت اقدامهم
وقلوبهم على موالاة اولياك ومعادات اعدايك وصبرهم
الاذى في جنبك واتباع طاعتك واجعل لهم لهم ايام
مشهوره واوقات مذكوره كما ضمنت لاوليايك في كتابك
المنزل

المنزل فقلت وعد الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات
لنستخلفهم في كما استخلف الذين من قبلهم ولنمكن
لهم دينهم الذي ارتضى لهم ولنبدلنهم من بعد خوفهم
امنا يعبدون ولا يشركون بي شيا اللهم صلي على محمد
وعلى ال محمد يا رباه يا سيداه يا عالم السر والنجوى وما
يكون قبل ان يكون امرت بالدعا وتكلفت بالاجابه فقلت
تعاليت واذا سالك عبادي فاني قريب اجيب دعوة الداعي
اذا دعاني فليستجيبوا لي وليومنوا بي لعلهم يرشدون
ثم انك عيرت اقواما في كتابك فقلت ادعوا الذين زعمتم
من دونه لا يملكون كشف الضر عنهم ولا تحويلا فما
نعوذ لنا رب سواك فندعوه ولا اله غيرك
فنرجوه ولا اسم غير محمد واشخاصه فنتوسل بهم
اليك فهم اسمايك الحسنى وقد قلت تعاليت والله

الاسما الحسنى فادعوه بها وقد دعا دعوناك بهم وتبرا
من اعدايهم يا حي يا قيوم انا عبدك الخايف منك والراجع اليك
والسايل لك والمتكل عليك واللاجي الا فنايك تقبل
دعايي وتسمع نجوايي واجعلني ممن رضيت عمله
وهديته وقبلت نسكه ونجيته برحمتك وثبت ايمانه
وقبلت قربانه انك انت العزيز الوهاب اللهم صلي على محمد
وعلي ال محمد اللهم لا تفرق بيني وبين اوليايك طرفة
عين ولا اقل من ذالك ولا اكثر واجعلني مع اوليايك في
موطن وفي كل حين وممن يوالي اوليايك ويعادي اعداهم
وتوفني على ملتهم بمنك وطولك واحسانك ياذا الجلال
والاكرام اللهم ادخلني فيما دخلت به اوليايك
المومنين واخرجني مما اخرجتهم منه برحمتك
يا ارحم الراحمين يا علي يا عظيم ثم تسجد وترفع راسك

وتقول

104

وتقول يا من حكم ما يشا ويفعل ما يريد انت حكمت
في اوليايك فلك الحمد محمودا مشكورا فعجل فرجهم
وفرجنا معهم اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب
والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون
وانت ضمنت لهم في كتابك الكريم اعزازهم بعد الذلة وتكثير
وتكثيرهم بعد القلة واظهارهم بعد الخمود فقلت ونريد
ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم
ايمة ونجعلهم الوارثين اسلك يا الاهي بجودك
وكرمك بسط املي وشكر قليل عملي وان تزيدني ايامي
وتبلغني ذالك المشهد وتجعلني ممن دعا فاجاب الى
طاعتك وموالاة اوليايك واريني ذلك سريعا انك على
شي قدير يا علي يا كبير يا علي يا عظيم ثم ترفع راسك
الى السما وايديك وتقول السلام عليك يا ثار الله والوتر

الموتور السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفنايك
عليكم جميع من الله السلام ابدا ما بقي الليل والنهار
وعلى جميع اهل الاسلام اللهم العن امة اسست الجور
والظلم على اوليايك والعن امة دفعتهم عن مقامهم وا
زالتهم عن مراتبهم والعن امة قاتلتهم والعن الله
الممهدين لهم بالتمكين في قتالهم برئت الى الله تعالى
منهم ومن اشياعهم واتباعهم واوليايهم اللهم سلم
سالم اولياك وحرب لمن حاربهم الى يوم القيامة والعن
الله ابن مرجانه ولعن الله عمر ابن سعد والعن
الشمر ولعن الله امة اسرجت والجمت وتاهبت لقتالك
اللهم اجعلني وجيها في الدنيا والاخرة اللهم اني ابرأ
اليك ممن قاتلتك ونصب لك الحرب وبالبراءة منهم
اتبع الجور برئت الى الله تعالى منهم في الدنيا والاخرة

واساله

واساله ان يبلغني المقام المحمود اللهم اجعلني في مقامي
هذا ممن يناله منك صلوات ورحمه ومغفرة ولجميع المومنين
اللهم ان هذا يوم تنزل فيه اللعنة على امية وابن اكالت
الاكباد اللعين ابن اللعين وال امية على زياد على لسانك
ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك
وعلى يزيد ابن معاويه اللعنة ابد الابدين ودهر الداهرين
اللهم فضاعف عليهم اللعن والعذاب بقتلهم اوليايك
اللهم اني اتقرب اليك في يومي هذا وموقفي هذا
في ايام حياتي بالبراة منهم وباللعنة عليهم وبالموالات
اوليايك برحمتك منك يا علي يا عظيم اللهم خص باللعنة
الشمر وال عدي وال امية اللهم العن يزيد وال يزيد
وال عبيد الله ابن زياد وال مروان الى يوم القيامة
ثم تسجد وترفع راسك وتقول اللهم لك الحمد حمد

الشاكرين اللهم ارزقني شفاعت اسماوك ومراتب يوم الورود
واثبت لي قدم صدق عندك برحمتك يا ارحم الراحمين يا
علي يا عظيم وتسجد وتدعو بما احببت تجاب انشا الله تعالى
وان الله تبارك وتعالى معطي لمن زار هذه الزيارة في هذا
اليوم عشر خصال ان الله يقيه منيت السو ولا يبغان عليه
عدوا الى ان يموت ويوقي من المكاره والفقر ويومنه
الله عز وجل من البرص والجذام ويومن ذالك ولده
وولد ولده الى اربع اعقاب ولا يجعل للشيطان واوليايه
عليه سبيل الى اربع اعقاب قال عبد الله ابن سنان
الحمد لله الذي من علي بمعرفتكم والمفترض لكم
والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد واله الطاهرين

زيارت يوم عاشورهي

السلام عليك النور الساطع والضيا اللامع والشهاب
الثاقب

الثاقب والحجة على العالم والعروة الوثقى والباب اليقين
والحبل المتين اشهد انك ما قتلت ولا غلبت ولا قهرت
ولا مت ولا نمت بل اظهرت الغيبة بقدرتك واحتجبت عن
عيون الناظرين بحكمتك وانت يا مولاي حاضرا
غايب شاهدا غير بعيد تسمع الكلام وترد الجواب
عليك يا مولاي السلام ومنك السلام اتيتك يا مولاي
زايرا عارفا بفضلك مقرا بظهورك لا ابرا بك
عابدا صورك متبريا ممن نصب نفسه لحربك وقصد
لقتالك برات منك وانت تجل عن ارادته وتعظم عن
مقصده وتعز بقدرتك عن القتل والاسر والغلبت
والاضطهاد تحيي من تشا وتميت من تشا وترزق
من تشا بغير حساب سبحانك عما يقول الظالمون
علوا كبيرا وعما يفترون انك في هذه البقعة مدفونا

او مغلوبًا او مقهورًا بل انت خالق الموت والفنا وانت الحي
الدايم والازل القديم ورب الارباب واله الالهه وكيف يقع
بك الموت والفنا وانت خالقه وكيف تحل بك القتل وانت
منشيه ام كيف تقبضت لك اعداك وانت تحييهم وتميتهم
على ما تشا كيف تشا تعاليت عن قول من يقول انت مغلوبًا
او مقهورًا او مقتولاً او محصورًا او مضطهدًا علوًا
كبيرًا القيت صورتك على صفوتك حنظله تشبهك
واوجبت له بذلك جنتك ووعدته بعفوك ومغفرتك
واعطيته المنزلة الرفيعه والدرجة العاليه والفضيله
فعليه منك التحيه والصلوه والتسليم والسلام على ممر فعليه
الدهر والازمان وعلى المومنين الموحدين العارفين من
باريهم وتدعو بما حببت لك ولاخوانك تجاب ان شا الله والحمد لله
زيارة اخرى السلام عليك وعلى المقام سبحانك

تم

يا من اظهر بالناسوتيه وغاب باللاهوتيه يا معدن
الملكوت يا حيًّا لا يموت جيتك زايرًا مقتصدًا ابتغي
رحمتك سبحان الله العلي العظيم اللهم اني اسلك بقديم
توحيدك واثبات حجتك التي لا تزول من نفوس المومنين
العارفين ان تصلي على محمد نبيك الذي اظهر الحجه
واقام المرتبه في نفوس الموحدين لك يا اول في اوليته
ويا اخر في اخريته اللهم اني اسالك ان تكفيني مونة
المقر منه وكل جاهل جهل معرفتك قد جيتك زايرًا
مقتصدًا الى بابك اطلب رحمتك اللهم اني اسلك
ان لا تصرفني وجميع اخواني من هذا المقام الا منورًا
زاكيًا طاهرًا مع المومنين الذين اخذت عليهم العهد
في الدور الاول لا انكار رحم الراحمين. فهذه ما سنح من
ذكر عاشور وشهر فيه ويتلوه خبر علي اسلم

خبر علي ابن احمد الطربا رواه الامير ابو عبد الله محمد ابن ابي
العباس رضي الله عنه يرفع اسناده الى ابي الطيب احمد ابن الحسين
قال حدثني الحسين ابن حمدان الخصيبي قدس الله روحه
قال حدثني علي ابن احمد الطربائي وكان نيف عن المائة
سنه فاخذ بيدي ونحن على مشرع الغاضريه وكان يوم عاشور
فعدل بي الى تحت نخله على شاطي العلقمي وكان ذالك يوم 100
الجمعه لعشرا خلون من المحرم سنت اربع عشر وثلثمايه
فاجلسني الى جانب النخله ثم قال يا ابا عبد الله احفظ ما
احدثك به وعنه اعلم اني جلست مع المولى علي العسكري
في هذا الموضع وانا ابن سبعه وعشرين سنه وانه كان
بين يديه رطب ليس ادري من هذه النخله هو ام من غيرها فقال
كل فجعلنا كل محتشما فقال لي يا علي ابن احمد انت تجلس
مع مولاك الحسن في هذا الموضع لجلوسك معي وناكل من الرطب

الذي انت اكل منه فقلت يا مولاي ثم يكون مني ماذا فقال
اذا اردت الانصراف اخبرتك ثم انه تخبرك من بعدي قال
الحسين ابن حمدان فقلت لعلي ابن احمد عجل علي فلقد
والله كادت روحي تطير من بين جنبي قال لي مولاي يا
علي ابن احمد هل علمت من ذبح في هذا اليوم واشهر
واعلن لعنه على لسان كل معاند وموافق فقلت
يا مولاي انت اعلم بذالك فقال ذبح ابليس الا بالسه وفرعون
الفراعنه الشيطان الاعظم والفرعون الاكبر وهو
يذبح في كل يوم مثل هذا اليوم ويذبح معه من حزبه
مايت الف يجري دماهم على وجه الارض لابد من ذالك
وهو يذبح في موضع ويجري دمه الى العلقمي فقربا علي
ابن احمد وكن متمسكا بذالك واكشفه لمن تثق به
من اخوانك واستبشر بذالك واجتهد ان لا تخلو في هذا

في هذا الموضع من الاجتماع مع اخوانك الذين خصهم الله تعالى
بمثل ما خصك به وليكن ذلك اليوم لكم يوم سرورا وافرح
وعيدوا عيد ما شئت وما قدرت عليه وان اعوزك فلا تدع
ذبح ما امكن ولو عصفورا وادفع الى كل من يحضرتك
من اخوانك عضوا من اعضائه او مفصلا من مفاصله
فان له فيه امان من سبعين نوعا يعانيه من نسوخيته في
البشريه ويستوهب ما بينه ويقضي الله له في هذا اليوم سبع
حوائج لا يسأله قضاها ويستوهب ما بينه وبين اخوانه يهب
له ولا يبدع احدا ممن اجتمع على ما اجتمعوا عليه وسلموا
واستسلموا وانزعوا الغل من قلوبكم والحسد من صدوركم
وتواهبوا فيه وتداعوا فيه ولو على لقمه او ثمره فان فضل
ذلك عظيم في هذا اليوم واللقمه فيه يقوم مقام سبع مائة
لقمه في غيره وكذلك الدرهم يقوم مقام سبع مائة درهم

فاجتهدوا

99

فاجتهدوا فيه وفي وفايه وفا الله لكم اذا وفيتم فانه لا
يدع لاحد ذنبا الا غفره ولا وزرا الا حطه ولا حاجة الا قضاها
ويدخله فعله حتى يكون محزونا عنده يباهي به اهل الملا
الاعلا يقول هذا ولي من اوليائي عرفته فضل هذا اليوم فقبله
وسارع اليه الى طلب رضاي واسرني بفعله وحقق على ان
سرة معطا فيغبطه بذلك عمن قصر عما سارع اليه
فقال الحسين ابن حمدان حلف لي علي ابن احمد ابي ما قصرت
في فعل الذي امرني به مولاي ولقد كنت اجد سرعة الخلف
وتعجيل البركه من وقتي ومن يومي ومن جمعتي وابعده
من شهر بثمرات مولاي دفع الي من الرطب الذي كان بين يديه
وامرني ان اكل منه فاكلت وكنت قد جمعت عجمه في يدي
فلما فغمت عددت ما اكلت فاذا هي سبعة عشر عجمه وعددت
ما دفعه الي مولاي فاذا هو بعدد العجم لا يزيد عليه واحده

فاتيت الحير ودخلت الي حيث مجتمع اهل طرباي فجعلت
ادفع الى كل رجل منهم رطبه حتى اتيت على اخرهم مع اخر
الرطب فعلمت انه لم يكن في اهل طرباي من هو على ما انا
عليه سوى الذي دفعت اليه الرطب ثم اني زرت في مثل
ذالك اليوم وكان سنة خمسه وعشرين فاذا بمولاي الحسن
علينا سلامه تحت هذه النخله بعينها وبين يديه رطب
في طبق فلما راني قال لي يا علي ابن احمد فقلت لبيك يا مولاي
فقال لي قد اكلت من هذه الرطب في يوم كذى وكذى من
شهر كذى وكذى فكان مبلغ ما اكلت كذى وكذى ودفعت
ودفعت اليك مولاك بعدد ما اكلت ووصاك به بما وصاك
وتقدم بك ورغبك فيه وجعلت سفيره بين اوليايه وفي
بث اعادة ما رغب فيه وانك دفعت ها دفعه اليك والى اهل
طرباي الذين كانوا معك في الحير فما فضل معك منه شي

عن احد منهم وانا فاوصيك بمثل تلك الوصيه وارغب في
مثل تلك الرغبه فكل من هذه الرطب فاكلت وجمعت العجم
معي فلما اردة الانصراف حثا حثوت واحده بكفه اليمين ثم
قال خذ يا علي ابن احمد ففرقه على من حضر معك من اخوانك
فاذا فرقته فيهم فغدا اخبرك قال الحسين ابن حمدان
فقال لي علي ابن احمد فقمت وانا ادفق فرحا والرطب الذي دفعه
الي مولاي في طرف ردايي فلما ابعدت عنه عددت العجم الذي في يدي
فاذا هو اربعه وثلثون عجمه فقلت ان هذا العجب اكلت مع
مولاي ابي الحسن في السنة الماضيه التي قربني فيها واذناني من
مجلسه واوصاني وعرفني فضل هذا اليوم وباطنه وخصني بمعرفته
واكلت الرطب سبعة عشر رطبه ودفع الي مثل الذي اكلت ففرقته
فيمن حضر من اهل طرباي فما فضل منهم ولا عجز وفي هذا اليوم
وقد اكلت ضعف ذالك فانظر كم مبلغ ما دفعه الى مولاي فاذا هو

خمسه وثلثون رطبه فقلت هذا يزيد علي الذي اكلت رطبة واحده
ولسنا اشك ان الله سبحانه قد اختص من اهل طرباي بهذه العده
فدخلت عليهم الحجره وهم في مجمع يتحدثون فلما راوني قالوا يا علي
ابن احمد في سنة كذي وكذي اوعز اليك بما اوعزه وصاك بما
وصاك وامرك بيت ذالك الى اهل طرباي من اهل الحقيقه
وادفع اليك ما اتحفك به فبشته فيمن حضر وانت اليوم مع
المولى الحسن يسير اليك فاين حصتنا من تفضله وعليك فقلت
انه قد تقدم بمثل ما تقدم به مولاي ابي الحسن وكان بذالك
اخبرني انه يكون والذي اتحفني به فيل فها هو قد جيتكم به
فجعلت اجعل في يد كل واحدا منهم رطبه حتى جعلت في يد
اربعه وثلثين وثلثين رجلا وبقي هي من الرطب واحده في
طرف ردايي فجعلت اجول في الحجره وادخل واخرج فلا اجد من
ادفع اليه تلك الرطبه فقلت قد امرني اني اصبر اليه حتى

يوصيني

يوصيني فاقبلت فلما صرت بالقرب منه رايت اسحق ابن محمد
النخعي واقفا فقلت ادفع اليك الرطبه اليه فهممت ان امضي
اليه وادفع الرطبه اليه فقال مولاي يا علي ابن احمد احفض
ما بقي معك من الرطب فقلت يا مولاي فاقبل علي اسحق وقال يا
علي ابن احمد اي الرطب معك قد امرك بحفظه فقلت رطب
كان بين يديه امرني فاكلت منه وحنا لي حشوه بعد ان اكلت
تفرقته في اهل طرباي وقد فضل منه ما قد امرني بحفظه
فقال اعطيني منه واحده فقلت هي واحده لا غيرها فانا
علي ذالك وهو يحادثني ويحاورني حتى قد اقبل علي رجل
من ناحية نينوي فاتي حتى وقف بين يديه فقال السيدي
يعدك الذي وعدتني فقال يا علي ابن احمد ادفع اليه الرطبه
فدفعتها اليه فقال اسحق بعد اني الوقت يتحفه الي من
بيننا بخصه فقال مولاي يا علي ابن احمد هذه الرطبه

يحملها هذا الذي دفعتها اليه الى رجل بهجر وهو بها احق
من اسحق وان كان مشاهدًا معاينًا فقلت يا مولاي ومن
هذا الرجل الذي يحملها الى هجر فقال هذا باب الله وبي
المومنين وان حوسر وعوند هذا محمد ابن نصير النميري
اذا غرب عنك شي فاساله عنه فانه يخبرك به غايبًا
كنت ام حاظرًا قال الحسين ابن حمدان فسالت علي ابن ا
اي شي اخرها وما كان به فقال نعم وجعل يقول وهو
مولى يريد عبور العلقمي يا علي ابن احمد اتزاوروا
زوركم وتواهبوا هب لكم واستوجب لكم ولا تحرموا
بالعجم ولا يضيع كبيركم من صغيركم وان كان ذو فاقة
وعدم ولا يدخر احدكم علم الله عن طالبه فاني قد
حرزت ذالك عليه وحرمته فجعلت اقول سمعًا وطاعة
وقبولا وطاعة لامرك يا مولاي فقال يوفقك الله يا

علي

96

يا علي ابن احمد كاني بك في ملاء من اهل طرباي في هذا الموضع
مجتمعين على طاعة الله وذكره وهذا مما ذكره وذالك
اني كنت انا واباه ومعه نيف وخمسين رجلا من اهل طرباي
قال الحسين ابن حمدان الخصيبي نضر الله وجهه
وزرت في سنة ستة وثلثين وثلثمايه وقد فقد علي ابن
احمد فاتفق معي من اهل طرباي اربعين ومابت موحدًا
من اهلها المخالطين من غيرهم احد والدعا
في هذا اليوم ما حدث به الامير ابو عبد الله محمد ابن ابي
العباس عن شيخه ابي الحسن البلدي قدس الله روحهما
والحديث مرفوع الى داوود ابن كثير الرقي قال سالت
مولانا الصادق علينا سلامه عن باطن الزياره فقال يا
داوود الا تعلم ان لله بقاعًا يحب ان يذكر فيها اسمه
وهو موضع معراج الامام الا انه من اتى الى بقعه

استدل فيها على ولايته ليتبرك بها كان من اعظم الناس
وزرًا قلت يا مولاي فما يجب على المومن العارف ان يفعل في تلك
المواطن التي وصفتها قال يجب عليه ان ياتي الى تلك البقاع
فينفي عن الله ما قال فيه المبطلون الشاكون المحدو...
ويقول بسم الله الرحمن الرحيم جللت يا مولاي عن
الناسوت ان يناسبك والسما ان تظلك
ان تقلك والادانى والاقاصي ان تحيط بك و...
ان تضرب عليك والايادي ان تلمسك والابصار
ان تدركك والقتلات ان تنالك وحر السيوف ان ...
بك والاكفان ان تدرج فيها والقبور ان تعمها او
لبشريه ان تسكنها والنكاح ان تلمسه وكفرت ...
تشبه بك وجعلك في جسده وعقده محسوسا
او ملموسا او في شي او من شي او على شي بل انت ...
الاشيا

الاشيا كيف تشا وتظهر بما تشا لمن تشا فلا اله الا انت
وحدك علوت عما يقول الظالمون علوًا كبيرا وقال انك مخلوق
ولم يقل انك معبود اللهم اني اسلك باول اوليتك
بقديم ازليتك بمعاليتو حجب النور من قدسك بما اظهرته
بالاذكيات من انسكان تنقلنا من اختلاف الاجسام الى محل
انوارك الاكرام لنا ولجميع المومنين يا علي يا عظيم وتسجد
وتدعو بعقب الدعا تجاب انشا الله تعالى فهذا يا اخي ما
نسخ من ذكر عاشورا والحمد لله رب العالمين
ويتلوه مقتل دلام لعنه الله وهو اليوم التاسع
من شهر ربيع الاول في كل سنه وله شرف عظيم
وفضايل مذكوره فمن ذالك مارواه الامير ابو عبد الله
محمد ابن ابي العباس رضي الله عنه باسناده عن رجاله
الى ابو الطيب احمد ابن ابو الحسن قال حدثني ابو عبد الله

الحسين ابن حمدان الخصيبي نضر الله وجهه ببغداد
في منزله في شارع باب الكوفه قال حدثني احمد ابن غالب عن
سليمان ابن عطيه عن القاسم ابن سلمه قال غدوت الى مولاي ابي
محمد عبد الله ابن ايوب القمي ومعي جماعة من اخواننا
عن رقعة عرضت على سيدي ابي الحسن علي ابن محمد صاحب
العسكر علينا سلامه فلما طرقنا الباب خرجت الينا
وقالت اجلسوا هنيهه فانه في بعض حوائجه في
ثم خرجت الينا وقالت ادخلوا فدخلنا فاذا به يمسح
لحيته وراسه من غسل قد اغتسله فسلمنا عليه و
فادعا بالمجمره والبخور وادعا بسفط فيه ثياب جدد
فاستخرج من السفط خلعة لبسها وعمد الى البخور
وادارة علينا وقال وقد اقبلنا اقبل علينا اي يوم هذا فقلنا
له هو يوم كذا وكذا فقال وليس فيه يوم سعاته من

رسم دار

94

114

فقلنا بلى فقال ولم اغفلتموه وضيعتم حقه وما امر به
قالت الجماعه وما شيء فيه وما حقه فما اتانا به علما ولا سمعنا
فيه شيئا من احد فقال انا الله انه لتشغلكم الدنيا عن الدين
وعلمكم الدنيا عن تفقهكم في الدين وعلمكم بما فرض عليكم
من معرفته حتى كانكم ليس محتاجين الى استجلاب رزقه
واسباغ عوافيه واكمال نعمه وطلب رضايه فقلنا انك تبشر الي
هذا اليوم بفضل عظيم كانه يوم زياره فقال انه يوم بفضل
على ما سواه من الايام وفيه رغب الله خلقه ووعدهم فيه
عفوه وعوافيه اذا امتثلوا ما امرهم به وانا اعرفكم ذلك
اعلموا اني غدوت في مثل هذا اليوم الى مولاي ابي الحسن علينا
سلامه لا ساله حاجه كانت عرضت الي بعض كتاب اصحاب
الدواوين فلما وقفت بالباب خرج الي الخادم وقال ادخل فدخلت
اليه وقد صنع مثل الذي تروني قد صنعته وهو يمسح بلل لحيته

من الغسل فلما بصرني قال يا بن ايوب هذا يوم يتعوض فيه المومنين
الى حوايجهم من المخالفين ويرعوماه اقرب واسرع واوجب ان
جل اسمه اقسم على نفسه ان لا يرد المومن في هذا اليوم دعا
ولا يرد له وسيلته ويخيب امله ولا يقطع رجاه ولا يشمت
اعداه ولا يمكن منه مكيده ولا يسلمه الى حادث سو 93
بطرق نقمه ولا يمر عليه الهم وان يقبله كل عـ
عثرها ويستقيل منها ويغفر له كل ذنب يسال غفرانه
واكتسبه بجهالته ان كان عليه دين وساله قضاه عنه
قضاه وان كان له عدوا يغتمه وساله كفه عنه
كفه وابعده وان كاده انسان رد كيده وان عثر اخذ بيده
وان نام حفظه بعينه وان كان مسافرا كان اليه
في سفره وخلفه في اهله وان اقسم عليه ابر قسمه وان اعرض
عنه اقبل عليه وان تناسا ذكره اذكره وان غفل عن طاعته

ونقد

مه لها وابغضه وان كان مسجونا وساله فكاك اسره
صه وان قدم للقتل وساله عتق رقبته وافتداه نعم
يابن ايوب ولو انه في سياق الموت قد بلغ اجله ومنيت
حضرته وروحه في التراقي وساله الحياة احياه نعم يابن ايوب
ولو كان له ميت وكان يوده ويهواه وساله فيه
رده اليه وان يجمع بينه وبينه لاجابه الى ذلك وان
دعاه داعي مومن عارف لباه وله فيه من النعم على المومنين
ما يعجز المخلوقين عن وصفها وتعديدها وما بعث الله
نبيا الا فيه ولا نصره على عدوه الا فيه وفيه هلكت
الطواغيت وينتصر اولياه على اعداه هذا يوم كشف الله
العذاب فيه عن قوم يونس وفيه اخرج ذي النون من
بطن الحوت وفي هذا اليوم غرق فرعون وقومه في اليم
وفي هذا اليوم قتل داوود جالوت وفي هذا اليوم احضر اصف

إلمات عرش بلقيس حين قال هذا من فضل ربي ليبلوني
أشكر أم أكفر وفي هذا اليوم نجا موسى من قوم فرعون و
السحرة ساجدين وفيه خلق حوى وفيه أسكن آدم وزو...
الجنة وفيه رفع إدريس مكانا عليا وفيه أهلك أ...
الفيل وفيه أهلك عاد وثمود وفيه أباد قوم لوط وفيه
مدنهم وجعل عاليها سافلها وفيه أحيا عيسى المو...
الأكمه والأبرص وما لله يوم هو أعظم على المؤمن...
ولا فرح ولا سرور منه ومن عدل فيه عن مخالفيه وا...
بإخوانه فلم يلم بأحد منهم إلا صافحه إلا قال الله
تعالى أنت عبدي ووليي حقا ولك ذخرت ما أنا منعم
به عليك في هذا اليوم فيجب يا ابن أيوب على كل مؤمن
عارف في هذا اليوم أن يغتسل بكرة ويلبس ثوبا نظيفا
ويتبخر بأطيب ما يقدر عليه ويبلغ الشرا... كأنه من

الجبراة

...ربي ليبلوني ويجمع فيه من عزوه من إخوانه من المقربين المؤمنين
و...ين العارفين وإن أمكنه أن يأتي في أمرهم مثل الذي فعله
...وحدة من اللباس فعل والا فيساواهم في طعامه وشرابه
...سه وليبدؤا في ذلك بأهل الفقر والفاقة والمسكنة
...ن هم في عوائق المحن فإنه يخلص بفعله وتخفيف
...عنه الأوزار وذلك أنه إذا نظر الله إلى ذلك المؤمن
...ي ثلاثة بدنياه وخوله وملكه وأنعم عليه وقد
عطف على ذي الفاقة من إخوانه فوصله ورفع من قدره
والحقه وساواه بنفسه ووصله بدنياه التي قد خوله بها الله
وقد أنعم بها عليه وملكه وقال هذا عبدي أنعمت عليه
وملكته أنعم على عبدي وأخيه في معرفتي بنصيبي
وحنن عليه ووصله ورفع من قدره وسره جبر قلبه
وأنا أحق بالوكل لا شكرن من ليس الذي فعله الا...

شرت من الزي فعله ولا احسن جزاه ولا ك
مثواه ولا فعلن به مثل الزي فعله به ولا زيدنه من تف
للواحده من افعاله عشره واذا كان ذو الفاقه وال
والمسلنه عند مفصنا متجانبا منكبرا عليه واذ نا
الثروه تباعد عنه وان غشيه تبرم به وان لقيه اعر
وان اعطاه شي من دنياه من بها عليه ويقول
ان مولاي لو اراد ان يغني هذا لاغناه ولاكنه
عليه فكيف اكون مخالفا له في فعله بل اكون في ذالك
لمراده فيه فينقطع مواصلته ويمنعه بره ولا يرى
وهو انسته ويبر عليه في خلواته واذا استغيثه و
الوبل المحل به اذا واجهه بما يسوه ويؤمه واعظم
بل اذا انتهره وما بعد بعد ذالك هذا عبدي امتحنت
بذنبه حتى امحصه عنه واصفيه منه ثم ادني عو

سعصاى

بتفضيلي لما تفضلت علي من عائدتي قبله وتشبه بي وزعم
انه يرضيني بفعله وهو يخطي عليه ورضاه من المساه
اليه اثراه عليه على ما حوجته اليه وان ذالك بحسب ما
احتاجه في وقت كان محله فيه محل المحتاج اليه وان ذالك
بحسب ما احتاجه انقله واكره فان قدم في ثروته تشبها و
ودعه فهو له وان منعه الحرص على دنياه وارغب في
توفرها عنده في الثروه والامكان ولم يمهد لنفسه
ويقدم لها ما يجده عند فقره وفاقته وكان من اشد
الناس فقرا وفاقه وقد قال جل من قايل من عمل صالحا
فلانفسهم يمهدون وقال وما تقدموا لانفسكم من خير
عند الله تجدوه عند الله لان الزي دفعه الي من عز والله
واد فر... فاما ثما يودعه لله واليه يرفعه فهو
مذخورا ويكون الله مقبل على ذالك الفقير متخلصه

من ذنوبه ساخطا على الذي اقصاه وهجره ونكل عليه ووجهه
ومنعه وصاح عليه وانتهره وتجافاه وتجنبه حتى
يلبث بيننا سخطه في هياكل الطفوليه حتى يرد على محل
الفقر وانفاقها الذي استوجبها بازاي نزوته وغناه
وملكه فيقتص منه فعله الذي فعله ويوجد الم
ذلك وشدته ثم يمحصه عنه اذا شا فطوبا لمن هاله
اخيه في هذه اليوم فوصله وبره .. واتحفه ولو
ثمره او لقمه حسب ما امكنه وليس في ذلك رخص
وانما هوان يكون لا يقدر الا على ذلك اللقمه
بها او ثمرها فيوصل بعضها الى اخيه واما من يملك
عرض دنياه فعليه ان يفعل ما يرضي به مولاه ويرغب
في الديار غبه فيه حسب طاقته والاجتهاد فيه احمد
عاقبه واوفر جزا فقم يا بن ايوب وارجع من
حيت

حيث وافعل ما امرتك فيه واجمع اليك من استطعت من
اخوانك وكلوا واشربوا وافرحوا وسروا فاذا كامل
فيكم السرور وسالوك عن فعل ذلك بهم في هذا
اليوم ولم يعهدوه منك في مثله فبين لهم ما بينته
لك واشرح لهم ما شرحته لك وارغبهم وارغبهم
فيما ارغبتك فيه واكد عليهم كما اكدت عليك وعهدهم
بروا ذلك عني واعرا عند ذلك الى من انعم عليك
بمعرفت هذا اليوم واساله عن حقيقت معرفتك به حاجتك
الذي قصدته تساله ان يسالها مخلوق خلقه ويتبع
امره ونهيه بمضيه هو كما يشا ولي ولبه وعروه اعقلت
يا ابن ايوب ذلك ووعيته وعلمته وحفظته فقلت يا
نعم يا مولاي فمضيت من بين يديه الى منزلي وامرت
باصطناع الطعام والشراب ولم ادع الجهد في جميع ما قدرت

عليه وامكني اليه حتى اعددت كسوتي التي لبرني ومالي
الذي دخرته ثم بعثت الي جميع من بالعسكر من اخواني
المقربين بالمعرفه فجمعتهم الي منزلي وافعلت معهم
جميع ما امرني مولاي وساويت بيني وبينهم غنيهم
وفقيرهم فلما اكل الطعام ووضع الشراب فرقت ما
ما كنت عددته من كسوه وطيب ومما فلبست وطيبت
ووهبت وخلعت حتى اشرفت على باني لم ادع لنفسي
شي ارجع اليه فلما تم لي لهم الفرح والسرور قالوا يا ابن
ايوب ما هذا الصنع الذي صنعته فينا في هذا اليوم
وهو شي ما عهدناه منك في مثله في هذا اليوم ولا في
ساير الايام فقصصت عليهم قصتي مع مولاي وما كان
من معرفة اياي فضل هذا اليوم والصنع فيه والاصطناع
وما وعد فيه وما امرني به واني ارغبتهم فيه والزمتهم

اياه

اياه وطمنت لهم عنه فاعلن الجميع بالبكا اسفا على
ما فاتهم وقالوا ترى نعيش الى مثل هذا اليوم حتى نصنع
فيه كصنع ابن ايوب فعسى ننال ونبلغ ما قد بلغ
ثم اني قلت يا مولاي انت عالم تشهد ما قد بلغت عنك
عنك ووعدك الحق فاقض ما انت قاض ثم قلت للجميع
امنوا على دعائي فقالوا اللهم افعل فسمعت وسمعت
الجماعه صوتا من جانب المجلس جهرا وهو يقول قد
فعلت وكرامه فارتعت لذلك وارتاع الجميع وغشي على
بعض من قد كان في المجلس فاذا بالصوت ثانيه يقول
لا ترعون فاني معكما اسمع وارى فزال عنا الارتياع
وزال ما كان يغشي القوم الذي غشي عليهم وتم سرورنا
وفرحنا وانصرف القوم الى منازلهم مكرمين واقبل علي
حشمي وخدمي واهلي ومن في داري يعنفوني في فعلي

وما اشرفت فيه وانا ازجرهم وانتهرهم وبت ليلتي فلما
اصبحت وصليت الفجر واذا داق يدق الباب فقلت لبعض
الجوار انظري من في الباب فخرجت الجاريه وعادت
وقالت رسول فلان الكاتب فقلت يدخل فدخل الي
الرسول ومعه سفط وتخت وكيس مختوم ورقعه من
مروجه فوضعه بين يداي وقال انا مرني بشي فقلت
في دعت الله ثم انصرف وتبادر الي اهلي وقد تداخلهم
فرحا شديد وسرور ففتحوا السفط فاذا فيه عشرة
اثواب من دق مصر وحلوا عن التخت واذا فيه عشرة
اثواب من فاخر خراسان من حلل ومصمت وراخج
واعناني مما يقطع كل ثوب ثوب ثلاث قطوع وكذلك
ما في السفط وحلوا عن الكيس فاذا فيه خمسة الف دينار
وما يتي نده مخلطه في الدنانير وفضضت الرقعه فاذا

فيها

88

فيها مكتوب وصلت رقعتك ووقفت منها على ما ذكرته
من ذا خلل حالك واذا قت يدك فعمني ذلك واساني
وقد حملت ما امكن في الوقت وانا اتبعه بما بعده ان شا
الله فاستعن بذلك على احوالك واصلح من شانك
وصر الينا لنترك فيك راينا ان شا الله تعالى فلما قرات
الرقعه تعجبت من ذلك وقلت ما وصلت اليه رقعه
والرقعه الذي كتبتها واردت ان ادفعها الى مولاي عادت
معي لما خرجت من عنده وها هي تحت مخدتي التي تحت
راسي ثم قلت لبعض الجوار هلمي الرقعه من تحت المخده فمضت
لتاتي بها فلم تجدها فقالت يا مولاي ليس ها هنا رقعه فقلت
بلى فقالت لا والله يا مولاي ما ها هنا شي فقمت انا
وطلبت الرقعه وانا وضعتها بيدي فلم اجدها ولا عرفت
لها خبرا فقمت من وقتي وساعتي الى مولاي وحملت معي
جميع ما كان حمله الي الكاتب فدخلت اليه ووضعته

بين يديه وقصصت قصتي عليه فقال يا ابن ايوب
لا تقصر ان اعلم بما تنقص قمر بارك الله لك فيه وكان
ذالك القول من مولاي افضل من المال واضعافه واضعاف
اضعافه لان بقوله بورك لي حتى ملكت عشرين ضيعه
ومايتي دكان ومثلها دور تجري علي ثلثماية دينار في
الشهر وما ياتي من الضياع اكثر واعلم واني واخواني
مستغنين عن الاضطراب والتصرف وقال لي مولاي
بعقب قوله نبارك لك لقد رضيت مولاك وسررته
بفعلك وصنيعك التي صنعته باخوانك فكان
الذي خرج عن يدي همّا فضضته على اخواني وخلعت
عليهم وانفقت مبلغه مايتي دينار واني لقيت الكاتب
بعد ايام فسلم علي وبش بي ومال الي وعانقني وسرت
معه الى داره فاقمت يومي وكان قلبي مشغول

بفقداني

بفقداني الرقعه من تحت راسي وذكره لي في رقعته وصلت
رقعتك فما كان في نفسي غير سواله عن الرقعه ثم خلع
علي وامر فاحضر بين يديه اسفاط وتخوت فعزل منها
سفط وتخت ودعا بكيس وبدره فيها دنانير فوزن
من البدره خمسة الف دينار وطرحها في الكيس واستدعا
بدرج فعد منه مايتي دره ثم طرحها على الدنانير وا
خلطها وشد راس الكيس وختمه وقال تحمل هذا معه
اذا خرج ثم قال انا احكم الوزير غدا في تقليدك بعض
الاعمال ليكون لك نفعا فقلت قد وصلت وابررت واحسنت
فجزاك الله خيرا واحسن مكافاتك فقال قد فعل الله
بي ذالك لانني لما حملت اليك ما حملته اليك في اليوم
الماضي ركبت الى الديوان فسلم الي رجل احاسبه فخرج
عليه ثلثماية الف دينار فقال لي هل لك ان تحط عني النصف

من ذلك وانا احمل اليك خمسين الف دينار فقلت احمل فما
صلبته حتى حصلت في صناديقي وتحت خواتيمي واتفا الي
فحططت عنه نصف ما كان عليه ورفعت حسابه بما
بقي وانا خايف ان يرد الحساب الى غيري فما اعيد علي ولاه
ورجعت بكلمه فكان جزا الخمسين الف الجزا عليه من
مولاي خمسين الف دينار للوقت ما اخر وقد علمت ذالك
وتيقنته فما الذي كتب فقلت اني اسالك ان تعرفني
ومن رفعني اليك ومن كان الموصل لها فقال وتحب
ذالك فقلت نعم واني لفي حيره من ذالك لاني اخبرك اذا
اخبرتني فقال اني كنت راقد في مضجعي الذي ارقد فيه
حتى رايت صاحبك علي ابن محمد الرضا علينا سلامه قد
دخل على البيت الذي انا فيه فلما دخله اضا البيت حتى كاد
يرمي بالضيا والنور من جنباته واذا هو في صورة لا احدها

ولا اصفها

ولا اصفها ولا انعتها كمالاً واجلالاً وهيبة فقال لي
يا علي ابن احمد الكاتب فقلت لبيك يا مولاي فقال انتبه
فانك نايم فقلت انا اكلمك وافهم كلامك وتقول
لي انت نايم فجلست ثم قمت وقعدت وقلت انا نايم فقال نعم
يا احمد ابن علي فقلت ما شئنا واسالني عناه وامرني بما احببت
حتى افعله لتعلم اني لست نايم فقال هذه رقعة ابن
ايوب ليشرح لك فيها حاله وما كان من غده وقمت
من مرقدك فاحمل اليه خمسة الف دينار ومايتي بدره
مخلطه في الدنانير وتخت فيه عشرة اثواب هز فاخر
خراساني من اتم ما يكون في مملكته وسقط فيه
عشرة اثواب من دق مصر فتكون مثل الخراسانيه
واجبه عن رقعته وعرفه وصولها اليك فقلت افعل
وحقك فقال يا علي ابن احمد انك ان فعلت ولم تخف ولم

ولم تبخل جازاك الله باضعافه وقد فعل فقلت ثانيه افعل
وحقك ثم غاب عني وغاب ذالك النور والضيا وانتبهت
وانا ارعد وان المؤذن يؤذن الفجر واذا في ايدي رقعه
فصحت بمن اتاني بشمعه وفضضت الرقعه فاذا هي
باسمك وخطك قد تداخلني من ذالك امرا عظيم
وطال علي انفجار الصبح فبادرت لما اصبحت الى حمل ما
امرني به اليك وركبت الى الديوان فكان ما عرفتك
وقد احببت ان ادخل معك في امرك الذي فيه وعليه
لاحل نيه محلك وما وعدتني به فقلت ذالك اليه
وانا اعرفه ذالك فقال اشرح انت ما وعدي
وعدتني به فقلت له اني كتبت الرقعه التي
وصلت اليك وغدوت اليه لاسأله ايصالها
اليكوان يشفعها بشي من كلامه ولطفه

لبكون سلع

لبكون تبلغ منك فوجدته على حال اني يومه ذالك فقال
ليس هذا يوم يتعرض فيه مخلوق الى مخلوق في حاجه فقم
فافعل كيت وكيت واقصد الى الله فانه انجح فخرجت وامتثلت
ما امرني به وسألت الله بدعوات وسالت من حضران
يؤمنوا على دعائي امنوا وقد كنت حين وافيت الى منزلي
ووضعت الرقعه تحت مخدتي التي اضع راسي عليها اذا
رقدت وبت ليلتي فلما اصبحت اتاني رسولك بها وصلت
وبرقعتها ففضضتها وقراتها فوجدتها فيها ذكر
وصول الرقعه فعجبت من ذالك وقلت ما وصلت لي
اليه رقعه والرقعه تحت مخدتي فقلت لبعض من في
الدار اعطني الرقعه من تحت المخده فذهبت لتجيبها
فلم تجد شي وقمت انا فطلبتها فلم اجد للرقعه اثر وهذا
ما كان من الحديث فقالت هذا كله حشو وقد احببت ان

ان تساله ما سالتك فقلت افعل وانصرف فحملني على
مركوب يساوي مايت دينار ومركوب يساوي مثل ذالك
وخلع علي وحملت ما كان اعده معي فجيت بحالي كله
الي ان دخلت الى مولاي فقال لي يا بن ايوب جازيناه على
الاول لانا امرناه بخمسين الف دينار نحن نجازيه على ما بدا
به من غير سوال بمايت الف دينار ومايت الف دينار ثانيه

ومايت الف دينار ثالثه ولذالك جازي من اعطى اخا
من اخوانه شي بعشرة اضعافه ان اعطاه من مسلة
واذا بتداه من غير سوال جازيناه بستين الف ضعف
حتى يرغب المعطي في الابتداء قبل السوال واين ذالك
يا ابن ايوب عارفه قد استحق بفعله بكات يعرفه
ان يعرف اسه وقد علمت ما سالك وبارك اسه لك
فيما اتاك فاقم فيه القسط فقلت نعم يا مولاي انا افعل
ذالك

ذالك وغدوة اليه فقلت له انه قد جابر الى تعريفك ما سالت
فحمد الله واثنا عليه وعرفته فقبل احسن قبول وصار يفشي
مولاي وهو اليوم من احدى المومنين واشدهم واصلت لاخوانه
المومنين واتيته يوم ومعي بعض اخواني في حاجة عرضت لنا
فخبرنا بالذي عرفنا وخرج به الينا ولم نبدي له حاجتنا
واحتسبنا عنده واجلسنا واحضر جماعة من اخواننا واذا
هو اعد الى الكل طرقه وتحفه فاكلنا وشربنا وتطيبنا
والحفنا ووصلنا وسالنا عما قصدنا له فاخبرناه انا قدمنا
في كيت وكيت فقضا حاجتنا على تمام وكمال وانصرفنا
من عنده وقد حملنا من نعم الله مولانا ما لا نودي شكرها
ولا يفي احدا منا بالحمد عليها فلما كان من الغد غدونا الى
مولانا ابي الحسن علينا من ذكره السلام فلما دخلنا اليه ابدانا
وقال صدق ابن ايوب في قوله واحسن في فعله فقلنا يا مولانا

يا مولانا انا جينا نشكره عندك فقالت شكري لله
خير من شكركم لنعلة ما فعلة يكم وانا جاريه واكا
كانبه عنكم بنعمتي التي لاتزول عنه فتقوا بها وعدكم
عني وجروا في الوفا بعهدي يصح لكم وعدي فقلنا ذلك
بتوفيقك ومنك وخرجنا ونحن من اسر الناس بما
ابداه الينا مولانا وانصرف القوم الى منازلهم وانصرفت
الى منزلي وقد بلغت ما املت ونلت ما وجبت نحمد الله
ومنه وصلواته على خيرته من خلقه محمد واله من الايمه عباده الصالحين

والدعاء في هذا اليوم

الحمد لله الذي يتوهج بلمع ضوضيا عرشه مصابيح
الظلمات وتدكدكت من خشيته الجبال الراسيات
والارضين والمقامات والسبع السموات والمراتب العلويات
الذي بها كل مقام محمود ووصف موجود وباب مطلوب

واسم

واسم منعوت وحجاب مبعوث احتجب به القديم الازل واقامه
صراطا وهدى به استعنا واليه انبنا اللهم ارزقنا من بركت
هذا الشخص السعيد والعيد المجيد واليوم الحميد والوقت
الشهيد نورا نستوي به على اعدايك واعدائنا يا من لا ضد له
ولا ند وحلله لنا ومعنا كما قلت وقولك الحق اخواننا
على سررا متقابلين. لا تحزنهم الفزع الاكبر وتتلقاهم الملايكة
هذا يومكم الذي كنتم به توعدون اللهم ارزقنا منك السداد
والاسعاد وحسن التوفيق والارشاد لما تحب وترضا يا علي يا جواد
يا من لا تخلف الميعاد اجعل اللهم ذلك شفا لنا ولجميع
المومنين الذين اقروا بتوحيدك ودانو بتفريدك احفظهم
اللهم مولاي وارعاهم واحوطهم واكلاهم اقصاهم
وادناهم حيث كانوا واين كانوا من مشارق الارض
ومغاربها وسهلها وجبلها وبرها وبحرها وانصرهم
اللهم نصرا عزيزا وافتح لنا ولهم فتح يسيرا واجعل لنا ولهم
من لدنك على عدوك وعدوهم سلطانا نصيرا ولا تجعل اللهم
للكافرين على المومنين سبيلا اللهم لبيك وسعديك

وحنانيك تباركت ربنا وتعاليت لبيك لا شريك لك
ان الحمد لك سبحان اسم ربنا العلي الاعلا سبحانه
وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا اللهم مولانا
تم نورك فهديت وعظم حلمك فعفوت فلك
الحمد ربنا وجهك اكرم الوجوه وجهتك افضل
الجهات وعطيتك افضل العطايا واهناها يطاع ربنا
فيشكر ويعصي ربنا فيغفر يجيب المضطر ويشفي من السقم
وينجي من الكرب لا نجزي الابك ولا نحصا نعماك
قول قايل بل انت كما يقول القايلون اللهم اليك
نقلت الاقدام وشخصت الابصار ومدت الاعناق ورفعت
الايادي ومنك طلبت الحوايج فافتح بيننا وبين خلقك
بالحق وانت خير الفاتحين اللهم انت العالم بشدايد
الزمان علينا ووقوع الفتن وتظاهر الاعدى وقلت
عددنا فانصرنا على من بغا علينا واصرف عنا الضر وسهل
لنا الخير وعجل لنا الاجابه يا رب يا رب يا رب

يا موضع

يا موضع كل شكوى يا شاهد كل نجوى يا راحم العبرات
يا مقيل العثرات يا كريم الصفح يا مبتدي بالنعم قبل استحقاقها
يا سيدنا ومولانا انت مولانا العلي العظيم فانصرنا على
القوم الكافرين اللهم انا قد دعوناك كما امرتنا
فاستجب لنا ومنا كما وعدتنا انك لا تخلف الميعاد
يا من قال واذا سالوك عبادي عني فاني قريب اجيب
دعوة الداعي اذا دعاني فليستجيبوا لي وليومنوا بي
لعلهم يرشدون ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا
وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب
الغفور واخر دعواهم الحمد لله رب العالمين
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم والحمد لله الذي
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد
جات رسل ربنا بالحق ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ
هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب
الغفور يا مولانا يا علي يا عظيم ونسجد بعقب الدعا

وتدعوا بما احببت تجاب انشا الله تعالى

دعا ثاني للتاسع من شهر ربيع الاول

اللهم اني اسالك يا مولانا . يا امير النحل يا علي يا عظيم

واستعين بك واتوكل عليك واومن بك والجا اليك

يا من اهل اسمه بالظهور للخلق من من غير تمثيل وظهر

كاسمه من غير ظهير ولا عديل ولا شكل فكان في ظهوره

بالصورة المرئية للمتجسمين انسيا بشريا وفي بطونه

لعارفيه نورا شعشعانيا صمدانيا ومعنى كليا

انهم قد احتجبت عن الظهورات بالاجسام البشرية

وان وقع بك العيان وانزهك عن الحلول بالصورة

الكدرة الترابية معاينة الابصار لا تدركك

الابصار ولا تقع بك الحصار بل تتقلب القلوب

والافئدة وانت العلي الغفار يا من احتجب عن اعين

خلقه بظهوره ودلهم على معرفته بحضوره مولاي

ان ظهورك بين خلقك رحمة للمؤمنين وعذاب

على الشاكين الجاحدين علوت يا مولاي يا امير النحل

يا علي يا عظيم عما نضرب به الانام وتنزهت

عما تحصلك به الافهام يا من ظهر فيما ظهر فلم يكن

لظهوره اظهر به شبيها ولا نظير وبطن فيما

بطن فلم يكن فيما بطن في بطونه حدا ولا استتر

وظهر من غير زوال ولا انتقال اللهم اني اسالك

يا مولانا يا امير النحل يا علي يا عظيم بظهورانك

الذاتيه واسمائك المحمديه ان تصلي على النور

المقصود المتصل بك من غير انفصال وعلى الضيا

المنقسم من الشبح اللامع وعلى الضيا العظيم

الصراط المستقيم وعلى وجود الظل المبين ومواقع

قدرة القدير وعلى سر الوجود الخفي المشهود وعلى

الستر المنيف والشخص العلي الشريف وعلى خلق المقام ومن

ومن يتلوه من السادة الكرام اهل المراتب العلية
الايتام الذين تمت بهم المعرفة بحقيقتها والنقبا
الذين نقبوا عما في الصدور ووصلوا الى علم السر الخفي
المستور والنجبا الذين انجو في معرفت مولاهم
وسارعوا الى طاعت معناهم والمختصين الذين اختصوا
بمعرفت الدين ووصلوا الى علم اليقين والمخلصين الذين
اخلصوا الحقايق ولم يتدبروا بالفرايق والممتحنين
الذين امتحنوا الامتحانات وعلى اهل المراتب الصفوة
الكرام اللهم اني اسلك بما ظهرت به في كل قلب
من خالص اصفيايك ان تلحقني بجميع المومنين
اهل وفايك وصفنا من الاجسام الكثيفة ومثلنا
باهل مراتب قدسك الشريفة وطهرنا من ذنوبنا
وخلصنا من عيوبنا واسالك يا مولاي يا امين
باسمايك الحسنى وامثالك العليا ان تغنينا عن

طلب

طلب الحطام وتنزهنا عن السلوك في الارحام وتثبتنا
على ما اليه هديتنا وتعيدنا الى ما منه ابرزتنا الاهي
علينا ولا تعلنا واظهر فينا ولا تغيب عنا واجعلنا
ممن جعلت له نورا يمشي به في الناس وخلصنا من
ملامست الاضداد واهل الالتباس والانداد واجعلنا
اللهم ممن قلت وقولك الحق ولقد كتبنا في الزبور
من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادنا الصالحون
فاجعلنا اللهم من وراث علمك المحمود وعرفنا
باشخاص اسمك المعبود يا علي يا عظيم وتجدد بعقب
الدعا وتسال حاجتك فانها تقضى انشا الله تعالى

ويتلوه خبرا ثاني لليوم التاسع من ربيع الاول

قال حدثنا محمد ابن محمد بن العباس الخراساني قال اخبرنا
ابو علي احمد ابن اسمعيل السليماني قال حدثنا الحسين
ابن احمد ابن شيبان القزويني قال حدثنا ابو احمد

ابن علي الكهنجشي قال حدثنا محمد ابن العلي
الهمداني الواسطي ويحيى ابن محمد ابن جزع البغدادي
قالا تنازعنا في باب ابي الخطاب فاشتبه علينا
امره فقصدنا جميعاً احمد ابن اسحق القمي صاحب
العسكري عليه السلام بمدينة قم فقرعنا
عليه الباب فخرجت علينا صبية من داره عراقية
فسالناها عنه فقالت هو مشغول بعياله لانه
يوم عيد قلنا سبحان الله الاعياد اربعة الفطر
والاضحى ويوم الغدير ويوم الجمعة قالت فان
احمد ابن اسحق يروي عن سيده ابي الحسن علي ابن
محمد العسكري عليه السلام ان هذا يوم عيد وهو
افضل الاعياد عند اهل البيت عليهم السلام
وعند مواليهم قلنا فاستاذني لنا في الدخول عليه
وعرفيه مكاننا قال فدخلت عليه واخبرته
بمكاننا فخرج علينا وهو متزر بمئزر

179

بمئزر له محتبي بكسائه يمسح وجهه فانكرنا عليه
ذلك فقال لا باس عليكما فاني قد كنت اغتسلت للعهد
للعيد قلنا له وهو يوم العيد وكان اليوم التاسع
من شهر ربيع الاول قالا جميعاً فادخلنا داره واجلسنا
على سرير له ثم قال لنا اني قصدت مولاي ابا الحسن العسكري
عليه السلام مع جماعة من اخواني كما قصدتماني انتما
وكان بسر من راي فاستاذنا عليه بالدخول فاطلق لنا
ذلك فدخلنا عليه في مثل هذا اليوم وهو اليوم التاسع من
شهر ربيع الاول فرأينا سيدنا عليه السلام قد اوعز الى كل
واحد من خدمه ان يلبس ما يمكنه من الثياب الجدد وكان
بين يديه مجمرة يحرق العود بنفسه قلنا بابينا انت
يا ابن رسول الله وامنا هل تجدد لاهل البيت في هذا اليوم فرحاً
فقال عليه السلام واي يوم اعظم حرمة عند اهل البيت من هذا اليوم

وقد اخبرني ابي المتوفا عليه السلام ان حذيفه ابن اليماني
دخل في مثل هذا اليوم وهو يوم التاسع من ربيع الاول على جدي
رسول الله صلى الله عليه واله قال حذيفه فرايت سيدي
امير المومنين صلوات عليه واله مع والديه الحسن والحسين
صلواة الله عليهم ياكلون مع رسول صلى الله عليه واله
وسلم ورسول الله يتبسم في وجه الحسن والحسين عليهما 78
السلام ويقول لهما كلا هنيا لكما على بركة الله وبركة
هذا اليوم وسعادته فانه اليوم الذي يقبض الله فيه عدو
وعدو اجدكما ويستجيب فيه دعا امكما كلا فانه اليوم
الذي يقتل فيه عدوكما ويقبل فيه اعمال شيعتكما ومحبيكما
كلا فانه اليوم الذي يصدق فيه قول الله عز وجل فتلك
بيوتهم خاوية بما ظلموا كلا فانه اليوم الذي
بد شوكة مبغض جدكما وناصر عدوكما كلا

اليوم

اليوم الذي يفقد فيه فرعون اهل بيتي وظالمهم وغاصب
حقهم كلا فانه اليوم الذي يقدم الله الى ما عملوه من عمل فجعله
هباء منثورا قال حذيفه فقلت يا رسول الله وفي امتك من
ينتهك هذه الحرمة فقال رسول الله صلى الله عليه واله نعم يا
حذيفه جبت من المنافقين يترأس عليهم ويستعمل في امتي
الربا ويدعوهم الى نفسه ويحمل على كتفه درة الخزي ويصد الناس
عن سبيل الله ويحرف كتابه ويغير سنتي ويشتمل على ارث
ولدي وينصب علما لنفسه ويتطاول على امامه من بعدي
ويستحل اموال الله من غير حله وينفقها في غير طاعته
ويكذبني ويكذب اخي ووزيري ويمنع ابنتي عن حقها
وتدعو الله عليه فيستجيب الله دعاها فيه في مثل هذا اليوم
قال حذيفه قلت يا رسول الله تدعو ربك ليهلكه في
حياتك قال يا حذيفه احب ان اجترئ على قضا الله لما

سبق في علمه لكني سالت الله عز وجل ان يجعل اليوم الذي
يقبضه فيه فضيلة على ساير الايام ليكون ذالك سنة
يستسن بها اخاي وشيعة اهل بيتي ومحبيهم فاوحى الله
جل ذكره فقال لي يا محمد انه كان في سابق علمي ان تمسك
واهل بيتك محن الدنيا وبلايها وظلم المنافقين والغاصبين
من عبادي ممن نصحتهم وخانوك وماحضتهم وغشوك 77
وصافيتهم وكاشحوك وارضيتهم وكذبوك وانجيتهم
واسلموك فاني اولي بحولي وقوتي وسلطاني وعزتي لافتحن
على روح يغصب بعدك علياً وصيك وولي حقك الف باب
من نيران من سفال الفيلوق ولاصلينه واصحابه قعراً
يشرف ابليس اداه فيلعنه ويجعل ذالك المنافق وغيره
في القيامة لفراعنة الانبيا واعدا الدين في المحشر ولاحشرنهم
واولياهم وجميع الظلمة المنافقين الى جهنم زرقاً كالحين

ادلتَ

اذلة خزايا نادمين واخلدنهم فيها ابد الابدين يا محمد لن
يوافقك وصيك في منزلتك الا بما يمسه من البلوى من فرعونه
وغاصبه الذي يجتري علي ويبدل كلامي ويشرك بي ويصد الناس
عن سبيلي وينصب نفسه عجلاً لامتك ويكفر بي في عرشي اني قد
امرت اهل سبع سموات من شيعتكم ومحبيكم ان يتعيدوا في
هذا اليوم الذي اقبضه فيه وامرتهم ان ينصبوا كرسي كرامتي
بازاء البيت المعمور فيثنوا علي ويستغفروا لشيعتكم ومحبيكم
من ولد ادم يا محمد وامرت الكرام الكاتبين ان يرفعوا
عن الخلق ثلاثة ايام من ذالك فلا اكتب عليهم شي من خطاياهم
كرامة لك ولوصيك يا محمد واني جعلت ذالك اليوم
وامثال ذالك اليوم عيداً لك ولاهل بيتك وعيداً لمن يتبعهم
من المومنين من شيعتهم واليت على نفسي بعزتي
وجلالي وعلوي في امكاني لاحبون من يعيد في ذالك

اليوم محتسبًا في ثواب الخافقين. في اقربايه وذوي رحمتّ
ولا يزيدن في ماله ان وسع على عياله ونفسه وعلى اخوانه
من شيعتكم الموافقين. له في دينه ولا اعتقن من النار في كل
حول في مثل ذالك اليوم الف الف من مواليكم وشيعتكم
ولاجعلن سعيهم فيه مشكورًا وذنبهم مغفورًا واعمالهم
مقبوله قال حذيفه ثم قام رسول الله صلى الله عليه واله
فدخل الى ام سلمه ورجعت عنه وانا غير شاك في امر
الشيخ الثاني حتى رايته بعد وفاة النبي صلى الله عليه واله وفتح
الشر وعاود الكفر وارتد عن الدين وتشمر للملك وحرف
القرآن واحرق بيت الوحي وابدع السنن وغير المله وبدل
السنه ورد شهادة امير المومنين. عليه السلام كذب فاطمه
عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه واله وهي سيدت
النسا واغتصب فدك منها وارضي المجوس واليهود والنصارى

واسجن قرة عين المصطفى صلى الله عليه واله ولم يرضهم وغير
السنن كلها ودبر على قتل امير المومنين. واظهر الجور وحرم
ما احل الله واحل ما حرم الله والقى الى الناس ان يتخذوا النقر من
جلود الابل ولطم خوجه الزكيه وصعد منبر سيدي رسول الله
صلى الله عليه واله غصبًا وظلمًا وافترى على امير المومنين
عليه السلام وعانده وسفه رايه قال حذيفه لما استجاب الله
دعا مولاتي فاطمه عليها السلام فيه المنافق واجرى
قتله على يدي قاتله ابي لولوه رحمة الله عليه قال حذيفه
رحمة الله عليه دخلت على مولاي امير المومنين صلوات
الله عليه واله اهنيه بقتل المنافق ورجوعه الى دار
الانتقام فقال امير المومنين. صلوات الله عليه واله يا
حذيفه اتذكر اليوم الذي دخلت فيه على السيد رسول الله
وانا وسبطاه ناكل معه فذالك على فضل ذالك اليوم الذي

دخلت عليه فيه فقلت بلى يا اخا رسول الله قال هذا والله ذلك
اليوم الذي اقر الله عين اولاد رسول الله صلى الله عليه واله
به واني لاعرف لهذا اليوم اثنين وسبعين اسماً قال حذيفة
فقلت يا امير المؤمنين اني احب ان تسمعني اسماء هذا اليوم
وكان يوم التاسع من شهر ربيع الاول فقال امير المؤمنين
عليه السلام هذا يوم الاستراحة ويوم تنفيس الكرب
ويوم الغدير الثاني ويوم انحطاط الاوزار ويوم رفع القلم
ويوم الهدو ويوم العافية ويوم البركة ويوم البشارات
ويوم عيد الله الاكبر ويوم يستجاب الله فيه الدعوة
ويوم الموقف الاعظم ويوم الترقية ويوم الشرط ويوم
نزع السواد ويوم ندامة الظالم ويوم انكسار الشوكة
ويوم نفي الهموم ويوم الفتوح ويوم غص القدرة ويوم
النصح التصفح ويوم فرح الشيعة ويوم التوبة ويوم

الانابة ويوم الزكاة الاعظم ويوم الفطر الثاني ويوم
اللغات ويوم التجرع بالريق ويوم الرضا ويوم عيد
اهل البيت ويوم ظفرت به بنو اسرائيل يوم يقبل الله
اعمال الشيعة فيه ويوم تقديم الصدقة ويوم طلب الزيادة
ويوم قتل المنافق ويوم الوقت المعلوم ويوم
سرور اهل البيت واليوم المشهود ويوم العض
على اليد ويوم هدم الضلالة ويوم التنبيه ويوم التصوير
ويوم الشهادة ويوم التجاوز عن المؤمنين ويوم
الزهرة ويوم العروبة واليوم المستطاب ويوم ذهاب
سلطان المنافق ويوم التسديد ويوم تسريح المؤمن
ويوم المباهلة ويوم المفاخرة ويوم قبول الاعمال
ويوم التبجيل ويوم التجلية ويوم ابداع السر ويوم
نصرة المظلوم ويوم الزيادة ويوم التودد ويوم التحبب

ويوم الوصول الزكيه ويوم كشف البدع ويوم الزهد في الكباير
ويوم لم النذاره ويوم الموعظ ويوم العباده ويوم
الاستسلام قال حذيفه فقمت من عند امير المؤمنين
صلى الله عليه واله وقلت في نفسي لو لم ادرك من افعال
الخير ما ارجو به الثواب الا فضل الا بمعرفة فضل
هذا اليوم لكان مناي قال محمد ابن العلا الهمداني
ويحيى ابن محمد ابن جزع فقام كل واحد منا فقبل
راس احمد ابن اسحق القمي وقلنا الحمد لله الذي
قيض لنا حتى شرفنا بفضل هذا اليوم ورجعنا
عنه وتعيدنا في ذلك اليوم لله جل وعز وتقربنا
اليه ببر اخواننا وفقرائنا وصلنا هم كلا منا بحسب
امكانه ووسع طاقته والحمد لله الذي هدانا لهذا
وما كنا لنهتدي ولولا ان هدانا الله لقد جات

رسل

رسل ربنا بالحق فلا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم تم الخبر

ويتلوه ذكر ليلة النصف من شعبان وما يجب من العمل فيها

ليلة النصف من شعبان اخر السنة الخصيبيه وهي ليلة عظيمه
شريفه اشرف ليالي الشهر واعظمها قدرا واكثرها ذكرا
وشكرا وفيها زيارات مولانا الحسين علينا سلامه وفيها
وفيها قتل ظلام وبال لعنهما الله تعالى وهي الليلة التي
قال الله تعالى فيها في ليلة مباركة انا كنا منزلين فيها
يفرق كل امر حكيم فيجب على المؤمنين الاجتماع فيها
ثم احياوها بالفرح والسرور والمذاكرة
الحسنه وعلى عبد النور والثنا على الله سبحانه وتعالى
ذكره وعلى اسمايه ومقاماته وبوابه ومراتب قدسه
وانا يا سيدي بتوفيق الله اسعدك الله اذكر لك

فيها ما اورده سيدنا ابو عبد الله الحسين ابن حمدان
الخصيبي شرف الله مقامه وما شرحه في رسالته
الرستباشيه من عظم شانها وبهر برهانها وهو قوله
فهذه اعداد اشخاص ليالي شهر رمضان ومن هذه الثلاثين
ليله ست ليالي لفاطمة الزهرا وهي ايضا ليلة القدر وهي
ايضا ليلة النصف من شعبان التي شرفت ليلة النصف بها لان
فيها زيارات سيدنا ابو عبد الله علينا سلامه وفيها يتولى الله
اجر زواره ويشكر سعيهم ويستجيب دعاهم ويتقبل صلاتهم
وتسبيحهم وصومهم ويقضي حوايجهم وما سالوه وطلبوه
كل ذلك تعظيم لفاطر والحسن والحسين وهم محمد
وجوهريته ونوره وهي افضل الليالي الست التي شرفت
وامر بالمحافظة عليها فالليلة الاوليه من الست الليالي اول
ليله من شهر رمضان وهي خديجة التي احل فيها الرفث
الى النسا

الى النسا لان كذالك اظهر السيد محمد وامر ان تكون سنة
في امته واوجب فيها الغسل وفي ساير السنه ليالي الى قوله فيها
نضر الله وجهه فيها يترجى ليلة القدر وفاطمة ليلة
القدر التي ترجى ادراكها والقدر السيد محمد وفاطمه ستره
وجهه وجوهرته وهي هو والليلة السادسة ليلة
النصف من شعبان وقد تقدم ذكرها وهي افضل من الليالي
الخمس لان الله سبحانه وتعالى يقول فيها في ليلة مباركة
كنا منزلين فيها يفرق كل امر حكيم الامر الحكيم الحسن والحسين
ومحسن والمقامات الى اخر السطر الامامه وانما ظهرت
بالثانيت لظهور المقامات فيها تلبيس على الخلق المنكوس
وفي هذا المعنى خبر النقيب محمد ابن سنان
الزاهري لما حج فساله العارفون فقالوا يا سيدنا
لما حجيت ولاي علة فقال لهم رايت السيد الاكبر محمد الحمد

في سبعين مقامًا فما شككت فيه فلما رايته في هذه
القبة المحمدية وكل القباب بامحمديات وقد ظهر بالفرج
بالفرج والشعر ثانيث غضضت طرفي كالشاك فيه
فحجبت فلما عرفنا سيدنا بقدرها وبصرنا بمنزلتها في جلاله
وعظمتها ونص عليها بما ذكره الله تعالى قوله في كتابه
فقال في ليلة مباركة انا كنا منزلين فيها يفرق كل امر
حكيم وقال الله تعالى في ليلة القدر وما ادراك ما ليلة
القدر ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملايكة والروح
فيها باذن ربهم من كل امر اسلام هي حتى مطلع
الفجر وتفسيرها ان القدر السيد محمد وليلته فاطمة عليها
التسليم وانها ليلة النصف من شعبان وجب على كل
العارفين المحققين معرفتها واستعمال ما امر به فيها
رواه ابو سعيد ميمون ابن القاسم الطبراني قال سالت

الع

الشيخ ابو الحسين محمد ابن علي الجلي رضي الله عنه لم سميت
فاطمة من اشخاص الميم فكان الجواب ان الجاحدين فطموا
عن معرفتها وهي ليلة القدر لان القدر الميم وهي ليلته وجوهرته
وقوله وما ادراك ما ليلة القدر لان العالم المنكوس لم
يقولوا الا انها امراة وانها جرت في الاصلاب وظهرت من
الارحام فاكذب الله قولهم فقال ما ادريك ما ليلة القدر اي
هي التي فطرت الخلق وكونتهم ثم قال ليلة القدر خير من الف
شهر يعني الف نبي وهي خير من جميع ما في الملك وقوله
تنزل الملايكة والروح فيها فالملايكة هي مالكي معرفتها
تحقيقتها والروح سلسل فيها يعني بالتعظيم لها والدعا
الى معرفتها وطاعتها وفضلها باذن ربهم الميم من كل
امر سلام هي حتى مطلع الفجر قال هي قايمة بقسط العدل
والظهور في مقامات الايمة حتى يظهر الكشف وهو ظهور القايم

ع علينا من ذكره السلام وهي الليلت اللتي ذكرها الله تعالى
في كتابه في ليلت مباركت انا كنا منزلين فيها يفرق كل امر
حكيم نا لامر الحكيم الحسن والحسين ومقامات الامامه الحا
السطر وانما ظهرت بالثانيت تليسًا على هذا العا
المنكوسين لانكارهم الحق والتليس واقع بهم وذالك حين
لهم لا يسئل الله عما يفعل وهم يسلون دد في هذه الليله
ثلاث زيارات زياره اوله في الثلث الاول من الليل بعد
صلاة عشا الاخير وزياره ثانيه في الثلث الثاني من
الليل اذا مضا سطره والزياره الثالثه منه في الثلث
الاخير من الليل عند طلوع الفجر الاول وعند صلاة الغداه
تختم بالدعا الى الله سبحانه والشكر له والثنا عليه
على نعمه وما انعم به من فضله فقد روي عن السيد
الرسول منه السلام انه قال ان الاعمال بخواتيمها

قال

وقال الله تعالى وختامه مسك وفي ذالك فليتنافس
المتنافسون وذالك ان ظاهريت الشيعه اعتقدت ان
مولانا الحسين علينا من ذكره السلام مدفون في تلك
البقعه وانه لا يقبل منهم زياره الا فيها ويظهرون
فيها الاعمال بالتهجد والاجتهاد والتسبيح ويتلون
فيها زيارات اهل الظاهر وذالك لشكهم وكفرهم
وجحودهم وضلالهم واطلاقهم القتل على مولانا الحسين
علينا سلامه والدفن في تلك البقعه اعني بقعت
شفاعت واعتقدت رجال التوحيد تنزيه مولانا
الحسين منه الرحمه عن جميع ذالك خلاف ما اعتقدته
المقصره لان الموحده استعملت فيه مجمع الاخوان في
كل موضع كانوا من البقاع مجتمعين وافعال
الخيرات وزاروا بالزيارات الباطنه فاما شرط الزيارات

الموحدين فانهم اذا اجتمعوا على ذكر الله وطاعته ونفي
الشبهات عنه يقوم جميع الحضور في المجلس المجتمعين
فيه ويمدوا ايديهم الى الله سبحانه وتعالى ويتبرون
اليه مما يقول فيه الجاحدون ويسالونه الزياده في
حسن هدايتهم ويسالون من يرتضون به ان يزور
فيهم ويامنوا على دعايه فاما الزياره الاوله في الثلث
الاول من الليل وهو ان يتلوا فيها اي زيارة اتفق
من الزيارات ويسجدوا في اخر الزياره ويقولون في سجودهم
ما حدثني به ابو الفتح محمد ابن الحسن
القاضي القطيعي رضي الله عنه عن رجاله مرفوعا
الى مولانا الصادق علينا من ذكره السلام انه يقول
في سجوده سجد وجهي الفاني البالي لوجهك الدايم الباقي
يا علي يا كبير ثلاث ويعفر ويضع خده الايمن على

الارض

الارض ويقول لك العزه يا علي ثلاث مرات ويضع خده
الايسر على الارض ويقول لك الوحده يا علي ثلاث ويرفع
راسه ويدعوا لنفسه ولاخوانه بما احب وان اراد الزياره
فهو احسن واعظم ثوابا وكذلك يفعل في الثلاث
زيارات ويذكر ويتلو زيارات مختلفه وانا اذكر لك
شرح الزيارات الباطنه التي يجب ان يزار فيها ليلا يكون
الزاير لا يعرف ما يزور به من الزيارات فيحفظها ويقولها
منها الكتاب انشا الله تعالى وهي هذه الزياره
الاوله المعروفه بالنميريه لسيدنا
ابو شعيب محمد ابن نصير النميري عليه السلام
الله اكبر الله اكبر واعز من ان يحد واعظم من ان
يوصف وان كان كشف نفسه لخلقه بالظهورات
وتجلى لعبيده من الحجب الارتحيات انت هو الله الذي لا

الذي لا اله الا هو لا اله الا الله الاعظم الرب الاكرم والعلي
الاقدم ومسبغ النعم وخالق اللوح والقلم علوت على مكانة
محمد محمودًا بعلمك فتمكنت من قدمك وكشفت نفسه
في بهمنيتك البيضا فلم يبق خلق من المومنين الا عرفه
واطمان قلبه بحقيقة ذكرك وجلالك وجعل
المقامات لك سترًا والحجاب اليه وان كنت قد دللت على
نفسك بنفسك وتجليت لخلقك بخلقك فلبيك اللهم
لبيك وسعديك تلبية علوية محمدية حسنية حسينية
علوية محمدية جعفرية موسوية علوية محمدية علوية
حسنية لا اله الا انت رب الحقب والاكوار والادوار والايام
والاعصار لا اله الا انت كم لك من نعمة لك
على عبيد الكفور ... ربك ونسبوك ونسبوك
الى الاولاد وملامسة النسا ومباشرة العرى ثم لم

برصو

يرضوا بذلك حتى اراقوا دمك ونسبوك الى القتل الوزيع
واذاقوك الموت الشنيع وجعلوا لك قبرًا وجسموك
قبة مرموسًا وزاروك يزعمون انك فيه مدفونًا
وهم في الحقيقة كاذبون يريدون بذلك التقرب
اليك وانت مع ذلك كله تدر عليهم رزقك
وتعطيهم من فضلك درجا وامهالًا وتركًا
وافضالًا وافلا لفظوا بذلك انهم قد وصلوا الى
توحيدك وهيهات ان يعرفوك او يدركوك
وكيف يدركوك او يعرفوك وهم العوام الطغام
الذين صبوا الى التلبيس وصغوا الى ابليس ومالوا الى النقص
والتقصير وامنوا بك ثم كفروا وجحدوك حين عرفوك
فصدت بذلك قلوبهم واعميت ابصارهم وطمست
على ادبارهم حين لم يتفكروا في نطق الميم الازلي والسيد

والسيد الاعظم والحجاب الاجل افلا يتدبرون القران ام على
قلوبهم اقفالها اقفالها انت الذي سلسل نعمتك وسـ
باب نجاتك ورشيد باب رشادك وكنكر كمالك وابو
محمد ويحيى حياة المومنين وجابر جبرت به قلوب العارفين
68
وابو الخطاب محمد انعاش المومنين صبرا فيك حين لم
فيك شي وتجليت له امرارا وانعمت عليه انعاما
ومفضل فضلته بفضلك ومحمد حمدت فعله بامر
وعمر عمرة قلبه بذكرك وان عمرك لبيك لبيط
مخلصا لك عايذا بك من الزيغ والارتداد من
النقص والتقصير مستجيرا بك من التزداد لم
حتى مننت علي فاخذتني بابا بلوذ به المومنين
لا لسابقة سبقت مني اليك ولا لتقدمة قدمتها
بين يديك مننت علي بفضلك فتكلمت على لسانك

وبلغت

وبلغت المومنين بامرك وناصحت لهم بقدرتك وو
هديت لهم دلائل الدليل واكرمتني بكرامتك وايدتني بالمعجز
الصحيح يا من كشف نفسه في قبابك لا تحصى وحقيت
الاشيا اسمك الكبير ونورك الاعظم امنت بك حين كفر
بك الظالمون ووحدتك حين نسي اسمك الكافرون
واثبتك حين جحدك المبطلون المظلون اللهم نعمتك
لا تحصى واياتك لا تنسى امنت منك على المومنين
ثم زينت في قلوبهم معرفتك فظهرت بمعناك الاكبر
فسبحانك يا مسبح بكل لسان ومحمودا بكل اوان
انت المعبود ومقامك المحمود ومحمد والحسن والحسين
اسماوك الجميلات وعلي ومحمد مقاماتك العاليات
وجعفر حجتك الاجل وموسى وعلي نعمتك السابقه
ومحمد وعلي قدرتك الجاريه والحسن اسمك الاعظم

ذوي الاكرم وانت معنى كل معنى ورب المقامات والحجب
والابواب والايتام والنقبا والنجبا والمختصين والمخلصين
والممتحنين ورب الخلايق اجمعين عرفوك من عرفوك
وذكرك من ذكرك هذا دعا عبدًا عرفك من عرفك
بتوحيدك واقر بربوبيتك الله الله الله رب الارباب
ومسبب الاسباب ومنشي السحاب وخالق كل شي ومصور
لا اله الا هو العزيز الحكيم وتسجد بعقب هذا الدعا وتسال
حاجتك فانها تقضا بعون الله تعالى وتدعو النفسك
ولاخوانك تجاب انشا الله تعالى وعليه توكلت واليه انيب

الزيارة الثانيه

اللهم يا رب الارباب وسيد السادات وجبار الجبابره
ومولى الموالي بك الفايزون متمسكون واليك الطالبون
راغبون وبك الخلايق لايزون وعليك متوكلون

فانت

فانت اول الاولين وانت اخر الاخرين واسمك محمد
المحمود لك الحمد والثنا وانت علي امير المومنين وانت
الحسن احسنت خلق الخالقين وانت الحسين لك الاسما
الحسنى وانت علي الكبير وانت محمد المحمود لك الحمد
والثنا وانت جعفر الصادق وانت موسى الامين وانت
علي الرضا وانت محمد المحمود وانت علي الكبير لك الملك
والعظمه وانت الحسن احسنت خلق الخالقين واسمك
القايم على كل نفس بما كسبت اللهم اني بسالك وقد
امنت بك وباشخاصك في الاعصار والادوار كلها
امنت بظاهرك وباطنك نظاهرك الامامه والوصيه
وباطنك المعنويه الاهوتيه انت الله لا اله الا انت
من حيث ما دعوتني اجبت وان دعوتني بالحسنيه اجبت
وان دعوتني بالحسينيه اجبت وان دعوتني بالعلويه

اجبت وان دعوتني بالمحمديه اجبت وان دعوتني بالجعفريه
اجبت وان دعوتني بالمحمديه اجبت بالموسويه اجبت وان
دعوتني بالعلويه اجبت وان دعوتني بالمحمدي اجبت وان
دعوتني بالعلويه اجبت وان دعوتني بالحسينه اجبت وان
دعوتني بالقايم على كل نفس بما كسبت اجبت وبما امرتني
ايتمرت سيدي حللت عو الثرى وفني البلا ونشر التراب ومحل
الموت انت الله لا اله الا انت اسئلك خشوعا وخضوعا
وصدقت بابك الدال عليك والدليل اليك انت الله لا اله الا انت
سيدي اليك يريدون وعنك يصدون هجو بابك المخالفين وبدا
بيننا وبينهم العداوة والبغضا حتى يومنوا بالله وحده انت
هو يا من لا يعلم ما هو الا هو يا من بطن فيما ظهر وظهر
فيما بطن فانت الاول والاخر والباطن والظاهر وانت بكل شي
عليم اسلك يا سيدي بذاتك الذي لا يعلمها غيرك
ان تصلي

ان تصلي على محمد واله وان تعيذني من النبليس والكدر والنكد
والشقا والعما ولا تقطعني عن معرفة ابوابك الدالين عليك
وارزقني يقين الصديقين ولجميع اخواني المومنين البالغين يا
يا ارحم الراحمين يا علي يا عظيم وتسجد يعقب الدعا الزيارة وتدعو
لك ولاخوانك المومنين تجاب انشاء الله تعالى وكفى

الزيارة الثالثة هي

انت الله العلي العظيم الخالق الباري الفرد الصمد كذب من
دعا لك عبدا او جعل لك ضدا او نصب لك ولدا لا اله الا انت
وحدك لا شريك لك اللهم اني ابرى اليك مما يقول
الملحدون ويفتري المبطلون لا اله غيرك ظهرة الابد
والمكان وتفردت بالذات يا ذو الجلال والاكرام اللهم اني
ابرى اليك من العالم الاسود الجمهور الاعظم السواد
العظيم المذموم الذين اكلوا رزقك وعبدوا غيرك

65

كذب اعدائك وقالوا زوراً وبهتاناً انت الله ربي ورب بهم وان
انكروك ومولاي ومولاهم وان وان جحدوك اسلك الثبات على
توحيدك والزياده من عظيم علم ملكوتك اللهم لا تجعل
لاحداً من اوليائك من قبلي مظلمه اللهم اني ابرء اليك ممن
يقول انك مخلوق ولم يقل انك معبوداً اللهم اني قصدت
اليك يا مولاي على معرفتك باني لا اقول ما يقولون تعاليت
عن ذلك كله لا اكثر ولا توصف اللهم صلي على اسمك ونفسك
وحجابك محمد المحمود وعلى سلسل الباب المقصود وعلى الا
الايتام والنقبا والنجبا والمختصين والمخلصين والممتحنين
البالغين التابعين وافعل ما انت اهله يا ذو الجود والكرم
والجبروت والعفو والمغفره يا ارحم الراحمين يا علي يا عظيم
ونسجد بعقب الزياره وندعو لنفسك ولاخوانك تجاب بعون
بعون الله ومشيته وعظم ارادته انشا الله تعالى كن

دعا

دعا ليلت النصف من شعبان

لسيدنا ابي خالد عبد الله ابن غالب الكابلي صلوات الله عليه وسلامه عليه
اللهم اني اسلك يا علي على خلقه بقدرته وتفرد بعظمته
وتاحد بلاهوتيته وعزته جللت يا مولاي عز وصاف العباد
فلم تدرك الاوهام ولم تحط بمعرفت كنهك الاذهان
انت المعبود بكل لسان والمشاهد بالعيان الملك الحق المنان
يا علي يا رحمان اسلك بكل اسم دعيت به اذا سيلت فلا
شي اعظم منك يا قديم القدم ويا ازل الكلم يا من صنع
السموات بصنعته وسطح الارض بمنه وقدرته يا من دل على
نفسه بنفسه وانس خلقه بصورته وظهر لهم من حيث
هم وبطن لنفسه من حيث هو اللهم اني اسالك
يا مولاي يا علي يا عظيم يا حكيم يا حليم بحجابك الذي ابدعته
ابدعته من نورك وبظهورك الذي اظهرتها لخلقك ان تجعلني

تجعلني ممن اصطفيته من خلقك وطهرته من اهل ارض
اللهم اني اسالك يا من تردى بالحلم يا علي يا عظيم يا ذو الطول
والمن ان تجعلني ممن قربته وانسته واكرمته بطاعتك
واحبيته بمعرفتك اللهم اني اسالك يا مولا الموالي يا نور
السموات والارض واله الخلق اجمعين يا علي يا امير المؤمنين ان تقبل
عثرة عبدك وتجيب دعوته وتبلغه منيته يا غاية الغايات
ومنتهى الطلبات لا مولى لي سواك ولا رب لي غيرك يا علي
يا عظيم ببابك وقفت وبفناك انخت شهرة بربوبيتك
واقررت بوحدانيتك فادفع عني كيد كل كايد وطهرني
من النجاسه والرجس انك على كل شي قدير يا علي يا عظيم
وتسجد وتدعو تجاب انشا الله تعالى وكفى

خبر ظلام وبار لعنهما الله تعالى

رواه الامير ابو عبد الله ابن ابي العباس رضي الله عنه

باسناده

باسناده عن رجاله الى ابو الطيب احمد ابن الحسين قال حدثني
ابو عبد الله الحسين ابن حمدان الخصيبي نضر الله وجهه
عن جعفر ابن محمد القمي عن سليمان ابن علي الرازي عن هشام
الضرير عن زراعة ابن سليمان المرلي عن عباده عن المعلى
ابن خنيس عن جابر ابن يزيد الجعفي عن جابر ابن عبد الله
الانصاري عن سلمان الفارسي انه قال دخلنا الى مولاي امير المومنين
علي عليه السلام وفي نسخه غير هذه النسخه رويناه عن
مهتا ابن علي الشيباني عن ابي عبد الله الحسين ابن حمدان
الخصيبي رضي الله عنه في شهر شعبان سنت ثمانت عشر
واربعمايه قال حدثني شيخي ابو القاسم القطان ابن علي عن
بنجده ابي عبد الله ابن الحسين ابن حمدان الخصيبي قدس
الله روحه في هذه النسخه رواه الامير دخلت على امير المومنين
منه الرحمه يوم اربعت عشر من شهر شعبان وكانت خلافت

ابو بكر في السنة الثانية من خلافته فلم ازل عنده الى بكرني
الى ان غربت الشمس فاردت الانصراف فقال لي مولاي يا سلمان عد الي
اذا مضى من الليل ثلثه فان لي اليك حاجة قلت نعم يا مولاي وا
وانيت منزلي فقضيت ما احتجت اليه من حوايجي فلما قرب الوقت
الذي عاهدني مولاي فلما كان الثلث من الليل خرجت فاتيت
منزل مولاي فاذا بقنبر واقف بالباب وفي يده عنان بغلة رسول
الله صلى الله عليه واله فلما راني قال لي ان امير المومنين منه
السلام ينتظرك في ليلتك فلما استقريت على وجه الارض
حتى خرج امير المومنين منه الرحمه فركب فقلت لعله تراه
يريد بعض دور الانصار ثم قال لي ولقنبر الحقاني الى المسجد
قبا وسار وسرنا فقلت لقنبر اي شي يريد امير المومنين
يعمل في هذه الليلة بمسجد قبا فقال لي لا علم لي وجعلت
انا وقنبر نسير وهو يحدثني وانا احدثه حتى اتينا مسجد

قباه

قباه فاذا بامير المومنين منه السلام جالس بباب المسجد
والبغلة قايمه بازايه واذا ببعيرين عظيمين مناخات
بباب المسجد مادده اعناقها وروسها على وجه الارض
نحو المولى امير المومنين منه السلام فلما اقبلنا قام وقال
دونكما هذين الجملين فاركباهما فقلنا يا مولانا
واين ركابهما الذين كانا عليهما فقال اركبا
ولا تسالا عن شي فركبت وركب قنبر وسار مولاي امير المومنين
منه السلام على بغلة رسول الله صلى الله عليه وهي تمر من
تحته كالريح العاصف ونحن ندارخينا الجملين ازمتهما
وحثثناهما على المسير واجهدناهما في سيره وهي تهتف
بنا وتطلب البغله فما كان الا هنيهة حتى لاحت لنا
جبال مكه فقلت في نفسي وصلنا في اقل من ساعة من المدينه
الى مكه ان هذا العجب وجعلت اتامل الجبال فاذا جبل ابي

ابي قبيس لا شك فيه فرقا مولاي امير المومنين منه السلام
على بغلته وارتقينا نحن على اثره في المسير ونزلنا عنهما
وانهما لفي اخر انفسهما من الجهد الذي اجهدناهما فلما
حصل في ذروة الجبل ونحن في اثره نزلوا ونزلنا عن الجملين
في ذروة الجبل ونخنا الجملين فدعاني مولاي امير المومنين
منه السلام فدنوت منه فقال لي يا سلمان ان قنبر لم يحمل
ما حمله انت ولا يبلغ ما بلغته من علو درجتك
واني سا حجبه عنها وحركك فقلت يا مولاي الامر اليك
ولكن افعل ما تشا فقال لي اين انت فقلت بمكة على
ذروة جبل ابي قبيس فقال اسال الان قنبر اين هو فقلت
يا قنبر اين هذا الموضع الذي نزلنا فيه فقال قنبر هذا جبل
ابي قبا الاعوج فقلت يا مولاي قد علمت قدرة حكمتك
فقال يا سلمان اتدري لما سرت بك الى هذا المكان

هاهنا

62

هاهنا فقلت لا يا مولاي لا اعلم بي الان تعلمني انت
فقال اني اريدك تسال هذين الجملين عن جميع ما كانا
يمكرا بمحمد واجتمعا عليه وخليا في المشوره في هذا الموضع
فاذا قرا الجملين اشهدتكما عليهما ثم ابري جميع ما
كانا اخفياه في ابي قبيس واستودعاه فيه من اشياء
اذا ظهرت ورايتها عرفتهما فقلت يا مولاي وهذين الجملين
ايضا ممن مكر بمولاي فقال نعم يا سلمان ولهم الى هذا
الموضع في كل ليلة مثل هذه الليلة وهي ليلة النصف
من شعبان وقفت اوقفهما فيهما واسلهما عما
اسلهما عنه في هذه الليلة الى ان يظهر الله امره
ويكشف ذاته اشهد عليهما بفعلهما واظهر لهم ما
اخفياه بحضرة ولي من اوليائي فهل تعرفهما فقلت
لا والله يا مولاي ما اعرفهما وما كنت اظن ان

جملين يكونا بما قد وصفته وان هذا العظيم فقال يا سلمان
تعرفهما اجود حق المعرفه وايقنها واوثقها فقلت قولك
الحق يا مولاي فقال يا سلمان ادعهما الي باسمايهما فقلت
يا مولاي ما اعرف لهما اسم فقال اجل فقل يا ظلال ويا وبال
احضرا فناديت يا ظلال ويا وبال احضرا فوالله ما
اتممت كلامي حتى انتفضت تلك الجملين عن رحليهما
ووثبا قايمين واذا هما شخصين بشريين فخررت
لوجهي ساجدا لمولاي اتعوذ به من سخطه واقول انا لله
وانا اليه راجعون هذين جملين كانا نحني ونحن نسير وقد
صارا بشريين فقال لي يا سلمان فقلهما يدنوا مني فقلت
ادنوا من مولاي امير المومنين فدنيا وقربا منه فقال يا
سلمان انا ملهما هل تعرفهما فتاملت شخصهما شخصيهما
واذا بهما الجبت والطاغوت الاول والثاني لعنهما الله
تعالى

الله تعالى فقلت انتما هما انا اشهدان جميع ما قاله مولاي
امير المومنين فيكما حقا من مكركما بمحمد صلى الله عليه واله
وبه كفرتما وله اعتقدتما وما رجعتما عن المكر به ولن يحيط المكر
السيي الا باهله لقد مكرتما ومكر الله والله خير الماكرين وجعلت
ابري منهما وهما ينظران الي ولا يردان جوابا ولا
نطقا فقال لي مولاي يا سلمان حسبك والتعزير فقلت يا سيدي
ومولاي فهل يعرفاني كما عرفتهما فقال نعم يا سلمان فقلت
وما بالهما لا يتكلمان ويجيبان ويحتجان او يعتذران
او يستقيلان فقال يا سلمان لان ذلك ممنوع منهما وما
خود عنهما حتى ابريه عند ارادتي ذلك فيهما فلما
سمعت ذلك من مولاي امير المومنين منه الرحمه قبل عليهما
وقال الم اعذر اليكما وانذرتكما كما اعذرت وانذرت
الى جميع خلقي ونصحت لكما حتى لم اخسر احدا شي مما

سما ابتليتنه فقال احدهما بلى فقال مولاي فلم لا قبلتها
كما قبل غيركما فقال الذي نطق يا مولاي هذا الذي اظلني
عنك وعزلني عن معرفتك واشار الى صاحبه وكان
المتكلم وبالك هو الاول لعنه الله فقال امير المومنين
منه السلام فاين ما استودعتماه في هذا الجبل لتهلكا
رسول الله اذا هو رقا معكما اليه فلم يتكلم منهما احد
فردد ذلك عليهما ثلث مرات فلم يرد عليه في ذلك
جوابا فقال يا سلمان قلت لبيك يا مولاي فقال تقدم الى ذلك
الحجر فازله عن مكانه واثني بما تحته واشار الى حجر
عظيم فقمت اليه ولم ازل اجهد في ازالته حتى ازلته عن مكانه
فاذا تحته خنجرين عظيمين في المنظر مسمومين فاتيته
بهما فقال لهما كنتما تعاهدتما ان تقتلا محمدا وتقتلا
من بعده بهذا الخنجرين فلم يجب احدا منهما ولم يرد

60

جوابا فقال يا سلمان خذ هذا الخنجر فانه خنجر ظلال
فتوجه به فاذا هو سقط الى الارض فاذبحه ودع راسه
في بدنه ثم اعد الخنجر الى موضعه وخذ هذا الخنجر الاخر
فانه خنجر وبال فتوجه به فاذا هو سقط الى الارض فافعل
به كما فعلت بصاحبه ورد الخنجر الى موضعه فقلت
افعل ما امرت به يا مولاي واتبع رضاك واقمت وانا لهفان
لذلك ففعلت ما امرني به مولاي امير المومنين منه الرحمه
فلما اتيت على ما امرني به رددت الخنجرين الى اغشيتهما
قال لي مولاي يا سلمان ردهما الى الموضع الذي كانت فيه
واخرجتهما منه الى ليلتي مثل هذه الليله فان لهما
فيها مثل هذه الليله وهذه الحضره بحضرة وليي من اوليائي
فلا تعدل بذلك عن سلمان فقال نعم يا سلمان وذلك لهما
ادبقهما الحسب ما اذاقاه في هذا الموضع الذي كانا عزما فيه

واراداب بفعلاه وبفتكا فيه محمد ثم بقصد امير
المومنين فيجب عليك وعلى كل مومن عارف ان يمشي فرحًا
مسرورًا هو واخوانه في هذه الليله ويصحو بصحو على امثل
ذالك فاذا كان اتيته فيها بزيق عروه عزابه فيهما
ويحل بهما ما تحله وهو يحل ذالك بجميع حزبهما وا 59
نصارهما وجندهما فوددت الخنجر بين الى حيثهما كانا
ورددت الحجر عليهما ونهض امير المومنين منه الرحم
قايما وقال اشهد يا سلمان فقلت نعم يا مولاي وان قنبر مع
ذالك كله حاليس جالس الى جانبي لا يلفظ بشي الا
وهو مدهش النضر الي والى مولاي امير المومنين والى
مولاي امير المومنين نحو بغلته وركبها واسار واتبعته
انا وقنبر فقال مولاي مضيا فاركبا جمليكما فقلت
يا مولاي او ليس قد كان منهما ما كان فقال امضي

ياسلمان

ياسلمان واركب فانه كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودًا
غيرها ليذوقوا العذاب فاتيت انضر حيث الجملين منا
خان فاذا بهما بحالهما وعليهما رحالهما فركبت
وركب قنبر وانا متيقن من تحتي وكان الذي ركبته
فلان وهو الثاني لعنه الله ونزل مولاي عن جبل ابي قبيس
ونزلنا على اثره وسار وسرنا فالتفت الى قنبر وقال يا
ابا عبد الله لقد طال امير المومنين معك المحادثه في هذه
الليله ففيما كنتما فقلت في شي او عزه الي فقال لي
يا ابا عبد لقد كنت اسمع كلامكما الا اني ما فهمت
شي وهل هو في شي من جهت الذي قد تقلب على هذا هذا
الامر وصاحبه فقلت هو ذالك وانه ليحادثني اذ لاح
لنا مسجد قبا فدنوت منه فنزل امير المومنين عليه
سلامه هناك وخلى البغله ودخل المسجد ونزلنا

وخلينا الجمليين باركين ودخلنا على اثره فصلا صلاة الليل
ثم انفتل خارجا وخرجنا لخروجه فاذا البغلة قايمه وليس
للجمليين اثر فقال قنبر اظن اصحابهما كانوا رقودا في
موضع من المسجد فلما احسوا بدخولنا قاموا فخرجوا وركبا
جمليهما وانصرفا فقلت عسى كان ذالك وكنت انا على
يقين من امر الجمليين ثم ركب امير المومنين منه السلام وقال
امضيا في دعة الله ولم ازل ماشيا قنبر الى ان دخلنا الكوفه
وهو في كل ذلك يسائلني قنبر عما جرى لي مع مولاي امير
المومنين منه السلام وما كان من خطابه لي واقول هو ما قد
عرفتك فلما دخلنا المدينه ودعته وانتيت منزلي وقد
مضا من الليل الثلث الثاني وبقي الثلث الاخير فرقدت فلما
اذن الموذن قمت واسبغت الوضو وقلت والله لا اصلين اليوم
مع فلان وفلان ولا انظرن هل علما بما كان من حالهما

ووقع

ووقعلي بهما فلما اسفر الصبح واجتمع الناس الى الصلاه
فلم يخرج ولم يحضر فمضا اليهما رسول فرجع يخبر انهما
وجدوا البارحه علة وانهما اصبحا موعكين واقيمت
الصلاه وصلا الناس وخرجت حتى اتيت مولاي امير المومنين
علينا سلامه فلما دخلت عليه قال لي يا سلمان اصبحا صاحبيك
موعكين مرعوبين ولم يخرجا الى الصلاة فقلت يا مولاي
ممكان ذالك فقال مولاي وانهما لا يخرجان الى الصلاة الى
الى تمام اربعين يوما فامضو وعدهما مع من يعاودهما
فاذا سالهما انسان عن حالهما فاسمع ما يقولان له
ويشرحاه لذلك السايل اذا خلي مجلسهما من العواد
فاسلهما عن حالهما ماذا ابتليا به من بروعلتهما وما
ذا الجراب من ذالك الالم فانك تجدهما يا سلمان يشكيان
اليك ما صنعته انت بهما ويشيران الى مواضع الجراح

والذبح ويقولان لك يا عبد الله واعظم الالم في ركبنا
وفي اعضادنا وفي اذرعتنا وفي زنودنا وظهورنا واقدامنا ثم
يقولان لك يا عبد الله وان هذا الذي تجده قد رايناه في المنام
وعاينا ه وهو يحل بنا وانه قد صح وتحقق في اليقضة فخرجت
من عند مولاي امير المومنين عليه السلام ودخلت عليهما
اعاودهما كما امرني مولاي فكانا اذا سالهما سايل قال العلة
عرضت من حما ودم فلما خلا المجلس سالتهما فيشرحان لي
جميع ما قاله مولاي امير المومنين جلت قدرته ويشيران
الى مواضع الجراح والذبح ويفتقران من اجسامهما
تلك المواضع الذي يشيران اليها فاجد اثر الجراح
والذبح فانظر الاثر بين لا خفا به ويشيران الا ان ذا الذي
جميعه ويفسران لي انه كان في المنام فاقول انه والله قد علمت
انه ليس بمنام وانه حق حقيقة وانت مولاي امير المومنين

منه السلام فاخبرته بذلك ولم يزل كذلك لم تخرجان الى المسجد
الصلاة اربعين يوم كما اخبر مولاي امير المومنين منه السلام
فلما كان بعد اربعين يوم خرجا وكنت اذا لقيت احداهما
دون الاخر يقول لي يا عبد الله بيني وبينك حديثنا لم جرى له
وقت ابديه اليك لا اني اخاف ان يطلع او يظهر عليه صاحبي فكنت
اعيد ذلك على مولاي منه السلام فيقول هو كما علمت يا
سلمان فكان هذا مما ابداه الى مولاي امير المومنين
منه الرحمة والسلام

ومن اخبار النصف من شعبان

باسناده الاول عن سلمان الفارسي قال اتاني قنبر مولى
امير المومنين منه الرحمه في الثلث الاخير من الليل
وكانت ليلة النصف من شعبان فطرق على الباب وقال
اجب امير المومنين فبادرت الى باب الحجر ففتحته وجعلت

اقفو قنبر وهو من بين يدي حتى خرج الى بقيع المدينه
فلما صرت بالبقيع سمعت صوت وضجه عظيمه وبكا
ونحيب ورهج لم اسمع اعلا منه ولا اشد من تلك الصوت واذا
بمولاي في تلك البقيع جالسا على سريرا يتوقد نورا واذا
هو يرى ظاهره من باطنه وباطنه من ظاهره فعلمت انه سريرا
من جوهر فقلنا جل الله ما اجل مرتبت مولاي واعظمه
فلما دنوت منه قال لي يا سلمان في هذه الليله تتخلى عني قلبه
يا سيدي ومولاي لا يعلم سلمان بموضعك في هذه الليله
فقال يا سلمان هذه الليلت التي يفرق فيها كل امر حكيم
فقلت يا مولاي ومن يفرق قال انا يا سلمان قلت سيدي اني اسمع
ضجيجا وضوضا وجلبه واشباكا اصواتا وما ارى
احد حتى كان البقيع يتزهزه بي فقال يا سلمان اما تنظر
حولك في البقيع من العالم فقلت لا يا مولاي فقال بلى قال انظر

سلمان

يا سلمان فلما قال مولاي بلى انظر يا سلمان ففتحت عيني
فرايت من عالم ربي ما لا يحصيهم ولا يعلمهم الا الله من
صنوف الخلق واجناسهم حتى لم يبق اسودا ولا ابيض الا
جمع الى ذلك البقيع وكذلك جميع البهايم والوحش والطير
والهوام فقلت لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ان هذا
الامر عظيم هذه ليلت القيامه وهي صيحتها والخلايق محشورون
قال يا سلمان انظر ما ترى بين يدي فمددت عيني انظر فاذا
بين يديه رقاعا لا احصا لها عددا واذا هي بياض بياض
لا شي مثبت فيها فقلت يا سيدي قد رايت ما بين يديك
من هذه الرقاع فقال يا سلمان انظر ما ترى فيها فقلت
يا مولاي قد تبينت ذلك فلما ارى شيا فقال يا سلمان
اعد نظرك فيها فاعدت نظري فاذا هي مملوه من جنبانها
كتابه فقلت يا مولاي ما هذه فقال يا سلمان هذا

جزاء هم من الخير والشر والعفو والعقوبه والرزق والاجل
من هذه الليله الى ليلة مثلها فاذا كان في الليلة التي هي مثلها
استوثق بهم الى ان يوافون اجورهم فنظرت فاذا اكثر رقعة
باسم مفردًا فقلت في نفسي في كم تفرق مولاي هذه الرقاع على
الخلق العظيم فقال يا سلمان لبس حيث يذهب بك الظن امدد عينا
فمددت عيني فاذا البقيع قد اتسع سعة لم اكن اعهد
مثلها فقلت ان هذا لمن العجب ما اسرع ما اتسع هذا البقيع
فتاملته فرايت فيه نهرًا عظيمًا جاريًا فقلت يا سيدي
متى كان في البقيع هذا النهر الجاري والماء فقال يا سلمان
هذه الفرات وهذه ارض كربلاء من الطفوف الى الكوفة وفيها
تكون ما تراه في كل ليله مثل هذه الليله طوعًا لا كرهًا
عارفًا فيها مقرًا بفضلها لوان يا سلمان تجتمع الفاني
الذي تحضر هذه البقعة في مثل هذه الليلة الملايكة

والخلق

والخلق اجمعين من الانس والجن ومرتهم البحار لما اتوا
على فضل ما يعطا العارف بها المجتهد فيها وفي غيرها اذا
كان غايبًا عنها وهو عارف بها مطلع في تهجده نحوها
فهو كمن حضرها فانشر فضلها في المومنين ثم قال
يا سلمان خذ ما بين يدي من الرقاع فانشره على هذه
الخلايق يا خذ كل واحد رقعة ويعمل بما فيها فمددت
يدي نحو الرقاع فقبضت عليها فوالله ما بقي منها على
السرير واحده اعلم انها احمال الاباعر لا تحصا فعجبت من
ذالك ثم اني نشرتها بين المشرق والمغرب فجعلت تسقط
على تلك الخلايق على واحدًا منهما رقعة فياخذها بيده
حتى لم يبق احدًا الا وقد اخذ منها واحده من العالم
والبهايم والوحش والطير والهوام ثم اشار مولاي بيده
فغاب جميعهم عني ثم قام قايمًا على قدميه فغاب ذالك

السرير واذن المؤذن في مسجد رسول الله صلى الله عليه واله
فجعل مولاي خمسه في خمسي وقال اصبحت بخير يا ابا
عبد الله فقلت نعم بيمنك يا مولاي وجعل يمشي وهو يحادثني
ويسائلني عن مبيتي الى ان دخل المسجد وقد اقيمت
الصلاه فصلا وصليت بصلاته وخرج فاتا منزله وقال
لي كن بخير فانصرفت الى حجرتي متحيرا من اعظم ما رايته
فثبت ذلك في المؤمنين كما امرني مولاي منه السلام
وهذا احمد الله كثيرا والحمد لله رب العالمين

دعا ليلة النصف من شعبان

السلام عليك يا لاهوت ومعدن الملكوت منك السلام
ولوليك التسليم اشهد انك ظهرت لخلقك بالاعذار
والانذار فعرفك من عرفك وانكرك من انكرك
وزعم انه فيهم من ذلك فتعاليت عما يقول الظالمون

ونطق

ونطق الجاهلون علوا كبيرا وكيف يدركك يا مولاي من
خلقته بقدرتك وفطرته بمشيتك ولولاك لما كان ولا احتواه
مكان اشهد يا عالم الخفيات بانك تظهر كيف تشاء وانه
لا تحتوي عليك عدوا مارد ولا ضدا جاحد لك الا الاعم
والاعلا اعظام والجلال والاكرام اشهد انك الحي القيوم
تحيي وتميت وانت حي لا تموت بيدك الخير وانت على
كل شي قدير اللهم اجعلني من عبادك الابرار واكتبني من
اوليائك الزوار واجعلني من الذين طلبوك فوجدوك
وعرفوك فوجدوك ولا تجعل للشيطان علي سبيلا
وامنعني منه ومن اعوانه امين ولجميع المومنين يا علي يا عظيم

ويتلوه ذكر ليلة الميلاد وما فيها

من الفضل بالاسناد ليلة الميلاد وهي ليلة الرابع
والعشرين من كانون الاول وهي اخر السنة الروميه

وهي في العشر الاخير من الشهر لان السيد المسيح منه السلام
السلام اظهر ولاده في هذه الليله من السيدة العذرى
مريم ابنت عمران الطاهره الزكيه وقد ذكرها الله
تعالى في كتابه العزيز وابان فضلها في قوله ومريم ابنت
عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيها من روحنا وصدقت
بكلمات ربها وكتبه وكانت من القانتين وهي في القبه
المحمديه وهي امنه ابنت وهب ام السيد محمد وقد ذكرها
بعض الاخوان من الطايفه انها فاطر على ذكرها السلام
لان السيد محمد قال لها [illegible] مقبله اليه ادخلي يا ام
ابيها وقيل مرحبا يا ام ابيها وانما اشار الرسول اليها
ام الحالة بهذا القول الا انها ام الحالات الثلثه الحسن والحسين والمحسن
لكن ام السيد محمد الا امنه ابنت وهب لانها كانت
في القبه المسيحيه مريم اظهر السيد المسيح الظهور
منها

منها وكذالك ظهر السيد محمد الظهور من امه وهي امنه
ابنت وهب ودليل ذالك ما حدثني به سيدي وشيخي قال
وفدت على مولاي الشيخ الثقه ابو الحسين محمد ابن علي الجلي
رضوان الله عليه وسالته في بعض سوالاتي له عن مريم
ابنت عمران فقال لي هي في القبه المحمديه امنه ابنت وهب ام
السيد محمد منه السلام وقد ذكرها الله تعالى في التنزيل بقوله
واذكر في الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها مكانا
شرقيا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا اليها روحنا
فتمثل لها بشرا سويا قالت اني اعوذ بالرحمن منك ان كنت
تقيا قال انما انا رسول ربك ليهب لك غلاما زكيا قالت انى
يكون لي غلام ولم يمسسني بشر ولم اك بغيا
قال كذالك قال ربك هو علي هين ولنجعله اية للناس
الى قوله فحملته فانتبذت به مكانا قصيا فاجاها المخاض

الى جذع النخلة قالت يا ليتني مت من قبل هذا وكنت نسيا
منسيا فناداها من تحتها الا تحزني قد جعل ربك تحتك سريا
وهزي اليك بجذع النخلة يساقط عليك رطبا جنيا
والى قوله فاتت به قومها تحمله قالوا لها يا مريم 52
لقد جئت شيئا فريا يا اخت هارون ما كان ابوك امرا
سوء وما كانت امك بغيا فاشارت اليه قالوا كيف
نكلم من كان في المهد صبيا قال اني عبد الله وقد اورد
سيدنا الخصيبي نضر الله وجهه في قصيدته التي اولها
تحت سري فكم تسبوني الى [illegible] رضي الله عنه فيها
وابنت عمران مريم قليت من قومها اذا توبخيني
انطقه بالقماط قال لهم اني عبد الاله يتجيبني
بروحه جل جده وهو انشاني بمشيته ان يشا و يحييني
وقال الله تعالى في موضع اخر في الكتاب وجعلنا

ابن مريم

ابن مريم وامه اية واويناهما الى ربوة ذات قرار ومعين
وقد قال الخصيبي في قصيدته ذالك نظما التي يقول فيها
اولها سامن المقام بارض الشام الى قوله رضي الله عنه فيها
وربوة ذات قرار ومعين بها مريم ولدت بالغلام
بعيسى المسيح قدرت المسيح فاني به لشديد الغرام
ومعراج احمد نفسي الفداء معراجه بين هاء ولام
فاظهر منه السلام الولاده منها والنطق والعجز ابا لهم
كما خبر الله تعالى في كتابه قوله وتكلم الناس في المهد
وكهلا ومن الصالحين فاظهر السيد المسيح منه السلام
في هذه الليلة [illegible] فبظهوره فيها شرفت وعظمت
منزلتها ووجب القيام بحقها واداء فرضها والتبرك
فيها بالدعا الى الله دعا الليلة الميلاده
وهوان تقول

اللهم يا مولاي انت العلي العظيم الفرد الاحد الصمد لم تلد
ولم تولد ولم يكن لك كفواً احد اظهرت في هذه الليلة اسمك و
نفسك وحجابك وعرشك الذي عرشته على جميع خلقك
بالطفولية في صورة عبادك وهو اعظم من جميع ما في ملكك
واعلاهم عندك لتبين لهم قدمك ولاهوتيتك وتظهر عليهم
حجتك لتذكر من اهتدى بربوبيتك ومعرفتك في وقت
فرادعونك بنفسك وبذاتك فتباركت اللهم ما اعظم
ما اعظمك وحليم ما احلمك وحلم ما احلمك
وكريم ما اكرمك بتفضلك على جميع خلقك وبلطفك
تذكرهم ظهورانك في ساير اكوارك وادوارك وفي كل ستر
كشف وزمان وعصر واوان رحمة منك لمن سبقت له
من لدنك الحسنى واكرمن له المثوى اسلك بمثلك الاعلا
وباسمك العظيم وبابك الكريم ان تزيدنا من فضلك
ونعمتك

ونعمتك وبحق هذه الليله عندك لا تزغ قلوبنا
عن معرفتك بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة
كامله وعفواً وغفران جميلاً وخولنا الغاك وهب لنا
رضاك واعطنا ما لم تعطنا احداً سواك يا مولانا
لا تسلبنا نعمتك ولا تسلط علينا من يزين لنا شهوات
ليست فيك يا امير النحل يا علي يا عظيم انت حسبنا ونعم الوكيل
اسجد وتدعو لنفسك ولاخوانك كما امرنا الله تعالى

ويتلوه ذكر اليوم السابع عشر من

اذار مما استخرج من كتاب [illegible] والادوار النورانيه قول
السيد ابو شعيب محمد ابن نصير اليه التسليم لمحمد ابن جندب
يا محمد ابن جندب هل علمت اني دخلت يوم النوروز على
مولاي فلما ابصرني قال يا محمد قلت لبيك يا مولاي فقال
ان لي ولي في بيضا الصين هيكل عند الفوعام وهذا يوم

هذا يوم نوروز فاذهب فاحببه فاردت ان اقول له يا مولاي
كيف احببه انا واليك حياته ومماته فامسكت عن
معاودته وخرجت وانا مفكر في امري كيف اصنع وقد قال
لي ان لي وليًّا ببيضا الصين وهذا يوم نوروز يريد ان
احببه فيه فكيف لي اقدر ببلوغ ذالك فبينما انا كذالك
حتى لقيني رجلًا ادمي اللون طويل القامه كانه النخلة
السحوق وعليه حلة خضرا وعلى راسه اكليل من الاس
منضد بالا در [illegible] في جبهته فقال لي يا محمد ابن
نصير ما هذا يوم نوروز [illegible] لي فقال فما لي لا اراك
تهنيني فيه فقلت اني دخلت على مولاي في هذا الوقت
واليوم فامرني بامر انا فيه مشغول القلب عن حال هناتي
هذه فقال لي وما ذالك فقلت انه امرني بامر وقال
بعثني اليه وحثني عليه وانا لا اجد الى وجه الوصول

الى حب

الى حبيبه تدربني فقال فقله لي فقلت امرني بانه لما بصر بي
قال لي يا محمد ابن نصير قلت لبيك يا مولاي فقال يا محمد
ان لي وليا في بيضا الصين هلك من ذا الف الف عام وهذا
يوم نوروز فاذهب فاحببه فاردت ان اقول له يا مولاي
كيف احببه انا واليك حياته ومماته فامسكت عن
معاودته وقد خرجت وانا حاير لا اجد الى وجه الوصول
الى بلوغ ما امرني به وقدمت الى هذا العسكر ببيضا الصين
منه على مدا طويل في المسافه وهو يريد ان احببه في هذا
اليوم الذي هو يوم نوروز فقال لي يا محمد ابن نصير الست
بابه ومقصد طلابه فقلت اجل فقال كيف يسعك
القعود عن امره وما يريد فقلت له انه ما يسعني
القعود عن امره وما يريده وقعده وانما انا حاير فقال
لي اني اقول لك قولا لا باس فيه فقلت قل فقال اني سمعت

عنه خبرات قبلته ما انا اتي بالخبر في وقته وحينه
فاخذ حقيقته قلت له وما هو الخبر فقال اني سمعت عنه
انه قال من تكلم في هذا اليوم بالكليل اذ ربوب ثم سال الله
قضاء حاجة الا قضيت له ولا قصد امرا الا سهل
الله قصده واني رجل من بلقا الهند اذا كان في كل يوم
مثل هذا اليوم تكلمت بالكليل وقلت اريد حيث مولاي
من العسكر فما يكون باسرع وقت الا صرت بحضرته فاجدد
به عهدا واقضي منه وطرا وارجع الى بلقا الهند فهل
ان ادفعه اليك لهذا الا… لما حتى تفعل كفعلي
وتمضي لما امرك به وتعود اليه قلت له ذكرتني الخبر
واني كنت ما نسيته فهلمه فنزعه عن راسه ودفعه
الي فتكلمت به ثم قلت بيضا الصين حيث ولي مولاي
فما كان مني اسرع من لمح البصر خطوات يسيره حتى

اشرفت

49

اشرفت على بيضا الصين فرايت فيها عجايب من اصناف
خلق الله مولاي ومررت في الخطوات الى مغاره في جنب وادي
لها الى البحر فدخلتها فاذا انا برجل مسجى كانه قد رقد
لوقته وان ثيابه ثيابه حريرا ابيض حتى كانه لوقت صنعته
صنعت صانعه فوقفت به طويلا انظر اليه واقول كيف احييه
وبما احييه حتى ناداني صوت اسمعه ذلك الولي المسجى
بلا تذكرت اذا حين صببا ما على الذي احسو … هذا
اليوم في ذلك الوقت فعدلت جالسا … الى الوادي فاخذت
ملو كفي ماء واتيت به … عليه فاستوى جالسا
وقال لي يا محمد … ابطانا علي عن حضرت مولاي
بمعاودتك لما اوحسته في نفسك من الفكر حتى وفقك
مولاك لقا الهندي فهلم الاكليل فقلت له انه امرني ان
احييك واعود اليه فقال انت تعود فلا تزيد علي في امد

القرب من لقا المولى فعمدت الى الاكليل فرفعته اليه
فوضعه على راسه وقال بعلو صوته وهو عجل
حضرت مولاي بالعسكر وخفض من صوته وقوله
فما صار صار بباب المغاره حتى غاب عن عيني 48
فلم ادري الى السما علا ام الى الارض هبط فبهت وو
قفت فبقيت قايم بباب المغاره اطلبه ببصري اذا
احد من الهند عجايب من الصين يخاطبون باللغت
الهنديه وانا [illegible] بالعربيه وكنت انا افهم منهم
مايقولون بالهنديه ويفهمون مني ما اقول وانا اقول
مع ذالك ان كان مولاي خلاني في هذا الموضع احالت
ارادها بي فاني لعلي ذلك حتى دخل علي الولي وعليه
حلت كنت قد رايتها على مولاي وقت دخولي عليه واذا
به قد خلعها على ذالك الولي واذا ذالك الولي الاكليل

الاذربوت

الاكليل الاذربوت على راسه واقبل وجلس على هيئته التي كان عليها
اول مجيئه الذي فيه مسجا واقبل علي وقال يا محمد ابن نصيران
مولاي يبعثني في كل يوم مثل هذا اليوم فاحضره واشهده ٨٢
فيتحفني ويحبوني ويخلع علي ما يكون لابسه ثم اعود ارقد
كما وجدتني الى وقته ويومه فقد ذهب عني التعب والوصب والذت
المطعم والمشرب طعامي منه نظري اليه في مثل هذا اليوم
وشرابي محاورته اياي ومخاطبته لي فيه فذاك اليوم مثله
فخذا كليلك عن راسي والحق بالعسكر فانه ينتظرك
الى حين عودتك اليه تحيت [illegible] وقفته فيه فمددت يدي
واخذت الاكليل وتمرد وتسجا كما كان اولا مجيئه على
هيئته التي عاينته بها حيث وافيته حتى كانه لم يزل عن
مكانه ولا غاب عن عيني ولا خاطبني فقلت يا مولاي لك
الامر تفعل ما تشا وتريد ثم اني وضعت الاكليل على راسي

وقلت العسكر عسكر مولاي وجيش الهندي واقف فما كان
باسرع من طرفة عين حتى صوت معه فقال لي يا محمد
ابن نصير اطلت علي فقلت له انه كان كيت وكيت
وعرضت عليه ما كان من امر الولي فقال يا ليتني كنت ثم قال
يا محمد ابن نصير انا في كل يوم مثل هذا اليوم اكن في العسكر
فالقني في هذا الموضع اقرب منك فيه فقلت له افعل
واخرجت الكلما عن راسي ودفعته اليه فاخره ووضعه على
راسه واجعل بين يدي وهو يحادثني وقال بلد الهند فوالله
ما ادري بسماء اخرته وقتا ... او ارض مرت به وابتلعته
ودخلت على مولاي وانا ارعد لما عاينته فلما مثلت بين
يديه خررت له ساجدا الوجهي لعظمته فقال لي ارفع راسك
اسكن يا محمد ابن نصير فرفعت راسي وقلت يا مولاي اي حال
سبقت من محمد ابن نصير استوجب بها هذه المحنة

فقال لي يا فعال محمد ابن نصير تعريفا اوليا الله فضل هذا اليوم
وامرهم بما امرت استعماله واتخاذه فيه من الاجتماع وا
الزيارة واتخاذه المنابت الزهر اكلت وممازحة عبد
النور وصلها والتخلق بالخلق وزعرو وغفران ما بينهم
بعض لبعض والمواهب والاستعطاف والتواصل للمبتدي
والساعي الى قضى حق الله فيما امروا وافترضه الله تعالى
عليه وان كان قد قتله وقطع يده الف قطعة فانه يكون له
بذلك سرعة التخلص من المزاح ووجود معرفة القبول
ويعجل له في دنياه ما يملك ارقاب عالم من مخالفيه
فيحكم فيهم بارادته ويستحق من مولاه الزيادة في بصيرته
حتى يكون بينه وبين مولاه قدر الفتر والشبر بل الطف
واقرب من ذلك ويكنفه ويشمله ولا يخذله ولا يخله محل
الفاقة والانفاق في ذلك اليوم ما يزخره على التضاعف

المذكوره في قوله يضاعفه له اضعافا كثيره عنده ما
لا حدا يقع عليه ولا وصف اليس يا محمد ابن نصير قد
قلت انه من مر به يوم مثل هذا اليوم وعليه او في قلبه
على احد من اهل الاقرار بوحدانية الله شي من الغيض
الذي نهيت عنه وامرت بلطفه فقلت الكاظمين الغيظ
والعافين عن الناس والله يحب المحسنين الا تحول يا محمد ابن
نصير ان تكون من المفلحين فقلت بالله واي شي غيره وبعده
فقال يوم غدير [illegible] ويوم المهرجان واليوم التاسع من شهر
ربيع الاول وليلت الميلاد [illegible] لا وسع فيها للعارف بي
والمقر بوحدانيتي ان يتخلف عن مصافحتي في جميع من
اقر لي بما اقر هو به من صغيرا وكبيرا وان هولا ينزل
صغيرهم مثل كبيرهم واجلهم مثل دنيهم محلا حالا واحدا
ضاعفت له المحنه ونقمت عليه وان ساوى بينهم في الحال

كثيرا

[illegible]

ضاعفت له الجزا وعجلت له الخلف اليس قد قدمت هذا في
اوقات كثيرا فلم يخالف ما امرت به ولم يعدل عني انا مرتقب
لهم في امضا ما امرتهم به في هذا اليوم واعدلهم واستعدوا
رتقب من استزادي فاذا هم اعرضوا عن امري وما قدمت به
فانما يعرضون لا عراضي عنهم فقم يا محمد ابن نصير فلو انك
جمعت جمعت من في العسكر من اخوانك في يومك هذا
او عرفت اليهم بما فيه ودخلت علي وقد اخذ منك عبد
النور ما اخذ الفرح وعلى راسك اكليل [illegible] والزهر والاذريون
لما منحك مولاك ما منح [illegible] اما علمت انا نمكن
القبول والمنزله عندنا الذين اصطفيناهم واستخصصناهم
بان يرزقون ويحيون ويميتون ويخبرون بامرنا
بنص ارادتنا فيهم فتجري الافعال منهم بمرادنا وامرنا
للامر لهم وكذلك لهم ان يفعلوا ويعلوا في السموات

ويأتون في المشرق والمغرب وحيث شاؤ بحسب الاجابة لامرنا
والقبول منا لا يذهب عندنا العامل علمه ولا الاجير أجرته
وذلك سابق لك ولهم بديًا منك ولهم مزيدًا منذ بدو
تكوين الجنة الذي كونه القدير والكون الذي كونه بارادته 45
وازله ازله وذلك سابق فقم يا محمد ابن نصير وامر من
في العسكر من العارفين ان يفو ويتقوا الله بما امرهم
بحوار غيرهم فيه وحتم عليه ومكن لهم في فعله وخولهم
ما خطرته على غيرهم و[illegible] لهم بما قبضته على اشكالهم
قال محمد ابن جندب فما [illegible] محمد ابن نصير هذا الشرح الذي
شرحه لي عن مولاي وما [illegible] عند الوفاة وما تولعد
عليه عند الاعراض عنه حتى كادت روحي تخرج ومن يقعد
وكادت ان تطير من بين جنبي فقلت لمحمد ابن نصير اني لاعرف
جماعة في العسكر يسارعون الى ما ذكرته وجماعة

يقعدون

يقعدون عن ذلك فقال من فعله فذلك مرزوق
ومن قعد عنه فذلك محروم ولا بد من وقوع المحنة
بهم كما وقعت بمحمد ابن نصير فقلت اشهد انه كما اقول
بالله انه كما تقول فقال او ما يجب الذي يأتي هذا الامر الذي
به ان يكون بمحل نخلة قريبة تحيي وتميت وترزق
وتفعل ما تشاء وتريد ويكون اليه الامر من مولاه فيفعل
ذلك بامره وان احب ذلك عاجل عجل الله ما يريد وانه ان اضعف
اضعاف ما يريد عاجله واجله يا ابن [illegible] عن هذا
فقد خسر الاخسران المبين والحمد لله رب العالمين

دعا اليوم السابع عشر من اذار

اللهم انت الاحد المفضل على الانوار لا يعلم ذلك
الا انت ولا يعرفك الا من عرفته نفسك تنزهك
اللهم عما يقول الجاحدون ووصفك الشاكون

وعبدك المقصرون انت الذي ابتدات الابد وكونت الكون
لا تدركك الابصار ولا تحيط بك الافكار برئيا
من الصاحبة والولد اسالك اللهم بكبريا ادم ودين سلسل
وبالمحمدية الشريفة السمحة وبالعلوية العالية وبالفاطمية
الفاطرة والحسنية الحسنا والحسينية الرفيعة العلية
والجعفرية الصادقة الموسوية الناطقة بحم عسق بكهيعص
بالمص يا مصباح [illegible] بمقاماتك الصادقة والابواب الناطقة
وايتامك ونقبايك ونجبايك ومختصيك ومخلصيك
وممتحنيك والمقربين والكروبيين والروحانيين
والمقدسين والسايحين والمتقدمين وللادميين هب لنا
رضاك واخولنا الفاك واعطنا ما لا يعطنا احد
سواك وارض عنا فما لنا معبود الا انت يا مولانا
يا امير النحل يا علي يا عظيم انت نور الانوار ورب

الحجب

الحجب

الحجب والاستار وغاية الحجب ومنزل الكتب ظهرت
بنورك في عجيب حظورك وترايبت لخلقك في اجل
مقاماتك واكمل الصور وتسميت بالعلي العلي الاعلا
اشهد ان جميع حجبك واستارك مكونين من نورك
مجموع نورك واسمك ونفسك وحجابك وبابك الذي
اشرعته لاهل معرفتك وايتامه ونقبايه ونجبايه
ومختصيه ومخلصيه وممتحنيه هب لي ولاخواني
المومنين الحاضر منهم والغايب في هذا اليوم الذي شرفته
وعظمته وجعلته يوم نوروز الزلفي لمن غاب عنا وحضر
معنا من جميع اخواننا المومنين من الخير الذي فوضته
واسرت وانعمت به واكفني واياهم جميع المحن والفتن
ما ظهر منها وما بطن ولا تسلبنا ما مننت به علينا من
معرفتك ولا تفتنا فيها ولا تضلنا عنها اللهم حاجتي

وحاجتي التي هي بيني وبينك التي لا يعلمها احدًا سواك
اللهم اني بقضاها منك وسرعة وعافيه انك انت
الوهاب السريع الحساب يا علي يا عظيم ولكافة المؤمنين
يا امير النحل وعزتك لتفعلن وعزتك لتفعلن وعزتك
لتفعلن يا مولانا يا امير المومنين اعف عنا وعن جميع
المقرين يا علي يا عظيم تمت بعون الله تعالى

و يتلوه ذكر يوم النوروز وهو اليوم الرابع
من نيسان في كل سنة ابدًا وهو اليوم الاول من السنه
الفارسيه من الشهر الذي اولها يسمى افروزديرماه
وهو ذالك انه يوم عظيم الخطر جليل القدر عند الله تعالى
وعند الموالي اليهم التسليم وما ورد فيه من الفضل العظيم
عنهم وانا اذكر يا سيدي ما سمعته ونقلته بعون الله
وحسن توفيقه واعلم ايدك الله بطاعته ان

ملوك

ملوك الاكاسره استعملته واظهرت تعظيمه واستعملت
فيه الاكاليل الاس والاذريون ورش الماء فلذالك سمي النوروز
واظهرت فيه التحايا بعضهم لبعض بالاس والاذريون
وورق الزيتون والهدايا واستبركوا فيه اكبر بركة
تكون وقد كان المولى عز عزه ظهر في ملوك الفرس واظهر
اسماوه وابوابه ومراتب قدسه العالم الكبير النوراني منهم السلام
وقد اوضح ذالك سيدنا الخصيبي قدس الله روحه في
رسالته وبسطه في مقالته في السياقه فقال وغاب ادم وظهر
بانوش فازاله المعنى وهو شيث وظهر بمثل صورته الى قوله
وظهر ادم بالاسكندر وهو ذو القرنين فازاله المعنى وهو
دانيال وظهر بمثل صورته وظهر ادم باردشير ابن بابك
الفارسي في القبة الفارسيه وهو اول ملوك الفرس
الاكاسره فازاله المعنى وهو ذو القرنين وظهر بمثل صورته

وظهر ادم بسابور ابن ازدشير فازال المعنى وهو ازدشير
وظهر بمثل صورته وظهر ادم في بيوت العرب في لوي
ابن غالب وانما سمي لوي لانه الوى الانوار من ارض فارس الى
ارض الحجاز لظهور المعنى والاسم والباب فيهما وخلف
مقامات حكمته في الفرس تجري في ملوكهم فاقام
مثالاً للمعنى والاسم والباب شروين وخروين وخسروي
الى كسرى ابرويز بن نوشروان فانه غير وبدل واستبد
وخالف السيد محمد فانقرض الملك من الفرس بمعصيته
فاظهرت المقامات الفارسيه النوروز والمهرجان
واستعملت فيه الاكليل من الاذريون والاس والزيتون
وجعلت فوق الروس مفصلة بالاذريون ورش الماء
وشروط النوروز فاستعملت ذلك الفرس والفرس باجمعها
حسبما اظهرته المقامات كما اظهر السيد محمد علينا
سلامه

سلامه في القبة المحمديه الاعياد عيد الفطر وعيد الاضحى وعيد
الغدير فصارت سنة جاريه في ملوك الفرس في القبة الفارسيه
وسنة في القبة المحمديه حسبما امروا اظهروا فهي سنة
جاريه الى ظهور القايم منه السلام وقد قال سيدنا الخصيبي شرف
الله مقامه في فصل اخر من فقه رسالته تشريفا للفرس
يعني الباب ونسب الحكمة اليهم بما كان ظهور المعنى
والاسم فيهم في مقامين كان من اول ملوك الفرس وهما
ازدشير ابن بابك وسابور ابنه وذكروا ان في ملوك
الفرس حكمة جاريه الى اخرهم وهم شروين وخرودين
وخسروا وانهم يقومون بالحكمة بمقام المعنى
والمبلج والاسم والباب لانهم عبيد المعنى العلي فوق به
وبالاسم والباب وان المولى جلت قدرته ما خلف حكمته
في الفرس وانتقل عنهم وهو راضي عليهم واوعدهم انه يعود فيهم

فيهم وهو الذي قال الله تعالى اودعكم سرًا واظهر
فيكم امرًا ووعدكم لقبوله وانتم ضيعتموه وان الفرس حفظته
وهو لما ظهر فيهم الغيبه بالنار والظهور بها والنور والظهور بحـ
وهو قوله في قصة موسى قوله تعالى لما انس من جانب الطور
نارًا فقال لاهله امكثوا اني انست نارًا لعلي اتيكم منها بقبس
او اجد على النار هدى ووجه اخر اتيكم بخبر او جذوة من
النار لعلكم تصطلون فلما اتاها نودي يا موسى اخلع نعليك
انك بالوادي المقدس طوى الى قوله في الفقه فعظمت الفرس
الفرس النار وان نفيت الظهور منها لذلك الظهور فيهم
فهي دايم تقيمها وتبديها وتقدها وترتقب ظهوره
ووعده فلذلك استهلت الفرس النوروز والاكاليل
وقد قال سيدنا الخصيبي قدس الله روحه وعلا امتنانه

هذه الابيات ٥

الكامل

الكلاليل قدسي فوق تيجان انواري على روس سادتي شموسي واقماري
على روس سادتي هداتي وغاياتي سلالات الرسالاتي
وانوار السماتي واعلام الدلالاتي بهم قد يهتدي الخلق
الى معرفة الباري

هم سبلي الى الله دعوا مع كل اواهي
فلم يلهيهم الاهي لهاني غمرة الساهي
فمن شيت بهم باهي تجدهم افضل الخلق
من الصفوة الاخياري لان الله مولاهم حباهم حين
ناداهم وادناهم وناجاهم واعطاهم نهناهم عطاهم باه
عطاياهم وولاهم زمام البدء والكون وفعل العالم الجاري
ومنهم ساعة الكرسي والعرش البري ارسي ووجه الله ذي القدسي الذي
وشرح الجنب والنفسي وفيض الاعين بجنسي والاذن الذي تسمع ما شاء بمقداري
وتمام هذه القصيدة وكل هذا الاعا عباد المذكوره السيد محمد

علي ذكره من مولاه السلام اظهرها وامر باستعمالها
وان اختلفت اشخاصه وقد ذكر شيخنا ابي الحسين محمد ابن
علي الجلي رضوان الله عليه في قصيدة له اولها

ديني الى العالم توحيدي الازل الانزع معبودي
الى قوله فيها رضي الله عنه
محمد الحمد لنا غاية من غايات الغايات ذي الجودي
هو الصلاة الفرض والنسك معًا والدين واصناف التحاميدي
والبيت بيت الله حج الورى البيت حقًا غير مجحودي
والصوم والفطر وما بركا وكلما نسك وما عيدي
فبين الشيخ ابي الحسين رضي الله عنه ان هذه الاعياد
والافراح هي السيد محمد وهو اظهرها وامر بها وبتلاوة
الخبر الرابع من نيسان وتورد الاخبار وردت على الموالي
في فضل يوم النوروز والمهرجان فمن ذلك

خبر

خبر الاكليل

وهو ما رواه الامير ابو عبد الله محمد ابن ابي العباس
رضي الله عنه يرفعه الى الشريف ابو الحسين علي ابن
ابن عبد الله الحسيني قال حدثني علي ابن علي الحلواني
بحلوان قال حدثني عبد الله الجنان قال حدثني
محمد ابن جندب قال حدثني السيد ابو شعيب محمد
ابن نصير قال دخلت على المولى الحسن منه السلام
في يوم نيروز فقال لي في مثل هذا اليوم تدخل علي هكذا امضي فجيني
بعبد لي في بلد السند في مغارة فلان ابن فلان فخرجت من بين
يديه وانا حاير في امري لا ادري ما اصنع في حاجة مولاي والوصول
اليها اذ كان بيني وبين بلد السند مسيرة خمسة اشهر
والنثر فسرت من دار مولاي اخترق اسواق سر من راي حتى
اتيت قنطرة فلان ابن فلان فوجدت عندها رجل سندي

وفي وسطه بردي وعلى كتافه اخرى وعلى راسه اكليل
مفصل بالاذريون فقال لي يا محمد ابن نصير مالي اراك
هكذى فعجبت من معرفته بي وتسميته وانا لا اعرفه فقلت
له من اين تعرفني فقال كيف لا اعرفك وانت الساعه داخل
الى مولاي وانا خارج من عنده فقلت والله ما رايتك فقال
ولكني انا رايتك فمالك مفكرا فقلت ان مولاي طلب مني
حاجة في بلد السند وبيني وبين السند خمسة اشهر فقال
اني عبدا من عبيد مولاي من اهل بلد السند اذا كانت في مثل
هذا اليوم جعلت هذا الاكليل على راسي وقلت حضرت
مولاي فحصلت بحضرته وتنولت بالنظر الى طلعته
فسمعت روايته الخبر ان اعطيكا اياه تقضي حاجت
مولاك فقلت هلمه فنا فناولني الاكليل من على راسه
وقال اني قايم هاهنا الى حين عودتك فاخرته منه

ووضعته

ووضعته على راسي وجعلت متخرقا اسواق سر من راي
واهلها يتعجبون مني ويقولون ما ترون الى هذا البدوي
وقد تزايا بزي الفرس وانا لا احفل بكلامهم ولا التفت
الى مقالهم فخرجت صحرا سر من راي ثم قلت بلد السند
فما كان الا طبق الجفن على الجفن واذا انا قايم ببلد السند
بباب المغاره واذا باهل البلد باسرهم يدخلون المغاره ويخرجون
ويخرجون منها ويزورون من فيها ويسلمون علي بالسنديه
بالسنديه فافهم ما يقولون وارد عليهم بالعربيه فيفهمون
ما اقول ثم دخلت فرايت في وسطها سريرا عظيما مقضب
بقضبان الذهب والفضه وعلى اربع اركانه اربع درر قد
اضات المغاره منها وعلى السرير رجل مسجا عليه ثياب
لها لمع اشد من بريق السيوف فقلت في نفسي رجل ميت كيف

اكلمه ثم ذكرت احبا مولاي لميت بصرصر فخرجت الى قليب
كان هناك فاغترفت منه غرفه بيدي ودخلت الى المغاره
فرششت الما على الرجل فاستوى جالس فقال لي يا محمد ابن نصير
ابطات علي هلم الاكليل فناولته الاكليل فاخذه ووضعه
على راسه وخطا خطوه فخرج من باب المغاره وغاب عن
عيني ثم فبقيت قايم مكاني ثم اني لم اشك ان مولاي
وقعت بي محنته فاراد ان يغيبني هاهنا فبينما كذالك
واذا به محلق علي من عنان السما وعليه جبته شقايقه
كنت رايتها علي مولاي في ذالك اليوم فناولني الاكليل
وهم ان ينضجع على صورته الاولى فقلت له بحق من
اعطاك هذا المنزله الا قلت لي من انت وما حالك
فقال اني عبدا من عبيد مولاي كنت ملك هذه المدينه

38

شا مولاي ان يغيبني هاهنا فاذا كان في مثل هذا اليوم وجه
الى بباب من ابوابه فايقضني من نومتي هذه فوصلت الي
حضرته واجتمعت بطلعته واكلت من اطعامه
وشربت من شرابه ولبست من ثيابه وعدت الى موضعي هذا
ومضجعي هذا ثم سجا ونام على سجيته الاولى فوضعت
الاكليل على راسي وقلت سر من راى فما كان الا طبق الجفن على
الجفن حتى حصلت بسر من راي بقنطرة فلان ابن فلان
والسندي قايم بها فقال لي ابطات علي يا محمد ابن نصير اني في
هذا اليوم اجمع اخواني في بلد السند وقد ابطات عليهم فناولته
الاكليل فوضعه على راسه وخطا وغاب عن عيني واسرت
اريد دار مولاي فلما ان دخلت قال لي جودت يا محمد ابن
نصير امضي ولا تبقي احدا من اخوانك قال لي الا وتجمعهم

الى منزلك ونطعمهم ونسقيهم ونكرم مثواهم فخرجت
من بين يديه ولم ادع احداً من اخواني الا وجمعتهم الى منزلي
فاطعمت وسقيت وخلعت ونحرت ومن كان له غلام منهم
شيعته الى اقصا شارعي ومن لم يكن له غلام شيعته الى
منزله واسرجت سراجه ووطيت فراشه وودعته وانصرفت
الى منزلي فما زال دابي وداب اخواني هكذى حتى تقضي
يومي وليلتي على تم غبطة وسرور افلما كان من غد غدوت
الى مولاي منه السلام فقال هكذى فكن يا محمد ابن نصير ولكن

ولكن سبقك السندي

خبر في باطن النوروز قال

حدثنا ابو الحسين علي ابن سليمان البيذفنجي قال حدثني
ابو علي الموصلي المعروف بالابيض قال حدثنا ميسور

ال

البلخي قال حدثنا اسحاق الاحمر ابن محمد النخعي قال حدثنا
ايوب القمي قال حدثنا جابر ابن رواحه عن صعصعه ابن
باهل عن المفضل ابن عمر قال سالت مولاي الصادق
سلمنا الامره عن باطن النوروز فقال منه السلام يا
مفضل ان له باطن وسر علوي قال المفضل قلت يا مولاي
فمن على عبدك بمعرفة ذلك قال الصادق سلمنا الامره وانا
افعل ذلك اعلم يا مفضل ان محمد صلى الله عليه واله ظهر في
قبة فارسيه هو وسلمان باسمين وصفتين فكانت تلك
الصفتين الطره والقبا المشبح وكان اسم المير كياسره
وكان اسم سلمان الكيم وكانا في القبة سنينا يدعو
محمد صلى الله عليه واله اهل الفتره الى توحيد الله عز وجل
ويدعو سلمان الناس الى الاقرار بنبوة محمد صلى الله عليه واله
والناس لا يزدادون الا عتوا ونفورا وكان القوم يتفضلون

يفضلون الاشباح المشوهه على صور الشياطين يريدون
بذالك ارهاب الميم والسين منهما السلام وكان القوم اذا
عملوا الاشباح المشوهت في طريق الميم فيدخل فيهما الشيطان
فيتكلم منها ويزيدها تشويها فلما طال ذالك على الميم غاب
عن القبت وعلم الله جل اسمه غضبه على القوم لكفرهم
بالله وجحودهم نبيه وانكارهم بابه بامر الله جل وعز
السما امتنع مطرها واجدب سهل الارض ووعرها فا
فاقام بها الناس ثلثت سنين يكابدون ضرا ويقاسون
جهدا حتى اذا اعياهم الامر فقالت طايفت منهم هذه
عقوبت تكذيبنا نبي الله وانكارنا التوحيد واصرت
طايفت منهم على كفرهم وخرجت الطايفه الثانيه الى صحاري
لهم باطفالهم وبهايمهم ثم يبتهلون الى الله وينشرون
على روسهم الرماد تذللا لله عز وجل ويسالونه الكشف

عنهم

عنهم مما هم فيه وذالك اول استسقا كان في الدنيا فلما ان كان
بعد ثلاثت ايام ظهر لهم اعني الميم محمد وامامه نار عظيمه وهو
في وسطها يميل مره شرقا ومره غربا واقبل في اثره مطرا
عظيم كثير القطر كثير الدر والخير اخصب به البلاد واحيا به
العباد واكلت النار التي كان فيها الميم محمد صلى الله عليه واله
الطايفه التي كفرت وابت عن الرجوع الى الله عز وجل اسمه
والشياطين التي كانت تنطق في الاشباح المستقبحه
وتنطق منها فجعل الله جل اسمه من ذالك الوقت لكل
الناس من العرب والعجم والمسلمين واليهود والنصارى
والمجوس يوم فرح وسرور واكل وشرب فوقود الناس
النار ليلة النوروز مثل على النار التي كان فيها الميم منه
السلام وصب الما مثل على الغيث الذي سقوا في ذالك اليوم
والسماجات والاشباح التي يعمل فيه مثل على الشياطين

التي كانت تظهر بالصوره المشوهة تريد بذلك الكارهات الميم
والسين واحراق السماجات بالنار في يوم النوروز مثل على احراق
الشياطين والكفار من الطايفه التي لم تومن في القبت الفارسيه
والمراجيح التي تعمل فيها في يوم النوروز مثل على ظهور السيد
محمد في النار ومیله مره الى الشرق ومره الى الغرب وذلك ان
الفرس تعمل في النوروز حبال معلقه يتمرجحون فيها الناس
يمرون ويجون فيجب على كل مومن ان يجعل صب الما في يوم
النوروز على جسمه طهورا له ولجسمه ونشره له وان يوسع
فيه على نفسه ومنزله ويواسي اخوانه فانه يوم عظيم الخطر جليل القدر

خبر في باطن النوروز مما حدث به

ابو عبدالله الحسين المعروف بالجلبلي قال حدثنا اسعد
الاعسر عن محمود الوراق عن اسحاق ابن صدقه عن الواثقي واسمه
نسمه الحارث ابن نوفل عن محمد ابن سلمان عن المفضل ابن عمر

انه

انه قال قال لي مولاي الصادق منه السلام يا مفضل ان
ليوم النوروز له باطن ابطن مما شرحت لك فقلت
يا مولاي نفهم عبدك ذلك قال مولانا الصادق علينا
سلامه يا مفضل ان الله جل اسمه لما خلق ادم الاول
وامر الملايكه له بالسجود فسجدوا وامر ابليس فابا واستكبر
هو وذريته وكان المومنين في ذلك الوقت ابدان
بغير ارواح نورانيه وكان ابليس وذريته يدخلون
في تلك الابدان ويتحجبون من نورها وما ظلمتهم
وابليس لا يعلم ما السبب في ذلك فلما اظهر الله ادم
على صوره تلك الابدان وامر الملايكه بالسجود فسجدوا
وامر ابليس فابا لينفذ حكم الله فيه وتظهر حجه الله
عليه قال ابليس لعنه الله انا اقوى من هذه الابدان التي
لها بالسجود اذ لم هو مثلها فادخل فيها ولا تدخل في فلما

34

علم الله ذلك منه امر زجر السحاب فمطرت مطرا
فكانت النقطه تقع في بدن من الابدان النورانيه
فتنطق بتوحيد الله عز وجل فتصير تلك النقطه فيه روحا
روحا فمن هذا المطر روح كل شي وامر الله عز وجل معصيت
ابليس ان تصير نارا عليه تلظا من حوله ومن حول اتباعه
فلما راى ابليس ذلك سال النظره الى يوم القيامه والبعث
فلم يجب الى ذلك واجيب الى يوم الوقت المعلوم وهو
ظهور القايم منه السلام لان القايم المهدي يقتل ابليس
وكل كافر حتى يكون الدين كله واحد فسماه الله
ذلك اليوم النور وسمته الفرس نوروز مشتق من
النور والزي والمراجيح التي يعمل فيه مثل سعي الابدان
بعضها الى بعض حين صارت لها ارواح واما الما الذي يصب فيه
للتطهير فهو مثل تطهير المطر الذي امطر الابدان النورانيه

ولسان

والنار وما تحرق من السماجات مثل على النار التي كانت
من معصيت ابليس وذريته وجنسه والسماجات مثل على
الشياطين ذريت ابليس لعنه الله وهذا ما بلغت اليه من
العلم في معرفت باطن النوروز والله اعلم بالغيب وفوق كل ذي
علم عليم وما اوتيت من العلم الا قليلا من ما من الله علي به
ونقلته عن شيوخنا قدس الله ارواحهم وعلا اشخاصهم بمحمدا
ومن الابن وسلم تسليما وهو ما رواه سيدنا الحسين ابن
حمدان الخصيبي قدس الله روحه وشرف لعلي مقامه
باسنادا صحيحا عن الثقات مرفوع الى المعلى ابن خنيس انه
قال اتيت الى مولانا ابي عبد الله جعفر ابن محمد الصادق
منه السلام في صبحت يوم نوروز فقال لي يا معلا ما هذا
اليوم فقلت جعلت فداك هذا يوم تعظمه الفرس
وتتهادى فيه ويزورو ويبرو ابعضهم بعضا فقال علي ذكره

السلام كلا ورب البيت العتيق الذي ببطن مكة
ما عظمو هذا اليوم الا لامر قد يروا وانا مفسره لك عن
قوة حتى تعلمه وتفهمه فقلت جعلت فداك يا مولاي
لعلمي هذا من عندكم احب اليّ ان اسمعه من غيرك
وان يكبت الله اعداك فقال يا معلا ابن خنيس يوم
النوروز وهو الذي اذن الله فيه للمومنين واخذ الله ميثاق
العباد ان يعرفوه ويعبدوه ولا يشركوا فيه شيا وهو يوم
اثبات الحجه لاوليايه على اعدايه وهو اول يوم طلعت فيه
الشمس وهبت فيه الارياح اللواقح وهو اليوم الذي
اشتقت فيه الارض عن زهرتها وهو اليوم الذي حمل فيه
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لامير المومنين منه الرحمه
على كتفيه وتيل منكبيه حتى رما هبل الاعلا عن البيت الحرام
وكسره وهو اول يوم خلقت فيه زهرة الارض وهو اليوم الذي

احيا

احيا الله عز وجل القوم الذين خرجوا من ديارهم حذر الموت
وهم الوف وهم حينيذ الوف وهو اليوم الذي اهبط الله عز
وجل فيه جبرايل عليه السلام على النبي صلى الله عليه واله
بالوحي وهو اليوم الذي كسر ابراهيم عليه السلام اصنام قومه
ورماها من فوق البيت الحرام وهو اليوم الذي فتح الله على
نبيه يوم الاحزاب وهو اليوم الذي فيه اخذ النبي صلى الله
عليه واله العهد لامير المومنين منه السلام البيعه
بغدير خم على اصحابه فاقر من اقر له بالولايه فطوبا
لمن ثبت عليها والويل ثم الويل لمن نكث عنها وهو اليوم
الذي اخذ فيه امير المومنين منه الرحمه العهد والميثاق
على الجن في الوادي وهو اليوم الذي ظفر فيه باهل النهروان
وقتل ذو الثديه وهو اليوم الذي يظهر فيه القايم اليه التسليم
ويقتل الدجال ويصلبه على كناس الكوفه وما من يوم

نوروز الا ونحن نتوقع فيه الفرج لانه من ايامنا حفظته
الفرس وضيعتموه وهو اليوم الذي احيا الله عز وجل الالوف الذين
خرجوا من ديارهم حذر الموت وكانوا الوفا من بني اسرائيل وذلك ان
الله تعالى امر حزقيل ابن العجوز منه السلام ان يصب عليهم صب الما
في يوم النوروز سنت جاريه ماضيه مستقبله لا يعرف
سببها وسنتها الا الراسخون في العلم وروى ابي عبد الله
الحسين بن حمدان الخصيبي نضر الله وجهه يرفعه باسناده
الى المولى جل جلاله انما هو الذي انذر ثمود واخر عنهم الصيحه
لما استحقوا العذاب فقال جل من قايل تمتعوا في داركم ثلاثة
ايام ذلك وعد غير مكذوب وذلك انه كان يوم نوروز
فعظمه الله عز وجل عن وعده ان انزل العذاب فيه فاخر الله
يوما قبله ويوما بعده فاخرتهم الصيحه وعنه نضر الله وجهه
باسناده ايرفعه الي المولى منه السلام انه قال يوم النوروز وهو يوم

يفضل

يفضل على ساير الايام كفضلي على ساير الخلق وهو نور لمن عرفه
ونوروز بركاته وبشرايه من سخط الله وعذابه وهو اليوم الذي
تاب الله فيه على ادم وهو اليوم الذي رفع الله ادريس مكانا
عليا وهو اليوم الذي نجا الله فيه نوح وقومه ومن معه من
وفدي اسماعيل بذبح عظيم ورد يوسف على يعقوب ونجا شعيب
من عذاب يوم الظله وكلم فيه موسى تكليما وجعل له
هارون وزيرا والان الحديد لداوود واستخلفه في الارض ووهب فيه
لسليمان ملكا عظيما وشبه عيسى لليهود ورفعه اليه واحيا
لحزقيل الالوف الذين خرجوا من حذر الموت فاحياهم الله في هذا
اليوم وانقذ جرجيس ودانيال من عذاب العمالقه ووعد
السيد محمد اظهار المهدي فيه وفيه عرج حتى كان من ربه
قاب قوسين او ادنا وفيه كان ظهوره ومولده وفيه رد
امير المومنين منه الرحمه الشمس بكربلا وببابل كرتين

اخرى وفي هذا تكون الرجعة البيضا والكرة الزهرا وكشف
الغطا وظهور ما كتم واشهار ما اخفا ولله المنه
والعظمه والقدره وعنه نضر الله وجهه باسناد له
يرفعه الى المولى منه السلام ان موسى لما اختار من قومه سبعين
رجلا نا جارته ليراه ويرونه فاخذتهم الصاعقه فماتوا وافاق
موسى من غشيته واسترجع الى الله وناجاه في احيا السبعين
فقال له عبدي موسى تجد في الخلق مثلهم من تختاره فقال اللهم
وسيدي قد الفتهم والفوني واحببتهم واحبوني ولم تختار و
النظر اليك الا مني اليك فهبهم لي فقال الله جل وعلى يا
موسى هذا يوم نوروز جعلته يوم رضاي فخذ من الماء
فرش عليهم انهم تحيون فرش عليهم الما فعاشوا باذن
الله تعالى وعنه نضر الله وجهه يرفعه باسناد
له الى المولى منه السلام انه قال من رش الما في هذا اليوم عالم
بفضله

بفضله امن كل ذو غايله وعنه باسناد له الى المولى
منه الرحمه انه سئل عن الرجوحه ورقص الاستبند فقال فيهما
رياضة للجسد ومصلحة للنفس وقوة للاعضا وفسحة من الغم
ومجلبة للسرور وعنه رضوان الله عليه باسناد
له الى المولى منه السلام فيما روي من اكاليل الاس والاذريون والا
نوار انه قال ان الله جل واعلا جعل لكل شي ملكا وجعل ملك
الخضر الاس واخر العهد من جميعها واستودعه الاس فكل شي
من الخضره تحول ويزول وتحدث فيه التغيير والاس بالعهد الذي
فيه لا تحول ولا يتغير عن معناه وروي ان مولانا امير المومنين منه
الرحمه اهدا اليه في يوم النوروز جام فضه مملوا خبيصا
فقال ما هذا فقال هذا يوم النوروز ويستحب فيه الهدايا فقال
وهل لكم في السنه مثله قال يوم المهرجان قال نوروزوا ومهـ
ومهرجوا في كل يوم واكل الخبيص وفرق الانيه في اصحابه

وروي عن ابي الخطاب عليه السلام انه قال روز بالفارسيه امان
من المسوخيه تفسيره بالعربيه من عز والله تعالى في يوم نوروز
امن من المسوخيه وروي عن المفضل ابن عمر انه قال قال الصادق
منه السلام انه كان المعنى عز عزه في زمن الفرس يظهر في كل عام
مرتين في انقضا الحر من البرد وانقضا البرد من الحر فسموا
انقضا البرد من الحر النوروز وسموا انقضا الحر من البرد
المهرجان واتخروهما عيدين لهما وكان المعنى الاكبر
اذا ظهر في الاكوار ظهر بالكليل والشرب فمنها استعملت الفرس
في هذين العيدين الاكل والشرب قال المفضل انما يتذكروا ولوالا
لباب ويوم النوروز اليوم الرابع من نيسان ابدا في كل سنه
ويوم المهرجان وهو السادس عشر من تشرين الاول ابدا وعن
وعن محمد ابن جندب عن سيدنا ابو شعيب انه قال من تكلل
في هذا اليوم باكليل ازريون ثم سال قضا حاجته الا قضيت
له

له ولا قصد امرا الا سهل له قصده وعنه عن ابي عبد الله
الحسين احمد بن هارون البغدادي رضي الله عنه قال حدثني
حدثنا سيدنا ابي عبد الله الحسين ابن حمدان الخصيبي قدس الله
روحه عن احمد ابن سندولا والعباس النبات وعلي ابن حسان
قالوا جميعا دخلنا على سيدنا ابي شعيب محمد ابن نصير ابن بكر
النميري اليه التسليم في يوم نوروز فرحب بنا وقال اجلسوا في هذا
اليوم الشريف فسياتيكم من مولاكم ابو محمد ما تسرون به
وامرنا باتيا كل مجاور ابن سرموك فاحضروا حتى لم يبق احدا
منهم الا احضر واقبل بتحفنا بفواكهنا ليست في ذلك الزمان
ولا هو في اوانها من السنه ولا توجد ولا ترى وكذلك انواع
الرياح الغريبه المستطرفه مع انواع الطيب وفاخر الجوهر وهو
يجلل الله ويهلله ويمجده ويسبحه ويقدسه ويكبره ويثني
عليه ونحن نقول ونعيد ما نسمعه منه اذا دخل عليه

ابو نصر الخادم ومعه خادم اخر وعلى راسه جونه فقال
يا باب الله مولاك يقرى عليك السلام ويقول هذه تحفتي
وهديتي اليكم من يحضر تكم من اوليانا المخلصين. فوضعها
بين يديه وانصرف فاقبل علينا سيدنا ابو شعيب وقال
فليتمنا كل واحد منكم غابت امانيه ولا يقصر في امنيته
فمن قصر فيها قصر حظه فقلنا في انفسنا يا سبحان الله
وحده هذه جونه واحده فان تمنينا ما لا يكون في الجونه
كيف ننا له فقال لنا هذه الجونه محنة لكم واختبار اعلام
عليكم فبكا اكثرنا وقلنا يا سيدنا ادعو لنا بالاقاله من
الاختبار والامتحان فانا لا نطيقها فقال ايكم القايل في
نفسه وقد جاكم رسولي ليحضر واهل هو الاطعام وشراب
وفي منازلنا مثله اودونه فلبث تركنا في منازلنا ففهمنا
باجمعنا على اقدامنا قلنا يا باب الله الله قولك
الحق

الحق وانت اعلم ممن قاله منا فقال قايله يا سيدنا تبينه
لنا حتى نعرفه فترغرغت عيناه بالدموع وقال ان بني اسرايل
قوم موسى اتاهم نالهم جدب شديد اعظيما وقحطت الارض
وامسكت السما عنهم حتى لم يبق خضره الا يبست ومرت
واحترقت وشكت امت موسى الى موسى ذلك عليه السلام فقال
لهم اخرجوا الى البريه حتى ندعوا الله ربنا ونسأله ونستقيه
ونستسقيه الغيث فخرجو وخرج موسى والالواح ودعوا الله
وتزرعوا اليه تفرد موسى يناجي ربه ويساله ان يسقيهم
غيثه فاوحى الله يا موسى انما منعتهم لاجل ساعي بينهم
فليخرجوه من بينهم حتى اسقيهم الغيث فرجع موسى الى بني
اسرايل فقال لهم يا بني اسرايل ان الله عز وجل يقول انما
منعتكم الغيث عنكم لان فيكم رجل ساعي فاخرجوه من بينكم
حتى اسقيكم الغيث فصاح بعضهم في بعض وقالوا من كان فينا

فيه هذه الصفه فليبتقي الله ربّه ويعرفنا ويخرج من بيننا
فما احدًا منهم نطق فرجعوا الى موسى وقالوا يا نبي الله ما
اقرّ لنا احد ولا نحن نعرفه فاسل الله ان يعرفنا اياه حتى
حتى نخرجه من بيننا وديارنا فناجا موسى ربّه اله وقال
الاهي وسيّدي ان عبيدك لا يعرفوه ولا هو يقر لهم نعرفهم
اياه حتى نخرجوه عن ديارنا وديارهم فاوحا الله اليه يا
موسى انا ما ارضا العبدي بالسعايه فاسعا اليكم به
يابني اسرايل فسمع الساعي فقال في نفسه الله العالم بي
وبما اسرّ واخفي وقد سالت بنوا اسرايل ان يبد لهم الله
علي فستر ولم يبد لهم وما اراد يبد لهم علي والله لا توبن من
السعايه الي الله توبةً يعلم الله وفاي بها فاوحى الله الى
موسى ان عبدي الساعي قد تاب توبةً نصوحه وتقد توبته
فقل لبني اسرايل اياكم والسعايه فانها تقطع الرزق

وخرب

وتخرب الديار وتبتر العمر ومن سعا فقد قتل ومن قتل
فجزاه جهنم وبيس المصير ثم ان الله جل قدرته اسقاهم
الغيث واحياهم وعمر ديارهم وانتم تسلوني ان اخبركم
بالرجل الساعي الذي اسر في نفسه ما جليته واسه وامله
انه سمع ويسمع وهو واحدًا منكم ولا تاب ولا تاسا الساعي
من سعايته يبته من بني اسرايل وتوبته ان منكم الثلاث
نفر قد اصغوا اليه وقالوا بقوله وستعلمون غير بعيد فقال
احمد ابن سندولا والعباس التبات وعلي بن حسان
كان عددنا في ذالك اليوم والوقت فوق السبعين رجلاً
كل منا يتمنا في نفسه غير ما يكون في الجونه ليرى برهان
ربّه فقال اثبتوا ما بكم بخطوطكم ورما الينا درجًا
فاثبت كل واحدًا منا ما تمناه في ورقه مفرده ولا يظهر
عليها رفيقه الاخر فكتبنا جميعًا حتى تم العدد ثم اهر

امر بفتح الجونه وقال يا فلان ابن فلان اتقدم خذ ما
تمنيت وصار يدعو كل واحد امنا باسمه ويقول هات رقعتك
وخذ من الجونه ما تمنيت فوالله ما ضرب واحد امنا بيده
الى الجونه الا ووجد فيها ما تمناه وكتب في رقعته الا
ربع نفر فانهم مدوا ايديهم واحد بعد واحد فما وجدوا
في الجونه شي وكان هذا زايد في كفرهم وشركهم وحسدهم
وكانوا الاربعه اسحق الاحمر وابو عباد البصري
والحسن ابن المنذر وجيب العطار لعنهم الله وعنه
عن داوود القمي يرفع اسناده الى احمد ابن ادريس الى محمد
ابن المفضل قال قال ابي الحسن موسى منه السلام وقد دخلت
عليه فقال الي اي يوم هذا فقلت يوم نوروز فقال انه من
صامه عدل صيامه وهو اليوم الذي اختار موسى من قومه
المناجات ربه سبعين رجلا فلما اخذتهم الرجفه ماتوا

فكان

فكان اول من حي موسى فقال يا رب عرفت ريحهم وارواحهم
فهبهم لي فقال رش عليهم الما فرش عليهم الما فعاشوا وكان ذالك
يوم النوروز فيجب ان الرجل ياخذ كفا من الما يمسح به وجهه
وراسه ثم ان الله بعث ذالك السبعين انبيا كلهم

خبر النوروز وما يعمل به من البر والصدقه

رواه ابو عبد الله الكوفي يرفعه الى ابي بصير قال دخلت على مولاي الصادق
منه السلام فلما صرت بحضرته رايته في ذالك اليوم ورجليه
في مصب ماء جاري وعلى راسه اكليل من الاس وبين يديه
طبق فيه سكران ابيضا مدوره فقلت يا مولاي ما هذا
اليوم فقال يا ابا بصير هذا يوم عظيم وقدره جليل ضيعته
العرب واحفظت حفظت به الفرس وهو يوم نوروز
فقلت ما تامرني ما اصنع به يا مولاي فقال امر كفيه

بالغسل مع طلوع الشمس وتغوص في الما ثلاث غوصات وتقول
في كل غوصه سبع مرات قل هو الله احد او خمسه او ثلاثه
كنت في امان الله تعالى الى يوم مثله ازيدك فقلت نعم يا
مولاي قال اي رجلا دفع الى اخيه المومن درهم صحيحا
غير مثلوم عوضه الله تعالى سبع مايه درهم فامسكت
فقال حسدته او بخلت عليه فقلت يا مولاي وسيدي
لا حسدته ولا بخلت عليه قال فان لم يوتا مال فهو طهر
تعوض سبعماية حسنه ويمحي عنه سبعماية سيه ازيدك
يا ابا بصير فقلت نعم يا مولاي وسيدي قال يكون هديتك
الى قوم ملا الاسرفان شخصه عظيم ومقامه جليل وهو
اول نابت علي وجه الارض اقر لله عز وجل بالوحدانيه
ولمحمد بالرساله قلت سيدي ومولاي فان لم يمكنني له
الغسل ولا اجد الاس قال تهدي السكر الابيض وتغوص

رجليك في الما الجاري ساعه تتناقص عنك الذنوب وعن
سابر جسدك حتى تصل الى مولاك طاهرا مطهرا فقلت يا
سيدي مسله قال سل عما بدا لك قلت فما تقول في قوله
تعالى فلا اقتحم العقبه فقال يا ابا بصير نحن تلك العقبه
فمن قصد الينا نجا ومن تخلف في النار هوى قلت فوله الحق
فك رقبة قال يا ابا بصير ما فك هذا العالم الا بولايت
علي ومما روي من اخبار الفرسان ولظهور الله
تعالى فيهم طلبوا القوم من الواسطه الذي بينهم وبين مولاهم
معجزا وكشف فقال لهم اذا كان غدا فاخرجو صحراتكم
فانكم ترون ربكم يهبط عليكم من السما الى الارض فخرجوا
في غشيت يوم النوروز وقت العصر فنظروا الى السما
وقد تفتحت ابوابها واذا بارجوحه قد نصبت من السما
الى السما الى الارض من انواع الجوهر والعقيان ونضروا الي

الى صرير الجبل وليس له صورة تحد وهي هابطه الى الارض
تذهب وتجي وتلك الارجوحه في الهوى تخر لها الواسطه
وهو السيد الاكبر محمد ومعه بابه وهولاي هما الذين كانا
يظهرون في ملوك الفرس خزرين وخصروي وكان المعنى
اجل وعلا اذا ظهر بينهما بشروين فلما سجدوا سجد العالم
بسجودهما ثم خاطبهم بالتوحيد فاستوجبوا الفرس بذالك
السجود ان قامت لهم مملكه فيهم اربع الاف وخمسمايت
سنه ثم سالوه ان يحي لهم موتاهم في ناووس قديما فامرهم
ان يضرموا على الناووس نارا فلما فعلوا ذلك قال ليا خذ
كل واحد منكم اناء فيه ماء فيرشه على الموضع الذي
فيه اهله فانهم يخرجون اليه ففعلوا ذالك فخرج اليهم
موتاهم وانصرف كل واحدا منهم ومعه من مضى من اهله
بعد ان خروا له ساجدين وبه عارفين ثم قالوا يا مولاي

وسدنا

وسيدنا نريد شيا يكون لنا عيد في صبحت يومنا هذا
ونذكره لهذا اليوم فرش عليهم الماء بيده وهي قرينة فخرج من ذالك
الاس البهمني على ثيابهم وبسطهم وفرشهم ثم اضات
عليهم البقعه بالنور وغاب عنهم ذلك النور اذ كانت
فاستعملوا النار وجعلوها لهم قبلت عوض من ذلك النور
اذ كانت تشبهه ولم يزالوا متاسفين مترقبين يحصون
الايام ويرقبون الاوقات وهو بين نفرهم ونصب اعينهم
الى تلك الليله بعينها فظهر لهم بغير تلك الظهور
وطلبوا القدره التي راوها فرش عليهم الما وعلى ثيابهم فخرج
منه الاس الخسرواني والازريون نراوه على ساداتهم
مثل الكليل فصار سنتا استعمال الاس والازريون اكاليل
في يوم النوروز وهو النور الذي ظهر لهم في تلك الليله
فصار وقود النار سنت في ليلت النوروز ومعنى انتهى

الاسر الخصراني فانه شخص خصرو ابه سمي النوروز وتفسيره
بالعربيه اليوم الجديد وقال الخصيبي نزه الله شخصه
نوروز حقا مستفيد غانم متحقق بولاي اكرم هاشم
بوم ابان الله فيه ظهوره قبل الاعارب في قباب اعاجم
وسما بها نحو السماء فابصروا فيها مراجيج براي حازم
ولسلسل فيه ظهور مهيمنا منا يعا القديمنا المتقادم
فاشرب من الخمر الزلال فانه يوم تجلا نوره بغمايم
يوم الغدير وقد اشار محمدا بالقصد نحو اله رب العالم
وقد اورد طايفة من اهل التوحيد ممن تقدم ذكر القباب
الفارسيات وارسلوا في ذالك رسايلا استخرجنا منها هذه
الفصل فمن ذالك رووا فيما وضعوه من كتبهم الظهورات
الفارسيات اربع طبقات لكل طبقه منها اسماء شمابها
المولى جلت قدرته سماها وهي الطبقة الاوله
سماها

سماها المولى جلت قدرته بالمهيمنية الكبرى فاول اشخاصها
كان ناريوش كبر موت وهو عند هراد مرستم وسنك
طهمورث بهمن دهرمز خشميد بنوراست افريدوت
طهماست اشناست واسناست فسنا وسروس سياوش
روشن فهذه قبب كامله والطبقة الثانيه
سماها المولى جلت قدرته بالمهيمنية العظمى اسرا فيما
ذكرناه فاول اشخاصها كان زاذان شناه اسناه اسبا
بيروزه روزبه الاكبر كيقاد كنكاوس كيكاوس
كيخسرو كيهراسب بسناسب بهمن وكان
يدعا بالمسيح وبكورس وبنا بهمن هذا مدينه بكرمان
وسماها ازد شير والقلعه باقيه الى الان ومنها دهشتات
وهو الذي بنا الدهشتان وسماها باسمه وفيروز وكباوردس
الاكندر الاكبر وبنا ايضا مدينه بخراسان وسماها هرا

وقد كان الاسكندر يسمى بالاكندر فهذه قبة كامله
الطبقه الثالثه سماها المولى جلت قدرته بالبهمنية
الحمر لذلك شرقا وسرا فيما ذكرناه فاول اشخاصها
سحراب اسنك وذارابوش وسابور ابرويزين منوجهر زاذان
الاكبر تمازادان الاصغر بربود كيام ساوش منوجهر
فهذه قبة كامله الطبقه الرابعه سماها
المولى جلت قدرته بالبهمنية البيضا فاول اشخاصها كان
اسفنديار دحوند هرمز ذكرماسناه كرهياه سباه سابور
هرمز ازدشير شاه ابو بابك الاسكندر وهو الذي كان
يسمى بالاكندر كما عرفناك وازدشير ابن بابك كان
شاه شاهان وهو الذي مصر المدن واظهر الابنيه العجيبه
فيما بنا من المدن وطرق الطرق وشرع الشرايع واقام
اصول الدين من امور ابطول العربيه وكشف ما كان قديما

من الديانات

من الديانات الفارسيات من امور ابطول شرحها الى ظهور
سابور ابن ازدشير ابن بابك ثم كانت فتره فيحه بعد ما
ظهر واشرقت الانوار بارض العرب من ارض الفرس وكان بدو
الفتره من كسرى ابرويزين نوشروان فانه غير وبدل
وادعى في نفسه ما ليس له فاوجب المولى جلت قدرته التشديد
على الفرس وظهرت الانوار في بيوتات العرب في لوي ابن غالب
وغيرها كانوا توفيد من النعمه الظاهره فيهم مما منعت العرب
وكان مبزولا للفرس من استعمال النوروز وما قبل من
السرور والحبور وشربهم للسارات في سرورانهم واستعمالهم
الرياحين والزهور على تحقيق هم فنت اشخاصها واعلم انه
لما انتها الظهور الى سابور ابن بابك شاه شاهان كانت
فترة يسيره وكان القيم بها ثلاث اشخاص الذين هم شروين وخروين
وخسروى وفي هذا الظهور اظهر المولى جلت قدرته تجبيل

الخيالات وعمل النيرنجات واحراق السماجات ووقود
النيران في ليلت الصدق وعقد الاكليل والاس والاذريون
في يوم النوروز وليلته ولهووا امر باظهار المسرات
وظرب العيدان وساير الملاهي الات الطرب التي اظهرها
المقامين المتقدمه وهو بابيل ابن فاتن وحام ابن كوش
فاعرفوا مقامي الباب فيهما وجملت ذلك والاصل فيه
والمراد به اظهر البشاشه والفرح والسرور وما يجري
مجرى ذالك في الفهلويات الفارسيه وكان ابتداه
في اول يوم من سنت جديده وسمي ذلك اليوم النوروز
وكذالك يفعل بالمهرجات اخبارا ابطول شرحها وتخرج
عما سالت عنه وسوف نوردها اليك فيما بعد وكان جميع
ذالك في اول القبة الكنهر والمفرده وهذا اسما
استعملته كثيرا من الفرس وغيرهم من ساير الناس وا

وادخلوه في شي من الدعا والكلام بغير علم ولا حقيقه
وسوف يرد علم ذالك مما جرا اليك مع با من علم النوروز
والمهرجات وعلم ما جرا فيهما واكشفه لك على حقيقه
وذالك في الكتاب الثاني انشا الله تعالى

خبر المهرجان والنوروز وما يجب من

العمل فيه مرفوعا بالاسانيد الصحيحه عن ابو محمد
عبد الله الجنان العابد الزاهد قال حدثني سيدي ومولاي
يتيم دين الله محمد ابن جندب قال حدثني باب الهدايت
والايمان نورا صباووت قال يا محمد ابن جندب اني افترض
عليك فرضا فاجعلها بيني وبينك ميثاقا وعهدا
واخذ عليك العهد والميثاق وافترض دوام ذالك يا مولاي
الى يوم المعلوم والوقت المفهوم قال ابن جندب وما
ذالك يا مولاي قال ظهور النار الهايله باطراف الارض

وشعاب الاوديه واتصال تلك النار بالموتى وهي النار
الهايله فتتصل بالاموات فتضي عندها قبورهم وترجع
الى الكثايف الارواح فيتعارفون ويتساالون وهو يوم
عظم الله قدره بنورها الجسم الكبير الذي تبتند الاكاسره
والفرس والطلبه الخزر والترك وتدين به النوبه
والقبط وتشهد باسمه الديلم والارمن وهو ذو ناي
وهو يوم العيد الاكبر وظهور الصمد الاقدر وبه
خلق وصور يابن جندب امر العارفين فيه ان يجتمعوا
في هذا اليوم ويتواصلون بالمعرفه والمذاكره شاكرين
لاسباب النعمه والابواب الناطقه والمخلصين للرقاب من
غل الجحود غير ناكثين ولا تاركين المفترضات الواجبه
وادخال السرور عليهم غير مخلفين ولا ممنوع عنهم ما
يريدون ويطلبون من اسرار الدين غير كاتمين عن

اخوانهم المومنين ارواحهم طاهره مجتمعه متصله
غير منفصله لسانها واحدا وعقدها واحدا طالبين انواره
الذي ظهر بحجابه المويد بالبقا الذي لا يعدم وجوده
ولا يغيب مفقوده المباشر للابشار عند الحاجه والاضطهاد
يابن جندب اتبين فضل هذا اليوم وان الله تعالى يظهر
فيه شخص من نور يتقبل القرابين من عباده ويبعث بها
بظهوره الغيث الى البلاد الميته فيحييها وذالك انه
يابن جندب يظهر من عين الشمس في هذا اليوم ولا يزال
نوره طالع الحمام الغيبه من القرص فغيب النور ولا يظهر
الا في هذا اليوم وهو من سنه الى سنه تشرق الشمس بالظهور
بك فيا تي نوره الى ساير النبات والثمار وجميع ما دب ودرج
فيصير فيه خلقه جديده فطوبى لمن عرفه واقر به
والويل لمن جحده وانكره ولولا ظهوره لنوره في هذا اليوم

لما افلح شيء من النبات والثمار وانما بروسته تعلمون
وبانصاله تعيشون فتامل يا ابن جندب الى سر الله تعالى
وقدرته وقد كان في الازمنة السالفه والقباب الفارسيه يظهر
شخص في اليوم وبامرهم ان يسالوه حوايجهم ليقضيها
وكان الطالب كثير والراغب ولم يزل مدة ظهوراته جاريه في
هذه اليوم حتى اظهر هذه القبه الهاشميه وظهر في
لوي ابن غالب بالعربيه مشرقا للمقامات الطالبيه المنافيه
فصار ذالك النور الموجود للاشخاص المتفرقه
ولا يظهر الا من عين الشمس في مثل هذا اليوم وذالك
يا ابن جندب ان الله تعالى ظهر في القبه الادميه بكن
تلك النار الهايله المتقبله قربان هابيل في هذا
اليوم فهو يوم جل الله فيه ذكره وعظم فخره لما اظهره
المولى فيه بالاجابه ومنع الضد واحرمه من جوار الايمان

واخرجه ثم ظهر في مثل هذا اليوم في القبه النوحيه بسفينة
النجاة وعين الحياة وكان شخصه الما الفاير من التنور
الذي غرق به الاضداد وظهر لهم بالقبه الابراهيميه
بالنار التي جعلت بردا وسلام على خليله ابراهيم وفي
القبه الموسويه حين انسته بشخص النار قال لاهله
امكثوا اني انست نارا لعلي اتيكم منها بقبس او اجد على
النار هدى ولم تزل مدة الظهور جاريه في الفرس في النار
المتقبلات القرابين الى حين ظهوره في القبه المحمديه
فلما غاب اوعدهم بالنار الهايله المحرقه وهي التي وعد
بها الخلق كافه ولقد كان لابن سبا في النار محنه
وهذا يا ابن جندب ظهوراته في الكرات والرجعات
واشخاصه البدريه وحجبه القايمه العلويه وهي قايمه
بصفة الانزعيه وهي العزه لله ولرسوله وللمومنين

فلما راه العالم وعليه تاج من نور متجلي بعظمته محتجب
بجلال الجبروت كبرته الملايكه مسبحين بحمده مقدسين
وكان اول من كبر الحجاب والباب والايتام ثم النقيب وهو اول من نقب
علم باطن سر الظهور والنجيب الذي انجب مسارعا ولبا داعيا
وكبر ذاكرا او مختصه للمخصوص ومخلصه والممتحنين
ثم خلق عالمه الصغير وظهر في هذا اليوم بالخميس
الكبير وهم له عابدون ساجدون وكان اول من وحده
بصورة الصفت الانزعيه وشاهده بجلال النورانيه
المقرب بالمعرفه والدعوه ومن بعده الكروبي الذي
رفع عنه كرب النجاسه وبعده الروحاني الذي روح
بروحانيت القدس فحصل عارفا وبها قد شاهده ومن
بعده المقدس بالتقديس ما عرف قدسه قدسته المعرفه
فاوصلته الحقيقه ومن بعده السايحين الذين ساحو

في علم

ساحو في علم الملكوت ومن بعده المستمع الذي لما سمع
دعوته لباه بالعبوديه وناجاه بالربوبيه ومن بعده اللاحق
الذي لما راه حقق الوجود باقيا واثبت الظهور كاملا
فلحق بنورانيت اللاهوت متصلا طابقا ثم لم يزل ظاهرا
١٧ في سمواته بصورته الانزعيه التي لم تتغير ولا تضمحل
بينهم بما كانوا وما يكون وما جرت الى حين ثم اظهر
مولاك الظهور البشري واظهر القباب وشرع الشرايع
واوجد الملة والاديان المختلفه وكل ذلك للعلة
التي تبروا من العالم فاقيم ذلك با جنود وحرص المومنين
على معرفته وطالب حقيقته الخوف فقد اخرت عليك العهد
والميثاق واجعل للمومنين فيه اجتماعا وليظهروا السرور
والسرور والفرح ويصدقوا ويتواصلون وليقروا فيه العلوم
الباطنه والظاهره وليتخذون من الماء ما يرشونه على

وجوههم واثوابهم وليطهروا قلوبهم ويكتمو دينهم ولا
يذيعون سر ذالك الى الحرم فيحرم عليهم التوحيد ويكون
الماء من السما كالكوثر اجل واعظم شفا فان كان من ماء ذلك
الشهر فيبخر الى ذالك اليوم والوقت ويرشونه فان عدم
ذالك فمن ما الفرات فان عدم ذلك فمن ما الاردن
من جانب الطور الايمن فان عدم ذلك فليكن من ما
زمزم فان عدم ذلك فمن اي ماء حضر واستقو
الله بشيء من كف سلسل رحيق مختوما ويدخلكم جنات
تجري من تحتها الانهار واذا اجتمعتم في هذا الموضع قد
يا من كبير كم صغير كم ولا صغير كم كبير كم ولا تسخطو
فيه احدا من الاضداد ولا تقربوه اليكم فيكون ذالك
اقرب الى الله سبحانه وتعالى واذا حضر الما الذي وصفنا

عا

الحمد لله الى الله سبحانه
وتعالى واذا

على جهته فاجعلوه في اناء صافيا بين ايديكم الى تلاوة
الخبر والدعا الذي ذكروا استعملو عبد النور الذي هو شخص
هذه النار الذي جعله الله قربانه الاعظم وشخصه
المكوم فاذا فرغتم من التسبيح والتقديس فرشوا الما
على وجوهكم وايديكم وان كان لكم اخا متوجع
متخلف عنكم فاسقوه منه فانه يبريه ويشفيه لان
الله تعالى حكم على نفسه بالمغفرة فيه واذا نظرتم
في هذا اليوم الى الشمس فقولوا دعا
سبحان الازل اللاهوت مبدي الهيولا والصور وتبارك
العلي العلام مبدي البرايا بهو فاتق الحركات مخترع جمد
نفسه ومبدي هيولا قدسه ومظهر الابواب من جواهر نيته
احدا بلا امر وفردا بلا ضد وليس له عديل يشاكله ولا شبيها
يجانسه او حجبه في مقامات نوره وسما نفسه باسماء له

معناها ثم خلق الحروف فكان منها مبداها واطلع من نور ذاته
ضياء يسطع لمعانه وابرق طلوع امجاده في الغيب والقدم
فسبحان الازل الاحد السرمدي ذي الجلال والاكرام
والعظمة والبها واللاهوتية والسنا غاية كل غاية
ونهاية كل نهاية فاطر المبدعات وخالق المخترعات
ومنشي الحركات والصفات ورب المقامات الطالعات
والحجب الدايرات وخالق السموات وساطح المدحيات تبارك
من بنفسه ظهر محتجبا ودعا عباده منها معلنا قد بين
الاوقات غيبة والدهور والازمنة والشهور دل بكلمه
على غيبته من مقام مشهود ذاته مربيا وظاهر لجميع
مبديا براه بذلك الصادر والوارد وهو لا يدرك
كليا ولا يشاهده وليا تبارك الله المتجلي في
الازمنة والدهور الجاعل يومنا هذا عيدا للاوليا

في سوالف الدهور وسماه لنفسه سلسلا واجتباه
سلسبيلا وجعله امينا واصطفاه بالتسمية جبريلا
فجلت ان عين الرب وصورة وحر انيته وهيولا قدرته
فهي هيولا الهيولات واس الحركات تعالى الظاهر
بها في الغيب والقدم وسبحان من ملكه مويدا
وهو حمده واسمه جل عن المحدثات المتصلات بالتاليف
المحدثين وسبحان الله العلي العظيم المتجلي كما يشا
فيما يشا عز عن الابصار محجوبة نواظرها او تحجب
بكثايفها جل رب الارباب الاول القادر الظاهر من
عين شمسه الموجود بالنار القابلة المتقبلة للنور
القرابين ولا اله الا من الصمدانية جوهريته والسرمدية
ازليته واللاهوتية حجابه والجبروتية مقامه والانزعية
صورته بديع المبدعات وفاطر السموات وساطح المدحيات اللهم

بحجابك الاصفى المتصل بك وحمدك الراتق المنفتق
من ضيا نور ذاتك الطالع منك والغارب فيك وانت بروه
وسر قدرته ومبينه لاظهار المشيه فظهر عند
اختراعك الوحدانيه فانت ما ابرزت اذ هو منك
وفيك بلا فرق ولا فاصله ولا واسطه عز جلالك
الرفيع وتعالى الازل المنيع فاطر الحركات من ابواب قدس
الوحدانيات واول الاوليات وقديم القديمات وخالق
المخلوقات والحجب والصفات والعلامات والمقامات
الهي العلي اسلك بمقام شرفته وظهورا قدسته
وحجاب اوصلته بصفات الصفات بحجب الحجابات والصور
اللاهبات بالانوار الغالبه من مشاهدة الانوار
الطالعه بالمقام المحمدي بالباب السلسلي اسلكان
تكفيني المصايب في ديني ودنياي واخوتي واحبابي

ويماني

ويماني وتصرف عني التحيير في نظر الاضداد ومكاثرت
الانداد واهل العما والسواد اللهم واسلك بما سالتك
والانفراد عن من جحدك كلبا وكذب بك معنويا و
انت انه الله لا اله الا هو اللهم اتمم علي معرفتك والعمل بما
عملته ولا تجعل في قلبي غلا ولا حقدا للمومنين اللهم واجمع
شملي من قصد بابك السلسلي وحل بفنا بابك الجوهري وجاوز
معرفتك اللاهوتيه مشاهدا لها محققا وبالاقرار لك عارفا
باسمك مقرا ولباب رحمتك عبدا وبك لا بد امستجيرا
اللهم بالمنه بالرحمه بحجابك الاعظم ان تخصنا بسر
سر كنتك الكبرى التي هي لاوفا اهل ذمتك وعبادك
طاعتك واوليا رحمتك اللهم انك في يومنا هذا
تجليت وكشفت عنا الغفله عند ابتجادك لذاتك
كشفا واظهار ما الحيات لنا فاسقنا اللهم من بابك

الظاهر السلسلي وسوقه الى عبادك الصالحين سوق
واختم لهم فيه بالسعاده والخير في عدك الحق الصادق انك
قد رحمت وغفرت فاستانف بنا عملا جديدا صالحا يرضيك
اللهم اجمع شمل المومنين في مشارق الارض ومغاربها وسهلها
وجبلها وبحرها وبرها ولا تجعل في قلوبهم غلا ولا حقدا
واغفر لنا ولهم غفرانا كثيرا وتجاوز عنا وعنهم والسيات
واقلنا واياهم العثرات واصفح عنا وعنهم يا ارحم الراحمين
يا من كتب على نفسه الرحمه والاجابه لمن دعاه وناجاه
ولباه فلبيك اللهم رب البيت الحرام ومكه وزمزم
والمقام اقربك بالمعنويه عليا كبيرا اللهم مولاي اكفني
كيد الكايدين واقلني من الكفره الجاحدين ومن شر الابالسه
والشياطين والمارقين اللهم اني اذرابك في نحر الجبابره
وادفع بك ما لا اطيق من اقامت عدلك في فاقلني عثرات

الموبقات

الموبقات وذنوبي المتلفات يا جبار الجبابره ويا تاج
الاكاسره ويا لسان السلاطين بالكلمت الباقيه
مولاي بظهور نورك البادي المبدي لاهل ارضك با قامت
حجتك وحجابك المنشي بصفتك العظما بما اظهرته
في يومك هذا بتبرو زبته وتثبتك قبل الولالك
والولايه قبه عند اقامت المحل الاشرف بالظهور المنافي
الطالبي الهاشمي الذي هشم القروف وكسر الاصنام بالمقام
الهابيلي بالصفت التوحيد بالكلمت التشبيه بالحجاب
الابراهيمي بالوي اليوسفي بالحجاب السلماني بالكلمت
الاصفيه بالظهور المسيحي النوراني الشمعوني
بالمحل من القبت المحمديه الهاشميه بالقايم بالعص
بالصولت الطالبيه بالظهور الفاطر فاطر بزين العابدين
بالمقام الكريم والروح الامين ومن اليه الرجعه

الرجعه والعوده والتسليم بعقد محمد الباقر من علم سر
السراير باتصال عين العين بعقد محمد بقا الوفا بسرا
الرواة بجعفر اب الابا واسم الاسما وفاطر الارضين والاسما
عالم العلما قايد الصالحين الزاهر ابي اسالك بمحمد تاسع
الاسما وظهور العظمه بالعاشر الاكبر بالحسن الطاهر
صفت لك الصفات بالحجة المهديه والكلمة الباقيه السرمديه
بالنوره الظاهره الانزعيه البادية من عين الشمس باقامتك
العدل باظهارك في هذا اليوم القصاص بتجاوزك عن المذنبين
من عبادك العارفين باقالتك المستغفرين من الصالحين
يا من اشرق حكمته اظهار لاهوت قدسه في خلقه وسما
في غيبته وقدمه لاظهار المخلوقين. وبه امنت رب
الملايكة والروح وهو العزيز الغفور اللهم اني اسلك
بجميع ما سالتك به ان تكفيني في هذا اليوم وجميع

المومنين

المومنين الافات والعثرات وجميع الفتن ما ظهر وما
بطن يا علي يا عظيم وتسجد وتدعو تجاب انشا الله تعالى
وهو حسبنا ونعم الوكيل والحمد لله رب العالمين

دعا النوروز هو يوم رابع نيسان

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اني اسلك بك وباسمك وبابك وباهل مراتب
قدسك ومعرفتك وبنور هذا اليوم النوروز الشريف الذي
جعلته عيدا للمومنين في معرفتك وزينة لجميع
خلقك وانوار ارضك وانزلت فيه بركات رزقك
ورزقته جميع كافة خلقك وعبادك وجعلت ارضك
به زاهره وسمواتك به نيره ودنياك به وبذكره
نظره وجعلته بين الانام شخص باسمك الدال عليك
بك فاظهرت فيه الخيرات ووفرت فيه البركات وجعلتها

ارزاقا لمن خلقته من الجن والانس والانعام والطير والوحش
وجعلت بدو منشاها منه وسميته النوروز وجعلته شخص
باب اسمك الهادي اليك والمستخرج من اسمك علومك
الجاريه الي العارفين بك وجعلته مررك فنون ما
رزقت من كل شي فنوروز العارفين بقدر ما علموه ومما
علمتهم من كنوز فوايد علمك ففاز بذلك الفايزون
العارفون وخاب الجاحدون المبطلون فلا تفقدنا
اللهم من حيث امرتنا ولا تزانا من حيث نهيتنا
ابدا ما احييتنا واذا توفيتنا كنت انت الرقيب علينا
فارض عنا يا مولانا رضا لا سخط بعده واشملنا برحمت
تامه عامه ولا تقطع عنا ولا عن من وصلنا رضاك ورضوانك
وعفوك وغفرانك وطولك وامتنانك وجودك
واحسانك ابدا يا علي يا عظيم ... بحق ... انشا الله تعالى

خطبت ليوم النوروز المبارك

الله اكبر الله اكبر الله اكبر ولا اله الا الله
والله اكبر الله اكبر ولله الحمد كثيرا والحمد لله الذي
هدانا لمعرفته ونبهنا على طاعته ودلنا على ظهور
قدرته في بريته واقام لنا شخصه وابدا لنا اسمه وابان
لنا برهانه وجعلنا مومنين بمعرفته عارفين وبظهوره
مقرين والي امره مسارعين ولاسمايه موحدين ولقربانه
متقبلين ولدعوته سامعين ولندايه ملبيين سبحانه
وتعالى لا اله الا هو العلي الكبير عالم الغيب والشهاده
هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو الملك
القدوس السلام المومن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان
الله عما يشركون هو الله الذي لا اله الا هو الخالق الباري
المصور له الاسما الحسنى يسبح له ما في السموات وما في الارض

وهو العزيز الحكيم هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا احد الرب الاول والديان السرمد
العلي السيد جل وعز عن العدد واتخاذ الصاحبة والولد
الله الذي لا اله الا هو الذي انجز وعده ونصر عبده
وايد جنده وهزم الاحزاب وحده وعرفنا نفسه
بظهوره ودلنا عليه بذاته وقدرته وكشف لنا سره
وان لنا امره وهو العلي العظيم اللهم اني اشهدك
واشهد ملايكتك الحافين حول عرشك مقر موقن
بظهورك الاكبر ونورك الازهر الذي ظهرت به لخلقك
فاطلقته لامرك انك انت الرب العلي العظيم الحميد
الابدي وان هذا اليوم الذي قدمته على الايام واظهرت فيه
الايات بين الانام بالرافه والرحمه والنعمه والمنه والفضل والهدايه

والهدايه يوم الميثاق

والهدايه يوم الميثاق ودعوة السباق الى معرفت العلي الخلاق
الملك الرزاق نور النورانيين وسرور المومنين وغايت
المتقين وعبد العارفين الذين عرفوا الندى وصوت الرب
الاعلا والبرهان الاوفا والالسن الناطقه حفظت
الكتاب وطرق الباب ونقلت العلوم ودعاة النجوم
سبحانك مقيم الاسما وعظيم الالا وسامع الاصوات
وسابغ النعمات والفوز والهنات ورب الارباب ومجيب ٨٨١
الدعوات وجامع الشتات من الفرق المفترقات ومحيي ٨٨
الاموات الظاهر بالاسما والصفات والصور والهيات
والقدر والمعجزات والبيوت والمقامات والاوقات والعلامات
الزانيات والقباب الفارسيات ورب الطور الذي طار
بالقدره لربه والكتاب الذي نطق باللغة العربيه
والسطور المكنونه والاسس المحمديه وبالصورة

والسطور المكنونه الاسس المحمديه

العلويه والرحمة الفاطريه والبركة الحسنيه
والمحنت الحسينيه العابديه الحنفيه بجير الجلال
وسين السنا وعين العون ودال الدلال وحيا الحيات
ولام اللقا وخا الخيره جيم الظاهر في اليوم الناصر
للولي بالامر العلي يوم يقوم الروح والملايكة صفًا
لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا ذالك
اليوم الحق فمن شا اتخذ الى محمد مابا انا انذراكم
عذابًا قريبا يوم ينظر المرء ما قدمت يداه ويقول
الكافر يا ليتني كنت ترابا فطوبى لمن صدق والويل
لمن كذب يوم يدعوكم فتستجيبون الى حمده نور الانوار
وقدوة وقدرة الجبار من اثر الايمان وعبد الرحمن وبر الاديان
وصاحب الايمان ومنهج البيان الناطق بالفارسيه الظاهر

بالعلويه

بالعلويه مسبب الاسباب ومقلب القلوب وغافر الذنوب وانه
لما قام عبد الله يدعوكادوا ان يكونون عليه لبدا قال انما
ادعو ربي ولا اشرك به احدا فانكروا دعاه وكذبوا نداه
وقتلوه بالستهم وكادوه باعنادهم واحرقوه بنارهم
فصارة عليه النار بردًا وسلام فاطفاها بنوره واخمدها
بدعايه اللهم نار حسنابه وللمومنين اجمعين يا علي يا عظيم
يا مولف المقامات ومن اشعهم الذين اولهم محمد واخرهم
محمد وكلهم محمد عليهم صلواتك ورحمتك انك علي حميد
اللهم اني ابرى اليك في يومي هذا وايامي كلها من فرعون
اللعين وهامان المهين وقارون القرين واسمعيل
ابن خلاد الرجيم ووبره وقومها والفاعوس الاعما
والمشتهر بالظلما والمتغير عن دينك وعاصيك
وعاصي امرك الخاين الجاني المتغير والشجره الملعونه

ذو النمرات المسمومه في اغصانها اليابسات في احمالها
المتشابهات التي اعمتها الافات واكلتها العاهات
ودمرتها النقمات عليهم لعنتك يا باري الارضين والسموات
ونالهم غضبك وحل بهم نقمتك اللهم فشتت في هذا
اليوم شملهم وفرق وبدد عددهم واري المؤمنين
ما يتاملون ويرجون وحقق امالنا وستجيب دعانا
وظننا فيك يا مولانا يا علي يا عظيم ونسجد بعقب
الدعا وتدعو لنفسك ولاخوانك تجاب انشا الله تعالى

دعا المهرجان مستجاب

مولاي ظهور نورك دال على معنويتك حتى نطقت الالسن
بحجبك تكون علمك وابانت لاوليايك ما ابديته
من جلالك فقامت الحجه لاشراقها وابتزان الايات
واعلنت الدلالات باظهار القدر والمعجزات من حجبك
في البيوت

في البيوت الفارسيات والاماكن البهمنيات والمساكن
الاعجميات والمناظر القدسيات بتجلياتك التي اظهرتها
لتظهر بها قدرتك وغيوبك التي ابتديتها لتبدوا
بها نهي وجهك الزاهره وصفاتك الباهره التي منك
اظهرتها وابديتها ومن نور ذاتك فطرتها وقمتها
فهي شهود لك بحقك في ظهور كل كور وهداة لخلقك في
كل دور فسبوح قدوس الغيب انت مظهره لبدا عليك
ويدعو عبادك اليك اللهم مولاي اني اسلك بالمعنويت
المعنويت القديم والذات العظيمه والاسما والحجب والدلايل
والكتبات تزدنا قبول الامرك وقوت على حمل سرك
حتى لا نشك فيما ابديت واظهرت ونقر بما اسررت واعلنت
تلك صفتك الكليه وجملتك الاجزيه وذاتك
الانزعيه التي لم تنفصل عنك فتكون سواك ولا انت

باين عنها فتكون غيرك يا علي يا عظيم مولاي هذا يوم
فارسي وعيدا بهمني الدهي اشرعته الاوليا بك
وكشفته لاصفيايك وانت فيه المهرجان لاحبابك
لبنا لوا المغفره بمعرفت ظاهره وحقيقت باطنه
اللهم نجد علينا فيه وفي كل وقت بالمغفره والغفران
والرحمه والرضوان والفضل والاحسان وحقايق الايمان
فانا نسالك ونحن في سوالنا اشد عبادك اليك
فقرا او حاجه وفاقه اذ لا نطيق حمل ما حملتنا هوا
اياه من ثقل مفترضاتك فيه وفيما سواه الا بحسن
تاييدك وتسديدك اللهم فحقق امالنا وتقبل
سوالنا واستجب دعانا بنا حتى نكون فيما مننت
به علينا وفيما اردته منا مسارعين متوقعين
غير متوقفين ولا مقصرين واسلك يا مولاي

انك لا تحجبنا

تحجبنا عنك شي حتى نكون لك وبك وبين يديك اللهم
مولاي باشراق ظهور صفاتك بما اقمت انت به منك
ودللت به عليك بمقامك الاوفا الذي كنت انت المه
المتفرد به في غيبك الموجود عند توحيد وحدانيتك
يا احدا احدي الذات يا هو انت المعبود بكل اللغات
بواحديتك الذي منحته جميع الاسما والصفات الا اسبغت
علينا نعمتك وبلغتنا افضل المنازل
عندك فقد انقطع دون غيرك رجاونا واتصلت بحسن
نظرك امالنا اللهم نسالك واليك تحقق الامال
حتى تكون الوصله منك موصوله والوثايق منا
بغيرك محلوله فسبحانك اللهم انت المسبح بجلالك
المتكبر بجلال عزك وسلطانك المتاحد بعلو مكانك
انك انت العلي العظيم اللهم خص بما دعوناك

وسائلك واخواننا المؤمنين الحاضر منهم والغايب
وحيث كان منهم كاين في مشارق الارض ومغاربها و
وسهلها وجبلها وبرها وبحرها واجمع اللهم كلمتهم
على معرفتك والاخلاص بتوحيدك وثبتهم وايانا
بالقول الثابت في حياة الدنيا والاخره واصرف عنا وعنهم
8
كيد ابليس وجنوده واكفنا الافات والعاهات واقلهم وايانا
العثرات وجميع الذنوب الموبقات يا غافر الزلات وسامع
الدعوات ومفرج الكربات والعالم بما فات وما هات
انك سميع عليم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
يا نوبهار يا نوبهار يا نوبهار زينهار زينهار
ببهمن الازلي والطهور الكنهوري وروزبه
السلسلي بالموبذات الموبذان يا نوبهار يا نوبهار
يا نوبهار زينهار زينهار الا كشفت عنا
الظلم

يا نوبهار زينهار زينهار زينهار حتى اشكر
نعمك متى ظهرت ولا نصد عنك اي وقت استترت
يا نوبهار يا نوبهار زينهار زينهار
من علينا بالحظوة والحبوة وامنحنا التوفيق في
جميع الامور انك على كل شيء قدير يا علي يا عظيم يا مجيد
وتدعو بما احببت تجاب ان شاء الله تعالى لك ولاخوانك

دعاء ثاني للمهرجان على حروف المعجم

اللهم وفقنا في الدنيا والدين واصرف عنا كيد
الكايدين والابالسه والشياطين فبك نستعين وعليك
نتوكل واليك الملجا وانت كهف الاولياء وحصن المؤمنين
الانوار اللهم اني اسلك باسمك الاعظم لقولك
سندفع كيد الشياطين الماردين ونرسل عليهم شواظ

حرقا وسيكفا بلاوهم بقدرتك اللهم اقم الساعة
بيومك هذا واجعلنا من حزب طاعتها وتباع الظاهر
بها فيهلك كل جبار مرتاب ويعرب كل فاسق
ويقول يا ليتني كنت ترابا اللهم اني اسئلك خاشعا
طالبا راغبا واتوسل اليك متضرعا فقيرا ذليلا
ان تجمع اوليائك في هذا اليوم على كلمة التقوى في
مشارق الارض ومغاربها وسهلها وجبلها واقلهم
العثرات واتجاوز عنهم السيئات يا من حلمه عدل
وعلمه سابق بالقصاص اقلهم القصاص انت العلي
الاعلا تعاليت عن ملامسة ما يلمسوه ومباشرت
ما يباشروه يا كل يا ازلا يا من بها نوره حجابه من يا
يا غاية الغايات وات اظهر مقامه والمشاهده
من صورت

[illegible]
شمل الكفرة بالوسخ وفرق عددهم بالنسخ واهلكهم
بالرسخ وادخلهم النار كما اوعدتهم وردهم الى ما منهم
ابدبتهم اللهم انا نبرا اليك منهم ومن معاملتهم
ومكالمتهم بالنظر اليهم اللهم فك عنا قيد
الا ... والدو وردنا الى جوار القدس لنلوذ بالرحمة
ونطالع بالمشاهدة والرؤية ونستريح من المجانبة والغيبة
والنظر الى ما انست انت لا اله سواك مولاي
عظمتك فينا تاج ما منت به علينا من معرفتك
عند التجلي بالادمية التي عن مثلها ظلم ظل وهلك
من هلك وحيي من حيي سبحانك انت العلي الاعلا
مظهر المهرجان الحوار والكواعب من مرجان التي بتاج

زكات الارواح الطاهره ونه س الانفس الزكيه جل
بلس بابك جلالك وتعالى بروحانيت قدس لاهوتك
علوك وارتفاعك فانت النعمه في هذا اليوم والمنه
والمشيه والقدره حجبت الانوار ترهرت وكوكبت الكواكب
فبررت هذه السما شمسها وقمرها فانت الذى علیت مك
العاليات فارتفعت المقامات والصفات مولاي تجلت
انوارك وظهرت الاشخاص لها وبدت مقامات فتجسمت
الاجسام فافضل عبادك من اصطفيته وقام لك من
الخلايق من اختصيته فابرته منك بهذه النعمه التي لا
تحصا واي نعمة لاذت بالصالحين هم عباد المومنين وانصلت
بالعارفين الذين انسوا بمعرفت دينك السلسلي مولاي
تمامنك

[illegible]
بك الا اهل المودة والوفا ولا يعرفه من العشره الا واحدهم امامه
الا عشره بمقامك الاوفا بوعظهور الكشف وبه تسميا اسمي
الاسما ومنبر انواره تعاليت يا احد اسلك بهذا المقام المنطق
بوعدك ووعيدك باسمك الذي به يسال او اليك يدعوا
به كانت هذا الخلق بالقبله التي يصلي النهايه يوم الجمع
الكبير والجمع العقبر بسفنت النجاة بالداعي الهادي الذي
يدعو ويعتذر به ان تجعلنا ممن اسعرته في هذا اليوم
وصفيته ونجيته وخلصته والى جوار قدسك رفعته وفي
الكواكب المرية جعلته كما وعدته فسرحت بنوره في ملكوت
ملكوتك وايصاله جبروتك يا دليل الادلته يا ظاهر
بحكمته وقدرته ويا معلن بدعوته بعجايب الطافه يا مقيم

لذاتيه في سر مريت القدم باليا البهميت البيضا والرجعت
الزهرا يوم كيشف الغطا وبجليك يا علي الاعلا بالتا بتمام
النعمه وظهور المنه والحكمه بالثا ثبات اهل توحيدك
في قلوب عارفيك واستقرار معرفتك في افيدة عبادك
وطالبيك بجيم جلالك في بها بهايك لما اشرقوا من ذات
نورك وتلالا طلوعك بالحا حملة عرشك العظيم بالخا
خلت من الاك عن خلوتجديك وخلوتك فيه بالدال
دولتك الزاهره ومجدك الظاهره وصورتها الباقيه
المويده بالزال ذلت من جحدك كافرا وانكر ربوبيتك
جاحدا بالرا ربوبيتك الكبرى واظهارك الابرعيتك
والهيولا بالزاي زلفت من عرفك واقربك لاهوتيا

معنويا

معنويا ونفا ما راى من الجسمانيه بشريا بالسين
سنابك ومحل الايك في محل ارتفاعك بالشين شاهدت
من في سمايك ومن في ارضك انت الله العلي الكبير
فالبت علوا كبيرا بالصاد صلواتك وملايكتك
على من نبينه بعلم منزل وظهرت به في عالم ارضك بالصا
بالضاد ضلالت المذنبين على ايصال العارفين بالطا
طالبيك في قبتك الطالبيه واظهارك فيها ما اظهرته
بالظا ظلك الممدود وعلمك المورود بالعين علوك
عين الحياة والعيون بالغين غابت كل غايه انت يا نور
الاشيا بالفا فازبك الفايز به لجا ونجا بالقاف قولك
الحق وشهادتك لنفسك انك انت الله لا اله الا
انت بالكاف كنوز المكان وكيفيت الكيفوفيات
باللام حروف من تقدم ثم تاخر بالميم ميم هلكك

القديم وسنايك العظيم بالنون نراك يوم الاظلت
قايلا الست بربكم بالواو ولابنك من والاك
وعدايك من عاداك بالها هبولا الهبولات وراس
الحركات وتمام النعمه والكلمه باللام الف لا اله
الا انت وتقديمها على الفلك العظيم بالبا القويه
وظهوره بالصوره المرئيه الانزعيه واسالك بحق
ماسالتك به مقرا بايمان دينك ان تستجيب دعاي
في اخواني المومنين ولا تجعلنا من الذين في قلوبهم
غلا ولا حقدا وان تمدنا بالنصر والتاييد وان
تجعل كلمتنا العليا وتلحقنا بالصالحين ممن
سبقنا من اخواننا اللهم اني اسلك باسمك وبابك
وايتامك وانقبايك ونجبايك المخصوصين المخلص

دسد

[illegible] بمحمد [illegible] يا [illegible]
بالروحاني بالمقدس بالسايح بالمستمع بالاحق
اسلك يا مولاي ان توصلني الى مشاهدة الانوار والاخواني
لاخواني المومنين وتتقبل قرباني في يومي هذا
وتستجيب دعاي وتسترني عن اعدايي وتنصرني
ولجميع المومنين امين امين يا علي يا عظيم وتجد
بعقب الدعا وتدعوا لنفسك ولاخوانك بما احببت تجاب
ان شا الله تعالى وبالله المستعان. تم الكتاب والحمد لله وحده
تم الكتاب وتكاملت نعم السرور لصاحبه وعلى الاله بفضله
وبجوده عن كاتبه حسن بن شيخ محمد الاعرجي البجيني في سنة ثمانيه
وثلاثين مايه والف هجريه تم ابراهيم ابن حسن بن شيخ حسين شيخ [illegible]
وكان الفراغ من نسخته نهار الاربعا مبارك سبعه ايام خلوت من شهر
المحرم فالله [illegible] سع ايام [illegible] الاتنا مادمرنا وما كنا للغيب حافظين

اسامي اولاد السيد العراقي وهو زيد بابش الديلمي
عراقي وابو الحسن البشري عراقي وابو الفتح النحوي عراقي ٤
وابو الحسن ابن علي الخمي عراقي وابو القاسم الرقاعي عراقي
وهارون الصايغ عراقي خضر ابن مزيد عراقي ابو القاسم
العبسي عراقي وابنان النزكي عراقي وابو الطاهر الطالقاني
عراقي وابو القاسم الطبطبي عراقي وابو الهوى عراقي
وابو عبد الله الجنبلاني عراقي ورزق الخراص عراقي
وهارون القطان عراقي اسامي اولاد الشيخ
الشامية ابو الحصر موسى البديع شامي وابو الليث الكتاني
شامي وابو الحسين محمد ابن علي الحلي شامي حسين ابن
محمد ابن الحسن شامي وابو حمزة الكتاني شامي
وابو الدركات شامي وابو الدكاني شامي واحمد
ابن بطا شامي وعمار الوحيد شامي ابو محمد ابن
شعبي شامي ابو عبد الله ابن شعبة شامي ابو القاسم
ابن شعبة شامي علي ابن عيسى الجسري شامي وابو علي

ابن

وابو علي ابن شعبي شامي ابو سعيد ابن معرت شامي ابو محمد
٤١٥ ابن عبد الله شامي والراس الكبير شامي والاخرس العلوي شامي
اسامي اولاد الشيخ الخفية ابو الحصر سيف الدولي مخفي وناصح
الدولي مخفي ورشيد الدولي مخفي وثابت الدولي مخفي وعصمت
الدولي مخفي هلال الدولي مخفي فارس الدولي مخفي ركن الدولي مخفي
صفي الدولي مخفي حسان الدولي مخفي شفيق الدولي مخفي
خادم الدولي مخفي علي ابن النساج مخفي تمت المهري الى سابكه
مولاي اولاد الشيخ الشامية والعراقية والمخفية ونحو عبد
يروي الخبر عن بشار الشعيري انه قال دخلت على مولاي
جعفر الصادق منه الرحمة قلت يا مولاي اريد اسالك
عن مسالة قد ضاق بها صدري وقل تدبيري بها صبري
فقال يا بشار [illegible] حتى انبيك عن سوالك
قلت يا مولاي اريد اسالك عن اول العلم واخر العلم
واوسط العلم وعن ما تقوم به الدنيا وعن العلم كله
قال ما تسال يا بشار قال يا مولاي اسالك عن بسم الله الرحمن الرحيم
قال مولاي يا بشار بسم الله تقوم الدنيا وتعلو السما لولا

بسم الله الرحمن الرحيم ما كانت ارض مدحية ولا سما
عالية ولا شمس مضية ولا كان فلك يسري ولا كوكب
دري ولا بحر يجري ولا ريح تذري قلت مولاي بحق
علي خلفك ان كان لها باطن كما لها ظاهرا عرفني به
قال مولاي يا بشار بسم البار والله الجبار والرحمن
المحسن والرحيم الحسين قلت مولاي لها اسم غير
هذا قال مولاي يا بشار بسم سلمان والله محمد
والرحمن على العرش الرحيم فاطر قلت مولاي لها
اسم غير هذا قال مولاي يا بشار الحق باقي قلت مولاي
وانا على الحق بدور قال مولاي يا بشار انا بسم وانا
الله وانا الرحمن وانا الرحيم قلت مولاي لها اسم
غير هذا قال مولاي يا بشار بسم الله الرحمن الرحيم
تسعة اعشر قلت مولاي لها اسم غير هذا قال مولاي
يا بشار بسم الله الرحمن الرحيم ثمانية وعشرين قلت مولاي
اشغلت قلبي قلت لي تسعة اعشر وقلت لي ثمانية
وعشرين بينهما لي حتى اكون اعرفهما حق معرفتهما

قال مولاي يا بشار فقد بقي لي ان بيّن لك ان
التسعة اعشر هم الخمسة الايتام وهم الولدين وهم
الاثنعشر نقيب والثمانية وعشرين نجيب وهم حروف
المعجم قلت مولاي كلها ولا كانت انت هم قال يا
بشار انا الذي اظهر بما شئت وكيف شئت قال مولاي
يا بشار لو كانت السبعة بحار مداد ولو جميع
ما تنبت الارض اقلام وجميع من خلقتهم من الخلق
كتّاب لفرغ المداد وكلّت الاقلام وعجز الكتاب
ولم يحصي ذاتي ... يفرغ وانا الذي لا لي بداية ولا لي
نهاية وانا على كل شي قدير وبكل شي عليم ثم ذكر بعد الحر

MUL 132

١ بسم الله الرحمن الرحيم ما كانت ارض مدحية ولا سما
عاليه ولا شمس مضيه والكات فلكات بسرى ولا كوكبت
درى ولا بحر ابحور ولا تح تدرى قلت مولاى
[illegible] على خلق [illegible] لها [illegible] كما لها ظاهر
[illegible] قال مولاى يا بشار بسم الباب واسمه الحجاب
والاسم الرحمن الرحيم الحسين. قلت مولاى لها اسم
غير هذا قال مولاى يا بشار بسم سلمان واسمه محمد
[illegible] على العرش

قال السلطان محمود رحمة الله عليه

[illegible] دير سمعان قاي اين سمعاني واين اهل الهوى واين الدير
[illegible] على قات عادوا [illegible] حعوا الارض طويق الدير [illegible]
[illegible] ان صب بباب الدير داليه [illegible] هالولو [illegible] جا
[illegible] حبيب قلب سلمان
[illegible] ان بوسط الدير معصرة حتى [illegible]
معتقت في [illegible] دايرت مزادم وانوش [illegible]
عظيمة القدر رايتها [illegible] بها ات ردة تعرفها بالذات [illegible]
الاسم حرفه ان كنت تعرفه صبة يا باب جبريل وسلمان

MUh 132

بسم الله الرحمن الرحيم ما كانت ارض مدحية ولا سما ١
عاليه ولا شمس مضيه ولا كان فلك يسري ولا كوكب
دري ولا بحر يجري ولا ريح تذري قلت مولاي
[illegible] على خلقه [illegible] لها باطن كما لها ظاهر
[illegible] قال مولاي يا بشار بسم الباب واسمه الحجاب
والاسم الرحمن والرحيم الحسين قلت مولاي كها اسم
غير هذا قال مولاي يا بشار بسم سلمان واسمه محمد
[illegible] على العرش

قال السلطان محمود رحمه الله عليه

[illegible] واينا هل الهوى واين الدير
دير سمعان قالي اين سمعاني [illegible] الدير نحاني
[illegible] على قات عادوا [illegible] جعوا الارض عن طريق
[illegible] هالولو [illegible] جابي
قات صب بباب الدير دالبه [illegible]
ان بوسط الدير معصرة حتى يروي حبيب قلب [illegible]
معتقت في كاس دايرة مزادهم والونس [illegible] منا
عظمت القدر ابيناتها اشارة تعرفها بالذات اعيا [illegible]
الاسم حرفه ان كنت تعرفه صبه وبالباب جبريل وسلمان

پیغام وصال مشتاقان و کرمان صبرآزمای و گرانش کر معشوقی
و دلکوبی از هر قسم متاع که بافته دست خیال اوستادان وقت
پیشه ست بسته بسته آورده اند و در انتخاب هر متاعی بجای
پای وقت و استادگی دندان بر جگر افشرده پوشیده نیست
که قبای شالی که در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان و خط
گلچهرگان باتمام رسیده و زربفت طلا و نقره با فکار از خیال
سیمین تنان و زردی رنگ دل باختگان انجام یافته بدان
قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن
رسد و از نظاره گل و برگ آن هر مشامی بوی اعجوبه کاری و بدیع
نگاری گلشن این باغ همیشه بهار گلستانی نیست که انوری نوری
ازین انوار و ازهری برگی ازین ازهار و فردوسی نهالی ازین اشجار
و رودکی نهری ازین انهار است چه اصحاف باطنان روشن
دل که بتوفیق تماشای آن نزهت آباد یابند چون آب در حوض
وجد دل از روی فراغت بر نشست نخواهند و با کمال آرمیدگی

آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون لیلی پروا که
در بیابان بی تعلقی و سودا اگله کله لیلی درجرگه آهوی خیال دارد و در
گلکاری این بوستان برای خوشوقتی دوستان دماغ سوخته و
چراغهای چنین افروخته باشد روا نیست که آتش طبعان پروانه
وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نباشند و از میوه‌های پیوندی ناز
و نیاز حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله
که این بوستان را از تاراج این و آن و دزد ربستن تماشاییان
بچیدن و در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ نقصانی
نیست چند اگر موائد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان
نعمتهای تمامی برجا و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب
ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت
آن بمنصه ظهور کشیده سخن است که از دریای محیط تجرد بقصد
دلجویی و های در گل رفتگان گلزار تقید نخست وارد بند صورت
تصوری و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب سخن فراز مقر

و مسکن میسازد و از انجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از جنبانیدن
دوروازه اذان بکوچه موش و دریافت دانایان در می آید و کاه
در بنفشه زار خط رمل اقامت می اندازد و مانند آب زندگی در
ظلمات و پرتو چراغ در تاریکی شام جان را تازه و روی مجلس را
صاحب غازه میکرداند مدتی با قوت روح یعنی نفس همدم
و شبهای دراز در خلوتکده پرده دل محرم بود چنین مهمانی
لاجرم رعایت کرامی و کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا
که دیده بصیرت بینا و آینه دل صاحب جلا باشد بی اختیار
بطوف کوی این لیلی نژادان می آید و مانند مستان لا یعقل
ترک خود داری مینماید و آنرا که غبار دیده تمیز سد راه کشته
طریق نگاهی پویا و محرومی ادراکش دیگر کسی چه گوید

دیباچه که طبیب لارشادات خود تالیف نموده نوشته آمد

ستایش و ستایش کریمی را سزد که جامه اعمار انفس و جان را از تار
زبان و پود انفاس درهم بافته در رشته زرین خطوط شعاعی جهت

جهت اتمام اطلس کلیاف سپهر بدست قدرت تافته خامه صورنگار
هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود بمشجر قالبتهای شاخ برشاخ
مفروش ساخته و در خلوتخانه مرکبات طرح اختلاط و آشنای میان
مخالفان اضداد انداخته آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزها
مخملی نموده و گره شرار را بگره کشای خار مانند قفل غنچه از هم کشوده
صندوق سبز خاک را البرز کوه ها ناهموار قدرت کرده و مصلح هوا را
که انفاس حیات بخش زندگانی شعبه از انست از کتم عدم بمیانجی
آب و آتش آورده آب را لعل شتابی آتش از انست که نان
روزی خواران را در بغل دارد و در کل ربهاری از ان سرها
زبانست که بقطرات باران نعمتهای الوان بمردم میشمارد و جهت
رسانیدن ارزاق بی پایانش که دست قدرت ضامن ایصال
آنست آسیاهای آسمان در گردش این منعم حقیقی باوجود باکاران
اعشاب و اشجار و دستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن وظایف
مقرره موظفین خوان نعم فرد سنت به نیروی فرمان امر کن ده

نفس نباتات که خدمتکار پریزادان فواکه شیرین حرکات میباشند از
تعب خدمت شبنمها در خواب و شبنمها بیدار و در حالت بیداری و
خواب حارس مخازن نقود ارکان دیده‌بانان لطف پنهان کوتوالان
قلعه آسمان بنیاد خبردار از سردروی برف و دم سردی زمستان
تنور گلهای بهاری برای پختن اثمار گرم و از گرم‌خویی دهقانان اختلاط
تابستان و ربیع دلهای سخت استخوان اثمار نرم ساخته در شبکه
صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی بر خاک طپان و در دام
متصرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر خود لرزان
ساخته نباتات بفرمانش خاک جوزده حیوان را چون دایگان مهربان
بشیر نضیج اوراق و اغصان می‌پرورند و ریشه‌های درختان چون
خدمتکاران چابکدست برای آسایش نازپروردگان روایح حریر
گلهای بوستانی را می‌گسترند مفتاح گشاد کارش طیور از ریاض
عدم بقلعه‌های دربسته بیضه‌ها در می‌آیند و غنچه‌ها را گلها بهدایت و
سیاقت خضر راه نمایش با پای بدامن پیچیده از کنج مکامن شاخها

شاخها بر فراز منبر ظهور برآمده جلوه‌گری مینمایند چراغ درخشان برق را
بفتیلها قطرات ریزان باران بر می‌افروزد و این رشته‌ها که تابیده
دست قدرت است قباهای اندامی برای موزونان سرو و شمشاد
میدوزد و گاهی صورت آشتی بفحوای الصلح خیر بوساطت صورتهای هوا
بخانه خالی صورتهای می‌آید و گاهی بفرمان قهرش چون ناخن
سباع گره از رشته وجودش میگشاید قوت غازیه ربابی زبان سخن
طراز خادمان چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان
پذیرند مصوره را همیانچی خامه مو بهر موی کاغذ نیست خویش قلم در یدرا
تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته صبح را نمودار شب
ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی
ماه شبهای تار را خاصیت مومیای افشانی و گاهی خورشید را در
طریق اطاعت از فروغ خود دامن بر میان استوار و در بازار در
پژوهش فرمان خار و خس کلفت بفرمانی اضطراب خاطر از
دل برکنار است عقد اخوت سیارگان باد و دوران آسمان در

تربیت گوش بر آواز آن سمکیان محکم و مآل طبایع کلیه از تشنوبش بیکونگی
مانده بود اشخاص کاینات درهم و مبهم است فرس فراست دریافتگان
دقایق از مفعولات اول و ثوانی در عقال حیرت و دو دیده بینای حکمای
حقایق بین از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت است
دلهارا ابد الهابر رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق
را پی طپیدن درهم شکسته افسانه که در وصف نغال مرکبات
جای دارد کمند بلند دوی آسمان از عقل دور اندیش کرامت نموده
و مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین
در راهنمای خائفین لذت بر لذت افزوده این برگزیده را چون
عقد آخر تمامی عدد جامع فضایل پیشینیان ساختند و آینه خاطر انورش
را از زنگ خواهش خیال اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت
غرا را در ازدیاد ظلمت ادیان منسوخه چون ثعبان عصای موسی سبزها
دهان نموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا بینا نشیره طبعان ظلمت
جهل مرکب را آزموده این آسمان خورشید فشان را از دوازده برج

برج امامت که هر اختر آن زاهر است هم اثر قران سعدین است موجب
احکام شریعت کرده و شنونده فرمان این گوهر والا را دست
بر دست مجاز زمان اوامر و نواهی یزدان ستوده صلی الله علیه و آله و بعد
بر مرآت اذهان باریک بینان معارف منطبع میگرداند که عندلیب
آشفته بال پریشان خاطر در پرواز حدایق مختلفه کتب علمیه بصحن
گلزاری که لمعة الاشارات موسوم و در سلک مصنفات افضل
افاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود گذار نموده الحق گلشنی دید
شگفته رو یانش مانند غنچه نیم خند جلوه گر و عطر پاش و شاهد انفس را چهره
دلباس دلربا و خوش قماش ابتهاج سیر آن گلستان که سیار آتش را
از عطر گلها کیفیت باده ریحان حاصل شود چنان اقتضا نموده که
این پوشیده ردایان که در موج الفاظ غریبه از نظر تماشاییان
مستور اند بحلیه پیراهن ترجمای عبارات فارسی که حکم آیینه بدن نما
دارد محلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن
دلربایان تا بلندی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه

که با نظام این دلربایان گلفام به تیزی ذهن صد پیر پرده شد در کهفته
بسوزن نوک قلم در رشته پرپیچ وتاب رقم با تمام رسید توقع از
مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی در پیراهن
شاهد مدعا بینند از اعتراض زهرآلود احتراز کنند وعفو واغماض را بر
طعن وتثریب هرگز نبینند **دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته شد**
سخن که بجادوکاری معانی تازه سامری واز سفینهای کاغذ بازاگوها
وانوار آثار روح الامین معانی را در لیالی دیجور نقوش ورقوم دام
فریب دلها نموده کلیمی است که از صحرای تجرد بر دشت آشنایی روانه
طور طور نفوس انسان در وادی ایمن دل وشجره زبان که بصفت
اصلها ثابت وفرعها فی السماء در حدیقه مدینة السلام دهان
انگشت نما است گردیده ونفوس بشر را که هر یک دری مصر وجود خود
کارکنان قوای وحواس را مخاطب الخطاب انا ربکم الاعلی میکردا
در بقه تسخیر وفرمان برداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو
مصرع بیت از هم شگافته دبر بنان نثر را نیز بهمان عصا معجز نما که

قصب السبق سخنوران لقب دارد بهم بافته بر ساحل مجمع البحرین لفظ و
معنی که برزخ تجرد وتجسم است خضر سبز پوش خط را پیشوا ساخته وبا آنکه
سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده میباشد در غبار تار ضماخ
زحل اقامت انداخته موسی را از نسبت کلام آوازه کلیمی بلند داده
مسیحا بوسیله سخن شخص اجابت را دلپسند است با آنکه دامان
تقدسش آلوده غبار تجسم نیست ماده وجود عناصر وافلاک گردیده
و هرچند از آل آتش نسبت علو وسفل میبر است ریشه نهال طوبی
مثالش از آسمان بزمین فرو دیده اگر کسی را در صدق آنچه خامه صادق
بیان اخبار از آن نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب
کبریا نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئا بر آن گواه است سلسله
اعداد معدودات از دربار وصورت حال باطن گویندگان از آینه
حسن تالیف او پیدا وهویدا است کاخ مطالب وضیع وشریف از د
صورت کار حصول ومناط عذر خواهش تو به صاحبان افعال
قبیح مقبول است واحد را تا از خود نشمرده چندان بر خود نه پیچده که

درخامه حصر کنی و مقدار تا وزن و قدر از و بافته چنان بلند کرده نشسته
که میزان بیانش سنجد تا اکنه مثمن فلک ثوابت بطفیل ادا اطلس پوش
و مسدس جهات بمجمل دو خوابه روز و شب برای او مفروش است
از راه حسن معاشرت برکه دار در جلد هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک
بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس چندانکه از وی
سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در پرده ادب آیینی
ادا نموده که شنونده بچشم خود شنفته خطر را از دو دلربای سواد چشم
خوبان و بیاض را معجزه بیضا موسی عمر انست عاشق رمیده
و معشوق رنجیده را در مجلس انسش چون متضایفین رشته هستی
بهم بسته شاد و گدا و غنی و بینوا چون پستی و بلندی در آغوش
هم نشسته اند سگ لیلی را با آهوی مجنون محبت مجنون با لیلی
طفل بدخوی گله گزاری در آغوش دایه رضامندی سرمست تسلی
است بزمش را آرمیدگی بهشت برین و بلندی آسمان در زیر
غزلهای غزلبافش و فن است هر سفینه قافله گاهست که مسافرا

مسافران دیار عدم با متوطنان شهرستان وجود در اینجا هم صحبت
میباشند و سواد بر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را صرافیان
سخن بآن میشناسند هنر با مییست چون لبها پیوسته خاموش و
بیاد مستی سست سرا با هوش را از هر کس را چون سرمه بچشم کشیده و در
سواد جهل مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات در ظلمات پای در
دامن کشیده حدیقه هر بیاضی با بیاری سحاب در بارش طباع دریا دلان
سرسبز در بهار و گلبنها گل این گلستان بنسیم انفاس مسیح
دمان شگفته و خندان می باشند دامان مصاحبی چنین را اگر همه
برای گرفتن دامن معشوق است از دست نتوان داد و داغ
حرمان همزبانی را باختیار بر جان و دل نتوان نهاد غافل میباشند
که سخن بیت است بیت قوت روح و قوت بیت سخن است اعجاز این
سخن است حسب الامر اعلی بجهت خاتمه قران نوشته اند
از آثار مبارک فال شریعت مقدسه نبوی و نتیجه احوال ملت مطهره
مصطفوی یکی آنست که بادشاه زمان مالک رقاب دقیقه دان ...

قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری
نماید و راه هدایت بر سالکان طریق رستکاری کشاید ادای
سنن بر ذمت همت حقشناس واجب داند و از مصحف اعتقاد
درست و عزیمت صحیح سوره عزایم اخلاص خواند اعمال ستوده اش
مصداق اقوال در رسوخ عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال باشد
چشم خداشناسی روشن و ریاض شریعت پروری گلشن گرا علیحضرت
خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارتفاع دارا بدان صاحبقران نصرت
پناه اقلیم کشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی دیده ابتهاج
سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
نهال برومند حدیقه دولت همنتهی شعشعه خورشید جهان
کشای پیراهن پوش عرایس دادبخشی و ملک آرای روشنی بخش
چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان بن
السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بیت

بیت فروغ طلعت گیتی ستانی ٭ شه صاحب قران عباس ثانی ٭

که ضیای آفتاب جهانتاب فلک رسالت و نور ماه تابان آسمان هدایت
دولت اندر همعنی کوی امتیاز و بیشی از سلاطین سلف ربوده
و اوامر و نواهی الهی را بسمع دریافت از سخن سرایان خاموشی مقال
مخدرات جمال آیات فرقانی شنوده و براذعان فرمان مبشر انفس و جان
از حسن افعال و اعمال ایراد برهان نموده و چون گلستان کتاب کریم
و قرآن عظیم که طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن فوج فوج
در پرواز و عندلیبان حکم و حِکم بر شاخسار الفاظش هم آوازاند
مکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر و نواهی و جلوه گاه شاهد
هر هفت کرده سبع المثانی بفحوای اکلها دائم و مقتضای قطوفها
دانیة باثمار گوناگون اعجاز تماشاییان را حلاوت بخش ایمان و
پیوندگان را قوت دل و قوت روان است همت والا و نهمت معلی
متوجه طراحی این همیشه بهار ارم نگار گشته بزلال صاف اعتقاد
که از چشمه سار خداشناسی تراوش دارد چمن طراز این بوستان

خلد عنوان کردیده‌اند و حسب الفرمان قضا جریان فلک اشتعال غارس نهال

حروف و نقوش این بوستان اعجاز ثمار خلد آثار شده امید که با تمام

عمر و دوام حصول ام که میوه هیشرس این حدیقه الهی است شیرین کام شوند

در تعریف میرزا معزالدین موسوی شهرستانی

تجردنژادان معانی و سرخیلان قوافل آسمانی که از اوج اطلاق و ذروه

لاقیدی بسواحل دریای قلوب عرفان و غیابه قلیب آذان اخوان

چون ماه کنعان نزول میفرمایند ادراک زاهر و نفوذ کامل

عیارشان در رواشن ورود زان انظار و غرف شبستانهای جیب و کنار

شعور و اشعار ذوی الابصار جلوه گری مینمایند و چون خضر و الیاس

در بحر قلوب و بر کمتوبات لحظه از تردد و تکاپوی آسایند پیوسته در

حین ظعن و اقامت و نزول و رحلت در جامه اندامی حرف

و لباس تنمای نفوس و هوادج مشک اندود کلمات و حدایج

عنبرآلود الفاظ که هم آنرا بمنزله بال و پر وازند هم ممد به پیمانه نشئه

باده اعجاز و هم ترجمان بیان و هم مانع تاراج قاطعان طرق

طرق و راهزنان سنت میباشند و این لب فشر نماد این پوده

پوسیده‌ها تند از غایت امتزاج مانند تشخص مزاج که نتیجه ابا و امهات

کثیرست با آن پریزادگان پوشیده رو در رنگ گل رعنا

باوجود اختلاف دم از اتحاد میزنند و از انحراف و انزواغ آنها

از منهج اعتدال چون صورت آینه ناخوش نما در نظر ناظران معانی

دگرگون مینمایند و ازینجاست که اقلام رقم نگار از در اصلاح این

طفل مزاجان که بشوخ چشمی شرارد سبک جولانی نسیم بهار اند خاصیت

چوب ادیب و در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقابله

نبض مریض با کشت طبیب است و چون زبان روات ثقات

بصفت دیانت داری موصوف و چون عیبه سلاح تحفظ العیب

معروف میباشند و نگارندگان اخبار و اشعار که در حقیقت منتخب

و بهترین طایفه از طوایف نجار خبر اندازند متاع غذای روح و

روان در بار دارند بلکه لیلی و شان شیرین حرکات معنی

المجنون طبعان بادیه هوا پرستی که خسروان سر بر خود سری اند

میرسانند شریک غالب شعربافان کارخانه خیال میباشند و نسبت
ناقلان کلام نساج قماش سخن نسبت گلفروش به پیراینده
چمن و نسیم مصر شمیم پیراهن و دست سیکشان برهمن ست در پنجاب
گوینده از نگارنده چون صاحب کالا از مشتری منت پذیرد و در خیال
همرهی و خبر اندیشش طایر بیست اسیر خصوص صادر صورتیکه ناقل
قابل را اید و نفع امتعاله او عاید گردد مصداق این کلام صورت
حال اغزی معز الکلامی ست که مودبانه و طبیبانه و مشفقانه مجال
مکتسبان دبستان الفاظ و زادگان طبع محتاج عنایت رب لطیف
مجید محمد طاهر وحید تشریف رسیده بجامه دقت پرداز چهرهای این
دوشیزگان نموده با وجود نهایت دقت بشراکت و همراهی این
هایم بادیه بدماغی و آهاد و تمال آنرا جای تفتیش و تفحص نموده این
بوستان پیراسته را شایسته سیر و سراسر روی صاحبان ذوق در باب
بل گوینده را رهین منت خود ساخته و قدر هر یک از غریب زادگان
معانی غریب باید سواد رقم را بوالعجبی شناخته اکنون این خوان

خوان آراسته بر ارباب ذوق سلیم سبیل و میزبان را در دعوت
مهمان طبیعت حضرت خلیل ست و السلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته

مرقع درویشانه که نسبت خرقه اش بسلطنت او همی رسد
در بر جامه مرصع پادشاهان تفاخر نماید لباس جامع عباسی مسایل
شرعیه تواند بود که دوستداران آل رسول به رضای یکدیگر بسوزن
اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد مقدم
رسانیده باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت در
تمخیص این امر خالص ظاهر ساخته بیقینکه منسج و نساج هر یک را
جایزه اجری جدا از خزانه انعام عام الهی کرامت خواهد شد

در خاتمه شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب نوشته شده

ابکار افکار منظومه و جرائد بدایع علمیه منثوره را که حسنش یوسفی
و غنج و دلال زلیخائی باشد آشفتگی و دادن دمار صدمت کتب
در سایل هر یکرا محتاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیب معالجه
و تصحیح میدارد لهذا تماشاییان این گلستان که سراسر روی از

روی تفکر دم بر نمایند حک و اصلاح هریک از مطالب متنت مشاطه
آرایش آراسته بزیور حقیقت مبدا رند الحق بنازمند درگاه بی نیاز
محمد طاهر وحید شریف اگرچه در اخراج این سلاله فطرت از صلب
قوت بمشیمه حکم ابا در ایلاد اولاد دارد لیکن موفق بتوفیق حضرت
احد اعزی معزالدین محمد بکزلک اندیشه و منقاش ذهن دقت
منشه در تحسین اشکال عرایس تشکیل این کتاب و تصحیح خرابه مقام
که سکان کردک سرای دو ابرو صدرنشین پرده‌های الفاظ این
کتاب اند سعی بهار در آرایش اوراق درختان و تشخیص بقراط
و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده در ازاله زحمت صاحبان
فراش این بیمارستان زحمت بسیاری کشیده و در پی هر یک
از وحشت زدگان آهو طبیعت این مفازه بیابانها دویده اکنون
اثر سعی او درین نسخه اگر برهان مرتبت فرع بر اصل نباشد مانع
ترجیح اصالت لامحاله میتواند شد انشاء الله تعالی فراخور سعی و رضامندی
این نیازمند مثاب و مأجور خواهد بود **خاتمه که بنوشته میرزا فصیح**

مرحوم نوشته شده هنگامه گزاران سخن را افسرده باد که باز دیگر ترکیب
این چهار عنصر اقتضاد جود عنصری طبعی نموده و ساقی خمخانه فلک صانع
معانی را در نشئه دل پرحوصله بموده دریای معانی آغاز گوهر
افشانی کرده و لسان شعر بمددکاری سیبویه بیانی قریب قصه پرداز
و داستان سنجی و شور انگیزی شیرین شده بمژده این خوش کلام
اگر در دبیر دهان کوه غم از صلب فرهاد و تاج شاهی از سر پرویز گیرند
روا باشد و اگر بحر و کان سینه و کیسه خورشیدپاش آن پردازند بجا
لله الحمد که بر همگنان ظاهر شده که خامه عنبرین ختامه من اگر ببیته جلال
دوات کذب برای را اسیر شود در آرزوی مقدم استخلاص
آب سیاه در چشم آورده تقلیلکی غیر واقع باشد بر زبان نمی آرد درین
صورت گفته و نوشته مرا عین صدق و محض ثواب باید دانست
چند بن هرزه سرایم که در صدق قول خود الحاح و مبالغه نمایم **مصرعه**
آن چه باشد وسعت جای سخن بازرد جام اشخاص معانی تنگی
نپذیرد و نغمتهای معنی را از بادهٔ خواری موزون کلامان دهر

تنگی پذیر نباید دیگر براهم اگر سمند فکرت در زین باشد کو بجولان در آرد
اگر دست طلب باشد ثمرستان شاخسار سخن وراز کن انصاف بالای
طاعت ست چه خوش آینده مینماید از دانش طرازی که ادا فهمی و نکته
یابی را چون دل در بر گرفته باشد من که دریافته اداهای نازکم چندین
ازین اشعار طرفه می بندم که باغبان از گل و منجوار از مل نه بندد
الکنون چشمی خواهم که جلوه این سیاه پوشان را از کمال معنی پیرایه
ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدید الفکری که پهلوی اداهای نازک را
خاردیده سخن را سخندان میداند دیگر مراجه احتیاج کفتن حق
تعالی ابکار اشعار آن یگانه آفاق را چون او مجوب دارد و هر دو را
ارتفاع و تصاعد بر مدارج کمال کرامت کناد النبی و آله الامجاد در

جواب مکتوب حاکم ملتان که ذوالفقار خان حاکم قندهار نوشته شد

زلال عذب الفت و اتحاد و ماء معین مودت و وداد اعنی نامه محبت
نشامه فلان که از سرچشمه یکتا دلی و ینبوع دوستی و یگانگی تراوش
نموده بود مانند سحاب بهار در ابر مدار که در حدیقه مشحون بریاحین

بریاحین واز هار بار کشاید بفیض ورود وار زانی داشته گردنشان
طریق یگانگی و کلفت دهم نخل طراز ریاض التیام و الفت گردید
دکوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت
و ولا مکنون بود بغواصی غور اندیشه دقت پیشه بدست آمد و پسندیده
جوهری دریافت کردید بر واقفان دقایق عالم کون پوشیده
نیست که مراعات قرب جوار بعد از بین عقل و نقل بر ذمت همت
کافه امم و اصناف بنی آدم عموما و حکام و کار کنان ثغور که اهم مهمات
ازین گروه خبرت پژوه تعدی بکافه رعایا و برایا میمناید خصوصا
واجب و لازم است و پیوسته با دریافتگان این امر خیر انجام
سلسله جنبان ارتباط و التیام میباشد لهذا با آلیت پناه فلان
که فاتح ابواب آن شده بود سالک طریق آشنای گردیده چون
شمیم انمعنی از بوستان طور النوالا جناب بمشام طلاع و آگاهی
نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر دران شیوه خودداری می نمود الحال
که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده بادی

این امر شریف شده اند برین خیرخواه عباد الله نیز لازم است که مراعات
این امر وقیع که منشاء رفاه حال شریف و وضیع و رفع مفاسد و قطع
نابود در باب اجناسی که فلانی با تمام آن مامور است اشعاری فرموده بود
که تفصیل آن بنظر فلان رسیده تعجب فهمیده بودند که با وجود سبق ربط
سلاطین سلف در آرایش بروج برتری و شرف تحصیل اجناس مسطور
نشود که در نظر آشنایان و بیگانگی پرده یکانگی است مناسب شیمه
کریمه یکجهتی آن بود که بی تکلفانه از سرکار آن گنجور متاع دقیقه شناسی
طلب کرده نمود مستور نخواهد بود که بجا حزینه ای هر طرفی از اطراف
و قطری از اقطار که روانه میکردند چون آوردن اجناس شایسته
مرات حسن سعی و وقوف آن جماعت است بعضی تفصیلی از منسوبان
درگاه والا بازیافت مینمایند که این تقریب مظنه مت سکالی خود را
برابستادگان پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازد و تعجب در این است
که بعد از اطلاع آن دری سما طرز دالی بر تفصیل مذبور ربط سوابق
سلاطین جنت مکین بر آن منظور نداشته بغیر ساده دن اجناس مفصله

مفصل فاتح ابواب یکتادلی کرده اند یقین حاصل است که وقوع
فلان مقدمه که در نظر والای سلاطین چندان وقعی ندارد و مخرب
اساس دوستی که معماری چندین بادشاه دقیقه بین حقیقت آگاه
شده باشد نخواهد کرد بوده نواب فلان از اقدام برین امر بغیر از
رفع مظنه که اهل ایشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون چنان
بود که بدستور که در زمان نواب فلان انتخزانه باعث گردآلودگی
منهل عذب دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد لهذا بعد از
مفتوح شدن آمد بار نامه مودت شمامه مشتمل استقرار دوستی قدیم
ارسال داشته چون دیباچه مافیها در نظر همت ایشان در نمی آید
اعلام فرموده بودند که استرداد آن ملک بغیر از این مطلبی نموده و
چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم
شده باشد و هر یک از نقابین باید که رقم اختصاص بر آن کشیده
نمود و فوز عوض متصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواه
شده و از آن طرف بغیر از ترک آشنایی و یکانگی امری ملحوظ گردیده و با

وجود وقوع این امر اسباب طلبه اشتی اجناس مفصل از اقتضای ظاهر
دور می نمود چون در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح ذات البین
باین خیر اندیش عباد الله مصلحت دیده بود درینجا طرح دوستی اندیشه
چنان میرسد که چون چشمه سار یکتادلی نخست از حرکت آن طرف غبار
آلود کلفت گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یکانگی و دوستی باشند
بتقریب جواب نامه که قبل ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت
و موالات گردد

مسوده مکتوبیکه از جانب یکی از احکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و دلاویز بهار افروز بوستان
صدق و صفا باده بی غش خمکده اتحاد و گلدسته ریاض یکتادلی
وداد اعنی نامه صداقت ختامه مودت عنوان و مکتوب دوستی
اثمار خلت نشان فلان در ساعتی فیروز و زمانی مسرت اندوز بزم
افروز محفل عیش و نشاط و مجلس طراز خوشدلی و انبساط گشته بروایح
دوستی و خلت و باغ التیام و یکجهتی را معطر و شمایم یکانگی مشام
الفت و اتحاد را معنبر کرده بنده و از مژده فتوحات مسرت بی اندازه

اندازه حاصل گشت الحق که در نشاء امکان و سرای بی بقای اخشیجان
امریکه پسندیده گذشتگان و زبانزد آیندگان تواند بود همین شیوه
ستوده موالفت و التیام است که شمیم بستان سرای نیکنامی
و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامی است اگرچه هیچکه بعینک دور نمای
عاقبت بینی شاهدان دقایق این معنی را در بزم حضور مشاهده نموده اند
در سلک این امر و حصول این کام اهتمام میفرمایند یقین حاصل است
که آن سر حلقه ارباب دریافت که در شیوه وارسیدگی از همگنان
پیش و در مراسم بینش بینی از سالکان این طریق در پیش اند معمار
رای رزین در ترصیص و تشیید این بنای استوار خواهند کوشید
چون دوستانرا ارسال تحف و هدایا بدوستان و آمد و شد ارمغان
فیمابین ایشان در حقیقت بمنزله پود و تار لباس مودت و یگانگی
و شاهد دوستی را این لباس زیبا و این پیرایه خوش نماست
لهذا بعضی از اجناس این دیار که تبار بود مخصوص گشت

مکتوبیکه از جانب قورچی باشی آذربایجان بوزیر اعظم خواندکار نوشته شده

پیوسته ریاض دولت و اقبال و گلشن حشمت و اجلال دستور
اعظم و مشیر مفخم از رشحات سحاب عنایت حضرت یزدان رحمن
و هبوب نسایم عاطفت خالق انس و جان در اهتزاز بوده از اثمار
مرام شیرین کام باشند بعد از اهدای تحف ادعیه وافیه و ارسال
هدایای اثنیه متکاثره بر لوح ابلاغ می نگارد که بفحوای آیه کریمه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر هر فردی از افراد انسان
امتثال اوامر سلاطین معدلت آیین و اجتناب از نواهی پادشاهان
سعادت قرین واجب و لازم و فرض و متحتم است که در ضمن
رعایت این معنی اطاعت خالق انس و جان و فرمان پذیری
پادشاه دوران بوقوع آمده باشد چون بنا بر مراعات رفاه حال
عباد و امنیت و آسایش بلاد بساط دوستی و اساس مصالحه
فیما بین پادشاهان طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته
و سر رشته نقاض و خلاف بکل حکمت ایا نشسته است لهذا از
بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از نقض

نقض آیین وداد باز خواست بندگان اشرف و اقدس و اعلی مرتکب
امری که منافی آیین دوستی باشد نگردیده اگر خلاف آن ادای از اکراد
بد نهاد که از خبث طینت همواره در صدد ازار و اضرار خلایق
اند بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب
زیادتی و جرات آن ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از بیشتر سلسله
جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را مضمون الفتنة نائمة
لعن الله من ایقظها در معرض باز خواست نشاء اولی و اخری
در آورده اند با آنکه درین اوقات نفی سلطان کیکی از زمینداران
اکراد و سر رشته فتنه و فساد است کمر بر بستر راه تجار و مترددین وا
آمده مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده و
چندی را نیز به تیغ بی پروای مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و
استرداد مال از ایادی تصرف آن کوته اندیشان بهمان آیین نبرد
اقبال بیزوال مصئون از اختلال باسهل وجوه مقدور و میسور است
منظور اینکه مبادا تنافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد

بندگان ابد دولت محکم در صدد قلع و قمع او در نیامده مکررا دران باب
بحکام جلیل القدر سابق و لاحق وان اعلام نموده مترصد آن می
بودند که حکام وان متنبه باز خواست آن خار رهزن راه ازراه مسلمانان
قلع و قمع نمایند تا امروز بعد از اینکه مکررا باز اقبال عرض نموده تنبیه
خواهیم نمود متمسک گشته در مقام تادیب او بر نیامده اند و اهمال ایشان
درین امر باعث زیادتی جرات او شده درین اوقات دیگر ارتکاب این قسم
امری شنیع نمود جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ هلاک ساخته بعضی
از محصولات الکا متعلقه اینجا و درا در معرض تضییع در آورده اسباب
و اموال جمعی یغما نموده روز بروز بیشتر از بیشتر مواد خود سری و گمراهی
و طغیان کرده مهیج مواد فساد میگردد شاید که حکام جلیل القدر
وان چون در هر سال تجدید میابند بعلت بعضی مطالب ایشان را
منظور باشد یا عدم فرصت به تنبیه و تادیب آن ناحق شناس قیام
ننمایند و چون امر بجز به رفته رفته منتج مفاسد کلیه میگردد و این معنی
بسایر محال سرایت نموده موجب بنای فتنهات عظیمه میشود لهذا انجناب خواه

خواه بجهت انسداد راه حرف ارباب غرض حقیقت حال او را
در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب نخست آنجناب
دفع و رفع او خواهند نمود دانسته کسی تعیین نمایند که باین امر قیام
نموده زیاده ازین نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح انفس خار آزار
ریشه محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال و موانع سپاهگیه
خواه آنطرف را فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت
واقع در معرض ابلاغ در آمده و یقین واصل است که احتمال نقض
عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه با سهل وجوه آن بد اختر را
با تبعه و لحقه دیار آواره عدم سازد غرض که من بعد دیگران فتنه انگیز
واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از بنیان
قلع و قمع خواهد کرد

کتابتی که از جانب میرزا نقی اعتماد الدوله بصفدرخان نوشته شده

مرآت چهره نمای بهشتی لعبتان دوستی و محبت در گلزار همیشه
بهار از اظهار التیام و الفت اغنی رقیمه کریمه که صفدرخان ارسال
داشته بودند در هنگامیکه اعلیحضرت والا تبار فغفور سکندر لشکر جم

اقتدار فیض خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ سبحانی اشرف واقدس
خاطر همایون را اموز ملک برای من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی
بادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بود
والوبه دولت واعلام اقبال بفیروزی واجلال بدار السلطنت
اصفهان که مقر سلطنت ومرکز دایره جهانبانی وخلافت است
نهضت میمنت رسیده واز نسیم تبسم ملتفت دلی دهان غنچهای گلبن اتحاد
لبریز تبسم کردید انچه درباب تجدید مراسم اتحاد والفت که از بدو طلوع
نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه وظهور ماه جهان آرای
آن سلسله جلیله که چون علاقه خورشید وماه بمقتضای ذات فیما بین
مشید ومستحکم بوده نگارنده خامه مطلب نگار شده بود الحق در عالم
اشباح که اجزای آن برشته دوستی دست درگردن آمیزش
هم وارد چه چیز شنید ونظیر صداقت والفت توان بود که بنای
آرامش بلاد وآسایش عباد بشیبانی این امر فاهت اساس
از صدمه تزلزل حوادث دوران وثلمه نیرنگی اوضاع فتنه انگیز زمان

امکان ایمن است وازینجاست که هواخواهان لاابالی واباهم در رعایت
اینمعنی مبالغه نموده اند وبر جمعی از بندگان دولتخواه طرفین که
بمقتضای خیراندیشی در پیشگاه ضمیر مصفا نظیر پادشاهان فیروزی اقتدار
بار عرض مطالب یافته باشند لازم است که بمجلی مرغبات آیینه خاطر
این طبقه علیه را از غبار کلفت مصفی سازند وشمه که درباب خجسته
اورنگ که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراء النهر ایامی در دامن
احتیاط کشیده مرتکب تاخت خراسان بمنگرد صورت یافته بود
کیفیت محاربات قزلباش ظفرنماش واستیلا واقتدار این
کرده نصرت پژوه بر اصاغر واعالی ظاهر است دران باب تصدیع
نداده آن دارسیده آگاهی را ولی مبدا ابتدا حکم درباب
مغتنم دانستن شیوه التیام شده بود برابر باب دانش وبینش
ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان
اطراف واکناف بمعاضدت ومظاهرت این خاندان ولایت
نشان از اعادی گوی تفوق درجهان ربوده اند چون پادشاهان

والا تبار سایه رحمت پروردگار انر مقتضای لوازم ظلبیت همواره از مشرق
عنایت ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشای بوده اند
درانمقام که خورشید چهره افروز بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست
شرحیکه درباب فرستادن ولد علیمردانخان نگارش یافته بود بران حق
نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش
آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجود سنوح
قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت یزدان مسند نشین اراِیک جنان
خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور دلها هنوز نمک سود آن
ماتمست و جلوس نواب همایون اشرف و اقدس و اعلی بر اورنگ
بلند پایه جهانگیری و کشورستانی که وقوع هر یک بیگانگان را وسیله آشنائی
و آشنایانرا محک عیار محبت از آن نسبت هرگاه لوازم تهنیت و تعزیت
بتقدیم نرسانیده باشند بندگان اخلاص آیین را کجا جرات اظهار
اینمعنی میتوانند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده
بارجاع مهمات مسرور باشند
نامه که یکی از سلاطین کامکار نوشته شده

شده مرات مصفای دوستی و محبت و عینک دوربینای التیام
موالفت گلستان همیشه بهار الفت و وداد و بوستان پرداخته
از خس و خار کلفت و فساد اعنی نامه موالات رقم فلان که در نو بالا
چراغ افروز محفل ایتلاف والتیام و بزم آرای مجلس ارتباط
و انتظام شده بود از نسایم آن نوبهار یکتا دلی ازهار گلستان
محبت در اهتزاز و عندلیب شوق مکالمه غائبانه در پرواز آمد
الحق در عالم عنصری و نشاء هیولانی ارباب بینان دقیقه شناس
بهتر از دوستی و محبت امری نشان نداده اند و چه چیز شریف
تر از ینمعنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر و خزان محنت
دانده و برنا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس است خوشا
کسیکه بمدد کاری تایید الهی در استحکام این بنای رفیع البنیان
کوشش نماید قلم ملاطفت رقم که رنگ طراز ازهار گلستان صداقت
و موالاتست در چمن همیشه بهار نامه محبت شمامه نگاشته بود که
شخصی را که قبل ازین مطلب خربزه کار بر فرستاده بودند بی

نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه ثمری نداشته

بران دقیقه شناس که واقف مصالح کافه جمهور انام مخفی نخواهد بود

که دران سال نابر وقوع آفت و شیوع کلفتی که فیما بین پادشاهان

جم اقتدار رو نموده بود حربزه کم حاصل و شیرینی آن در مذاقها تلخ

و ناگوار بود بدون عرض اقدام این امر از حوصله جرأت این بندگان

و مقدمه دور بود از دایره قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقده تراخی

و تعویق مانده و الا ظاهر است که انعقاد مقابل آن نبود که بتلخی مضایقه

ذایقه اهلیت را مرارت آمود کرداند و در باب امر رت توافق

که در حقیقت متاع ردی دست ایشان او صاف حمیده پادشاهان

ذوی الاقتدار است نه درایا میکه منهل عذب دوستی قدیم تا زکی

بسبب شورش مفسدان ناصاف و غبار آلوده شده بود و نه

درین ایام بهیچ وجه من الوجوه سد باب صدد ورود این جماعت

شده و نخواهد شد و نیز چیکه در باب صدد اقت و محبت و التیام و ائتلاف

این طبقه علیه و آمدود مان ولایت نشان که قبله امانی و آمال

و آمال جهانبانی نسبت تحریر یافته بود بر واقفان مراتب آگاهی مخفی

نیست که بمقتضای بالولد متمم الاجتماعات از نتایج دوستی این

سلسله علیه که فیض آن مانند سحاب نیسان پیدا با نسبت گلشن اقبال

آن دولت قوائمه الغوایم اهتزاز یافته و از آثار موروثی این دودمان

و الا دوحه اقبال منتسبان آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته

در مصورت تخریب انقسیم بنای مثبت الارکان که حوادث روزگار

در فکر تزلزل آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود

با فساد نازل اساس حق ناشناسی که والد او که رب النوع او بود دوازده

هزار دینار مرسوم داشته و بدان مباهات و افتخار مینمود از اشراق

انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی و اقف موزات

سفیدی و سیاهی اعلیحضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیان باین

مرتبه که منظور انظار جهانبانی است رسیده و حق نعمتهای چندین

ساله را فساد و منسیا انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی بسیار

بعید مینمود و هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش کنند حقوق

نغمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و این قسم تخصیص
چگونه محل اعتماد تواند بود و اگر اعلی حضرت فرمانفرمای اقلیم دانش و بینش
منتخب مجموعهٔ آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را
امری خلاف دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع امثال امور
که هر یک از ان بتنهای علت تامهٔ کلفت بی اندازه بود و آن عمده
واقفان اسرار ملک پیرای را بعنوان نگاه میداشتند رخصت انصراف
نمیفرمودند در ینصورت با وجود وقوع این قسم قضا بتقدیم مراسم تهنیت
و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خورد سالیهای آن بزرگ
کردهٔ آفریدگار باعث آرایش و آرامش روزگار و بازگشتن شاهزاده
والا تبار و جنود جغتای در معرض ابلاغ در آمده بود بر خورد و بزرگ
مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز
جهانگیری ببرج شرف خود که عبارت از دودمان استوار عالی تبار این کامکار
نامدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا گوهر
دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی

آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی بنیروی سرپنجه
استیلا و اقتدار رقبهٔ فرمانروایان اطراف و اکناف را در
ربقهٔ اطاعت و بندگی کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه گوهر
غرد علی بصدف عالم بقا فرازندهٔ سریر و کلاه مظهر الطاف بیپایان
حضرت الله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی بمقتضای
الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن
افشانی آنجناب مطهر از آلایش نشاء عنصری روان بخش قالب
افسرده صاحب کلاهی زلال چشمهٔ حیوان آگاهی نواب گیتی ستان
فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان رضوان
بارگاه نیز در سن نه بود روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ
گردیده اند و اخلاص یکجهتی و سربازی و جانثاری لشکر قیامت
اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوهٔ شجاعت و بسالت از
شجعان روزگار ممتاز اند از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز
اند نسبت باین طبقهٔ علیه نه از مقولهٔ آقائی و نوکریست که خوردی

و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری و مریدی
نقد حیات را نثار مینمایند و حقیقت جرات و جانفشانی و اخلاص عساکر
طرفین معلوم همگنانست بهتر آنست که سد باب امثال این تقسیم گفتگو ها نموده
ازان مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد والمنه که اعلی حضرت ظل الهی
مردمک دیده آگاهی باج ستان شاهان ذوی الاقتدار کام بخش
فدویان جانسپار سایه حضرت ملک منان آفتاب فروزنده
عظمت و شان خلف صدق ائمه اطهار منظور الطاف بی پایان
حضرت کردگار در سن دوازده اند بمقتضای جوهر فطری که لازم
ذات این سلسله علیه است گوی دانش از پیر خرد خورده دان
ربوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط برای رزین آن برگزیده
انفس و آفاق است از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی ارکان
دولت و اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام
بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از بیشتر درآمده همگی
را آرزوی خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از

از فوز عظیم جانسپاری در رکاب نواب خاقان رضوان مکان
خلد سیر بر فردوس سیر محروم مانده اند تلافی و تدارک نقد جان را
در راه برگزیده یزدان صرف نمایند که از عهده عشری از اعشار
وادمگی از بسیار اخلاص و اعتقادی وافی بیرون آمده باشند
و حقیقت مصالحه پادشاه والاجاه روم مسامع افروز شده خواهد بود
که اینمعنی را فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش در نهایت اقتدار
و کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته
در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا از جانبان
نمایند که امری منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع یابد و در طی
این مراتب مندرج ساخته بود که ایلچی نکته گزار سخن شناس دقیقه
یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد و
بندگان اشرف نیز که جان ما بندگان فدای نام نامیش باد ایلچی
پادشاه والاجاه مزبور را رخصت انصراف ارزانی و ایلچی کاردان
تعیین نموده باتفاق فرستادند و از هیچ رهگذر امری که نبرد فیق

رسنای قدردان ابد دولت عظمی باشند واقع منست بهنال آمال جهانبان

از فروغ خورشید طالع اقبال در نشو و نماست پیوسته ابواب

مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات روحانی ست مفتوح

داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که به نیروی اقبال یزدال

صورت انجام یابد

کتابتیکه بیکی از آشنایان خود نوشته اند

چون سلام دوستانه را در تجدید حسن عهد قدیم تاثیر دعای یوسف

در حق زلیخا و دعای یارانه را در احیای رسوم عاطفت دم عیسی

اعجاز مسیحا میباشد الحمد لله ابواب ورود مبشر صحت ذات شریف یعنی نامه

مودت ختامه که بطراز قمیص یوسف فی احقاف یعقوب مطرز است

دل مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد

الحمد و المنه که بنور حدیقه دار السلام آشنائی بمعماری صحت ذات

ستوده آن سرکرده ارباب دریافت چون حدقه دیده اصحاب

بینش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور

است امید که همواره از اصابه عین الکمال در حصن حصین حرز الهی

محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمان بر وجه خیر گذران

است در بر ردی تردد ات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته

گوش بر آواز مبشر غیبی میباشد و از برای دل بهانه جوازهیچ دست آویز

تسلی میسر نشد بخاطر چنان میرسد که نقد فکری که درین ایام از معدن

طبیعت استخراج نموده بمحک اصلاح قدما رساند چون ضیق وقت

مانع از ارسال تمام آن بود آنچه میسر گردید پروانه بزم موفور السرور

شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج و ارسال

پر چهرگان طبع وهاج مخلص را زیر منت خواهند ساخت

کتابتی که بحاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته

عرض مخلص صادق الولا آنکه بکنجیدن لاانتهاء در مضیق عد و احصا

چون برهان سلم مسلم دانشمندان است و ازینجاست که خامه قاصر

بیان در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بیپایان آن

عظیم الشان رفیع الارکان که از مقوله گنجیدن دریا در وجود چون

جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی در مقام بیان امریکه از وسع

نطاق نطق خارج باشند تا به مناب طی اللسان میباشند چه آنچه در
طومار زبان نگنجد عجز سخن طراز بزبان بی زبانی ادای آن مینماید
لهذا عطف عنان از انوادی بیابان نموده بر مرآت ضمیر خورشید
ضیا که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی ست منقش و منطبع
خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر بیان بعد از بارش سطلان
باران بی پایان زبان بشکر احسان و ادای شکر بر دامنتان ابر
نیسان کشوده نیست دور بصورت پوشیده نخواهد بود که مهبط جود
آن حاوی لطف عمیم را هر گاه بهره مندی از دریافت حال نموده
باشند چه پایه رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریای
عرق خجلت را اگر فراغی از دست و پا زدن حاصل آید جز بدعای
بقای ذات ستوده صفات و دوام دولت قویمة الجهات
ازین مجر حجی بر نمی آید امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند برتری
و قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی مزین و آراسته
بوده همواره محسود اماثل و اعیان باشند. دوری نوازشنامه

نوازشنامه سامی اظهاری بانحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال
رفع غبار آن کلال برشحات سحاب لطف لایزال شده بود شکر
این سم زعاف را اگر آن تریاق قرین نمیبود حال بر گزیدگان
افاعی نوایب دشوار میبود گواهی دل حقیقت منزل آنعالیجاه که با
وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت عدلین است در ثبوت دعوی خلوص
عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت
از دکان بی رونقی که در گرد کسادی گم نشده باشند ثانی اثنین خارق
عادت است مورد این احسان حیران قدر آن نداند و صحت ذات
شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم نشمارد و بچه زبان از عهده
شکر مژده صحت ذات کاملة الصفات ملکی ملکات بیرون آید صبا
بر محرمان سرادق عصمت ظاهر است که این زاویه نشین کنج انزوا
از آمد و شد منسوبان آنعالیشان والامکان بدرگاه معلی اطلاع
حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاصنامه تقصیری شده باشد
کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را مژده سلامتی

ودوستکامی آن مرکز دایرهٔ نکوئی و ملکی صفاتی بجای موهبای
انسانی ست توقع دارد که کوتاهی این طرف در تقسیم امور که معلوم
خاطر دریا مقاطر ست بعفو مقرون و باستمرار رسیدن مژده
جبر این کسر میمنوده باشند آفتاب پایه تا نشان از آفتاب و سایه
تواند بود ابدی التظلیل باد **کتابتی که بوزیر خراسان نوشته اند**

ای معین کار منتظمش (نایدیر رسیده) که به تفقیه منقی باد و بور آمد شد روان
وزلال ینبوع بلاغت که از عین خامه و دوات آن منتخب دوستان
در فوران آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان
ورطب اللسان کردانید چون شمیم پیرهن که بعد سنین یوسفی
موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوبی کرد نهال انتعاش درا اهتزاز
آمد اگرچه خشک سال دماغ دران پایه ست که بریزش رگ ابر خامه
باران طراوت و شکفتگی تواند یافت لیکن باز بغیر از روغن بنفشه
رقیمه مشکینه الفوایح دوستان دوای نمیتواند داشت توافل
روایح آن گلدسته والا بتعاقب اختلاف شمال و صبا

وصبا متواتر باد **مکتوبتی که بعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته**

پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران واسباب حصول
مطالب واز بن مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد
خامه معجز طراز همنشینان رسوم لطف و احسان که در دیده منتشر
نگار عرایس معانی بیت خانهٔ چشم خلوتکده دل را چون جمال آراسته
دلبران لبریز عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده و جواهر سرشک(?)
برقوت بینایی افزود کما قال قمیص یوسف فی اجفان یعقوب
چون موصل این لطف بیرون از مقیاس قیاس مانند پیک
انفاس که در منزل قلوب بی‌غش مقارن دخول میباشند برجناح
استعجال روان بود مجال آنکه بقدر خواهش خاطر شکر عنایت
بغایت تواهم نمود نیافت امید که پیوسته مترددیان کنج
احزان را به نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام عظمت
وحشمت و جلالت وابهت و شوکت مدام باد **کتابتی که**
بوزیر رشت نوشته فرزندا اعزا اغنی القا با حامل صحیفة الاخلاص

را اجزر از ان فرزند دلبند دامن زن آتش شوق ملاقات گشته
احرام طوف حریم عزت بسته عنقریب بنیل متمنی فایز میگردد و قطع
نظر از تحقیق موجبات مراعات نسبیه صفات حمیده که دارند
علت نامه رعایتی که شیمه قدردانی خدام عالی باشد میتواند بود و چون
سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمه غایبانه میتواند شد بدین دو
کلمه اکتفا نموده سلامت بوده کامیاب باشند کتابتیکه بنواب
وردیخان بگلربیگی کردستان پیوسته مشتاق آفتاب اشراق وکرباس
خورشید انطباق مانند انجم دری و ستاره سحری هادی گمگشتگان
بوادی ظلمات حیرت باد بررای آفتاب ضیا که کاشف غیاهب استتار
از وجوه خبایای اسرار و منبع و معدن لولو و لالی لمعان انوار است
پوشیده نماند که شمس فلک الرحمن نقی منهل ایقان و زمزم
عرفان افادت و فضیلت پناه ظهیرا مولانا ابراهیما که از اجله
طلبه دار الشعور گیلانست بقصد طواف رکن ایمان و کعبه
قبه باحیه شیعیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن مشرفه

مشرفه مقدسه احرام زیارت حریم حرم عزت بسته بفحوای و اتوا
البیوت من ابوابها از راه دلالات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای
حسن اخلاص که بآن جناب مقدس القاب دارند و این راه بسبب
حسن ایالت آنعالیجاه از خار و خس دزد و راهزن مانند دل
ارباب حال از وساوس نقصان و زوال رفته میباشد روانه
گردیده چون افادت پناه مشار الیه خلوتکده خاطر را که از تابش
آفتاب حوادث حکم آتشکده افروخته دارد بفحوای یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم صحن گلشن مشحون بانوار و ازهار دیده و بوی
معرفتی ازین گلهای آتشی بمشامش رسیده گاهی بنابر اقتباس
بعضی از اشراقات تردد به بنده خانه ایشان داشت بگمان
اینکه رقیمه مشتمل بر اظهار اخلاص مخلص بخدمت ملازمان سامی
و نامی در صفای منهل شرب و وسعت مشرب او در واب
واباب دخلی میتواند بود خواهش آن نمود که بدین ذریعة الاخلاص
متصدعه ملازمان سامی و گرامی شود اجابة المسئوله نموده او در زمره

بار یافتگان صفه بار ضمیر منیر مهر تنویر منسلک داشت بیقین که
ملازمانرا بامداد و اعانتی که لازم باشد مامور خواهند فرمود سایه
آفتاب پایه مستدام باد **کتابیکه بعالیجاه حاجی علیخان سردار**
بایجان نوشته شده تا نساج دارای وجود در کارگاه امکان تار
زرین فروغ مهرتابان جامه زربفت کلباف ظلال و انوار و
قماش شب اندر روز لیل و نهار را باندازه قامت هر یک از
ساکنان ربع آخشیجان باتمام میرساند دست دولت و بازوی
شوکت و پای آمد کار و امنیت مشغول تحصیل امال و عین عنایت
یزدان حارس و پاسبان حال و آمال خدام والا مقام منیع
المکان رفیع الارکان عظیم الشان جاندار و قلب افسرده
ارباب کمال نضارت بخش پژمردگان قحط سال فضل و افضال
طراز فروه ارتفاع شامخ مجد و اعتلا هدی سماوی معدلت
گستری درة التاج منشروی و برتری سرلوح دیوان داد در
فال مراد گرفتاران زندان بیکسی بوده از طوارق صدمات

صدمات و حوادث دوران در امان باد بر لوح عرض می نگارد
که درحینی که این غواص بحر تعجب که در دریای بی پایان تفکر
غایر و در بیدای بی انتهای ماضی و غابر سایر بود که ایا بچه جهة
چشمه غرایب اطوار و عجایب آثار که بطریق خرق عادت در
سوالف زمان و عهد باستان در جوش و دریای اعجوبه کار
بفحوای کل یوم هو فی شان در خروش بود اکنون خشک شده
و غزالان وحشی آنسرزمین را پای سبک جولانی در کمند آسیب
نه در مجری بر چهره منتزدبان استتار عیون نابینایان می گشاید
و نه شمیم بر یهی از مصر معمور حسن رعایت شکستگان
بچشم روشنی ساکنان زاویه بیت الاحزان می آید که درین
اثنا صریر خامه اعجاز نگار که چون آواز خضر نو بهار که از شمیم گل
و سنبل میباشد برد باغ آگاهی رسید و صبح صادق بکذب
خیال این غلط اندیش از افق ظهور دمید و پیدای دمید صدای
پای قاصد حلقه اذعان و قبول در گوش انتباه کشید و

ود باغ را از رسانیدن نوازشنامه که کیفیت باده انفاس عیسوی
دارد تازه گردانید کاسه چشم از انوار و ازهار آن چون صحن چمن
گلشن و سراچه دل چون مطلع مهر درخشان روشن شد شخص انتعاش
از شور این سرور در مضیق سینه چون عظام رفات اهل
قبور بنفخه صور رخت حیات پوشید و چون روزه داران که از
وعده منجم بدیدن هلال عید چشم روشن کردند خروش و فغان
برکشید بعد الجهد معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بار و در دوحه شجر
ملال با ثمر سبت لیک لذت شهد فایق این خوشدلی در کام
و باده هوش پرداز شادکامی در جام بود که مرارت حیرت آنکه
بچه زبان از عهده ادای شکران احسان بر آید و بزیور کدام
عبارت دوبین و کردن عرایس الفاظ و معانی آراید دلها مرارت
عجز و بیچارگی چشانید و در خلوت چاره گری بتجسس جواهر لالی
ثنا گستری و درج سگالی نشانید سوداگران اندیشه را که مسکوا
مجرد برشنک و تراند بطلب معانی خوش قماش که شایسته ارمغان

ارمغان محفل خلد مشاکل باشد بشهرستان جمال و دار السلطنه
غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعی که در مخزن دهان و در بسته بازار
زبان و پیش کوچه گیسو و چار بازار خطه بنشت لب و ابرو و بساط
خط بناگوش و دریوزه و دوش دست فروشان ساعد گلبوش
بهمرسد نقد رایج وقت خریده و بترازوی نظر سنجیده بحضور آورد
که شاید نارو بود قماش دانش تحبیب تواند نمود بعد از تگ و دو و گفت
و شنود چهره شاهد مقصود را اگر نگ شرمساری بپرواز سنجیدن
این خزف پارها با آن گوهرهای گران بها خجالت کشید اکنون
چه گوید که با آنکه از گفتنیهای سطری نخوانده نا گفته بر جای مانده
امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد
کتابتی که بوزیر خراسان نوشته عمری بود که سیاه خیمه نشینان
رقوم نقوش اعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در
در روشنی دیده انسان جز در پرده سواد نشیمن نمیدارند
بقیادت گم کرده راهی بی بسر دشت مجنون طبعان گوشه

باد به اعتزال و کناره گیران قیفهای انزوانمی بردند تا آنکه درین
ایام سعادت انجام حسن ایفای عهد آراسته هر هفت شیرین
حرکانی بنشستند روی برگ گل سوری از افق اغصان دقیقه بالی
ورضاجوی بشتمک رفتن دلبری رسیدند و نخفه فوایح روایح صحت
مزاج شریف خدام فرشته احترام سا که در نوافح اکمام مخزون
داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند
یغمایانه برچیدند و بپاداش آن شاباش و تحسین شنیدند
رسیدن مژده صحت متواتر و متوالی و سبب دوام زندگی
ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار راقی سلمه تعالی باد

کتابتیکه بعالیجاه سردار آذربایجان نوشته شده

کمالات لا متناهی فروردین پژمردگان بوستان دانش
واردی بهشت نرگستان بینش مهر عجز و سکوت بر لب شب
گستری ذمحمدت سکالی زده مثلاشیان اظهار شوق ما
فی البال را حسب الحال خود مورد چه حیرت داشت که درین اثنا

اثنا نسیم التفات تحفه پاره نشینان تفکر را مجدداً غریق
لجه اضطراب گردانید اظهار شکر احسان را حواله بعجز ازادای
آن که ثنای آنمنن طی اللسان نسبت نموده بدعای ذات
مرضیه الستجابات اکتفا مینماید امید که کامروای فسناتین و فاتر
امتیاز دارین باشند ۱۲

انواع محمدت و اصناف منت مسبب الاسباب راسزد که اوراق
کتاب گلبنات بشیرازه بندی عنایتش از صرصر حوادث از پاستان
مصئون ست و اجناس اثنید و اقسام تحبت نامنج ادیانی را از
که نظم دین و ملت بانتظام مالاکلام مش از نثر مامون مخفی مبادکه
چون انشاء محمد طاهر وحید در متانت و رنگینی وحید و بصنایع بدایع
فرید بود لهذا برای فایده عموم طالبین و منفعت شایقین بالخصوص
بجهته اعانت مدرسین بعد رفع اغلاط و تحریفات و دفع مفاسد و تصحیفات
بتصحیح تمام و تنقیح تام در مطبع محمدی حقر البریه نامرضیه السجیه امید وار دعا
از ناظرین و مترصد ذکر بخیر از منتفعین خاکپای حواج هبت الله ولی محمد غفر الله
عن سیاته و عفاه بجلیه انطباع محلی
گردانید
۱۲

HUL 123

159

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Vahd al-Zamn Qazvn, Muhammad Thir, d. ca. 1708 or 9

Title:
Mukatibat-i saltanati

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23317

File Description:
Part 4

HAROLD
THOMSON
LYON. 1895

A. G. Ellis
23. 3. 07.

مسك الطلان

A

15

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي ابدع من مكنون صنايعه غوامض الاسرار ه وابدع منه مكنونات منافعه في الحيوان والنبات والاحجار ه واطلع من شاء من عباده على ذلك بالالهام او التجربة او الاخبار ه ودله عليه بالاسماء والصفات والاثار ه والصلاة والسلام على من خص باشرف الاسماء واجمل الصفات واكمل الانوار ه وعلى اله وصحبه السادة الاخيار وبعد فاني لما رايت اسماء العقاقير الطبية قد درس رسمها وتعذر على الطلاب علمها ولم اجد فيها مؤلفا يحصل به المراد ولا مصنفا يستريح به الفؤاد ولا ذا خبرة بها يرجع اليه ولا ذا معرفة فيها يعتمد عليه جمعت فيها مولفا يوخذ بنواصيها ويوتى بشاردها وقاصيها حاويا لما في امهات المؤلفات جامعا لما تشتت منها في المفردات لم يفته منها الا القليل مما ليس عليه كبير تعويل ليسهل اخذ المراد منه باقرب قريب ويعرف منه المطلوب باسلوب عجيب ورتبت اوايل الاسماء فيه على حروف القاعدة الابجدية وما بعد الاول منه الى الاخر حروف الكلمة على حروف الهجاء الاصلية ليحصل مطلوب المريد موصول البغية للمستفيد وسميته بالمنهج المنير في معرفة اسماء العقاقير والله اسال ان ينفع به النفع العميم ويجعله خالصا لوجهه الكريم وسببا للفوز بجنات النعيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

حرف الالف

آابا ممدود هو القصب الفارسي آابق هو الزيبق وهو الفرار وهو العبد الابنوس هو سياقيطوس وهو ببقيتم آاتن هو البنفسج آاجر هو الطوب المحرق آذان الفار هو المردقوش وهو بلسبي وهو عين الهدهد آذان الخيل هو ذنب الخيل وهو لحية التيس آذريون هو بخور مريم هو الركفا ارسطولوخيا هو من الزراوند آزغيس هو قشر شجرة الامير باريس ويقال له عود الريح ارقطيون هو من بواسير آرمال هو كالورقة آرمنين كالابهل آرن هو الصرارة من اللوف آرند برند هو كالبصل آسوس المشقق وهو اصل السوسن البري الابيض ارجيصان هو الدرين من اللوف آسق

وآسا

آبا قامش بود

آسوس سيسن كوكى
يعنى صوصم كوكى

وآسا هو المرسين اخضر واصفر وازرق ومنه الكش البري وهو الغار وهو الخيزران القصب آطريلال والطيلال هو جوز الشيطان وهو رجل الغراب آقيوس هو الكثيرا آكل نفسه يقال هو الكافور والفربيون آلبار هو جوز ارقم آلج هو الزعرور آلوئ هو الصبر آلوجن آلوجه هو من الاجاص او الخمالا او الكثيرا آلوسن والسن هو مذهب الكلب وهي حشيشة اللجاه او السلحفات آلوكشت من الاجاص آمكيلس هو انيسون وهو الرازيانج الشامي آمولن هو النشا آمومن هو تفاح الجن او عنبره آنك هو الرصاص ومنه القلعي ومنه القلعي ومنه مجفف هو الكسفيداج آنيسون هو الانيسون وهو الرازيانج الشامي او الرومي آهين هو الحديد آوو هو الاملج ابا هو البردي ابار هو الرصاص اباريقولا هو قطلبه اباغاليس هو اناغاليس اباكير هو اناكير اباندار هو شقايق النعمان ابر هو البنفسج ابهار هو المبتان او الدبب او الخشخش هو الطراثيث ابرص هو القصدير ابرغاش هو الصعتر ابرق هو دواء هندي يوخذ للحفظ ابركاكيا هو نسج العنكبوت ابرنج هو نوع من الكبسون ابروزون هو حي العالم ابروطيون وابروطينه هو من القيصوم ابرونج هو رايج ابره الراعي او الراهب هو شكاعا ابربا هو الحك ابريز هو الذهب ابريسم هو الحرير ابرقوق هو المشمش ابزار هو السونجانه وهو بيوزار ابزاز القط هو حي العالم ابرم هو الاسد ابل هو هشر ابلج وابله هو الاملج ابصورك هو المرماجور ابقيليمن هو كاو جسم من الاحوان ابكون هو النشا ابليز هو الطين المصري ابليو سفرموس من اليتوع بن عرس هو موغالي ابشا هو من البيض ابنولس هو الكرفس الجبلي ابنون هو الرانس او الورد المنتن ابهل هو ثمر العرعر وهو شجرة الله ابوال الابل هو النبيل ابو بقنينه هو عنب الثعلب ابوبرون هو التنبير من العصافير ابوجلنبوا هو السرطان ابوحاتم

آنك قلاى

آمومن كشنج

آبار قرشونه

آهين دمور

آباو برذوى حصر بابد قلرى حاز در

ابرص قلاى

ابركاكيا اورمجك آغى

ابروزونه يعنى قياقوروغى

ابريقونه زردالى

ابريز التون

ابزاز القط قيا قوروغى

ابليز خالص طيراق

ابهل سروقوز لاغى

ابوجلنبوا اينكجك

هو الغراب الابقع ابو جلسا هو الخس الحمار او البلبول ابو دايه هو الغراب
ابو رسماليا هو ام الدم ابو الحصين هو الثعلب ابو زلوع مشدود
اللام هو سا ليوس او الانجره ابو ريدان هو المقحلة ومنه خصى الثعلب
ابو سافر هو الكشوث ابو شيح هو الصرصار ابو عجل هو القرصعنه ابو
قانس او قانوس او قاووس وهو الفسول الرومي ابو فيطس من الطراثيث
ابو قليا هو من سندريطس ابو لسا هو اكليل الملك ابو موته هو ام غيلان
ابو النوم وابو النعمان هو الخشخاش ابو شطس هو القبار ابو بهوت
هو برسيان ايون هو الفخناه المعروفة بالملوحة ابلاي بلبن هو الدار فلفل
ابيه هو الشبت ابثنا هو خيار الشنبر اثان هو الاثني من الحمير اترج هو
شجرة ابراهيم صلى الله عليه وسلم اثروعا فنطريون هو الاترج ابو ديدوس
هو طوايشا النقوا انقوته هو من نحه اثانا سناكري معناه مذهب الاوجاع
وهو من المركبات اثراه بمثلثه ومثناه هو امير باريس انقون هو الورد
المنتن اثل هو الغرط اثلق هو زهر سيسبان القصب اثمد هو حجر
الكحل اثونه هو الورد المنتن او الشعير اجاص منه اسود بري هو عيون
البقر وبستاني هو الزعرور وهو ثمر الدب ومنه احمر هو الوشنه ومنه
اصفر هو البرقوق وفيه صغير يقال له الوجه اجطياله واجطيرس
هو الريباس اجاله هو الصعتر المعروف بالجوري احان هو النشا
احاين هو اسطوخودس احداق المرضى هو البهار احرشا هو الافاعي
احريص هو باذورد او العصفر احقب هو حمار الوحش احلوثا
هو الكثيرا احام هو الكس احمر هو الزعفران احوين من الريحان اخيون
هو راس الافعى اخنا هو الروث اخضر هو السان اخطبرونه هو
الكرنب اخلادفاصي هو الغاسول الرومي اخلاط هو الكاغ يوجد
من الدرادا هو الاخيص ادبز هو فنطريون ادجاليون هو خشب
يصبغ به الصوف اصفر ادر هو شوك السموم ادرافو هو الافاعي
ادرافيس وادرافيون واذل هو زبد البحيرة ادرباس هو نافسا

ادرقوس

ادرقوس هو النمام ادرقيص هو الكشان ادرحوله هو جوز مريم ادرجوكس
هو الزيبق ادري فاكس من الفودنج ادلون هو النشا ادينوس هو
الحمص اذارقي هو زبد البحر اذخر حلفا مكة اذيوا هو اصل القرطيثا
اذريون هو طالوت هو الركفه اذن الواع منه اذن الخيل وهو
لحية التيس ومنه الارنب او الغزال هو اللصيفي وهو حذيف
مكة اذن الفيل او الدب هو بوصر امن اللوف ومنه اذن الجدي
وهو لسان الحمل ومنه اذن الثور وهو لسان الثور ومنه مزمار الراعي
اذن العبد ومنه اذن القسيس هو من حي العالم ومنه اذن الحمار نبات
له اصل كالجوز الكبار ومنه اذنه هو حي العالم اذناب انواع سياتي
في ذنب اراح هو مشط الراعي ارادحنت هو ورد الحمار اراعنه هو الصعتر
ارافيا هو رندران اراك هو شجر البربير ارامن هو النحاس ارانوس هو
شوكس ارانيوس هو حجر كالعاج ارافوا كالعدس اراك هو عشبا وهو
السواك ارتفانون هو من الفودنج ارنكان من الاحجار ارنامه وبالموحدة
هو الرند ارنيته هو الفضة اربيان هو البهار او من السمك ارابقلس
هو لسان الحمل اربيقس هو الفلفل ارسانس هو كركاش اربيجي
هو الشوكة المصرية ارتفانون هو الفودنج ارنبقش هو الخربق
ارنقش هو المغرة ارنيوس هو الزعفران ارجان هو الورد البري وكذا
ارجهان هو الفاشرا ادجصيل هو الجعدة القثاء اوكزبرة البير ارجل
هو الشرنيس ارجليطه هو البروح ارجليه هو جوارش الصخ ارجه هو
العليق ارجوا وارگوا هو الفضة ارجوان وارغوان هو كالبقم
ارجيقنه وارجيقن كالعصفر البري ارحيون من الكراويه ارجوسه
هو صغيرة ارخس هو جنث افرنذان هو اللسان ارذشت هو
برمون ارذشيردار هو من المر وادوا ردفش هو اسنان اردفنالي
هو كالكبر اردنرد هو اصل السوسن الابيض كالبصل المشقق ارده
هو بشع اردحالج هو الجريرة المعمولة من دقيق الحنطة اردوج من الاهل

ابو شيح صرصار يعني
ابي شبت يعني دوراق اوقه
اترج اغاج فاونه
اثل العفو ن اغاجه
اجاص اريك
احان نشا
اس مرسين
احمر زعفران
احوين فلكن
اخطبرونه لحنه
ادرافيس دكي كوبوكه

اراك مسواك اغاجي
اراونكه ابروغي ادر
اربيته كموش
اربقلس سكرليه
اربيجي صنط دير

اواللقاح اردیون هوالعرطنیثا اذر هوالحب المعروف ویقال على شجر
السرو ارسطالس هوالجعدة ارسط هوالكالب ارسطولوخیا هو
الزراوند الطویل ارسطیون هوالزنجبیل ارسطیا هوالسوسن
الاسمانجونی ارسمون هوالفودنج ارسیواس هوبهمان ارسیون
هو بادروج من الریحان ارشاش هوالرسراس ارشمیه هو
اسطوخودس ارطی هو ورق الاثل ارطاسالیا وارطاسانیا
وارطنیا هوالبرنجاسف ارطالس هوالجعدة من الشیح ارطامایسا
هو من القیصوم ارعن هوالركنة ارغامول هوالخشخاس ارغول
من الكافور ارعیس هوالامیرباریس ارغیلیم هوالرجلة ارقطیون
هومابعرعهد ارقان هوالحنا ارقلیا هوالفرفیا ارقلس هوالنمام
ارقه هوالجرجیر ارق هوالكشان ارقولس هوالعرعر ارقیطون وارقسوم
ارمال وارماك هوالدارصینی ارم هوشعرالغول
ارمانیوس هوالشیح ارمانوس هوالمخلصه ارمدهطوس هو
سورنجان ارموی من الشمس ارومینا هواقاقیا اومنقس هو
الفلفل ارمینانون هواللازورد اراك هومن اللوف ارنب هو
لاعورلیش وهوعدوم وارزبرند هوالدلبوث وهوالسوسن البری
الابیض ارنیت هوالارنب اروبیطی هوقاتل الذئب اروسم داد
هومن المرواوهوالجرجیر ارومالی هوعسل داود وهوتراب العسل
هوتیس الجبل اروشمین هوالتودری آری هونخل العسل اریموان
هوالفودنج اریطوس هوالحمص اریعابوت هوالطرفا اریقنه هو
الصعتر المعروف اریقلوس هومن الصعتر اریغوس هوالافاعی اریقه
هوالانجره اریقی هوالخنثی اریه هوالبرسیم اراب هوالمرزنجوش
ازاد هومن الكافوراومن التمر ازاخره معجمة اومهملة وبالف ودونها
وبمیم اخره بغیرالف من الكافوروهومثنان ازب هوالشنان
اربوده هومن الشیح ازدادرخت هوالزنجبث ازدرها هوالافاعی

ازدار

ارسطیا کوک سوسن در
ارشاش جوز بشدر
ارطی الفوتنج یبراشجیدر
ارطنیا بعبیتران ارطالس بعبیتران با خود راجه بیه کوزا براوندر
ارغیلیم سمز وندر
ارق جوغانم ارقولس شجر السرو
ارمال وارماك دارجین ارمانیوس بعبیتران در
ارمانیوس بعبیتران
ازب جوغانه در
ازداد رحنت سرو اغاجدر

ازدار من الكافوراوالغاسول ازرم هومثنان ازروارزم هوطریشكه
ازرود هوالحندقوق اسارقون هواللازورد اساریعا هوقطوان
اساروس هوالهندبا اسارون هوالناردین اسالس هوالغاسرسین
اسالیوخن هوالورس اسبت هوقفرالیهود اسیس هوالزوفا یا
اسبست هوالحندقوقا اسعلاربه هوالجزر اسبد هوالطحال اسبینا
هومن السمك استامرد هوالفلفل الابیض استدعار هوالحلتیث
استرخار عاقول استرعیج هومن الهیلون استقلابوس هودار
شیشعان استقراس هومن البنج استیدس هوالشوكة البیضا
استیون هوالكبار ومنه النحاص البری اسجاره هوتودری اسحقان
هوالحنظل ومثله اسدالارض مارثیون اوالكرنب اسدالعدس
هوالیهالوك من الطراثیث اسدی هوالكمثری اسرار هومن حی
العالم اومثله اسرب رصاص اسرطین هوحمرالارض اسرنج
هوسیلقون اسره اسارون اسردون هوالبقل اسغره
هوسنبل الرومی اسطاخیس هوالدارصینی اسطافیدیا اعریا
هوزبیب الجبل اسطاكلیا هوالكرفس اسطالیطس من الینبوع
اسطراطیقوس هوالمرار اسطراطیقوس هواسدالارض اسطر
قیوس هوالحالبع اسطرنیون هوالتفاح اسطرعاس هومخلب
العقاب اسطربدوس هوترباق الاربع اسطریس هوالمرمراطس
هوالطلق اسطرونیون هوالكندس اسطفلیا هوالعنب اسطو
خودس هوضرم اسطولوخیا هوالزراوندالطویل اسطوماخوس
هوالقلب وهوسخنته اسطیقوس هوالكمون اسطیله هوالعنب
اسطیون هوالكاشم اسفارنش اصل القنه اسفافس هولسان الابل
والناعمه اسفانام هوسرماجنوس اسفراج هوهیلون اوالكرنب الشامی
اسفرامس هوالبنج اسشنت هوالرطبه اسفولقس هوالزنجار اسقلیقس
هوالعقربان اسقاریه هودرقوا اسفیج هوصبغس اسفندواسفندار هو

اسنبان سرجه اوغدر
اسبد طلافدر
اسرنج سلوکی بویاسیدر
اسطوخودس فرهنکش اوجه دروزل بورکلو وفرابوردکاو دوزدر
اسطولوجیا قرغه دوکلکر
اسفراج لحنة شامیدر

الجرمل او الحب الرشاد او الخردل الابيض اسنودلوس هو الخنثى اسفندا
بحنبة هو الخردل الابيض اسفيداج هو باروق اسفنوس هو بزر القطونا
اسقالس هو القنة اسقاليوس هو دارشيشعان اسقرابس هو جوز
السرو اسقوديس واسقردلوش هو الخنثى اسطعا هو الاسفيداج اسقلو
فندريا هو ام اربعة واربعين اسقورديون هو الثوم البرى اسقولو
فندريون هو الخردل اسقرديون هو ثوم الحية او مطلقا اسقرابس
هو البنج اسفيراطكى هو الجاوشير او بزر الاراك اشقيل هو بصل
الفار اشقيلانوس هو دارشيشعان اسكدسون هو من الحيات
اسكنفيلا هو قنطريون اسل هو سمار الحصر اسلت هو الزفت
اسلوبيون هو رند اسليخ هو كبروم اسلوس هو من السليخة اسمو
هو من المرواسن هو من الحديد اسفنوا هو عصير الربوب اسود
هو مولكا من المركبات وهو اسود ساتج وهو حب اسود يوجد في
البساتين ومنه اسود سليم وهو معجون القطران ينفع لقطع الافيون
السوس هو من البارود او من العليق اسوسا هو من المرو اسوعا
هو من الاسنخ اسوفس هو الزوفا اليابس اسيون هو البيطارح
اسيا هو العنب اسيوس هو من النارود اسوسو هو السوسن
اشقيوان هو من البسفايج اسيريك هو خصى الثعلب اسفيفار
هو حب الخروع اسنوس هو الشيطرج اشيما هو موز فشا اشياط
هو قفز اليهود اشطيله هو الوج اشفشاريه هو الجزر اشبلت هو الزفت
اشترخار هو العاقول او زنجبيل العجم او من الاجدان او المرمر او اللحلاح
ه اشتزيدن هو الرشاد اشتغار هو حب الخروع اشيوان هو
بسفايج اشخيص منه حاما لاون ومنه الكنكر ومنه شوكة العلك اشرار
رزشك اشراس هو سراس اسران هو الدلولة اشرغنت من الهيلون
اشريس هو الغرا اسفليس هو عقربان اشق واشج هو موميا فق
او الحلح او التنكار اسعالا هو القنة اشقولس هو بو دافى اشكراجون

اشكوار

اسفيدا بياض خردل

اسقرديون بياض مساغي

اسقلو فندريا قرق اياق والقونلجه وطلق اوتدرلر

اسقلو فندريون النعوس اوتى ديرلر

اسيوان بسفايج اسفيفار خروع تخمى در

اشياط عتيق سفينه زفتى در اشبلت زفتدر

اشفشاريه هاوج در اشترخار دوه ديكنيدر

اشراس چريش در اشريس تونقالدر

اندريبا هو الهندبا انزروت هو عنزروت انس النفس او الوحش هو الدار
انس جالس هو بسفايج انفراكس هو البنج انفرح هو بنيشناله انطور
هو من الكرات انطونيا هو حابق النمر انيون هو انف العجل او الثور
كالهندبا انفافلس هو الكرفس انفاق هو الزيت انقلت هو القليس
هو نوم الحية انفخه هو منفخة انقيلن هو حشيشة الزجاج انفرديا هو
البلادر انتوانيون هو من مجا او مخوم انقولبس هو عسل النحل وهو
مالى انقوني هو الورد المنتن انكسنى هو حشيشة الزجاج انكليس هو
ماهس انكور هو العنب انوش دار من المركبات انوشه هو
الغاروب انوطا هو القصدير انوق هو الرخم من الطيور انوكلس
هو الطوانيث انومالى هو القراطى انولوبخ هو الرجلة انبرباريس
هو برباريس اهمار هو مرق السكناج اهقابرا هو الكبد اهلان هو
من الرجان اهنس هو الفكس اوافينوس هو عيون الغزال خشب
يضي كالشمع اوباشن هو فقاح الكرم اوبرطلس هو اللطينه اوبقلطس
هو كالاس اوبورس هو اللحم اوبوما هو من السنجار اوذر هو الما
اوزنارى هو فلفل الما اواسانيون هو من الكرفس اورخيص
هو خصى الثعلب اورسمون هو الفودنج اورسيا هو ايرسا اوومالى
هو ما العسل اوروش هو الجرشا اورولبخى هو الهالوك اوزيا
هو الكماه اوسيد من النوفر اوبطس من البلسان اوسنان هو القصب
اى العنب اوطليبون هو الطيون او البرنوف اوطوليوس هو
متنان اوعس هو دارى اوغاريقون هو اندروس اوفيمن
هو البادروج اوفيمو بداس هو اللبيه اوقان هو الحنا اوقد
هو الخروع اوكسرمالى هو السكنجبين العسلى اوليطيون
هو الخيزران اوليدا من الحبوب الماكولة اومى هو النخوة اومالى
عسل داود اومانا هو عصارة قثا الحمار اوموراتين هو الفجل البرى
اومبطروس هو قنطريون اونادبا هو عصارة قثا الحمار اونما هو

من خس الحمار اونوبر دخن كالعدس اونولپون كالقنبع اونومالی هو
شراب وعسل اونه هو اشنان القصارين من الاحجار اونيا هو مطلق
العصاره اونيطون من الفوديج اونيقون هو المداری اونيمن هو
البابونج اودو هو الملح اويه عنب الثعلب ايارج هو من المركبات
او الصبر اباليس هو الاسفيض ايكان الكرفس ايدس هو الزنجار ايدع
دم الاخوين او الزعفران ايداريد هو الاس ايدنقون هو القرفر
ايرس وايرسا وايرسون هو السوسن الابيض ايرس هو القوقل
ايرسك هو الكابلی ايريغارون هو الزبادمن النبات ايرم
هو الاسد ايروم حی العالم ايطا هو الصنوبر ايكرالوج ايبر
بتشديد التحتية بعدها همزة مكسورة هو تيس الجبل ايلاوس
هو البندق ايمارانوطالی هو الكرمه ايفون هو الراسن ايهقان
هو الخردل او اللفت البری ايلاوس هو البندق
حرف الباء بابارى هو الدار فلفل يابانی من الطبيخ
بابلص من الخشخاش بابوم فلفل الاسود بابونج هو خاماما ليون
وهو حاما ومنه ريحان الثعالب ومنه الخزامى وهو الاقحوان
بانير هو البردی باح هو اللوف بادزهر وبارزهر معناه دواء السم
منه حيوانی هو كوزن ومنه معدنی ومنه مركب كالترياق بادیان
هندی هو باز هو اسويح بانام هو اللوز الحلو بازامك
هو ما يعمل السلاسل بازاورد وبازورد هو الجلاح باد بازرنج احمر
حاء مهملة او معجمة هو الخيار المعروف بادروج هو حاحم بادرنوه و
بجيم او تحتيه او موحده قبل الواو وهو مفرح القلب من الريحان باروح
آخره جيم او حاء مهملة او معجمة هو الخيار الشامی بادن الدبس بادنجان
هو المغد ومنه برى هو اللقاح بار هو الما بارج هو ايارج بارز
بمهملة او معجمة وعكسه هو القنه من الصموغ بارسطاريون رعی الحمام
بارسليطان هو خصی الثعلب ~~هو الاترج~~ بارسيغا هو الاترج

بابونج پتونه کوزی دیدکلری
یا پاپنه در

باداور چورك اوقی

بارنج

بارنج هو النارجيل باروح هو الفرنجمشك بارود هو افتنا لومی
منه ملح الحايط ومنه زهرة اسيوس ومنه تلجی ويقال له الصين بارزورا
هو الحاو شير باروق هو الاسفيداج باروقيا هو قسموبيون باروك
هو البباسه او البيض بارى هو سيول باريه من البردی بارنبليطا
هو المحله باريقون هو عاقرقرحا باريلومالی هو العينية او صريمة
الجدى بارين هو النجار باز من الطيور بازار من الوازيانج بازرنبقد
هو النتجانی باسيلقون هو الكمون الكرمانی باشا هو من حجر اليشم
باطراخيون من الكرفس باطل هو العليق باطين هو البط باغشت
هو باوسسك باقلا هو الفول وهو حرجير ومنه مصرى هو الترمس
ومنه نوع صغير هو حاشه بالصغی هو الخردل بالونيغی من الكافور
باميه هو وبكه بان هو الولبيم ومنه يمالی باير هو الاسل باه هو
السفرجل بايرس هو القصاب ببر بموحدتين هو الاسد الهندی
من الحيوان ببراله هو الزراوند الطويل ببغا هو الدرة من الطيور له الوا
اخضر وابيض واحمر ببلينه اذان الفار ببيرة من البردی يعمل منه
القراطيس بتزبون بالفوقيه او المثلثة هو الدفلا بتع هو نبيد
العسل بتنوفرا هو التمر الهندی بجوس هو كوكاش بخور وهو
انواع منه بخور مريم ومنه بخور السودان ومنه بخور البر ومنه بخور الاكراد
ومنه بخور العود ومنه بخور الالراد وهو حی العالم بداسكان وبدكان
وبدسقان وبدستان وبدازلك وبداكت هو كف الكلب وهو
دموع ايوب وهو قاتل ابيه بدرنطيش هو المرقشيشا بذليون
هو المقل بذره هو اليقطين بدرينو هو مفرح القلب بذقه هو الحماما
هو الحنطة ومنه رومی هو السلت برايران هو سطاريون
براكث هو العرعر برادی حجر اصفر تجذب القش برادبوش هو الخس
برغافطريوس هو الكهربا برام من حجر الرخام بروب السكر برباريس
هو امير باريس برعامهر وبرقامهر وبرنامهر هو من النبات هو من الجرا

من الكرفس او مثله برباريس هو الشب او امير باريس بربخ هو حب
هندى بربد و بربير هو شجرة الاراك او ثمره بربطعل هو اندراسيون
بربوذيه هو الاشتيوان بربوره هو البقلة اليمانية او الحنطة بربيس
هو الشوبر بربينه و بربانه هو ابرموت بربنوت هو الشيبه برتقش
هو الاشق برج بالجيم هو العيش برخ بالخاء المعجمة هو الخروف برداربوى
هو كراع بردكس هو السنبل الهندى بردوسلام هو البردى هو دبس
يعمل منه الحصر ابردوسلام هو حى العلم او لسان الحمل برددنش هو حمص
الامير برديد بردر ثمر الاراك برس هو العطس برسد هو العدس
برسيا و برسيانا و برشيادار و برشاركار و برشيدار او برشيابدار هو القفناب
برسيم هو الرطبة او الزلراوند برسياوشان و برشيع هو كزبرة البير
برشش و برشعثا من المركبات المكيفات برشوم بمعجمة او مهملة هو الابيض
من التمر او هو الشب برطانيقى من الرياحان برطانيه هو الغافث برطالى
جلد مدبوغ برعشت هو العنابرى برعوث هو بزر القطونا برغوش
الخس برغون هو اللاذن برقا كطرا او كطوا هو كهنان برقوق
هو من الاجاص برصند وبالمغرب الخوخ والمشمش برقح من القطران برك
من السمك بركاك سالى هو الرجلة بركن هو البارود بركه سورنجان
برم هو زهر السنطا او ثمره برمارود هو سنبوسك برمون هو ادرشت
برنج و بربيق و برنك هو ابرنج من الكبون او العرع برنجاسف البعيران
من القيصوم برنجشك من الرياحان برنوف هو شاه بابك برنون
هو العرعر برهيانج هو المر او المرماحول برنيج هو البقلة المباركة
برعال مرماحور برهليا هو الرازيانج برهنج هو من الاهليلج بروانيا
هو الناشرا برواق هو الخنثى ويقال بلالف برواقى هو كشترى
او مجر بروق هو الصنوبرى برياموز و بريه هو الكزبرة بريطوده
هو بخور الاكراد بريطون هو اندراسيون بريوم هو الكشنج
برمون هو الكشنة بز هو المعز بزاق القمر هو زبد البحر بزد هو

لينو

برسيم ترفيل احى يونجه دخى ديرلر

برشوشان باتدرى قره ديكلري
اوتدر فيالمراوزرنقه ديرر
وكزبرة البير دخى ديرلر

بزاق القمر و زبد البحر دكز كوبوكى در

لينو وهو بزر الكتان بزر انواع منه بزر الجزر البرى وهو دوقوا ومنه
بزر القلب بالموحدة احمر وهو شخسنه ومنه بزر القلت بمثناة احمر
وهو الماش الهندى ومنه بزر الكتان هو لينو ومنه بزر الانجره او
زلوع وهو الخربق ومنه بزر النوفر وهو حب العروس ومنه بزر
الدنك الاسود وهو الجلبهنك ومنه بزر السداب وهو تخم السداب
ومنه بزر البطيخ وهو هشمايوش ومنه بزر الرازيانج وهو الشمر
ومنه بزر القطونا وهو برغوث ومنه بزر الحماما وهو لوفانى ومنه
بزر الكرفس الجبلى وهو فطراساليون ومنه بزر الرطبه وهو العلق
ومنه بزر الخمخ بمعجمتين وهو الخبة ومنه بزر البنجكشت وهو حب
الفقد ومنه بزر المر وهو الحرف البابلى ومنه بزر الرمان البرى وهو
القلقل بقافين ومنه بزر الورش وهو كبزر الحنا ومنه بزر الحنا
وهو الغاعيه ومنه بزر الحمر وهو من السمار ومنه بزر الحور بمهملات
وهو سيرزوله ومنه بزرانج هو الدرياه بزرك دارد هو من المركبات
بزرونا هو صمغ الجاوشير بزوانيا هو الغاشر ابسارنا هو صغار
السمك بساسا هو السداب بسابس هو بالمهملة والمعجمة
هو حب الفقد او بزر الرازيانج بباسه هو الدار كيسه منه
شامى هو قشر شجر البطم وهندى هو قشر شجر جوز بوا السباسه
هو الاشنيوان بستان ابزور من الرياحان بسيح هو الكندر بستى
وبيتى هو اذان الفار بناج هو المحك او الخلال او ددفوا
بسد هو المرجان واصله بسر هو الحيوان بسبرا هو اللحم براسيول
هو الكبر بسربون هو الدفلا بسعيرا هو السرخس بسفايج هو الاشتيوان
بسلسم هو الشيشم وهو العدسة المرة بسلة مشدد اللام من الجلبان
او الترمس بسورونيون هو الفلفل بسيط هو المفرد بسيلا
هو الترمس بشام نبت حجازى وليس هو البلسان كما زعم
ومضر به بشباش هو السم بشمش هو الوشمة او الحنظل بشرح

بسند مرجان
بسبح آق كونلك

بسفايج قيه ايروغى در
بسلسم حمص زن عدس مره دخى ديرلر

هو رب التفاح بشع هو اردة بشقنقن هو بنك بشكراني هو الاسخيص
بشلشكه هو الجنطيانا بشم هو دردار او البلسان بشماط هو من الكعك بشمه
او بشمك او بشيرج او بشميزك هو الششم وهو العدس المرة
بشمور هو دبس الحصر بشناون هو الاسقيوان بشنين هو العروس
وهو عرايس النيل ومنه نوع يسمى الخجيري والجلجان بشناقه هو دو فوا
بشنه كالكزبرة بصاق هو ومنه بصاق القمر وهو زبد البحر ومنه
بصاق الشمس وهو الجبجبين بصباص هو حب الحنطة بصر هو القطن بصل
هو قيرومان منه العربي المعروف ومنه بصل الذيب او الزنز وهو طرفشيه
كالعرنى لكن ليس له طاقات ومنه بصل الفار وهو العنصل ومنه بصل
القي وهو صغير له قشر اسود بصنباش هو الكماه بصبوص من اليتوع
بط هو نسارثون بطارخ هو الكبنابج او من السمك بطارس هو
السرخس بطارمنقي هو سعوط بطباط هو القضاب بطراخيون
هو الكنيح او ورد الكلب بطراساليون بزر الكرفس الجبلي بطرالاون
و بطرالاهو دهن النفط بطريه هو الزجاج مطلقا او زجاج المرايا
بطيطيرون هو العنا بطم هو الحبة الخضرا بطيخ هو جنس نبت
اخضر وهو افضله ويقال له الخوخ بمهملات وله انواع منها الجبجب بالحجاز
والهندي وهو الحبشي بدمشق والدلاع بالمغرب والزقي بكسر المعجمتين
والتشديد بالعراق والرئيس براء مفتوحة وموحدة كذلك و بحلب الشامي
بالشام والشوش بمعجمتين والفج بكسر الفاء وتشديد الجيم ورومي وصيني
وعباسي والشامي الاصفر يقال له الخربز وله انواع منها العبدلي نبت
ابي عبد الله اول من زرعه عبد و سمرقندي ويقال له الماء مولى وخراساني
بالعراق وشماما بالشام وهو الضميري ولفاح بمصر وملو نيا وهو
مستطيل فيه بعض حموضة ومهناوي وكمالي وبابالي وصمير وكينبوس
بفار هو البندر بعيعيانا هو ما ذاب من الذهب والفضة بعترنون
هو من الازيون بعر البعير من الاحجار كالرخام بعيتران برنجاسف من

القيصوم

بشميزك چشمه زن

بشمور مصرده حصير ياپان حصادر

بصاق القمر دكز كوپوكی در

بشنين نيلوفر المصري

بصل العنصل اط صوغانی

بطارخ بالق يمورطه سی در

بطراساليون بيان كرفسى تخميدر

بطرالاهو نفت ياغيدر

بطريه مطلق شيشه ياخود آيينه بللوردر

بفار بنو بيراغيدر

8

بغبيغ بر نوع جيراندر قره جه ديرلر

من القيصوم بغره من المطبوخات بغل هو اسربدون بغبيغ بمجيث من الظبا
بعيبه هو حب كالسمسم احمر يوكل بعروق هو البسر من البلح بق
هو النسانس ويقال على شجرة القرطاس بقا وبقاع وبقعا هو فقاع
من الانبذة بقدونس هو الكرفس الجبلي وهو الطرخنون بقو هو
فاومنه الجبلي هو الوعل بقس وبقس وبسقون هو السمسار من
الصفصاف بقسماط من الكعك بقس مكه هو الاذخر بقشف هو
الطحلب بلبسلم هو من العوالي بلبشوقريش هو كالجرجير ورقاد
التفاح بقل هو الهندبا او جميع الخضروات بقلاس هو بخور مريم
بقلين هو لسان الثور بقلة هي انواع منها بقلة الرعاة والرماة
وهي القضاب ومنها بقلة الاوجاع وهي توجد ومنها بقلة الروم وهي
القطف وهي الذهبية ومنها بقلة الضب او الافرنجية او اللن نجية
وهي المردقوش ومنها بقلة النقاف او رستي او دشتي او رنبشي او اليهودية
وهي القرصعنه او نوع من الهندبا او الشاهترج او البربه ومنها
البقلة الباردة وهي اللبلاب ومنها البقلة اللينة او الحمقا او المباركة
او الزهرا وهي الرجلة ومنها بقلة عايشة وهي الجرجير ومنها البقلة
الحرسانية وهو الحميض ومنها بقلة الملك وهي الشاهترج
ومنها بقلة الخطاطيف وهي الزراوند او المامبران او العروق الصفر
ومنها بقلة الامصار وهي الكرنب ومنها البقلة المراة من الهندبا
ومنها بقلة العدس وهي الفوتنج ومنها البقلة اليمانية او العربية
وهي البرنوف او الكنيح او جوز الارض بقلوس هو اللاذن بقلاطس
من اليتوع بقلاوه من الاطعمة المقلوة بقليس هو فقليون بقليمن
هو احداق المرضى بقم بفتح اوله مشددا هو العندم وبضم اوله
مشددا هو جوز ماثل بكاسج سمكة كالبشام بقه هو لب القرطم
بكتر هو خيار شنبر بكبيكا هو افسنتين بل بضم اوله مشددا هو
السنبل او القثا الهندي او اقطي بلباصه هو الحميض المعروف

بقس چمشير اغاجيدر
بقشف صو اوستنده اولان يوسوندر

بقلة الحمقا سمز اوتدر

بقلة اليمانية برنوف ديرلر اكيه كوزل براوندر ياجود
كشنيج ديرلر براوندر كركبوني بوزينه بابشر بوارلق
برقله براوندر باجورديرجا وجى ديرلر
بركوكدر

بكبكا پلپی

البلس والبليس هو كراث الكرم بلبكك هو الخبازى شنبر بلبل هو الفلفل او من
الطيور بلبوس هو بصل الزير بلبان هو لسان الكلب بلبثان بالمثلثة
عنب الديب بلج بالجيم هو الاسد بلح هو السياب من ثمر النخل بلخ
بالمعجمة هو السنديان بلخنة هو العشبة المغربية او من الهند بالجوك
هو امبرون بلخش من الاحجار بلخيه من الخلاف او الهند بالبدكون هو
العاقرقرحا بلس هو التين او القطن بلسام هو البصل او الغاسول
بلسان هو طرسطور وهو الدبق وهو دهن معروف ويوجد بعين المطرية
من بلاد مصر وغلط من يجعله البشام بمكة كما مر بلسفي هو الحرف بلسكي مصفي
الرعاة من الصيفي وهو الفوه البرية بلسن هو العدس او القطن بلسون
هو مالك حزين من طيور الماء بلطس هو الكنبج بلطي من السمك بلق
هو الرخام بلقيره هو الغافث بلمون هو العرفج من اليتوع او الرية
بلبس هو من الزاج بلنج هو التمر هندي بلنجاسف هو البعثيران بلند
شجر الحنا بلندر هو البنج بلنس هو البلس بلشم هو القطران
بلنيه هو البنج بلوحوش هو لسان الثور بلوافون هو المغاث
بلواذا هو اخضر يابس بلورح هو لقلق من الطيور وغلط من قال
بلارح بلوط هو دروس منه بلوطي وهو عشبة الكلاب ومنه
شاه بلوطا وهو القسطل ومنه بلوط الارض هو كادريوس بلوقا
وهو الكراويا البرى بليجه هو قليجه وهو القيه وهو الكبرون
عند المغاربه بليطس هو البقلة اليمانية بليعرا هو حي العلم بليان
هو الشابرج بليق هو من الفودنج بليليا هو الحلبه بليلج هو الكهيليجات
بليلي هو مصفى الرعاه بلينه هو السوكران بميانه هو الفلفل الاسود بن
هو قلب القهوة بنات هو انواع منه بنات النار وهو الانجره ومنه
بنات الرعد وهو الكماه ومنه بنات اللبن وهو المعا الصايم وهي البزر
ومنه بنات الجرار وهو الوردان كالخنافس لكن الى الحمرة ومنه بنات
الشيخ وهو دود صغار ينتن عند لمسه وهو شحمة الارض وهو

بلينه بنج سوكران دو دوم

بنات الشيخ ... بوجكي در شحمة الارض وحمار البيت ...

حمار البيت

جلبلاس من الخيار الشامي الماكول جلجان هو جلجلان المذكور جلنجبين هو
الورد المربا بالعسل جلنجويه هو الفودنج البرى جلنسرين من النسرين جلهم
هو العوسج جلوز هو البندق الهندى جلواز هو حب الصنوبر او
البندق جلبا دبا هو الشبرم جليف هو الزوان جما هو الفول جمار
هو الدلب وقلب النخل جام طنو مران جمان هو اللولو جمجم بجيمين
هو لسان الثور او البهمن جمر الارض وهو اسرطين او القونيا او
الاشكب او كفر اليهود جمس وجمشه من الاحجار جمبسعرم من الريحان جمشك
هو الشمشم جمل من الابل او من السمك ومنه جمل الحمير وهو الجرجل
جمه من السمك جمهور هو عصير العنب جميز هو التين الاحمق او الذكر
جنا هو الشعارى جناح منه الجناح الرومي وهو الراسن ومنه
جناح النسر وهو الحرشف جنار هو الدلب جنبذ هو مطلق الزهر
ومنه جنبذ الرمان جنثوريه من القنطريون او الغافث جنجان هو
حلوب وهو جناح النسر المذكور جنجات هو شجرة البراغيث جنجوا هو القضبان
او الهيلون جنجك هو الخروب جنجيدون كالجزر البرى جندبادستر هو خصية
كلب الماء جندربلي من الهند باجندربله هو الماميران جندل هو الصندل
جندنبول ماء العسل جنزرات هو دوقوا جنطوريه هو القنطريون
الصغير جنطيانا وجنياطمس هو بوم الحية وهو كف الارنب ورجل الارنب
وذنب الحية جنك وجنج من الحلزون جنهي هو الخيزران جني هو مستدد
ثمر القطلب جنهد وجنهدان وجنبدان كلما لم يتفتح من الزهر جنون السفر
هو الماليخوليا جنى هو حنا جرجر وجوجور هو الشمار جوج هو البطيخ
جوزر هو الغبيرا جورى من الورد جوز انواع كثيرة منه جوز ماض وهو
ثمر السرو ومنه جوز القطا او البرا او الانهار وهو سرعيت ومنه جوز الهند
وهو النارجيل ومنه جوز السواد وهو الخولنجان ومنه جوز ارمانوس
وهو المخلصه ومنه جوز القى او الرقع وهو التين العوسجي ومنه جوز
السهرك او الحبش ومنه جوز مائل وهو من البنج ومنه جوز المربح وهو

جمجم شقاقل وياخود لسان الثور در

جمه مصره اولور و نحوه انجيري دخي ديرلر اغاجي غايت بيوك اولور

جنبذ مطلق چچكلر وياخود نار چچكيدر جلنار دخي ديرلر

جنطيانا قرغه دو كلكي دربور ايلد

جوز جندم يكيز طوبرا غيدر

جوز الشوك ومنه جوز جنبا وهو فقاح الاذخر ومنه جوز ارقم وهو
الكثار بفتح اوله ومنه جوز الموح وهو عنب الثعلب ومنه جوز جندم وهو
خرؤ الحمام وهو تراب العسل لانه يعقد به رب العنب بالشام والعراق
ومنه جوز بوا وهو جوز الطيب ومنه جوز الشام وهو الشعو بكي
ومنه جوز زرفت وهو حب الملوخيا ومنه جوز داود وهو الدفلا
جول هو التراب جولشاير هو بخور مريم جولق هو دارشيشعان
جوهر هو هوج او كبار اللولو جوبا هو السمن جويزان هو بو صيرا
جيدار وجيدارس هو حب الغرقد اجير هو النوره جيزي بالجيم والزاي
المعجمة والراء المهملة وبالخاء المعجمة نبات جيربوا هو الزهار جيري هو
خيري بالخاء المعجمة جيغليج هو الخشخاش جيهمان هو الزعفران جيروشش
هو البابونج جيلاهنك هو بزر الزنك الكود حرف

داتوره طوله دیدکلری بوتخمدر جوز ماثل دخی دیرلر

الدال داتوره هو جوز ماثل داجي راحه هو الديكتريكة داذي هو
مونس الوحش منه رومي وهندي دادي القطران الصافي منه
دارفيطون هو اللوف دارزدوجي هو سولان دارسيج هو العيصند
او البلاب دارشيشعان هو القندول تزيل به النسا الشعر وتجعله
موضع العنبر في البخور دارصيني ودارصوص هو كالقرفة او منها
دارفلفل هو عرق الذهب دارفيل هو العرصنة داركيسه ودار
كسنا ودار كسبيا هو البباسه دارلوط هو عين البقر المخوخ دارما
هو من المرو دارمسك هو الحماض داروقيني هو الخوخ دارهنار
هو قشر الرمان دارعندت هو عاقرقرحا داج هو القرطم الهندي
داج وبر هو حب الباقلا دابنوا هو النار دب دبا هو القرع دباب
هو النمام دباسوس هو العوسج دبابس هو شغنين دباطس هو من
الفودنج دبدب هو حمار الوحش دبس هو ما يعمل من عصير العنب او
بسلي من الرطب دبسا هو مالي وهو عسل النحل دبساطلا هو المرج
ديف هو الغزا او دوا العصفور او المخيط دبل هو عظم السلحفات

و

والمشهور انه بالذال المعجمة وسبانى دربوادر هو الاهل دبوبينه هو الراوند
دبيب هو النمام دبيد من المركبات دبيدان هو كالاهل دجاج منه
بري وسندي وحبشي هو الحجل ومنه دجاج الماء وهو العجلان دحمناو دحمنا
ودحم مركب دحاله هو القطران دجر هو اللوبيا دحرج هو كالروان عند
الاكبر وفيما الامع مايدل عليه دخان هو فلبيس دخ هو الموميا دجا هو
هرج دخن هو الجاروس وخيسا هو دهن البلسان در هو ثمر العليق
دراج هو الطير السماني درار هو السعد دراسخ هو بعضيد من الهندبا دار
قيطون هو شجر اللوف دراق ودرافي هو الزهري من الخوخ درافي من
الملح درب من السمك دربكس هو الشيطرج او السداب دربالة من
البقر دربلي من الزبيب دربه من المرو دربيون من الكرم درزدان هو
القندول درديون هو الدفلا دردي هو ما يرسب اسفل المايعات درست
هو اصل امير باركس درستوبه هو الاترج او الشمام من البطيخ درشك
هو زرشك دريع كرصد من السمك درقيبون هو الروبلينه درف
هو الجند فوقا درقيطوس هو اللوف درقيمون هو الكثيرا دركار هو شجر
القرطبس درم هو الماء الذي طفي فيه الحديد درمك هو الحواريج
من الدبس الابيض الناعم درسندي هو موكش دروابطالس هو الاكثبوان
دروس هو زرشك ودرست المذكور دوقيبون هو الزابلينه
درونج هو جدوار وعقربان منه خراساني وشامي درويطيس
من البلوط دراس هو النار البارح وهو درست المذكور درباب
هو جند باكستر دريوس ودريه هو السلق دريون هو الدفلا
دريهه هو الخزا در هو النوفل او ثمر العليق دسافوس هو العطشان
او عني الجرشف دسبونه ودسبو هو نوع من البطيخ او من البيروح او
الاستيوت دستبوا هو الاتراج دسه هو شبه من النحاس دشني
هو القرصعنة دشير هو حماض الاترج دشنس هو البرغال او ماحك
من الحبوب دعس هو القطن دعنبلا هو الهالوك دعموص

دقرا كلنجك چچكيدر

دلب چنار اغاجي در

دليك كول يمشي

دليوث قزل صوصم كوكه

دهمشت دفنه در

دعنكسقوى هوافيون دفر هو الخباز دفد هو شجر حجازي دفل هو
القطران دقن هو تبن الذرة دفلا هو حمر دفشيون هو شكطا مثبع
دقاق و دقيق هو طحين الحبوب ومنه دقاق الكندر وهو الناعم دقرا
هو شقايق النعمان دقطمس هو دفشيون دقل من الدوم او التمر دقوقا
هو الطين الازرق دقيون هو الفحل دلب و دلبا هو صنار بديع بعجزه
المجلود الصفر دلدع من الكلخ دلدل من القنافذ دلفين من السمك كالخنزير
دلق هو النمس يوخذ من جلده الفرا او من ابن عرس دلفى هو السلق
دلم هو الورشان و نوع من القراد دلوك كالغاسول دليك هو ثمر الورد
دليوث هو اصل السوسن الاحمر دم معروف هو قهر ومنه دم الاشنين
او الاخوين او الثعبان وهو الشياف ومنه دم الغزال كالمطرفون
يصبغ اليد عند امسكا كرا والمسك ومنه دم آدم وهو صمغ المقل او
مطلق الصموغ دمادم هو اللوبيا الهندى دماغ هو كثير دمام هو
الحمرة المعروفه دماموس هو العوسج دم الارض هو الكماه دمسيسه
من الافسنتين دموع ايوب هو امدربان دميا هو سيبا من السمك
او السرطان دناسوس هو العوسج دنبكس هو التربد دنه هو الخروع
الصيني دندلان هو راقيا دنفه هو الزوان دنفرقوبه كالملح دنه هو
قشر الونك دنياروبه من الخرا دنيلس من الاصداف منه ام الحلول دهر
وحش من المرقيشا دهمشت هو حب الغار دهن انواع منه دهن
النجر وهو النفط ومنه دهن الشوخ او السراج وهو الزيت الحار ومنه
دهن الرازقي من السوسن الابيض او الياسمين ومنه الاجرا و المباركت
وهو المنفذ ومنه دهن الصواني وهو من الصندروس مع الزيت الحار
ومنه الدهن العلي وهو انو مالي او اللاذن ومنه دهن الزفت وهو
ما خلط من زيت حار رطب ومنه دهن الرازقي وهو يوخذ من العنب
ومنه دهن الزعفران وهو دبافر ومنه دهن الجل بالجيم المضمومة
وهو دهن الورد ومنه دهن الحل بالمهملة المفتوحة وهو الشيرج

ومنه

ومنه دهن السميقه وهو من الفجل البرى دهنج حجر اخضر كالزبرجد دهنيون
هو المسكطرا مثبع دوا الحيه هو الجنطيانا دوا العطبه هو ديك بر ديك
دوادم هو ما يخرج من اجواف الاشجار كالصمغ داوارهم هو المقل مطلقا
او مقل اليهود دوار هو السعد دوار هو المعا الصايم دوالى العنب
دوابا اعرابا هو قصب برى يعمل منه النشاب دوبل هو الحمار الاهلى
دوح هو الاشجار دوحم هو بند العظيمة دود انواع منه دود الصباغ
و دود القز ومنه دود البقل اخضر كثير الارجل ومنه دود الرمل يوجد في
المزابل ومنه دود الطين وهو خراطين وهو طرطبا ومنه دود الجرار
وهو بنات وردان ومنه البنهات كدود القز دودو هو العدفلا
دودوبيطون هو دم الاخوين دودم هو دم ادم دورا هو من الخرا دورار هو صمغ
الجوز او البلوط دورحوط من السوسن دورس و دوس هو البلوط دوروس
هو زرشك دوزا هو زوفرا دوزه هو الورده دوه هو المقل والبنق دوسر
هو الزوان دوشاب هو رب التمر او العنب دوص هو ما طفى فيه الحديد او خبثه
او نجاره او المقل دوع هو المخيض من اللبن دوفرا هو شقايق النعمان دوفص
من البصل دوقس و دوقوام هو الجزر البرى دوم من البلوط وهو السدر البرى
عند العرب دومام من السدر دلاع من البطيخ درباذوق سادج هو شراب الخشخاش
ديابقلبطوس معجون الكمون دراكوس هو العوسج ديابسيرون هو رب التوت
دبافر هو دهن الزعفران او رب الخشخاش ديافوسطن هو اصل اللوف ديابوكوس
هو شط الراعى ديافوسادج هو رب الخشخاش ديامورون هو رب الجوز
ديشت هو بخور السودان ديتنبوبه من البطيخ ديدروس من اليتوع ديه بدكس
هو الصدف ديدمك هو بخور السودان ديدع بسنا هو بزر الكتان ديس
من النبات هو البردى ومنه البشمور وهو ما يعمل منه الاكياب ديسا قطس
هو عالجون ديسافوس هو العطاس ديسقوريدوس هو حب اللسان ديسمون
هو النعناع ديستار هو مشط الغول دلعورجبس هو فيل ديعورجش الاتى
ديقاف هو من الهندبا ديقوص هو اشنان ديقاص هو الزفت الرطب

دیقدی یازی ایدکلر
اوتدر

دیقورجس تراب یجلب من نحو قبرس دیقدی هو السلق دیک هو نابت منه دیک البر وهو ذکر الحجل ومنه دیک اعور وهو حمص الجبل او حمص الامیر وهو الحسک ومنه دیک بر دیک من المرکبات دینارویه هو الجراد الزفر ادینافوس هو خس الکلب دیبوق هو الکرم دیواط ودیواکه هو حلزون دیودار هو الابهل الهندی او اللقاح دیوخنته من الراوند حرف الهاء
هادی هو التریاق الاکبر هادرس هو الطرائیث هارکمنوه هو الرهج هالیمون من الکنکر هاض هو العوسج هار وهال بوا وهال ناروا القاقله هالک هو سم الفار هالوک هو اسد العدس من الطرائیث هالاوان هو زیت الزیتون هالام هو السکباج او مرق الطعام هبرون هو الرطب هبس محرکا هو الجزری هبقینم هو الابنوس هبید هو حب الحنظلة او خبز یعمل منه بعد ان یحلی هنرما وهنرمان هو النعناع هدبه هو حمار قبان هدس هو الکس هدهد هو شبت بمثناة اخرة هدیون هو البنفسج هدنکیه کالعاقرقرحا هو السنور هاریج هو روث البقر الیابس هراس هو المرار هرج هو الدب هرجان هو لوز البربر هرد هو الکرکم هرس هو الکس هرسو وهرشو وهرشک هو الکابلی من الهلیلج هرطمان هو بلوقه او الخافور او البلسه او العصفر هرطوس هو خس الحمار او البقلة هرفلوس هو البقلة الیهودیه هو فولیون وهرفیلون هو النمام هرمه مجهول هرنا هو الهلیلج الاصفر هرنوه هو القلیقله هرنوی هو الطلبه هروی من المشمش هریسه هو البهطه هزارجشان او قشان هو الفاشرا هزارما هو هیزار هزبد من الهلیلج هزج هو الدفلا هشت رجان مجهول او من العود الهندی هسر هو الابل هشقیقل وهشمایوس هو بزر البنج هفت برج هو من المازریون منه هفت بنلو مجهول ومنه هفت برج من الاشخیص ومنه هفت جیوش وهو جر الجرج هلام هو سکباج هلک هو الرهج هلل من السموم هلیلج انواع منه هندی واصفر وکابلی هلیون هو اسفراج همنان هو حب القطن

هوازجشان ارکلک سنبلدر

هنار

هندبا چکلم

هلیون هردم ابیار و دکلو قوبو دنی
وصیربنه دیرلر

وج اکیر

هنار هو الرمان هنجوس هو من ابیه هنجبرا هو من التین هندبا هو انواع منه البقل المعروف وهو الریطاف البلحیه وهو الشامیه والهاشمیه وهو انطونیا ومنه خس الحمار وهو الطرخشبوق والطلخسقوف والسواته ومنه الیعضید والجعضید وهو الجند ربلی ومنه الامیرون وهو البلخشکوک ومنه هندی من الهلیلج هو الوکس هو ارما وهو النعناع هو بلا هو الشکار وهو ربان الکماه وهو فسطیداس هو لحیة التیس وسیأتی هر هو المجوس هو فاریقون قیل هو الداری هو فسطیداس هو لحیة التیس هو من ابیه هو فوطس هو سورنجان هو قیلوس هو خس الحمار هو من ابیه هند هو حب الحنظل هیزاه وهیزاما وهیزارمان من الفودنج هو البلبق وهو النعناع هیرون من التمر او الرطب هیشر هو الحرشف هیفمان هو الفجل البری هیطریون هو الخربق الاسود هیفان هو الزعفران هو الکرکم هیفوتان هو الکسبره من الماش هیقلیمون هو الزعرور هیقارس هو الزرنیخ هیقان هو الجرجیر هیقیتم هو الابنوس هیل بوا هو القاقله هیلورس هو الخربق الابیض هینوس هو بزر القطونا هیوفاریقون هو عنب الثعلب وقیل هو الدادی الرومی او حب البلسان هیوفسطیداس ویغیر الف هو الغبیرا او اذناب الخیل حرف الواو واق من الطیور
واوی هو الوحش من الکلاب وبر بسکون الموحدة من الحیوان البری وبفتحها شعر الابل او جمیع الشعور والاصواف وتیر من البطیخ او الوردوش هو الصبر وج هو الاکیر وخواخ کالبصل وحید هو الاشخیص وخشرک اخره کاف او قاف او هاء وقبلها زای او جیم او شین معجمة هو بزر الخلال او الشیح الترکی او غیرهما
ودج وهو ما یعلق باصواف الغنم یعمل منه الرفا الرطبه ودع هو من الاصداف یقال له شوار الهند او السند یعمل منه مثاقیل الوزن ودنه هو من حب العلم ودود هو الفوه البری ودیک هو من الورد ورحالور هو الفاشرا ورخش هو خصی الثعلب ورد وورد دوس هو کل زیح عطر ومطلقه الورد المعروف وهو الجل وهو روشیه وله اصناف منها الاحمر وهو الجرجم ومنها الابیض وهو الجوری

وهو الوبر وهو النصيبى ومنها الاصفر البرى وهو عبار والبستانى وهو
الفحل بى ويطلق الورد مقيدا على ورد الحار وهو ورق الرواني وهو عود الصلب
او الخطمى وعلى الصيني وهو شجرة موكي وعلى عليق العدس وهو النسرين وعلى المناتى
وهو العوك وعلى ورد فارس وهو شقايق وعلى ورد السبباخ وهو
عليق العدس وعلى ورد البابونج وهو زوبته وعلى ورد السورنجان وهو
شعليل وعلى ورد الحب او الكلب وهو كبيكج **ورس** هو الخص وهو نبات
كالزعفران ويطلق على الكركم وعلى بزر يوتى به من الحبش او الهند او المغرب **ورشان**
من النمام هو الدلم **ورشكين** هو بزر الغل **ورطا** هو الراوند **ورطوري** هو
سطاحس **ورعاد سعيا** هو السداب **ورق** بضم فسكون من الطيور وبفتح فكسر
هو الفضة وبفتحتين هو ورق الاشجار او ورق القراطيس الماخوذ من لحا شجر
يقال له البق بالعراق والذركار بالشام او من اصل الشنين ومنه الحطاى وهو
الحبر او مثله ومنه الطومار وهو التخين **ورل** منه بحرى ومائى هو السقنقور
او ولد التمساح ومنه برى هو كبار الوزغ هو سام ابرص **وسخ** هو ما على
الابدان وفى الاذان ومنه وسخ كواير النحل وهو العكبر ومنه وسخ البحر وهو
اسبوس **وسعيطون** هو الكاشم **وسربطوس** هو معجون الكمون **وسابع**
الشيخ هو اسطوخودس **وسيج** هو اشق **وشمه سق** هو العظلم او العدس المرة
وشمه هو الاشق او التنكار **وسم** حيوان **وشيح** هو شجر الرماح **وصيف** هو
كزبرة البير **وطم** من اطم كالادح **وطواط** هو الخفاش **وعل** هو تيس الجبل **وغد**
هو البادنجان **وكشنه** من الاجاص **وفن** هو الثلج **وقل** هو الدوم **وقير** هو
البردى **ولب** هو الفوفج او من الخشخاش **ولف** هو بخور مريم ولكن بسكون
اللام من الاساغ **ولبع** من الطلع **والجهل** هو عشبة فرى **ونكل** هو ويكى المذكورة
وى هو الصبر **ويسقاس** هو الزفت **ويكه** هو البامية **ويمو** هو صمغ
الزيتون **حرف الزاى** **زابناه** هو اسم شئ يجلب من العراق
زاج انواع منه اخضر هو القبرصى ومنه بين السواد والصفرة وهو الشحيرى
وهو العراقى وهو القلقطار والقلقطارس وهو زاج الاساكفة ومنه بين الحمرة

و

وشمه جوبدبير اعيندر

والبياض وهو القلقديس والقلقند ومنه احمر وهو السورى او السمرى
ومنه ابيض هو الشب اليمانى **زادرخت** هو اللنج **زاغ** من انواع الغراب **زالوع**
هو ابو زلوع **زان** هو شجر صلب قيل هو شجر المرو **زاوق وزاووق** هو الزيبق

زان كوركن اغاجى

زبرباج هو الطرانيث **زباد** هو عرق السنور **زبد** بضم وسكون هو قوطرون
يوخذ من اللبن المخيض ومنه الزبد الطرى وهو الاسفنج وبفتحتين انواع منه
زبد البحر وهو قرابيون او حجر القمر ومنه زبد البحيرة وهو ادرعى وهو امارافى ومنه
زبد القمر وهو بصاق القمر وهو حجر القمر ومنه زبد البورق وهو خفيفة ومنه
زبد القوارير وهو ما يعلو فوق الزجاج عند سبكه ومنه زبد القصب وهو
رطوبة تجتمع فى اصوله **زبدى** هو من الخشخاش **زبزب** بمعجمتين او باهمال
الثانية او بمهملتين هو الشقاق من الحيوان البرى **زبرج** هو الذهب
زبرطانه هو خشب العوفل مجوف يصاد به الطيور **زبرجد** هو الزمرد

زجون امرود

زبردسى ينفع المصروع حمله **زبش** من البطيخ **زبل** من الروث وهو انواع منه
زبل البقر هو بصاقه **زبيب** هو انواع منه زبيب الجبل وهو حب الراس

زراوند طويل فرغده وكلى كوكيدر

ومنه زبيب العنب المعروف **زجاج** منه زجاج المرايا وهو الشامى
زجون من الكمثرى **زحمول** هو الحامول **زحوف** هو الذهب **زر** هو العليق
زدوار هو جوار **زر الملك** هو البابونج **زرافه** من الحيوان **زراوند** منه
مدحرج ومنه طويل **زرباح** هو رب رياح **زرنيج** هو من فسا الكلاب **زرنك**
هو زرنك او ما العصفر **زرجون** هو شجر الكرم او كل احمر **زردو زدوار**
وزردالو او زردك هو زرنك المذكور **زرزور** من العصافير **زرسوري** هو
البقلة اليمانية **زرسوس** هو الكرم **زرشك وزرشه** هو كشوت
او امير باريس او الريباس **زرعانون** هو الفودنج الجبلى **زرفوري**
هو رجل الغراب **زرفاع** هو الحمر **زرفون** هو سيلقون **زرنب** رجل الجراد **زرنباد**

زرنب رجل الجراد ديرلر وباخود
لادن اغاجينك يبراغيدر

زرفون سلكن بوياسيدر

وزرنبه هو كافور الكعك **زرنيخ وزرنيق** هو العلم منه خراسانى هو سم الفارى
زرنيلخ هو الريباس **زرعوري** هو البقلة اليمانية **زردالو** من المشمش
زريعة الشترى هو الحرمل **زريق** من طيور الماء **زريعه** هو بزر الكتان **زرفه زر**

من انواع الخشب زعبر هو المر زعبل هو القطن زعبون الجبل هو حوض النيل
زعتر هو صعتر زعرور هو التفاح الجبلي زعفران هو هيفان منه زعفران الحديد
وهو صداه زعفوق هو الجعل من الخنافس زغبر هو المرو او المر زغبره هو افتيمون
زغللت هو الكبيكج زفت هو اسلت منه رطب هو ديقاس ومنه يابس
هو القار ومنه زفت المجوس وهو قفر اليهود ومنه زفت العذارى وهو
القلقونيه زفيزف بمعجمات مصفرا هو العناب زقشه بضم الزاي والقاف
من راس القنفذ زقلط هو حب العرعر زقوم هو ضرع الكلبه كبير كالسدر وصغير
كالصباره زكوابراين هو ورق الشهدانج زلم هو فلفل السودان زلق هو
بخور مريم او الصدف زلوع ساساليون زماج هو العلق زمارة الراعي
هو لوز مر زمج من طيور الصيد او ذكر السباع زمرد هو زبرجد زمر برايين
هو بزر البنج زمير نبات كالحنطة له ورق ولا بزر فيه وقيل ليس هو الشيلم
زن هو الدوسر زنبا من النبات زنبق هو السوسن الابيض او الياسمين
زنبوخ هو زيتون بري زنبوع هو اكشبون زنبيل هو قضم قريش زنجار
هو قنطوس منه زنجار الحديد وهو صداه زنجبيل منه زنجبيل العجم وهو
الاشترغار ومنه شامي هو الراسن ومنه زنجبيل الكلاب زنجبيبله هو
فنابل الرهبان زنجفر هو خصاري زند هو الخروع الصيني زنك و جلبهنك
من الكافور زهر يطلق على كل نور ومنه زهر القرنفل ومنه زهر القرنفليه ومنه
زهر السنط وهو برم ومنه زهر الرمان وهو جنبذ زهرج هو الطراثيث او
الخولان زهرة انواع منها زهرة الملح وهو ما يعلوا على المياه المالحة ومنها
زهرة النحاس وهو توباله او ما يعلوا عليه عند سبكه ومنها زهرة البحر وهو
جوز عندم ومنها زهرة القرنفل وهي ساوس ومنها زهرة القرنفليه وهو
زهر الصباغين ومنها زهرة اسيوس وهو البارود وغير ذلك زهره
من الخوخ زوار الهند هو الخطاف زوايد ركب الخيل والابل هو غدد بزون
حب كالشعير في غلف لاصق بعوده يوجد عند غربلة الغلة وعند الاكثر
انه الشيلم وخالفهم فيها الاسع وذكر ان الزوان ثلاثة انواع ولعل منها

الدوج

الدوج المعروف زوبار هو عكر الزيت زوباروح هو عنب الثعلب زوفا منه
رطب وهو اللامي ويابس زوفرا هو الجزر او هو بزر الكاشم زوقال كالبرباريس
زوينه هو ورد البابونج زويتينه هو الكرمه زويقه وزويقاني هو الحنظل
زلابيه هو سفنج الحنطة من العجين يقلى في الدهن زيبار هو روبار زيبق هو
الفرار زيت هو زوعزا وهو انواع منه ركابي وانفاقي وهو الماخوذ من
الزيتون قبل نضجه ومنه الطيب وهو الماخوذ منه بعد نضجه ومنه المنفقص
وهو ما غلى مع الماء حتى يذهب الماء ويطلق على الزيت الحار وعلى زيت السرج
وهو شاه انرج وعلى زيت السودان وهو من شجرة هرجان زيتار وهو
روبار زيتون هو ما يوخذ منه الزيت المعروف ومنه زيتون الحبش او
الكلبه وهو العنم بنون بعد العين وهو الرقع الفارسي ومنه زيتون الارض
وهو المازريون ومنه زيتون بني اسرائيل وهو حجر اليهود زيدان براي
ثم دال معجمتين هو المستعجله زير هو الكمون البستاني او بزر الكتان او
حيوان صغير زيرد وزيردست هو الكمون البري زيرك هو امير باريس
زيق بمعجمتين بينهما تحتيه هو النجيل من العكرش او البلوس زيزفون وهو
الغبيرا زيزلخت هو اللبخ حرف الحاء حابس
منه حابس الجوز وهو الجبر يمنع الفار عن الجوز بوا ومنه حابس النفط هو الذي
يمنعه عن الصعود ومنه حافظ الكافور وهو الفلفل حابلون هو البابونج
او النارنج حاج هو العاقول او القتاد حادروس هو ثمر الحنا البري حاذ
من الحماض حارافيلس من اليتوع حارطا هو الراوند حارود هو الجند باد ستر حازكو
هو الدورنج حازي من المشمش حاسوما هو خس الحمار حالبي هو الحسن حاشا
هو حبق الشيخ من الصعتر البري حاف البحر من السورنجان حافظ منه انواع
حافظ الكافور هو الفلفل ومنه حافظ الاجساد او المومياء وهو القطران حافوا
هو الكشيوان حالوا هو الدورنج حال هو طين الكرم حاليي هو بوبوت
حالق منه حالق الشعر وهو القيشور او الفاشرا او الزرنيخ حالوطا من
اللوف حالوم هو الجبن العتيق او السنجار او الكشب حاليد هو ماميران

جامي اقطي هو الخافور من الحمار حاما دريوس هو بلوط الارض حامي سوقي هو تين الارض حاماسيس هو دوا هندي حاماكيسنس نبات كالحنطة حاما لاقريش هو منتان حامالاون وحامالون وحالون هو المازريون حاماشه هو الشيطرج حامل هو الجاوشير حامول هو الكشوت حابس هو الفربيون حانان هو زبيب الجبل حاور د هو كلب الجند بادستر حب هو خابية الما او العرس حبث نفنجه هو الكماه او مطلق الحبوب منه حب العصفر وهو القرطم ومنه حب الغار وهو الدهمشت ومنه حب الفقد او الغل او الطاعوث وهو البنجكشت او اصل نبات لذيذ الطعم طيب الريح ومنه الغنا واللهو وهو عنب الديب ومنه حب اللهار وهو البابله ومنه حب الاثل وهو العذبه ومنه حب العصفور وهو الدبق يقوم مقام العود والعنبر في البخورات ومنه حب الكلا وهو خروب الخنزير ومنه حب البلسان وهو المنفلون ومنه حب العجب او النيل او الكتم وهو فلفل القرود ومنه حب الرمان البري وهو القلقل بكسر القافين ومنه حب الراس وهو زبيب الجبل ومنه حب الضراط وهو المازريون ومنه حب السمار وهو بزر الحصر ومنه حب النو وهو الشادنه ومنه حب الملوك او السلاطين وهو الماهودانه او القراصيا او العنبر او الصنوبر ومنه حب السنا وهو القريص ومنه حب الزند بالمعجمة او بالراء المهملة وهو بزر الزرع الهندي ومنه الحب الرومي من الصنوبر او قضم قريش ومنه حب القلت بمثناة فوقية اخره هو الماش الهندي ويوجد بدلها هو زنج الزنج ومنه حب العروس وهو النوفر او البشنين او الكبير من الكبابه ومنه حب الرشاد وهو الثفا بالمثلثة ومنه حب الزلم وهو حب العزيز المشهور ومنه حب القطن وهو حيشوم ومنه حب السمنه وهو تخبنوج ومنه حب الدور وهو كرمدانه ومنه حب الشوم وهو فرنجك ومنه حب اللبان وهو حب السمار ومنه حب قدس وهو فمنتان ومنه حب السكران او البنج وهو البلسنه ومنه حب الانعام وهو حب القسع

ومنه

حب الغار دفنه تخميدر

حب النيل حب ماشق تخميدر واضحي چوبه تخمندر اصلا دوب آج قرننه ايچه قور در قرار

حب الملهب كرمشك تخميدر

حب الخصر ادرجنك بلجه دو

حب العصفر ابت اغاجنك تخميدر رصبا نهار دوشروب برلر شهوتي قطع ايلر

او بول الوطواط او بعره صناب هو الخردل صنار هو الدلب صنين هو ما سكه صندل هو حلو فسطا منه ابيض هو المقاصيري ومنه صندل اخضرا هو النمام صنط هو شجر القرظ صنوبر هو ثمر الشوب منه صنوبر الارض وهو فرشيه صهبا هو الخمر ضهر هو الرمان صواف مخففا هو الفقوس وهو من الخيار صومر هو برنجاسف صوصل هو قرله صوحل وصوطله هو ثوندر صوف من الغنم ومنه صوف البحر وهو اسم لصوفه كبيره بيضا تخرج منه صوفي من الجوخ صوفيا هو سوكران صلابوق هو الخبز الوقاق صيبانه هو بيض النمل او القمل صير هو صغار السمك والمملح منه هو طريخ اخره معجمة بوزن سكين صيمري من البطيخ صيني هو من عود البخور او من اللاذن او من المشمش ومنه الفخار المعروف يعمل من صغار اللولو او صدف اللولو مع رماد القشار والله اعلم

حرف القاف

قات هو التنباك المشهور قاتل انواع منه قاتل ابيه وهو الوز او من حنا قريش او الخنثي ومنه قاتل اخيه وهو خصي الثعلب او الكلب ومنه قاتل الذيب وهو الاكشقيل ومنه قاتل الحمام وهو الحنظل او الخربق ومنه قاتل النحل وهو النوفر ومنه قاتل العلق وهو اباغاليس ومنه قاتل نفسه وهو ما يضمحل بنفسه كالكافور ومنه قاتل الحيوان من الادمي وهو نبات يحدث الرعاف عند شمه قادوس هو الشونيز قار هو الزفت اليابس او مثله او الشمع قاراسيا هو قراصيا قاراطيطس هو الخشخاش قارح هو البندق الهندي قارون هو صغار عون او الدراج قاره هو سطاحيس قاسليوس هو اللوبيا الابيض قاطاجانس هو العنصل قاطانيفي هو كف النسر قاطر هو دم الاخوين قاطروس هو الافيون قاطينيج هو حب احمر واسود يوخذ للتعليق قافور هو كافور قاقاليا هو بقلة الاوجاع قاقله هو الهال والهيلون منه صغير وكبير قاقلي مخففا هو الشنبله

قاتل الذيب صاري نركس در

ومثقلا من البخور قاماروين هو قاتل ابيه قانيوس هو الاخان قاق
هو البقر قاوند هو قطع دهن كالشمع قاوون هو بطيخ اصفر
قاويل دهن كالسمن يؤتى به من اليمن قبار هو الكبر قباروق
وقبالوين هو من المثنان قباروس هو السرو قبج هو الحجل قبرس
هو السعد قبعرين هو من القموغ او السندروس او المالك قبه
بالموحدة هو الدارصيني قت بالمثناة هو الرطبة او الماش الهندي
قتاد هو الشجر الكبير اخو اشجار الشوك قتله هو ثمر السلم قتيل الرعد
هو الطير السماني قثا انواع منها القثا البستاني وهو القفوص ومنها
البري وهو قثا الحمار ومنها قثا هندي وهو الخيار شنبر ومنها قثا
النعام وهو قثا الحنظل ومنها قثا الحية وهو الزراوند قثد
هو الخيار الشامي قحابي من الورد قجر هو اكليل الجبل او غيره قدا البق
هو حمص الفيل قدميا هو النوتيا قدول هو المرجان قديد كل
ما جف من نبات او لحم قذيم من الراوند قراب الحالك هو سم الفار
قراح بضم اوله مثقلا هو عنجان كالرازيانج قراسيا بالسين هو
حب الملوك وبالصاد هو خوخ الدب قراش هو شقايق النعمان

قراش كلنجك چكلى

قراص هو نور ري او البابونج قراطيوس هو المغاث قراسيا
شجر كالازادرخت قرانيون زبد البحر قرباس هو اللحم قرداله هو
التوبة قربون هو اكليل الملك قرمان من الكماه قرد هو زباد
بالموحدة قردابون هو الكراوية البرية قردش هو الحلزون
قردك هو البد قردمانه هو الكراوية البرية قردين وقرداله
من الغوتنج قرداله هو من اباغاليس قردبا هو البلاذر قردبون
هو الكزبرة قرذاله هو ام غيلان قرصطاريون هو سطاريون
وهو برابان قرساطيس هو الذبيح قرسطيس من اليتوع
قرس هو روبيان من السمك قرشا هو الحاشا قرشنه
هو صنوبر الارض كحي العلم قرشعيله هو كزبرة البير قرصاطقوس

هو كرفس الماء

هو كرفس الماء قرصعنه هو دار فلفل وهو شجرة ابراهيم قرصه
هو الغاشرا قرضد بالمعجمة هو الطين المحرق قرط بكسر اوله هو كراث
المايدة وبضمه هو الرطبة او الحلقة في الاذن او بعض الحيات قرطاس
هو من شجر الدركار او من اصل البشنين ومنه مصري هو البردي
يعمل منه ورق الكاغد قرطم هو حب العصفر ومنه بري وهو
زعرم وهو حب الاشجار الشايكة ومنه هندي هو حب النيل
قرطانه هو حب الكراويا البرية قرطيقوس هو الجوز البري
قرظ اخره ظاء او ضاد معجمة هو ثمر الصنط البستاني قرع هو
الدبا او الراوند الصيني قرعة الشيخ هو الزراوند الطويل قرعون
هو جوز ماثل او جوز ماركك قرفة من الدارصيني منها قرفة الطيب
وقرفة القرنفل وقرفة العامة قرفيون هو الكبابة او البسباسة
قرقار وقرقاف هو اسارون قرقس هو الزعفران او التبق او غيره
قرقيون هو الكبابة قرقمان هو ما في جوف حب المقل قرقومعا هو
ثفل دهن الزعفران او من الاقراص المركبة قرله بكسر اوله وتشديد
اللام هو الصوصل او الشوصل قردمانه هو الدفلا قرمز هو حيوان
صباغ الحرير واصله طل على الاشجار فاذا كبر صار حيوانا قرن منه قرن
البحر وهو الكارب ومنه قرن الخرنيب وهو الكركدن ومنه قرن اقرنا فا
وقرنافل هو القرنفل قرنبا هو القرع او الخنف او نبات الشيح قرنباد هو
الكراويا قرنيس هو النوى من النخل او مطلقا قرنفار هو الكراوية قرنفال
هو القرنفل قرنفس وقرنفص هو النوى قرنفع وقرنفق وقرنفك
هو الكاريه قرنفل هو عبر بنوس منه بستاني هو فرنجمشك ومنه
بري هو الياسمين الهندي قرنفلون هو القرنفل قرنفليه هو اصل
القرنفل او الزهرة قرنون من الحشف قرنوه هو الفليفله قرنيانا
هو الغودنج قرة العين هو الكرفس المائي قرمان هو العاقرقرحا
قرصيون هو السوكران قروال هو البد قروح وهو الحاشا

قرن البحر كهربا در

قريص اصرغانه دیکنی در

قردسالیوس هو حجر القمر قروس هو جوز السرو قروليون هو السبد
قرومس هو الزعفران قروميان وقرداميون من البصل قرون منه
قرون السنبل وهو قنذول او اصل السوكران قرونس هو الحلزون
قرويله هو اكليل الملك او من اللوف او البلاب قرنافلى القرنفل
قريانا هو الفودنج قريس هو كالمصوص قريص هو الانجره قريط
من الخروب قريع من الطيور قريعا هو الكراويا او اللوبيا او السلجم
قزلجك هو حب الشوم وعزه قزدون هو بيد قسارتى زنجفر
قسالون هو دهن الزفت قسب هو التمر الابيض او التمر الجاف
مطلقا قسترية هو الظفر قسط اخره طاء او فوقية هو انواع
منه شامى هو الراسن ومنه هندى وهو الاسود او الاحمر ومنه
البحرى وهو الابيض المر قسطا هو اشنه قسطاريون رعى الحمام
قسطافلون هو كف مريم والركفه وشجرة الطلق والاصابع الصفر
قسطانيا هو قسطل قسطران هو اسارينا قسطوت قسطوت
كراتجه الصعتر قسطل هو شاه بلوط قسطنوس هو الميعه
قسطوكس وقسطوره هو خصية البحر قسطوس من الزنجار
قسطيداس هو الجلنار قسمانا هو البلور قسمونيون هو بارزقيا
قسا هو سلجه قسوس هو حبل المساكين من البلاب قسيمه
هو الشيطرج قشار مطلق القشور او من الكندر قشاريه هو قشر
المحلب خاصة قشواله هو السورنجان قشر انواع منه قشر
البيض وهو العنبص ومنه قشر المسك وهو قشر الاترج ومنه
قشر الطلع وهو كوزه ومنه قشر الرمان وهو دار هنا ومنه قشر
البسباس وهو قشر السمار ومنه قشر الحلزون وهو ظفر الغول ومنه
قشر شجر جوز الطيب وهو البسباسه ومنه قشر الكندر وهو قشار
قشيره من السلجه او الزرشك قشيره وعقده من السلجه قشع
هو القثا قسطانينا شاه بلوط قشمش هو زبيب لا عجم له

قشواله

قفصه آلجی در

قفر اليهود اسکی سفینه زفتی در

قشواله هو المارزيون او بصل الزير قشه هو السليخه قصى
هو الجبس قصارى هو زنجفر قصاص هو الجبس او قطع الجلد او
نحوه قصب هو ابراع وهو انواع منه القصب الحلو وهو قصب
السكر ومنه قصب البير او الساج وهو اما مصمت يعمل منه
النشاب وهو دراريا اعذيا واما فارغ وهو البوص وهو اما صلب
يتخذ منه الاقلام والاسود منه الواسطى واما هش وهو اما رفيع
ينسج منه البوارى واما غليظ وهو القصب الفارسى ومنه القصب
الابيض التمر الابيض قصد وهو العوسج قصطل وهو قسطل
قصطيداس وهو قسطيداس وهو الجلنار قصطين هو الصنط
او قطران قضاب هو عصاة الراعى قضامه هو المقلى من
الحمص قضب هو الرطبه والفصفصه وهو البرسيم او ابراع
العلف قضبانا هو حرمله قضقاض بمعجمات هو الحرض قضم
هو القطن العتيق ومنه قضم قريش هو حب الصنوبر قط هو
السنور قطا من الطيور قطبى من الحاشا قطر هو ما سال من
العسل عن السكر قطران منه رقيق هو السايل وغليظ براق
من المبرقى قطربا هو الكارب قطولا هو النفط قطف من
البرمق وهو ملوح قطلب وهو قاتل ابيه وهو حنا قريش قطم
هو القطن قطمس من الفودنج قطن هو الكر قطوش برنجاسف
قطيفه هو قطف وهو البقلة الرومية وهو لمليم قطين
هو الكبر قظم بالفوقية نوع من القت قعبل من الكماه قعنب
هو الثعلب او القلقاس قف وانظر من المرسين قفر هو القار
منه قفر بابلى عطارى هو من البين قلاقل هو فلفل الاولى وهو
السفط ومنه قفر اليهود وهو الحمار قفل هو خشب يوخذ منه بخور
قفلوط هو الكراث الشامى قفم وقفم باله هو قثا الحمار قلب
بضم اوله من النبات هو بزر هندى وبفتحه معروف ويقال

على حمار النخل وبزر البحر وغيره قلبارط هو زنجفر قلت محركا هو الماش
المعندي او من الهندبا قلتي هو الرقوم قلدامنون من الزرنيخ
قلده هو جلد الغنم قلدبيس من الزاج قلامنون هو صباغ الكوز
قلن هو كلن قليس هو البوذري قلبارط هو الزنجبيل قلسارطون
هو رعي الحمام قلس هو الفودنج قلج هو القصد برغم الرصاص
قلفا هو الزفا الرطبه قلعوط من الكراث قلفونيا هو الراتينج
قلفونيه هو رقيب العذارى او شوك السموم قلقاس سيساردن
من اجناس اللوف قلقار هو الطين الارمني قلقديس هو الاحمر
من الزاج قلقطار هو الاخضر من الزاج قلقل وقلقلان بكسر
القافين هو من انواع الشب او هو حب الرمان او شجر كالشهدانج
قلقند آخره دال او قوقنه هو الابيض من الزاج قلقندريه هو
الحشيشة المعروفة وبقارلها القنب الهندي قلماوس قضب
الذريره قلمنيه هو النمام قلنديقون هو من الاقراص المركبه
قلورفنا هو الصندل قلوقوقون هو الاشنان قلومات
وقلوماني هو صابون الشباب قلومانج هو املج قلوس
بوصيرا قلي هو شب العصفر او شيء يتخذ من الاشنان الرطب
بحرقه قليك هو الفلفله قليميا هو اقليميا قماري من عود
البخور قماشير كماشير قمح هو الحنطة قمحان وقمحه هو قضب
الذريره ومنه قمحه الطيب وهو المحلب قمرون هو عندس
من السمك قمري من الطيور قمز آخره زاي معجمه هو لبن الخيل
قملوك هو برعشت قمله هو الدماغ او الحيوان المعروف
قميله كسفينه وهو حب الحنظل قنا هو شجر الرماح او شجر
الاشق او الطبا شير قنابر هو شفانين قنابري هو عملول
قنباريه هو لقيمطا او الحشف قناطه مشدد النون اسم
البحر من السمك قناموت هو الدارصيني قنافوربور جوز السرو

قنا

قنابری صاری صوتکنه

قناوشی قطن در

قناوشق هو الاشق قنب بتشديد النون المكسورة هو لحاء شجر
الشهدانج فان قيد بالهندي فهو الحشيشة المعروفة وهو الحبد زيه
قنبس هو حب الشهدانج المذكورة قنبيط وهو الكرنب ومنه
قنبيط الجمال وهو   قنيل هو تربة حمرا تجلب من مدينة برقه
قند هو السكر الماخوذ من عصير العنب قندس هو كندس او جوز
السرو قندله من انواع الصباغ قندول هو عود البرق قنريس
هو الشيرار قنس هو الراس قنطافلوت هو سيسبان القصب
قنطوريون هو اسقنقيلا منه صغير هو الحشوريه قنفد هو
ششراه منه جبلي هو الدلدل قنقهريون ففا او بتحتيه ففا او
قاف هو السندروس او غيره قنقش من اللبن قنه منقلا
هو صمغ الجوز البري قهد هو النرجس او الدم قهربا هو الكارب
قنسا انفحه قهق هو الجدي قهنب هو الباذنجان قهنبا
هو الكارب قهوه من اسماء الخمر او المعروفة الان قواريرزجاج
قواسقوص هو الماش قواليه هو المنفحه قوانص هو كلبان
قواتيا هو مران قويايا هو الدارصيني قوبيع وقوبعه القنبر
من الطيور قوبورا او قوبيرا هو الطباق قوجا هو الخولان
قودس هو الخروع قودولي هو ماء العسل قور هو القطن
قوريون هو اندروسا قوزنوفيس هو ضفدع الاجام قوريا
هو نوذري قوس هو المتنان قوس قزح هو القندول
قوبا نوذري من الفودنج قوماطيس هو الزرنيخ قوسنوى
هو قوطولهدون وهو اذن الدب من حي العلم قوطويا من
النبات قوطيا هو انفحه قوف هو حجر الرحي النجديه قوفي هو
البخور قولوقندريون هو او حيوان قوقيون سوكران
او من المركبات قولدني هو الخروع قولسا هو الخولان قولليه
هو سطرابيون قولوقودريون هو الاشنان قوليون الجعده

قنبیط نوع لحنه در

قندله بر نوع سیاه بویه در

قوفی اغاج قوندوزی در

او ظفر القط او زبل الكلب او المرجان او اصله **قوماروز** هو قاتل ابيه
قوميس هو البول مطلقا **قوناعيجوز** هو العناب **قونشا** هو
النعناع **قونيا** هو ماء الرماد **قونيون** هو من اليتوع **قولانيه** هي التي
تغسل بها النسا القمل **قونليبس** هو الحولان **قويا** هو الشعير
قلاد قيوس هو من اقراص الزرانيخ **قلاري** هو من التين **قلاطان وقلاكس**
هو الدلب **قلاعي** هو اصل الكماه **قلاقل** حب الرمان البري وتقدم
قلام هو قاقلي مشدد اللام فيهما **قلامس** هو خشب الزرين **قلايه**
هو الوريه **قياحنا** هو البندق **قيكسقوز** هو الشهدانج **قيالس**
هو علبق **قيرد قيرشي** هو الغار **قيرش** هو السعد او غيره **قيرود**
هو خبث الفضة او الحديد **قيروطي** هو ما يعمل من الادهان لاجل
الطلا من غير نار **قيروز** هو خبث الفضة **قيسوس** هو اللادن
قنيسا بليجه **قيشور** من الاحجار هو زبد البحر **قيصوري** بالتحتيه
بعد القاف من الكافور **قيصوم** بالصاد والسين انواع منه
مسقط الجن ومنه بلنجاسف وهو البعيران ومنه صعتر الحمير وهو
الحاشا ومنه راشكه وهو الاسفنتين او الكشوث ومنه العصعص
ومنه الشيح البلاط بالخاء المعجمة ومنه الشيح الرومي بالحا المهملة **قيبض**
هو قشر البيض **قيطاقيا** هو البندق **قيقي** هو الخروع **قيلجاني**
هو من التين **قيلون** هو الدردار **قلبعي** هو العرطنيثا **قيمورقي**
هو الياسمين **قيموشرس** من الزيتون الاسود **قيموليا** هو الطفل
من الطين **قيملاني** هو البيض **قيناليس** هو الشهدانج **قيناس**
هو من البلاب **قينقون** هو الخل **قينه** هو الزبد **قينوس** هو جنس
الكلب **قيهارس** الخروع **قيهق** هو من الاثله **قيوارس** هو البسباسه
قيوس من البطيخ **قيوطيوس** هو الخيار **قيون** هو الحرير من البطيخ
قيلار من الشعير **قيلاقل** هو حب الرمان البري تمت والله اعلم
حرف الرا المهملة رواث بضم الرا ثم همزه

راتينا وراتج وراتينج چام صاقزی در

بوزن فرات هو اللبن **رابونا** هو الطين الارمني **راتينا وراتج و**
راتينج هو صمغ الصنوبر **راح** هو الخمر **راحة الاسد** هو المقل
راديي هو الاسد **رادعه** هو سقولوطن **رادن** هو الزعفران
رازقيوس بسباسه **رازقي** هو السوسن الابيض او الياسمين
البري وقيل الكتان والزبيب المشهور **رازيانج ورازيانق** هو الشمر
منه رومي او شامي هو الانيسون وبري هو المارثون **راسن** هو انواع
مطلقة هو الزنجبيل البري ومنه راس الافعي هو احيون ومنه راس القنفذ
وهو القنة ومنه راس الكشنش من شاهندم ومنه راس الشيخ وهو افسنتين
كالبازاورد ومنه راس الهدهد من المحاجم ومنه راس العبد وهو اللاذن
ومنه راسخت وهو الحرقوص **راكب** هو الحرقوص **راسن** من الزنجبيل
هو عرق الجناح الشامي **راسهران** مركب **راسوا** هو ابن عرس **راشكه**
وراشكه من القيصوم هو الكشوث **راطينا وراطيين** هو العلك
مطلقا او من الصنوبر **راقونا** هو النعناع **راقي** نوع من العنب
رال هو شجر بري كام غيلان **رامخ** هو البلح الاخضر **رامك** عصارة
البلح الاخضر او الاملج او العفص **رامهران** من المركبات **رانج** هو
النارجيل **راهب** هو الاسد **رواس** من السماق او القصدير
راوند وراوون وراوينا هو انواع منها الخراساني هو الرقوقيه
ومنها شامي وهو ريوبربورو وهو المعروف منه تركي هو الجيد
ومنه هندي هو الصيني ومنه زنجي اسود وهو الريحان **رابي ورابا**
هو شش او من السمك **ربابش** بالموحدة او التحتية هو الاخنيص
رب هو ما يتخذ من العصارات بالطبخ منه رب العنب وهو الدبس
ربا هو قلبه **رباج** بفتح اوله والموحدة المخففة هو السمور
رباجي بالموحدة هو الكافور **رباد** بالضم مثقلا هو الجدي او الورد
ربا ذرد هو دافوق **رباص** هو الاسد **ربح** هو الجدي **ربذه**
هو القسط البحري **ربرق** بالموحدة عنب الثعلب **ربل** من القيصوم

راسخت رسنق طاشی در

راسن اندز

رانج جوز هندی

ربوريوا هو الراوند الشامي ربيال هو الاسد او الذئب ربيان
هو ابو جلينو ربيثا هو الصحناه او مثلها ربيذا هو سنور رث
هو الخنزير رتم منه ابيض واسود رته هو البندق الهندي رتوت
هو كبار الخنازير رتيلا من البنات هو فالنجي ومن الحيوان العنكبوت
رجاج من الزئبق رجل بكسر وسكون هو انواع منه رجل الجراد
وهو الزرنبا ومنه رجل العقاب او الغراب او الزاغ او العقعق
او الزرزور وهو البقلة اليمانية وهو اطويلان ومنه رجل الدجاجة
وهو اكركاش ومنه رجل الفروج وهو القاقلا مخففا اللام ومنه
رجل الارنب وهو لاغوس ومنه رجل الحمام وهو الاشتيوان او خرؤ
الحمام او الشنجار ومنه رجل العصفور وهو عصا الراعي رجلة البقلة
المباركة او الحمقا رجينه صمغ الصنوبر رجيق هو الخمر رخ من الطيور
رخه هو الاسفاناخ رخام هو من الاحجار ومنه رخام الطبخ هو فيمولبا
رخل من الغنم رخم من الطيور وهو الانوق رخنين هو مصل اللبن
المطبوخ ردع زعفران ردعل هو ولد الادمي الصغير رز هو الارز من
الحبوب رزباد هو كالسعد رزع روسا هو بزر الكتان رزم هو
الاسد رزويه هو القندول رزن مثقلا كالنخيل رسه صمغ الصنوبر
رسراس هو اشراس رسبون هو سليخه رشا من الغزلان رشاد
هو الحرف رشاقيل هو السرطان البري رشته مطبوخ الفطير
الرقيق ومنه الططماج وهو اطريه رشك هو النقفول رشاشمنه
هو حشيشة المعدن رشينه هو صمغ الاجاص او الصنوبر رصاص
منه قلعي وهو القصدير ومنه اسرب وهو ابار ومنه محرق وهو
السيلقون ومنه مجفف وهو اسفيداج رصع بمهملة او معجمة وهو
النحل رصعنا هو البقلة اليهودية رطب هو ازاد رطبة هو
الصفصفا وهو البرسيم رعاد هو حوت موسى من السمك رعث
هو الجلنار رعش هو الطحينة من السمسم رعنه هو الخيار رعنج

رجه غنچه گل

رخنين يشمش پوغرت صويي

رشاد اچي تره در

رشاقيل قرده اولان يڭيج در

رطبه يونجه در

رعث انار چچكي در

هو
رعنه خيار در

رعنج يبان زيتونه در

هو مر الزيتون البري رعي هو انواع منه رعي الابل وهو الناعمه وهو
لسان الابل وهو المسواك العباسي ومنه رعي الحمير وهو يشبه ثمار الاس
الاسود ومنه رعي المعز وهو لحية التيس ومنه رعي الحمام وهو رجل
الحمامه وساق ومنه رعي الزرزور وهو الفوه رعيا زبلا هو رعي
الابل رعيا كارا هو الملوخيه وهو الخبازي البستاني رعيدا هو
الزوان رغام هو التراب رغث هو الجلنار رغل هو القطف
رغوتا من حي العلم رغوه انواع منه رغوة القمر وهو بصاق القمر
ومنه رغوة الحجامين هو سفنج البحر ومنه رغوة الملح وهو زبد الملح
وزهرة الملح ومنه رغوة القوارير وهو ما يعلو على الزجاج عند
سبكه رفج هو الوكفه رفاف هو حب العرعر رفيش بالفا هو
رقش بالقاف وسياتي رفشد هو الدهمشت رغوفيه من الراوند
رقونيا هو النعناع رق هو السلاحف او من الجلد المدبوغ
او من رق الغزال او حيوان كالتمساح رقا هو الكبابة الصغيرة
رقاع يماني هو جوز القي رقاف هو حبث افريد رقاق هو
خبز الحنطة الرقيق رقراق هو العرعر رقرق هو الحنا او من الكافور
رقيش هو السلحفاة البرية رقع منه يماني هو التين الافرنجي
والهندي ومنه فارسي وهو العيم والانجبار والزيتون البري
رقعا هو البرخس او الربة رقعه بحريه هو لتحبطس او كل دوا
يجبر الكسر رقون هو الحنا رقوه يمانية هو الراوند الصيني رقي
هو الحبحبة من البطيخ رقبا هو السلحفاة رقيب الشمس هو العنبرا
او الخبازي البري ومنه رقيب العذارى وهو قلقوبيه رقيوم
هو لسان او المملوك من الادمي ركاب هو جماعة الابل ركوك
هو دلدل من القنفد ركفه هو بخور مريم او كف مريم رماد انواع
منه رماد الحية وهو الطباشير ومنه رماد العلجوم من محرق الضفادع
ومنه رماد التين من محروق شجره ومنه رماد حطب الكرم وهو الشقشق

ومنه رماد الرصاص وهو الاسفيداج رماد من مركبات الاكحال رماس
هو الاسد رمان هو عنار منه بري او جبلي وهو نار مشك وهو
المضر بالمعجمة وهو اللدان ومنه رمان الانهار وهو الكبير من هيوفاريقون
ومنه رمان السعالي وهو الصغير من رؤس الخشخاش ومنه رمان العجم
وهو العفص الرومي رمث من الحمض بالمعجمة اخوه يتخذ منه القلي كالاشنان
رمج بالجيم هو الركفه رمرام ورمرم هو القرطم البري او الاسف
او القرصعنه رمقا هو السرطان البحري رند هو الغار وهو الاس البري
رنق هو الياسمين البري رنفس هو من الحنفص رعج هو سم الفار
رهش ورهشه هو الطحينة من السمسم رهكه هو الطباق رواس
هو حجر جبر الماء رواسج هو البلاب رواق هو النجه روباه هو عنب
الثعلب روابرا هو دهن البلسان روبيان هو ابو جلنبو
او القريش من السمك روث هو خرؤ الحيوان ومنه اخثاء البقر
ومنه رجيع الذباب روح التوتيا هو الشبه من النحاس رود الورد
رود ريدا هو الاصل الوردي رودانيا هو السوس رودكيفون
هو الخوخ روس هو السماق روسخت وروسختج هو الحرقوص
روسك هو الروس روشكه هو الكشوث روشنايا مرقشيثا
او مركب من الاكحال روشبه هو الورد روطان هو العلك روطه
هو السداب روغا هو الزبيب روغن هو السمن رفوت
هو الرمان روقوري هو اطريلال روماني هو الرمان روند هو
راوند رويم هو الزعفران رياحي هو الاسفيداج او الكافور المتقدم
ريان هو حي العلم ريباس هو فوسا وهو احطها له من الحمص
ومنه الراوند الفارسي ريبال هو ابو جلنبو ريحش هو الخردع
ريحان وهو حنوه واصله لكل ذي ريح طيب وهو من الاحياق
وله انواع منه حبق الشيوخ او السودان وهو المرو بانواعه ومنه
عريض الورق وهو النبطي وهو الجماجم ومنه رقيق الورق

وهو

وهو الترنجاني وهو المردقوش ومنه رقيق الورق وهو المكي او الملكي
والكرماني والصعتري ومنه ريحان الفتى وهو العبقر او المردقوش او
النمام ومنه ريحان قرنفلي وهو فرنجمشك ومنه يماني وهو قطف
ومنه سليماني وهو جمسفرم ومنه ريحان القضاة وهو السعد ومنه
ريحان الانهار او السواقي وهو الفودنج ومنه ريحان الكافور وهو
ايرسا وهو الكافوري ومنه الاس ريحاني هو كل شراب طاب
ريحه ريباج هو الريباس ريرق هو عنب الذيب ريوث امير باريس
ريشة من الاجاص ريقع هو التراب ريقنه هو خروع منه صيني
وهو الريتد ريم هو الطباق او نوع من الغزلان ريمنده هو الغافث
ريهقان هو الزعفران ريون هو الراوند ريه هو قلايا وهو شاه
ومهارية البحر يوجد على ساحله كالزجاج تمت والله اعلم
حرف الشين شابانك اخره كاف
او جيم وهو البرقوق شابرقان وشابورقان هو الحديد الذكر
شابوني من الخرنوب شابيرج بشين معجمة او مهملة وبعد الالف
موحدة ثم تحتيه او عكسه ثم معجمة او مهملة ثم جيم او كاف وهو
اللفاح وهو البيان شادانق هو القنب شادق هو الظبي
شادنج وشاذروان وشادنه هو حجر الدم شاربغنتر من المرو
شادب هو الناقة شادي هو الاسد شم هو الابنوس او مثله
شاطي هو شوصل وهو الغزله شاطري هو عرق النسر شاطل دوا
هندي كالكماة ولعله الفل الهندي او السنبل الهندي شافع تيس
المعز شام من الطير شاكري وشاكي هو الاسد شاكريا هو النوفر
شاليب هو الناعمه شانك شاطل شاه هو الرئة ومنه
شاترج وبغير الف هو كزبرة الحمام وهو زيت الزاج ومنه شاه
امرود وهو الكمثري ومنه شاه الحجر هو الاصفر من التين او مطلقا
ومنه شاه بانج لعله او فانج او بانك وهو البرقوق ومنه شاه

رمان العجم نار و

رواسيج چنار

شابرقان ارلكك دمور ريغه جلك

شاباج برنج طاروسه

بلوط وهو القصد طل ومنه شاه بلوط وهو النبق الغنم ومنه شاه وحشي وهو
الوعل ومنه شاه شير هو الكليل الملك ومنه شاه صيني وهو عصاره
هندبه سوداء يابسة مختومة ومنه شاه سلجا وهو من الصمغ ومنه شاه
هوك هو من الطير ومنه شاه سفرم بفاء او موحدة بعد السين الصعتر
الكرماني من الريحان او مطلقا **شاه لوج** او شالوجه اخره جيم او كاف
او لام هو المشمش او الخوخ من انواع الاجاص **شب** بالموحدة مثقلا
هو زاج هو انواع منه شب القصب او الاساكفة وهو الزوفر
ومنه شب العصفر وهو القلي ومنه شب الجلود وهو الاحمر وهو الزاج
السوري ومنه المصري وهو المدور ومنه اليماني وهو الرطب ومنه
الطريف وهو القلقل بكسر القافين **شبا شب** هو المخيط **شباه**
هو ولد العقرب **شبث** بالفوقية اخره واوله مكسورة وثانية مفتوحة
نبت كالرازيانج وبضم اوله وسكون ثالثه من العناكب وبفتح
اوليه الهدهد وبالمثلثة هو ابيب وهو فولطا مون **شبثا**
بالف بعد المثلثة وهو ابيب المذكور **شبر** هو سقاهون البغماه
شبرق هو الجنتوريه او هو ولد السنور او شجر الضريع **شبرم**
هو نباهوت **شبرمه** هو ولد الهره **شبره** من الزعرور **شسشره**
هو الكزمازك **شبطياط** هو عصى الراعي **شبقه** هو القنا الهندي
شبل هو ولد الاسد **شبه** هو الجار صيني من الصفر الخالص المعدني
ويقال على بزر الخباري وعلى مركب من التوتيا والمس **شبوطا** هو
البوري من السمك **شبومه** من الخمان **شبط** هو جنس سقموطن **شت**
بالفوقيه هو السرو **شتميز** هو الكمون الاسود **شث** بالمثلثة
شجر يدبغ به الجلود او من الشب او مثله **شجرة** انواع منها شجرة
او الاردوج وهو الابهل ومنها شجرة موسى وهو العليق ومنها شجرة
مريم وهو الارزيون او الكركاش او حب الغول ومنها شجرة ابراهيم
وهي القصعة وقيل يطلق على سبسيان القصب ومنها شجرة

ابن رستم

ابن رستم وهو الزراوند ومنها شجرة ابن مالك وهي قلومايس وهو
صابون الشاب وهو ظفر القط ومنها شجرة البق وهو الدردار
ومنها شجرة ابراغيث وهي الغافث والطباق ومنها شجرة الدراج
وهي المرنبه ومنها شجرة الفرس او الفارس وهو عرق السوس ومنها
شجرة اللهو وهو عنب الثعلب ومنها شجرة البحر وهو المرجان ومنها
شجرة اللاذن او اليمام وهو صامر يوما ومنها شجرة الذهب او
الحيض وهو انادرخت ومنها شجرة الحب وهو اكليل الملك
ومنها شجرة الطحال وهو صريمة الجدي ومنها شجرة الدب وهو
الزعرور او امير باريس ومنها شجرة البسر بالموحدة قبل السين
وهو المحلب ومنها شجرة الحبان وهو السرو ومنها شجرة الدم
وهو التنجار ومنها شجرة الصفدع وهو الكيبيكج ومنها شجرة
الكفار المطلق وهي كف مريم ومنها شجرة الحية او التنين او الحنش
وهو اللوف الكبار ومنها شجرة الخطاطيف وهو العروق الصفر
ومنها شجرة البهق وهو القنابري ومنها شجرة الخولان وهو لوشون
ومنها شجرة الحنا وهو يلبند ومنها شجرة التسبيح بمثناة بعد سين
مهملة فموحدة وهو دموع ايوب ومنها شجرة جفون العيون
وهو الماميران ومنها شجرة الرمان وهو مرطوشه ومنها شجرة الريح
هو الوج او غيره ومنها شجرة البربر وهو الاراك ومنها شجرة
القسي وهو سوحط ومنها شجرة القطران وهو الشوبين ومنها
شجرة الحلتيت وهو الانجدان ومنها شجرة الجاوي وهو الكمكام
ومنها شجرة الحنظل وهو بشريا **شجرون** هو الزند الاسود **شجغم**
الاسد **شجوجي** هو العقعق **شجي وعلا** هو الاشبوان **شجرور**
الطيور **شحم** منه شحم المرج وهو الخطمي البري ومنه شحم النحل وهو
عاره ومنه شحم الارض وهو جوز جندم او الفطر من الكماه **شحم الارض**
هو خراطين **شحير** منه الناج وهو زاج الاساكفة **شحيا** من النارجيل

شجرة البق قره اغاج

شجرة البهق صاري سو تكن

شجرة القسي قزلجق اغاج

شحم الارض قرمزي صو غلجاله

شبرم سو لكن

شجر يا با شوك الجمال شجنت هو ثوبال الذهب او النحاس او مطا
شحنتا ريون هو الرمان شخشنه هو حب القلب كبزر الرمان شذا
هو ذباب الكلب شذاب هو السدر شذقم هو الاسد شراسي
هو اشراس شراسر هو قرة العين من الكرفس شرابيه من الهندبا شراب
من الزباب شرانق هو حب الشهدانق او بالجيم اخره شربيس اسد
شربوع من الضفدع شربين هو شجر القطران من الصنوبر شرد بضم اوله
هو السرخس او الكبسون شرشاد هو الفنجنكشت شرشار هو
الفراسيون شرشره هو الصنوبر شرشل هو الامير باريس
شرشهير هو القاقله شرع هو الضفدع شرعدانه من القنذول شرناق
من الشوحط شرنب حجازي هو حليارنا من الشبرم شرنبل بسباسه
شربنيله هو حمص الجمال شرى هو الحنظل شريس هو الهندبا شريف
هو اللبن شرين هو افتيمون ششش هو راوا ششاقل شقاقل النو
ششاليوس هو الانجدان الرومي ششيدار هو فاشرشين ششعبرانه
هو الفاشرا ششهار من المرو ششبرك من قطر الحنطة كالريشه
ششراه هو القنفد ششرنب و ششميدار هو فاشرشين ششمرنب
هو عروق في دبر الغربا تجلب الى مصر ششم هو جشمك من كحل السود
وهو شمه ششمزا اخره زاي معجمه او كاف هو المكمون الاسود والحب
السودا ششميز هو القاقله الصغيره شط هو صغار النخل
شطريه هو فلفل الصقاليه من الصعتر شطبيه كالكمون شعارى
هو النبر القطف شعادير هو صغار القثا شعث هو السليماني شعثا لو
من الخوخ شعر هو انواع منه شعر الغول او الجبار او الخنزير او الا
او العجوز او الجن وهو كزبرة البير ومنه شعر بهرمان وهو زه
ومنه شعر سمور وهو كلبان شعرا هو المشعر من الخوخ شعران هو من
الذباب شعشاع من الدخن او الحطب شعليد هو ورد السو
شعير هو حزه منه هندى هو الحندروس وهو السلت شعوا

هو

شعر الغول بالدرى قره

... العقاب شفش هو رما والصف شغنين هو من الطيور منه
برى هو اليمام او القنابر او غيرها ومنه بحرى من السمك كالخفاش
له ذنب كالفار شغنورس هو القنابرى شقاقل هو الجزر البرى
شقايق النعمان هو انابرى شقد هو ولد الحربا شقر هو شقايق
النعمان او الديك من الدجاج شقراق من الطيور او الغراب خاصه
شقردانه هو الحرمل شقردونه هو القطران شقردين و شقرديون
هو الثوم البرى وهو ثوم الحيه شقرق من الكرفس شقفه هو
الهوبنا شقفقش هو بنك شقيرا هو الجعده شقيلا عنصل
شقيقتل هو افيون شقيق هو شقر شك هو سم الفار او من السفرجل
شكاعا هو بادا ورد مثل اللحلاح شكريا هو البنج شكشه مصطكه
شكمه هو الكسد شكوتا هو كشوث شكوهج هو الحك شكى
رعلا هو الكثيوان شكيمه هو الفهد شل هو املد او السفرجل
الهندي شلياح و شلماش و شلبش و شلبه هو مارماهي او ماهي
زهره شلج هو الصف شلجم و شلغم هو اللعت شلشكه جنطيانا
شلم هو شندر شلماب هو ماء اللفت شلتق هو البطيخ شليد
هو ورق السورنجان شمار هو الرازيانج او من البنج شمام من البطيخ
شمحا طوا هو الملح الهندى شمر هو بزر الرازيانج شمراخ عنا كيل
النخل شمشيث هو الشونيز شمسيه هو من الحيات شمشار هو
ابلس شمشر هو الشونيز شمشير هو القاقله شمطرى هو الكلك
شمع هو الموم يقال له القار او القير شمنت و شمنته هو الكمون
الاسود شمندور هو اللبا شمور من اللبن شموش دم الاخوين شمول
الخمر او الريح شموم هو الزعفران شميت هو الشونيز شميتا هو
الفنجنكشت شميعا هو سندرطبس شش من الجلد شناب اسد
شنار هو الجبل او السنور او الفراسيون الجبلي شنان هو المرسنيث
الكسد شنبذ هو البباسه شنبط هو فرخ كوابن النحل شنبله

شقاقل بيانه هو جيدر
شقايق النعمان كلنجك چچكي در
شكاعا دوه ديكني يا جوود اكابكزر ديكنلى بر اوتدر
شقردانه اوزرلك تخمى در
شكوهج دمور ديكني در
شليم بغدا ايچنده اولان قرمق و دلوجه
شل هندده بتن ايوا
شلماب شلغم صوبي در

هو حمص الحمار شنبليد هو السورنجان او الجمل شنتله هو من انا شاهين
شنج وشنك هو الحلزون شنجار هو حس الحمار وحنا الغوله
وحما او كحلا شنده من المركبات كالغالية شندخ هو الكسد شنديله هو
العرقسوس شنداب من القرصعنه شنش وشنطيان من عصى الراعي
شنار وشنكال وشنكار هو شنجار شهيا هو راكبه شهد هو
عمل النحل بشمعه او مطلقا شهدانج اخره جيم او قاف او كاف
او ها هو شجر القنب ومنه رومي هو زكوه بزايتين معجمتين شهرمان
هو من طيور الما شهنيز هو الشونيز شوى هو الصعتر او من اللم
شوارس هو النارجيل شواحرا هو اشنتين من القيصوم
شواليه من الهندبا شوبر هو برنس من البلوط او المقل شوحط
هو شجر القسي شوبيش هو الخشب المعروف يستعمل للجراح الزرافه
شوحص هو الحداه شوذانق من الصقر او من القنب شوذانه و
شوذه هو بزر القطونا شورج هو ملح الدباغه شوره هو ابن
من حي العلم شوسب هو العقرب او النمل شوشش هو حب احمر
كالجز او الخردل او البطيخ الشامي شوشتر وشوشمير هو حب الهـ
شوشه هو الاشنتين شوص هو شجر القطران شوصر هو الـ
شوصل هو القرله شوط من المكش من الجلبان شوع بالعجم شجر
شوعيان وشوعير من الزاج شوفان هو الدوقس شوكة
منه شوك السموخ وهو ادر ومنه شوك الحضاير وهو العو
شوك الجمال وهو العاقول او المر او اللحلاح ومنه الشوك الـ
وهو العكوب شوكنيخ هو القضاب شوكران هو بلبينه من الـ
شوكه انواع شوكة العرب او القبطيه او المصريه وهو السنـ
ومنها الشوكة الزرقا او اليهوديه وهو القرصعنه ومنها الشوكة
البيضا او العربيه وهو شكاعا او الباذاورد ومنها الشوكة الـ
وهو الاشنتين والكشوث ومنها الشوكة الصهبا وهو الجـ

النبطي

النبطي ومنها شوكة الدراج او الدراجين وهو العطشان وهو
القتته وهو مشط الراعي ومنها شوكة الغافت او المنتنه وهو شجرة
البراغيث من الطباق ومنها شوكة الجمال وهو رعي الجمال ومنها
شوكة العلك وهو الاشخيص ومنها الشوكة العريضة وهو شيطرج
شولم شيلم شوم من الحبك شوندر هو كالقت او السلج او الصوطل
او من الجزر البري شونافا وشونيز هو الحبة السودا او الكمون الاسود
شوهشت هو القنفد شويلا هو البرنجاسف شيا هو النخوه شياع
هو شجر البان شيوج هو البان شولين هو شونيز شياله هو اسعج
وهو الانابيبي شبام هو العار شيبان شيبان هو دم الاخوين او
العصفار شيب وشيب العجوز هو الشيح وشيبه هو اشنه من
الشنور شيح بالحاء المهملة انواع منه الارمني او الرومي هو اصفر الزهر
ورق كالسداب ومنه اسنتين وهو البلابلي وهو الترنجاسف
منه الخراساني وهو الوحشيزك ومنه عريض الورق وهو التركي
والاطلاق ينصرف اليه كالارمني شيخ بالخاء المعجمة منه شيخ البحر هو من
سمك ومنه شيخ الربيع وهو ابريقارن ومنه الشيخ البلط من القيصوم
شيد هو الجبس شيدبان هو الذيب شيدعه هو العقرب شير هو
او الكرفس الماي ومنه شيراملج مرابلين شيرب من حي العلم
شيربخته هو لبن الاتان شيربخت هو شيطرج هندي او خربق
شيرج هو دهن الحل من السمسم او هو لبن التين شيرخشك
وشيرخوش هو اللبن الحلو من الطلول شيرديودار هو لبن الابهل
هندي شيرزق اخره قاف او جيم هو لبن الخفاش او زبله او بوله
شيريز هو اللبن شيز بالزاي المعجمة هو الشيرخشك شوروين شونيز
شيشبر هو فوص السنبل البري شيشمك هو العدسه المره شيشمير
الحمار شيصبان هو بيض النمل شيطان من الحيات شيطرج هو
ضاب والحشيشة والدرياس والعكوب والكنكب في النار البارده

شيبه بيشه اغاجندن اولان بر صوغن درلشنده قوريار

سشيطلم هو الاسد شبع هو ولد الاسد شبلم هو الزوان عند الاكثر وفيها
لا يسمع انه غيره وانه نبت مخدر شليشا خ المعاجين المركبة شيتيز سونيز
شهمانه هو السونيز وهو اما طيثوث شيهم هو ذكر القنافذ تمت

حرف التا المثناة الفوقية تابول هو بنك

تانا هو الحربا تارزت هو التين تارغللت هو زغللت وهو الكبيكج
تاعبا هو الشيطرج تاعدت وتاعيعست وتاغيغست هو
العاقرقرحا وبالنون اوله هو النار مشك تاشمت هو الحماض
تافورتع هو عرق السوس تافيا هو الشيطرج او السداب او
او فربيون او الدرياس تاكوت هو اللبانة المغربية تالسغ وتالغي
هو الحرف بابلى تامسارون هو المرو تامور زعفران تانبور وتاموك
هو تا بوك تانغت وتانقون وتاهوت هو الشبرم تاورنه
هو بول الابل تابزت هو الديك من الدجاج تبر هو الذهب تبن
هو اسم للذنب ولما يوخذ من اصول الحبوب ومنه تبن الارز وهو
مرس تترى هو بزر الكتان او السماق تثقل بعنم الغوفينين
هو الثعلب تجم وتجكار هو بزر البقلة تدبا هو الدب تدرج هو
الطير السماني تراب منه المعروف واحد عشر اسما تذكر في ابوا
وغير المعروف منه اجناس منها تراب القيح وهو صمغ الخشخاش
ومنها تراب المقل وهو جوز جندم وهو خرو الحمام ومنها تراب
الفار وتراب الهالك وهو سم الفار وهو الرهج ومنها تراب
الشاردة يجلب من الاندلس ومنها تراب صيدا من مغارة عند
ومنها تراب حمصى من حفاير فيها ومنها تراب الروس بنواحي الشا
والشام ومنها تراب المربعات من الطرق المربعة تراجيل و
الكرفس ترب هو الفجل ترباض هو العصفر ترباطه هو ا
العقارين وهو شب العصفر تربيس من ببيش تربذ هو قينة تربة
العسل يعمل به نبيذ العسل وهو جوز جندم ترس حشيشة ا

ترباطه جوغان در

تربة العسل بكمز طورلاغي در

ترمد

ترمد وترميد هو الاجر ترقوقلا هو انزروت ترميش هو الحماشا
ترنجانه هو المردقوش ترنجبين هو المن من الطلول ترهلان وبغير نون
هو الطباق ترى بضم اوله هو الجبن ترياق منه مفرد وهو اللعبة
البربرية او غيرها ومنها مركب وهو اجناس منها ترياق الفاروق
وهو الاكبر ومنها ترياق الاربع وهو اسطريدوس ومنها ترياق الذهب
هو اليبروح ترقيه هو كتله وهو خبز الغراب تسيره هو الظفر
تسليون بزر القطونا تشيزك هو كشوث تشتاون اشتيوان
تشميزج اخره جيم معجمة او كاف هو العدسة المرة تعيرا من الاجاص
تفاح هو نبات وهو انواع منه تفاح الدب وهو الخوخ ومنه
ثمرة الفارسية ومنه تفاح الارض او البقر وهو الخزامى من البابونج
منه تفاح الجن وهو اليبروح ومنه الارمني وهو المشمش ومنه
الشاهلوج ومنه الماى وهو الاترج ومنه الجبلى او البرى وهو الزعرور
تفاف بفاين الاولى قاف وهو البقلة اليهودية من الهند با البرى
تفايه هو الحرف تقابلى بالقاف هو البقلة اليهودية تقده و
تقذير هو الكزبرة او الكراوية تكرون هو الاسارون تسكان هو
تكيكا هو الافسنتين تقرذا هو كرديات هو اظفار الطيب
تلبيته هو نث القمح تلشعان بمثلثة بعد اللام او بغير اللام هو عنب
الذيب تلو هو الحمار تلوه اشنان تمالث هو البطم تمتم كقنفذ
السماق تمر انواع منه الازاز والمكتوم والجناى ومنه تمر انية
كالمبيعة السايلة ومنه تمر الحنا وهو الفاغية ومنه تمر الفواد
هو البلادر ومنه تمر هندى وهو حوم تمساح هو الورل
البحرى او النيلى تمسون هو عليق الكلب تملوك اخره
كاف او لام هو برغشت او القثا الهندى تنباك وتنبوك
وتنبال هو بنك هو حشيشة الصندل تنقدى هو الكلبة تنكار
لحام الذهب تنكرواين هو الغنانع تنبك هو التوبار تنوب

ترنجبين قدرت حلواسي در

تفاحه يابانيه كدسي در

تلوج جوغان

هو قضم قريش او العرعر تنوريه مركب تنوم هو الغبيرا توافس
هو رب الحنب توبار هو ماينبت قطاء المنطرقات عند طرف
توبل نال سلخ الحية توت اخره مثناة او مثلثة هو الفرصاد منه
شامي هو الحامض ومنه حبشي او وحشي هو ثمر العليق توتيا
قدميا وهو نوعان توتيا مصنوع ومنه المرازبي المعروف بتوتيا هو
الصفيقه ومنه معدني كالكرماني والهندي ومنها الطباشير توجه
هو بقلة الاوجاع تودري وتودرنج هو حب الخشخاش او حب
اللبان منه ابيض واحمر توز اخره زاي معجمة وهو لحاشية الحور
بمهملات او ملح بالتركيه توفيا هو السرو توكر هو العاقرقرحا
تولب هو الجحش تونذون من التوم توم هو اللولو تومس
بالمهملة من البيش تومش بالمعجمة هو الحاشا او من الغبيرا توملا هو
الطباق تونج هو الرازيانج تلاسنا وتلاسفين هو الحرف البابلي
تيتل بالمثناة اوله او المثلثة على الاشهر كما ياتي هو الوعل من البقر او
البرية تير هو من القصب الفارسي تيس الجبل هو الروبى تيلفان
هو الحاشم تيمط هو قثاريه تيملا هو البيض تيوح هو
تين وتينا هو سوقا وسونير والجير وبلس منه عنبر ناضج و
هنجير او شاهنجير ومنه اسود شديد الحلاوه وهو الجلدا كي ومنه
رطبا واصفر يابسا هو القلاري ومنه كبير كمد اللون هو الطباري
باطنا هو الصدى بوزن جبلي ومنه صغير هو الملاحي ومنه و
وازعنب هو لعيون ومن اجناسه تين الرقع اليماني وهو الافرنجي
وتين فيل هو جوز الشرك وتين الارض وهو حاما سوفي ومنه الاحمر
والاحمر والذكر والكمه هو الحميز تيهان هو دود يبني على نفسه كبيوت
الحرير تمت

حرف الثاء المثلثة

ثاريق هو الدند ثافيا هو السداب الجبلي او صمغه ثاقب الحجر هو الاشقيوال
ثاليطون وثاليطبون هو الاترج ثامر هو اللوبيا ثجير هو ماير

اسفل

اسفل المابعث ثرمونس من النبات ثرميش هو الحاشا ثروون
من عنب الثعلب ثرى هو الجبن العتيق ثريا هو ايريفارن وهو
الشيخ الربيع ثريداس هو اليبروح ثعالة وثعلب هو ابو الحصين
ثعرور هو الطرثوث واصل العنصل وصغار القثا ثغا مخففا هو
دبزب من الحيوان ومشددا هو الحرف ثفالة هو عنب الذيب ثفل
هو تجير ثلثانه بمثلثين هو عنب الذيب ثلج هو جمد ومنه صيني
هو البارود من الاملاح او الطلول ثلغم هو سلجم ثمام هو نبت
حجازي كالحلفاء ثمر الانواع منه ثمر الطرفا وهو العذبه ومنه ثمر العليق
هو المزو ومنه ثمر الدوم وهو النهش او الدفل من المقل ومنه ثمر
العرعر وهو الابهل ومنه ثمر الصنوبر وهو الحبة الخضرا ومنه ثمر الاجاص
هو الدب ومنه ثمر الاراك وهو بربير ومنه ثمر العطلب وهو
ميز ومنه ثمر الورد وهو دلبك ومنه ثمر السدر وهو النبق
ومنه ثمر السوكك وهو القرطم البري ومنه ثمر الحنا وهو الفاغيه
ومنه ثمر الفلال بالفاء وهو الورشكين ومنه ثمر الكبر وهو الشفلح
ومنه ثمر السنط وهو القرظ بالظاء المعجمة ومنه ثمر العشار وهو الخرفع
تقدم في التمر والبذر والحب زيادة على هذا فليراجعها من اراد
ثمرة الفواد هو البلوط ثملول هو القنابري ثمقشي بضم اوله
وثالثه وسكون الميم واخره شين معجمة بعدها تحتيه هو نبات دون
الشجر وفوق الحشيش ثمغشوم هو عليق الكلب ثوارسبيت
هو طلع النخل ثوب الثعلب هو سندرطيس ثوغس هو اظفار
الطيب ثوم منه شامي ومصري ومنه ثوم الحية او الكلب وهو
العقربان ومنه نبطي ثومس هو الحاشا ثلاثة اخوة هو الفلفل
الابيض والاسود والدارفلفل ومنها الهندي والاصفر والكاذي
ثليدرطوس هو من المركبات العظيمة ثقيل هو عسل المشهور
هو تيس الجبل ثيل هو النجيل ومنه نجيل الهند وهو السنبل الرومي

حرف الخاء المعجمة خابور من الخانات بالمعجمة خادنجة الرجال
هو البنج خارصيني هو شبه من النحاس وهو روح التوتيا خاروض
هو الدخن خافور هو سبوقة كبير وصغير خالادن هو الحنطة الرومية
خالتوس هو الروسنجبج خاليدوفيون وخاليدبرونه هو الماميران
او الورس خامااقطي هو الخافور خامادريوس هو فرنجمشك
خاماسوقي هو تين الارض خاماماليون وخاماميلن هو البابونج
خامابيطس هو صنوبر الارض خامالا هو المازريون خامالاون
وخاماليون هو المازريون او الحرباء من الحيوان خامالاون قش هو
مثل خامالاون لوقش هو الاشخيص الاسود خامالاون ماليس
هو الاشخيص الابيض خامالي هو المازريون وهو زيتون الارض
خامة هو شيطرج خانق الذئب او النمر او الكلب او غيرها هو
قاتلها ومنه خانق الكرسنه وهو الهالوك خبا هو التودري
خبازي هو ما ليس منه بستاني وهو الملوخيه ومنه بري وهو
الخبيز ومنها خبيز الزنجبيه يعمل منها في بلادهم ثياب رقيقة خباه
من الكماه خبث هو ما يسيل من المنطرقات عند سبكها منه خبث
الحديد وهو مرد ومنه خبث الفضة وهو اقليميا الفضة خبثورية
هو الغافث خبجك هو الخروب خبرمه هو شجر السرو خبز انواع
منه خبز المشايخ او العرود وهو نحو مريم من الاوف الكبير ومنه
خبز السبع وهو الحرشف البري ومنه خبز رومي وهو البقسماط
ومنه خبز الغرانية وهو النخوة ومنه خبز الغراب وهو البهار او
شكله او كاوجشم ومنه الخبز المعروف وهو اصناف منها
الخشكار وهو خبز العامة ومنها السميد والفطير والقطايف
والحواري بالضم منقلا من الدقيق النقي ومنه الملسه بالفتح مثقلا
وهو ما خبز على حصا ومنه من الشعير او الارز او الذرة او الدخن
خبشك هو خفشك خبه هو تودري من حب اللبسان

خارصيني روح توتيا در

خباه برنوع منتردر

خبيزه ابه كومجيدر

خبيص هو ما يعمل من النشا مع العسل او طحين الارز او الفرع
او اللوز او نحوها خثا هو الروث ولو من غير البقر خثرما هو
النعناع خدروس هو الشعير الهندي خذمي كجدي هو الحمار
خذني معك هو اللصيفي خزاز هو العصفر خراساني هو
من الزبيب او الفاشرا خراطين هو دود السطين الطوال ومنه
دود العلق خرب هو ذكر الحارى خربز من البطيخ خربق هو الملبا له
ابيض واسود خربوس هو لسان الحمل خرنوب هو خلبوب
خرنبت هو تيس الجبل خرنوث هو حجر البقر خرحفلا هو لصاق
الذهب خرخه هو شكاعا خرد هو الحمار خردل هو اسفندار
منه بري هو حب جوز الشيطان ومنه بستاني هو حب شجر الكبار
الذي ينبت مع البرسيم ومنه فارسي وهو خرفراق خرزميان
وخزديانه هو العنبر اخرزه بقرية هو حجر البقر وهو الجاروت
خرشيانه ينبت مع الارز خرشف هو خس الكلب وهو يصف
تقدم في الحاء المهملة وهو الصواب خرثفلا هو التنكار او البلطي
السمك خرطان وخرطمان هو الشيلم او بلوقة من الكراويا البري
خرطاه هو آذريون خرفراق من الخردل خرفع هو ثمر العشر خرقنا
هو الجلبان خرفطان هو زرق الطير خرفيش هو باذاورد
خرقطار من الزجاج خرقه من الوجله خرقي هو بالقاف اى الغامن
جلبان او خبث الفضة خركوش هو خرفوص وهو الراسخت
او لسان الحمل او هو الارنب خرم هو درست او مربخ من الراحة
خرميان هو حيوان الجند بادستر خرنباس من المرو خرنوب هو
خرنوب هو خصي الثعلب خرنوبه هو الجند بادستر خروء
هو انواع منه خروء الحمام وهو جوز جندم ومنه خروء العصافير وهو
الغاسول ومنه خروء الضفدع وهو الطحلب ومنه خروء الدواب
وهو الروث ومنه خروء الناس وهو العذرة ومنه خروء البعير

خرازه قلاى

خربق ابيض طقوز طونلي ديدكلري چيچكدر

خربق اسود قره چه اوت

خربوس ساركي يپراغيدر

خرشف كنكر اوتيدر

خرفطان قوش بوقيدر

خرلغي ايت بورني چيچكيدر

خرميان قوندز ديدكلري حيواندر

وهو الرخام ومنه خرؤ الكلب وهو الانجره خروب هو خيجك
وهو حفتا ن وهو كارابنس منه البرى او القريطا او الشامي او النبطو
ومنه خروب القرظ او المصري او القبطي وهو ثمر السنط ومنه
خروب الخنزير وهو من حب الجلا ومنه الخروب الهندي وهو خيارشنبر
خروساماغالي هو ذنب القط من النبات خروسوقلا لحام الذهب
خروع هو الخيارشنبر ومنه صيني او هندي وهو الدند خرومبات
هو العنبر خربري من البشنين خربع بالكسر مثقلا وهو زهر العصفر
خز من الابريسم وحيوانه كالسنور خزاما وخزام من انواع البابونج
ومن انواع الخيري البري خراسان هو الفاشرا خزف هو الاواني
المحرقة او الاصداف خزبايان هو الصبر او جلد ما ننسج خس
هو الحاسبى وهو الكاهو منه المعروف وهو ليتوفتس ومنه خس
الحمار وهو الطلخون ومنه خس الجفنيد ومنه خس الكلب وهو
مشط الراعي ومنه خس الجمار وهو البابا ورد ومنه خس وا
ومنه خس هدار وهو الخولنجان خزافي هو المرسين الازرق
خرودار هو الخولنجان خسف هو الجوز خشفق هو الكتان
خشب منه السونشني المعروف ومنه خشب البيسا
وهو حطب الشونيز ومنه ارجاكيون اصفر يصبغ به الصوف
خشخاش هو انافيسو منه ابيض وهو بوزى ومنه
وهو مارسو خشف هو الجوز خشفك هو المقل المكي خشفال
وخشفيكل هو الشقاقل خشكار هو كشكار من الدقيق وهو
السميد من الخبز غير الحواري خشكنان وخشكنانج وخشكنانك
يعمل من العجين ويحشي بنحو السكر خشنجبين هو عسل فان
يابس خشك هو المقل خشمك هو الشونيز خشيفه
القطن خشيفه هو عرق السوس خشنون من السوس خصى
انواع منه خصى الديك حب كالقراصيا ومنه خصى هرمس

وهو

خروب كچي بوينوزي در

خس الحمار اشك طورپه در

خشب صيني چوب چيني
وعروق هندي ديرلر

خص مارول

وهو الجلبوب ومنه خصى الثعلب او الكلب وهو اخس وهو
من بوزيدان خصف هو الخرز من البطيخ خصلف وخصلاف هو شجر
المقل وقيل هو شجر الدوم خصية البحر هو القسطورية خضخاض
هو القطران خضرا هو الوشمه خضيره هو المازريون خطاف هو
عصفور الجنة خطر هو الوسمه خطلاف هو شجرة المقل خطمى هو ورد
الحمار وهو نوع من الخبازى البرى خطى هو القنا الهندي خف الغراب
هو الحلزون خفاش هو الوطواط خفاف هو حجر الاسفنج خفنج هو
الميسان خفشك هو المقل خل هو سط وسكره وسوس وهو
ينقمون ومنه خل العرب وهو التمر هندي خلبان هو القنبة او القنا
خلخلا هو الكزبره او الشهدانج خلز مشددا اللام هو الجلبات
وخففا هو الجلنار المخلصه خلزان هو القلعى خلاف شجر الصفصاف
خلال هو الصقبين خلال باموني هو الاذخر خلصه نبات يعلق
ما حوله من الشجر له حب كعنب الثعلب خلط زعفران خلفان خلبان
خلنج هو شجر الحميض خلنجان هو الكزبرة او الشهدانج خلة وخلة القار
وخلة بربرية هو خشيرك خلنوس هو حجر الصوان خلوف من المركبات
ويطلق على الزعفران خمادريوس هو كمادريوس خمار حماهان
خماعيطوس هو كمافيطوس خمال هو المحروث خماليس هو البابونج
خماليون هو كماليون خمان هو الخافور خماهان هو الحديد الصيني ويقال
الهندل الحديدي واصله اسم دم السمك خمخم بضم معجمتيه هو الحشيشه
الزجاج وبكسرها هو من الخبازي خمر هو الشراب خمط هو السنط
او الاراك او عنبره خمل محركا من السمك خميره من النبات هو سورنجان
او هنبلا او من العجين هي لطيني فو منتم ومن الذهب الكبرون خنثي
هو الغراب خنثى هو الرسراس خنجر هو القضاب خندروس وهو
السلت او خالاون خندريلي من الهند با خندايقون من المركبات
خنزير وخنوس هو حنشابه هو من الوف خنه هو الزعفران

خلاف سوكوت اغاجي باچود
صورغوت اغاجيدر

خمط مسواك اغاجي

خوخ شفتالو در

خواتيم منها بحرية هو الثين الروحي ومنها يمانية هو الطين المختوم
خواجكي من الخوخ **خوبع** من الخشف **خوخ** منه ابيض من غب هو
المشعر ومنه اقرع وهو الزهري ومنه خوخ الدب او الفارسي وهو
الدراقن ومنه **خوخ الماء وخوخه وخوخجه** هو لو سيما حيوس
خوزق هو القطن **خوزهر** هو الدفلا **خوص** هو البردي ومن جريد
النخل **خوص** من الدر والجوهر **خولنجان** هو جوز السودان **خولنشا
وشان وخوه نشا وشان** هو دم الاخوين **خولان** هو الحضض
منه مكي وهندي وزيلي وصفاري **خولنجان** هو خزدار **خومهان**
هو خشب الصندل **خوبع** بتشديد ثانيه المكسور من الخشف **خورهم**
هو دفلا **خوين** هو الدم مطلقا **خلاف** هو الغرب وهو الاسبيدار
منه بري او بلخي وهو بهرامج ومنه بستاني هو الصفصاف وهو العقيا
او السطوري او السرجي **خلال** بفتح اوله من تمر النخل وبكسره هو الخلال
المامونى وهو الاذخر وهو بستاج ومنه الخلال البري وهو جرز
الشيطان وهو سدا **خيار** هو زعنا هو ماليا خي وهولو مع ون
وهو قوصيا وهو قيوطيوس منه بستاني وهو بوغان شامي وهو
جلمانا وفقوص وهو الصواف ومنه خيار الشنبر وهو الخروب
الهندي **خينج** هو القصاب **خنز** هو الذهب **خنزبوا** هو جوزبوا
او القاقلة **خيرمه** شجر السرو **خيري** هو المنثور **خيزران** هو الطعنة
وهو الكس البري وهو اندار بدا **خيشفج وخيسيفج وخيشفوح
وخيشوم** هو حب القطن **خبل** معروفة او من الانجلان او غيره
خيم هو الحبة الكردية تمت والله اعلم **حرف
الذال المعجمة ذات العيون** هو الففنة **ذافتا** هو الاندراقينية
هو ما زريون **ذالوع** هو زالوع وهو سالبوس وهو بوزلوع
ذواش هو القلعي **ذب** هو الثور الوحشي **ذباب** هو حبابه
متكس وهو حيوان كالخنفسا او مطلق الزباب كالنحل وغيره او

خیری صاری شبوی در

هو

ذبل قره اولان قابلو باغه بکو کیدر

درزین طارا

ذنب الخیل اوزلجه بوتجه

هو الحيوان المعروف **ذنج** هو من الجوز او من الكماه **ذبش** هو من
البطيخ **ذبل** هو عظم السلحفاة البرية لا جلدها كما زعم **ذبندلكا**
هو اللاك **ذبندوردا** هو الورد **ذرانيح** هو كبيالس **ذرداز**
هو شجر البق **ذرع** ولد الناقة او البقرة الوحشية **ذرق** كصرد هو
الحند قوقا **ذكورد** هو روث الطيور ويقال حشيشة الشنونه **ذره**
بالضم مخففا هو حنطة السودان وهو الجاروس **ذراره** هو مجه
او الافتيمون **ذع** هو الناقة **ذفراي** هو نبت كريه الريح يقال له
سذاب بالمعجمة **ذفرون** هو البسر من البلح **ذكر** منه ذكر الارض وهو
الطرثوث ومنه ذكر الجمل وهو يعقوب ومنه ذكر النعام وهو الظليم
ومنه ذكر الضباع وهو رهج **ذنب** منه ذنب الفار او اليربوع وهو
لسان الحمل ومنه ذنب القط وهو جوسا غالي ومنه ذنب الثعلب
ومنه ذنب الخيل وهو لحية التيس وهو هيوفسطيدس وهي شجرة
اللاذن ومنه ذنب المهر وهو الشمر وهو الغبيرا ومنه ذنب السبع
او اللبوه وهو شبه بلسان الثور الى بياض ومنه ذنب الحرذون
هو نبات كثير وهو بالشام كورق الراسن ومنه ذنب الجراد
وهو عرق الذهب **ذهب** هو التبر وهو السام وهو النجر **ذوا**
بمعنى صاحب هو اجناس منه ذو ثلاث حبات وهو الزعرور
ومنه ذو ثلاث شوكات وهو شكاعا ومنه ذو ثلاث ورقات وهو
حندقوقا ومنه ذو ثلاث الوان وهو طريفلن ومنه خصي الثعلب
ومنه ذو خمسة اصابع وهو البنجكشت ومنه ذو خمسة اوراق
او اقسام او اغصان وهو رجل العقاب ومنه ذو مائة ورقة
وماية راس وهو القرصعنة وهو شجرة ابراهيم ومنه ذو الف
ورقة او الف منفعة وهو الخزنبل وهو كف النسر **ذواله** كنخالة
هو الثعلب او الذيب **ذوران** هو شي يكون في الاشجار كالسلع
ذوقوا هو بزر الجوز البري **ذيب** له اسماء كثيرة تمت والله اعلم

حرف الضاد المعجمة ضار وضاره وضال السدر
ضامريوما هو حب البشم وهو السكيرانه ضان من الغنم ضب
من الحيوان البرى ضبع هو انثى الضبعان ضبعان كعمران هو ذكر
الضباع وكل منهما يكون ذكرا وسنة انثى ضجاج بفتح اوله من الصموغ
كاللبان وبكسره شئ سمته السباع فيقتلها ضرا هو عنبا ضرب
ساكن هو الدلدل من القنا فذ على الاصح او هو بو امحركا هو الدبق
او الخمة او العسل وهذا اصح ضربين هو الزرنة او من اللوف او
الافيتمون ضرس انواع منه ضرس الكلب وهو الاسنيوان او حمص
الجبل ومنه ضرس العجوز وهو الحسك على الاصح وقيل هو السعدان
ضرع هو محل اللبن من الحيوان ومنه ضرع الكلبة وهو الزقوم
ضرف بوزن كتف هو شجر التين دون ثمره ضرم هو الاسطوخودس
او الحبة الخضرا ضرو هو شجرة الكمكام وصمغه هو البخور الجاوي على
الصحيح كما تقدم ويطلق على الحبة الخضرا ضريع هو نوع من الشوك
ردى الطعم والريح او من النبات في جوف البحر ضغابيس العجوز وهو
كزبرة البير وهو شعر الجبار ضغابيس ~~هو روبوقس~~ من القثا او
غيرها ضفدع هو علجوم من الحيوان ومنه قور و نوقس ضميران
هو المرسين او الفوتنج ضميري من البطيخ ضناب هو الخردل
ضناين هو التمر هندى ضنين هو المتنان وهو طرنشكه وهو
ازاز وهو ازم ضوضا هو حشيشة يبيض بها الصوف بحر
رشيد ودمياط ضومر هو الباذروج وهو الحوك ضومران
هو المرسين او من الفوتنج او من الريحان ضيبر هو البطم البرى ضيفنس
هو الاسفنج وهو الغمام تمت والله اعلم حرف
الظاء المعجمة ظالم هو روفرا ظبيى وظبا هو الغزال ظفر هو
انواع منه ظفر الغول وهو قشر الحلزون الحبشى ومنه ظفر النسر
او العقاب وهو كف النسر وهو الحزنبل ومنه كف القط او سنور

وهو

وهو فوليون وقلومابن ومنه بستاني وهو شجرة بن مالك ظفره
هو القسرية ظليم هو ذكر النعام ظلمح هو عروق تدبغ بها
الفرا ظيان بكسر اوله منقلا هو الياسمين البرى وهو البهرامج
وهو عشبة النار وشمه يحدث الرعاف والله اعلم حرف
العين المعجمة غاب هو البوص وهو القصب الفارسى غالبين
بفتح الموحدة المشددة هو عنب الذيب غار هو الدهمشت
وهو الدند غاريقون هو اغاريقه غاسول هو الاشنان وهو
ارق وهو خرؤ العصافير وهو ابو قابس ويتخذ القلى من محروقه رطبا
غاغاطى وغاغاطيس هو حجر النار وهو الحجر الزفتى وهو حجر خفيف
غاغاليس هو قثا الكلاب من النبات غاوث هو الطباق وهو
حشيشة البراغيث غافوره هو زبد البحر غافر هو البردى من الخوص
غالقة هو الغبيرا غالة نوعان غالة جافه وهو الحسك وغالة قشنة
وهو كما فيطوس غالوطا هو البا قلا النبطى غاليتون هو مركب
غالبجن هو العوسج غاليون من النبات تجمد اللبن كالانفحة غالايس
وغالسيس هو المنتنه غالاقطيطس هو الحجر اللبنى غالجين
هو الفوتنج غاليون تقدم غاليه هو عنب الجن او من المركبات غبيرا
هو الزنفون وهو ضامريوما من الفوتنج وتطلق على الحبة النبس
على القراصيا وعلى المحيط وعلى الانجره وعلى الزعرور غذاق من انواع
العنبان غراب منه الغراب الكبير وهو الاسود الجبلى ومنه الغداق
الصغير وهو الاسود المحمر الرجلين والمنقار وهو الزاغ وهو غراب
الزرع وهو العتاق ومنه الابقع والعقعق وهو ابو داية وهو
غراب البين ومنه غراب الليل وهو من البوم او المصاصه غرب
هو الخلاف منه برى وبستانى هما بهرامج والصفصاف غرز هو
من عصى الراعى غرغار من الاشجار غرغر بوزن فلفل من الدجاج البرى
و الارنب غرقد كبار العوسج غرنوق وغرنيق هو الكركى

31

غناكشهدانه كوكلكدر

غصف كهربادر

غزويس طورنه قوشيدر

غزال الما صواوشنلكه كه ديشيل بوصولادر

غزوما الجي بشيدر

غا جرمادر

غضار حروار ججندردر

غزويس هوالكركي غزال هو صغير الظبا ومنه الرشا بفتح اوله ومنه المها ومنه غزال المسك غزال الما هو الطلحب غزوما زغرور غا هو البلح غل وغسول هو خم الخطمي او الادخر او الاشنان او السدر او الاس غث هو اللحم غصف هو الكارب غضار هو فرود وماهان فلان هو الجدوار ومنه الاتله غلا هو الدهمشت غلمونيا هو الصمغ العربي او خم البطيخ غلوقس هو عصير العنب او عصيده غليجن هو الفونج ومنه غليجن اغريا وهو المشكطرامشير هو الفونج الجبلي غمام هو الاسفنج وهو رغوة البحر غملول هو نملوك وهو القنابري غملة هو الدماغ غمنه بوزنه لقمة هو بارزق غنشا هو الشهدانج غنم يشمل الضان والمعز غوزه هو الحصرم غويسه هو خم الكماه غيدوري هو الحمار غنيم هو الاسفنج وهو الغمام المذكور والله اعلم

تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب على يد اضعف العباد واحوجه الى الله تعالى ابراهيم بن مصطفى القاضي بجمعيت من بلاد مصر القاهرة غفر الله لهما ولوالديهما في محرم الحرام سنة احدى وستين ومائة والف من هجرة من له العز والشرف

غل وغسول يا خطمي ويا ملكه ابرغي ويا خود مرسين ويا خود بنفشه يپراغيدر

غلوقس يكمز در

غليجن يابان نغناسيدر

غلا دفنه تخميدر

غملة دماغ يعني بيين

غوزه قورق در

غيدوري حمار يعني اشك

غنيم سونكر در

غلمونيا صمغ عربي ويا خود بر نوعه قاربوز در

MUL 15
32

23.3.0

4

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Qd, Ibrhm ibn Mustafá

Title:
Minhj al-dukkn

Date:
1261 [1845?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23196

File Description:
Minhj al-dukkn

يعتذرون اليكم اذا رجعتم اليهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم

عذر می‌آورند بسوی شما چون بازگردید بسوی ایشان بگو عذر مگوئید که تصدیق نخواهیم کرد مر شما

قد نبأنا الله من اخباركم وسيرى الله عملكم ورسوله ثم

بتحقیق که آگاه کرد ما را خدا از احوال شما و می‌بیند خدا اعمال شما را و رسول او پس

تردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون

برگردانیده خواهید شد بسوی دانای پنهان و آشکار پس آگاه میکند شما را بآنچه بودید که میکردید

سيحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا

سوگند خواهند خورد بخدا از برای شما چون بازگردید از این سفر بسوی ایشان تا روی بگردانید از ایشان پس روی بگردانید

عنهم انهم رجس ومأويهم جهنم جزاء بما كانوا يكسبون

از ایشان که ایشان پلیدند و جایگاه ایشان دوزخ است سزای آنچه بودند که کسب میکردند

يحلفون

يحلفون لكم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا يرضى عن

سوگند خورند مر شما را تا خوشنود شوید از ایشان پس اگر خوشنود شوید از ایشان پس بدرستیکه خدا خوشنود نمیشود از

القوم الفاسقين ۝ الاعراب اشد كفرا ونفاقا واجدر الا

گروه فاسقان تازیان بادیه‌نشین کافرترند و منافق‌تر و سزاوارترند که

يعلموا حدود ما انزل الله على رسوله والله عليم حكيم

ندانند حدهائی که فرو فرستاده خدا بر پیغمبر خود و خدا دانای درست کردار است

ومن الاعراب من يتخذ ما ينفق مغرما ويتربص بكم الدوائر

و از اعراب کسیست که میگیرد آنچه را نفقه کند تاوان و چشم دارد بشما گردشهای روزگار را

عليهم دائرة السوء والله سميع عليم ۝ ومن الاعراب من يؤمن

بر ایشانست سرانجام بد و خدا شنوای داناست و از تازیان کسیست که میگرود

بالله واليوم الاخر ويتخذ ما ينفق قربات عند الله و

بخدا و روز بازپسین و فرا میگیرد آنچه نفقه میکند نزدیکیها نزد خدا و

صلوات الرسول الا انها قربة لهم سيدخلهم الله في رحمته

دعاهای پیغمبر بدانکه صلوات نزدیکیست مر ایشان را زود در آرد ایشان را خدا در رحمت خود

ان الله غفور رحيم ۝ والسابقون الاولون من المهاجرين

بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست و پیشینیان اولان و پیشتران از هجرت کنندگان

والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا

و یاری دهندگان و آنانکه پیروی کردند ایشان را به نیکوئی خوشنود شد خدا از ایشان و خوشنود شدند

عنه واعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها

از او و آماده کرده بر ایشان بهشتها که میرود از زیر آنها جویها جاوید مانند در آن

ابدا ذلك الفوز العظيم ۝ وممن حولكم من الاعراب منافقون
همیشه اینست رستگاری بزرگ و از آنها که پیرامون شما اند از تازیان نفاق پیشگانند
ومن اهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم
و از اهل مدینه بایستادند بر نفاق نمیدانی ایشانرا ما میدانیم ایشانرا
سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم ۝ وآخرون اعترفوا
زود عذاب کنیم ایشانرا دو بار پس بازگردانند شان بسوی عذاب بزرگ و دیگران که اقرار کردند
بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم
بگناهان خود بیامیختند کاری نیک و آن دیگر بد بود شاید که خدا توبه دهد بر ایشان
ان الله غفور رحيم ۝ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و
بدرستیکه خدا آمرزگار مهربان است بگیر از مالهای ایشان صدقه که پاک کنی ایشانرا و
تزكيهم بها وصل عليهم ان صلاتك سكن لهم والله سميع
بصلاح آوری ایشانرا بآن و دعا کن بر ایشان که دعای تو آرامش است مر ایشانرا و خدا شنوای
عليم ۝ الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده ويأخذ
داناست آیا نمیدانند که خدا او پذیرنده توبه است از بندگان خود و فرا گیرد
الصدقات وان الله هو التواب الرحيم ۝ وقل اعملوا فسيرى
صدقهارا و بدرستیکه خدا او توبه دهنده مهربانست و بگو عمل کنید پس زود ببیند
الله عملكم ورسوله والمؤمنون وستردون الى عالم الغيب
خدا کار شمارا و پیغمبر او و مؤمنان و زود بود که بازگردانند شمارا بسوی دانای پنهان و
والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون ۝ وآخرون مرجون لامر الله
و آشکار پس آگاه کند شمارا بدانچه بوده اید که میکردید و دیگران تاخیر کنندگانند مر فرمان خدا

قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا او بدله
گفت آنان که امید ندارند ملاقات ثواب عقاب مارا بیاور قرآنی غیر این قرآن را یا بدل کن ورا
قل ما يكون لي ان ابدله من تلقاء نفسي ان اتبع الا ما يوحى
بگو نسزد مرا آنکه تبدیل کنم ورا از پیش نفس خود نمیکنم مگر آنکه وحی کرده شد
الي اني اخاف ان عصيت ربي عذاب يوم عظيم ۝ قل
بسوی من بدرستیکه من میترسم که اگر عصیان ورزم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ بگو
لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادراكم به فقد لبثت
اگر خواستی خدا نخواندمی آنرا بر شما و نه دانا کردمی شمارا بآن پس حقا که درنگ کردم
فيكم عمرا من قبله افلا تعقلون ۝ فمن اظلم ممن افترى
در میان شما عمری پیش از وی آیا پس در نمی یابید پس کیست ستمکارتر از آنکه بربافت
على الله كذبا او كذب بآياته انه لا يفلح المجرمون ۝ و
بر خدا دروغ را یا تکذیب کرد بآیات او بدرستیکه رستگار نمیگردند گناهکاران و
يعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون
میپرستند از غیر خدای آنچه زیان ندهد ایشانرا و سود نبخشد ایشانرا و میگویند
هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في
اینگروه شفیعان ما اند نزد خدای بگو آیا خبر کنید خدارا بدانچه نداند در
السموات ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون ۝
آسمانها و نه در زمین است پاکست او و برترست از آنچه انباز گیرند
وما كان الناس الا امة واحدة فاختلفوا ولولا كلمة سبقت
و نبود مردمان مگر یک گروه پس اختلاف کردند و اگر نه سخنی بود که پیش گذشت

مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۞ وَيَقُولُونَ لَوْلَا

از پروردگار تو هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان در آنچه در آن اختلاف میکنند و میگویند چرا فرود

أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّي

نیامد بر او آیه از پروردگار او پس بگو که بجز این نیست که دانش غیب مر خدا راست پس چشم دارید که من

مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ ۞ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَّاءَ

با شما از چشم دارندگانم و چون بچشانیم مردمان را نعمتی از پس سختی

مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا

که رسید بایشان آنگاه مر ایشان راست مکری در آیات ما بگو خدا زود مکرتر است بدرستیکه پیغمبران ما

يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ۞ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ

می نویسند آنچه مکر میکنید شما او است که براند شما را در خشکی و در دریا تا

إِذَا كُنتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا

چون بودید در کشتی میراند آن کشتیها ایشان را بباد خوش و شادمان شدند بان

جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا

آمد کشتیها را بادی سخت و بیامد ایشان را موج از هر جانی و گمان کردند

أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا

که ایشان که احاطه کرده شد ایشان را خواندن خدا را بی آمیز کنندگان مر او را بدعا اگر برهانی ما را

مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۞ فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ

ازین باشیم از شکر کنندگان پس چون برهانیدشان آنگاه ایشان [illegible]

فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُم عَلَىٰ أَنفُسِكُم

در زمین بغیر حق ای مردم بدرستیکه ستمکاری شما بر تنهای شماست

مَتَاعَ

مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ

از بهر برخورداری زندگانی دنیا پس بسوی ما بازگشت شماست پس آگاه کنیم شما را بدانچه بودید

تَعْمَلُونَ ۞ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ

که میکردید بجز این نیست که داستان زندگانی دنیا همچو آبیست که فرو فرستادیم از آسمان پس آمیخته شد

بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ

بان گیاه زمین از آنچه میخورند آدمیان و چهارپایان تا چون بگرفت

الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ ۞

زمین آرایش آنرا و آراسته شد و پنداشتند اهل آن که ایشان توانایانند

عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن

بر آن آمد آنرا فرمان ما شبی یا روزی پس گردانیدیم آنرا درو ده چنانکه گویا

لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

نبود دی همچنین بیان میکنیم آیات را برای گروهی که اندیشه کنند

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ

و خدا را میخواند بسوی خانه سلامت و راه مینماید هر که را خواهد بسوی راه

مُّسْتَقِيمٍ ۞ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ

راست مر آنانرا که نیکویی کردند جزای نیکوست و افزونی و در نیاید رویهای ایشانرا

قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۞ وَالَّذِينَ

گرد تنگی و نه خواری ایشانند اهل بهشت ایشان در آن جاوید بمانند و آنانکه

كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم

اندوختند بدیها را جزای بدی بمانند آنست و برسید ایشانرا خواری نیست مر ایشانرا از عذاب

مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ
از عذاب خدا هیچ نگاهدارنده کویا که پوشیده شد رویهای خود را پاره از شب
مُظْلِمًا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
تاریک آن گروه یاران آتش‌اند ایشان در آن جاوداند و روزی که گرد کنیم ایشان را
جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ
همه پس میگوییم مر آنان را که شرک آوردند بایستید بر جای خویش شما و انبازان شما
فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ
پس جدا کردیم میان ایشان و گفتند انبازان ایشان نبودید شما که ما را بپرستید
فَكَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ
پس بس است خدا گواه میان ما و میان شما که بودیم ما از پرستیدن شما
لَغَافِلِينَ ۝ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى
هرآینه غافلان نزدیک آن آزمایند هر تنی را آنچه پیش فرستاده و بازگردانیده شدند بسوی
اللّٰهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ قُلْ مَنْ
خدا خداوند ایشان بحق و گمراه شد از ایشان آنچه بودند که دروغ می بافتند بگو که کیست
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
که روزی دهد شما را از آسمان و زمین آیا که تواند او شنوائیها و بینائیها
وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ
و که بیرون آرد زنده را از مرده و بیرون آرد مرده را از زنده و که تدبیر میکند
الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝ فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ
کارها را پس زود بگویند خدا پس بگو آیا نمی پرهیزید پس است شما را خدای

ربکم

رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ
پروردگار بحق پس چیست پس از حق مگر گمراهی پس از کجا بگردانید شما را
كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
همچنین واجب شد سخن پروردگار تو بر آنانکه از فرمان بیرون شدند که ایشان نمیگروند
قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللّٰهُ
بگو هیچ هست از انبازان شما کسیکه نخست بیافریند خلق را پس باز گرداند ورا بگو خدا
يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ۝ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
نخست بیافریند خلق را پس باز گرداند ورا پس از کجا همی دروغ گویند بگو آیا هست از انبازان شما
مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
کسیکه راه نماید بسوی حق بگو خدا راه نماید مر حق را آیا پس آنکه راه نماید بسوی حق
أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
سزاوارتر است که پیروی کنند ورا آیا آنکه راه ننماید مگر آنکه راه یافته شود پس چه بود مر شما را چگونه
تَحْكُمُونَ ۝ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
حکم کنید و نمی‌باشند پیرو بسیاری ایشان را مگر گمان بدرستیکه گمان بی نیاز نکند شخص را از
الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۝ وَمَا كَانَ هٰذَا الْقُرْآنُ
حق چیزی بدرستیکه خدا داناست بدانچه می کنند و نبود این قرآن
أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
که افترا کرده شد آنرا از غیر خدا ولیکن راست داشتن آنرا که میانه دو دست وست
وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝
و روشن کردن کتاب که نیست شکی در آن از پروردگار جهانیان

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيٰهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ

آیا میگویند بر بافت او را یعنی قرآن را بگو پس بیارید سورتی مانند او و بخوانید هر که توانید

مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا

از غیر خدا اگر هستید راستگویان بلکه تکذیب کردند بدانچه دانا نشدند

بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

بعلم آن و نیامد ایشان را تفسیر او همچنین تکذیب کردند آنانرا که از پیش ایشان بودند

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ

پس بنگر که چگونه بود سرانجام ستمکاران و از ایشان کسی هست که بگرود باو و

مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ۝ وَإِنْ كَذَّبُوكَ

از ایشان کسیست که نگرود باو و پروردگار تو داناتر است بحال تباه کاران و اگر تکذیب کنند ترا

فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ

پس بگو از برای منست عمل من و مر شماراست عمل شما بیزارید از آنچه من میکنم و من بیزارم

مِمَّا تَعْمَلُونَ ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ

از آنچه شما میکنید و از ایشان کسیست که بشنود سخن ترا آیا پس تو توانی که بشنوانی کران را و اگر

كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي

باشند که در نیابند و از ایشان کسیست که مینگرد بسوی تو آیا پس تو توانی راه نمود

الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ۝ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا

کوران را و اگر باشند که نه بینند بدرستیکه خدا ستم نکند مردم را چیزی

وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا

و لیکن مردم نفسهای خود را ستم میکنند و روزی که حشر کنیم ایشان را گویا درنگ نکرده بودند

إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا

مگر ساعتی از روز تعارف کنند یکدیگر را میان ایشان حقا که زیانکار شدند آنانکه تکذیب کردند

بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي

بلقاء خدا یعنی قیامت و نبودند راه یابندگان و اگر بنمائیم ترا پاره از آنچه

نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا

وعده کنیم ایشان را یا بمیرانیم ترا پس بسوی ماست بازگشت ایشان پس خدا گواهست بر آنچه

يَفْعَلُونَ ۝ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ

می کنند و مر هر گروهی را پیغمبری بود پس چون آمد پیغمبر ایشان حکم کردند میان ایشان

بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ

براستی و ایشان را ستم نکردند و میگویند کی خواهد بودن این وعده اگر هستید

صَادِقِينَ ۝ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ

راستگویان بگو نتوانم نفس خود را زیانی و نه سودی مگر آنچه خواهد

اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً

خدا مر هر گروهی را وقتیست چون آمد وقت ایشان پس باز پس نشوند ساعتی

وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا

و نه فرا پیش شوند بگو بنمائید مرا که بیاید شما را عذاب او بشب یا بروز

مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ۝ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ

چه چیز را شتابند از او گناهکاران آیا پس چون بیاید عذاب ایمان آوردید باو اکنون

وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ۝ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ

و حقا که بودید شما بعذاب شتابان پس گویند مر آنانرا که ستم کردند بچشید عذاب

الخلد هل تجزون الا بما كنتم تكسبون ۞ ويستنبئونك
جاودانه آیا پاداش میدهند شمارا مگر بانچه بودید که کسب میکردید وخبر میپرسند ترا محمد
احق هو قل اي وربي انه لحق وما انتم بمعجزين ۞ ولو
راستست وعدا بگو آری سوگند بخداوند من که عذاب حق است ونیستید شما عاجز کنندگان واگر
ان لكل نفس ظلمت ما في الارض لافتدت به واسروا الندامة
انکه باشد هر تنی را که ستم کرده باشد آنچه در زمین است خود را باز خرد باو وپنهان کنند پشیمانی را
لما راوا العذاب وقضي بينهم بالقسط وهم لا يظلمون
چون ببینند عذاب را وحکم کرده شد میان ایشان بعدل وایشان را ستم نکنند
الا ان لله ما في السموات والارض الا ان وعد الله حق
بدانکه مر خدا راست آنچه در آسمانها وزمین است بدانکه وعده خدا حق است
ولكن اكثرهم لا يعلمون ۞ هو يحيي ويميت واليه
ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند او زنده میکند ومیمیراند وبسوی او
ترجعون ۞ يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم و
بازگردید ای مردم حقا که آمد شمارا پندی از پروردگار شما و
شفاء لما في الصدور ۞ وهدى ورحمة للمؤمنين قل
شفائی مر آنچه در سینهاست وهدی ورحمتی مر گروندگان را بگو
بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما
بفضل خدا وبرحمت او پس بدان شادی کنند او بهترست از آنچه
يجمعون ۞ قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه
جمع میکنند بگو آیا خبر کنید آنچه فرو فرستاد خدا مر شمارا از روزی پس گردانید از او

حراما

حراما وحلالا قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون ۞ وما
حرام بر زنان وحلال بر مردان بگو خدا دستوری داد مر شمارا یا بر خدا افترا می بندید ونیست
ظن الذين يفترون على الله الكذب يوم القيمة ان الله لذو
گمان آنانکه بر می بندند بر خدا دروغ را روز قیامه بدرستیکه خدا خداوند
فضل على الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون ۞ وما تكون في شان
فضل است بر مردم ولیکن بیشتر ایشان شکر نکنند ونباشی تو در کاری
وما تتلوا منه من قران ولا تعملون من عمل الا كنا عليكم
ونخوانی تو از او از قرآن چیزی ونکنند از کاری مگر که باشیم بر شما
شهودا اذ تفيضون فيه وما يعزب عن ربك من مثقال
گواه چون در آیند بشتاب در آن ونه غایب باشد از پروردگار تو از گرانی
ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا
ذره در زمین ونه در آسمان ونه خوردتر از آن ونه
اكبر الا في كتاب مبين ۞ الا ان اولياء الله لا خوف عليهم
بزرگتر مگر در کتاب روشن آگاه باش که دوستان خدا نیست ترسی بر ایشان
ولا هم يحزنون ۞ الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في
ونه ایشان اندوهناک شوند آنانکه گرویدند وبوده که پرهیز کردند مر ایشانراست مژده در
الحيوة الدنيا وفي الاخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك
زندگانی دنیا ودر آخرت نیست تغیری مر سخنان خدا را اینست
هو الفوز العظيم ۞ ولا يحزنك قولهم ان العزة لله جميعا
او رستگاری بزرگ واندوهناک نکند ترا گفتار ایشان بدرستیکه عزت مر خدا راست همه

هو السميع العليم ۞ ألا إن لله من في السموات ومن في الأرض

اوست شنوا دانا است بدان بدرستیکه مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است

وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء إن يتبعون

و پیروی نمیکنند آنانکه میخوانند از غیر خدا بتانرا پیروی نمی کنند

إلا الظن وإن هم إلا يخرصون ۞ هو الذي جعل لكم الليل

مگر گمانرا و نیستند ایشان مگر که دروغ گویند اوست که گردانید از برای شما شب را

لتسكنوا فيه والنهار مبصرا إن في ذلك لآيات لقوم

تا آرام گیرید در آن و روز را روشن کننده بدرستیکه در این هر آینه نشانهاست مر گروهی را

يسمعون ۞ قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغني له ما في

که میشنوند گفتند که فرا گرفت خدا فرزند را پاکست او اوست بی نیاز مر اوراست آنچه

السموات وما في الأرض إن عندكم من سلطان بهذا

در آسمانها و آنچه در زمین است نیست نزد شما هیچ حجتی باین سخن

أتقولون على الله ما لا تعلمون ۞ قل إن الذين يفترون على

آیا میگوئید بر خدا آنچه نمیدانید بگو که آنانکه افترا میبندند بر

الله الكذب لا يفلحون ۞ متاع في الدنيا ثم إلينا مرجعهم

خدا دروغ را رستگار نمیشوند برخورداری در دنیا پس بسوی ماست بازگشت ایشان

ثم نذيقهم العذاب الشديد بما كانوا يكفرون ۞

پس بچشانیم ایشانرا عذاب سخت بآنچه بودند که کافر شدند

واتل عليهم نبأ نوح إذ قال لقومه يا قوم إن كان كبر عليكم

و بخوان برایشان خبر نوح چون گفت مر قوم خود را ای قوم من اگر گران باشد بر شما

مقامی

مقامي وتذكيري بآيات الله فعلى الله توكلت فأجمعوا أمركم

جای من و پند دادن من بآیات خدا پس بر خدا توکل کردم پس فراهم کنید کار خود را

وشركاءكم ثم لا يكن أمركم عليكم غمة ثم اقضوا إلي ولا

و بتان خود را پس تا نباشد حیلت و امر شما بر شما پوشیده پس بروید بسوی من و

تنظرون ۞ فإن توليتم فما سألتكم من أجر إن أجري إلا على

مهلت مدهید مرا پس اگر روی بگردانید پس نخواستم از شما هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر

الله وأمرت أن أكون من المسلمين ۞ فكذبوه فنجيناه ومن

خدا و فرموده شدم که باشم از مسلمانان پس تکذیب کردند او را پس نجات دادیم او را و آنانکه

معه في الفلك وجعلناهم خلائف وأغرقنا الذين كذبوا

با او بودند در کشتی و گردانیدیم ایشانرا خلیفها و غرق کردیم آنانرا که تکذیب کردند

بآياتنا فانظر كيف كان عاقبة المنذرين ۞ ثم بعثنا

بآیات ما پس بنگر که چگونه باشد سرانجام بیم کرده شدگان پس برانگیختیم

من بعده رسلا إلى قومهم فجاؤوهم بالبينات فما كانوا

از پس او پیغمبرانی سوی گروه ایشان پس آمدند ایشانرا بحجتها پس نبودند

ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل كذلك نطبع على قلوب المعتدين

که بگروند بآنچه تکذیب کردند بآن از پیش همچنین مهر نهادیم بر دلهای از حد درگذرندگان

ثم بعثنا من بعدهم موسى وهارون إلى فرعون وملائه

پس برانگیختیم از پس ایشان موسی و هرون را بسوی فرعون و گروه او

بآياتنا فاستكبروا وكانوا قوما مجرمين ۞ فلما جاءهم

بآیات ما پس گردنکشی کردند و بودند گروهی گناهکاران پس چون آمد ایشانرا

الحقّ من عندنا قالوا انّ هذا لسحر مبين ۝ قال موسى
حق از نزد ما گفتند نیست این مگر جادوئی روشن گفت موسی
اتقولون للحقّ لمّا جاءكم اسحر هذا ولا يفلح السّاحرون
آیا میگوئید مر حق را چون آمد مر شما را جادوئیست این و رستگار نمیگردند جادوان
قالوا اجئتنا لتلفتنا عمّا وجدنا عليه آباءنا وتكون لكما الكبرياء
گفتند آیا آمدید بما تا بگردانی ما را از آنچه یافتیم ما بران پدران خود را و باشد مر شما را بزرگی
في الارض وما نحن لكما بمؤمنين ۝ وقال فرعون ائتوني بكلّ
در زمین و نیستیم ما مر شما را بگروندگان و گفت فرعون بیارید بمن هر
ساحر عليم ۝ فلمّا جاء السّحرة قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون
جادوئی دانا پس چون آمدند جادوان گفت مر ایشان را موسی بیفکنید آنچه بوده شما افکنندگان
فلمّا القوا قال موسى ما جئتم به السّحر انّ الله سيبطله انّ الله
پس چون بیفکنیدند گفت موسی آنچه آوردید شما آن را جادوئیست بدرستیکه خدا زود باشد که باطل کند آن را بدرستیکه خدا
لا يصلح عمل المفسدين ۝ ويحقّ الله الحقّ بكلماته ولو كره
باصلاح نیارد عمل تباهکاران را و تا غالب کند خدا حق را بکلمات خود و اگرچه اکراه دارند
المجرمون ۝ فما آمن لموسى الّا ذرّيّة من قومه على خوف من
گناهکاران پس نگرویدند موسی را مگر فرزندان او از گروه او بر ترسی از
فرعون وملائهم ان يفتنهم وانّ فرعون لعال في الارض
فرعون و بزرگان ایشان که بگرداند ایشان را از دین و بدرستیکه فرعون بزرگ بود در زمین مصر
وانّه لمن المسرفين ۝ وقال موسى يا قوم ان كنتم آمنتم بالله
و بدرستیکه او هر آینه از اسراف کنندگان بود و گفت موسی ای گروه اگر هستید گرویدگان بخدا

فعليه

فعليه توكّلوا ان كنتم مسلمين ۝ فقالوا على الله توكّلنا
پس بر او توکل کنید اگر هستید مسلمانان پس گفتند بر خدا توکل کردیم
ربّنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظّالمين ۝ ونجّنا برحمتك من
پروردگارا مگردان ما را فتنه از برای گروه ستمکاران و برهان ما را برحمت خود از
القوم الكافرين ۝ واوحينا الى موسى واخيه ان تبوّءا
گروه کافران و وحی کردیم بسوی موسی و برادر او هرون که جای گیرید
لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة واقيموا
مر گروه خود را در مصر خانها و بگردانید خانهای خود را قبله و بپای دارید
الصّلوة وبشّر المؤمنين ۝ وقال موسى ربّنا انّك آتيت
نماز را و مژده ده گروندگان را و گفت موسی پروردگارا بدرستیکه تو داده
فرعون وملأه زينة واموالا في الحيوة الدّنيا ربّنا
فرعون و گروه او را پیرایها و خواستها در زندگانی دنیا پروردگارا
ليضلّوا عن سبيلك ربّنا اطمس على اموالهم واشدد على
تا گمراه کنند مردم را از راه تو پروردگارا بگردان بر خواستهای ایشان و سخت کن بر
قلوبهم فلا يؤمنوا حتّى يروا العذاب الاليم قال قد اجيبت
دلهای ایشان پس نگروند تا ببینند عذاب دردناک گفت خدا که بتحقیق اجابت شد
دعوتكما فاستقيما ولا تتّبعانّ سبيل الّذين لا يعلمون
دعای شما پس راست باشید و تابع مباشید راه آنها را که نمیدانند
وجاوزنا ببني اسرائيل البحر فاتبعهم فرعون وجنوده بغيا
و بگذرانیدیم پسران یعقوب را از دریا پس پی روی شد ایشان را فرعون و لشکر او بستم کردن

وعدوا حتى اذا ادركه الغرق قال امنت انه لا اله الا
از حد در گذشتن تا چون دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم بدرستیکه نیست خدائی مگر
الذي امنت به بنوا اسرائيل وانا من المسلمين الآن وقد
آنکه گرویده است باو پسران یعقوب و من از مسلمانم گفت جبرئیل اکنون و بتحقیق
عصيت قبل وكنت من المفسدين فاليوم ننجيك ببدنك
که کافر شدی پیش از غرق شدن و بودی از تباهی شده کان پس امروز برهانیم ترا با زره تو
لتكون لمن خلفك آية وان كثيرا من الناس عن آياتنا لغافلون
تا باشی مر آنانرا که آیند از پس تو نشانه و بدرستیکه بسیاری از مردم از آیات ما هر آینه غافلند
ولقد بوأنا بني اسرائيل مبوأ صدق ورزقناهم من الطيبات
و بتحقیق که جای دادیم بنی اسرائیل را منزل نیکو و روزی دادیم ایشانرا از طیبات
فما اختلفوا حتى جاءهم العلم ان ربك يقضي بينهم يوم القيمة
پس اختلاف کردند تا آمد ایشانرا علم محمد بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند میان ایشان روز قیمه
فيما كانوا فيه يختلفون ۝ فان كنت في شك مما انزلنا اليك
در آنچه بودند که در آن اختلاف کردند پس اگر باشی تو در شکی از آنچه فرو فرستادیم بسوی تو
فسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق
پس بپرس آنانرا که میخوانند کتاب توریه از پیش تو هر آینه آمد ترا قرآن بحق
من ربك فلا تكونن من الممترين ۝ ولا تكونن من الذين
از پروردگار تو پس مباش از شک کنندگان و مباش از آنانکه
كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين ۝ ان الذين حقت
تکذیب کردند آیات خدا پس باشی از زیانکاران بدرستیکه آنانکه درست شد

عليهم

عليهم كلمت ربك لا يؤمنون ۝ ولو جاءتهم كل آية حتى
بر ایشان کلمه پروردگار تو ایمان نیارند و اگر چون آمد ایشانرا هر علامتی تا
يروا العذاب الاليم ۝ فلولا كانت قرية امنت فنفعها
ببینند عذاب دردناک را پس اگر نبودی ایمان آورندگان اهل دهی پس که بگروند پس سود داد ایشانرا
ايمانها الا قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في
ایمان ایشان مگر گروه یونس چون ایمان آوردند دور کردیم از ایشان عذاب سخت در
الحيوة الدنيا ومتعناهم الى حين ۝ ولو شاء ربك لامن من
زندگانی دنیا و برخورداری دادیم ایشانرا تا وقت مرگ و اگر خواستی پروردگار تو هر آینه ایمان آوردی
في الارض كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين
در زمین است تمامی ایشان همه آیا پس تو اکراه کنی مردمانرا تا باشند گروندگان
وما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله ويجعل الرجس على الذين
و نه روا باشد مر شخصی را که بگرود مگر بدستوری خدا و گرداند پلیدی را بر آنانکه
لا يعقلون ۝ قل انظروا ماذا في السموات والارض وما تغني الآيات
نیابند بگو بنگرید تا چه چیز است در آسمانها و زمین و باز ندارد عذاب آیتها
والنذر عن قوم لا يؤمنون ۝ فهل ينتظرون الا مثل ايام الذين
و بیم پیغمبران از گروهی که نمیگروند پس چه چشم دارند مگر مانند روزهائی که
خلوا من قبلهم قل فانتظروا اني معكم من المنتظرين ۝ ثم ننجي
بگذشتند از پیش ایشان بگو یا محمد پس چشم دارید که من با شما از چشم دارندگانم پس برهانیم
رسلنا والذين امنوا كذلك حقا علينا ننج المؤمنين ۝
پیغمبران مانرا و آنانکه گرویدند همچنین واجب بر ما که برهانیم گروندگانرا

قل يا ايها الناس ان كنتم في شك من ديني فلا اعبد الذين

بگو ای مردمان اگر هستید شما در شکی از دین من پس نپرستم آنان را

تعبدون من دون الله ولكن اعبد الله الذي يتوفكم وامرت

که شما میپرستید از غیر خدا ولکن بپرستم خدا را که بمیراند شما را و فرموده مرا

ان اكون من المؤمنين ۝ وان اقم وجهك للدين حنيفا ولا

که باشم از گروندگان و مخلص گردان دین خود را باخلاص و پاکی و

تكونن من المشركين ۝ ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك

مباش از مشرکان و مخوان غیر از خدا چیزی را که نه سود دهد ترا

ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين ۝ وان يمسسك

و ضرر رساند ترا پس اگر بپرستی پس باشی آنگاه از ستمکاران و اگر برساند ترا

الله بضر فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله

خدا زیانی پس نیست دفع کننده آن را مگر خدا و اگر خواهد ترا به نیکی پس نیست باز دارنده مر فضل او را

يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم ۝ قل

برساند آن را با که خواهد از بندگان خود و اوست آمرزگار مهربان بگو

يا ايها الناس قد جاءكم الحق من ربكم فمن اهتدى فانما

ای مردمان حقا که آمد شما را براستی از پروردگار شما پس هر که راه یافت جز این نیست

يهتدي لنفسه ومن ضل فانما يضل عليها وما انا عليكم

که راه یافته است مر نفس خود را و هر که گمراه شد پس عقوبت گمراهی بر اوست و نیستم من بر شما

بوكيل واتبع ما يوحى اليك واصبر حتى يحكم الله وهو خير

نگاهبان و پیروی کن آنچه را وحی کرده شود بسوی تو و صبر کن تا حکم کند خدا و اوست بهترین

الحاکمین

(4)

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Srat al-Barah [9]

Date:
[between 1870 and 1930]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23294

File Description:
Srat al-Barah [9]

AKC
No 8

£ 1.10.0

8. Mahipala Caritram, 5 leaves, complete, dated Samvat 1806 (A.D. 1749).

Prakrit ms

PR

1

no. 8. **Prakrit**

Mahīpāla-charitra, a Jain religious story in 186 Prakrit verses by Vīradeva Gaṇī. 5 fols., in Jain Devanāgarī hand. Copied by Nihālā Rishi in Vājapura, Samvat 1678. 12" x 5"

15259. D. 26

華蘅芳 Hwa Hăng-fang.

See 白爾特 Pih-urh-tih. 御風要術 Yu fung yaou shŭh. "Important Laws for ruling the Winds". ... transcribed by Hwa Hăng-fang, &c.

80

महपाल

न्नो विउव्वएयं। नाऊण सागरस्स पासंमि। गंतूण तणं इमं। अहं पि आवेमि जइत्तणं सि। ५४। नट्ठा सहिअ अहयं। दाहा
मी किं खिवेवमत्तं ते। इय परेण विसंलत्तं। आग(?)च्छसु किं न एणु अजुत्तं। ५५। तो तेण समं चलिओ। महिवालो तारिय
एसं जुत्तो। पिच्छई य सरियनाहं। आणेयकोऊहलमणो हं। ५६। दाहिण पवण पणोल्लिय। तरंग संघट्ट कलयलारा
वं। संसार व अपारं। फुडफेण फुरंतपत्तारं। ५७। तयकरमयरमहोरगं। जलकर तिमिसुसमार संकिन्नं। तिमिरा
यंत जलेहं। अवगाढा कइ विदियहाइं। ५८। सलिले उदय सूरो। सलिले च्चिय अत्थमेइ सो पुण विजलकीला।
सिर उव्व। दीसइ हंसो जलसरंमि। ५९। इय एरिस जलहिंमि। गच्छंताणं अन्नया उदंमि। मेहेहिं आयासं। संछन्नं
मन्नइ समुद्दो। ६०। तं डंगवियं मुक्का य नंगरा। सियवडो विसंवरिउ तह विउज्झइ नहणं। मत्तगयंदो व्व एगच्छा। ६१। इय
वुडुवाय पराणं। निज्जामय मुहत्तच्छलो पाणं। सहसा फुट्ट पवहणं। मुज्झंमि वडुद्धाण मुहाउ। ६२। लोगो दिसो दिसं
तो। फलहं लहिऊण सपुत्त उइन्नो। महिवालो विऊ फलिहं लेहिऊणं तउं समुद्दाउ। ६३। पंच दिणेहिं तीरं। दडूणं ह
रसिउ य सचित्तंमि। संजायजीवियासो। पुणो नवो मन्नए अप्पा। ६४। निवको हो धणाहारी। ढाण(?)संसो दिसाउ रागमणं
। तह वि न तुट्ठो देवो। नट्ठाए विउ कउ विरहो। ६५। किं पुण सोइणा अहवा। पुव्वच्चिय कम्म परिणइवसेणं। तं न छि
सुहदुहं वा। जं जीवो पावए नेव। ६६। जउ तया महकयं। केवलं धारदेव सिट्ठिस्स। चरियं वउज्झ हरियं। उट्ठेणीन ३

उविज्जअहिउं।सयलकलालंकिउं नसंदेहो।सो हइ निवोसदेसे।संघच्छकलाजुअपुरिसो।३९।तोरन्नासेलत्तं।जइ तुह सि
कलाहिअल्छिइयगव्वं।तासिग्घं मह देसं।मोत्तूणं धणंसमेच्चसु।४०।इयसत्तीणउयसव्वस्सं।अवहरिऊणपुराउसलत्तो।।तिस्सा
रिउवोणमुक्को।।राएणंतियपुरिसेहिं।४१।अहचिंतइ महिवालो।पिछनरिंदेणनीइणीउकहवि।अहवारायामित्ता।।के
णमुउदिट्ठउवावि।४२।तान विसाउ चित्तो।कायव्वो अवईसु विनरेण।।जम्हा एगंतूणं।कस्स सिरीए सुहडहंवा।४३।इयविं
तिऊणनतीणया।।सोमसिरीनामतेणा नियदइया।।नद्देतुं इह विद्धसु।पियहरे कहवि दियहाइं।४४।।जाव अहं देसंतरि।गंतू
ण किंचि गणुजोएमि।आगंतूण इहंतो।तुमंपि नेहमितत्थेव।४५ अह सोमसिरी जंपइ।खमेण विविद्धेमि पियहरे नाहं।नणु
ससिविरहे जोन्हा।कया विखणमवि विलंवेइ।४६।इयरो जंपइ नंदे।दुग्गामग्गो असंवला अम्हे।अह दारुणोय कालो।तं सु
कमालायसीरूया।४७।सहियव्वा छुहतिन्हा।मग्गे निद्दा जउयकायव्वा।।ता चिट्ठसु इहं पिय।मा मह पयबंधणं होसु।४८।इयरा
वित्तेण इमा मिय।एयं दुखं पि मह सुहं नाह।तुमए सह जंतीए।ता नह चिट्ठमि अहं पच्छा।४९।।नाऊण निच्छयं मे।इयरो चिंतेइ क
हणु गंतव्वं।जं वउरत्तवसीमा।नूमी नरसिंघनूवइणो।।५०।तान ऊयलमग्गेणं।ऊच्छइ गंतं अईव इरेजं।तो जलमग्गेण।।
अहं।दीवे अन्नंमि गच्छामि।५१।इयचिंतिऊणचलिउ।।नच्छामहिउ चिएणा द्विसिंघेतुं।गच्छंतो संपत्तो।तरुयच्छे नम्मयाती
रे।५२।इत्तोतं मिद्दिणंमि।तरुयच्छाउ कउ ऊइह दीवंमि।सागरनामो वणिउ।पुवहणो जत्ताए संचलिउ।५३।महिवा

हीपाल

॥८॥ नमिऊण रिसहनाहं। केवलवरनाणदंसणाहं। विहियसुरासुरसेवं। काणयच्छवियानिरूवलेवं।१ सुरगिरिसारधीरो। सं
पन्नत्तवोदहिस्स परतीरो। कंचनवन्नसरीरो। सोजयउ जिणेसरो वीरो।२। पणयजणपूरियासो। चिंतामणिकप्परुख/
संकासो। अजियाइ बावीसा। नमिऊण जिणे तिहुयणपयासो।३। करयलगयमुत्ताहल। सरिसं पिच्छंति सयलतियलोयं। जेण प
साएण नरा। साजयउ सरस्सई देवी।४। जाउ अज्जजोगसवि। जेणपसाएणमच्छगुणजोगा। पाया नाणगुरूणं। सरेमि
तत्तासुहफलया।५। धम्मो अत्थो कामो। मोखा चत्तारि हुंति पुरिसत्था। धम्माउ च्चियसेसा हिवंति तासो च्चियपहा
णा।६। जउ॥ सोचउहा पन्नत्तो। जिणेहिं जियरागदोसमोहेहिं। दाणतवसीलभावणाभेएहिं भवस्स छेयकरो।७॥ नाणं
पिऊमझंमि। पहाणमईउ पहाणउ चेवा। दाणाइं विऊसल्ला। तावणाजुत्ताजउत्ततणायं।८॥ कितकाग्रसुविम्मनोत्त/
वेहान्नसीलतपसां ततः फलं। स्यात्समग्रमतएव तावनां वसीयं तितत्वनासंनीबुधा।९॥ सोपिऊभावोजायइ ससा

त्रण

एवहमाणस्सजीवस्स। सोसज्झाउपणीहा। तणीउसिद्धंतवेऊहिं।१०॥ वायणापुच्छणपरियट्टणाय। अणुपेहात
हयधम्मकहा। सधम्मकहा वउहा। पन्नत्ता वीयरागेहिं।११। अखेवणि विखेवणी। निव्वेयणी तह य होय संवयणी
।तं सुणमाणो जीवो। वेरग्गलहइ सुहमूलं।१२। तम्हा धम्मकहं चिय। मोखंगं परममित्थ निदिट्ठं। तंपिऊमपुरिस

महीपल

विनेवपावेमि। कहवा होहामिअहं। पसिऊणं साहसु महंति। ८२ अह कहइ केवली तत्तो। पुव्वछियकम्मपरिणायव
सेणं। तं न छिजेनपावइ। जीवोउ हं सुहं वा वि। ८३। आसितुमं पुव्वभवे वणियसुउ सच्चणु त्तिनामेण। धम्मपरो दाणप
रो खाणपरो। दयाजुउ लोयसुपसिद्धो। ८४ आजम्मंपि कुधम्मं। कुणमाणस्स वितस्सरोगेण। पुव्वछियकम्मवसा। संजाया
वेयणागरुई। ८५ अह सो चिंतइ नछिय। किंपि फलं दाणसीलधम्मस्स। जं मह एरिसपीडा। जायधम्मं करंतस्स। संजा। ८६। तानक
रिस्सइ निं। किं तेण किलेसे केवलफलेण। इयपरिवड्डिमरिउ। जाउ सितुमं मणुयजम्मे। ८७ इत्तियकालं लच्छी। जाया तुह
पुव्वपुन्नजोएण। इन्हिं सा पुण नट्ठा। खंडियतावस्स दोसेण। ८८। उक्तं च। रिणमोनरवंडिउ डुंतो। ता न कया विदुक्खं। आस
सारं तुह हविछा। ८९। ताइन्हिंपि कुधम्मं। करेसु जइ अत्तणो सुहं महसि। जं धम्मेण य जीवो। लहसुहं नन्नहा कहवि। ९०। एवं विम
हव्वयाइं। सम्मं जो धरइ एगदियहं पि। सो जइ न लहइ मुक्खं। तो विमाणियसुरो होइ। ९१। तं सोऊय पव्वज्जं। गिन्हइ सिट्ठी अईवसंवि
गो। सम्मं च पालिऊणं। सो खाणं नायणं जाव। ९२। ता अन्नूनवे खंडं। मएवि धम्मं तहा विहिं विहियं। जे लच्छीए वित्तो। तं छा
ए विउइउ पुणवि। ९४। इय चिंतितागच्छइ। महिवालो जाव थोवनूनागं। तो नियस्स नरएणं। तो पुच्छइ तस्स पासंमि। ९५
कोतद एस दीवो। किं च पुरं को वि एच्छनरनाहो। लद्ध जसोसयलमहि। सो विडंतं महिलं। पत्तणाइ तुमं किं नयाणसि। ९६॥
एसो कजाह दीवो। रयणपुरं नाम पट्टणं एयं। रायाय वइरसिंहो। लद्धजसो सयलमहिवलए। ९७। तुम्मं अकंणपवि सइ। तंसि ॥६॥

यरीगच्छाणो।६८। जहसिंहउरेनयरंमि। सिद्धोणामेण धारदेवुत्ति। इद्धिजुविउवकुसयणो। निवमन्नोलोयसुपसिद्धो॥६।
विपरइमगंताणं। तोगुरुवन्नोगसुविउवइअच्छो। तोसयइयसयणावग्गं। तहविऊमेवहुाएलछी।६९॥ इयरिद्धिंपरिपा
लइं। वाससहस्संतिजावअहतावं। अमुहोदएणारिद्धी। सव्वाच्छवग्धिघउलग्गा।७०। पोयाइंफुट्टाइं। धणांगहेऊणाग
यायवणिउत्ता। तंउमालाविणट्ठा। गेहेविकुंवयअवाडा।७१। तोरायकुलेगंतुं। गहिउदम्माणक्कद्विउलक्खो। जहपू
रिसंधणं। मूडयणयअठदम्महिं।७२। अहंधणंपिमहग्घं। जायमणिच्छएपरायउले। जावविदाउंसक्कइ। तोमंती।
कहइरायस्स।७३। जहदेवदम्मलक्खं। गहिउनकुकिंविधारउदेवा। तोणविधारदेवो। धराविउवारएगाढं।७४। गे
हंवक्कूसिउसे। तावकुडंबसरणासेनट्ठं। तेनक्कियजंतुजइ। तोउहउंचिंतएएवं।७५। मरियव्वंबेवइह। तानवकारंस
रेमिचित्तंमि। इयचिंतियत्तीए। नवकारंगुणइजालक्खं।७६। तानवकारपहावाउ। तुट्टइलोहाइंतस्सपायाणं। सुत्तो
यगुत्तिवालो। रयणीएपच्छिमेजामे।७७। तोउट्ठेयंनट्ठेयं। जागच्छइंकित्तियंपितूताणं। तोमुणिवसत्तंएगं। पिच्छइगाम
स्सउज्जाणे।७८। उप्पन्नविमलनाणं। बहुजणपरियरियंगुणगणाढं। कुणायकमलोवविट्ठं। ससयतमनासणदिणे
सं।७९। अहसोविधारदेवो। तप्पाएवंदिऊणउवविट्ठो। पुच्छइसमयंलहियं। तयवंकिंअजमंमि।८०। कयंमएजंता
रसिलच्छीहोऊणासंपयंनट्ठा। किंवागुत्तीएठिउ। वहरियंबाउरकसंतत्तो।८१। सयणेहिंकिंवावत्तो। तोयणामविकि

चरियं। वड्ढुविहकोऊहलसुत्तरियं॥१३॥ ता तं तणम्मइ न्हिं नियचित्तविणोयणं छमह किं वि। अन्नह वड्ढसो त्तणिउयं।
सुकइहिं को अम्हि हं तच्छ॥१४॥ तथा हि॥ अइ इह वासे। उच्छेणी नाम पुरवरी रम्मा॥ पुन्न जणेहिं सपुन्ना। अलया नयरि व्व सा
ताइ॥१५॥ तिगचउक्कचच्चरसोहिल्ला चउक्कसिंघाडएहि रमणिज्जा। मठदेउलसंकिन्ना। उज्जाणवणेहिं संछिन्ना॥१६॥ दा
णरउदयजुत्तो। खमो परो तोगसंजुत्त सरलो। पढमा ता सी सुहउ। उच्छजणेणगुणनिहीवसइ॥१७॥ धणधन्नअगन्नसु
वन्न। रयणपुन्नाइ तीए नयरीए। नवरं एगो दोसो॥ जं न तच्छमगगणाकोई॥१८॥ संगामलद्धलीहा। रिउगयउकुंसदारु।
णसुसीहो। नामेण य नरसीहो। तं नयरिं पालयनरेसो॥१९॥ जो वड्ढ नियनरिंदेहिं। सुनत्तपणएहिं सेविउ निच्चं। पयपालणि
करसिउ। सयलकलालंकियसरीरो॥२०॥ तस्साय विणायगणो। सुन्नाणविन्नाणसंजुउ अच्छि। मित्तो तिय पडिवन्नो।
महिवालो नाम राउत्तो॥२१॥ पुव्वज्जियपुन्नवसा। जो बावत्तरिकलासु पत्तिट्ठो। रायस्स वल्लहो सो। जह तत्थि रहं न कुस
हेइ॥२२॥ जे तं विय महिवालो। नरिंदपुरउ पढेइ गाएइ। दंसेइ वड्ढयाइं। विन्नाणाइं सुवुद्धीण॥२३॥ तं तस्स विरायस्स
वि। होइ सुहं सवित्तनिवुयंजणाणं। तो राणा यस्स णीउं। महिवाल्लो नद्द निसुणो सु॥२४॥ मह पासे सोत्तव्वं। तए न अन्नछक
ह वि गंतव्वं। तुह गिहि वउ अहं विय। पूरिस्सं वंछ अन्नाइं॥२५॥ सो विड्ढ महापसाउ त्ति। जं पि कुणाइ तं तहा चेव। रा

महीपल

यावितुट्ठहियए॥ तेण समं कीलइ जहिच्छं॥२६॥ अह सो पुण महिवालो॥ सरूए दट्ठूण वाउलत्तूवं॥ निग्गंतूण गच्छइ॥ सो
न छक्कलाग्गहणच्छे॥२७॥ कइय गुणउत्तीयाए॥ गीयं न इव सिखए गंतुं॥ कइया वि गंधहट्टे॥ गंधाणा कयाणय परि
खं॥२८॥ सो वन्नियहट्टे सुरयणापरिखं करेइ कइया वि॥ दोसियहट्टे गंतुं॥ वच्छविपारंकुणइ कइया॥२९॥ सच्छकला
विकया विडू॥ कइया एसरियाए तरइ गंतूणं किं वडुणा कइया विडू॥ किं वा सिखइ गंतूण॥३०॥ राया विसहा मज्झाउ॥ उ
ठिउ सणइ कच्छक हिं वालो॥ इयरो वि किं व सिखिय॥ आगच्छइ कीइ वेलाए॥३१॥ तं दट्ठूण नरिंदो॥ पुच्छइ कहिं जासि
पयदिणं तद॥ देव कलाग्गहणच्छे॥ कइया वि कहिं पि गच्छामि॥३२॥ न णइ निवो किं काहिसि॥ दुखफला हिं कला हि
ता हिं तुमं॥ सव्वकलाफलजणायं॥ महवि त्ताव घ्याणं कुणसु॥३३॥ एवं करेमि त्ताणि ऊणा॥ सो वि दियहेसु कय विगएसु॥ पुणरतं
वीसारिया॥ जोइ तहेवं तरंलहियं॥३४॥ पुण वि निसिद्धो रण्णो॥ पुणर वि जाइ जोइ तउ रन्ना॥ रुट्ठेणं सो त्तणिऊ॥ कलाहिं किं ते
फलं होही॥३५॥ जइ न छिगुणा ता किं कुलेण॥ गुणीणो कुलेण किं कज्जं॥ कुलमकलंकं गुणवज्जियाणं॥ आहियं रोसह
लाउ॥ कलाउ निब्बं पिडुं तिपुरिसम्म॥ कुलहीणो वि कलाहिं॥ सहाए सोहइ जउ त्तणीयं॥३६॥ गुरुयच्छियकलंको॥
३७ उयहि विसं धडिएण वि॥ निव मिछइ हरिसिरं मिव देणा॥ जच्छगया तच्छगया॥ गुणिणो सीसेण पुज्जंति॥३८॥ राया

महिपा
५

उअवस्सकायवत्तो जेण गुणपरववाया इहपरलोए वि हुंति गुणा ॥९९॥ एत्थ वि किंचि विलक्खणियं गुरु
वएसासुयाणुसारेण अन्नं नियबुद्धीए विगप्पिऊण वरियसस्सिं ॥१००॥ अह वा चरियं वियसद्धमेव ने
यं न कप्पियं जेण तेन लिसं विरहमा संसारे जं न संलवइ १ गच्छय जं न सुत्तं लणियं तं सुयपहरेहिं प
सिऊणं सोहेयव्वं समंम गुणाण वुहिं करंतेहिं २ सिरिविदगच्छगयणे जाउ सिरिदेवसहसूरि त्ति।
पयडियपसच्छसच्छो विंतं जसो न सत्तासो ३ तस्सिस्सो सिरिसिद्धसेणसूरी समप्पगुणगणग्घविक
मुणिवंदसूरिपवरो तीनलोयंमि विखाउ ४ सिरिमुणिचंदमुणींदू पयपंकयपरायदंससारि
च्छो पंडियतिलउ आसी सुपसिद्धो वीरदेवगणी ५ तेण एसा रईया मइ वालकहाविबुहमस
णाहरणा निम्मलपयच्छकलिया नियपयगुरूणं पसाएणं ॥१०६॥ इति श्रीमहिपालचरित्रं समाप्तम्
संवत १६५८ वर्षे लज्जसुदि ४ लिखितं ऋषि निहाला वाजपुरे सुसंसवत् ॥ श्री छ ॥ श्री ॥

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Viradeva Gani

Title:
Mahipala Charitra

Date:
[1678?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23286

File Description:
Mahipala Charitra

[illegible]

تمت ذلك في نهار
علي يد العبد الفقير الحقير
... الله ... واسحاق ويعقوب
اسماعيل ابن ابرهيم ابن
... موسى ...
... عشر سنة

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

سحاقى لاسها

التشبعاة باس

[illegible]

الاول

[illegible]
[illegible]
[illegible]

الثانية

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الثالثة

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

السادہ

ولبوعلیا

اوچنجی ... ۱۳ ...

ایکنجی ... ۲۵ ...

... اتفاق عهدت الحاج محمود

... ۲٤ ...

٢

١١١ قطايه ليعوق احبا

٧٩٩

عن كفر عبوش

سنه

٥ ٣٨٠ عن بن احمد ابن ا...

٤٠٠ عن بن الحاج موسى ا...

٥ ٤٣٨

عن الطيرة

سنه

٦٨ عن بن الحاج احمد ...

٩٧ عن بن احمد ابن منصور ...

١٦٦

ک

[illegible]

اعلم

حسبنا [illegible]

جهادی یابس ۹ ۱۹ ۵۵۱
جهادی قدیم ۷۷ [illegible] [illegible]
ربع جدید ۹۱ ۴۴ ۲۰۹
عدلی تاریخی ۱۹ ۴ ۵۷
عدلی تاریخی زباع ۴۴ ۴ ۱۴۱۰
عمله ۴

۱۲۵۵

۱۹
۲۹
۱۷۱
۲۸۰
۵۵۱

۶
۷۷
۴۲
۴۲
۲۸
۱۵
۵۱۹

۵۸۱۴
۲۵۴
۶۰۶۸
۲۰۱۴
۴۰۵۴

[illegible] ۱۴ ۵۵

[illegible]

۲۱۵ =

[illegible]

٤٩٧٣٤

کتخدا ٤١٩

بکجی آغا ٤٥٥٤

٤٩٧٣٤

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
mushtabaht y Allh

Date:
[900-999?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23298

File Description:
mushtabaht y Allh

(3)

صح

الجزء الثالث عشر

وما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي

و بری نمیکنم نفس خود را بدرستیکه نفس امر کننده است به بدی مگر آنکه بخشود پروردگار من

إن ربي غفور رحيم ۞ وقال الملك ائتوني به أستخلصه لنفسي

بدرستیکه پروردگار من آمرزگار مهربانست و گفت پادشاه که بیارید پیش من یوسف را تا خاص گردانم او را برای خود

فلما كلمه قال إنك اليوم لدينا مكين أمين ۞ قال اجعلني على

پس چون سخن گفت یوسف با او گفت پادشاه که تو امروز نزد ما جای داده شده و استوار گفت یوسف بگردان مرا بر

خزائن الأرض إني حفيظ عليم ۞ وكذلك مكنا ليوسف في

خزانهای زمین مصر یعنی عمله که من نگاهدارنده و دانایم و همچنین تمکین دادیم مر یوسف را در

الأرض يتبوأ منها حيث يشاء نصيب برحمتنا من نشاء

زمین مصر فرود آمدی از آن هر کجا خواستی میرسانیم و خاص کنیم رحمت خود را آنکس را که خواهیم

ولا نضيع أجر المحسنين ۞ ولأجر الآخرة خير للذين آمنوا و

و ضایع نگردانیم مزد نیکوکاران را و هر آینه مزد آخرت بهترست مر آنانرا که گرویدند و

كانوا يتقون ۞ وجاء إخوة يوسف فدخلوا عليه فعرفهم

بودند که پرهیز کردند و آمدند برادران یوسف مصر پس درآمدند بر یوسف پس شناخت ایشان را

وهم له منكرون ۞ ولما جهزهم بجهازهم قال ائتوني

و ایشان مر یوسف را ناشناسنده بودند و چون بساخت داد ایشان را بجهاز ایشان گفت یوسف بیارید

بأخ لكم من أبيكم ألا ترون أني أوفي الكيل وأنا خير المنزلين

برادری که مر شما راست از پدر شما آیا نمی بینید که تمام میدهم پیمانه را و منم بهترین میزبانان

فإن لم تأتوني به فلا كيل لكم عندي ولا تقربون ۞ قالوا

پس اگر نیارید او را پیش من پس نیست پیمانه مر شما را نزد من و نزدیک من میائید گفتند

سنراود عنه أباه وإنا لفاعلون ۞ وقال لفتيانه اجعلوا

زود بود که بخواهیم او را از پدر و ما هر آینه کنندگانیم و گفت یوسف مر خادمان خود را که بکنند

بضاعتهم في رحالهم لعلهم يعرفونها إذا انقلبوا إلى أهلهم

بضاعت ایشان را در رحال ایشان تا مگر ایشان باز شناسند آن را چون بازگردند بسوی کسان خود

لعلهم يرجعون ۞ فلما رجعوا إلى أبيهم قالوا يا أبانا منع منا

تا مگر باز گردند ایشان بمصر پس چون بازگشتند بسوی پدر گفتند ای پدر ما باز داشته شد از ما

الكيل فأرسل معنا أخانا نكتل وإنا له لحافظون ۞ قال

پیمانه پس بفرست با ما برادر ما را تا پیمانه دهیم او را و ما مر او را نگاهدارندگانیم گفت

هل آمنكم عليه إلا كما أمنتكم على أخيه من قبل فالله خير

آیا امین باشم شما را بر او مگر چنانکه امین کردم شما را بر برادر او یعنی یوسف از پیش پس خدا بهتر

حافظا وهو ارحم الراحمين ۞ ولما فتحوا متاعهم وجدوا

نگاه دارنده کان واو رحم کننده ترین رحم کننده گانست و چون گشادند جوالهای خودرا یافتند

بضاعتهم ردت اليهم قالوا يا ابانا ما نبغي هذه بضاعتنا

درمهای خودرا که بازگردانیده بودند با ایشان گفتند ای پدر ما چه دروغ گفتیم این درمهای ماست

ردت الينا ونمير اهلنا ونحفظ اخانا ونزداد كيل بعير ذلك

که بازگردانیده اند بما و خوار دهیم اهل ما را و نگاه داریم برادر ما را و بیفزاییم بار شتر آنکه ما خواهیم از توانی

كيل يسير ۞ قال لن ارسله معكم حتى تؤتون موثقا من الله

کاری سهل است بر ملک گفت یعقوب که نفرستم اورا با شما تا بدهید مرعهدی تا دنی از خدای

لتأتنني به الا ان يحاط بكم فلما اتوه موثقهم قال الله على ما

که باز آرید اورا مرا مگر که فرود آید بشما کاری پس چون دادند یعقوب را پیمان و عهدی گفت یعقوب که خدا برانچه

نقول وكيل ۞ وقال يا بني لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا

میگوییم نگهبانست و گفت یعقوب ای پسران در مروید در مصر از دری تنها بغیر از دیگر و داخل شوید

من ابواب متفرقة وما اغني عنكم من الله من شيء ان الحكم الا

از درهای پراکنده و باز ندارم من از شما از قضای خدا هیچ چیز نیست حکم مگر

لله عليه توكلت وعليه فليتوكل المتوكلون ۞ ولما دخلوا

خدارا بر او توکل کردم و بر او پس توکل کنند توکل کنندگان و چون در آمدند در مصر

من حيث امرهم ابوهم ما كان يغني عنهم من الله من شيء الا حاجة

از آنجا که امر کرده بود ایشان را پدر ایشان سود نکرد ایشان را از قضای خدا هیچ چیز مگر حاجتی که بود

في نفس يعقوب قضاها وانه لذو علم لما علمناه ولكن اكثر

در دل یعقوب آشکارا کرد آنرا و بدرستیکه او خداوند علم است بر آنچه آموخته ایم اورا ولیکن بیشتر

الناس

الناس لا يعلمون ۞ ولما دخلوا على يوسف اوى اليه اخاه

مردم نمیدانند و چون درآمدند بر یوسف جا داد در پهلوی خود برادر خودرا

قال اني انا اخوك فلا تبتئس بما كانوا يعملون ۞ فلما جهزهم

گفت یوسف که من برادر توام پس اندوهگین مشو بدانچه بودند که میکردند پس چون بساخت ایشان را

بجهازهم جعل السقاية في رحل اخيه ثم اذن مؤذن ايتها العير

بار ایشان بکرد مشربه پادشاه را در بار برادر خود پس بانگ زد بانگ زننده که ای کاروان

انكم لسارقون ۞ قالوا واقبلوا عليهم ماذا تفقدون ۞

شما دزدانید گفتند کاروانیان و روی کردند بر ایشان که چه چیز میجویید

قالوا نفقد صواع الملك ولمن جاء به حمل بعير وانا به زعيم

گفتند میجوییم مشربه ملک را و آنکه بیارد اورا یکبار شتر غله است و من بان کفیل ام

قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد في الارض وما كنا

گفتند بخدا سوگند که حقا که دانسته اید شما که نیامده ایم تا تباهی کنیم در زمین مصر و نبوده ایم ما

سارقين ۞ قالوا فما جزاؤه ان كنتم كاذبين ۞ قالوا جزاؤه

دزدان گفتند پس چیست سزای آن اگر باشید دروغگویان گفتند عقوبت آنکه

من وجد في رحله فهو جزاؤه كذلك نجزي الظالمين ۞ فبدا

یافته شود در بار او پس او جزای وی است که او را بنده گیرند همچنین پاداش دهیم ستمکاران را پس ابتدا کرد

باوعيتهم قبل وعاء اخيه ثم استخرجها من وعاء اخيه كذلك

بگشودن بارهای ایشان پیش از گشودن بار برادر خود پس بیرون آورد مشربه را از بار برادر خود همچنین

كدنا ليوسف ما كان لياخذ اخاه في دين الملك الا ان

الهام دادیم مر یوسف را نبود که فراگیرد برادر خودرا در دین ملک مصر و حکم او مگر آنکه

يشاء الله نرفع درجات من نشاء وفوق كل ذي علم عليم ۝
بخواهد خدا بلند کردانیم مرتبهای آنرا که خواهیم وبالای هر داننده داناتی است
قالوا إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل فأسرها يوسف
کفتند اکر دزدی کرد این بنیامین پس حقا که دزدی کرد برادری که مراورا بود از پیش پس پنهان کرد آنرا یوسف
في نفسه ولم يبدها لهم قال أنتم شر مكانا والله أعلم بما
در دل خود وآشکارا نکرد آنرا ازبرای ایشان کفت یوسف که شما بتر کردید از روی و خدا داناتر است بدانچه
تصفون ۝ قالوا يا أيها العزيز إن له أبا شيخا كبيرا فخذ
وصف کنید شما کفتند ای عزیز بدرستیکه مراورا پدری پیر بزرک پس بکیر
أحدنا مكانه إنا نراك من المحسنين ۝ قال معاذ الله أن
یکی ازمارا بجای او که ما می بینیم ترا از نیکوکاران کفت یوسف که پناه میبرم بخدا که
نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده إنا إذا لظالمون ۝ فلما
که بکیریم مکر آنکه یافته ایم متاع خودرا نزد او که ما آنکاه از ستمکاران باشیم پس چون
استيأسوا منه خلصوا نجيا قال كبيرهم ألم تعلموا أن أباكم
نومید شدند ازاو خالی شدند رازکویندکان بایکدیکر کفت بزرک ایشان آیا نه بود که ندانستید که پدر شما
قد أخذ عليكم موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم في يوسف
تحقیق که کرفت بر شما پیمانی از خدای وازپیش آنچه تفریط کردید در حق یوسف
فلن أبرح الأرض حتى يأذن لي أبي أو يحكم الله لي وهو خير
پس بیرون نروم ازز مین مصر تا دستوری دهد مرا پدرمن یا حکم خدا ازبرای من واو بهترین
الحاكمين ۝ ارجعوا إلى أبيكم فقولوا يا أبانا إن ابنك سرق
حکم کنندکانست بازکردید بسوی پدرشما پس بکویید ای پدر ما بدرستیکه پسر تو ابن یامین دزدی کرد

وما شهدنا إلا بما علمنا وما كنا للغيب حافظين ۝ واسأل
وکواهی ندهیم مکر بدانچه دانستیم ونبودیم ما مرغیب را نکاهدارندکان وبپرس
القرية التي كنا فيها والعير التي أقبلنا فيها وإنا لصادقون ۝
اهل این ده را که بودیم ما دران واهل کاروانی که بودیم دران وما راست کویانیم
قال بل سولت لكم أنفسكم أمرا فصبر جميل عسى الله أن يأتيني
کفت بلکه آراسته کرد مرشمارا نفسهای شما کاری پس برمن است صبری نیک شاید که خدا بیارد مرا
بهم جميعا إنه هو العليم الحكيم ۝ وتولى عنهم وقال يا أسفى
ایشان را همه بدرستیکه اوست دانای درست کردار وروی کردانید از ایشان وکفت ای اندوها
على يوسف وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم ۝ قالوا تالله
بر فراق یوسف وسفید شد هر دو چشم او از اندوه پس او خشم فرو خورنده بود کفتند بخدای
تفتؤ تذكر يوسف حتى تكون حرضا أو تكون من الهالكين ۝ قال
که همیشه یاد کنی یوسف را تا باشی بی قوت یا باشی از هلاک شوندکان کفت یعقوب
إنما أشكو بثي وحزني إلى الله وأعلم من الله ما لا تعلمون ۝
که بدرستیکه بنالم ازغم واندوه خود بسوی خدای ومیدانم از خدای آنچه ندانید
يا بني اذهبوا فتحسسوا من يوسف وأخيه ولا تيأسوا من روح الله
ای پسران من بروید پس بجویید از خبر یوسف وبرادرش ونومید مشوید از رحمت خدا
إنه لا ييأس من روح الله إلا القوم الكافرون ۝ فلما دخلوا
بدرستیکه نا امید نشوند از رحمت خدا مکر کروه کافران پس چون درآمدند
عليه قالوا يا أيها العزيز مسنا وأهلنا الضر وجئنا ببضاعة
بر یوسف کفتند ای عزیز رسید مارا واهل مارا سختی وکرسنکی وآوردیم بضاعتی

مزجاة فاوف لنا الكيل وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين

اندک پس تمام ده مارا خروار بار بدین کالاها وصدقه کن بر ما که خدا پاداش دهد صدقه کنندگان را

قال هل علمتم ما فعلتم بيوسف واخيه اذ انتم جاهلون

گفت یوسف که هیچ دانید که چه کردید بیوسف وبرادرش چون شما نادان بودید

قالوا ائنك لانت يوسف قال انا يوسف وهذا اخي قد من

گفتند یا تو هرآینه تو یوسفی گفت من یوسفم واین برادر من است حقا که منت نهاد

الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين

خدا بر ما بدرستیکه هرکه پرهیزد وصبر کند پس بدرستیکه خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را

قالوا تالله لقد آثرك الله علينا وان كنا لخاطئين قال لا تثريب

گفتند بخدا که برگزید ترا خدای بر ما وبودیم ما گناهکاران گفت یوسف نیست سرزنش

عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين اذهبوا بقميصي

بر شما امروز بیامرزد خدای مر شمارا واو مهربانتر مهربانانست ببرید این پیراهن من

هذا فالقوه على وجه ابي يأت بصيرا واتوني باهلكم اجمعين

پس بیفکنید اورا بر روی پدرم تا بیاید بینا وبیارید بمن اهل خود را همه

ولما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد ريح يوسف لولا ان

پس چون بیرون شد کاروان از مصر گفت پدرشان که من یابم بوی یوسف اگر نه آنستی که شما

تفندون قالوا تالله انك لفي ضلالك القديم فلما ان

زنوت دارید مرا گفتند بخدا که تو هرآینه در گمراهی دیرینه در دوستی یوسف پس چون

جاء البشير القاه على وجهه فارتد بصيرا قال الم اقل لكم اني

آمد مژده دهنده افکند پیراهن را بر روی خود پس باز گردید یعقوب بینا گفت یعقوب که آیا نگفتم شمارا که

اعلم

حزب

اعلم من الله ما لا تعلمون قالوا يا ابانا استغفر لنا ذنوبنا

میدانم از رحمت خدا آنچه شما ندانید گفتند ای پدر ما آمرزش خواه برای ما گناهان ما

انا كنا خاطئين قال سوف استغفر لكم ربي انه هو الغفور

که ما بودیم گناهکاران گفت یعقوب که زود بود که آمرزش خواهم شمارا از پروردگار خود که او آمرزنده

الرحيم فلما دخلوا على يوسف آوى اليه ابويه وقال ادخلوا

مهربانست پس چون درآمدند بر یوسف جای داد در پهلوی خود پدر ومادر خود را وگفت درآیید

مصر ان شاء الله آمنين ورفع ابويه على العرش وخروا

در مصر اگر خواهد خدا ایمن شوندگان وبلند کرد پدر ومادر خود را بر تخت وافتادند برادران

له سجدا وقال يا ابت هذا تأويل رؤياي من قبل قد جعلها

برای سجده کنان از روی تواضع وگفت یوسف ای پدر من این تعبیر خواب من است از پیش حقا که گردانید آنرا

ربي حقا وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن وجاء بكم من البدو

پروردگار من راست وحقا که نیکویی کرد من چون بیرون آورد مرا از زندان وبیاورد شمارا از بادیه

من بعد ان نزغ الشيطان بيني وبين اخوتي ان ربي لطيف لما

از پس آنکه دشمنی افکند شیطان میان من ومیانه برادران من بدرستیکه پروردگار من مهربانست مرآنرا

يشاء انه هو العليم الحكيم رب قد آتيتني من الملك

که خواهد بدرستیکه او دانای درست کردار گفت یوسف پروردگارا که بدادی مرا از پادشاهی مصر

وعلمتني من تأويل الاحاديث فاطر السماوات والارض انت

وآموختی مرا از تعبیر خوابها آفریدگار آسمانها وزمین تویی

وليي في الدنيا والآخرة توفني مسلما والحقني بالصالحين

نگاهدارنده من در دنیا وآخرت بمیران مرا در مسلمانی ودررسان مرا به نیکان

ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك وما كنت لديهم اذ اجمعوا
این از خبرهای غیبست که وحی کردیم آنرا بسوی تو ونبودی نزدیک ایشان چون گرد کردند
امرهم وهم يمكرون ۝ وما اكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين
کارشان را وایشان بد سگالیدند در حق یوسف ونیست بیشتر مردم واگرچه حرص نمایی بگرویدگان
وما تسئلهم عليه من اجر ان هو الا ذكر للعالمين ۝ وكاين
ونخواهی از ایشان برایمان عرضه کردن هیچ مزدی نیست مگر پندی مر جهانیانرا وچند
من اية في السموات والارض يمرون عليها وهم عنها معرضون ۝
از عجایب در آسمانها وزمین بگذرند ایشان بران وایشان ازان روی گردانندگانند
وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون ۝ افامنوا ان
ونگروند بیشتر ایشان بخدا مگر وایشان انبازگیرندگانند آیا ایمن شدند که
تاتيهم غاشية من عذاب الله او تاتيهم الساعة بغتة وهم لا
آید ایشانرا نحتی از عذاب خدا یا بیاید ایشانرا قیامت ناگاه وایشان نه
يشعرون ۝ قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا
دانند بگو این راه منست که بخوانمتان بسوی خدای بر بینایی من
ومن اتبعني وسبحان الله وما انا من المشركين ۝ وما ارسلنا
وآنکه تابع باشد مرا وپاکست خدای ونیستم من از کافران ونفرستادیم
من قبلك الا رجالا نوحي اليهم من اهل القرى افلم يسيروا
از پیش تو مگر مردانی که وحی فرستادیم بسوی ایشان از اهل دیهها آیا پس نروند
في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم ولدار
در زمین پس بنگرند که چگونه بود سرانجام آنانکه از پیش ایشان بودند وسرای آخرت

الآخرة

الاخرة خير للذين اتقوا افلا تعقلون ۝ حتى اذا استياس
آخرت بهترست مرانانرا که پرهیز کردند آیا پس در نیابید تا چون نومید شدند
الرسل وظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجي من نشاء ولا
پیغمبران وگمان کردند که ایشان بتحقیق که تکذیب کرده شدند آمد ایشانرا نصرت ما پس رهانیم آنراکه خواهیم و
يرد باسنا عن القوم المجرمين ۝ لقد كان في قصصهم عبرة
باز ندارند عقوبت ما را از گروه گناهکاران حقا که بود در قصه ایشان عبرتی
لاولي الالباب ۝ ما كان حديثا يفترى ولكن تصديق
مر خداوندان خردرا نبود قصه یوسف سخنی بهم بافته ولیکن همه موافقست
الذي بين يديه وتفصيل كل شيء وهدى ورحمة لقوم يؤمنون ۝
آنراکه پیش وی بود از کتابها وبیان کردن هر چیزی وراه راست ورحمتی مر گروهی که گروند

سورة الرعد ثلث واربعون اية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداوند بخشنده مهربان
المر ۝ تلك ايات الكتاب والذي انزل اليك من ربك الحق و
منم خدای دانا این آیات کتابست وآنکه فرو فرستاده شد بسوی تو از پروردگار تو حق است و
لكن اكثر الناس لا يؤمنون ۝ الله الذي رفع السموات بغير
ولیکن بیشتر مردم نمی گروند خداست که بلند کرد آسمانها را بی
عمد ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس والقمر
ستون می بینید آنرا پس قصد کرد بر آفرینش عرش ورام کرد آفتاب وماه را

كل يجري لأجل مسمى يدبر الأمر يفصل الآيات لعلكم بلقاء

همه میروند تا وقتی نام برده تدبیر کند کارها را بیان کند آیتها را شاید که شما بدیدار

ربكم توقنون ۝ وهو الذي مد الأرض وجعل فيها

پروردگار خود یقین شوید واوست که کشید زمین را و گردانید دران

رواسي وأنهارا ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين

کوههای بلند و جویها و از هر میوها بیافرید در زمین دو جفت ترش و شیرین

يغشي الليل النهار إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون ۝

بپوشاند شب روز را بدرستیکه دراین نشانهاست مر گروهی را که تفکر کنند

وفي الأرض قطع متجاورات وجنات من أعناب وزرع و

و در زمین جایهاست پیوسته بیکدیگر و بوستانها از انگورها و کشت و

نخيل صنوان وغير صنوان يسقى بماء واحد ونفضل بعضها

نخلستان بسیار انبوه و غیر انبوه آب دهند یک آب و فضل کنیم پاره از انها

على بعض في الأكل إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون ۝

بر پاره در خوردن بدرستیکه دران نشانهاست مر قومیرا که دریابند

وإن تعجب فعجب قولهم أإذا كنا ترابا أإنا لفي خلق جديد ۝

و اگر شگفت داری پس شگفت است گفتار ایشان آیا چون شویم ما خاک آیا در آفریدن نو باشیم

أولئك الذين كفروا بربهم وأولئك الأغلال في أعناقهم

آن گروه آنانند که کافر شدند بپروردگار خود را و آن گروه ایند که غلها در گردنهای ایشان است

وأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون ۝ ويستعجلونك

و ایشان اصحاب آتش اند ایشان در آنجا جاوید باشند و شتابانند که ترا

بالسيئة

بالسيئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثلات و

ببدی پیش از نیکی و حقا که گذشت از پیش عقوبتهای امم سابقه و

إن ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم وإن ربك لشديد

بدرستیکه پروردگار تو خداوند آمرزش است مر مردمان را بر ستم ایشان و بدرستیکه پروردگار تو سخت عقوبت

العقاب ۝ ويقول الذين كفروا لولا أنزل عليه آية

و گویند آنانکه کافر شدند چرا نفرستادند براو نشانه

من ربه إنما أنت منذر ولكل قوم هاد ۝ الله يعلم

از پروردگار او بدرستیکه تو بیم کننده و هر گروهی را راه نماینده خدا میداند

ما تحمل كل أنثى وما تغيض الأرحام وما تزداد وكل شيء عنده

آنچه بار میدارد هر ماده و آنچه کم میکنند رحمها و آنچه زیاد کنند و هر چیز نزد او

بمقدار ۝ عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال ۝ سواء

باندازه است داناي نهان و آشکارا بزرگتر برتر از هر چیز یکسانست

منكم من أسر القول ومن جهر به ومن هو مستخف بالليل و

از شما هرکه نهان گوید سخن و هرکه آشکار گوید و آنکه او پنهان باشد بشب و

سارب بالنهار ۝ له معقبات من بين يديه ومن خلفه

بیم اندر شود در روز مر او راست فرشتگان نگاهدارندگان از پس یکدیگر آیندگان

يحفظونه من أمر الله إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا

نگاه دارندش از فرمان خدای که خدا تغییر ندهد نعمت قومیرا تا بگردانند

ما بأنفسهم وإذا أراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم

آنچه در نفسهای ایشانست و چون خواهد خدا گروهی بدی پس نیست بازگردانیده مر آن را و نیست مر ایشان را

مِن دُونِهِ مِن وَالٍ ۞ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَ
از غیر او از نازدارنده   اوست که بنماید شمارا برق از ترس و امید و
يُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ۞ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ
بر انگیزد ابر گران بار از باران   و تسبیح کند تندر بحمد او   و فرشتگان از
خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ
ترس او   و میفرستد آتش   پس رساند بدان صاعقه آنرا که خواهد و ایشان داوری کنند
فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ۞ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
در یگانگی خدای   و او سخت   عقوبت   مر اوراست دعوة حق   و آنانکه می پرستند
مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ
از غیر خدای   اجابت نکنند مر ایشانرا بچیزی   مگر چون کسی که بگشاید دو کف خود بسوی آب
لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ
تا برساند بدهان خویش   و نیست او رساننده او   و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم
و مر خدایرا سجده کند آنچه در آسمانها   و زمین   بخوش دلی   و ناخوشی   و سایه ایشان
بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۞ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ
بامدادان   و شبانگاهان   بگو کیست   پروردگار آسمانها   و زمین   بگو خدا
قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا
بگو آیا فرا گرفتید از غیر خدا دوستانی که مالک نشوند مر نفسهای خود را سودی   و نه
ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ۞ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي
زیانی   بگو آیا   برابرند   نابینا   و بینا   یا   برابراست

الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ ۞ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ
تاریکیها   و روشنی   یا گردانیده اند مر خدایرا انبازان که آفریده اند همچو آفریدن او
فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ
پس مشتبه شد آفریده برایشان   بگو خدا آفریننده هر چیزاست   و او یگانه قهارست
الْقَهَّارُ ۞ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا
فرو فرستاد از آسمان   آبی   پس برفت وادیها   باندازه آن
فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ
پس برداشت آب باران کف آبی برآمده بر سر آب   و از آنچه می گدازند بر وی   در آتش
ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ
جستن پیرایه   یا کالایی   مانند آن   همچنین   بیان کند خدا
الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ
حق   و باطل را   پس اما کف   پس برود [illegible]   و اما آنچه سود دارد
النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
مردمانرا   پس بماند   در زمین   همچنین   بیان کند خدا   مثلها را
لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ
مر آنانرا که اجابت کردند پروردگار خود را خوشی بهشت   و آنانکه اجابت نکردند مر او را اگر باشد
لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ
مر ایشانرا آنچه در زمین است   همه   و مانند آن   با او   باز خریدندی   ایشان
لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ ۞ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۞ أَفَمَن يَعْلَمُ
مر ایشانرا بدی حساب   و جای ایشان دوزخ است   و بد بستر است   آیا پس آنکه میداند

نصف الجزء

أنما أنزل إليك من ربك الحق كمن هو أعمى إنما يتذكر أولوا

آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگار تو حق است همچو کسی است که او نابیناست جز این نیست که پند گیرند صاحبان

الألباب ۞ الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق

خردها آنانکه وفا کنند بعهد خدا و نشکنند عهدهای محکم را

والذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل ويخشون ربهم

و آنانکه به پیوندند بدانچه بفرمود خدا با که پیوندند و بترسند از پروردگار خود

ويخافون سوء الحساب ۞ والذين صبروا ابتغاء وجه

و بترسند از بدی حساب روز قیامت و آنانکه صبر کردند بر شدائد بجهت خوشی رضای

ربهم وأقاموا الصلوة وأنفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية

پروردگار و بپای داشتند نماز را و نفقه کردند از آنچه روزی کردیم ایشانرا پنهان و آشکارا

ويدرءون بالحسنة السيئة أولئك لهم عقبى الدار ۞

و باز دارند بسخن نیکو سخن بد را آنگروه مر ایشانراست سرانجام نیکو

جنات عدن يدخلونها ومن صلح من آبائهم وأزواجهم و

بهشتها که در آن مقام کنند درآیند در آن و هر که نیکو کرده شد از پدران ایشان و زنان ایشان و

ذرياتهم والملائكة يدخلون عليهم من كل باب ۞ سلام عليكم

فرزندان ایشان و فرشتگان درآیند بر ایشان از هر دری گویند درود بر شما باد

بما صبرتم فنعم عقبى الدار ۞ والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه

بدانچه صبر کردید پس نیکو جای است بهشت و آنانکه بشکنند عهد خدا را از پس استواری آن

ويقطعون ما أمر الله به أن يوصل ويفسدون في الأرض أولئك

و ببرند آنچه فرموده است خدای آن را که به پیوندند و تباهی کنند در زمین ایشانند

لهم اللعنة ولهم سوء الدار ۞ الله يبسط الرزق لمن يشاء

مر ایشانراست نفرین و مر ایشانراست بدی سرای دوزخ خدا گستراند روزی مر آنرا که خواهد

ويقدر وفرحوا بالحيوة الدنيا وما الحيوة الدنيا في الآخرة

و تنگ گرداند از آنکه و شاد شدند بزندگانی دنیا و نیست زندگانی دنیا در آخرت

إلا متاع ۞ ويقول الذين كفروا لولا أنزل عليه آية من

مگر برخورداری چند روزه و گویند آنانکه کافر شدند چرا نفرستادند برای او آیتی از

ربه قل إن الله يضل من يشاء ويهدي إليه من أناب ۞ الذين

پروردگار او بگو بدرستیکه خدا گمراه کند آنرا خواهد و راه نماید بسوی خویش آنکه بازگشت آنانکه

آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب

گرویدند و بیارامید دلهای ایشان بیاد کردن خدا آگاه باش که بیاد خدای بیارامد دلها

الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن مآب ۞ كذلك

آنانکه گرویدند و عمل صالح کردند درخت طوبی مر ایشانراست و نیکوئی بازگشت همچنین

أرسلناك في أمة قد خلت من قبلها أمم لتتلو عليهم الذي

فرستادیم ترا محمد در گروهی که گذشتند از پیش ایشان گروهانی تا بخوانی بر ایشان آنکه

أوحينا إليك وهم يكفرون بالرحمن قل هو ربي لا إله

وحی کردیم بسوی تو و ایشان کافر میشوند بخدا بگو او پروردگار منست نیست خدای

إلا هو عليه توكلت وإليه متاب ۞ ولو أن قرآنا سيرت

مگر او بر او توکل کردم و بسوی او بازگشت جای من و اگر نه قرآنی بودی چرا آن که رانده

به الجبال أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى بل لله

شدی بآن کوهها یا بریده شدی بآن زمین را یا سخن آوردندی با مردگان را بلکه مر خدا راست

الأمر جميعا ۞ أفلم ييأس الذين آمنوا أن لو يشاء الله لهدى

الناس جميعا ۞ ولا يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا

قارعة أو تحل قريبا من دارهم حتى يأتي وعد الله إن الله لا

يخلف الميعاد ۞ ولقد استهزئ برسل من قبلك فأمليت للذين

كفروا ثم أخذتهم فكيف كان عقاب ۞ أفمن هو قائم على كل

نفس بما كسبت وجعلوا لله شركاء قل سموهم أم تنبئونه بما

لا يعلم في الأرض أم بظاهر من القول بل زين للذين كفروا

مكرهم وصدوا عن السبيل ومن يضلل الله فما له من هاد

لهم عذاب في الحياة الدنيا ولعذاب الآخرة أشق وما لهم

من الله من واق ۞ مثل الجنة التي وعد المتقون تجري

من تحتها الأنهار أكلها دائم وظلها تلك عقبى الذين اتقوا

وعقبى الكافرين النار ۞ والذين آتيناهم الكتاب يفرحون

بما أنزل إليك ومن الأحزاب من ينكر بعضه قل إنما

أمرت أن أعبد الله ولا أشرك به إليه أدعو وإليه مآب

وكذلك أنزلناه حكما عربيا ولئن اتبعت أهواءهم بعد

ما جاءك من العلم ما لك من الله من ولي ولا واق ۞ ولقد

أرسلنا رسلا من قبلك وجعلنا لهم أزواجا وذرية

وما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله لكل أجل كتاب

يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب ۞ وإما

نرينك بعض الذي نعدهم أو نتوفينك فإنما عليك

البلاغ وعلينا الحساب ۝ اولم يروا انا نأتي الارض ننقصها
رسانیدن ور ماست حساب ـ ایا ندیدید که ما میکشائیم زمین را که کم کنیم ازو

من اطرافها والله يحكم لا معقب لحكمه وهو سريع الحساب
از کرانهای آن کافران ـ و خدا حکم کند ـ نیست بر گرداننده مر حکم او را ـ و او زود شمار است

وقد مكر الذين من قبلهم فلله المكر جميعا يعلم ما تكسب كل
و حقا که مکر کردند آنانکه از پیش ایشان بودند پس مر خدا راست مکر همه ـ میداند آنچه میکند هر

نفس وسيعلم الكفار لمن عقبى الدار ۝ ويقول الذين كفروا
تنی از خیر و شر ـ و زود بود که بدانند کافران که مر کراست آن جهان ـ و میگویند آنانکه کافر شدند

لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب
نیستی تو پیغمبر ـ بگو بس است خدا گواه میان من و میان شما ـ و آنکس که نزد اوست علم کتاب توریة

سورة ابراهيم اثنتان وخمسون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداوند بخشنده مهربان

الر ۝ كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن
منم خدای دانا و بینا ـ نامه ایست که فرو فرستادیم او را بسوی تو تا بیرون آری مردمان را از تاریکی کفر بسوی روشنی ایمان بفرمان

ربهم الى صراط العزيز الحميد ۝ الله الذي له ما في السموات
پروردگار ایشان بسوی راه ارجمند ستوده ـ خدایست آنکه مر او راست آنچه در آسمانها

وما في الارض وويل للكافرين من عذاب شديد ۝ الذين
و آنچه در زمین است ـ و وای مر کافران را از عذاب سخت ـ آنانکه

يستحبون الحيوة الدنيا على الاخرة ويصدون عن سبيل الله
دوست دارند زندگانی دنیا را بر آخرت ـ و بگردانند مردم را از راه خدا

ويبغونها عوجا اولئك في ضلال بعيد ۝ وما ارسلنا
و بجویند شش کجی ـ آن گروه در گمراهی دورند از حق ـ و نفرستادیم

من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم فيضل الله من يشاء و
هیچ پیغمبری مگر بزبان گروه او تا پدید کند حق مر ایشان را پس گمراه کند خدا آنرا که خواهد و

يهدي من يشاء وهو العزيز الحكيم ۝ ولقد ارسلنا موسى
راه نماید آنرا که خواهد ـ و او ارجمند درست کردار است ـ و حقا که فرستادیم موسی را

باياتنا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام
به آیتهای ما که بیرون آور گروه خود را از تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و پند ده ایشانرا به روزهای

الله ان في ذلك لايات لكل صبار شكور ۝ واذ قال موسى
خدای ـ بدرستیکه در این هر آینه نشانهاست از برای پرهیزکننده شکرکننده ـ و چون گفت موسی

لقومه اذكروا نعمة الله عليكم اذ انجيكم من آل فرعون يسومونكم
مر قوم خود را که یاد کنید نعمت خدا را بر خود ـ چون نجات داد شما را از آل فرعون ـ عذاب کنند شما را

سوء العذاب ويذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم
سخت تر عذاب ـ و بسمل کنند پسران شما را ـ و زنده گذارند زنان شما را ـ و در آن شما را

بلاء من ربكم عظيم ۝ واذ تأذن ربكم لئن شكرتم لازيدنكم
آزمایشی بود از پروردگار شما بزرگ ـ و چون آگاه کرد پروردگار شما شما را که اگر شکر کنید هر آینه بیفزایم شما را

ولئن كفرتم ان عذابي لشديد ۝ وقال موسى ان تكفروا
و اگر ناسپاسی کنید بدرستیکه عذاب من سخت است ـ و گفت موسی اگر کافر شدید

أنتم ومن في الأرض جميعا فإن الله لغني حميد ۞ ألم يأتكم
شما وانانکه در زمین است همه پس بدرستیکه خدای بینیاز ستوده است آیا نیامد شمارا
نبؤا الذين من قبلكم قوم نوح وعاد وثمود والذين من بعدهم
خبر انانکه بودند از پیش شما قوم نوح وقوم عاد وقوم ثمود وانانکه بودند از پس ایشان
لا يعلمهم إلا الله جاءتهم رسلهم بالبينات فردوا أيديهم
نداند ایشانرا مگر خدای آمدند ایشانرا پیغمبران ایشان بحجتهای روشن بر نهادند دستهای خودرا
في أفواههم وقالوا إنا كفرنا بما أرسلتم به وإنا لفي شك مما
در دهنهای ایشان وگفتند ما کافر شدیم بانچه فرستادند شمارا بان وبدرستیکه ما در شکیم از انچه
تدعوننا إليه مريب ۞ قالت رسلهم أفي الله شك فاطر
میخوانید مارا بسوی ان در گمان افکنده گفتند پیغمبران ایشان آیا در خدای شکی است آفریدگار
السموات والأرض يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم ويؤخركم
آسمانها وزمین میخواند شمارا تا بیامرزد شمارا از گناهان شما وزمان دهد شمارا
إلى أجل مسمى قالوا إن أنتم إلا بشر مثلنا تريدون أن تصدونا
تا وقت نام برده گفتند نیستید شما مگر آدمی مانند ما میخواهید که برگردانید مارا
عما كان يعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبين ۞ قالت لهم
از انچه بودند که میپرستیدند پدران ما پس بیارید بما بحجتهای روشن گفتند مرایشانرا
رسلهم إن نحن إلا بشر مثلكم ولكن الله يمن على من يشاء
پیغمبران ایشان که نیستیم ما مگر آدمی مانند شما ولیکن خدا منت نهد برانکه خواهد
من عباده وما كان لنا أن نأتيكم بسلطان إلا بإذن الله وعلى
از بندگان خود ونباشد مارا که بیاریم بشما حجتی مگر بفرمان خدای وبر

حزب

الله فليتوكل المؤمنون ۞ وما لنا ألا نتوكل على الله وقد
خدا پس توکل کنند مومنان وچه بود مارا که توکل نکنیم بر خدای وخدا که
هدانا سبلنا ولنصبرن على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل
راه نمود مارا راهها وشکیبائی کنیم بر انچه بیازارید شما مارا وبر خدای پس توکل کنند
المتوكلون ۞ وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من
توکل کنندگان وگفتند اناکه کافر شدند مر پیغمبران خویش راکه بیرون کنیم شمارا از
أرضنا أو لتعودن في ملتنا فأوحى إليهم ربهم لنهلكن
زمین خود یا باز گردید شما در کیش ما پس وحی فرستاد بسوی ایشان پروردگار ایشان که هلاک کنیم
الظالمين ۞ ولنسكننكم الأرض من بعدهم ذلك
ستمکارانرا وساکن کردانم شمارا در زمین از پس هلاک ایشان ان
لمن خاف مقامي وخاف وعيد ۞ واستفتحوا وخاب
مرانرا که بترسد از ایستادن پیش من وبترسد از عذاب من ونصرت خواستند ونا امید شد
كل جبار عنيد ۞ من ورائه جهنم ويسقى من ماء صديد
هر ستمکار گردنکش روی گرداننده از پیش او هست دوزخ وآب دهند اورا از آب زردوب
يتجرعه ولا يكاد يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت
بیاشامد اورا ونگلو فرو [illegible] وبیاید اورا مرگ از هر اندامی ونیست او مرده
ومن ورائه عذاب غليظ ۞ مثل الذين كفروا بربهم أعمالهم
واز عقب او عذابی سخت مثل انانکه کافر شدند بپروردگار خویش کردار ایشان
كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لا يقدرون
همچو خاکستر است که بپراکند اورا باد در روزی که باد سخت جهد قادر نشوند

الله

مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۞ أَلَمْ تَرَ أَنَّ
از آنچه کردند بر چیزی این او گمراهی دور از راه حق است آیا ندیدی که
اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ
خدای آفرید آسمانها را و زمین را بحق اگر خواهد ببرد شما را و بیارد
بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۞ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۞ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا
خلق نو و نیست این بر خدا دشوار و بیرون شدند مر خدا را همه
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم
پس گفتند کهتران مر آنان را که گردن کشی کردند بدرستیکه ما بودیم مر شما را پیرو پس آیا هیچ شما
مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ
باز دارنده‌اید از ما از عذاب خدای از چیزی گویند منکران که اگر راه نمودی ما را خدا راه نمودیمی شما را
سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَحِيصٍ ۞ وَقَالَ
یکسانست بر ما اگر شکیبایی کنیم یا صبر کنیم نیست ما را از جای گریختن و گفت
الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ
ابلیس چون پرداختند کارها یعنی همه بدرستیکه وعده کرد شما را وعده حق و وعده کردم شما را
فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ
پس امید دادم شما را و نبود مرا بر شما هیچ حجتی مگر آنکه بخواندم شما را
فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ
پس اجابت کردید مرا پس ملامت مکنید مرا و ملامت کنید نفسهای خود را نیستم من فریادرسنده شما
وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ ۞
و نیستید شما فریادرسنده من بدرستیکه من کافر شدم بدانچه انباز گرفتید مرا از پیش بدرستیکه ستمکاران

لهم

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۞ وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
مر ایشانراست عذاب دردناک و در آرند آنان را که گرویدند و عمل صالح کردند
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
بهشتها که همی رود از زیر آن جویها جاودان باشند در آن بدستوری پروردگار ایشان
تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۞ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً
درود و آفرین ایشان در آن بهشتها سلام باشد آیا ندیدی که چگونه پیدا کرد خدا داستان سخن پاک
طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ
یعنی لا اله الا الله همچون درخت پاک یعنی خرما بیخ آن درخت استوار است و شاخ آن در آسمانست
تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
بیرون آرد میوه خود را در همه وقتی بفرمان خداوند خویش و صفت کند خدای مانندها مر مردمان را
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۞ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ
تا که ایشان پند گیرند و مثل سخن پلید همچو درخت پلید است
اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ ۞ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ
که برکنده‌اند از زبر زمین نیست مر آن را هیچ درنگی استوار دارد خدای آنان را
آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ
که گرویدند بگفتار استوار در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه کند
اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا
خدای ستمکاران را و میکند خدا آنچه خواهد آیا ندیدی بسوی آنانکه بدل کردند
نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۞ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا
نعمت خدا را بکافری و فرود آوردند قوم خود را در سرای هلاک دوزخ در آیند در آن

وبئس القرار ۞ وجعلوا لله اندادا ليضلوا عن سبيله قل

و بد قرارگاهی است و گردانیدند از برای خدای همتایان تا گمراه کنند مردم را از راه خدا بگو

تمتعوا فان مصيركم الى النار ۞ قل لعبادى الذين امنوا

برخوردار شوید پس بدرستیکه بازگشت شما بسوی آتش است بگو مر بندگان مرا که آنان که گرویدند

يقيموا الصلوة وينفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية من

که بپای دارند نماز را و نفقه کنند از آنچه روزی کردیم ایشان را نهان و آشکارا از

قبل ان ياتى يوم لا بيع فيه ولا خلال ۞ الله الذى خلق

پیش که بیاید روزیکه نه خرید شد نه فروختن و نه مرگ خداست آنکه آفرید

السموات والارض وانزل من السماء ماء فاخرج به من

آسمانها و زمین را و فرو فرستاد از آسمان آبرا پس بیرون آورد بان از

الثمرات رزقا لكم وسخر لكم الفلك لتجرى فى البحر بامره

میوه ها روزی کرد مر شمارا و رام کرد مر شمارا کشتی تا رود در دریا بفرمان او

وسخر لكم الانهار وسخر لكم الشمس والقمر دائبين وسخر

و رام کرد مر شمارا جویها و رام کرد مر شمارا آفتاب و ماه را که دایم همی روند و رام کرد

لكم الليل والنهار ۞ واتيكم من كل ما سالتموه وان تعدوا

مر شمارا شب و روز را و بداد شمارا از هرچه بخواستید از او و اگر بشمرید

نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم كفار ۞ واذ قال

نعمت خدارا نتوانید شمرد آنرا بدرستیکه آدمی ستمکار ناسپاس است و چون گفت

ابرهيم رب اجعل هذا البلد امنا واجنبنى وبنى ان نعبد

ابرهیم پروردگارا بگردان این شهر مکه را امن و دور کن مرا و پسران مرا آنکه بپرستیم

الاصنام ۞ رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن تبعنى فانه

بتان را پروردگارا بدرستیکه ایشان گمراه کردند بسیاری را از مردمان پس هرکه پیروی کرد مرا پس او

منى ومن عصانى فانك غفور رحيم ۞ ربنا انى اسكنت من

از من است و هرکه نافرمانی کرد پس بدرستیکه تو آمرزگار مهربانی پروردگارا بدرستیکه من ساکن کردم

ذريتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا

فرزندان من بوادی بی کشت اند نزد خانه تو که کعبه است پروردگارا تا بپا دارند

الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم وارزقهم

نماز را پس بگردان دلهای از مردمان را که خواهش کنند بسوی ایشان و روزی داد ایشان را

من الثمرات لعلهم يشكرون ۞ ربنا انك تعلم ما نخفى وما

از میوه ها تا شاید که ایشان شکر کنند پروردگارا تو میدانی آنچه پنهان کنیم و آنچه

نعلن وما يخفى على الله من شىء فى الارض ولا فى السماء

آشکار کنیم و پوشیده نشود بر خدا هیچ چیز در زمین و نه در آسمان

الحمد لله الذى وهب لى على الكبر اسمعيل واسحق ان

سپاس مر خدا را که بخشید مرا بر بزرگ سالی اسمعیل و اسحق بدرستیکه

ربى لسميع الدعاء ۞ رب اجعلنى مقيم الصلوة ومن ذريتى

پروردگار من هر آینه شنونده دعاست پروردگارا بگردان مرا بپا دارنده نماز و از فرزندان من

ربنا وتقبل دعاء ۞ ربنا اغفر لى ولوالدى وللمؤمنين

پروردگارا و بپذیر دعای مرا پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و مر مومنان را

يوم يقوم الحساب ۞ ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل

روزیکه بپای شود حساب و مپندار که خدا غافل است از آنچه میکنند

الظالمون ۞ انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهطعين

ستمکاران درستی که باز می دارد ایشان را روزی که بماند در ان چشمها از هیبت

مقنعي رءوسهم لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء

سر برداشتگان سرها باز نگردد بسوی ایشان چشم ایشان و دلهای ایشان تهی از نیکی

وانذر الناس يوم ياتيهم العذاب فيقول الذين ظلموا ربنا

و بیم کن مردمان را روزی که بیاید ایشان را عذاب پس گویند انان که ستم کردند پروردگارا

اخرنا الى اجل قريب ۞ نجب دعوتك ونتبع الرسل

مهلت ده ما را وقتی نزدیک اجابت کنیم دعوت ترا و پیروی کنیم پیغمبران

اولم تكونوا اقسمتم من قبل ما لكم من زوال ۞ وسكنتم

ایا نبودید شما که سوگند خوردید پیش نیست مر شما را از زوال و ساکن شدید

في مساكن الذين ظلموا انفسهم وتبين لكم كيف فعلنا

در مسکنها انان که ستم کردند بر نفسهای خود و روشن شد مر شما را که چگونه کردیم ما

بهم وضربنا لكم الامثال ۞ وقد مكروا مكرهم وعند الله

بایشان و صفت کردیم مر شما را مثلها و بدرستی که مکر کردند مکر ایشان و نزد خدا

مكرهم وان كان مكرهم لتزول منه الجبال ۞ فلا

جزای ایشان و نخواست از مکر ایشان که برود از جای خویش کوهها پس

تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزيز ذو انتقام

مپندار خدا را خلاف کننده وعده خود پیغمبران را بدرستی که خدا ارجمند خداوند کینه کشی است

يوم تبدل الارض غير الارض والسموات وبرزوا لله الواحد

روزی که بدل کرده شود زمین را غیر از این زمین و آسمانها را بدل کنند و بیرون آیند خدای یگانه

القهار

القهار ۞ وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الاصفاد

قهر کننده و بینی گناهکاران را ان روز بند کرده بیک جای در بای بندها و غلها

سرابيلهم من قطران وتغشى وجوههم النار ۞ ليجزي الله

پیراهنهای ایشان از قطران و بپوشد رویهای ایشان را آتش دوزخ تا پاداش دهد خدا

كل نفس ما كسبت ان الله سريع الحساب ۞ هذا بلاغ للناس

هر تنی را آنچه کسب کرده باشد بدرستی که خداوند زود شمار است این قرآن تمام بسندست مردمان را

ولينذروا به وليعلموا انما هو اله واحد وليذكر اولوا الالباب

و تا بیم کرده شوند بان و تا بدانند که بدرستی که او خدایست یکی و تا پند گیرند خداوندان خرد

سورة الحجر تسع وتسعون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

الر ۞ تلك ايات الكتاب وقران مبين ۞ ربما يود الذين

منم خدای دانا این آیتهای قرانست و کتابی پیدا بسیار آرزو کنند انانکه

كفروا لو كانوا مسلمين ۞ ذرهم ياكلوا ويتمتعوا ويلههم

کافر شدند اگر بودندی مسلمانان دست باز دار ایشان را تا بخورند و برخورداری گیرند و مشغول گرداند ایشان را

الامل فسوف يعلمون

آرزو پس زود بدانند

صدق الله العظيم وصدق رسوله النبي الكريم ونحن على ذلك من الشاهدين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Yusuf, al-Rad, Ibrahim, al-Hijr

Date:
[18--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23292

File Description:
Yusuf, al-Rad, Ibrahim, al-Hijr

(2)

DEPT. OF MIDDLE EASTERN STUDIES
UNIVERSITY OF MELBOURNE

WILFRED
MERTON
MCMXXXVIII

209.
سوانح الحجاز
شیخ بهائی و اشعار متفرقه
813/7

DEPARTMENT OF MIDDLE EASTERN STUDIES
UNIVERSITY OF MELBOURNE

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ار [illegible] خاک [illegible] افسانه گردم

با همه رنگی

در پیش رخت که لاله شرمنده اوست

هر برگ گلی که [illegible] دوست

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد الله تعالی علی افضاله والصلوة والسلام علی اشرف الخلق محمد و آله فیقول افقر العباد الی رحمة الله الغنی محمد المشتهر ببهاء الدین العاملی وفقه الله للعمل فی یومه لغده قبل ان یخرج الامر من یده انه لما منّ من السوانح وجملة من الموانع من سفر الحج فی طریق حج بیت الله الحرام وزیارت سیدنا الانام علیه وآله افضل الصلوة والسلام اشتهاها فی هذه الاوراق تذکرة من الاخبار الاعزین والاخلاء الطالبین و علی الله اتکل ومنه استمد وبه استعین یا خیر الناصرین

فی التوحید

ایها اللاهی عن العهد القدیم / ایها الساهی عن النهج القویم
استمع ماذا یقول العندلیب / حیث یروی من حکایات الحبیب
مرحبا ای بلبل دستان وفی / کآمدی از جانب یاران وفی
یا برید الحی اخبر ... / قاله فی حق اهل الحی
ای رسول عزت و لولو ... / ام علی جسمه ... والطاف
مرحبا ای پیک فرخ فال ما / مرحبا ای نامهٔ اقبال ما
مرحبا ای عندلیب خوش نوا / فارغم کردی ز قید ماسوا
ای نواهای تو نار موقده / زو بهر سو صد هزاران ...
مرحبا ای هدهد ... صبا / مرحبا ای نکهت جان مرحبا
مرحبا ای طوطی شکرشکن / در ... هند اوهام ... الحزن
بازگو از نجد و از یاران نجد / تا در و دیوار را آری بوجد
بازگو از زمزم و خیف و منی / دارها جان ... غمی
بازگو از مکه و بطحای ما / ... عهد ...

لذت ادراک لب نگار خود / لذت ... دل مجروح سو
ای ... اکرم / در ره مهر و وفا ... قدم
جان بلب آمد ز حسرت ... او / دل برای تو ... دیدار او
فتنه ایام و آشوب زمان / خانه ... حور ... جان ...
کاملی ... / وز نهانی کار عالم ...
کیف حالی ... یا ... الفراق / ... والله حال لا یطاق
... ای ... حرام / کیف تصف ...

صرف العمر فیما ینفع فی القیامه

واسقنی تلک المدام السلسبیل / انها تهدی الی خیر السبیل
زان می‌ای ... الف ... / گر بنوشد کوه ... صد ...
ثم ازل عنی سهام الهموم / ان عمری ضاع فی علم الرسوم
واخلع النعلین یا هذا الندیم / انها ما راصات للتعلیم
علم نبود غیر علم عاشقی / ما بقی تلبیس ابلیس شقی
دل ز ... زدم ... نگار / ... سلطان ...

یاد ایامی که با ما داشتی / گاه خشم و گاه قهر و گاه آشتی
... / ...
... / ...
از درم ناگه درآمد ... / ...
گفت ای ... دل ... / ...
... / رفت ...

فی التأسف والندامة علی

قد صرفت العمر فی قیل و قال / یا ندیمی قم فقد ضاق المجال
هاتها صهباء من خمر الجنان / دع کؤوسا واسقنیها بالدنان
ضاق وقت العمر عن آلاتها / هاتها من غیر عصر هاتها
علم رسمی سر بسر قیل است و قال / نه از او کیفیتی حاصل نه حال
طبع را افسرده ... / ... ما ورد للدین اهل الکلام
سینه خالی ز مهر گلرخان / کهنه انبانی بود پر استخوان
وین علوم و این خیالات و صور / فضلهٔ شیطان بود بر آن حجر

تو بغیر علم عشق ار دل نهی   سنگ استنجای شیطان [illegible]

شرم بادت زانکه داری ای دغل   سنگ استنجای شیطان در بغل

لوح دل از فضله شیطان بشو   ای مدرس درس عشقی هم بگو

چند چند از حکمت یونانیان   حکمت ایمانیان را هم بخوان

دل منور کن بانوار جلی   چند باشی کاسه لیس بوعلی

سرور عالم شه دنیا و دین   سؤر مؤمن را شفا گفت ای حزین

سؤر رسطالیس و سؤر بوعلی   کی شفا گفته نبی منجلی

سینه خود را برو صد چاک کن   دل از این آلودگیها پاک کن

[illegible]   وه چه خوش [illegible]

ایها القوم الذی فی المدرسه   کلما حصلتموه وسوسه

فکرکم ان کان فی غیر الحبیب   ما لکم فی النشأة الاخری نصیب

فاغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد   کل علم لیس ینجی فی المعاد

ساقیا یک جرعه از روی کرم   بر بهائی ریز از جام قدم

تا کشد [illegible]   هم بچشم [illegible]

فی قطع العلائق والعزلة

هر کرا توفیق حق آمد دلیل   عزلتی بگزید و رست از قال و قیل

[illegible]   عزلت اندر عزلت اندر [illegible]

تا کشی از دامن عزلت بدر   [illegible]

[illegible]   [illegible]

گر تو خواهی عزت دنیا و دین   عزلتی از مردم عالم گزین

[illegible] همه مستور [illegible]   [illegible]

اسم اعظم چون کسی نشناسدش   سروری بر کل اسما بایدش

تا تو نیز از خلق [illegible] همی   لیلة القدری و اسم اعظمی

رو بعزلت آر ای فرزانه [illegible]   [illegible]

عزلت آمد گنج مقصود ای حزین   لیک [illegible] زهد و علم [illegible]

عزلت [illegible] علم [illegible]   [illegible]

زهد و علم ار جمع گردد [illegible]   [illegible] در ره عزلت قدم

زهد [illegible]   [illegible]

علم [illegible]   [illegible]

این [illegible]   [illegible]

خشیة الله را نشان علم دان   انما یخشی تو در قرآن بخوان

سینه [illegible] علم خوف الله [illegible]   [illegible]

فی ذم العلماء المتشبهین بالامراء

علم رسمی سر بسر قیل است و قال   [illegible]

مولوی [illegible]   [illegible]

نقص علم است ای جناب مولوی   حشمت و مال و منال دنیوی

[illegible]   [illegible]

حرص [illegible] ای صاحب کمال   [illegible]

[illegible]   [illegible]

چند باشی [illegible]   [illegible]

غافلست [illegible]   [illegible]

لقمه کآمد از طریق مشتبه   [illegible]

[illegible]   نور عرفان [illegible]

لقمه‌ها که باشد مشتبه [illegible]   در حرم [illegible] ابراهیم [illegible]

گر بدست [illegible]   [illegible]

ور نه [illegible]   [illegible]

ور نباشد [illegible]   [illegible]

ور [illegible]   [illegible] هو الله احد

ور [illegible] روح الامین [illegible]   [illegible]

ور تو را [illegible]   [illegible]

عاقبت [illegible] طاهر [illegible]   [illegible]

ور [illegible] طاعت [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

ور [illegible]   [illegible]

گر نباشد جامه اطلس ترا   کهنه دلقی [illegible] ترا

ور [illegible]   [illegible]

ور نباشد مشربه از زر ناب   از کف خود [illegible]

ور [illegible]   [illegible]

ور نباشد [illegible]   [illegible]

در نثار فرش از سیم طلا / جعفر و کعب و حبیب بسته زر
هر چه بینی در جهان دارد عوض / در عوض گردد ترا حاصل غرض

فی الاشارة الی قوله تعالی ان الله اشتری

یعنی دولت این سعادت مند کرد / کو بیابد دل چو جان بسپرد
در جهان گر نیست آن حجت جان / رو عوان بین ذلک را اجلال
تن همه بر باد ایام است تاب / بهر دین یکره بگو شاد
خلیا ای غنچه گلبن کهنه دل / شادمان از وقت بلبل خنده دل
ناله واپس دار تا کی از کو / تو به تن سر کسب کن تا دل
صبر تو کم کن تو مهر عالی شو / ده ستا که هیچ از سجود
تو طمع داری که با چندین گناه / داخل جنت شوی ای رو سیاه
ایها المأسور فی قید الذنوب / ایها المحروم من سر الغیوب
گنج علم ما ظهر مع ما بطن / گفت از ایمان بود حب الوطن
زانکه از دنیاست این اوطان تمام / مدح دنیا کی کند خیر الانام
ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر / کاورد رو سوی آن بی نام شهر
رو بتاب از جسم و جان را شاد کن / موطن اصلی خود را یاد کن

در بیان بسته از بهر اثر / شاه مرحبا گو که اکنون حیش
بی عوض دانی چه باشد در جهان / عمر باشد عمر قدرش را بدان
اندر آوار ز حلم با خاص / ای انکوانه هوا صیاد قیس
گر همی خواهی جهان عیش / تو حیش بلا اول بیش
هر چه جز کش بگذرد حال / ضعیف بر قرار دیمن
عمر از هیچ کس بگذرد بسیج / کار از طرار اندکی ای جهود
چون نکوی نالد دل در فصل بهار / در جهان باری و صبا که بر
عرق های گناهی تا بکی / در معاصی روسیاهی تا بکی
ای گرفته حسن تو کعبه سر تمام / ...

فی تأویل قول النبی صلعم حب الوطن من الایمان

لا تقم فی اسر لذات الجسد / انها فی الجید حبل من مسد
این وطن مصر و عراق و شام نیست / این وطن شهریست کانرا نام نیست
حب دنیا هست راس هر خطا / از خطا کی میشود ایمان عطا
تو در این اوطان غریبی ای پسر / خو بغربت کرده‌ای خاکت بسر
آنقدر در شهر تن ماندی اسیر / کان وطن یکباره رفتت از ضمیر

با تو خسته دل شبها در فتوح / بارها گویم این اقلیم روح
با طلای هر جوهر بستان / در غمی مانده با شش سینه
تا که در چاه طبیعت سرنگون / تو غمی تو نیستی اندر درون

فی ان البلاء کثیرة علی اهل الحب

لکن الصبر العلوم المصیر / لا یبالی بالبلاء و المحن
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ / گرد گله توتیای چشم گرگ
تا کی از تدبیر آسایش عالم / ای ز تو بر راه عشق کام
نیست جز تقوی درین ره توشه / نان و حلوا سهل در گوشه
نان و حلوا چیست ای دلبند / اوفتاده هیچو علی در گونه
نان و حلوا چیست گویم با تو فاش / انهمه سعی تو از بهر معاش
نان و حلوا چیست اسلام تو / شسته از لوح تعلق نام تو
روی دل از غیر حق بر تافته / گنج عزت را ز عزلت یافته
روی دل از غیر حق برتافته / گنج عزت را ز عزلت یافته
نصف آن شب میشدی او را سحور / وز قناعت داشتی در دل سرور
از قضا یک شب نیامد آن رغیف / شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف

حیف باشد این روان پاک تو / کاندرین زندان بماند در بدر
چند گویی این سند را بار / بر خیال خود به فلک
با غرور مصر زمانه شوی / وای بر جسم و روح
فی طریق العشق انواع البلاء / ایها القلب الحزین المبتلا
سهل باشد در ره فقر و فنا / گر رسد جان را تعبها و عنا
کی بود در راه عشق آسودگی / سربسر درد است و خون آلودگی
غیر ناکامی درین ره کام نیست / راه عشق است این ره حمام نیست
نان و حلوا چیست جاه و مال تو / باغ و راغ و حشمت و اقبال تو
نان و حلوا چیست این طول امل / وین غرور و عیش و علم بی عمل
چند باشی بهر این حلوا و نان / زیر منت از فلان و از فلان
هیچ بر گوشت نرفت ای لئیم / خود الرزق علی رب الکریم

حکایت

عابدی در کوه لبنان بد مقیم / در بن غاری چو اصحاب الرقیم
روزها میبود مشغول صیام / یک ته نان میرسیدش وقت شام
بر همین منوال حالش میگذشت / نامدی زان کوه هرگز سوی دشت
کرد مغرب را ادا و آنگه عشا / دل پر از وسواس در فکر عشا

سالها [illegible] اضطراب | هر عبادت که عابد [illegible]

[illegible] | [illegible]

بسته این [illegible] | در [illegible]

در بیابان [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] عابد [illegible] | [illegible]

عابد این [illegible] | تا که از [illegible] او [illegible]

همچو [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

گاه [illegible] طعام | در [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

صبح [illegible] | [illegible] عابد [illegible]

عابد [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] عابد [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

گفت عابد [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

گاه گاهی [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | گاه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ای که نفس [illegible] | [illegible]

فی ذم اهل الریاء والتدلیس

دعوی زهد [illegible] عز و جاه | لاف تقوی [illegible] تعظیم [illegible]

خواجه [illegible] در عالم [illegible] | [illegible]

با همه [illegible] | لاف تقوی و [illegible]

دین فروشی [illegible] | مکر و حیله [illegible]

بر سر [illegible] | [illegible]

حکایة علی سبیل التمثیل

نام او [illegible] | در نمازش [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

این [illegible] | ای [illegible]

نان و حلوا [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

بر تو گر [illegible] | [illegible]

نان و حلوا [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

زیر [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

دین [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

بود در شهر [illegible] | [illegible]

با وضوی صبح [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

گفت [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

فی ذم اصحاب التدلیس

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

زر و زور علم ابد به هم [illegible] / شهر آب اندر جهان آوازه‌ات

درس اگر قربت نباشد زاعتراض / لیس درس الا خبث الامراض

[illegible] ای ولد اغراض را / آنکه چون بلا زین مرض [illegible]

نان و حلوا چیست ای [illegible] جان / کافت جان است و بهتان

آنکه چون ملا به است ناجی / در ره عشق جز ارادت حی

بر کلام [illegible] ابیح و دین / کو و دیانت [illegible] قطع

همچه کعبت بهر دنیا [illegible] / بهر عقبی [illegible]

از لبش [illegible] از [illegible] دل / [illegible]

عارف از منعم کرد این سؤال / [illegible] دل [illegible] یار و مهان

گفت ای [illegible] ادهم [illegible] / کای من [illegible] در لیل و نهار

آنکه معصوم [illegible] از در ضمیر / [illegible] عمر

شغل [illegible] ناجی / عمر [illegible]

داد عقبی کان [illegible] / لیک [illegible]

فی ذم قرب الملوک لا سیما الترک

[illegible] قلاد / [illegible] قرب سلطان [illegible]

اندر او فرخ چیست [illegible] تو / [illegible] درس نامعقول تو

آن تحلیت [illegible] / آنکه چون بلا زین مرض [illegible]

فی ذم اصحاب الدنیا

ای که از قرب خدا دور گشته [illegible] / وانکه در سال‌ها [illegible] گشته

تلخ گوی این نان و حلوا کام تو / [illegible] اسلام تو

[illegible] ازین بار گران / [illegible] درین حلوا و نان

در ره [illegible] ای [illegible] / در ره [illegible] فهم و [illegible]

حکایة فی سؤال بعض العارفین

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

گفت عارف [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

نان و حلوا چیست [illegible] / قرب سلطان [illegible]

[illegible] / [illegible]

قرب سلطان آفت جان تو است / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] پادشاه / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] ای [illegible] / [illegible]

فی ذم مناصب الدنیویة

گر به بالای [illegible] / [illegible] در جهان

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

منصب دنیا [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] حلوا [illegible]

نان و حلوا چیست [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

حکایة العابد

دل ز علم و جاه و مال [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

نان و حلوا چیست [illegible] / منصب [illegible]

منصب [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

منصب [illegible] / [illegible]

فی الترغیب فی حفظ اللسان

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی نقص تشبه الفقرا

[illegible]

فی الاشارة الی قول امیر المؤمنین ما عبدتک خوفا من نارک

[illegible]

فی الانقطاع عن دار الغرور الی دار الخلود

واعطی کاسا من الحب الطهور انها مفتاح ابواب السرور

[illegible] دل گرفت از خانقاه و مدرسه

[illegible]

[illegible]

این دو تکه [illegible]

[illegible] نقش [illegible]

حسن و عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

9

گر زیست مرا ز کلاه چرم حاجات
از یمن ولایت علی کعو سادات

[illegible]

با خویش همیشه یاد در جنگ زدیم
صد عقده بکار این دل تنگ زدیم

[illegible]

عاکی که همیشه جان او خسته خوش است
و رنگ و دیدنه دل ارسته خوش است

[illegible]

رحم دل من فریب برهم نکند
خوابه کشش بوسه غم نکند

[illegible]

دل عاشق زار ... تا عهد درست
جان طالب وصلت است از روز نخست

[illegible]

از روز که عشق کینه خواهی میگو
گر جمله ... و دهر دم میگو

[illegible]

سررشته دل بدست گمراه مده
دل جز بمقربان درگاه مده

[illegible]

در ملک غمم تا بیابند ظفر
با بند و بلا بعجه ام بیم ظفر

[illegible]

در چشم تو حکایت همچو می در جام است
در خط خال همچو دل در دام است

[illegible]

دی شب بخیال که توئم اندر بر بود
چون غنچه ز رحمت دلم خرم بود

[illegible]

آن دل که صید ...
یکدم دل از ...

[illegible]

در دیده درین صدف چو دیده ...
... طلبش ... بجان ...

[illegible]

ای روی تو مهر عالم آرای همه
وصل تو شب و روز تمنای همه

[illegible]

اندیشه ظلم ... زعفران کنم
هر چند ... تیغ ... کنم

[illegible]

ای جان ستم در کینه مهر و جور مکن
جانا ستم دل ... خور د ... مکن

[illegible]

شاطر پسری آمده ... را گرفت
صد ملک دل از ... خداداد گرفت

[illegible]

یک چند بکنج خلوتم جا دادند
جانا فارغ ... شکیبا دادند

[illegible]

زلف و خط و کاکل ...
که دام و گهی کمند و گه زنجیر اند

[illegible]

در حق علی ... چو غایت
... نظر ...

[illegible]

ای شاه قمر ... نقاب ... همه ...
از وصف تو ... دلش چون قرآن

[illegible]

ای آنکه ... اعلم بود
احمد ... سرور ... عالم بود

[illegible]

در قتل حسین ای ... محشر
دلها همه داغ گشت و تن ها همه ریش

[illegible]

در قتل حسین ... ماتم هستند
... زمین و آسمان گریانند

[illegible]

در سینه ... دل ... خون لخت
از قتل حسین ... با لخت

[illegible]

هر ناله ... خوش ... نیست
گر ... دل و دیده ... نگاه نیست

[illegible]

ای ... غم تو ... گردید همه
در ... سعادت ... همه

[illegible]

دیوانه ... غمی ... باشد
... غم ... باشد

[illegible]

ای عاشق ... و ولایت تو ...
چون نقش قدم همیشه پایت بوسم

[illegible]

مجنون ... عشق ... لیلی ...
در دشت بجستجوی لیلی میگشت

[illegible]

از دل ... رسالتی باشد
آمدن تیر غمزه گاهی باشد

[illegible]

الا ای آتش جو جانش گفت
هر شام و سحر دیگ کرم در جوش است
[illegible]
[illegible]

صاحب همت ز نان نی داند و گو
کاملان ز بهر غم بود بجو
[illegible]
[illegible]

عاشق مفلس از طلب جانان گفت
معشوق ز بی زر شدنش انکار گفت
[illegible]
[illegible]

تا آن که با خبر شوده ... خوش گرند
دایم طرف بیهوده ... گو بسکیرند
[illegible]
[illegible]

قاصد سخنی شنیده باشد
زلفش از رخ پریده باشد
[illegible]
[illegible]

از بنده همی بود قربان
از بنده همی شود عصیان
[illegible]
[illegible]

[illegible]

هو

از دم خامه به خاک رهوار و دو سر
دل دیوانه پر از گشته روان بر سر

ناطق دو صد دم ز نفس لب از عرض
وحدت و فتح خرابات و دم نفس

چمن صد تو به یک نگه بشکنند
دیده با دیده و دو هوش که کوش با قامم
دیده از فیض نظر ز آن عشق جوام

عنبر آرا کرد دوست به همه خوش شد تمام
زنو نیاز دوست به ره نیاز تو شو تمام

شمع را اگر در آن رشته به صد جا بشکنند
جان ها دور و دور عشق دل هوس شد
دوش همت زلف در اطلس و ده

دل را قرین سینه بدوش نو دو
جمع دم ز دست کشیده او بو

بنگر که زلف در جا ها بشکنند

DEPARTMENT OF MIDDLE EASTERN STUDIES
UNIVERSITY OF MELBOURNE
PL
1364

SAVĀNIḤ AL-ḤIJĀZ. SHAIKH BAHĀ'Ī

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Sawnih al-Hijz, Shaykh Bah, wa ashr mutafariqah

Date:
[between 1850 and 1890]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23293

File Description:
Sawnih al-Hijz, Shaykh Bah, wa ashr mutafariqah